

په‌نام مهربان‌ترین مهربانان

خانواده رادریایم / لطف‌الله میثمی

یادمان سحابی

- ۲ - تو سعه متوازن در اندیشه سحابی / گفت و گو با محمد بسته‌نگار
- ۴ - عرفان عملی سحابی / گفت و گو با دکتر محمد حسین رفیعی
- ۹ - سحابی اخلاق مدار بود نه سیاستمدار / گفت و گو با دکتر فریبرز رئیس دانا
- ۱۷ - چار چوب تحول خواهی / کمال اطهاری
- ۲۴ - نیک‌خواهی و نیک‌اندیشی مهمترین آموزه سحابی / گفت و گو با دکتر سعید لیلز
- ۲۶ - سحابی، سیاستمداری موفق / گفت و گو با مهندس عباس عبدی
- ۳۰ - برخی درس‌های سحابی برای جوانان ایرانی / مراد همتی
- ۳۲ - منافع ملی مهمترین آموزه سحابی / گفت و گو با جواد رحیم‌پور
- ۳۴ - سحابی بیدار کننده وجدان ملی / گفت و گو با آرمان رضاپور
- ۳۸ - یادنامه ستاره صبح برای سحابی‌ها و صابر / سمانه گلاب
- ۴۳

چشم‌انداز توسعه

- ۴۶ - باز هم قانون اساسی / لطف‌الله میثمی
- ۴۹ - همگرایی در اندیشه‌های توسعه؛ نگرشی تحلیلی و تطبیقی در آرای آمار تیا سن و دکتر حسین عظیمی / دکتر وحید محمودی
- ۵۴ - جامعه مدنی سوند، بخش سوم به مثابه منبع سرمایه اجتماعی / دکتر احمد علوی

چشم‌انداز جامعه

- ۵۸ - نگاهی به اولین پژوهش در مورد روسپیان / زینب آژیراک
- ۶۰ - روسپیگری؛ پدیده‌ای که باید آن را جدی گرفت / گفت و گو با پیام روشنفکر
- ۶۷ - روسپیگری؛ بزرگترین تبعیض علیه زنان / گفت و گو با دکتر امیر محمود حریری
- ۷۱ - کلیاتی در زمینه پیوند گسلی در ایران / پیام روشنفکر
- ۷۸ - آموزش مدنی / جک کریتندن / برگردان چشم‌انداز ایران - بخش دوم

چشم‌انداز اندیشه

- ۸۵ - یوسف و معادله «برد-برد» / نرگس محمدی
- ۹۰ - درباره «تحلیلی بر جنگ احد؛ قله بحران، قله مدیتریت» / لطف‌الله میثمی - هاله سحابی / بخش پایانی
- ۹۷ - تلقی شریعتی از وحی / فرامرز معتمد دزفولی
- ۱۰۳ - انسان فرا زمان و فرامکان / گفت و گو با فائزه حسینی
- ۱۰۸ - گفت‌وگو با جست و جو - بخش سوم / گفت و گو با لطف‌الله میثمی
- ۱۱۵ - سرشت اهریمنی پول / کارل مارکس / ترجمه: مهندس حمید نوحی

چشم‌انداز تاریخ

- ۱۲۲ - تقابل دو جریان قدرت‌مدار، هزینه‌های گزافی که هرگز تصور نمی‌شد / گفت و گو با سعید شاهسون‌دی - بخش نوزدهم
- ۱۳۲ - درس‌هایی از تاریخ؛ سیاه‌کاری‌های بنی‌امیه / دکتر فضل‌الله صلواتی - بخش بیست و هفتم

چشم‌انداز سیاست خارجی

- ۱۴۰ - آستانه بحرانی در بحران ایران / حسین موسویان و کاوه افراسیابی
- ۱۴۱ - سیاست واشنگتن درباره ایران و فاجعه جهانی / برگردان: چشم‌انداز ایران
- ۱۴۴ - جنگ لفظی واشنگتن ضد ایران / برگردان: چشم‌انداز ایران
- ۱۴۶ - مأموران مادر ایران / سیمور هرش
- ۱۴۸ - اختلاف حماس و سوریه؛ چالش پیش روی راهبرد فلسطینی ایران / محمد عطایی
- ۱۵۰ - تحولات دموکراتیک در جهان عرب؛ گذشته و حال / اریک چنی / ترجمه و تلخیص: فرزاد محمدزاده ابراهیمی
- ۱۵۳ - منطقه‌ای در نزاع با تاریخ خود / فریدز کویا / برگردان: هادی عبادی
- ۱۵۴ - چیزی به نام دکترین رامنی در کار است؟ / برگردان: چشم‌انداز ایران

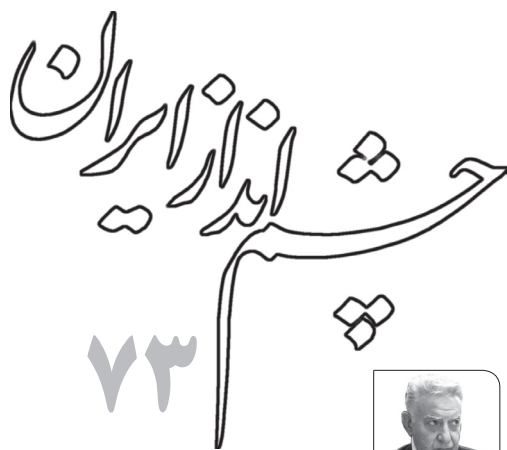
چشم‌انداز ادبیات متعهد

چشم‌انداز کتاب

- ۱۵۷ - سر نوشت ما به نفت گره خورده است (بررسی کتاب خواب آشفته نفت) / لطف‌الله میثمی
- ۱۶۶ - چرخه‌های افول اخلاق و اقتصاد / اعظم اکبری
- ۱۶۹ - معادله ترس؛ نگاهی به کتاب از کاخ شاه تازندگان‌های سبیری / مهدی فخرزاده
- ۱۷۲ - نگاه راهبردی، امریکا و بحران قدرت جهانی / از بیگنیو برژیسکی / برگردان: دکتر علی بهفر روز
- ۱۷۵ - بحران هسته‌ای ایران / سید حسین موسویان

چشم‌ها و گوش‌ها

- ۱۷۶ - ایران در رسانه‌های جهان / تلخیص و روح‌یابی: هادی عبادی
- ۱۸۰ - چشم‌انداز خوانندگان
- ۱۸۹



اردیبهشت و خرداد ۱۳۹۱
قیمت ۵۰۰۰ تومان



صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

لطف‌الله میثمی



طراح جلد:

فرزین آدمیت



صفحه‌آرایی:

علیرضا ابراهیمی



چاپ:

ایرانچاپ



توزیع:

مؤسسه اطلاعات



نشانی:

تهران، میدان توحید، خیابان نصرت غربی،

شماره ۲۴، طبقه سوم

کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴

صندوق پستی: ۱۳۴۴۵-۸۹۵

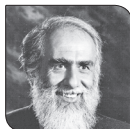
تلفن: ۶۶۴۳۳۲۰۷

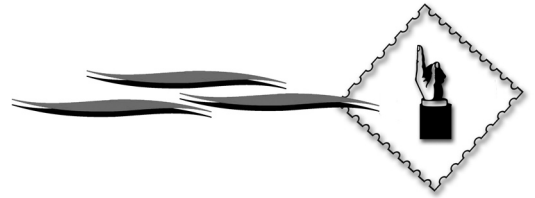
تلفکس: ۶۶۹۳۶۵۷۵



www.meisami.com

meisami40@yahoo.com





خانواده رادریابیم

لطف‌الله میثمی □

در چنین فضایی کمتر کسی به نقش و وظیفه خود در حل این معضلات و دستیابی به راه برون رفت و یا حداقل کاهش آنها فکر می‌کند. متأسفانه برخلاف راه انبیا و ائمه هدی (ع)، فرافکنی اولین و مقبول‌ترین کاری است که عادت همه شده، در حالی که وقتی معضلی جنبه ملی و فراگیر پیدا کرد برخورد با آن نیز عزم و اراده ملی می‌طلبد و باید ملی و فراگیر شود. تنها از این طریق و با عزم ملی است که می‌توان بحران رامهار کرد.

سَر چشمه شاید گرفتن به بیل چو پر شد نشاید گذشتن به پیل واقفیت این است که برخی معضلات فرهنگی و اخلاقی امروز گریبانگیر همه خانواده‌ها شده، به طوری که نسلی درگیر این بحران بوده و ناهنجاری‌ها به خانه‌های مسئولین، روحانیون، کارشناسان و عموم شهروندان راه یافته است و گسترده‌گی آن به حدی است که مسئولین امر خود به تنهایی قادر به حل آن نیستند، بویژه که:

۱- عمده وقت مسئولان نظام صرف مسئله هسته‌ای و مقابله با تحریم‌های بی سابقه می‌شود.

۲- برای نمونه هیچ دولتی پس از انقلاب مسئولیت اعتیاد را نپذیرفته، بلکه خانواده‌ها را مسئول می‌داند.

۳- رئیس مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی پس از رأی مشروط مجلس به وزیر اقتصاد مطرح کرد که نظام موجود وارد مرحله براندازی نرم شده است.

۴- دولت و مسئولان اقتصادی قادر نبودند با کاهش فاحش و بی سابقه پول ملی مقابله کنند.

۵- با وجود تورم کم‌رشد، دولت توجهی به این موضوع نکرده و بودجه‌های خود را تورم‌زا تدوین می‌کند و توان مقابله با این معضل را ندارد، در حالی که همه می‌دانند بودجه تورمی ضعفای جامعه را ضعیف‌تر و پولدارها را پولدارتر می‌کند، حتی آیت‌الله جوادی آملی معتقدند پند و موعظه، دیگر نمی‌تواند پاسخگوی فقر و گرانی باشد. گذشته از اینها باید توجه داشت فرمانده نیروی انتظامی نیز علت افزایش درگیری‌ها را ناشی از تورم اعلام کرده است.

۶- نظام نتوانسته بر بی‌اعتمادی عمومی ناشی از اختلاس‌های کلان و آشکار غلبه کرده و هر روز بحث اختلاس‌ها بین مراجع و مردم، درون کوچه و بازار، اتوبوس و تاکسی جریان دارد. هنر دولت می‌تواند این باشد که با بسیج همه اقشار جامعه و آگاه کردن

این روزها از ناهنجاری‌های اجتماعی و فرهنگی خبرهای ناگوار زیادی می‌شنویم؛ رویدادهایی که بر جان و روان هر شهادهی خراش می‌زند و حاکی از فاجعه‌ای عمیق در بطن جامعه است. آثار مشهود اعتیاد و مصرف مواد مخدر در کوچه و خیابان، تعطیلی کارخانجات، بیکاری روزافزون و بویژه بی‌آبیه‌گی، فحشا، فقر، طلاق، جرایم و جنایات و... این نگرانی رادر همه سطوح جامعه دامن زده است که آینده چه خواهد شد!

مسئولین امر نیز از این روند دل‌نگرانند و برای کشف راه حل و آسیب‌شناسی این معضلات، سمینار و ستادهای گوناگون تشکیل می‌دهند. کارشناسان در مورد فروپاشی برخی نهادهای اجتماعی و سنت‌های فرهنگی چون خانواده، ازدواج و... و پیامدهای این فروپاشی دائماً هشدار می‌دهند.

مسئولین هر از گاهی به خاطر گسترش ناهنجاری‌ها و فشارهای فرهنگی و بالاگرفتن انتقادات، با شدت عمل و بگیر و ببند با این ناهنجاری‌ها برخورد می‌کنند و چون از برخورد‌های آمرانه و امنیتی و سیاسی نتیجه چندانی دلچسبی نمی‌بینند آن‌را کرده و به جمع ناظران و تماشاگران می‌پیوندند. این چرخه بارها تکرار شده اما آنچه به جامانده همانا تداوم ناهنجاری‌ها و سوء رفتارها و تخلفات است.

آمارهای منتشر شده گرچه گاه همخوانی ندارند، اما اغلب سیر فزاینده و روبه‌گسترش این ناهنجاری‌ها را نشان می‌دهند. افزایش طلاق، کاهش ازدواج، بالا رفتن سن ازدواج، پایین آمدن سن فحشا، ازدیاد مصرف مواد مخدر و... روند نگران‌کننده‌ای است که همواره از سوی برخی مسئولین امر و کارشناسان در رسانه‌ها طرح و گاه توسط برخی دیگر تکذیب می‌شود، که خود جای بحث و تأمل دارد. اما منظور این یادداشت، نشان دادن رویکرد کلی جامعه و نظام و دستیابی به راه برون رفتی نسبت به این روندهای دردناک است. متأسفانه در جامعه سیاست‌زده ما رسم بر این است که هر مسئله‌ای کوچک و بزرگ رنگ‌رنگ سیاسی پیدا کرده و برای چالش‌های جناحی و سیاسی هزینه می‌شود. برخی از مخالفان و منتقدان این روندهای دردناک را شکست سیاست‌های موجود حاکمیت تلقی کرده و آن را برگ برنده خود می‌دانند. مسئولین نیز به نوبه خود با صورت مسئله را پاک کرده و آن را بزرگ‌نمایی رقبا می‌شمرند و یامی کوشند با سبیلی صورت را سرخ‌نگه‌دارند. حتی گاه رسانه‌ها یا کارشناسان به خاطر طرح و بیان این ناهنجاری‌ها مورد شتمت و تویخ قرار می‌گیرند و به اتهامات سیاسی ملکوک می‌شوند.

آنها از خطری که کیان همه خانواده‌ها و فرهنگ ملی ما را تهدید می‌کند، وجدان عمومی را بیدار کند. آنها با امکانات رسانه‌ای و توان بالایی که در اختیار دارند می‌توانند وسایل مشارکت مردم و به صحنه آمدن آنها برای برون‌رفت از این معضلات را فراهم کنند. دولت می‌تواند بکوشد راه را برای مردم باز کند تا مردم در قالب نهادهای مدنی و مشارکت‌های فرهنگی و اجتماعی دست به کار شده و احساس مسئولیت کنند و هر کس در هر محیط و محلی خود را مسئول و متولی معضلات خانواده‌ها دانسته و برای حل آنها بکوشد و اقدام کند.

گویند روزی ابوسعید ابي‌الخیر بر منبر رفت تا مردم را موعظه کند. مردی از میان مخاطبین برخاست و برای آن که جمعیت را به پای منبر نزدیک کند فریاد زد خدارحمت کند هر کسی را که قدمی پیش گذارد. ابوسعید از منبر فرود آمد. علت را پرسیدند گفت حرف همانست که آن مرد گفت.

مردم در کنار انتقاد کردن و خواستن از مسئولین مربوطه، باید خود را نیز مسئول بدانند و هر کس با هر توانی بکوشد پیرامون خود را اصلاح کند و در این راه از مال و جان خود دریغ نکند. مرد وزن و پسر و جوان باید به اهمیت نقش خانواده و آثار تربیتی و اخلاقی و روانی آن در کاهش جرایم و ناهنجاری‌ها توجه کرده و در تحکیم مناسبات خانوادگی به یکدیگر کمک و یاری رسانند، از تنش‌ها بکاهند و بر همدلی و همنوایی بیفزایند. آنها باید به یکدیگر بیاموزند که قهر، خشونت، کینه‌توزی و کشمکش راه به جایی نمی‌برد و باید مهر و محبت، دلسوزی و نوع دوستی را جایگزین آن

خصایل منفی کرد. هم‌اکنون در اقشار مختلف شاهد فعالیت و تلاش برخی خیرین و نیکوکاران هستیم که در قالب مدل‌های سنتی یا مدرن مستقل از دولت، در صدد کمک‌رسانی به آسیب‌دیدگان فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی هستند. آنها برای زنان بی‌سرپرست، کودکان کار و خیابان، معتادان، معلولان، بیماران، یتیمان و... نهادها و تشکلهایی راه‌اندازی کرده و در حد توان خود به اصلاح امور می‌پردازند. به نظر می‌آید تعمیق و گسترش این الگوها راه حل اساسی این معضلات است. دولت نیز باید بستر سازی کرده و مسیر این گونه تلاش‌های مردمی را تسهیل کند. مردم نیز خود را باید مسئول و ذینفع دانسته و همه‌چیز را حواله حاکمیت نکنند.

یادمان نرود که در قانون اساسی ثمره انقلاب «خانواده واحد بنیادین جامعه و کانون اصلی رشد و تعالی انسان است و توافق عقیدتی و آرمانی در تشکیل خانواده که زمینه‌ساز اصلی حرکت تکاملی و رشدیابنده انسان است، اصل اساسی بوده و فراهم کردن امکانات جهت نیل به این مقصود از وظایف حکومت اسلامی است.» (۱) بیاییم آستین‌ها را بالا زده، خود میدان‌دار شویم و از فروپاشی خانواده‌ها جلوگیری کنیم.

«هرگز به گوهر راستین [نکو کاری نخواهید رسید مگر آن که از آنچه دوست دارید انفاق کنید...» (آل عمران: ۹۲)

بی‌نوشت:

امقدمه قانون اساسی.

اگر خواهان اشتراک نشریه چشم‌انداز ایران هستید:

- لطفا برگ اشتراک را کامل و خوانا پر کنید.
- حق اشتراک یک ساله داخل کشور ۳۰۰،۰۰۰ ریال و خارج از کشور اروپا ۶۰ یورو و آمریکا ۶۵ دلار می‌باشد.
- حق اشتراک را به حساب سیبا ۰۱۰۶۰۷۳۷۰۰۰۰۱ بانک ملی شعبه دانشگاه کد ۸۷ به نام لطف‌الله میثمی، یا به شماره حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ بانک ملت شعبه میدان توحید کد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایند.
- بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق فاکس ارسال فرمائید.
- ۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امنی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.
- از مشترکینی که از توانایی مالی برخوردارند خواهشمندیم ما را از همت عالی خود محروم نفرمایند.

۰۲۱ - ۶۶۹۳۶۵۷۵



تهران - صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵



فرم درخواست اشتراک

نام و نام خانوادگی:

نشانی:

تلفن:

کدپستی:

«قید کدپستی الزامی است.»

۶۰ سال تلاش بی‌امان برای آزادی و عدالت و استقلال، بی‌گمان او را مخاطب نسل‌های مختلفی قرار داده بود. شاید بتوان سرچشمه‌های اعتقاداتش را در پدرش، دکتر سحابی و مرادش، دکتر مصدق جست‌وجو کرد، اما به هر حال او با تمام فراز نشیب‌های مبارزه در ایران دوام آورد. مهندس سحابی در هر دوره متناسب با شرایط دوران فعالیت کرده و در واقع خود را دائم با توجه به نیاز زمانه، به روز کرده است. این به روز بودن آنجا که با سوابق گرانقدر او گره می‌خورد، همواره توجه بسیاری از نیروهای فعال دوران را به جلب کرده است. نخستین ادوار فعالیت او به دوران طلایی نهضت ملی شدن نفت می‌گردد. سحابی در محضر بزرگان ملی شدن نفت، درس آموخت و با توشه‌ای که از این فضا برگرفت، در ارتباط با انجمن‌های اسلامی در دانشگاه‌ها و جوانان مذهبی و دغدغه‌مند قرار گرفت. نسلی که با تحلیل کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سرکوب ۱۵ خرداد ۱۳۴۵، در مقابل رژیم کودتا دست به اسلحه برده بودند، نخستین نسلی بود که از او نکته‌آموزی کرد. جوانان مسلمان و مسلح که در اواخر دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰، بروز خونینی یافتند، مهندس سحابی را رازدار و آموزگار خود دیدند. فعالان این دوره او را روشنفکری مسلمان و عدالتخواه می‌دانستند.

در طلیعه انقلاب، نسلی در حال برآمدن بود که در آرمان‌هایش و امدار نسل پیشین بود. انقلاب سر زد و مهندس به رتق و فتق امور انقلاب مشغول بود. مهندس سحابی در سال‌های پایانی این دهه، عمل صالح خود را در کار فرهنگی یافت و به انتشار نشریه ایران فردا پرداخت. جوانان پرشور دومین مخاطبان سحابی بودند که او را فعال سیاسی یافتند که در مورد توسعه ایده‌هایی در سر داشت و روشنفکری فرهنگی بود.

انتخابات سال ۱۳۷۶ فضایی تازه در ایران گشود، فضایی که اندک‌اندک توسط برخی گروه‌های سیاسی و نشریات و برخی از روشنفکران ساخته شده بود، اکنون به نسلی به میراث واگذار شده بود. در این میان بخشی از جوانان که نیروی آزاد شده توسط اصلاحات بودند، به گفت‌وگو با سحابی جذب شدند. این نسل سومین نسلی بود که مهندس سحابی اصلاح‌طلب و قانونگر را دریافت و از او فرا گرفت. او در تمام این دوران اسلام پڑوهی دین‌باور و فعال سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بوده است. اما این سه نسل هر یک آموزه‌هایی از مهندس سحابی به یادگار دارند. او به واقع شخصیتی فراگیر در طول تاریخ ایران بود. به گفت‌وگو با این سه نسل نشستیم تا آموزه‌های آنان از سحابی را دریابیم.

مهدی فخرزاده - نصرالله لشنی

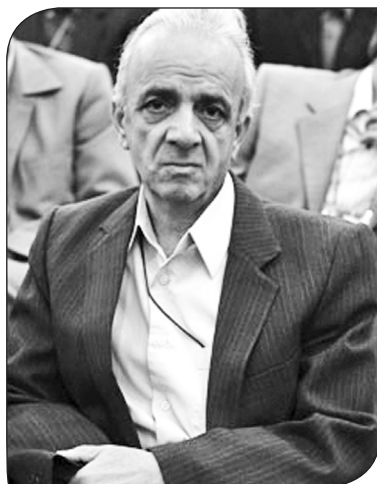
توسعه متوازن در اندیشه سحابی

گفت‌وگو با محمد بسته‌نگار

■ شما کی و چگونه با مهندس سحابی آشنا

شده‌اید؟

□ نهضت آزادی در اردیبهشت سال ۱۳۴۰ تشکیل شد. حدود یک ماه تا یک ماه و نیم طول کشید تا کمیته‌های مختلف شکل بگیرند. البته آن موقع موقع حزب، شورای مرکزی داشت و بعد از شورای مرکزی هم هیئت اجرایی انتخاب می‌شد. اعضای هیئت اجرایی هم هر یک مسئول یک کمیته بودند؛ کمیته تعلیمات، تبلیغات و تشکیلات و روابط خارجه و... من هم بعد از اعلام تشکیل نهضت آزادی عضو شدم. مسئول کمیته تعلیمات، مهندس سحابی بود و ما هم از طریق دانشکده به این کمیته معرفی شدیم. این



کمیته کارهای فکری و عقیدتی و تعلیماتی را انجام می‌داد. مثلاً اگر مسئله‌ای پیش می‌آمد، در آن کمیته بحث می‌شد و به یک نتیجه می‌رسید و پس از آن به صورت جزوه به سایر حوزه‌های نهضت منتقل می‌شد. آغاز آشنایی من با مهندس سحابی در همان جا بود. بعدها با ایشان بارها در رابطه با نهضت آزادی به زندان افتادیم. مهندس سحابی برای عده‌ای از بازآرایی که در زندان بودند بخصوص بچه‌های مؤتلفه کتاب علامه ناینی را شرح و تدریس می‌کرد. مهندس سحابی کتاب «ناسیونالیسم ایرانی» نوشته ریچارد کاتم را ترجمه کرده بود که متأسفانه از بین رفت. البته بعدها شخص دیگری آن را ترجمه کرد (۱) و

خوشبختانه منتشر شد. این کتاب را در زندان به صورت سخنرانی ارائه دادند. مهندس همچنین کتاب «افضل الجهاد» عمار اوزگان را ترجمه و به صورت سخنرانی به ما منتقل کرد. این ترجمه هم با این که به خارج فرستاده شده بود از بین رفت و با ترجمه دیگری نسخه‌های قاچاقی آن دوباره به ایران بازگشت. (۲) به هر حال رابطه مادر زندان رابطه مرجع و مقلد نبود، بلکه رابطه استاد و شاگردی و رابطه تعامل بود. همان طور که ما از آنها می‌آموختیم ایشان هم به قدری بزرگوار بودند که حرف‌ها و نظرات ما را می‌شنیدند و درباره آنها اظهار نظر و بحث می‌کردند.

بعد از انقلاب ایشان وارد شورای انقلاب شد. پس از استعفای دولت موقت، ما از نهضت آزادی بیرون آمدیم و تا مدتی به عنوان گروهی که از نهضت بیرون آمده بودیم جلساتی برگزار می‌کردیم که دکتر حسن حبیبی هم در آن شرکت می‌کرد. به تدریج دکتر حبیبی و برخی دیگر از دوستان کنار کشیدند. مهندس سحابی و برخی دوستان نیز نماینده مجلس شده بودند و همین فرصت‌ها را کمتر کرده و موجب شده بود که این جلسات به صورت خصوصی و محدود ادامه یابد تا این که اگر اشتباه نکنم در سال ۶۳ اولین مراسم بزرگداشت دکتر شریعتی را برگزار کردیم. از آنجا که سال آخر آن دوره مجلس بود، جلسات با نظم و آهنگ بهتری برگزار می‌شد. بعد از چند ماه هم که مراسم سالگرد آقای طالقانی برگزار شد و آن جلساتی که چند نفری برگزار می‌کردیم به نام جلسات «شط» (شریعتی - طالقانی) نامگذاری شد و تا بازداشت مهندس سحابی در سال ۶۹ ادامه داشت. بعد از آزادی ایشان یک سری جلسات دیگر برگزار شد و در نهایت به انتشار «ایران فردا» انجامید. این جلسات و ارتباطات ادامه یافت تا انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶. در این انتخابات مهندس سحابی کاندیدا شد و در مصاحبه‌هایی که انجام می‌داد از دو واژه استفاده کرده بود که مبنای تشکیل شورای فعالان ملی - مذهبی شد؛ یکی این که ایشان گفته بود ما سوسیال - دموکراتیم و دیگری این که ایشان خود و دوستانشان را ملی - مذهبی معرفی کرد. البته مهندس بازرگان پیش از این در مصاحبه‌ای که با نشریه کیان داشت از واژه ملی - مذهبی استفاده کرده بود و خود را ملی - مذهبی معرفی کرده بود، ولی در انتخابات ریاست

مهندس سحابی از یک سو تلاش می‌کرد جلوی تندروی‌های جوانان را بگیرد و از سوی دیگر تلاش می‌کرد پیوند بزرگترها با جوانان قطع نشود و در تعادلی همه را با هم مرتبط نگه دارد

جمهوری این واژه به یکباره مطرح و در جامعه مصطلح شد. خلاصه ایشان رد صلاحیت شدند. سال بعد در انتخابات شوراها ما به نام ملی - مذهبی شرکت کردیم، که دوباره صلاحیت‌ها رد شد. البته یکی دو نفری که به عنوان ملی - مذهبی ناشناخته بودند رد نشدند، ولی رأی هم نیاوردند. در انتخابات مجلس در سال ۷۸ دوباره یکسری جلسات تشکیل دادیم و این جلسات منجر به تهیه یک فهرست ۳۰ نفره شد که با برخی دوستان غیر ملی - مذهبی ارائه دادیم، که این بار هم بیشتر دوستان رد صلاحیت شدند و آنها هم که رد نشده و رأی آورده بودند به طرق مختلف از ورود به مجلس منع شدند. این جلسات و اتفاقات به تشکیل شورای فعالان ملی - مذهبی انجامید و مهندس سحابی رئیس آن شورا شد. طی این سال‌ها ما با مهندس ارتباط داشتیم و این ارتباط تا درگذشت آن مرحوم (از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۹۰) ادامه داشت.

■ می‌دانیم که مهندس سحابی ۶۰ سال به طور مستمر و مداوم در عرصه اندیشه و عمل سیاسی حضور داشت، و طی این سال‌ها با چند نسل ایرانی در مواجهه مستقیم بود و در این مواجهه و تأثیر و تأثر متقابل، آموزه‌هایی برای این نسل‌ها داشته‌اند. با توجه به این موضوع آموزه‌های مهندس سحابی برای نسل شما چه بوده و اصلاً آیا مهندس آموزه‌ای برای نسل شما داشته است؟

□ مهندس سحابی برای ما الگوی مبارزه و تعادل بود. در زندان که بودیم ما جوان‌ترها را دیکال بودیم و اعمالی مبنی بر رادیکالیسم انجام می‌دادیم. مهندس بازرگان و هم‌نسلان ایشان با این رفتار و مواضع ما در برخی موارد مخالف بودند، ولی مهندس سحابی همیشه سعی می‌کرد که بین ما و مهندس بازرگان، پیوندی ایجاد کند و هر دو طرف را به تعادل

خود دعوت کند. ایشان همیشه مانع از گسست بین نسل‌ها می‌شد و این از هر آموزشی برای ما مهمتر بود. مهندس سحابی از یک طرف تلاش می‌کرد جلوی تندروی‌های جوانان را بگیرد و از آن سو تلاش می‌کرد پیوند بزرگترها با جوانان قطع نشود و در تعادلی همه را با هم مرتبط نگه دارد. چه بسا اگر مهندس سحابی در زندان نبود، ما خیلی زود با مهندس بازرگان به اختلاف می‌رسیدیم و ما جوانان آن دوره به راهی دیگر می‌رفتیم. من اکنون به نقش مهم مهندس سحابی در آن سال‌ها پی می‌برم. آن زمان در کوران حوادث و مسائل به این چیزها نمی‌اندیشیدیم، ولی این آموزه‌گرانه‌ایی برای ما بود که بتوانیم تعادل را حفظ کنیم و گرفتار افسراط و تفریط نشویم و از سوی دیگر با نسل‌های پیش و بعد از خود قطع رابطه نکنیم. مهندس سحابی بعد از بازداشت در سال ۵۰ و زندانی شدن در عادل آباد شیراز روی مبحث توسعه کار بسیار می‌کند و بعد از آزادی و بخصوص بعد از اتمام نمایندگی مجلس آن مباحث را دوباره مطرح می‌کند و به نسل‌های بعدی هم منتقل می‌کند. مبحث توسعه یکی از مباحثی است که مهندس سحابی در آن آموزه‌هایی گرانها دارند. مهندس معتقد بود که توسعه پشتوانه استقلال، امنیت و عدالت است. توسعه نیافتگی و عدم استقلال در حقیقت دو روی یک سکه هستند، عقب ماندگی عین فقر و وابستگی است. اگر ما کشور عقب مانده‌ای باشیم آن گاه شیره حیاتی این مملکت توسط کشورهای قدرتمند صنعتی مکیده می‌شود و دیگر مجال بازسازی و جلوگیری از انقراض نسل‌ها باقی نمی‌ماند، مانند آنچه بر سر برخی از کشورهای افریقایی آمده است. مهندس حتی می‌گوید که توسعه تنها بالا بردن سطح درآمد ملی و رشد صنعتی و اقتصادی نیست. اگر چه این بحث سهم مهمی در توسعه دارد، اما توسعه واقعی به این معناست که معاش و حیات جامعه به منابع خارج از اختیار و اراده مردمان و شهر و ندان متکی نباشد، مانند اتکا و وابستگی به منابع تجدیدنشاندنی طبیعی مثل نفت یا وام و سرمایه خارجی، هم از نظر مادی و هم از نظر فرهنگی و فکری و روحی. مردم اگر بر منابع در اختیار و اراده خودشان تکیه کنند می‌توانند امید داشته باشند که هر چه سعی و تلاش و خلاقیت به خرج دهند بهره‌مندی بیشتری نصیب آنها خواهد شد. در کشوری مثل ایران کار و کوشش

و تلاش و ابتکار و خلاقیت است که ارزش و تقدس می‌یابد. در جهان امروز کشوری که بر کار و خلاقیت تکیه ندارد، توسعه نیافته یا عقب مانده به حساب می‌آید. عقب ماندگی ما رانه به عدالت می‌رساند و نه استقلال ما را تأمین می‌کند. مهندس سبحانی معتقد بود که بازسازی اقتصادی صرفاً یک امر اقتصادی نیست، بازسازی اقتصادی به انتخاب این یا آن سیاست اقتصادی خلاصه نمی‌شود. هر سیاست اقتصادی که انتخاب شود در بستری از روابط و مناسبات یک سویه و بی نظارت و از بالا به پایین که چکیده نظام سیاسی و اداری امروز است و به دلیل فقدان ابزارهای نظارت و کنترل عمومی، عملاً به خسران و فساد می‌گراید، از این رو بازسازی اداری مقدم بر هر نوع برنامه و سیاست یا بازسازی اقتصادی است. توسعه و بازسازی اقتصادی اگر از وجه مدیریت و هدایت به آن نگریده شود خود یک امر سیاسی - فرهنگی است. پیوسته در هر برنامه اقتصادی باید کیفیت توزیع قدرت سیاسی و مدیریت آن مدنظر گرفته شود. بنابراین همین کیفیت توزیع قدرت است که مهندس سبحانی در جایی گفته بود که مسئله امروز کشور ما این نیست که چه کسی حکومت می‌کند، بلکه این است که چگونه حکومت می‌شود. اصل حرف و داعیه صاحبان اندیشه پابند به منافع و مصالح ملی در تغییر و بهبود چگونه حکومت کردن است و تغییر در مقام‌ها و مسئولین از هر رده و مرتبه فرع بر آن است و به تبع آن تعیین می‌شود. ■ این یکی از اصول فلسفه سیاسی جدید است که توسط پوپر طرح و بحث شده و اکنون به یک اصل جدی در نظام‌های دموکراتیک تبدیل شده است؛ این که چه کسی حکومت بکند مهم نیست بلکه چگونه حکومت کردن مهم است.

□ یکی از ویژگی‌های کشورهای اروپایی داشتن دموکراسی است. پیرو همین دموکراسی احزاب برنامه ارائه می‌دهند و این برنامه‌ها را به جامعه عرضه می‌کنند، مردم هم با مطالعه برنامه‌ها، به آن حزبی که برنامه‌هایش مورد تأیید است رأی می‌دهند. در دموکراسی اصل برنامه است و چگونه حکومت کردن مهم است نه این که چه کسی حکومت کند. اما در کشورهایی که دموکراسی ریشه نداشتند مردم دنبال فردی می‌گردند که صالح، عادل و عاقل باشد و یک انسان خوب را برمی‌گزینند و وقتی

هم که این برگزیده همانی که می‌خواستند نبود، تلاش می‌کنند که جای او را با فرد دیگری عوض کنند. در این تغییر و تحولات افراد و گروه‌ها استبداد به شکلی دیگر تجدید می‌شود و تغییر کیفی و جدی‌ای رخ نمی‌دهد. این را آیت‌الله طالقانی هم مدنظر داشتند و در سخنرانی معروف ۳۰ تیر ۱۳۵۸ می‌گوید در دست است که انقلاب شده و مستبد رفته، اما ریشه‌های استبداد هنوز وجود دارد، ما باید این ریشه‌ها و روش‌ها را از بین ببریم تا استبداد از بین برود. مهندس بازرگان هم به شکلی همین موضوع را مدنظر داشت. حتی دکتر مصدق هم به این امر توجه داشت. مهندس سبحانی هم ضمن توجه به این مسئله معتقد بود که ما باید مسیر دموکراسی را در پیش بگیریم و تلاش بکنیم که جامعه فرایند دموکراتیزاسیون را طی بکند، نه این که مدام علیه رأس حکومت مبارزه و انقلاب بکنیم و این را ساقط کنیم و این برود و کسی دیگر بیاید. می‌گفت این تغییر و تحولات نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت و با تغییر فرد یا حکومت به دموکراسی نمی‌توان رسید. این یک آموزه جدی است برای کسانی که دغدغه دموکراسی و آزادی دارند. در سال ۱۳۸۴ کتابی از فرید زکریا با نام «آینده آزادی؛ اولویت لیبرالیسم بر دموکراسی» با ترجمه آقای امیرحسین نوروزی منتشر شده. فرید زکریا از

مهندس سبحانی معتقد بود که توسعه پشتوانه استقلال، امنیت و عدالت است. توسعه نیافتگی و عدم استقلال در حقیقت دوروی یک سکه هستند، عقب ماندگی عین فقر و وابستگی است. اگر ما کشور عقب مانده‌ای باشیم آن گاه شیره حیات این مملکت توسط کشورهای قدرتمند صنعتی مکیده می‌شود و دیگر مجال بازسازی و جلوگیری از انقراض نسل‌ها باقی نمی‌ماند، مانند آنچه بر سر برخی از کشورهای آفریقایی آمده است

متفکرین لیبرال دموکرات غربی است، او در این کتاب بیشتر روی توسعه اقتصادی تمرکز دارد و می‌گوید که کشورهای آسیای شرقی از طریق توسعه اقتصادی به دموکراسی رسیده‌اند و نسخه‌ای که برای کشورهای خاورمیانه می‌نویسد این است که این کشورها نباید روی دموکراسی تکیه کنند بلکه باید روی توسعه اقتصادی نیرو بگذارند و تلاششان را معطوف به این بخش از توسعه بکنند. در واقع ایشان معتقد بود که اصلاحات اقتصادی در اولویت است و باید در منطقه خاورمیانه به این اصلاحات بپردازند. فرید زکریا در همین کتاب می‌گوید در ابتدا غرب باید تشخیص دهد که دست کم فعلاً به دنبال دموکراسی در خاورمیانه نیست، ما به دنبال لیبرالیسم قانون‌سالار هستیم که چیزی کاملاً متفاوت است. اگر اهدافمان را شفاف کنیم در واقع دستیابی به آنها را آسان تر کرده‌ایم. حکومت‌های خاورمیانه خوشحال می‌شوند وقتی متوجه شوند آنها را مجبور نخواهیم کرد که همین فردا انتخابات برگزار کنند. حکومت سعودی باید تلاش کند تا به حمایت‌های دولتی و غیردولتی خود از اسلام افراطی خاتمه دهد، چیزی که حالا دو مین صادرات عمده آن کشور به دنیا شده است و اهمیتی ندارد اگر این کار خوشایند مدافعان آزادی بیان در غرب نباشد. زکریا در این کتاب همه تلاشش این است که توجه را به توسعه اقتصادی در کشورهای خاورمیانه جلب کند و بر این باور است که اصلاحات اقتصادی اساسی است و باید در اولویت قرار بگیرد، یعنی او با اذعان به این واقعیت که مشکلات خاورمیانه تنها اقتصادی نیستند، راه‌حل آنها را اقتصادی می‌داند. حالا فرید زکریا بعد از سقوط حسنی مبارک مقاله‌ای منتشر کرده (ترجمه این مقاله در روزنامه آفتاب یزد منتشر شد) و در این مقاله می‌گوید که توسعه اقتصادی در خاورمیانه جواب نداد و باید به توسعه سیاسی می‌پرداختند. توجه کنید که عمل به نسخه‌های اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول همین حالا چه فقری در ایران را دامن زده است. بحث هدفمندی یارانه‌ها بدون چون و چرایکی از نسخه‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی است که مردم را اینچنین گرفتار کرده و تورم ویرانگری را حاکم کرده است. در بقیه کشورها هم این سیاست‌ها را بدون



چون و چرا اجرا کرده‌اند که نتیجه‌ای جز فقر و فساد و بدبختی مردم نداشته است.

■ **اعمال سیاست‌های اقتصاد باز در شیلی**
موجب شد که تورم ۳۷۵ درصد رشد کرد و بین سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۳ چیزی حدود ۱۷۷ هزار شغل صنعتی از بین رفت و بیکاری بر بیکاری افزود، به طوری که ۷۵ درصد درآمد مردم تنها صرف خرید نان خالی می‌شد و مردم در فقری جاتگاه به سر می‌بردند. این سیاست‌های اقتصاد باز نه تنها مبتنی بر دموکراسی و آزادی نبود که اساساً با آزادی سیاسی و دموکراسی جور در نمی‌آمد و مجبور بودند که این سیاست‌های اقتصاد آزاد مکتب شیکاگو را به وسیله یک دیکتاتوری برآمده از کودتا اعمال کنند و بر این اساس بود که کودتای پینوشه در شیلی همراه و همگام شد با سیاست‌های اقتصادی میلتون فریدمن در این کشور، و نتیجه آن اگر اشتباه نکنم کشتار بیش از ۳۲۰۰ انسان بی‌گناه و زندانی شدن بیش از ۸۰ هزار نفر دیگر بود که فقط یک نمونه آن چند دانش آموز دبیرستانی بودند که به گرانی نرخ اتوبوس اعتراض کرده بودند و همین موجب شد زیور بدترین فشارها و شوک‌های الکتریکی شکنجه شوند. ۱۷ درصد درآمد یک کارمند دولتی تنها صرف کرایه اتوبوس می‌شد و همین موجب اعتراض دانش آموزان شده بود.

□ از سوی دیگر هم در این کشورها چون آزادی وجود نداشت و احزاب نمی‌توانستند فعالیت کنند، آزادی بیان و مطبوعات نیز وجود نداشت و همین موضوع به سقوط این حکومت‌ها انجامید. اما می‌بینیم که مهندس سحابی از سال‌ها قبل روی توسعه سیاسی همراه و همزمان با توسعه اقتصادی تأکید می‌کند و می‌گوید که اگر منظور و هدف از توسعه تنها توسعه اقتصادی باشد هر چند پیشرفت هم داشته باشیم، اما در نهایت نتیجه‌ای جز شکست و فروپاشی نخواهد داشت. در همین ارتباط به موضوعی اشاره می‌کنم؛ ما سال ۱۹۶۶ از زندان آزاد شدیم. در همان سال انجمن اسلامی مهندسين يك برنامه سخنرانی داشت که در مسجدالجماد برگزار شد. یکی از سخنرانان مهندس سحابی بود. درست به یاد دارم سخنرانی ایشان در مورد چه موضوعی بود، اما به یاد دارم که قسمتی از آن درباره توسعه بود، در همان جا باز مهندس سحابی روی توسعه سیاسی تأکید داشتند و حتی نقل قولی از مائو کردند که مائو

هم به این نتیجه رسیده که توسعه اقتصادی بدون توسعه سیاسی هر چند با موفقیت هم باشد نتیجه بایسته را نخواهد داشت و در نهایت به بن‌بست می‌رسد. مهندس از همان زمان توسعه سیاسی و اقتصادی را به موازات و همراه هم، و وجود یکی بدون دیگری را دشوار می‌دانست. یکی دیگر از آموزه‌های مهندس توجه به نفت بود. ایشان همیشه می‌گفت که پول نفت درآمد نیست بلکه سرمایه است، این ثروت از بین رفتنی است. پول نفت باید صرف امور زیربنایی و پایه‌ای بشود و نه صرف خرید مایحتاج مصرفی غیر ضروری و لوکس و یا کالاهای بنجل مثل چپیس و آدامس و پفک و.... ایشان این را بارها و بارها در سخنرانی‌ها و مقالاتشان مطرح کرده بود و اشاره می‌کرد که لازم است حاکمیت و جامعه از وابستگی به درآمد نفت نجات پیدا کند. البته مهندس سحابی می‌گفت که این عدم وابستگی یکباره و یک‌شبه نمی‌شود؛ اما به مرور و با برنامه می‌توان سالی چند درصد از این وابستگی را کاست تا به مقصود نهایی رسید. مهندس سحابی روی ثروت و سرمایه بودن نفت بسیار تکیه داشتند و آن را درآمد نمی‌دانستند.

کتابی با نام «جهانی‌سازی و مسائل آن» نوشته جوزف استیگلیتز منتشر شده است. استیگلیتز برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۲۰۰۱، کارشناس برجسته بانک جهانی و مشاور ارشد کلinton بوده است. ایشان مستقیماً ناظر بر اعمال سیاست‌های بانک جهانی و عملیاتی کردن نسخه‌های این بانک در جهان سوم بوده و نتایج این بررسی‌ها را در این کتاب آورده است. او در این کتاب می‌گوید امروز مالزی نسبت به کشورهای دیگر که به توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول عمل کردند در وضعیت بسیار بهتری قرار دارد. سرمایه‌گذاری خارجی عملاً افزایش یافت، چون سرمایه‌گذاران نگران ثبات اقتصادی هستند و چون مالزی از بسیاری از همسایگانش

در حفظ ثبات بهتر عمل کرده بود توانست سرمایه‌گذاری خارجی را جذب کند. اما نمونه دومی که استیگلیتز می‌آورد کشور تایلند است. او می‌گوید تایلند تقریباً به طور کامل نسخه‌های صندوق بین‌المللی پول را دنبال کرد و سه سال بعد از شروع بحران تایلند هنوز در کساد است و تولید ناخالص داخلی آن تقریباً ۲/۳ درصد پایین‌تر از سطح قبل از بحران است. این نشان می‌دهد تایلند با این که سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول را به طور کامل اجرا کرده، اما همچنان در بحران به سر می‌برد. مهندس سحابی طی این سال‌ها بارها به این مسائل اشاره کرده بود؛ سرمایه نفت، توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی، نقد بر نامه‌های بانک جهانی و.... مهندس طی این سال‌ها در ارتباط با این موضوعات همیشه تکیه



حالا به جایی رسیده که برای بهتر کردن دموکراسی، به نقد آن پرداخته و در تلاش است تا آن را بهتر کند، نه این که آن را بیوسد و کنار بگذارد و رو به سوی دموکراسی هدایت شده و کنترل شده بیاورد. آن سال‌ها، در دهه ۴۰ کتابی منتشر شده بود با عنوان «فلسفه اجتماع (مقالاتی درباره انحطاط غرب و احیای جامعه غرب)» نوشته والتر لیبمن که محمود فخر داعی آن را ترجمه کرده بود. این کتاب یکسری انتقادات به دموکراسی‌های غربی داشت. مهندس سبحانی این کتاب را خوانده بودند و پیرو همین می گفت که دموکراسی در غرب امروز مورد نقد جدی است و غربی‌ها هم دموکراسی موجود در غرب را نقد و رد می کنند و به هر حال مرحوم بازرگان را هم وادار به مطالعه این کتاب کرد. مهندس بازرگان هم کتاب را خواند و گفت که نویسنده به شدت طرفدار دموکراسی است و انتقاداتی که می کند برای بهتر شدن این دموکراسی و در مسیر درست قرار گرفتن آن است نه این که این دموکراسی رانفی کنیم و یک نوع دموکراسی هدایت شده را به جای آن بیاوریم. دو برداشت جداگانه از کتاب وجود داشت. من به دموکراسی هدایت شده ای که مهندس می گفتند معتقد نبودم و یکی از اختلافات من با مهندس سبحانی همین بود. بعضی ها هم معتقدند که دکنتر شریعتی در کتاب «امت و امامت» از دموکراسی هدایت شده حمایت کرده است. من این را قبول ندارم، چرا که اولاً شریعتی در امت و امامت به یک بحث کلامی از منظر جامعه شناسی نگاه می کند و معتقد است که رهبری سیاسی باید انتخاب شود و منتخب مردم باید باشد، اما رهبری ایدئولوژیک خیر. رهبری

مهندس سبحانی از سال‌ها قبل روی توسعه سیاسی همراه و همزمان با توسعه اقتصادی تأکید می کند و می گوید که اگر منظور و هدف از توسعه تنها توسعه اقتصادی باشد هر چند پیشرفت هم داشته باشیم، اما در نهایت فروپاشی نخواهد داشت

فکری و سیاسی مهندس سبحانی چه نقدی به ایشان دارید؟

□ یکی از اختلاف نظرهایی که من با مهندس سبحانی داشتم و قبلاً هم به آن اشاره کرده و در جایی بیان داشته ام این است که ایشان می گفت غرب الان به انتقاد از دموکراسی رسیده و باید این نوع دموکراسی را نقد کنیم و به دنبال آن نباشیم. او در سال‌های گذشته از نوعی دموکراسی هدایت شده حمایت می کرد و در صحبت‌های خصوصی ای که بعضاً با هم داشتیم من می گفتم غرب از دموکراسی ای که ۲۰۰ سال است به آن رسیده و اجرا می کند، انتقاد می کند، اما این به معنای نفی و رد آن نیست. ما هنوز به الفبای دموکراسی نرسیده ایم، تا یک محیط آزاد به وجود آید و تا یک فرصتی برای آزادی خلق شود و تا حدودی می توان حرف زد، ما آنچنان بر سر و کله هم می زنیم که طولی نمی کشد دوباره به حالت اول بر می گردیم و روز از نو و روزی از نو. غرب بعد از ۲۰۰ سال تجربه دموکراسی،

و تأکید بر منابع ملی و راهکارهای ملی و داخلی داشت و بسیار روشن‌گرانه و آگاهانه آنها را بیان داشته بود که متأسفانه به این همه انداز و تذکر گوش داده نشد و از نظر اقتصادی به وضعیتی رسیدیم که اکنون در کشورمان شاهدیم. امروز دولت درست نسخه بانک جهانی را عمل می کند. آزادسازی قیمت‌ها، حذف یارانه‌ها و... همه اجرای نسخه‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول است و می بینید که وضع ما نسبت به دو یا سه سال پیش چه شده است. ما امروز درگیر تحریم‌های جهانی شده ایم، اما این وضع تنها نتیجه تحریم‌ها نیست، بلکه نتیجه عدم مدیریت و ندانم کاری است که هم وضع موجود را ساخته و هم اساساً تحریم‌ها هم حاصل آن مدیریت ضعیف و مبتنی بر هیجان‌های مقطعی است. در دوران دکتر مصدق هم تحریم نفتی شدید بود، اما می بینیم که سیاست اقتصاد بدون نفت را به مرحله اجرا می گذارد و به جایی می رسد که صادرات غیر نفتی در زمان مصدق بیشتر از واردات مان می شود. ایشان سیاست‌هایی اتخاذ کرد که ایران علی‌رغم همه فشارهای خارجی و تحریم‌های جهانی رشد تورم نداشت. اینها همه حاصل مدیریت دکتر مصدق بوده است. مهندس سبحانی هم اگر تئوری یا نظری ارائه می داد تنها مبتنی و محدود در ذهنیات ناب نبود متناسب با واقعیات و مبتنی بر تجارب بود.

■ شما این موارد را به عنوان درس‌ها و آموزه‌های مهندس سبحانی مطرح کردید. شما ۵۰ سال دوستی و همکاری و مبارزه و زندان و همراهی با مهندس سبحانی داشته‌اید، حاصل این مدت همکاری و همفکری چیزهای بسیاری بوده است، و به عنوان یکی از دوستان و نزدیکان

ایدئولوژیک رانمی شود انتخاب کرد و باید آن را کشف کرد و در جای جای کتاب می گوید به هر حال نظر نهایی من دمو کراسی است. شریعتی می گوید در کشورهای قبایلی که نظام اجتماعی هنوز مبتنی بر ساختارهای قبایلی است و مردم رأیشان را بدون کمترین شناخت و آگاهی ای به رئیس و ریش سفید قبیله می دهند، انتخابات و دمو کراسی معنا ندارد. دمو کراسی باید مبتنی بر یک بستر اجتماعی خاص باشد، برای ایجاد این بستر باید زمانی را اختصاص داد و مردم را به مبانی و اصول دمو کراسی آشنا کرد و شناخت داد. گذشته از آن این دمو کراسی هدایت شده که در کشورهای غیر متعهد مثل سو کارنو در اندونزی و جمال عبدالناصر در مصر و تیتو در یوگسلاوی و ... معتقد به آن بودند و متأثر از کنفرانس باندونگ که در دهه های ۳۰ و ۴۰ مطرح شده بود، اما هیچ کدام به آزادی و دمو کراسی نرسیدند، بلکه اغلب و شاید تمام آنها غیر از هندوستان سر از دیکتاتوری در آوردند.

مهندس سحابی می گفت که دکتر مصدق هم به یک نوع دمو کراسی هدایت شده رسیده است. مادر این زمینه هم با هم اختلاف نظر داشتیم. دکتر مصدق در تلاش بود یک دمو کراسی مدنی و نهادهی را اعمال و اجرا کند. تأسیس شوراهای شهر و روستا در زمان دکتر مصدق از جمله

یکی دیگر از آموزه های مهندس سحابی توجه به نفت بود. ایشان همیشه می گفت که پول نفت در آمد نیست بلکه سرمایه است، این ثروت از بین رفتنی است. پول نفت باید صرف امور زیر بنایی و پایه ای بشود و نه صرف خرید مایحتاج مصرفی غیر ضروری و لوکس و یا کالاهای بنجل مثل چیپس و آدامس و پفک و ...

نهادهای دمو کراتیک بودند که مصدق به وجود آورد. مصدق نهادهای دمو کراسی را از مردم نگرفت تا بعد آنها را به گونه ای هدایت شده و قطره چکانی به مردم بدهد. وی حتی در ادارات هم اختیارات را از یک نفر گرفت و آن را در اختیار یک شورا گذاشت و حتی اماکن مقدس مثل تولیت قم و مشهد و ... را هم در اختیار یک شورا قرار داد، یعنی در تلاش بود که در هر جای ممکن نهادهی دمو کراتیک ایجاد کند تا بتواند ایران را به سمت جامعه مدنی حرکت دهد. دکتر مصدق با دمو کراسی هدایت شده مخالف بود. حرکت

مصدق تماماً به سمت دمو کراسی و ایجاد نهادهای مدنی و دمو کراتیک بود. این انتقادی بود که من به مهندس داشتم. آقای طالقانی هم با این دمو کراسی هدایت شده مخالف بود و معتقد بود که دمو کراسی رانمی توان قطره چکانی به مردم داد. باید به مردم آزادی و دمو کراسی داد تا با آزمون و خطا و تمرین و ممارست در جو دمو کراتیک به راه درست و راست بروند. نمی توانیم برای هدایت مردم آزادی را از آنها بگیریم. از این رو مرحوم طالقانی مسئله شوراها را مطرح می کند. البته این برداشت مربوط به پیش از بازداشت مهندس سحابی در سال ۸۰ است و من نمی دانم که بعد از این بازداشت هم نظرشان همین بود یا تغییر کرده بود. پیرامون این موضوع دیگر من صحبتی از ایشان نشنیده ام، چون به هر حال در زندان فرصت فکر کردن برای آدم پیش می آید و همه آنها می که تجربه زندان دارند می دانند که در زندان آدم به چیزهای جدیدی می رسد و ممکن است تغییراتی در افکار و اندیشه هایش به وجود آید.

پی نوشت:

- ۱- این کتاب با ترجمه احمد تدین توسط انتشارات کویر منتشر شده است.
- ۲- این کتاب با ترجمه دکتر حسن حبیبی توسط نشر جهاد منتشر شده است.

عرفان عملی سحابی گفت و گو با محمد حسین رفیعی

■ آشنایی شما با مهندس سحابی از چه زمان و چگونه بوده است؟

□ آشنایی من بر می گردد به سال ۱۳۵۷ در نوفل لوشاتو، هنگامی که آیت الله خمینی به پاریس آمده بودند و در محلی به نام نوفل لوشاتو باغ و منزلی اجاره کرده بودند و در آنجا چادر زده بودند، که حتما در فیلم ها و عکس ها دیده اید. در واقع آنجا محل رفت و آمد بسیاری از ایرانی ها شده بود. هر کسی که به آنجا می آمد به شکلی ماهیتش را بروز و شخصیتش را نشان می داد. من

در دو مرحله و هر مرحله هم فکر می کنم هفت یا هشت روز در آنجا شاهد این تحولات بودم. در آنجا شاهد و ناظر آمدورفت ها و مذاکرات و سخنرانی ها بودم. همیشه بعد از نماز مغرب و عشاء ایرانی هایی که آنجا بودند در آن چادر جمع می شدند و شخصیت هایی که می آمدند سخنرانی می کردند و وضع ایران و مشکلات جنبش را توضیح می دادند و آینده را پیش بینی می کردند، از جمله آیت الله لاهوتی، دکتر پیمان، مهندس بازرگان و آیت الله منتظری.

یک شب هم مهندس سحابی را برای سخنرانی آوردند، به یاد دارم که آقایان دکتر یزدی و آیت الله موسوی اردبیلی با مهندس سحابی به چادر آمدند که مهندس را معرفی کنند. دکتر یزدی برای ما چهره شناخته شده ای بود. از اوایل دهه ۴۰ ایشان به خارج رفته بود و فعالیت می کرد و در اروپا و امریکا نیز چهره ای شناخته شده بود. دکتر یزدی به طور خلاصه مهندس سحابی را معرفی کرد و اشاره کرد که در انجمن اسلامی دانشجویان با هم بوده اند و بعد مهندس

سحابی در این مدت به زندان رفته و ما به خارج آمده ایم. بعد از این معرفی مهندس سحابی کرد که با صحبت و سخن بقیه متفاوت بود. مثلاً آیت الله لاهوتی خیلی تند علیه مارکیست ها و تحولاتی که در سال ۵۴ درون سازمان مجاهدین اتفاق افتاده بود و یا کارهایی که افرخته کرده بود صحبت کرد؛ سخنرانی ای که در آن شرایط جنبش بسیار تفرقه افکنانه بود. در آن مرحله از جنبش، مارکیست ها و زنه ای سنگین محسوب نمی شدند، سازمان های چریکی مارکیستی از بین رفته بودند، جنبش یک جنبش مذهبی و اسلامی بود. ایشان در آنجا و در آن مقطع تاریخی سخنرانی ای کرد که همه مارانگران کرد؛ سخنرانی ای که در آن هم به اختلاف با مجاهدین پرداخت و هم به اختلاف با مارکیست ها. یا مثلاً بقیه در سخنرانی های خود کمتر به مسائل اصلی جنبش می پرداختند. ولی مهندس سحابی در سخنرانی اش ویژگی های جنبش و توان جنبش و روحیه مردم را مطرح کرد و گفت که مردم بسیار روحیه دارند، کسی اگر گلوله می خورد بقیه فرار نمی کنند و می ایستند و کمک می کنند و اینها نشان می دهد که جنبش استحکام دارد و این جنبش موفق خواهد شد. این اولین برخورد و آشنایی مادر زمستان یا پاییز سال ۵۷ اتفاق افتاد. بعد که انقلاب شد و به ایران آمد طبیعی بود که سراغ مهندس سحابی را بگیریم. البته با مهندس بازرگان و دکتر سحابی و آیت الله طالقانی از قبل آشنا بودم و آقایان مهندس بازرگان و دکتر سحابی افرادی بودند که دانشگاهی بودند، کتاب منتشر کرده بودند و نامشان مطرح بود و سازمان های حقوق بشری خارج کشور از ایشان دفاع کرده بودند و... ولی با مهندس سحابی من شخصاً کمتر آشنا بودم. بعد از این که به ایران آمدم این ارتباطات و آشنایی ها بیشتر شد و اگر به یاد داشته باشید جلساتی از همان اوایل دهه ۶۰ در خانه های شخصی دوستان به مناسبت بزرگداشت دکتر شریعتی و آیت الله طالقانی برگزار می شد که در آن جلسات مهندس سخرانی هایی داشتند و کم کم این ارتباطات بیشتر و نزدیکتر شد تا این که ایشان نشریه ایران فردا را منتشر کرد. من در ایران فردا مقاله می نوشتم تا اینکه برای تشکیل شورای فعالان ملی-مذهبی از من و دوستان دیگر دعوت کرد. در این شورایی با ایشان همکاری و همفکری داشتیم.



**نظرات مهندس سحابی
عمدتاً خودانگیزه و
خودجوش اند و چون نیاز
جامعه هستند با عشق دنبال
شده اند و کاملاً در ایران
بومی هستند**

■ **مهندس سحابی در حوزه های متعدد و متنوع به فراخور زمان و نیاز چه در ایران فردا، چه در نشریات دیگر و چه در سخنرانی ها و... بحث و گفت و گومی کردند و در حوزه عمل نیز هم یک کنشگر سیاسی و منتقد قدرت بوده و هم از با سابقه ترین اصحاب مطبوعات بود، چرا که به هر حال ایشان از زمان دکتر مصدق بدین سو دستی در فعالیت رسانه ای داشت. مهندس سحابی یک فعال و منتقد اقتصادی بود و در زمینه توسعه بحث و نظرات زیادی داشته است. با توجه به این سابقه و تجربه، مهندس سحابی برای نسل شما (نسلی که تجربه جنبش مسلحانه دهه ۴۰ و ۵۰ را دارد، نسلی که تجربه انقلاب را دارد، نسلی که دهه ۶۰ و جنگ را تجربه کرده و خلاصه نسلی که اصلاحات را تجربه کرده است و...) چه آموزه هایی داشته است؟**

□ پیش از پرداختن به آموزه های مهندس سحابی اجازه بدهید که ما یک تیپ شناسی از مهندس داشته باشیم و سپس به آموزه های ایشان با توجه به تیپ شخصیتی ایشان پردازیم. رشته تخصصی مهندس سحابی مهندسی مکانیک بود، ولی از همان دوران دانشجویی در زمینه هایی که شما اشاره کردید و نام بردید

کار می کرده است. اصولاً انسان ها دو تیپ شخصیتی دارند؛ آدم هایی که متخصص اند، در رشته خود تخصص دارند و در همان رشته هم فعالیت می کنند و سخن می گویند، مانند یک جامعه شناس. شما می توانید یک جامعه شناس پیدا کنید که هم سن و سال مهندس سحابی باشد و ده ها کتاب در جامعه شناسی هم نوشته باشد، ولی به عنوان یک رجل سیاسی شناخته نیست. یک اقتصاددان هم ممکن است بیش از مهندس سحابی هم اقتصاد خوانده باشد و بیش از مهندس سحابی هم کتاب نوشته باشد، ولی مورد توجه افراد دردمند جامعه نیست. پس یک تیپ افراد هستند که تخصصی دارند و در همان تخصصشان کار می کنند و بیشتر تنور یک و آکادمیک هستند. یک عده افراد دیگر به تخصص آکادمیک و دانش و مدرک تحصیلی شان زیاد پایند نیستند و در واقع درد جامعه را لمس می کنند و برای رفع این دردها کوشش می کنند. مثلاً آیت الله طالقانی به عنوان یک روحانی وقتی از حوزه بیرون می آمد، کار روحانی به مفهوم مصطلح و شناخته شده نمی کند، چون اگر بنا بود کار روحانی بکند باید مثل همه روحانیونی که پیش از انقلاب کار روحانی می کردند، به مسجدی و منبری و وعظی می رفت و شاید کم کم آیت الله العظمی و مرجع تقلید می شدند، اما آقای طالقانی علیرغم دروسی که در حوزه خوانده بود وقتی از حوزه بیرون آمد با اجتماع پیوند خورد و مثلاً درباره اقتصاد هم حرف می زد. ایشان در سال های ۲۵-۱۳۲۴ این مباحث را مطرح می کند و یا تفسیر قرآن می کند. تفسیر قرآن چیزی است که در حوزه اصلا رسم نبوده و می بینیم حتی ایشان سوره ها و آیاتی را انتخاب می کند که احساس می کند در رابطه با درد مردم و درمان این دردها است. پس می بینیم بحث هایی که آیت الله طالقانی مطرح می کنند به تخصص ربطی ندارد و درد و نیاز مردم است. دکتر شریعتی هم این گونه بود. معروف شده که شریعتی جامعه شناس بوده و جامعه شناسی خوانده است، اما می بینیم که شریعتی به مفهوم تخصصی و آکادمیک جامعه شناس نیست، چون اگر چنین بود باید همه کتاب هایش در زمینه جامعه شناسی می بود. او مورخ هم نیست چون در این صورت باید همه کارهایش تاریخی می بودند. شریعتی فیلسوف هم نیست، در واقع شریعتی در پی درد مردم است و تلاش می کند

مسائلی را مطرح کند که درد مردم را دوا کند. مهندس سحابی هم از این گروه افراد بود. این اشخاص که شامل پیامبران و روشنفکران می شوند در تاریخ بشریت یک نحله به شمار می آیند. روشنفکران دردمند جامعه، روشنفکر به مفهومی است که دگر شریعتی از روشنفکر دارد. اینها به درد مردم توجه می کنند فارغ از دانش و تخصصی که ممکن است داشته باشند یا نداشته باشند. این افراد به واسطه حرکتی که ایجاد کرده اند، جنبشی که آفریده اند، کار کرده اند و تأثیر گذاشته اند در تاریخ ماندگارند. حال با این مقدمه می توان گفت که مهندس سحابی به لحاظ تیپ شناسی، فردی است که درد جامعه را احساس می کند، دردمند و درد آشناست و برای حل این دردهاست که شروع به کار و تلاش می کند. اینجاست که مهندس سحابی زمانی احساس می کند باید در مورد اقتصاد حرف بزند، زمانی درباره توسعه، زمانی درباره سیاست و یاد مورد دین صحبت کند. در همه این زمینه ها هم این خودش است که مطالعه و کسب دانش می کند و به تحصیلات آکادمیکش ربطی ندارد. مثلاً مهندس سحابی می گفت از همان زمانی که در دهه ۴۰ وارد زندان شده تمام مقاله های اقتصادی روزنامه های کیهان و اطلاعات که وارد زندان می شده می بریده و روی آنها کار می کرده است، چرا که یکی از دردهای جدی مردم را اقتصاد مردم می داند. او یکی از دردهای تاریخی این جامعه را توسعه می داند و روی این موضوع و مسئله شروع به کار و کند و کاو می کند تا در مان را بیابد. گاهی می بینیم که این افراد نظراتی دارند که مغایر نظرات آکادمیسین ها و متخصصین آن رشته است. من می توانم یک جامعه شناسی را معرفی کنم که ممکن است ۲۰ یا ۳۰ جلد کتاب تألیف و منتشر کرده باشد، اما نسل شما حتی یکی از آنها را هم نخوانده است. اما همین نسل همه مقالات مهندس سحابی را خوانده است، چون احساس می کنند و می دانند که آنچه این انسان می گوید با درد جامعه و درد مردم ارتباط دارد. مهندس سحابی نظرات اقتصاددانانی را مطرح می کند که احساس می کند نظریات اقتصادپشان دردی از جامعه ایران را می تواند دوا کند و به درد جامعه ایران می خورد، مثلاً در اقتصاد همیشه فردی یک لیست را مطرح می کند که یکی از اقتصاددانان های معروف آلمانی است. لیست،

اقتصاددان دوره بیسمارک است و دیدگاه های توسعه ملی را در آلمان مطرح کرد، مانند بستن مرزهای آلمان و جلوگیری از ورود کالاهای انگلیسی. آن موقع انگلستان نسبت به آلمان پیشرفته تر بود. فردی یک لیست رشد و توسعه آلمان و اقتصاد ملی و صنعت بومی آلمان را مشروط به جلوگیری از ورود کالاهای انگلستان می دانست. آلمانی ها پذیرفتند و این روش را در پیش گرفتند، فرانسوی ها بعدها همین کار را کردند و امریکایی ها بعد از استقلال، تئوری های فردی یک لیست را کاملاً اجرا کردند و از ورود کالاهای انگلیسی جلوگیری کردند و اقتصاد امریکا را شکوفا کردند. صدها اقتصاددان معروف و نظریه پرداز در دنیا هست و بسیاری از آنها در این ۸۰-۷۰ سال گذشته جایزه نوبل گرفته اند، ولی مهندس سحابی به دلایل پیش گفته نظرات فردی یک لیست را مطرح می کند. یا اگر می خواهد یک رهبر سیاسی یا مذهبی و... را در جهان معرفی کند کسی را معرفی می کند که به درد جامعه ایران می خورد و اعمال و نظراتش با دردهای ایرانیان ارتباط دارد، افرادی مثل گاندی. این تیپ آدم ها از همان دوران نوجوانی کاری را انجام می دادند که برای مردم مفید بوده است. آنها به یک استشار درونی و خود آگاهی رسیده اند که می دانند درد جامعه چیست. آنها تمام نیرو و استعداد و امکاناتشان را در آن بخش می گذارند و شروع به کند و کاو می کنند و آن را پیش می برند. این انسان ها در تاریخ شبیه به پیامبران هستند. مهندس سحابی به لحاظ تیپولوژی جزو این تیپ افراد است و این طبیعی است که این افراد وقتی در موضوعی به طور مستمر و درازمدت کار می کنند به تخصص هم نزدیک می شوند و در آن زمینه هم تخصص

در بین کسانی که شعارهای ممکن و شدنی می دهند افراد متعادلی هم هستند که نه چپ روی می کنند و نه راست گرایانه عمل می کنند. مهندس سحابی هم از این دست افراد بود که تعادل و میانه روی در شعار و عمل را به ما می آموزد

می یابند. نظرات مهندس عمدتاً خودانگیزه و خودجوش اند و چون نیاز جامعه هستند با عشق دنبال شده اند و کاملاً در ایران بومی هستند.

■ آموزه های مهندس سحابی برای نسل شما چه بوده است؟

□ اولین آموزه مهندس سحابی این است که به درد جامعه توجه کنیم، گرفتار بحث های آکادمیک که غالباً هم در ایران وارداتی هستند نشویم. بحث های آکادمیک سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و مربوط به توسعه، همه در ایران وارداتی اند. زمانی که شاه عباس به حکومت رسید و صفویان قدرت گرفتند ما کشور عقب افتاده ای نبودیم. در آن برهه وقتی مطالعه می کنیم می بینیم که مبادلات تجاری ما تقریباً برابر است و به لحاظ اقتصادی و صنعتی وابسته نبوده ایم. معروف است که پادشاه انگلیس اسلحه ای برای شاه عباس فرستاده بود، این اسلحه را آوردند و در دربار نشان دادند و خیلی هم تعریف و تمجید کردند. یکی از افراد مسئول در دربار گفت این را در بازار اصفهان هم می توانند بسازند. گفتند بدید این سلاح را بسازند. بعد از ۴۸ ساعت صنعت کاران اصفهان عین همان را ساختند. این نشان می دهد که حدوداً توان صنعتی و تکنولوژی ما در بازار اصفهان شبیه به انگلستان آن زمان بوده و چیزی کم نداشته است. از آن موقع بدین سو ما دوره افول و انحطاط را طی کرده ایم، تا دوره قاجار که به دانشجو به غرب فرستادیم و معمولاً این دانشجویان هم از آن روز تا به حال همان چیزی که در غرب یاد گرفته اند را در اینجا مطرح می کنند و وارد کننده ایده و دانش شده اند. بهترین جمله در توصیف این افراد را ژان پل سارتر در معرفی کتاب «دو زخیان روی زمین» اثر فرانتس فانون می گوید. گویا کتاب فانون در کلیسایی در پاریس می خواست معرفی شود و ژان پل سارتر در آن مراسم می گوید این جوانان و دانشجویان جهان سومی را ما به اروپا و امریکا می آوریم یک زبانی هم یاد می گیرند و می روند به کشور خودشان و بعد ما در اینجا می گویم «هو» آنها هم در آنجا می گویند «هو» و هر چه ما اینجا می گویم آنها هم در همان جا تکرار می کنند. البته افراد معدودی هم هستند که بومی می اندیشند. اینها جامعه را می شناسند، شعارهای خیلی دهن پرکن آکادمیک و نشأت گرفته از جهان پیشرفته سر نمی دهند، سعی می کنند راه حل های عملی پیدا کنند، این افراد

معمولاً متعادل می شوند. مهندس سحابی هم آدمی متعادل بود. بعد از انقلاب همیشه بحث صنعت و کشاورزی را مطرح و مشکلات جامعه را لمس می کرد.

مهندس سحابی همیشه می گفت مدیریت و اداره مملکت کار ساده ای نیست. دیده اید که برخی شعار می دهند چنین و چنان کنید و یا کسانی به دکتر مصدق ایراد می گیرند چرا اصلاحات ارضی و یا انقلاب ارضی نکرد. در میان دوستان و طرفداران مصدق هم بوده اند کسانی که از این شعارها می داده اند. ولی در بین کسانی که شعارهای ممکن و شدنی می دهند افراد متعادلی هم هستند که نه چپ روی می کنند و نه راست گرایانه عمل می کنند. مهندس سحابی هم از این افراد بود که تعادل و میانه روی در شعار و عمل را به ما می آموزد. این تعادل را شما در این نخله از قائم مقام تا امروز می بینید. این تعادل در مهندس سحابی از همان اوایل دهه ۶۰ مشهود است، یعنی در زمانی که تضادها بسیار حاد می شوند، مهندس اولین کسی است که در مجلس با شیوه حذف بنی صدر مخالفت می کند و می گوید این شیوه خوبی نیست که ما اولین رئیس جمهور تاریخ کشور را حذف کنیم. ایشان می گفت من به برخی از کارهای آقای بنی صدر انتقاد دارم ولی به این طرف هم انتقاد دارم و این انتقاد به هیچ وجه سبب حذف دیگران نمی تواند باشد. مهندس سحابی در همان سخنرانی ای که در مجلس کرد گفت متأسفانه با این فضای قهر و تضاد که ایجاد کرده اید حتی اگر رئیس جمهور هم بیاید نمی تواند کاری بکند. در آن فضای تندروی و چپ روی واقعاً کسی نمی توانست کار کند. برخی فکر می کنند کار انقلابی یعنی شمشیر کشی و قلع و قمع کردن و دگرگون کردن هر چیز و همه چیز؛ این تصور منجر به حذف می شود. انقلابیون فکر می کنند انقلاب یعنی حذف مخالف و منتقد و... به هر شکلی. پیامد حذف بنی صدر چه بود؟ بنی صدر با رجوعی متحد شده بود. البته من معتقدم که رجوعی بنی صدر را فریب داد و نتیجه این فریب آن پیوند شد. آنها تصور می کردند با این پیوند می توانند در این جنگ قدرت، حاکمیت را از آن خود کنند و در پی آن ترورها شروع شد. اگر چه این طرف بنی صدر را حذف کرد، ولی آن طرف هم بهشتی را حذف کرد. مگر آیت الله بهشتی کم آدمی بود برای حاکمیت؟ وقتی

ایده رادیکالی به نام حذف و ترور و کشتن به میان می آید به ضرر تمامیت ایران و منافع ملی است. یک فرد متعادل، معتقد است که در این مملکت هم بنی صدر حق زندگی کردن دارد هم آیت الله بهشتی. راه حل، حذف طرفین نیست. در فضای دموکراتیک همه باید حرف بزنند و نقد کنند و بالاخره انتخاباتی هست که نتیجه نهایی را تعیین می کند، البته انتخاباتی سالم و شفاف. مهندس سحابی به لحاظ سیاسی نه تابع براندازان و کسانی که دست به اسلحه بردند می شود و نه تابع موج ترورها و اعدام بی رویه و همه کارهای حاکمیت را هم تأیید نمی کرد. سحابی خط سومی را برمیگزیند و پی می ریزد. همین ایده اصلاح طلبی در سال ۶۰ توسط مهندس بازرگان و مهندس سحابی گذارده می شود؛ ایده حفظ جمهوری اسلامی همراه با اصلاحات در مسیر دموکراسی. ولی در آن زمان این گروه و نخله در اقلیت محض بود. روزنامه های ایشان را بستند و خودشان در انزوای سیاسی به سر بردند. به آنها اجازه نمی دادند که حتی حرفشان را بزنند، تا این که در سال ۷۶ یک موج اصلاح طلبی در ایران راه افتاد و همان حرف هایی را زدند که این افراد و این نخله از سال ۶۰ به این سو می زدند. مهندس سحابی از همان سال ۶۰ یک تئوری داشت که خیلی ها آن را نفهمیدند، ایشان

مهندس سحابی به لحاظ تیپ شناسی، فردی است که درد جامعه را احساس می کند، دردمند و درد آشناست و برای حل این دردهاست که شروع به کار و تلاش می کند. اینجاست که مهندس سحابی زمانی احساس می کند باید در مورد اقتصاد حرف بزند، زمانی درباره توسعه، زمانی درباره سیاست و یا در مورد دین صحبت کند. در همه این زمینه ها هم این خودش است که مطالعه و کسب دانش می کند و به تحصیلات آکادمیکش ربطی ندارد

می گفت در ایران یک انقلاب شده است که طبیعتاً ضربات و صدمات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و... دارد، ایران تحمل یک تحول بنیادین دیگر را ندارد. ایشان درست تشخیص داده بود. درگیری های داخلی و جنگ مسلحانه داخلی و کشتارها و ترورها و اعدام ها دیگر از ایران چیزی باقی نگذاشته بود. با وجود این که خسارات جنگ خیلی زیاد بود، خساراتی که به دنبال حذف بنی صدر و درگیری های متعاقب آن به وجود آمد از خسارات جنگ بیشتر بود و هنوز آن فضا ترمیم نشده است. در حال حاضر سایت اینترنتی به نام هایلیان وجود دارد و در این سایت اعلام می کند که بیش از ۱۷ هزار نفر در ایران ترور شده اند. سازمان مجاهدین هم ادعا می کند که ۲۰ هزار نفر از آنها اعدام شده اند. احزاب و گروه های دیگری هم بوده اند، ولی شما همین ۱۷ هزار و ۲۰ هزار نفر را جمع کنید و بعد خانواده ها و اقوام این افراد و معلولین این درگیری ها و بعد زندان رفته ها را هم حساب کنید، به این نتیجه می رسید که ما همچنان با پیامدهای درگیری های دهه ۶۰ روبه رو خواهیم بود، از این رو مهندس سحابی به شدت میانه رو و طرفدار اصلاحات بود و این مشی را داشت.

خوشبختانه امروز می بینیم که افراد بیشتری مشی مهندس سحابی و مهندس بازرگان را نیک دیده اند و به روش اصلاح طلبی روی آورده اند. در انتشار ایران فردا و تأسیس شورای فعالان هم هدف بسط ایده اصلاح طلبی و مشی اصلاحات است. مهندس سحابی می گفت مردم مطالباتی دارند، ما باید این مطالبات را مطرح کنیم و توصیه به کار نیک کنیم. ما جای کسی را نمی خواهیم بگیریم. یکی دوبار هم در همان سال های ۶۰ مهندس در مراسمی گفت که ما نمی خواهیم جای شما را بگیریم، نگران نباشید، هدف ما بهبود وضع مردم است. مهندس تا آخر عمر هم همین مشی را دنبال می کرد، نقد می کرد، اعتراض می کرد، انتقاد می کرد، اما هیچ گاه دنبال تخریب نرفت و همیشه تلاش می کرد که بسازد و اصلاح و آباد کند. اگر به سرمقاله های ایران فردا توجه کنید می بینید که نصف آنها انتقاد بوده و نصف دیگرش راه حل و روش جایگزین و پیشنهاد بوده است.

می خواهم یک بحثی را اینجا باز کنم که مهندس سحابی و آموزه های او را بهتر بشناسیم؛ این بحث عرفان عملی افراد است. عرفان عملی



یعنی آن تعهدی که انسان به خدا و مردمش دارد، و مبارزه با وسوسه‌های درونی و نفسانی. این خیلی کار مشکلی است و شاید از همه کارها مشکل‌تر همین است. عرفان عملی با نوشتن کتاب عرفانی از زمین تا آسمان فرق می‌کند. شما در تاریخ افراد زیادی را می‌بینید که به نوشتن آثار عرفانی معروف بوده‌اند، اما به قول شمس تبریزی که می‌گوید من رفتم و تجربه کردم و دیدم که همه یازن باره‌اند یا غلام باره‌اند و یا شکم باره‌اند، کسی را می‌بینیم که اخلاق و عرفان درس می‌دهد و... اما در روابط فردی و شخصیش کارهایی کرده که با این حرف‌ها همخوانی ندارد، و انواع فسادهای اخلاقی و مالی و... داشته است. اما می‌بینیم که مهندس سبحانی در عرفان عملی خیلی قوی بود. ایشان با آن نفس اماره‌ای که می‌گویند مبارزه کرده بود. مهندس یک شاخص داشت و آن رضای خداوند بود و این راه روش کارشناسی تشخیص می‌داد، یعنی اگر به لحاظ کارشناسی و بنا بر تجربه به این نتیجه می‌رسید که باید در سیاست متعادل بود، معتقد بود که این رضای خداوند است و باید این راه را جا آورد. مهندس سبحانی در کسب رضای خدا منافع شخصی، کینه‌توزی‌ها، دل‌چرکینی‌ها و خلاصه همه را کنار می‌گذاشت و تنها رضای خدا را معیار عمل می‌دانست. مهندس هیچ وقت نسبت به کسی کینه‌نداشت، روش رانقد می‌کرد، عملکرد رانقد می‌کرد، ولی کینه شخصی با

**در انتشار ابران فردا و
تأسیس شورای فعالان هم
هدف بسط ایده اصلاح‌طلبی
و مشی اصلاحات است.
مهندس سبحانی می‌گفت مردم
مطالباتی دارند،
ما باید این مطالبات را
مطرح کنیم و توصیه
به کار نیک کنیم**

هیچ کس نداشت. او هیچ وقت نمی‌گفت فلانی به من فحش داده یا این که بهمان‌مرا به زندان انداخته است. این همان عرفان عملی است. او یک رابطه محکمی با شعور کل جهان و خداوند داشت که در آن رضای خداوند را همیشه رعایت می‌کرد. این آموزه مهمی است و ما اگر بتوانیم این درس را در زندگی به کار بندیم بسیار موفق خواهیم شد. گاهی ما و یا کسانی خارج از ملی-مذهبی‌ها به مهندس انتقاد می‌کردند، انتقاداتی که در شأن و در حدشان نبود، مثلاً یک نویسنده تازه کار نسبت به شخصیت‌هایی چون مهندس سبحانی در سال‌های ۸۰-۷۹ که ما زندان بودیم - مقاله‌ای نوشته بود به نام «گاف بزرگ». در این مقاله نوشته بود که مهندس نمی‌تواند فعال سیاسی باشد، توان کار سیاسی ندارد و در زندان دیگران را لوی می‌دهد و اعتراف می‌کند، مهندس

باید بازنشسته بشود و برود مثلاً کار فرهنگی بکند، یعنی این فرد به جای اینکه زندان رفتن مهندس، شیوه بازجویی‌ها، فشارهای انفرادی و شکنجه‌های سفید رانقد کند، مهندس رانقد کرده و می‌گفت که تو برو خودت را بازنشسته کن. مثل این است که یک نفر را در خیابان، کامیونی زیر کرده، ما به جای این که راننده کامیون را جریمه کنیم، بیایم عابر رانقد کنیم که چرا به خیابان آمده و در خانه نمانده است. خوب این عابر جواب می‌دهد که من حق دارم بیرون بیایم، من می‌خواهم زندگی کنم، چگونه از من انتظار دارید که در خانه بمانم. با همه اینها، من هیچ‌گاه ندیدم که مهندس به نویسنده آن مقاله کینه داشته باشد یا از سر خود خواهی و کینه‌توزی چیزی گفته باشد. حتی نسبت به بازجوها هم با همه فشارهایی که به او می‌آوردند، کینه‌ای به دل نمی‌گرفت و حتی بعضی وقت‌ها تلاش می‌کرد که کارشان را توجیه کند تا دیگران هم کینه‌ای از آنها به دل نگیرند. عرفان عملی همین است، یعنی خودت را از کینه شخصی، منافع شخصی و حساسیت‌های شخصی رها کنی و رضای خدا را مورد توجه قرار بدهی. اگر بخوایم رضای خدا را ساده بیان کنیم می‌توانیم بگوییم که توجه به منافع و مصالح ملی همان رضای خداست.

یک آموزه دیگر مهندس سبحانی این بود که برای همه، شخصیت قائل بود. مهندس سبحانی معتقد بود که همه ابنا و افراد بشر یک بخش مثبت

دارند که ما باید با توجه به آن، افراد را ببینیم. او خودش هم به بخش مثبت افراد توجه می کرد. البته وقتی پای مصالح ملی به میان می آمد شدیداً نقد می کرد. این هم برآمده از همان عرفان عملی سحابی است. این همان «عرفان، عدالت، آزادی» دکتر شریعتی است که برای حل مسائل جهانی در قرن ۲۱ و ۲۲ به کار می آیند، یعنی امروز رهبران جهان هم باید آزادبخواه و دموکرات باشند، هم باید سوسیالیست باشند و به عدالت اجتماعی معتقد باشند و هم باید عارف باشند و جهان را از دریچه رضایت خداوند ببینند. اگر این گونه ببینند دیگر رشوه نمی گیرند، دزدی نمی کنند، آدم نمی کشند و کینه به دل نمی گیرند. این مثلث را البته مهندس سحابی هم پذیرفته بود و در مبنای اعتقادی ملی - مذهبی هم آورده اند. شما این را در مصدق، طالقانی و در همه رهبرانی که توانسته اند کشورهایشان را نجات بدهند مثل گاندی و ماندلا و ... می بینید. گاندی به واسطه همان عرفان عملی است که مصرفش را کم می کند و به شیر یک بز قناعت می کند و خودش مشغول ریسندگی و بافت پارچه می شود تا مجبور نشود از کالاهای انگلیسی مصرف کند. همین شیوه موجب می شود که هند امروز به یکی از ابرقدرت های اقتصادی در تولید پارچه و کارخانه های ریسندگی در دنیا تبدیل بشود و اکنون هفتمین اقتصاد جهان باشد.

■ در قرن ۱۷ میلادی هم ایران در چنین شرایطی بود و به بسیاری از کشورهای دنیا از جمله انگلستان پارچه صادر می کرد؛ اتفاقی که موجب شد انگلستان از ورود پارچه های ایران در آن برهه تاریخی جلوگیری کند.

□ بله، مهندس سحابی بسیار رعایت می کرد که کم مصرف کند و از اسراف به شدت بیزار بود. دیگران را هم به مصرف گریزی دعوت می کرد. مهندس سحابی یک دست کت و شلوار را ۲۰ سال و چه بسا بیشتر هم می پوشید و این حاصل همان مصرف گریزی و دوری جستن و مبارزه با مصرف گرایی بود.

■ در خاطرات مرحوم مهندس بازرگان آمده که وقتی به عنوان رئیس هیئت خلع ید به آبادان می روند، هنگام مذاکره با رئیس شرکت نفت متوجه می شود که بقیه پیراهن ایشان نخ نما شده ولی با این حال باز آن را پوشیده است. مهندس بازرگان می گوید که کار خوب را حتی می توان از دشمن هم آموخت و این یک تجربه گرانبهایی

بود که رئیس شرکت نفت که یک انگلیسی بود و دشمن ما محسوب می شد و بر ما استیلا یافته بود، به من آموخت. مهندس بازرگان دوری از مصرف گرایی و دعوت به کار و تلاش و تولید را یکی از اصول اسلام می دانست و کتاب «اسلام مکتب مبارز و مولد» یا «کار در اسلام» تأیید همین نظر و باور است.

□ این ویژگی را اساساً نسل تربیت شده مرحوم مصدق داشتند و آموزه گرانبهایی است که این بزرگان در اختیار جوانان گذارده اند و باید بسیار به آن بهاداد. این دعوت به تولید و دوری گزیدن از مصرف یک الگوی توسعه می آورد که همان توسعه ملی درون زاست و به تئوری فردریک لیست شباهت زیادی دارد که می گوید ما باید جلوی واردات را بگیریم و اگر چیزی وارد می کنیم، انتخابی وارد کنیم. اگر تکنولوژی ای می خواهیم وارد کنیم آن چیزی را وارد کنیم که نداریم و مورد نیاز جدی در روند توسعه ملی ما محسوب می شود. اگر قرار باشد ما روزی همه چیز را حتی سیر و رب گوجه فرنگی را هم از چین وارد کنیم نمی توانیم اقتصاد ملی را بسازیم و توسعه ملی داشته باشیم. من به یکی از کارخانه های پتروشیمی در جنوب رفته بودم که حتی کانال های کولر را هم از آلمان وارد کرده بودند، چون آن طرف علاقه به واردات داشت و می خواست همه چیز را وارد کند. البته در این واردات در حالت بدبینانه سوء استفاده و دزدی و بخور بخور هست و در بهترین حالت علاقه به مثلاً کار درجه یک و تمیز. در صورتی که گاندی چنین فکری نداشت، ژاپنی ها هم چنین فکری

الگوی توسعه مهندس سحابی. برخی گفته اند که مهندس سحابی حرفی است خاص مهندس سحابی. برخی گفته اند که مهندس سحابی حرفی برای گفتن نداشته است. من از این دوستان می پرسم آیا شما خود حرفی و تئوری ای و نظریه ای که بتواند به توسعه سیاسی و اقتصادی و روند دموکراتیزاسیون ایران کمک کند دارید؟

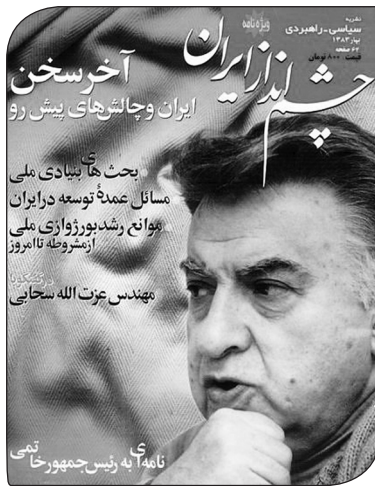
نداشتند و مهندس سحابی هم با آن مخالف بود. مهندس سحابی تری داشت و می گفت که اگر بخواهیم دموکراسی در ایران قوام بگیرد باید یک بورژوازی در مقابل بورژوازی جهانی در ایران داشته باشیم و نام آن را هم بورژوازی ملی می گذارد. بورژوازی ملی دوست دارد همه چیز را صادر کند، بر فهرست فروش مرتب اضافه کند و تجارتش را گسترده کند. در داخل گروهی هستند که با بورژوازی جهانی پیوند می خورند و به اصطلاح عمال بومی بورژوازی جهانی در آن کشور می شوند. به اینها اصطلاحاً از قدیم بورژوازی وابسته یا بورژوازی کمپرادور می گفتیم، ولی در مقابل آنها چیزی که در آلمان پیاده شد و در امریکا و فرانسه انجام شد و حتی خود چین در ۳۰ سال اول پس از انقلابش تا ۱۹۷۷ اجرا کرد ایجاد زمینه ای برای رشد تکنولوژی بومی و اقتصاد ملی بود. زمانی که شما مرزها پتان را باز می گذارید تکنولوژی و تولید داخلی رشد نمی کند، همه کالاها وارد می شوند و کالاهای داخلی توان رقابت با آنها را ندارند و کالاهای خارجی می آیند و توان تولید فلج می شود. همین حالا در ایران ۱۲۰۰ واحد تولیدی مسئله دار شناخته شده اند. باید کاری بکنیم که بورژوازی ملی رشد کند و این بورژوازی است که هر چه در آمد از تولید می گیرد در داخل سرمایه گذاری می کند، در صورتی که بورژوازی کمپرادور هر چه سود و در آمد دارد را از کشور خارج می کند. این چیزی بود که ما بعد از انقلاب در خیلی از جاها دیدیم، مثلاً من در یک کارخانه ای به نام «هوخست» بودم که الان کیمیدارو جایگزین آن است؛ شرکتی آلمانی که در ایران کارخانه تأسیس کرده بود، بدون اینکه یک ریال پول آورده باشد. یکی از بانک های آلمان از آنجا یک تلکس به بانک صادرات ایران زده بود که من این شرکت یا کارخانه را ۴۰۰ میلیون تومان تضمین می کنم و شما همین مقدار اعتبار بدهید. بانک ایرانی پول ایرانی به این شرکت خارجی داده بود و این شرکت زمین خرید و کارخانه ساخت و ماشین آلات خرید، یعنی از اینجا دلارهای نفتی رفت و از آنجا ماشین آلات آمد و این کارخانه درست شد. این بورژوازی کمپرادور است. این بورژوازی حتی اگر سرمایه هم بیاورد سود آن را به کشور خودش برمی گرداند. ولی تعریف مهندس سحابی از بورژوازی ملی آن بورژوازی ای بود که هر چه

در داخل ارزش افزوده به دست می آورد باز هم کارخانه درست کند.

■ **مهندس سحابی معتقد بود که بورژوازی ملی باید در دو بعد استقلال داشته باشد؛ هم از حاکمیت و امکانات قدرت که همان رانت است مستقل باشد و هم از بازار و اقتصاد مسلط جهانی.**

□ بله. اگر استقلال از حاکمیت داشته باشد تبدیل به یک نیروی مستقل در جامعه می شود و می تواند دموکراسی را هم برقرار کند، یعنی در قدرت شریک می شود و به معنای مصطلح توزیع قدرت به وجود می آورد. این اتفاقات پیرو اصل ۴۴ افتاد و یکسری خصوصی سازی های رانتی به وجود آمد. اینها نمی تواند محملی برای دموکراسی باشد، ولی آن بورژوازی ملی ای که متکی به خود و مستقل از دولت و بورژوازی جهانی است می تواند محمل دموکراسی هم باشد. مهندس سحابی در اقتصاد هم به یک تعادل می رسد مثلاً وقتی یکی می گفت همه چیز را باید دولتی کرد و همه چیز را دولتی می کند و سرمایه ها را مصادره می کند و خلاصه همان اتفاقاتی که در اوایل انقلاب افتاد رخ می دهد، مهندس این را هم نقد می کند. او خودش را هم نقد می کرد و می گفت در شورای انقلاب ما اشتباه کردیم. از آن سو پیروان میلتون فریدمن و پیش از او هایک معتقدند که همه چیز باید خصوصی بشود. در اینجا شاهد دو نوع افراطی گری هستیم. اما در اینجا هم مهندس معتقد بود که باید بین این دو را گرفت و تعادلی بین این دو برقرار کرد. این تعادل به نوعی در قانون اساسی ایران آمده بود، اما نتوانستند اجرا کنند. در قانون اساسی هم بخش دولتی تعریف شده بود، هم بخش تعاونی و هم بخش خصوصی. بین این دو افراطی گری یعنی دولتی صددرد و خصوصی صددرد یک راه ارائه دادن این تعادل است. این تعادل در اقتصاد و الگوی توسعه مهندس سحابی هم نشان داده می شود، که توسعه درون زای بومی است که با تشکیل یک بورژوازی ملی که محمل دموکراسی هم باشد به ایجاد دموکراسی هم کمک می کند.

■ **اگر بخواهیم مروری بر آموزه های مهندس سحابی داشته باشیم می توان گفته های شمارا در این موارد خلاصه کرد: ۱- توجه به دردهای جامعه، ۲- بومی اندیشی، ۳- تعادل در حوزه های**



مهندس سحابی برای همه، شخصیت قائل بود. او معتقد بود که همه ابنا و افراد بشر یک بخش مثبت دارند که ما باید با توجه به آن، افراد را ببینیم. او خودش هم به بخش مثبت افراد توجه می کرد

متعدد و متفاوت، ۴- شعاری اگر می دهیم قابل انجام باشد. در باغ سبز به مردم نشان ندهیم. در آسمان ها سیر تکنیم و باها ایمان را بر زمین سفت واقعیت بگذاریم، ۵- ایده اصلاح طلبی مهندس سحابی که بعد از انقلاب و خصوصاً پس از وقایع سال ۶۰ مهندس سحابی و مهندس بازرگان و کلادر این نخله به وجود آمده است، ۷- مخالفت جدی مهندس سحابی با هر گونه حذف، ۸- عرفان عملی مهندس سحابی، ۹- کار زیاد و مصرف کم و در نهایت الگوی توسعه درون زای بومی و بورژوازی ملی. حال به نظر شما مهندس سحابی در حوزه های فعلیتی خود، اعم از سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... آیا حرفی برای گفتن داشته اند یا خیر؟

□ بله، همه مواردی که من به آنها اشاره کردم می تواند یک الگوی زیستی باشد و اینها همه حرف هایی است که مهندس برای گفتن داشته اند. الگوی توسعه مهندس حرفی است خاص مهندس سحابی. برخی گفته اند که مهندس سحابی حرفی برای گفتن نداشته است. من از این دوستان می پرسم آیا شما خود

حرفی و تئوری ای و نظریه ای که بتواند به توسعه سیاسی و اقتصادی و روند دموکراتیزاسیون ایران کمک کند دارید؟ این اشخاص یا به تئوری های ارتدو کسی مارکسیستی و یا به تئوری های ارتدو کسی سرمایه داری باور دارند. به نظر شما همین اندیشه متعادلی که من اشاره کردم که در ابعاد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و... وجود دارد یک تئوری نیست؟ آیا یک شیوه زندگی کردن و اداره مملکت نیست؟ مهندس سحابی یک سوسیال دموکراسی ایرانی و بومی را پی انداخت و در این زمینه آرا و نظرات ویژه و شاخصی دارد. آقای مسعود نیلی در زمان اصلاحات کتابی به نام «استراتژی توسعه صنعتی ایران» منتشر کرد. او در این کتاب نوشته بود که ما باید در بورژوازی جهانی ادغام بشویم، این یک الگوست. یک الگو هم این است که باید همه چیز دولتی بشود و در اختیار دولت قرار بگیرد، یعنی همان شیوه استالین. هر دو این الگوها غیر ایرانی و کاملاً وارداتی هستند، اما مهندس سحابی الگویی خاص ایران و متناسب با شرایط ایران دادند و مقهور الگوهای دیگر نشدند. البته الگوی سوسیال دموکراسی در دیگر کشورهای جهان هم اجرا شده اما سوسیال دموکراسی مهندس سحابی خاص ایران و کاملاً بومی و متناسب با شرایط ایران است.

در مورد عرفان عملی مهندس سحابی هم ممکن است بگویید که گاندی یا ماندلا هم چنین بوده اند، همه اینها درست است، اما مهم این است که در یک مقطع زمانی مناسب برای یک مکان خاص تئوری ای پیشنهاد بشود. حال اگر پیش از این دیگرانی هم بوده باشند که به روش ها و شیوه های دیگر همان را گفته باشند، چون زمان و مکان متفاوت است قطعاً روش و شیوه متفاوت می شود، مگر آن که نعل به نعل و بی کمترین نکته ای همان را تکرار کنیم که این تبدیل به یک کمدی می شود. در سال ۶۰ عده ای می گفتند بعد از چند ماه حاکمیت را از بین می بریم. این طرف هم می گفتند ما در مدت دو هفته مخالفین را نابود می کنیم، اما امروز می بینیم که این گونه نشد. در آن زمان خاص عده ای هم بودند که می گفتند دشمنی و برادر کشی ایجاد نکنید، اجازه بدهید یک فضای دموکراتیک ایجاد بشود

که در شفافیت کامل هر کسی عیار خودش را به محک انتخاب مردم بزند تا در این سنجه عمومی رسوا شود هر که در او غش باشد. دیدیم و می بینیم که بعد از ۳۰ سال به حرف مهندس سحابی و مهندس بازرگان و امثال آنها رسیدند. اکثریت رادیکال های آن زمان به حقانیت این حرف رسیده اند، البته در دو طرف طیف اقلیت افراطی ای وجود دارند که هنوز هم پروژه های خود را پیش می برند. مهم این است که شما در یک مقطع خاص و در یک مکان خاص حرف درست را بزنید و آن تئوری را با شرایط دوران وفق دهید. ایده اصلاح طلبی ای که در همان سالها بیان می شد مگر ایده جدیدی در آن فضا نبوده است؟ به جای تعادل سیاسی و تئوری اصلاحات چه چیزی باید گفته می شد که مهندس نگفته، یا به جای توسعه درونزای بومی و ملی، چه تئوری ای باید داده می شده است؟ به جای نظریه رشد بورژوازی ملی و تبدیل آن به محملی برای دموکراسی که مهندس سحابی گفته است چه چیز جایگزینی دارند؟ اینها همه حرف هایی است که مهندس برای گفتن داشته و تئوری هایی است که در ایران امروز جدید محسوب می شوند.

■ شما به عنوان یکی از دوستان و همفکران نزدیک مهندس سحابی و کسی که عضوی از شورای فعالان ملی-مذهبی هستید و سال ها با مهندس سحابی همکاری داشته اید چه انتقاداتی به مهندس دارید؟

□ من در بخش توسعه انتقادی که به مهندس داشتم این بود که ایشان به بخش کشاورزی در توسعه ایران توجه نداشت و بخش کشاورزی را خوب نمی شناخت و به توان بالقوه این بخش آشنا نبود، همین موجب شده بود که مهندس همیشه تبلیغ می کرد که ایران در بخش کشاورزی نمی تواند توسعه پیدا کند، پس باید روی صنعت متمرکز شود. در صورتی که ایران به دلیل ویژگی هایی که دارد (مانند آفتاب که حدود ۱۰ به قوه ۲۷ کیلوژول در سال ما از خورشید انرژی می گیریم و این انرژی در بسیار زیادی است) توانایی های زیادی در این زمینه دارد. معروف شده که ایران کشور

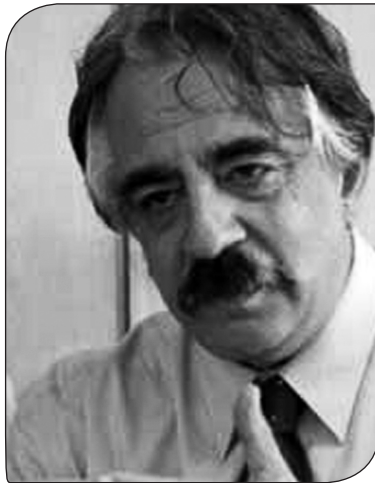
مهندس یک شاخص داشت و آن رضای خداوند بود و این را به روش کارشناسی تشخیص می داد، یعنی اگر به لحاظ کارشناسی و بنابر تجربه به این نتیجه می رسید که باید در سیاست متعادل بود، معتقد بود که این رضای خداوند است و باید این را به جا آورد

کم آبی است، در صورتی که این درست نیست، ایران به دلیل تکنولوژی عقب مانده نمی تواند از آب استفاده بهینه داشته باشد. ما ۴۰۰ میلیارد متر مکعب نزولات آسمانی داریم، از این مقدار حدود ۱۳۰ میلیارد متر مکعب قابل بهره برداری است، حال آن که از این ۱۳۰ میلیارد حدود ۳۰ تا ۴۰ میلیارد متر مکعب استفاده مؤثر می شود. این عدم استفاده به خاطر نداشتن تکنولوژی و در جازدن در کشاورزی سنتی است؛ کشاورزی سنتی ای که حالا با حجم عظیم واردات در حال نابودی است و به زودی چیزی از آن باقی نخواهد ماند. وزارت کشاورزی راندمان آبیاری در ایران را ۳۰ درصد اعلام کرده، کارشناسان مستقل و عموماً دلسوز و نگران می گویند این حدود ۱۵ درصد است، حال آن که در بعضی کشورها راندمان آبیاری ۹۵ درصد است. پس این نشان می دهد که می توان ۱۵ درصد را به ۹۵ درصد ارتقا داد. اگر از ۱۵ درصد به ۹۵ درصد برسیم شش برابر راندمان آبیاری ما رشد پیدا می کند. یعنی شش برابر می توانیم از آب موجود استفاده کنیم. زمینی که الان روی آن کشت می شود چیزی حدود ۱۶-۱۵ میلیون هکتار است، در صورتی که این را می توان به ۵۰ میلیون هکتار افزایش داد. این زمانی ممکن می گردد که ما بتوانیم صنعت را با کشاورزی پیوند بدهیم و بین حوزه های متعدد اقتصادی پیوند برقرار کنیم، یعنی این که سیستم های کشاورزی را مدرن کنیم. در ایران ما چیزهایی داریم که

بسیاری از کشورهای دیگر ندارند، ولی متأسفانه ما توان و برنامه استفاده از آنها را نداریم. آب و خاک و آفتاب خدادادی است و ما به بهترین شکل از آن برخورداریم. کشوری مثل سوئد مشکل شب و روز دارد و در فصولی از سال تمام شبانه روز شب است، یا در اروپا می بینید که دو هفته شب و روز باران می آید، اما در رشت ماسالی ۹۱ روز آفتاب داریم، یعنی کمترین آفتاب، و در جزیره کیش ۳۶۱ روز آفتاب داریم. این نعمت بزرگی است که ما باید قدر آن را بدانیم و روی آن سرمایه گذاری کنیم. اینها امکانات طبیعی و خدادادی ماست. منابع هیدروکربنی ما مثل نفت و گاز هم وجود دارد که می توان از آن بهترین کودهای شیمیایی و سموم دفع آفات را ساخت. اینها امکاناتی است که در همه کشورها نیست. در انگلستان مجبورند کشاورزی گلخانه ای درست کنند و این گلخانه را با نور مصنوعی روشن و گرمش کنند. ولی از ۱۵ اقلیمی که در دنیا وجود دارد ۱۳ اقلیم آن در ایران هم هست، یعنی از ارتفاع صفر داریم تا ارتفاع ۵۰۰۰ متر. درجه حرارت از منهای ۵۰ درجه سانتیگراد تا بعلاوه ۵۰ درجه، از منطقه مدیترانه ای منطقه خشک و... داریم. همه اینها نعمت هایی اند که با تکنولوژی جدید می توان از آنها بهترین استفاده را کرد. از این گذشته کشور ما بین دو دریا واقع شده است و می شود آب خزر را به فلات ایران برد. اما نقد دیگر من این است که مهندس توان مدیریت و سازماندهی سیاسی - تشکیلاتی نداشت. البته این عیب یا نقد نیست بلکه بیشتر توصیف است. اگر مهندس توان سیاسی - تشکیلاتی داشت، شورای فعالان، تشکیلات بهتری می شد و نتایجی بهتر می گرفت. شاید این با آن روحیه عرفان عملی ایشان، یا شاید با آن تسامح و همزیستی که در روحیه ایشان بود همخوانی نداشت. مهندس به واسطه کاریزمایی که داشت می توانست نیروها را دور خود جمع کند، اما نمی توانست این نیروها را کانالیزه، سانترالیزه و منسجم کند. به هر حال مهندس نقش خود را خوب بازی کرد، ما هستیم و این دستاوردهای بر زمین مانده!

سحابی اخلاق مدار بود نه سیاستمدار

گفت و گو با فریبرز رئیس دانا



■ اجازه دهید گفت و گو را با این پرسش آغاز کنیم که آشنایی شما با مهندس سحابی کی و چگونه بوده است؟

□ آشنایی من با مهندس سحابی هنگامی بود که در سازمان جوانان جبهه ملی به عنوان عضو کوچکی - که به واسطه سن و سال کم حتی نمی توانستم در برخی نشست ها و مجامع شرکت داشته باشم - فعالیت می کردم. بنابراین روحیه شخصی و همچنین فضایی که در اطرافمان ایجاد شده بود، نسبت به چند نکته کنجکاو می زیادی داشتم. من در نشست های حوزه های جبهه ملی از اعضای قدیمی پرسش هایی می کردم، یکی از پرسش ها این بود که از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به این سو چه گذشته است. در خانواده هم درباره دوران مصدق می شنیدیم، بویژه این که در مورد برخی جریان ها مثل حزب توده هم می دانستیم که چه اتفاقاتی افتاده است و خاطرات آنها زنده می شد. به هر حال آن چه به ما نمی گفتند این بود که از سال ۳۲ تا ۴۰ چه گذشته و آنها چه می کرده و کجا بوده اند؟ این کنجکاو من - به عنوان یکی از اعضای بسیار جوان جبهه ملی - موجب آشنایی با افراد زیادی شد، مثلاً آقایان شاه حسینی، الهیار صالح، روح الله جبر هندی، حسن خرمشاهی و داریوش فروهر، آشنایی پیدا کردم و از آنها چیزهای زیادی آموختم. به منزلت دکتر صدیقی هم می رفتم و در آنجا دوستان زیادی پیدا کردم. در همان جا با بیژن جزنی و دوستان دیگرش آشنا شدم. همواره می شنیدیم که مقاومت هایی تحت عنوان نهضت مقاومت ملی در سال های بعد از کودتاشکل گرفته که چهره های برجسته و فعالی داشته است. برای من شگفت آور بود که شماری از این چهره ها را هرگز نمی بینم و نمی دانستم آنها چه کسانی بودند. به تدریج این افراد برای من حالت نمادین و قهرمانانه پیدا کردند؛ قهرمانانی که زنده بودند، مثل قهرمانانی که بعد از کودتا کشته شده بودند - افرادی چون دکتر فاطمی و دیگران - نبودند، ولی غایب از نظر من بودند و همین رمز و راز خاصی را

سحابی به مذهبی ها می آموخت که می توان به مذهب معتقد بود و سرسختانه به آن باور داشت، اما در صلح و صفا با دیگرانی که چون تو نمی اندیشند همزیستی مسالمت آمیز داشت

نسبت به آنها در ذهن من به وجود آورده بود. من نام مهندس عزت الله سحابی را در همان سال ها شنیدم و این که او مهندس یا دانشجویی بوده که در نهضت مقاومت مبارزه می کرده و پرچم مبارزه آزاد یخواهانه و استقلال ملی را برافراشته و صبور و بی ادعا هم بوده است. در آن سال ها من هرگز او را ندیدم، اما همیشه نام او برای من احترام آمیز بود. پس از تعطیلی جبهه ملی او باز به زندان افتاد و هم بند کسانی که خیلی برایم احترام آمیز بودند (مثل آقای عمومی) شد.

پس از انقلاب یکی از چهره هایی که دنبال می کردم مهندس سحابی بود. این به خاطر خاطراتی بود که از او داشتم و شنیده بودم. دیگری

داریوش فروهر بود، که البته بعد از چندی با زنده یاد فروهر تماس گرفتم. به هر حال خط و ربط سیاسی ما هم مخصوص خودمان بود و دیگرگون هم می شد و به دلایلی با داریوش فروهر احساس نزدیکی می کردیم. در مورد گذشته ها و برخوردهایی که بین حزب توده و داریوش فروهر و حزب ملت ایران شده بود چیزهای زیادی می گفتند، اما من سال ها بود که می دانستم چنین برخوردهایی متعلق به یک دوره کوتاه از تاریخ بوده و هر دو طرف اشتباه هایی داشته اند. به هر حال من نه عضو حزب توده بودم و نه عضو حزب ملت ایران، ولی بعد از انقلاب تعقیب کارهای داریوش فروهر و دیدار با او برایم فراهم شد و با ایشان آشناتر شدم. او وزیر کار بود و سازمان های سیاسی چپ جلوی وزارت کار تحصن می کردند. من خاطرات زیادی از برخوردهای بسیار کارگرسندانه و بسیار انسانی داریوش فروهر دارم که هیچ ارتباطی با آنچه در مورد ایدئولوژی او شایع بود و برخی از چپ ها به نادرست بر زبان می آوردند نداشت. او با تمام نیرو تلاش می کرد که بعضی اطلاعات و بعضی پشتیبانی ها را پنهانی به کارگران متحصن برساند و قلباً با آنها همدلی می کرد. من هم تاحدی حامل این پیام ها و ارتباط ها و همدلی ها بودم و آن را جدی می گرفتم. در مورد آقای سحابی اما، جسته و گریخته از راه دور می شنیدم که ایشان برای ثروت های ملی، برای آزادی و برای حاکمیت مردم بسیار دل می سوزاند و فقط به شعارهای و اسلامابسنده نمی کند. در دهه ۶۰ ایشان یک سری نشست ها و جلسات داشت که برخی دوستان به دیدنش می رفتند و من هم دوسه بار به آن جلسات رفتم. او با احتیاط کامل کار می کرد. این زمانی بود که از گرفتاری ها و مشکلاتی که بعد از تغییر دولت موقت برای ایشان ایجاد شده بود، تازه رهایی یافته بودند، از نهضت آزادی هم بیرون آمده بودند و امکان ملاقات هایی وجود داشت. هنوز خیلی از نزدیک با هم دوستی ای برقرار نکرده بودیم و فقط یک خاطره ذهنی از

ایشان بود که خرده خرده عینیت می یافت. افرادی مثل من دوست داشتند ببینند امثال ایشان چگونه می اندیشند و چه تدبیرهایی دارند. این ادامه داشت تا این که مهندس سبحانی باز داشت شد.

■ منظور تان باز داشت سال ۱۳۶۹ است؟

□ بله، از این رو فاصله بین ما دوباره زیاد شد. اگر چه آشنایی ها و رفت و آمدهای قبلی هم منجر به یک دوستی عمیق نشده بود، اما او از حرف های من، علایق من، کوشش های من و از نگاه و پیگیری های من می دانست که نگرانش هستم و با من همدلی های آغازین را نشان داد. سبحانی می دانست من در ارزش های زیادی را تشخیص داده ام و مایل هستم که همکاری هایی با هم داشته باشیم. بعد از آن برای اولین بار من مستقیماً به سراغش رفتم تا باب دوستی تازه ای را باز کنم. این دیدار در دفتر مهندس سبحانی انجام شد. ایشان بعد از معرفی مختصری که از وضع آن زمان ایران و جامعه ایرانی کرد، گفت به شدت نیاز داریم اندیشه های نو و سالم را در جامعه مطرح کنیم، منافع ملی و منافع مردم محور و رانشناسایی کنیم و بخصوص از نظر اقتصادی و اقتصاد سیاسی باید شناسایی مان کامل تر باشد و به تدابیر و راه حل های اساسی تری بیندیشیم. او گفت اکنون در سنی نیستیم که با واقعیات و مسائل مربوط به آنها احساساتی برخورد کنیم، اما میزان درخواست و پافشاری من برای تحول، برای اصلاح و بهسازی روابط داخلی و خارجی میهن مان و برای کار کردن در مسیر نجات ایران از هر زمان بیشتر است. ایشان در آن زمان به نتایج جنگ اشاره کرد و این که با ویرانی های بعد از جنگ برخورد درست و کارشناسانه ای نمی شود و سیاست های اقتصادی نادرستی اتخاذ شده است و استراتژی سیاست خارجی کشور مشخص نیست و معلوم نیست که منافع ملی در چه راستایی هدایت می شود. من از نیازهای اجتماعی، از فقر، از بیکاری و لزوم تشکل های کارگری صحبت می کردم. در مجموع در آن جلسه ایشان ۱۲-۱۰ دقیقه صحبت کرد و به من فرصت داد تا ۶۰-۵۰ دقیقه صحبت کنم. از آن جلسه چیزی که بیشتر به خاطر مانده است، نگاه عمیقی است که مهندس به صورت و چشمان من داشت. تقریباً یک لحظه هم نگاهش را از صورت و چشم های من بر نمی داشت و بسیار در من عمیق شده بود. حدس زدم در همین جلسه بود که نسبت به من به یک نتیجه رسیده بود و آن را بعدها چند بار و طی این مدت برای من تکرار

**سحابی سیاستمدار نبود،
او اخلاق مدار بود؛ نوعی
اخلاق مداری پرهیز کارانه
سیاسی، نه اخلاق مداری عادی**

کرد. او چند بار به من گفت که تو پر از احساسات مستقل، و خودت هستی، و شگفت این که هیچ کس نتوانسته این احساسات تو را به جهت هدایت بکند که این استقلال را از تو بگیرد. ایشان از این موضوع خیلی احساس خوشنودی می کرد و می گفت وقتی یک نفر این قدر با افکار آدم مخالف است و در عین حال این قدر مستقل است که به این افکار اعتبار می دهد و سعی می کند که آنها را بفهمد و بعد با آنها مخالفت کند، این برای ما یک نعمت است. من فکر می کنم به گونه ای روی مهندس سبحانی اثر گذاشته بودم، که چیزی از آن جلسه نگذشته بود که به من تلفن کرد و گفت بیا ببینم. در همین ملاقات حضوری بود که گفت نقش دولت در اقتصاد و سیاست های نادرستی که در اقتصاد پیاده کرده است، بهانه به دست کسانی داده تا چوب حراج به دارایی های ملی، به انفعال، به بیت المال و ارزش هایی که سالیان سال در این جامعه به دست آمده بنزند. البته همان جا هم اعلام داشت که می دانیم بازاری های موجه و صاحبان سرمایه ای هم داریم که مدیر تولید ارزشمند باشند و برای اقتصاد ملی زحمت بکشند، ولی در کل یک چیز خوب را که باید دست یک پدر خوب باشد نباید به دست یک بچه خوب بدهند. به قولی هر امر مهمی را که نباید به دست هر انسان خوبی داد و باید بین این چیزها تفاوت قائل شد. ایشان اشاره کرد که می خواهیم میز گردی بگذاریم و در مورد این موضوع صحبت کنیم، آیا تو هم در این میز گرد مشارکت می کنی؟ من هم پذیرفتم. یک روز نزد ایشان رفتم و گفتم حرفی در مورد اقتصاد دولت د کتر مصدق دارم. بلافاصله به من گفت امیدوارم نخواهی «اقتصاد بدون نفت» را دوباره به ما بگویی و تکرار کنی. ایشان به این مضمون گفت که از بس در مورد اقتصاد بدون نفت شنیدم، سردرد گرفتم. البته مهندس سبحانی اصالت رفتاری و گفتاری و کرداری خانوادگی داشت و در همان حال که ساده گرا بود، خیلی مبادی آداب کلام بود و بلافاصله هم

پشیمان شد و گفت خوب حالا اگر همین راهم نوشتی اشکال ندارد، ما منتشر می کنیم. گفتم خیر، نکته ای جدید و مهم دارم و به صورت پژوهش به آن پرداخته ام. یک دقیقه از اشاره من به آن نکته نگذشته بود که بلافاصله گفت، این را بنویس چرا که این باب جدیدی در اقتصاد دوره مصدق است. من سیاست های پولی دکتر مصدق، میزان نشر اسکناس، نحوه به کار بردن این اسکناس ها، چگونگی هدایت کردنش در کانال های اقتصادی و آنچه در داد گاه گفت را در قالب مقاله ای نوشتم. این روش و سیاستی بود که در جلوه راستگرایانه افراطی آن ۲۰ سال بعد توسط میلتون فریدمن مطرح شد و موجب شد که او جایزه نوبل اقتصاد را از آن خود کند. دکتر محمد مصدق ۲۰ سال پیش از فریدمن و در کانال سوسیال دموکراسی، آن نقش درست و توسعه گر پولی را کشف و اجرا کرده بود. این مقاله در دفاع از نظریه پولی دکتر مصدق بود؛ نظریه ای که مبنی بود بر این نظر دکتر مصدق که گفت این واژه پشتوانه پول که می گویند بیش از حد یک چیزی را در ذهنشان مقدس کرده اند. پشتوانه پول تصمیم خود دولت است که چه میزان پول برای گردش اقتصادی نیاز است. پول بر اقتصاد و گردش امور می تواند تأثیر بد و تورم ساز و بهره کشانه باشد و هم در خدمت اقتصاد رفاه و توسعه باشد. دکتر مصدق گفت از سال ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۹ پولی منتشر نشده است، پس به اندازه مشخص پول منتشر می کنیم (در ک مصدق از آن بسیار دقیق بود)، او گفت چون آثار روانی منفی دارد آن را اعلام نمی کنیم. دکتر مصدق در داد گاه به اشاره گفت این پولی که ما منتشر کرده ایم، چون در کانال های تولیدی هدایت شده است تورم را بالا نبرده است. ایشان آمارهای بانک ملی آن وقت را در مورد نرخ تورم روی میز گذاشت و اظهار داشت که چون پول درست تولید و هدایت شده است آثار تورمی نداشته است؛ چیزی که میلتون فریدمن به نام خودش ثبت کرد، البته فریدمن در وابستگی به انحصارات بزرگ جهانی و جریان های راست افراطی این نظریه را مطرح کرد و جایزه نوبل اقتصادی را از آن خود کرد، از جمله این که او این سیاست پولی را در خدمت به انحصارات بزرگی چون آی تی تی که در شیلی کودتا کرده بود به کار برد، اما د کتر مصدق در کانال سوسیال دموکراسی این نظریه را اجرایی کرد و به همراه آن ۱۰۰۰ صدها بهره مالکانه را مطرح کرد. وقتی که در داد گاه این را به عنوان سند

خیانت مصدق مطرح کردند، او گفت ای غافل‌ها این سند خدمت و افتخار من است. این بحث خیلی مهندس سحابی را به هیجان آورد چسرا که این بخش از سیاست‌های اقتصادی دکتر مصدق را مورد توجه قرار ندادند و از نظر او پنهان مانده بود؛ سیاست‌های پولی و مالی‌ای که هم می‌توان در مسیر سوسیال دموکراسی از آنها استفاده کرد - مثل مصدق - و هم در مسیر راست افراطی.

مهندس سحابی آشکارا به من نشان داد که در میان هم‌نسلا نش و حتی خودش و نسل پیش از خودش این گونه ارزش‌های زمان دکتر مصدق نادیده مانده بودند. او بسیار برایش شگفتی آورد و خوشحال کننده بود که نسلی که با او فاصله دارند، چگونگی به ارزش‌هایی که آنها آفریده‌اند و به خاطر آن ارزش‌ها به زندان رفته‌اند، توجه می‌کنند و نشان می‌دهند که آنها آب در هاون نکوبیده‌اند. همان حالتی که امروز من نسبت به جوان‌ها پیدا می‌کنم. این جوان‌ها نکاتی را مطرح و نقدهایی به من می‌کنند که بسیار ارزشمند است و بسیار هم انتقاد ایشان تکان دهنده است و مرا بسیار خوشحال می‌کند. احساس می‌کنم که عمر مرا تلف نکرده‌ام و نسل‌های بعد از ما حامل تجارب ما شده‌اند و حاصل تلاش ما را کامل و کامل‌تر می‌کنند. این احساس آن زمان در مهندس سحابی قابل دیدن بود. در آن میزگرد من و آقایان رحیم اسکویی و موسی غنی‌نژاد و دو سه نفر دیگر بودیم. مهندس در آن جلسه به قدری عادلانه و انسانی رفتار کرد که مخالفین فکری او که در جلسه حضور داشتند، از این همه عدالت و انسانیت ایشان در حیرت بودند. او به گونه‌ای جلسه را مدیریت می‌کرد که مخالفین او در فرصتی برابر و به راحتی نظرات اقتصادی خود را بیان می‌کردند.

من به تحلیل طبقاتی معتقدم ولی این به معنای دست‌کم گرفتن و نادیده گرفتن خصایل انسانی نیست و به این معنا نیست که پدیده‌های انسانی وجود ندارند و کاملاً در پدیده‌های طبقاتی مستحیل شده‌اند. مهندس سحابی وقتی در پشت فرمان کاری می‌نشست که می‌خواست از حضور انسانی خود کمک بگیرد به قدری این کار را خوب و عالی انجام می‌داد که دوست و دشمن ناگزیر تحسینش می‌کردند. در آن جلساتی که در مورد نقش اقتصاد دولتی برگزار می‌شد، ایشان چنین عمل می‌کرد. در میزگردهایی که برگزار می‌شوند و بعضاً در تلویزیون‌های داخلی و خارجی هم پخش می‌شوند می‌بینید

که معجری جلسه آشکارا حق مخالفین می‌کند و با مأموریت او مغایرت دارند را ضایع می‌کند و بعضی وقت‌ها حتی اجازه نمی‌دهد که فرد دعوت شده کلامش را کامل کند. اینها فقط راز و رمز اداره یک جلسه نیست، این بیان خصایل انسانی و منش دموکراتیک یک انسان بزرگ است. روح دموکراسی خواهی و رعایت حق دیگران در همین چیزهای کوچک هم نمایان است و در همین رفتارهای به ظاهر کوچک می‌توان میزان صبوری و صداقت و عدالت یک فرد را بداند و بدانیم که او چقدر به آرزو دموکراسی‌ای که بیان می‌کند وفادار است. چیزی که مهندس سحابی را برای من که دیدگاه رادیکال داشته‌ام، بزرگ و ماندگار کرده است ارزش‌های انسانی اوست. ما رادیکال‌ها هم این ارزش‌های انسانی را از او یاد می‌گیریم.

در زمان دولت خاتمی در مؤسسه پژوهش تأمین اجتماعی با مهندس سحابی و چند تن از دوستان از جمله زنده‌یاد دکتر شبیری‌نژاد، که یکی از برجسته‌ترین و ارزشمندترین کارشناسان و مدیران پژوهشی ایران بود، همکاری داشتیم. در تمام این دوره مهندس سحابی نمادی از وظیفه‌شناسی، انسان‌دوستی و دقت عمل بود. او به هیچ وجه در کاری که تخصص نداشت وارد نمی‌شد، مگر در حد اظهار نظر شخصی و آنجا که پای اخلاق و منافع ملی به میان می‌آمد. مهندس آنچنان به واگذاری کارها به متخصصین تمایل داشت که واقعاً برای ما جوانان امروز یک درس است. افرادی در این مملکت بوده و هستند که برای جوانان درس و الگو هستند مانند

به لحاظ سلسله مراتب و نگرش، سحابی در خط میانه اما متمایل به چپ بود، برای این که به برنامه‌ریزی و نظارت‌های برنامه‌ای اعتقاد داشت، و این اعتقاد به برنامه‌ریزی کاملاً دموکراتیک بود و معتقد بود که برنامه‌ریزی از پایین باید شروع بشود، ولی خیلی هم به پایین تمایل نشان نمی‌داد

مهندس سحابی، محمد قاضی، پرویز شهریاری و محمدعلی عمویی. آنها هر کدام در هر مکتب فکری که هستند برای جوانان نمونه‌های عالی اخلاق و مبارزه‌اند. در دادگاه کنفرانس برلین من به قاضی گفتم این خلاف انسانیت و معرفت است که چنین اتهاماتی را به مهندس سحابی می‌چسبانند. به آنها گفتم آن زمانی که شما ادعا می‌کنید سحابی با آلمانی‌ها در تدارک توطنه و بستن قرارداد بوده تا این افراد را جمع کند و به کنفرانس برلین ببرد، او روزهای متمادی تا ساعت ۸ و ۹ شب در مؤسسه تأمین اجتماعی می‌نشست و پیش‌نویس لایحه‌های تأمین اجتماعی و امنیت اجتماعی را که مربوط به طبقات فرودست این جامعه و زحمتمکشان این کشور بود تنظیم می‌کرد. این مرد و همکارانی که با آنها در آنجا کار می‌کردیم با آمدن دولت جدید و تغییر دولت خاتمی با برخوردی اهانت آمیز توسط یک جوان سی و چندساله کنار گذاشته شدند. بعد از آزادی مهندس سحابی از زندان در سال ۱۳۷۲ مستقیماً با هم کار کردیم و حتی چند کار تحقیقی و پژوهشی با او انجام دادیم. برخی مواقع که در مسئله‌ای گیر می‌کردم و از عهده حل آن بر نمی‌آمدم از او کمک می‌گرفتم، چون در حوزه تخصص او بود. ایشان با سعه صدر و با خط خودش چندین ساعت می‌نشست و توضیح آن موضوع و مسئله را برای من می‌نوشت.

البته در سیر آنچه اشاره کردید، به نوعی پاسخ این پرسش هم داده شد، اما برای اینکه صراحتاً به این موضوع بپردازیم و به طور شفاف و مشخص به آن پاسخ داده شود این پرسش مطرح می‌شود که آموزه‌های نسل شما از مهندس سحابی چیست؟ آیا اساساً نسل شما چیزی از مهندس آموخته است؟

□ در میان هم‌نسلا ن من آنان که دیدگاه‌های سیاسی متفاوتی با من دارند، نمی‌دانم که در مورد مهندس و آموزه‌های او چگونه می‌اندیشند، بنابراین پاسخ به این پرسش با عطف به دیدگاه‌ها و باورهای من است. یعنی با توجه به باورهای دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی و... که دارم به آن پاسخ می‌دهم. افرادی مثل من بزرگترین و اساسی‌ترین درسی که از مهندس سحابی و یا از دیگران گرفته‌اند و مهندس آن را تکمیل و تثبیت کرده، این است که ممکن است کسی مانند او دیدگاه و تحلیل طبقاتی و یا گرایش‌های عمیق کارگری نداشته باشد، ولی می‌تواند برای ارزش‌های بزرگ انسانی، ارزش‌های آزادیخواهانه و عدالت‌طلبانه‌ای که برای

آنها مبارزه می کنیم منشأ اثر باشد. این درس بزرگی است. شاید برخی از مارکسیست ها و سوسیالیست ها و کمونیست ها در سشان این باشد که یا با مایی و یا علیه ما. یا مثلاً دیدگاه هایی مثل دیدگاه جورج بوش که البته قبل از آن دیدگاه استالین بوده می تواند همه جا ظهور بکند، چرا که این از خصایل شریرانه انسان است. اگر در انسان تعهدات بشری رشد نکرده باشد. حتی اگر سال ها خود را چپ بخواند. می تواند کثیف ترین حرکت هایی که راست افراطی انجام می دهد، اگر چه با چپ ترین شعارها را در پیش بگیرد و انجام دهد. از این دست چپ نمایی ها و چپ روی های راستگرایانه کم نداشته ایم.

این نسل آموخت می توان مردی چون سحابی را یافت که ارزش هایی که او برایشان مبارزه کرده و هزینه داده است نه تنها کمتر از ارزش های آن فرداوری کننده نمی داند که بیشتر هم می داند. این درس بزرگی است که ما را از حصارهای بسته ایدئولوژیک و سازمانی بیرون می آورد و فراخنای بازی را در پیش چشمانمان می گشاید. این که ما بر این باور، باز باورمند تر شدیم و پافشاریم که نباید کسانی را که مدافع و مبلغ ایدئولوژی ما هستند یا در سازمان ما قرار گرفته اند لزوماً مقدس بپنداریم و ارزش های انسانی را به پای آنها فدا کنیم، بخشی به خاطر تکامل یافتگی خود ما بود، ولی بخشی از آن هم به خاطر انسان های بزرگی چون سحابی بود که ما آموختند اگر چه ما به لحاظ ایدئولوژی و تفکر متفاوتیم، اما هر دو انسانیم و برای ارزش های انسانی مبارزه می کنیم و می توان برای عدالت، برای آزادی و برای انسانیت از جان و از همه چیز خود مایه گذاشت. سحابی نه با سخن، که با عمل و در طول زندگی پرافتخارش این آموزه را برای نسل من مؤکد کرد. سحابی از زندگی اش، از شادی هایش و از راحت جاننش گذشت تا نسل من و نسل های بعد از من بتوانند آزادانه حرفشان را بزنند و اندیشه شان را بیان کنند و بستری برای رشد همگانی فراهم شود. مهندس سحابی به ما آموخت که یک نفر می تواند مثل ما نیندیشد، ولی خیلی بهتر و بیشتر ما برای آرمان ها و ارزش های انسانی مبارزه کند و هزینه دهد.

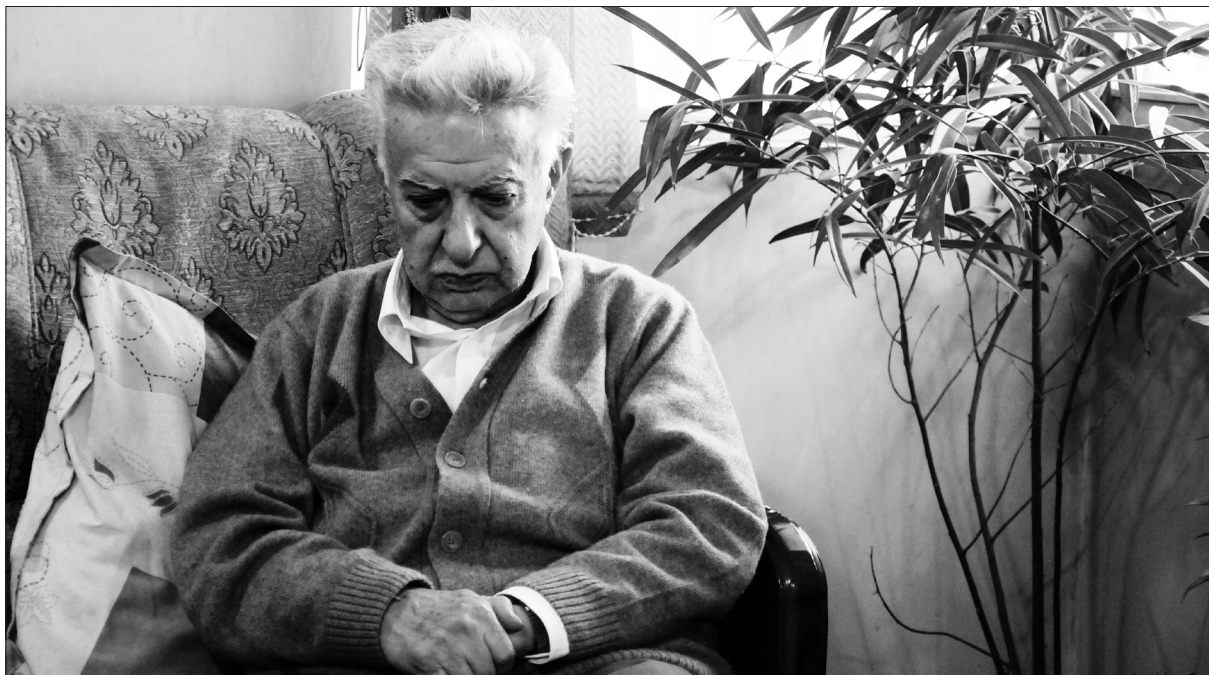
درس دیگر سحابی که هنوز هم با آن درگیریم و بسیار مهم است، رابطه استقلال، آزادی و دموکراسی است. من به آزادیخواهان راستگرا می گویم. چه اصلاح طلب، چه سکولار باشند، چه

درس دیگر سحابی که هنوز هم با آن درگیریم و بسیار مهم است، رابطه استقلال، آزادی و دموکراسی است. من به آزادیخواهان راستگرا می گویم. چه اصلاح طلب، چه مذهبی و چه ملی و یا هر چیز دیگر. نمی توان بدون آزادی به استقلال رسید و بدون استقلال ملی و استقلال انسانی مان احتیاج داریم. ما مستقل نباشد هرگز نمی تواند آزاد باشد

مذهبی و چه ملی و یا هر چیز دیگر. نمی توان بدون آزادی به استقلال رسید و بدون استقلال به آزادی. ما به استقلال ملی و استقلال انسانی مان احتیاج داریم. ما برای رسیدن به آزادی محتاج استقلال هستیم و انسانی که مستقل نباشد هرگز نمی تواند آزاد باشد. انسان هایی که آزاد نباشند نمی توانند دموکراسی را بنا کنند. مهندس سحابی این درس را به نسل من و نسل های بعد از من آموخت که اگر پای استقلال بایستید، پای موضوع تنگ نظرانه و حقیرانه ای نایستاده اید. استقلال مین امری حیاتی است و ما بر این امر اشتراک داریم که وطن ما باید مستقل باشد و از حوزه مداخلات امپریالیستی و صهیونیستی و توطئه گرانه بیرون باشد. درست است که ما با این دولت و حاکمیت مسئله داریم، اما این هیچ ربطی به امریکا و اسرائیل ندارد که در کار ما دخالت کنند. دخالت قدرت های جهانی در سرنوشت ملت ما چیزی جز نکبت و بدبختی برای ما نداشته است و با تمام توان نباید اجازه دهیم که بیگانگان در امور ما دخالت کنند. این درس بزرگی است که سحابی در آموختنش به جامعه روشنفکری سیاسی نقشی جدی و اساسی داشت. او بر سر این موضع پافشاری کرد، که با موشک و کروز نمی توان دموکراسی آورد و با توطئه جورج بوش و سربازان ناتو نمی توان به دموکراسی رسید.

و اما درس دیگر سحابی این است؛ کسانی سعی می کردند به برخی از روشنفکران یاد بدهند خشک و محدود و در چارچوب های معینی بیندیشند و این که مذهب افیون توده هاست، از این رو توده های مردم مذهبی باید نادیده انگاشته شوند. اما اگر همین مردم چیزی باب طبع آنها می گفتند، توده مقدس می شدند. حتی یاد ندادند بودند که قبل و بعد این جمله معروف مارکس را هم بخوانیم. اما سحابی ها به ما آموختند که مذهب در برهه هایی از تاریخ می تواند و توانسته است بر انگیزاننده انسان برای رسیدن به آزادی و عدالت و دیگر ارزش های انسانی هم باشد و این را در بخشی از جریان مشروطه و نهضت ملی و جریان سال ۵۷ دیدیم.

سحابی به مذهبی های ما آموخت که می توان به مذهب معتقد بود و سرسختانه به آن باور داشت اما در صلح و صفا با دیگرانی که چون تو نمی اندیشند همزیستی مسالمت آمیز داشت. سحابی می آموخت که می توان در عین مذهبی بودن و مشرع بودن بسیار دموکرات بود. او خود چنین بود. مذهب هیچ گاه مانعی جدی برای همکاری و اتحاد سحابی با سایر نیروهای تحول خواه ایجاد نکرد، و همه دوستان ملی-مذهبی خوشبختانه این درس بزرگ را از سحابی و دیگر بزرگانشان گرفته اند. برای نمونه ما هیچ گاه با آقای اشکوری به عنوان یک روحانی ملی-مذهبی به خاطر تعلقات مذهبی ای که دارد، برخورد نداشتیم و مذهب نمی توانست مانع همزیستی ما باشد و چه بسا محرک این همزیستی دموکراتیک هم بود. آقای اشکوری مبلغ خوبی برای دین خود بود. هنگامی که من با او در آلمان بودم می دیدم جوانانی که تبار ایرانی و اسلامی داشتند، اما در آلمان به دنیا آمده بودند و با فرهنگ اسلامی آشنایی نداشتند، نزد اشکوری می آمدند و می گفتند ما هم می خواهیم متدین باشیم و نماز بخوانیم. اشکوری می گفت، شما از الان برو با خدای خودت راز و نیاز بکن این می شود شروع دین. فعلاً از این راز و نیاز شروع بکن تا بعد آن نماز و قرآنی را هم که به زبان عربی قرائت می کنند یاد بگیرد. من فکر نمی کنم که آقای اشکوری از دین برگشته باشد و یا تغییر نظر داده باشد، بلکه بسیار هم معتقد و مشرع است. ما می دیدیم که یک روحانی آن آموزه های نسل پیشین را وسیله ای برای تبلیغ دین کرده و جلوه انسانی و دموکراتیک از دین نشان می داد.



بعد اصلی عدالت هم قوام و دوام نمی گیرد. باید بگویم که من و سعید اگر چه به لحاظ بنیان های نظری و فکری و شیوه تحلیل با هم متفاوت بودیم و هستیم، اما هر دوی ما از مهندس سحابی همفکری و همراهی گرفتیم و به یکدیگر در این آموزه ها کمک می کردیم. هر کس می توانست درسی از سحابی بگیرد و به دیگران هم منتقل کند.

■ اجازه بدهید گریزی هم به تخصص شما بزنیم، اقتصاد و شاید اقتصاد سیاسی. به یاد داریم که مهندس سحابی در سرمقاله های ایران فردا و هر فرصتی که مهیا می شد به مسائل اقتصادی می پرداخت و بعضاً سیاست های اقتصادی دولت های بعد از جنگ را نقد می کرد. ایشان به طور عملی در حوزه اقتصادی و اجتماعی هم کار کرده بود، مثلاً در مؤسسه تأمین اجتماعی که متذکر شد پدیده ساختن سازمان برنامه و بودجه و یادار کمیسیون های اقتصادی و برنامه ریزی مجلس اول و... حتی انجام پروژه های پژوهشی و تحقیقاتی ای که با خود شما به صورت مشترک انجام داده بود به گونه ای فعالیت اقتصادی در حوزه اندیشه و عمل محسوب می شوند. با توجه به این امور آیا مهندس سحابی در حوزه اقتصاد، خصوصاً در مبحث توسعه، حرفی برای گفتن داشتند؟

□ مهندس سحابی بیشتر در حوزه اقتصاد سیاسی حرف برای گفتن داشت آن هم نه اقتصاد سیاسی کاملاً رادیکال یا دانش اقتصاد و

سحابی اخلاقمندی سرمایه گذاری را یک امر عینی در اقتصاد می دانست و معتقد بود که می تواند وجود داشته باشد و این قوانین و ضوابط و کنترل های سیاسی است که این اخلاقمندی را اجرایی می کنند

و درک مثبتی از پدیده ها داشت. در هر کسی زیبایی ها و نکات مثبت او را می دید. سحابی واقعا یحب الجمال بود و خود او هم تا آخرین لحظه عمر و حتی روی تخت بیمارستان زیبا و خوش رو بود.

اینجا جادارد که از دوست عزیزم سعید مدنی یاد کنم که نقشی ارزنده در برقراری و استحکام ارتباط من و سحابی داشت. در واقع این سعید بود که کمک کرد تا بفهمم اگر چه سحابی مثل من به تحلیل طبقاتی نمی اندیشد، اما می توان دست کم درس های وطن دوستی و استقلال ملی را از او آموخت. حال آن که آموزه های بسیار بیشتر از این بود. او به شاگردانش می آموخت که عدالت غیر از آن بعد اصلی که اقتصاد است، ابعادی دیگر هم دارد؛ ابعادی که اگر رعایت نشوند آن

سحابی به لحاظ شخصی هم درس های بسیاری برای ما داشت. او خیلی اخلاقمند و خوشبختدار بود و با همین صبوری و خوشبختداری به ما می آموخت که نسبت به مخالفین مان صبوری داشته باشیم؛ چیزی که در ایران کمیاب است. او روح مدارا و تساهل داشت. سحابی بسیار انسان پر هیز کاری بود، البته او ریاضت کش نبود، اما بسیار پر هیز کار بود. او مصرف گرا نبود. بسیار شجاع و سرسخت بود. پادم هست زمانی مانگران ایشان بودیم و به ایشان اصرار می کردیم که تنها به خانه نرود. منزل سحابی در لوسان بود و ما به او می گفتیم بهتر است که ما همراهش باشیم. اما او هرگز قبول نمی کرد. هرگز هراس رادر چشمان و رفتار سحابی ندیدم. اینها درس های شخصی و عملی سحابی برای کسانی بود که از نزدیک او را می شناختند و با او در ارتباط بودند.

سحابی انسان مغروری بود اما هرگز بی ادب و خشن نبود. او هم مثل هر انسان وارسته دیگری اگر در حقش بی معرفتی می شد، ناراحت و دلخور می شد، اما هرگز کینه کسی را به دل نمی گرفت. رسوبات زشت کینه توزی در مهندس جمع نمی شد. روحیه این مرد چنان بود که بدترین رفتارهای یک فرد رادار عین غروری که داشت چنان مسکوت می گذاشت و چنان بر خورد می کرد که او را دوست یا شیفته خود می کرد. مهندس زیبایی ها را بسیار دوست داشت

تکنیک‌های اقتصادی. طبیعی هم هست، چون ایشان به رغم این که سال‌ها در سازمان برنامه و بودجه بود، اما پایه و رشته تحصیلی اش مهندسی مکانیک بود و خیلی هم به سیاست پرداخته بود، بنابراین تکنیک اقتصاد، این علم پویا، گسترده و پیچیده را نمی دانست و البته ادعایی هم نداشت. در اقتصاد سیاسی هم، اقتصاد سیاسی رادیکال را چندان پی نمی گرفت، اگر چه به لحاظ نظری در حوزه اقتصاد سیاسی لیبرال هم قرار نمی گرفت. او سوسیال دموکرات بود و از جهاتی هم رادیکال. به هر حال مهندس سحابی در اقتصاد سوسیال دموکراتیک حرف برای گفتن داشت. اگر چه ممکن است بسیاری از این حرف‌ها تکراری بوده و دیگران هم زده باشند، اما به این معنا نیست که چون کسی حرفی را زده ما نباید تکرار کنیم و یا ما نمی توانیم آن را بسط دهیم و منطبق با شرایط زمان و مکان کنیم. بسیارند متخصصین برجسته‌ای که در هر علمی تنها به بسط و شرح آرای دیگران می پردازند و این در همه ما دیده می شود و ممکن است حرفی که می زنیم قبلاً هم گفته باشند، اما این که حرف درست دیگران را بتوانی در ظرف زمانی و مکانی موجود پیاده کنی یا به گونه‌ای تفسیر کنی که منطبق با شرایط زیست تو شود این یک هنر و یک تخصص است که مهندس سحابی داشت. او به نقش برنامه ریزی و نقش دولت دموکراتیک در امر توسعه اعتقاد داشت و زیر و بم این کار را به نیکی می شناخت. او به سرمایه داری خصوصی بدبین نبود، اما با این حال راه‌های کنترل سرمایه داری و سرمایه گذاری خصوصی را خوب می دانست، سرمایه داری دولتی و فسادهای برآمده از تمرکز غیر دموکراتیک و منحصرانه دولت بر اقتصاد را می شناخت و راه‌هایی برای کنترل آن پیشنهاد داده بود. این پیشنهاد نشان از دانش او داشت، یعنی این که در این زمینه‌ها حرف برای گفتن داشته است. در شیوه‌های برنامه ریزی مجموعه‌ای از مدل‌های ریاضی و آماری پیچیده و نیاز به کاربرد کامپیوتر است. او نه به آن مباحث وارد می شد و نه بحث می کرد و نه ادعایی داشت، اما در مبانی و پنداشت‌ها و ایماژهای برنامه‌ای که بسیار هم مهم است نقطه نظرهای ارزشمندی داشت. سحابی به این جهت از نهضت آزادی جدا شده بود که نهضت را به لحاظ اقتصادی راست می دید. او طرفدار مداخله دولت دموکراتیک و دولت تحت نظارت و با برنامه بود، و به برنامه ریزی

اعتقاد داشت. بخش خصوصی را می خواست، ولی با اعتقاد به ابزار کنترل و مالیات‌ها. سحابی اخلاقمندی سرمایه گذاری را یک امر عینی در اقتصاد می دانست و معتقد بود که می تواند وجود داشته باشد و این قوانین و ضوابط و کنترل‌های سیاسی است که این اخلاقمندی را اجرایی می کنند. چیزی که مصطفی رحیمی هم می گفت که اگر سرمایه داری اخلاقمند باشد چیز بدی نیست. در حالی که ما اعتقاد داشتیم اساساً اخلاق با سود همخوانی ندارد. او می گفت لازم است که سود تحت کنترل اخلاق، منافع ملی و منافع جمعی و دموکراتیسم در بیاید. او مبانی اخلاقی و کنترل‌های اسلامی را بسیار خوب می شناخت.

مهندس سحابی در اسلام شناسی خبره بود. در این باره کم صحبت می کرد، ولی هر وقت صحبت می کرد تأثیر جدی می گذاشت. مبلغ خوبی برای اسلام بود، زیرا فلسفه بافی نمی کرد، درست آنجایی که باید، حرف می زد و جواب می گرفت. او در تأمین اجتماعی هم حرف داشت و حرف‌هایش را بیشتر وقتی که بحث در می گرفت می زد و تهاجمی عمل نمی کرد. تدافعی هم نبود، بیشتر تعادلی بود و وقتی که بحث در می گرفت و موافق و مخالف در کش و قوس بحث با یکدیگر بودند، مهندس وارد بحث می شد و می دیدیم که ایشان در زمینه تأمین اجتماعی هم حرف‌های جدی‌ای دارد. باور کنید من اصلاً فکر نمی کردم مهندس برای تأمین اجتماعی حرفی برای گفتن داشته باشد. دکترو توفیق در مؤسسه

**مهندس سحابی نمادی از
وظیفه‌شناسی، انسان‌دوستی
و دقت عمل بود. او به هیچ
وجه در کاری که تخصص
نداشت وارد نمی شد، مگر
در حد اظهار نظر شخصی و
آنجا که پای اخلاق و منافع
ملی به میان می آمد. مهندس
آنچنان به واگذاری کارها به
متخصصین تمایل داشت که
واقعاً برای ما و جوانان امروز
یک درس است**

تأمین اجتماعی با ما همکاری می کرد، ایشان کارشناسی بسیار برجسته و تکنوکراتی بسیار قوی است و دیدگاه‌های مستقل و خط فکری خاص خودش را از نظر شخصیتی دارد. اهل تعریف و تمجید از دیگران نیست، اما بارها دانش و توان مهندس سحابی را تأیید و تحسین می کرد، و از این دانش و توان مهندس سحابی لذت می برد. به این ترتیب، اگر فکر کنیم حرف داشتن به این معناست که مکتب فکری جدیدی را در میان مکاتب دیگر به صورت برجسته مطرح کرده باشد و یا این که الگوها و روش‌ها و تدبیرهای اقتصادی تکنیکالی که امروزه منجر به طرح نظریات جدید در حوزه اقتصاد می شوند و طراحان آن جایزه نوبل می برند، باید بگوییم خیر، مهندس حرفی نداشت. اما در چارچوب اقتصاد سوسیال دموکراسی حرف برای گفتن داشت. او از ساختار این اقتصاد بسیار علمی دفاع می کرد و برجسته‌ترین تلاشش آمیختن اقتصاد سوسیال دموکراسی با ارزش‌های ملی و مذهبی و همچنین نیازهای بومی جامعه ایرانی بود. در بسیاری موارد که وارد بحث می شد می دیدیم که دنیایی از تجربه است و حرف برای گفتن بسیار دارد.

■ شما چه انتقادی را بر اندیشه و عمل مهندس سحابی، در حوزه‌های متعدد اعم از سیاسی، اقتصادی، نظریه توسعه و مواضع اصلاح طلبانه ایشان وارد می دانید؟

□ به نظر من مهندس سحابی به قدر کافی رادیکال نبود و به ریشه‌ها نمی پرداخت و گرایش اصلاحی اش کم‌ثمر یا بی‌ثمر می ماند. او به قدر کافی به تشکلهای کارگری و تشکلات محرومان جامعه به عنوان سرآغاز بهانه‌های دانشمندی و سعی می کرد که از تشکلهای روشنفکری - عمدتاً در خط سیاسی - و از طبقات نیمه مرفهی که آگاهی اجتماعی و دلسوزی دارند در جهت فعالیت‌های سیاسی استفاده کند. البته این به معنای بهادادن به هر کس که پولدار بود نیست. او اصلاً تعلق خاطر طبقاتی اینچنینی نداشت، ولی این مسلک را داشت که بیشتر روی برگزیدگان و نخبگان به منظور ایجاد تحول در جامعه حساب می کرد. به لحاظ سلسله مراتب و نگرش، سحابی در خط میانه اما متمایل به چپ بود، برای این که به برنامه ریزی و نظارت‌های برنامه‌ای اعتقاد داشت، و این اعتقاد به برنامه ریزی کاملاً دموکراتیک بود و معتقد بود که برنامه ریزی از پایین باید شروع



برای یارانش و بخشی از نیروهای ملی-مذهبی به یک چهره سیاسی شریف و شاخص تبدیل شده بود. این همه خوبی با فعالیت سیاسی جور در نمی‌آمد. یقیناً قصد ندارم بگویم که باید دورویی و سیاست بازی می‌کرد، هرگز چنین باوری نداشته و ندارم، و معتقدم که اخلاق به معنای تعهد انسانی برای وظایف انسانی و رفاه و خوشبختی دیگران و رعایت شأن آزادی در هر فعالیتی از جمله فعالیت سیاسی امری جدی و ضروری است. بنا ندارم بگویم که باید به روش سیاستمداران حرفه‌ای نظام سرمایه‌داری و پراگماتیسم منفعت‌محور عمل می‌کرد و مثلاً وقتی اعتقاد به این نداشت که نقطه حرکت باید این تحول کاری باشد، برخلاف آنچه اعتقادش بود جلوی کارگران سخن می‌گفت، ولی حداقل آنچه را که به آن باور داشت را می‌توانست بگوید و مصلحت‌اندیشی خوب گرایانه نکند. مهندس سبحانی از نظر تاکتیک سیاسی ضعیف بود. ولی انسجام‌اندوژنیک و استراتژیک داشت. ضعف او هم به خاطر نیک‌اندیشی بیش از حد او بود. در اتخاذ تاکتیک باید قدری سیاستمدارانه عمل کرد، ولی سبحانی سیاستمدار نبود، او اخلاق‌مدار بود؛ نوعی اخلاق‌مداری پر هیز کارانه سیاسی، نه اخلاق‌مداری عادی. شما می‌توانید اصول اخلاقی‌ای که به آنها اعتقاد دارید را رعایت کنید، اما همزمان تاکتیک‌هایی اتخاذ کنید که بتوانید در میدان سیاست به نتیجه عملی هم برسید. اما اخلاق‌مداری سبحانی مبتنی بر پر هیز کاری و حتی عرفان بود. در کنش سیاسی نمی‌توان منافع همه را در نظر داشت و نیکخواه همه بود، ولی کاری هم

مهندس سبحانی در اسلام‌شناسی خبره بود. در این باره کم صحبت می‌کرد، ولی هر وقت صحبت می‌کرد تأثیر جدی می‌گذاشت. ایشان مبلغ خوبی برای اسلام بود، زیرا فلسفه‌بافی نمی‌کرد، درست آنجایی که باید، حرف می‌زد و جواب می‌گرفت

مقابل نقطه شروع و نقطه عزیمتی که مانسبت به رهایی طبقه کارگر داشتیم و معتقد بودیم که در امر توسعه و دموکراتیزاسیون مستقیماً از اینجا باید شروع کرد، ایشان به این امر معتقد نبود و شروع را از رهایی این طبقه نمی‌دانست. خصوصاً این اواخر بیشتر به این نظر رسیده بود و آن رایان می‌کرد. همان‌طور که گفتم او طبقات نیمه‌مرفه را نقطه عزیمت در توسعه و تحول می‌دانست.

اما نقد دیگر من به مهندس سبحانی این است که او در واقع زیاده از حد «خوب» بود. به نحوی که قاطعیت تصمیم و مرزبندی را از او می‌گرفت. به نظر من پیچیدگی‌های ذهنی و سازمان‌یافته‌ای که طی سالیان دراز مبارزه و تجربه کسب کرده بود، گاهی فدای نیک‌اندیشی زیادی که داشت می‌کرد. این مرد به قدری صاف و بی‌آلایش و پاک و انسان بود که به همه اعتماد می‌کرد و در همه نیکی و صداقت می‌دید. مهندس سبحانی

بشود، ولی خیلی هم به پایین تمایل نشان نمی‌داد. البته ضد کاری هم نمی‌اندیشید. او یک فعال سیاسی و کارشناس اقتصادی چپ میانه بود، یعنی اگر میزان را خط میانی بین چپ و راست بگیریم او متمایل به چپ بود. اما این او را شاید در واکنش به برخی سیاست‌های حاکم، قدری گرایش به میانه پیدا کرده بود، در مواقعی حتی از میانه هم گذشته و به راست می‌زد. برعکس می‌بینیم که دکتر یزدی در گفت‌وگویی که با نشریه چشم‌انداز ایران در مورد برنامه‌ریزی و نظام توسعه کرده‌است مواضع سوسیال‌دموکراتیک و چپ گرفته که از نظر من قابل قبول‌اند. یعنی در یک نظام سرمایه‌داری - که اگر بایست آن را ناگزیر بپذیریم - آنچه دکتر یزدی می‌گوید قابل پذیرش است و مسیرهای درست‌تری را نشان می‌دهد.

■ البته در طرح توانمندسازی حاشیه‌نشینان زاهدان که به مدیریت زنده یاد صابر در حال انجام بود، مهندس سبحانی در جریان ریز کارهای هدی صابر قرار داشت و حتی نقش مشاوره و کمک‌رسانی فکری و کارشناسی برای هدی صابر را هم ایفا می‌کرد. توجه به طیف وسیعی از حاشیه‌نشینان کلان‌شهرها در کشورهای توسعه نیافته در نظریات جدید توسعه، مورد توجه مهندس بود و همین توجه باعث می‌شد که بسیار از تلاش هدی صابر تقدیر کند و او را در این کار یار و مشوق باشد.

□ خیر من نظرم این نیست که متوجه این امر نبود یا به آن کم‌بهای داده، چون به هر حال او به نحله سوسیال‌دموکراسی وفادار ماند و عنصر عدالت اجتماعی در توسعه را جدی می‌دید و آن را واگذار به مکانیزم‌های بازار نمی‌کرد، ولی در

برای هیچ کس نکرد. باید نقطه عزیمت طبقاتی و وضع اجتماعی خود را مشخص و برای منافع آن طبقه تلاش کرد. حال در انتخاب این نقطه عزیمت شما می توانید عنصر اخلاق را وارد کنید. اما سحابی نگران همه از جمله بازاری و روشنفکر و کارگر و حتی حاکمیت بود.

سحابی حتی به کسانی که در حق او و مردم و آزادی اجحاف کرده بودند، چنین حسی داشت. این یک عمل عرفانی است که شما همه را اعم از دوست و دشمن بتوانید و بخواهید که دوست داشته باشید. همین خصلت سحابی بود که باعث می شد کمتر کینه‌ای از کسی - حتی بدترین دشمنانش - به دل بگیرد. دفاع سحابی از آقای هاشمی رفسنجانی در انتخابات ۸۴ برابر آقای آقامی احمدی نژاد یک اشتباه بزرگ بود. در حالی که او به خوبی ساختار فکری و مواضع هاشمی رفسنجانی را می شناخت و بارها آنها را نقد کرده بود. او گاهی اصل را راه می کرد و فرع را می چسبید، مثلاً در آن بیانیه‌ای که با چند تن دیگر از فعالان ملی - مذهبی منتشر کرده بودند و در آن از دولت حمایت کردند (این بیانیه در مورد مذاکراتی است که بنا بود در مورد فعالیت هسته‌ای با میانجی‌گری ترکیه یا برزیل انجام شود)، ایشان به جای توجه و دفاع از این امر مقطعی که بیشتر از آن که تلاشی جهت رفع مشکل مردم از بحران هسته‌ای باشد، یک بازی بود، باید یک استراتژی مستقل از سیاست‌های دولت را مشخص و مطرح می کرد. حمایت مهندس از اصلاح طلبان به نظر

**سحابی از زندگی اش،
از شادی‌هایش و از راحت
جانش گذشت تا نسل من و
نسل‌های بعد از من بتوانند
آزادانه حرفشان را بزنند و
اندیشه‌شان را بیان کنند و
بستری برای رشد همگانی
فراهم شود. مهندس به ما
آموخت که یک نفر می تواند
مثل ما نیندیشد ولی خیلی
بهتر و بیشتر از ما برای
آرمان‌ها و ارزش‌های انسانی
مبارزه کند و هزینه دهد**

من یکی از نقدهای جدی او است. آقای سحابی به من زنگ زد و گفت که باید در انتخابات مجلس ششم به عنوان کاندیدا در جمع ائتلاف ما حضور پیدا کنی، من موضوع را با چند تن از رفقایم مطرح کردم و در این بین به جز یک نفر که تردید داشت و یک نفر که به شدت مخالف بود بقیه - حدود ۱۱ نفر - موافق بودند. یک فهرست ۳۰ نفره تهیه شد که رد صلاحیت شدیم. اما آقای خاتمی به عنوان رئیس جمهوری که وظیفه قانونی او دفاع از قانون اساسی و حقوق مصرح ملت در قانون اساسی بود، از این رد صلاحیت شده‌ها دفاع نکرد. با این

حال باز سحابی از این جریان و از آقای خاتمی حمایت می کرد. این ناشی از روحیه مسالمت‌جو و نیک‌خواهی سحابی بود و نه از درستی عمل سیاسی متعهدانه، چرا که به لحاظ عملی این کار درست نبود. من به این جریان‌ها اعتقادی نداشتم و این انتقادهارا به سحابی و دوستان ملی - مذهبی دارم که از این جریان‌ها حمایت کردند، زیرا اصلاح‌طلبی دیگر راه‌حلی ندارد و چیزی نمی تواند به مردم ارائه بدهد. نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس پس از رد صلاحیتشان در مجلس تحصن کرده بودند و سحابی به دیدن آنها رفت، اما شماری از آنها اکراه داشتند با وی ملاقت بکنند. آنها تحمل این جریان مستقل سوسیال دموکراتیک مذهبی را نداشتند. سحابی و دیگر دوستان ملی - مذهبی اش می توانستند مثل گذشته در لایه‌های زیرین اجتماع فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی خودشان را ادامه بدهند؛ کاری که در این چنددهه از نهضت مقاومت ملی تادوره اصلاحات گاهی کرده و موفق هم بودند. حمایت از اصلاح طلب‌ها در انتخابات ۸۸ منجر به تجزیه مقطعی ملی - مذهبی‌ها شد. برخی از آنها به حمایت از آقای کروبی پرداختند و برخی دیگر به حمایت از آقای موسوی، و این روند جدایی‌ها ادامه یافت و جریان با سابقه‌ای مثل ملی - مذهبی دچار تجزیه و توقف و مکث شد، اگر اصلاح طلب‌ها به چند گروه تقسیم می شدند، چه بسا ملی - مذهبی‌ها هم به فرخور این تقسیم‌بندی، دچار تقسیم و تجزیه می شدند.

چارچوب تحول خواهی

این نوشته گزیده‌ای از صحبت‌های آقای کمال اطهاری است که در سالگشت مهندس سحابی، هاله سحابی و هدی صابر، ایراد شد.

سحابی به مجموعه‌ای از ستاره گویند که در شب، چون ابری درخشان آسمان تاریک را روشن می کند؛ مهندس سحابی چنین خصلتی داشت. او دیدگاه‌هایی داشت که در جنبش مدنی ایران رشد کرد، به کارپایه‌ای برای جنبش تحول خواهی ایران تبدیل شد؛ کارپایه‌ای که سحابی تولید کرد، اگر چه پیروز نشد، اما دستاوردهای بسیاری داشت.

آشنایی من با مهندس سحابی با پیگیری خود ایشان از نشریه ایران فردا آغاز شد. من به عنوان چپ مستقل مقالاتی در نشریه مستقل «رونق» نوشته بودم. مهندس سحابی مقاله‌های «امپریالیسم و ایران» و «سوسیالیسم واقعا موجود» را که من در حدود سال ۶۸ نوشته بودم خوانده بود و با توجه به ویژگی‌هایی که داشت و خواهم شمرد، پیغام‌هایی برای من فرستاد که ایشان را ملاقات

کنم. من تردید داشتم که چرا باید با یک جریان لیبرال پیوند بخورم. من ایشان را لیبرال می دانستم، اما بر خورد ایشان باعث شد که به زودی توهمات من فرو بریزد و دو سال ۷۰ تا هنگام فوت مهندس سحابی ارتباط پیوسته‌ای با ایشان داشتم. بخصوص اولین کاری که با مهندس سحابی پیگیری می کردم در مورد جبهه آزادیخواهی و عدالت بود. در حال حاضر نیز تلاش می کنم که

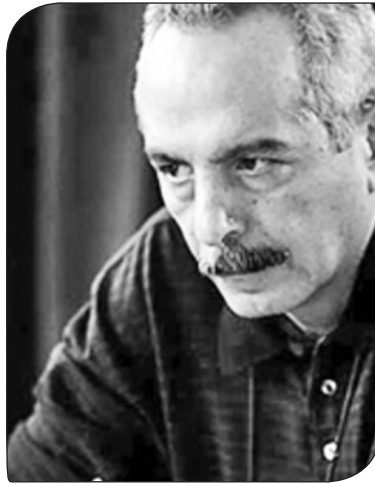
این کار را کامل کنم، چون برگ به برگ آن را با ایشان خوانده بودم و تصحیح کرده بودیم.

من به چند دلیل معتقدم که چارچوبی که ایشان بنا نهاد، محکم ترین چارچوب برای جنبش تحول خواهی در ایران است: نخست اخلاق سیاسی ایشان است که من را به شدت تحت تأثیر قرار داد و دلیل آغاز و تداوم ارتباطمان از همان اولین برخورد شد. می دانستم که ایشان بارها در زمان شاه و پس از انقلاب زندان بود، اما هیچگاه زندان را مانند تاج بالای سرش نمی نهاد. او با تزکیه کامل هیچ فخری به دیگران نمی فروخت. وقتی این تزکیه با دانش ایشان ترکیب می شد، یک ارتباط زنده سیاسی و هوشیار رادر ایشان شکل می داد. من نظیر ایشان رادر هیچ یک از جریان های چپ و راست ندیدم و این شیفتگی ویژه ای رادر اولین دیدار در من به وجود آورد.

دوم این که ایشان سرمایه اجتماعی و سیاسی روشنفکران دوران مشروطه تا به امروز را حمل می کرد که این موضوع در جریان های امروزین ماعم از چپ و راست دیده نمی شود و آنها سرمایه اجتماعی و سیاسی دوران معاصر ما را حمل نمی کنند. سرمایه ای که با دکترا مصدق و مهندس بازرگان تداوم یافته بود و به نظر اوج آن در مهندس سحابی بود و می توانست سنت ها و مدرنیته رادر ایران به هم بیامیزد. برای نمونه قانون مدنی هنوز باقی مانده است، این سنت مدرن آنقدر آمیزه زبده ای در خود دارد که کسی نمی تواند به آن دست بزند. روشنفکران ما متأسفانه نتوانستند حامل این سرمایه باشند. آنها دچار یک پوزیتیویسم خام بودند که نمی توانست نیازهای امروز را پاسخگو باشد.

مهندس در همین راستا همانند دکترا مصدق به جبهه معتقد بود. بازرگان کمتر اینگونه بود. سحابی جریان های سیاسی مختلف را به خوبی می شناخت، آثار چپ را خوب خوانده بود و با وجودی که مهندس بود، مطالعات اقتصادی خوبی داشت، به طوری که با من که مقداری اقتصاد خوانده بودم، می توانست یک دیالوگ زنده و به روز داشته باشد و این در حالیتی که در روشنفکران ما این ویژگی وجود ندارد و اکثر آبه شدت سیاست زده اند. او با ویژگی هایش معطوف به جامعه بود. کسانی چون گاندی و نهر و... نیز معطوف به جامعه بودند، اما روشنفکران ما بیشتر معطوف به قدرت اند.

نکته دیگر در مورد سحابی،



سحابی جریان های سیاسی مختلف را به خوبی می شناخت، آثار چپ را خوب خوانده بود و با وجودی که مهندس بود، مطالعات اقتصادی خوبی داشت، به طوری که با من که مقداری اقتصاد خوانده بودم، می توانست یک دیالوگ زنده و به روز داشته باشد

عدالت خواهی اش بود که از او یک سوسیال دموکرات می ساخت. او سوسیالیسم تخیلی نداشت بلکه یک سوسیال دموکرات کامل و سنجیده بود. آثار چپ را هم خوب خوانده بود و این، ایشان را از دیگر روشنفکران زمان متمایز می ساخت. مهندس سحابی آن زمان هشدارهایی به دیگر جریان ها از این موضع دادند و آنها بعدها آن هشدارها را فهمیدند.

ویژگی دیگر مهندس سحابی نگاه به بورژوازی ملی بود. ایشان ضمن اینکه سنت های سوسیالیسم را با خود حمل می کرد، از بورژوازی ملی نیز دفاع می کرد و این سنت دکترا مصدق بود. حتی گروه های اصلاح طلب که گرایش های سوسیالیستی هم نداشتند، از بورژوازی ملی دفاع مشخصی نمی کردند و چوب آن را هم خوردند. بعد از فروپاشی سوسیالیسم دولتی، آستان بوسی بورژوازی زیاد شده بود. برخی از دوستان مرزی با جریان های فاسد مالی و بورژوا نداشتند، آنها به

ظاهر شعار دفاع از بورژوازی می دادند، ولی هیچ کار جدی در دفاع از بورژوازی ملی نمی کردند. در سال های پایانی اصلاحات میزگردی در دانشکده علوم اجتماعی برگزار شد که بزرگان اصلاح طلب نیز در آن حضور داشتند. موضوع میزگرد موانع دموکراسی در ایران بود. من گفتم به نظر من مانع اصلی دموکراسی در ایران برخورد اصلاح طلبان است، چون حقوق شهروندی را تنها با حقوق سیاسی تعریف می کنند و به آن تقلیل می دهند. من به آنها گفتم که شما دو طبقه را در ایران کنار گذاشتید؛ یکی بورژوازی ملی که پول و قدرت آن می توانست به جنبش کمک کند. شما هر چند شعار آن را هم دادید، اما کاری برای آن نکردید و از آنان پشتیبانی نکردید. چین از بورژوازی ملی خود دفاع کرد و سودش را هم برد. دیگر این که به طبقات کارگر و دهقان هم توجهی نداشتید. آنها حقوق اجتماعی می خواهند و حقوق سیاسی پس از حقوق اجتماعی برایشان اهمیت دارد. آنها طبقاتی گسترده اند، پس بخشی از شعارها می توانست در راستای منافع آنها باشد. عدم این کار باعث شد نفوذ اصلاحات در میان مردم کم شود.

بخشی از ویژگی های مهندس سحابی که در اینجا از آن یاد کردم و به نظر من کار پایه جنبش تحول خواهی در ایران است رادر زیر برمی شمرد:

- ۱- اخلاق سیاسی در مهندس بسیار رشد یافته بود.

- ۲- حامل میراث تاریخی اجتماعی و سیاسی روشنفکران معاصر بود.

- ۳- مدارای علمی برای تشکیل جبهه.

- ۴- داشتن بینش اقتصادی و شناخت مقولات اقتصادی و بسنده نکردن به مقولات سیاسی.

- ۵- عدالت خواهی و دفاع از طبقات فرودست.

- ۶- دفاع معقول از سرمایه داری ملی.

هیچ یک از اینها را شخصیتی دیگر به طور همزمان حمل نمی کرد و تمام اینها عناصری اند که مهندس سحابی از ایران فردا آنها را تعقیب می کرد.

در نمایشنامه ای جمله ای جالب خواندم که می گفت: «عدالت هرگز نادیده نخواهد انگاشت، آنچه را که انسان باد در سر به زیر پا انداخته است.» من مطمئنم آن جریان هایی که با وجود دیدگاه های امثال سحابی به سمت تحول میل کنند، انسان های باد در سر را به زیر پا خواهند انداخت.

نیک خواهی و نیک اندیشی مهمترین آموزه سحابی

گفت و گو با سعید لیلان

■ آشنایی شما با مهندس سحابی کی و چگونه بوده است؟

□ من مهندس سحابی را از سال‌های ۵۶ و ۵۷ به اسم می‌شناختم. از همان سال‌هایی که جذب انقلاب و اندیشه‌های سیاسی شده بودم. البته از سال ۵۴ و ۵۵ به لحاظ خانواده سیاسی‌ای که داشتم درگیر مباحث سیاسی بودم، اما از سال‌های ۵۶ و ۵۷ با اسم سحابی‌ها، هم پدر و هم پسر آشنا شدم. این آشنایی دورادور بود تا این که دوستانی پیدا کردم که جزو حلقه دوستان و یاران آقای سحابی بودند. این ارتباط نزدیکتر شد، اما همچنان غیر مستقیم بود، تا این که بعد از پایان جنگ و آزادی مهندس سحابی از آن زندان ده ماهه، یکی از این دوستان مشترک گفت که مهندس سحابی قصد دارد نشریه‌ای منتشر کند و از تو هم دعوت کرده که در این نشریه همکاری بکنی. من آن موقع مسئول روابط عمومی سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران بودم و کار دولتی داشتم، با این حال با کمال میل و با خوشحالی تمام قبول کردم، و از همان سال‌های ۷۱ یا ۷۲ بود که کارمان را شروع کردیم. این نخستین بار بود که به صورت حضوری مهندس سحابی را می‌دیدم، و طی این ۲۰ سال گذشته همیشه با ایشان در تماس بودم و ایشان را جسته و گریخته می‌دیدم و در این سال‌ها ارادت من به ایشان نه تنها کمتر نشده که بیشتر و بیشتر هم شده است. همکاری مستقیم من با مهندس سحابی در همان نشریه «ایران فردا» بود که فکر می‌کنم تا شماره دهم ادامه یافت. من عضو هیئت تحریریه و در سرویس اقتصادی بودم که تقریباً در هر شماره هم یک مقاله می‌نوشتم. در آن دوران هرگز فکر نمی‌کردم که ایران فردا به یکی از بهترین نشریات ایران تبدیل بشود.

■ مهندس سحابی ۶۰ سال حضور مستمر در عرصه اندیشه و عمل سیاسی داشته، و با چند نسل در مواجهه مستقیم بوده و برای هر یک از این

نسل‌ها به فراخور شرایط زمانی آموزه‌هایی داشته؛ آموزه‌های مهندس سحابی برای نسل شما چه بوده است؟

□ آنچه بیشتر از هر چیزی نظر من را به مهندس سحابی جلب می‌کرد، نیک‌خواهی و نیک‌نفسی او بود. گویی که عناصر و گوهرهایی هستند که شما اندکی ناخالصی در آنها نمی‌بینید. این بسیار عجیب است، در دنیایی که مادر آن زندگی می‌کنیم، چنین انسان‌هایی هنوز هم هستند. اینها اندکی بدخواهی حتی برای حکومتی که آنها را به زندان می‌انداخت



مهندس سحابی انسان بسیار متدین و متشرعی بود، اما در وجودش کمترین نشانی از خشک‌اندیشی مذهبی دیده نمی‌شد. او در مذهب به قدری آزاداندیشانه عمل می‌کرد که جوانان را جذب خود می‌کرد

نداشتند. من هرگز ندیدم که آقای سحابی درباره کسی در درون حکومت بدخواهانه صحبت کند و هرگز سرسوزنی اغراض شخصی در او نسبت به کسی ندیدم، از این رو من فکر می‌کنم مهمترین جدابیت آقای سحابی برای نسل جوان، نیک‌خواهی و نیک‌نفسی و دوری از هر گونه بدخواهی و شرانندیشی بود. این امر به گونه‌ای در وجود سحابی ریشه کرده بود که حتی در چهره او هم تبلور یافته بود، یعنی آقای سحابی جدابیت بصری هم داشتند و خوش‌سیمابودند و شاید این صورت به خاطر سیرت زیبایی او بوده است. من دانش فیزولوژیک و روانشناسی نمی‌دانم، ولی وقتی در چهره سحابی نگاه می‌کردید، شخصیت زلال و پاک‌رامی دیدید که برای کسی بد نمی‌خواست و از کسی کینه به دل نمی‌گرفت، هر چقدر هم که به او ظلم کرده و حقش را خورده بودند. دوستان دیگر ایشان هم این چنین اند، ولی این در وجود آقای سحابی به گونه‌ای خاص تبلور یافته بود. مهندس سحابی نشان می‌داد که با وجود این که چنین گوهری نایاب و نادر است، اما وجود دارد و عملی است. ایشان با این که در جبهه منتقدین و معترضین حکومت قرار داشت، هرگز انتقاد و اعتراضی از روی اغراض و نیات شخصی و از روی کینه‌توزی و منافع شخصی مطرح نمی‌کرد، و برای خودش چیزی نمی‌خواست. این نیک‌خواهی و نیک‌اندیشی، درهای فکر او را به روی حقیقت باز کرده بود. من در مورد آقای هاشمی رفسنجانی به‌خصوص دولت اول ایشان با آقای سحابی صحبت می‌کردم، ایشان با همه نقدهایی که به دولت هاشمی داشت، اما نقاط مثبت آن را هم می‌دید، یعنی حزبی و جناحی به کسی نگاه نمی‌کرد و سعی می‌کرد که واقعیت را آن‌طور که هست ببیند، یعنی هم نکات مثبت را می‌دید و هم نکات منفی را.

اما ویژگی دوم آقای سحابی به نظر من، طراوت

و شادابی افکارش بود. مهندس سحابی انسان بسیار متدین و متشرعی بود، اما در وجودش کمترین نشانی از خشک‌اندیشی مذهبی دیده نمی‌شد. او در مذهب به قدری آزاداندیشانه عمل می‌کرد که جوانان را جذب خود می‌کرد. در افکار چپ هم یک طراوتی هست که این طراوت در افکار مهندس سحابی باز تاب داشت. به نظر من مهندس سحابی چپ‌ترین فرد در طیف ملی-مذهبی بودند، یعنی در این طیف ایشان در انتها علیه چپ قرار داشت، بخصوص در حوزه اقتصادی و این جذاب است و همیشه جذاب بوده، حتی اگر شما بابخشی از آن مخالف باشید. مثلاً من اگر چه بعدها با چپ‌اندیشی در اقتصاد فاصله گرفتم، اما این جذابیت کم نشد.

به نظر من سومین ویژگی مهم مهندس سحابی، جامع‌الاطراف بودن ایشان در تحلیل‌های سیاسی بود، بخصوص در حوزه اقتصاد. من چون در سیاست‌ورزی نسبت به اقتصاد‌گرایی دارم، باعث شده که این ویژگی مهندس را بیشتر بپسندم. یکی از بزرگترین مشکلات سیاستمداران ایرانی از سال‌های دور تا الان، اعم از چپ و راست و اصولگرا و اصلاح‌طلب و... این بوده است که اقتصاد را نمی‌فهمیده‌اند و نه تنها وقوف و اشرافی بر اقتصاد ندارند که حتی حوصله خواندن اقتصاد و پرداختن به مطالب مربوط به اقتصاد را هم ندارند. من معتقدم که در تحلیل‌های سیاسی چیزی جز باز تاب اقتصاد نیست. البته این را خیلی خشک و مطلق نمی‌بینم - من سیاست را به عنوان روینای اقتصاد می‌بینم، اگر چه اقتصاد را زیرینای نهایی نمی‌بینم و معتقدم که زیربنای اقتصاد فرهنگ است و زیربنای فرهنگ اقلیم. با این حال معتقدم کسانی که بدون دقت نظر در اقتصاد، سعی در سیاست‌ورزی دارند، هم تک‌بعدی‌تر به مسائل نگاه می‌کنند و جامعیت در اندیشه و نگاهشان ندارند و هم بیشتر دچار افراط و تفریط می‌شوند و هم این که طراوت و جذابیت در افکار سیاسی‌شان کمتر می‌شود. در واقع این ویژگی هادر وجود مهندس سحابی خیلی برای من جذابیت داشت. البته در وجود ایشان ویژگی‌های دیگری هم قابل دیدن بودند، از جمله پایداری و پایداری ایشان در طول ۱۵ سال زندانی که کشیدند. مهندس با توجه به دانش و تخصصی که داشت خیلی راحت می‌توانست با هر حکومتی کار کند، یا حتی می‌توانست در حوزه کارشناسی مستقل از حاکمیت فعالیت کند و کاری به سیاست هم نداشته

درواقع اگر بخواهیم یک داوری کلی در مورد افکار اقتصادی سحابی بکنیم، ایشان یک تئوریسین و نظریه پرداز جدید نبود، اما می‌توان گفت که در تلفیق دو گرایش اقتصادی سوسیالیسم عدالت‌محور و ناسیونالیسم تولیدمحور وجود ایشان کاملاً نادر است و بسیار هنرمندانه توانسته این تلفیق را ایجاد کند

باشد، اما می‌بینیم که ایشان در تمام عمر، لحظه‌ای از تلاش سیاسی فرو گذار نمی‌کند. اینها از جذابیت مهندس سحابی بودند. من همیشه آقای سحابی را به عنوان یک الگو و نمونه در ذهنم نگه داشته‌ام. هیچ وقت گذر زمان و افزایش سن موجب نشد که از شادابی و طراوت و نواندیشی او کاسته شود. شاید این به خاطر تأثیر متقابلی بود که آقای سحابی از نسل‌های جوان‌تر از خودش می‌گرفت. شما وقتی در زندگی سحابی دقت می‌کنید می‌بینید که از محمد حنیف نژاد تا ما و بعد از ما تا جوان‌های ۲۱ و ۲۲ ساله‌ای که در مراسم مهندس و در تشییع و تدفین او شرکت می‌کردند با او در ارتباط بودند و جالب این که ارتباط شخصی با مهندس داشتند و از نزدیک با مهندس در تماس بودند. کمتر رجل سیاسی در ایران این اقبال را دارد که بتواند همواره از این ذخیره غنی و ارز شمن جوانان، بهره‌مند باشد.

■ شما بیشتر به ویژگی‌ها و جذابیت‌های مهندس سحابی اشاره کردید؛ این ویژگی‌ها می‌تواند مفید باشد، ولی پرسش اصلی این است که آموزه‌های مهندس سحابی برای نسل شما چیست؟

□ آن ویژگی‌ها می‌تواند آموزه‌های ما باشند. وقتی که من از سحابی به عنوان یک الگو صحبت می‌کنم، در واقع ویژگی‌های او را به عنوان آموزه بیان می‌کنم. برای مثال نیک‌اندیشی مهندس یک آموزه است. مهندس سحابی با این که یکی از رهبران انقلاب بود و در شورای انقلاب عضویت داشت، سال‌ها با رژیم شاه مبارزه کرده بود، و بعد از انقلاب هم این همه زحمت کشید و در مجموعه‌آرا و نظراتشان نسبت به سایر گروه‌ها و جریان‌های ملی-مذهبی به حکومت نزدیکتر بود، اجحاف‌های

زیادی در حق ایشان شد و مورد آزار و اذیت قرار گرفت، اما هیچ‌گاه از سر کینه‌توزی و منافع شخصی برخوردار نمی‌کرد. من از ایشان می‌آموختم که در کنش سیاسی باید صبوری داشت. من از مهندس نیک‌خواهی و نیک‌نفسی را آموختم و این که کینه‌توزانه به مسائل نگاه نکنم.

مرحوم سحابی بسیار به ایران علاقه‌مند بود و به شدت از خرابکاری‌هایی که انجام می‌شد ناراحت و دلگیر بود. مثلاً وقتی با هم صحبت می‌کردیم که کدام پالایشگاه را گران ساخته‌اند و کدام پالایشگاه را به نیروهای داخلی و متخصصان ملی نسپرده‌اند و... ایشان آشکارا حرص می‌خورد. متأسفانه این حس میهن‌دوستی در تمام نیم قرن اخیر توسط تمام طیف‌ها در ایران نادیده گرفته شده و اگر به آن پرداخته‌اند یا موضعی بوده یا بنا بر منافع گذر او یا برای تبلیغات در شب انتخابات بوده است و یا مثل رژیم قبل بیمارگونه به آن پرداخته‌اند و یا اساساً آن را نادیده گرفته و امری غیر واقع دانسته‌اند، در حالی که ما همواره می‌دیدیم مهندس سحابی برای این کشور و این ملت دل می‌سوزاند و نگران آن بود.

در برخی روش‌ها، نکاتی اخلاقی در مهندس قابل دیدن بود که به نظر من مهم‌تر از هر اندیشه سیاسی دیگری است. ما اگر این نکات اخلاقی را بیاموزیم، افکارمان تفاوت چندانی با آقای سحابی نخواهد داشت و مثل یک کشور توسعه‌یافته با هم برخورد می‌کنیم. چرا در کشورهای توسعه‌یافته، فاصله احزاب چپ و احزاب راست این قدر کم است؟ در حالی که اینجاست می‌بینیم دو جناح یک حکومت، فاصله‌شان هزار بار بیشتر از دو حزب چپ و راست در یک کشور توسعه‌یافته است، زیرا ما اصول و مقدماتی را در عمل قبول نداریم و رعایت نمی‌کنیم. در حالی که اگر این مقدمات و اصول رعایت شوند یک مارکسیست و یک مسلمان علی‌رغم اختلافاتی که با هم دارند، تیشه به ریشه هم نمی‌زنند. در هیچ کشور توسعه‌یافته دیگری چنین کاری نمی‌کنند. در سال ۱۹۸۴ بین دو جناح حزب کمونسیت در یمن جنوبی یک درگیری ۲۰ روزه رخ داد که طی آن نصف ثروت کشور از بین رفت. توجه کنید که ما داریم در مورد یک فرهنگ سیاسی حرف می‌زنیم و نه یک گرایش. متأسفانه ما این فرهنگ را نداریم، فرهنگی که آنقدر در مورد آن صحبت شده که مبتدل شده است، در حالی که فرهنگ تساهل و تسامح یک حرف جدی است. تحمل افکار دیگران، تحمل

آرا و نظرات دیگران یک فرهنگ است که ما نداریم. وقتی مهندس سحابی از خاطرات زندان سال ۶۹ برای من صحبت می کرد و از رفتاری که با ایشان شده بود - علی رغم رفاقت و دوستی ای که با همه رهبران و مسئولان طراز اول نظام داشت - و رفتاری که در زندان سال های ۷۹ و ۸۰ با ایشان شده بود - علی رغم همه این رفتارهای ناپسند سرسوزن از آن صراطی که در تعادل و توازن بود منحرف نشد. اینها آموزه های سحابی برای ما هستند. من در زندان و بعد از زندان دائماً این روش و منش سحابی را به خودم نهیب می زدم که دنبال نکنم. این برای ما آموزه ای ارزشمند است که تلاش کنیم از مسیر تعادل و تساهل خارج نشویم. سحابی کسی بود که هیچ افراطی او را به تفریط نینداخت. می دانید که رادیکالیسم محکوم همیشه واکنشی است به رادیکالیسم حاکم. سحابی بر خلاف همه ظلم هایی که در حقش شد ذره ای از مسیر تساهل و تسامح خارج نشد.

ساده زیستی سحابی آموزه ای بزرگ برای ماست. مهندس در کمال سادگی و در دفتری - که موقوفه مرحوم دکتر سحابی هم بود - نشریه ای منتشر می کرد که از نظر بودجه مالی و کیفیت ظاهری در پایین ترین سطوح چاپ می شد، اما به لحاظ محتوا و بیان اندیشه به جایی رسید که در یک دوره ای اگر اشتباه نکنم شمارش آن به ۴۰۵۰ هزار نسخه هم رسید.

■ گویا تیراژ آن به ۷۰ هزار هم رسیده بود.

□ بله، به یاد دارم که اواخر سال ۷۵ به ۶۰ هزار نسخه رسیده بود که من به برخی از دوستانم می گفتم اتفاقی در شرف وقوع است که این نشریه ۶۰ هزار نسخه می فروشد. می دانید که در ایران تیراژ ۶۰ هزار برای نشریه ماهانه خیلی زیاد است. بخشی از این موفقیت به خاطر شجاعت مهندس در ابراز نظر بود. مهندس سحابی وقتی به یک حرف جدید می رسید، بی مهالابراز می کرد و از این که شاید مشکلی به لحاظ اجتماعی یا سیاسی برایش ایجاد شود نمی ترسید، بخصوص به خاطر اشرافی که در حوزه اقتصاد داشت راحت تر و دقیق تر به نظرات جدید می رسید. سحابی آموزه های بسیاری برای نسل های متعدد ایرانی داشت و به راستی یک معلم واقعی بود. من معتقدم فردی که در جوانی با چنین انسانی آشنا بشود به نوعی اقبال تاریخی داشته است. تکاثر طلبی و تسامح سحابی موجب می شود که به رادیکالیسم دوران جوانی لگام زده شود و انسان در یک خط تعادل قرار بگیرد. ما درس های



من همیشه آقای سحابی را به عنوان یک الگو و نمونه در ذهنم نگه داشته ام. هیچ وقت گذر زمان و افزایش سن موجب نشد که از شادابی و طراوت و نواندیشی او کاسته شود. شاید این به خاطر تأثیر متقابلی بود که آقای سحابی از نسل های جوان تر از خودش می گرفت

زیادی از سحابی گرفته ایم که بخشی از آنها باید در ایران تبدیل به فرهنگ شود. اخلاق سحابی در کنش سیاسی اگر به یک فرهنگ تبدیل شود، حتماً ایران مسیر دموکراسی را طی خواهد کرد.

■ با توجه به تخصص شما در حوزه اقتصاد آیا مهندس سحابی در حوزه اقتصاد و اقتصاد سیاسی نیز حرفی برای گفتن داشت؟

□ بستگی دارد که ما این عبارت «حرفی برای گفتن داشتن» را چگونه تفسیر بکنیم. اگر به این معنا بگیریم که صاحب یک نظریه جدید در حوزه اقتصاد و اقتصاد سیاسی بوده، طبیعتاً چنین نبوده است. آقای سحابی در اقتصاد، چپ می اندیشید، البته این چپ اندیشی به معنای مارکسیسم نبود. من چپ رادو بخش می بینم، بخشی که عبارت است از ماتریالیسم دیالکتیک و بخشی که سوسیالیسم است. سحابی به سوسیالیسم نزدیک بود. بخصوص در اوایل انقلاب و حتی در اوایل دهه ۷۰ که ما با هم کار می کردیم ایشان چپ می اندیشیدند. البته این تفکر غالب زمان بود. ما باید همه افکار و اندیشه ها

را در ظرف زمان بسنجیم، بنابراین آقای سحابی یک نظریه جدید اقتصادی نداشت، ایشان در ظرف زمان و مکانی که قرار داشت و رشد کرد - بخصوص با گرایشی که حکومت شاه به عنوان قطب مخالف آقای سحابی به اقتصاد داشت جذب افکار چپ در اقتصاد شد. این گرایشی بود که همه پیدا کرده بودند، مثلاً شما افکار دکتربهشتی را در آثارش دنبال کنید می بینید که جایی می گوید، اگر کشاورزی زمین دیمی را می کارد که ۳۰۰ کیلو گندم می دهد، به واسطه بارش باران این زمین مثلاً ۶۰۰ کیلو گندم بدهد، آن ۳۰۰ کیلو اضافه از آن خداست و متعلق به کشاورز نیست. این تفکر حتی چپ تر از سوسیالیست های روسی است. سحابی هم در این فضا فضایی که بخصوص پس از کودتای ۲۸ مرداد شروع و باعث رادیکال شدن فضای سیاسی ایران شد و البته رادیکالیسم اقتصادی هم تشدید شد. در این رادیکالیسم قرار داشت، و در افکار اقتصادی چپ اندیش بود. اما سحابی این چپ را به شیوه بسیار هنرمندانه ای به بومی سازی داخلی پیوند زد. مهندس به مرور زمان گرایشی به ناسیونالیسم اقتصادی پیدا کرد و بخصوص بعد از فروپاشی شوروی و بلوک شرق از سوسیالیسم قدری فاصله گرفت. در مجموع ایشان موفق شد نگاهی ویژه از خود به جای بگذارد که من نمی توانم نام این را یک نظر به اقتصادی بگذارم. در واقع اگر بخواهیم یک داوری کلی در مورد افکار اقتصادی سحابی بکنیم، ایشان یک تئورسین و نظریه پرداز جدید نبود، اما می توان گفت که در تلفیق دو گرایش اقتصادی سوسیالیسم عدالت محور و ناسیونالیسم تولید محور وجود ایشان کاملاً نادر است و بسیار هنرمندانه توانسته این تلفیق را ایجاد کند. به نظر من این به خاطر دانش بسیار وسیع و گسترده ایشان هم در حوزه سیاست، هم در حوزه اقتصاد و هم در حوزه ایران شناسی و شناخت تاریخ و فرهنگ ایران بود. مهندس رابطه اش را تا آخرین لحظه با کارشناسان اقتصادی قطع نکرد. من وقتی رساله ام را می نوشتم با ایشان تماس گرفتم و خواهش کردم که کارشناس به من معرفی کنند، ایشان از بچه های قدیم و جدید سازمان بر نامه چند نفر را به من معرفی کردند. این نشان می داد ایشان با همه این افراد ارتباطش را حفظ کرده بود. در واقع من معتقدم که مهندس سحابی در این حوزه بسیار هنرمندانه رفتار کرد و توانست که تلفیقی ایرانی بین ناسیونالیسم و سوسیالیسم برقرار کند و در عین توجه به عدالت اجتماعی به تولید ملی و رشد

بورژوازی ملی و طبقه متوسطه توجه داشته باشد. اما من ایشان را صاحب یک نظریه جدید اقتصادی نمی دانم.

■ در واقع پرسش من هم مربوط به نظریه اقتصادی نیست، چرا که از خلق و پدید آمدن علمی به نام اقتصاد تابه امر و مگر ما چند نظریه کلان اقتصادی و چند نظریه پردازان اقتصادی داریم، و در بین این نظریه پردازان چند نفر ایرانی بوده اند؟ و اساساً مگر ایران در حوزه اقتصادی چند نظریه پرداز جدی دارد؟ پرسش من هم همین چیزی بود که شما هم اشاره کردید، یعنی این که آیا مهندس سحابی در انطباق آن نظریات اقتصادی - اعم از سوسیالیسم، سوسیال دموکراسی، لیبرالیسم و اقتصاد بازار - با شرایط دورانی و جغرافیای ایرانی موفق بوده و در چارچوب این نظریات برای ایران امروز حرفی برای گفتن داشته است؟

□ بله، به نظر من این گونه است. مهندس سحابی ایران را خوب می شناخت و آن قدر به این کشور علاقه مند بود که به قدری فارغ از هر گونه حب و بغض و کینه های گروهی و حزبی و جناحی و شخصی بود و جناح بندی ها و سیاست بازی های روز، نگران ایران و در اندیشه ساختن آن بود که موجب شده بود بتواند در حوزه نظریه پردازی در تلفیق عدالت اجتماعی با تولید داخلی و بورژوازی ملی و تمرکز بر هویت ایرانی در حوزه اقتصاد موفق باشد. در این زمینه افرادی مثل سحابی کم داریم، و اگر داریم شخصیت ناب و دقت سحابی را ندارند. ممکن است که این افکار الان خیلی به روز نباشند و حتی ممکن است که بازتابی از سیاست زمانی - مکانی هم در این نظریات اقتصادی دیده شود، اما این از ویژگی مهم نظریه پردازی سحابی در حوزه اقتصادی نمی کاهد. البته نظریه پردازی به همان معنایی که شما در پرسش اشاره کردید و نه به معنای نظریه پردازی کلان اقتصادی.

■ آیا شما به نظریات یا دیدگاه های مهندس سحابی انتقادی هم وارد می دانید؟ به طور کلی آیا نسل شما نسبت به سحابی نقدی دارند؟

□ برای من سخت است که از مهندس سحابی انتقاد کنم. من آقای سحابی را یک مصلح بزرگ می بینم؛ مصلحی که مثل مهندس بازرگان و دکتر سحابی ارتدو کس نبود. ارتدو کس به این معنا که ممکن است نظریاتی داشته باشند که مورد اقبال و قبول نسل جوان قرار نگیرد و نتوانند که با آنها به خاطر برخی جزم اندیشی های مذهبی ارتباط بگیرند. در صورتی که مهندس سحابی به هیچ وجه

اینچنین نبود و از این نظر به ایشان نقدی وارد نیست. تنها نکته ای که در مورد سحابی به ذهنم می آید این است، که ایشان در خیلی از مسائل و حوزه ها مطابق طبعش ساده می اندیشید، یعنی پیچیدگی هایی که وجود داشت را نمی دید و شاید نمی خواست ببیند. در حوزه اقتصاد ما باز تاب پیچیدگی هایی که در اقتصاد بین المللی در حال رخ دادن و انجام شدن بود را در اندیشه و افکار مهندس نمی دیدیم، و این البته فقط در مورد سحابی صادق نبود. منتقدان سیاست های اقتصادی در ایران، مطابق این پیچیدگی ها، اقتصاد ایران و اقتصاد بین الملل را مورد بررسی و نقادی قرار نمی دادند. شاید یک علت، کهولت سن سحابی بود. این اتفاق در مورد همه ما می افتد و همه ما از یک زمانی نسبت به تحولات و پیچیدگی ها سخت می شویم و تغییرات ما نسبت به تحولات بیرونی کمتر و ضعیف تر می شود. افزون بر این در سال های اخیر تحولات بین المللی خصوصاً در حوزه اقتصاد بسیار سرعت گرفته، و شاید همین تحولات سریع موجب شده بود که نسل من و نسل بعد از من در کی که سحابی از ناسیونالیسم اقتصادی داشت را نداشته باشد. من ناسیونالیسم اقتصادی را نمی فهمیدم، یا این که چپ اندیشی در اقتصاد به این معنی که با کنترل بیشتر دولت می توان اقتصاد را پیش برد را درک نمی کردم و فهم این موضوع برای من سخت بود، چرا که من پیچیدگی ها و تحولات اقتصاد در سطح بین المللی را می دیدم و در آن فضا می اندیشیدم. به علاوه ما نتیجه سلطه دولت بر اقتصاد و سیاست

در حوزه اقتصاد ما باز تاب پیچیدگی هایی که در اقتصاد بین المللی در حال رخ دادن و انجام شدن بود را در اندیشه و افکار مهندس نمی دیدیم، و این البته فقط در مورد سحابی صادق نبود. منتقدان سیاست های اقتصادی در ایران، مطابق این پیچیدگی ها، اقتصاد ایران و اقتصاد بین الملل را مورد بررسی و نقادی قرار نمی دادند

را هم در ایران و هم در کشورهای بلوک شرق تجربه کرده بودیم. رشد و توسعه از اقتصاد دولتی نتیجه نمی شود و این مناسبات نتیجه خاص خود را دارند. مثل این است که شما درخت گردو بکارید و انتظار داشته باشید از آن هلو برداشت کنید، این ممکن نیست. هر گروهی، حتی اگر شریف ترین و پاک ترین انسان ها باشند، وقتی در مناسبات اقتصاد دولتی قرار می گیرند و تلاش می کنند تا با ارائه راه حل های اقتصادی از مردم حمایت کنند، نتیجه برعکس می گیرند و اقداماتشان علیه مردم می شود، و هر چه کنترل ها و سلطه اقتصادی دولت بیشتر شده، به الیگارشی نظامی - مالی تبدیل شده است. مهندس سحابی به لحاظ تاریخی در محیطی قرار گرفته بود که از آن گریزی نبود و متناسب با آن بستر فکری در حوزه اقتصادی به گونه ای می اندیشید که هم به اقتصاد دولتی و نقش بی بدیل دولت در اقتصاد می انجامید و هم سیاست حمایت گرایی یا پروتکشنیسم (Protectionism) در اقتصاد. مهندس توانست به شکل بسیار ظریفی این دورا با هم تلفیق بکند، اما با توجه به این که نباید در بدی این دو اغراق کنیم - چون من قائل به تسلط هیچ ایدئولوژی ای در اقتصاد نیستم و معتقدم که اقتصاد هر کشور مطابق آن ساختارهایی که به آن تحمیل می شود، شکل می گیرد و جلو می رود و ایدئولوژی ها لباسی بر تن واقعیت هستند و هیچ اصلاتی ندارند - من معتقدم که آقای سحابی در حوزه اقتصاد از خیلی از تحولاتی که در جهان طی ۲۰ - ۱۰ سال اخیر رخ داد، تأثیر نگرفت. من در حوزه اقتصاد کاپیتالیستی فکر نمی کنم، ولی معتقدم که در ایران، همواره تسلط دولت بر اقتصاد به فاجعه ای انجامیده که بیشتر از عدم تسلط دولت بر اقتصاد بوده است، و متأسفانه در ایران علیه خصوصی سازی همیشه یک جبهه ای گرفته شده است که باز تاب دهنده تحولات جهانی در حوزه اقتصاد نبوده است. در مجموع اگر بخواهم نقدی به مرحوم سحابی وارد بدانم همین است، یعنی سوسیالیست اقتصادی و عدم هماهنگی با پیچیدگی های دهه های اخیر در حوزه اقتصاد. اگر چه این داوری خود نسبت به مهندس سحابی را هم قطعی نمی دانم و نقد خود را محل نقد می دانم و معتقدم که این داوری ها نسبت به مرحوم سحابی باید مورد نقد و بررسی قرار بگیرند تا شناخت ما به ایشان بیشتر و بیشتر شود.

سحابی، سیاستمداری موفق

گفت‌وگو با عباس عبدی

■ لطفاً اشاره بفرمایید آشنایی شما با مهندس

سحابی چه زمان و از چه طریق بوده است؟

□ آشنایی سیاسی منسل ما با ایشان در واقع به اواسط دهه ۵۰ برمی‌گردد. مهندس سحابی به عنوان یکی از نیروهای جوان تر آن زمان نهضت آزادی، با انجمن‌های اسلامی در ارتباط بودند. جوان تر هم که می‌گوئیم در مقایسه با مرحوم مهندس بازرگان و مرحوم دکتر سحابی و مرحوم عطایی و دیگران است. طبق یک تقسیم‌بندی کلی، مجموعه نیروهایی که در آن زمان در حوزه فعالیت سیاسی و فکری شناخته شده بودند، شامل یک مجموعه از نهضتی‌ها می‌شدند و یک مجموعه هم روحانیت و مجموعه دیگر هم مجاهدین بودند. در مجموعه نهضت، نیروهای به نسبت جوان تر مثل مهندس سحابی که البته شناخته شده تر از بقیه و چهره‌ای شاخص هم بود، به علت این که هم زندان رفته بود و هم این که بانسل قبل از ما نزدیکی داشت. نسلی که در واقع پیشگامان اولیه جریان مبارزات مسلحانه در ایران بودند. و هم این که یک چهره پنهان نبود، ارتباطات خوبی با مجموعه انجمن‌های اسلامی هم داشتند. ضمن این که بسیاری از نیروهای جوان و انجمن‌های اسلامی و فعالان مذهبی دانشگاه‌ها به دلیل ارتباط فکری و تشکیلاتی و حتی مالی با این مجموعه نهضت در تماس بودند، زیرا این نیروهای دانشجویی فعالیت‌هایی می‌کردند و نیازهایی داشتند که بخش قابل توجهی از آن توسط مجموعه نهضت تأمین می‌شد. از خرید کتاب تا ساختن مسجد و کمک در امور اجتماعی، هر نوع فعالیتی که نیاز مالی داشت توسط این نیروها تأمین می‌شد. برای نمونه در دانشگاه پلی‌تکنیک، مسجدی که به وسیله دانشجویان در ابتدای دهه ۵۰ ساخته شد، با حمایت مستقیم مهندس عبدالعلی بازرگان و مهندس موسوی در شرکت سمرقند و نیز آقایان بازرگان و مطهری و طالقانی ساخته شد و از امکانات این شرکت برای

ساختن آن مسجد استفاده کردند. منظور این است که تنها ارتباطات فکری و سیاسی نبود، بلکه ارتباطات اجرایی هم اینها را به همدیگر نزدیک می‌کرد. بنابراین در سه حوزه سیاسی، فکری و مطالعاتی، و کاری و اجرایی - از نوعی که گفتم - این ارتباطات وجود داشت. مهندس سحابی پیش از انقلاب چند سالی را در زندان بودند، بخصوص زندان اوآخر دوره پهلوی، موجب شده بود که این ارتباطات قطع شده ولی بعد از انقلاب بیشتر شود. پس از انقلاب هم دلیل افزایش ارتباط سحابی با هم‌نسلان ما یک چیز مشخص بود و آن این که



واقعیت این است که مهندس سحابی هیچ‌گاه ارتباطش را با نسل جوان قطع نکرد و همیشه در میان اعضای نهضت آزادی جزو کسانی بود که با نیروی جوان جامعه همفکری و همراهی و همگامی بیشتری داشت

نهضت آزادی در گفتمان کلی آن موقع مشهور به یک جریان لیبرال بود. قصد ارزش‌گذاری بر این اصطلاحات را ندارم و در واقع می‌خواهم درک آن زمان را بیان کنم - بنابراین و متأثر از جو تاریخی، نسبت به مهندس بازرگان، بین جوان‌ها بخصوص قشر دانشجو دافعه‌ای وجود داشت. یک دلیل این دافعه مواضع سیاسی بود و یک دلیل اقدامی بود که پیش از آن زمان در نقد دکتر علی شریعتی انجام داده بودند. اما این تنها یک بحث سیاسی بود، به این معنا که نسبت به کلیت جریان نهضت، نگاه خصمانه‌ای وجود نداشت و همین موجب شده بود که بخش قابل توجهی از دانشجویان به جناح چپ نهضت که مهندس سحابی آن را نمایندگی می‌کرد، علاقه و گرایش و ارتباطات بیشتری داشته باشند. در قضیه اشغال سفارت امریکا هم این نوع تمایز فکری را بین این بخش از نهضت با بخش دیگر می‌بینید. مشخصه مهندس سحابی این بود که جناحی از نهضت آزادی را نمایندگی می‌کرد که نوعی ارتباط همدلانه و نزدیک با نسل جوان داشت. همین مشخصه بود که دانشجویان را به مهندس سحابی نزدیک می‌کرد و پیوند می‌زد، مثلاً وقتی مرحوم سحابی در دولت بود جزء بخش چپ دولت محسوب می‌شد و یاد ملی کردن صنایع نیز ایشان نقش داشت. ایشان عضو کمیسیون بند جیم قانون حفاظت صنایع بود که در دادستانی کل تشکیل می‌شد. صنایع بند الف، صنایعی بودند که همه ملی شده بودند، صنایع بند ب صنایعی بودند که صادره شده بودند و صنایع بند جیم، آنهایی بودند که بدهی آنها بیش از سرمایه‌شان بود و قرار بود یک کمیسیون در مورد آنها تصمیم بگیرد. اگر اشتباه نکنم مهندس سحابی نماینده سازمان برنامه و بودجه در این کمیسیون بودند. البته در اینجا نکته اصلی حضور ایشان در این کمیسیون نبود، بلکه نکته مهم این بود که پس از انقلاب هم ایشان از همان مواضع قبل از انقلاب دفاع

می کرد، که در واقع پایه نزدیکی ایشان با جریان غالب دانشجویی در آن زمان بود که این جریان دانشجویی هم از همین گرایش دفاع می کردند. در صورتی که مثلاً مهندس بازرگان اصلاً عکس این جریان موضع گیری داشت. مجموعه نهضت آزادی با این که یک مجموعه معتمد و قابل احترام محسوب می شد، اما به لحاظ سیاسی بانسل جوان آن دوره زیاد انطباق نداشتند و چه بسا خود نهضتی ها هم چندان تمایلی به این ارتباط نداشتند. مثلاً مهندس بازرگان چندان اصرار به برقراری چنین ارتباطاتی بانسل جوان نداشت و این بدنه میانسال به رهبری مهندس سحابی بود که اینگونه ارتباطات را برقرار و اینگونه همدلی ها را ایجاد می کرد. به هر حال می شود گفت که بعد از انقلاب هم سرپل ارتباطی جنبش دانشجویی با نهضت آزادی، مهندس سحابی بود. مهندس سحابی با هر یک از این سه نسل مورد نظر شما ارتباط نزدیک داشت و سعی می کرد این ارتباط حفظ شود. شاید همین نقطه ضعف مهندس سحابی هم تلقی بشود. شاید کمتر بتوان گفت که مهندس سحابی ایده مستقلاً از نسل جوان داشته و توانسته باشد که آنها را با آن ایده به حرکت آورده باشد، اما واقعیت این است که مهندس سحابی هیچ گاه ارتباطش را بانسل جوان قطع نکرد و همیشه در میان اعضای نهضت آزادی جزو کسانی بود که بانروی جوان جامعه همفکری و همراهی و همگامی بیشتری داشت.

مواردی که ذکر کردم زمینه ها و دلایل ارتباط نسل من با مهندس سحابی بود. اما به لحاظ شخصی اولین ارتباط من با مهندس سحابی در همان کمیسونی بود که در دادستانی کل تشکیل می شد و مربوط به بند جیم بود. البته من عضو نبودم، ولی به دلایل متعدد مسائل آن را پیگیری می کردم.

■ نسل شما، نسل جوان های دهه ۵۰ بود. جوانانی که انقلاب کرده بودند و انقلابی می اندیشیدند چه آموزه هایی از مهندس سحابی داشته و دارند؟ با توجه به این که یکی از مشخصه ها و ویژگی های مهندس سحابی ارتباطی بود که با جوانان هر نسل برقرار می کرد، شما از شخصیت و ویژگی های رفتاری ایشان چه آموختید؟

□ اگر بنا باشد کلیت ایده های آن نسل را نگاه کنیم، این ایده ها در تعارض با مهندس سحابی نبودند. مثلاً نسبت به عدالت، گرایش چپ داشتند و گرایش چپ نسبت به سرمایه داری، خصوصی سازی و چیزهایی از این قبیل در ایشان غالب بود. نسل جوان نه تنها این ایده ها را

به نظر من یکی از دلایل محبوبیت مهندس سحابی حتی در میان نیروهای حکومت - بیرون از حکومت که جای خود را دارد - این بود که این حس نسبت به مهندس وجود داشت که هر جا کمکی از دستش بر می آمد، این کمک را به کشور می کرد، علیرغم این که ممکن است انتقادهای فراوانی هم داشته باشد

در تعارض با مهندس سحابی نمی دید که حتی ایشان را مشوق خود هم می دانست. برخی از افراد نهضت ممکن بود هیچ گاه با این ایده ها مخالفتی نمی کردند، اما در بخش بزرگی از این ایده ها تأیید هم دیده نمی شد. در واقع آنها به نوعی مراقب بودند که مخالف این ایده ها شناخته نشوند، اما لزوماً تأییدشان هم نمی کردند، یا آن ایده ها را تشویق هم نمی کردند، در حالی که مهندس سحابی اینچنین نبود و در بسیاری از این ایده ها همراه و همگام گرایش جوانان هم بود. بنابراین نمی توان گفت که نسل ما آن آموزه ها را از سحابی گرفته است و چه بسا هر دو از منبعی ثالث گرفته باشند، در نتیجه بیشتر احساس همدلی و همراهی بود. اما آنچه که در مهندس سحابی یک آموزه جدی محسوب می شود و ممکن است که چند نسل متأثر از آن بوده باشند، خصلت های اخلاقی و رفتاری ایشان است. کمتر کسی دیده می شود که در او علاقه به قدرت و شهوت قدرت وجود نداشته باشد، حال آن که در سحابی چنین چیزی هرگز دیده نمی شد. در صداقت و درستی و سایر ویژگی ها و منش رفتاری ایشان هیچ جای بحثی نیست و آموزه های ارزشمندی می توان از سحابی گرفت. این از جمله مواردی است که می توان گفت هر کس که با مهندس سحابی بوده در این زمینه تأثیر جدی از او گرفته است، ولی به لحاظ منش فکری، شاید نسل ما و ایشان از یک منبع ثالث ارتزاق کرده اند.

■ منظور تنها آموزه های فکری مهندس سحابی نیستند. همان طور که اشاره کردید آموزه های عملی و رفتاری ایشان هم مدنظر اند، اما این آموزه های عملی هم تنها در منش شخصی

و خصایل فردی ایشان خلاصه نمی شود. مهندس سحابی ۶۰ سال فعالیت سیاسی مستمر داشت و مهمترین ویژگی این فعالیت این بوده که در درون ایران انجام می شد. افراد زیادی فعالیت کرده اند، اما فعالیتشان همراه با فراز و نشیب و بعضاً استراحت و از دور دستی در آتش داشتن و در نهایت بازنشستگی بوده است، و یا این که بخشی از فعالیتشان در خارج کشور انجام شده است، اما مهندس سحابی حضورش مستمر و در داخل ایران بوده است. این حضور مستمر در تحولات داخلی از نظر آموزه های عملی چه نقشی داشته است؟ نسل شما که طبق طبقه بندی انجام شده نسل دوم محسوب می شود، تحولی از رادیکالیسم چپ تا اصلاح طلبی انجام داده است، یعنی یک نسل رادیکال انقلابی، طی این تحول به یک کنش سیاسی اصلاح طلبی رسید که حتی شاید انقلاب و رادیکالیسم را ویرانگر هم می داند. در این تحولات در حوزه عمل سیاسی آیا مهندس سحابی آموزه های برای نسل شما داشته است؟

□ بله، صد در صد. یکی از مهمترین ویژگی ها و آموزه های مهندس سحابی این است که علی رغم این که به شکلی منسوب به نهضت آزادی بود و در اوایل انقلاب مسائلی برای این جریان پیش آمد، اما هیچ گاه ارتباطش را با حکومت قطع نکرد. نه این که همه سیاست های حکومت را بخواد تأیید کند، خیر هیچ دلیلی نداشت که مثلاً ایشان یک عمل یا یک سیاست نادرست را تأیید بکند و می دانیم که چنین هم نکرد، اما تا روز آخر هم در هر کمیسیونی که از ایشان دعوت می کردند، حضور پیدا می کرد و حرفش را هم می زد. همان طور که اشاره کردم ایشان در کمیسیون بند جیم همیشه حضور داشت و یکی از منظم ترین افرادی بود که می آمد، ضمن این که نه منفعت شخصی و مادی ای برایشان داشت و نه این که اصلاً پست خیلی بااهمیتی بود، ولی به نظر من این رفتار خیلی بااهمیت است و فکر می کنم یکی از آموزه های اصلی اصلاح طلبی این است که نباید ارتباط را با حکومت قطع کرد، ولو این که صدها ایراد و انتقاد هم به حکومت داشته باشیم. مهندس سحابی هم این ایراد و انتقادها را به حاکمیت داشته و اظهار هم می کرد. البته به دلیل همین ارتباطات بود که توانست امتیاز یک نشریه را هم بگیرد که به نشریه ای بسیار اثر گذار هم تبدیل شد و توانست که از همان کانال، اندیشه اش را مطرح و گروهی را حول خود جمع کند که در تحولات سیاسی تا به امروز اثر گذار هم بوده اند.

غیر از ویژگی‌های اخلاقی ایشان، اگر قرار باشد یک نکته رفتاری مثبت و یک آموزه اصلاح‌طلبی از ایشان ذکر بکنیم، همین نوع رفتار ایشان با حکومت (هر دولتی) است و البته این هم برآمده از همان ویژگی‌های اخلاقی و نشأت گرفته از همان ویژگی‌هاست، و می‌بینیم که تا آخر عمر هم بر این موضع تأکید می‌کردند و نه تنها کسی را از آن منع نمی‌کردند که حتی تشویق هم می‌کردند و هر گاه کسی به دیدن ایشان می‌رفت، این را خیلی مثبت می‌دید که جایی حضور داشته باشند و بتوانند کمک بکنند. قرار نیست که اگر کسی در جایی مشغول به کار است کارهای نادرست را هم تأیید کند. شاید اگر دیگر نیروهای سیاسی هم این خط مشی را داشتند فرایند سیاست در ایران مسیری دیگر را طی می‌کرد. این اشتباهی است که اصلاح‌طلب‌ها هم در وقایع سال ۸۸ مرتکب شدند، یعنی به گونه‌ای رفتار شد که این فاصله ایجاد شد؛ فاصله‌ای که به ضرر همه است. اگر این فاصله‌ها ایجاد نمی‌شد و اینها در اداره امور بودند، سبب کارهای خیری در همان جامی شدند و مردم به آنها مراجعه و از آن‌ها خیر استفاده می‌کردند. نامشروع کردن و بی‌اعتبار کردن حکومت مسیر درستی نیست، البته نمی‌خواهیم تقصیر حکومت‌ها را نادیده بگیریم که چه بسا تقصیر بزرگتری هم باشد. مهندس شاید برای خودش اعتبار بیشتر از این قائل بود، ولی همین که می‌دید در جایی می‌تواند کمکی کند یا منشأ اثری باشد، آن کار را انجام می‌داد. به نظر من یکی از دلایل



مهندس سحابی بیش از آن که یک ایده‌پرداز یا ایدئولوگ باشد یک کنشگر صحیح و سالم سیاسی بود. به تعبیر من ایشان یک سیاستمدار بودند

محبوبیت مهندس سحابی حتی در میان نیروهای حکومت -بیرون از حکومت که جای خود را دارد- این بود که این حسن نسبت به مهندس وجود داشت که هر جا کمکی از دستش بر می‌آمد، این کمک رابه کشور می‌کرد، علیرغم این که ممکن است انتقادهای فراوانی هم داشته باشد و یا این که حتی زندان هم رفته و بی‌عدالتی هم دیده باشد، اما

از آن کمک دریغ نمی‌کرد. به نظر من این یکی از آموزه‌های مهم مهندس سحابی است.

■ **به عنوان پرسش آخر، آیا شما به اندیشه‌ها و ویژگی‌های رفتاری ایشان نقدی هم وارد می‌دانید؟**

□ به لحاظ ایده‌پردازی چیزی از مهندس سحابی در ذهن من نیست، یعنی این که مهندس به طور مستقل ایده‌ای را پرورش داده باشد که مورد توجه مآقرار بگیرد و بخواهیم نقد و بررسی اش کنیم یا من اطلاعی ندارم یا در ذهنم نیست. مهندس سحابی بیش از آن که یک ایده‌پرداز یا ایدئولوگ باشد یک کنشگر صحیح و سالم سیاسی بود. به تعبیر من ایشان یک سیاستمدار بودند. در چارچوب سیاستمداری هم انصافاً من انتقاد جدی‌ای به ذهنم نمی‌رسد. در ایران همه دوست دارند هم نقش سیاستمدار را داشته باشند و هم ایدئولوگ، اما مهندس سحابی این نقش را برای خودش قائل نشد که یک ایدئولوگ جدی هم باشد و بخواهد در حوزه‌های متفاوت ایده‌پردازی هم بکند، ایشان بیشتر یک کنشگر سیاسی بود و در همان چارچوب هم عمل کرد. مثلاً در مصاحبه‌هایی که انجام می‌داد -من چند مصاحبه برای روزنامه سلام با ایشان انجام داده‌ام- شما کاملاً می‌دیدید که به عنوان یک کنشگر و یک فعال سیاسی و در جایگاه یک سیاستمدار بسیار روشن حرف می‌زند. به نظر من اگر مهندس سحابی را به عنوان یک سیاستمدار ببینیم، بسیار موفق بودند و نقد چندانی بر ایشان وارد نیست.

برخی درس‌های سحابی برای جوانان ایرانی

□ **مراد همتی**

تا برای نسل جوان کشور و نسل‌های بعد درس انسانی زیستن باشد. از بزرگواری‌های اخلاقی ایشان همین بس که در عین داشتن سابقه و تجارب سیاسی و مبارزاتی طولانی بسیار فروتن و متواضع بود. با جوانان همان قدر راحت رابطه داشت و به سخنانشان گوش می‌کرد که با هم نسلان خودش. انتقاد را از هر کسی گوش می‌کرد و به راحتی بدون این که توجیه کند می‌پذیرفت. مهندس سحابی از نظر اعتقادی پیرو نوآندیشی دینی و روشنفکری مذهبی و شاگرد مکتب دکتر سحابی و مهندس

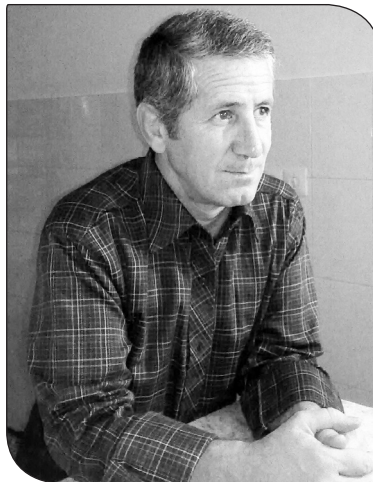
ملت ایران ضایعه‌ای محسوس و ملموس است. نگارنده این افتخار را داشته که با آن مرحوم ارتباط و هم‌فکری و دوستی داشته باشد و از بزرگی‌ها و بزرگ‌منشی‌ها و تعالی اخلاقی و تجارب سیاسی ایشان درس‌ها بیاموزد. از جمله درس‌هایی که نویسنده این سطور از ایشان آموخته است، این است که هم می‌توان مسلمان مؤمن و مقید بود و هم عمیقاً و عملاً به آزادی و دموکراسی اعتقاد داشت، و بین این دو به ظاهر تضاد جمع کرد. در مورد این انسان بزرگ می‌توان و باید از ابعاد مختلف سخن گفت

یکسال از درگذشت غم‌انگیز مهندس عزت‌الله سحابی گذشت؛ مردی که به لحاظ صداقت، نجابت، اخلاق، دینداری، ایمان و تقوا، دلسوزی برای ملک و ملت، توان ارتباط با حداقل دو نسل پس از خود، تواضع و فروتنی، انتقادپذیری، استقامت و پایداری در برابر مشکلات، دوراندیشی و عقلانیت در عمل سیاسی، و بنیانگذاری یک جریان سیاسی- فرهنگی به نام ملی-مذهبی، استثنای و شاید بتوان گفت یکتا و یگانه بود؛ به همین دلیل فقدان او برای

بازرگان و یار و همراه دکتر شریعتی بود، با این حال با توجه به تجارب چندین ساله پس از آنها در این زمینه‌ها نظر مستقل خود را داشت، برای نمونه او دین راسر مایه اجتماعی و معنوی جامعه می‌دانست که باید از تعرض و دخالت قدرت سیاسی مصون باشد تا بازپس مایه اجتماعی قرار نگیرد و در عرصه اخلاق اجتماعی به همبستگی و حسن سلوک مردم کمک نماید، از این رو آنچه برای مهندس سبحانی حائز اهمیت بود، اخلاق و تقواست که در عمل فردی و اجتماعی خود او به عیان متجلی بود. از نظر سیاسی نیز درس آموخته مکتب دکتر مصدق و مهندس بازرگان و دکتر سبحانی بود. او در اندیشه و عمل در راستای جریانی که به آن تعلق داشت به اصول و مبانی مشخصی باور و اعتقاد داشت که در ادامه به آنها اشاراتی خواهیم کرد تا شاید برای نسل جوان ما قدری راهگشا باشد. او در مقاله‌ها و سخنرانی‌های خود اصولی مانند آزادی و دموکراسی، عدالت اجتماعی، استقلال سیاسی و اقتصادی، وحدت و تمامیت ارضی، توسعه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و دینداری و اخلاق را به عنوان مبانی اعتقادی خود تشریح کرده است. اما سبحانی در مباحث بنیادی ملی روی ایران به عنوان محور وحدت، اما با تبیین توحیدی و اسلامی، تأکید داشت. مهندس سبحانی عنوان می‌کرد که از دین برداشته‌های مختلفی وجود دارد و خود محل و منشأ اختلاف‌اند، چرا که اولاً همه مردم ایران مسلمان نیستند و اقلیت‌های دینی مثل مسیحیان و یهودیان و زرتشتیان نیز وجود دارند. افراد و اشخاص غیر دینی فراوانی نیز در این کشور زندگی می‌کنند. مسلمانان همه شیعه نیستند و برادران اهل تسنن نیز با ما هم‌میهن و هم‌سرنوشت هستند. شیعیان نیز در فهم و برداشت از دین به گروه‌ها و جریان‌ها و دستجات مختلفی نظیر سنتی و نواندیش تقسیم می‌شوند، که در میان آنها نیز راست و چپ و لیبرال و سوسیالیست و سکولار و هواداران اسلام سیاسی و... پیدا می‌شود، از این رو وحدت در عقیده و نفی و انکار دیگران، چیزی جز انحصار طلبی و استبداد نتیجه نخواهد داد و به تضاد و تخاصم بیشتر منجر خواهد شد. اما همه صاحبان این عقاید و نظریات در یک چیز مشترک هستند و آن ایران است. ایران به یکسان ملک و خانه همه است. کرد و آذری و لر و عرب و بلوچ و فارس و... همه ایرانی هستند و صاحب این خانه محسوب می‌شوند. هیچ کس به هیچ دلیلی ایرانی تر از دیگری نیست. نه نژاد، نه عقیده، نه تعلق به مذهبی خاص و نه داشتن زبانی

خاص و... کسی را ایرانی تر از دیگران نمی‌کند. بنا بر اعتقاد مهندس سبحانی، ایران‌سان ایدئولوژی، محل اختلاف نیست، چون کشور پدیده‌ای عینی و گوشت و پوست و استخوان دار است و همه با هر رنگ و نژاد و جنسیت و زبان و عقیده‌ای به خانه احتیاج داریم. پس ایران می‌تواند برای همه محور وحدت باشد. ایشان با این دیدگاه اصولی نظیر آزادی و عدالت و توسعه و اخلاق و معنویت و... را در درون این پدیده می‌ریزند و آنها را برای ایران و مردم آن می‌خواهد. حال که همه فرزندان ایرانیم و این خانه متعلق به ماست، پس باید در آن از حقوق یکسان برخوردار باشیم و در قبال سرنوشت آن مسئولیتی برابر داریم. آزادی و دموکراسی از اصولی است که به خاطر آن اشخاصی چون مهندس سبحانی بارزیم شاه مبارزه کردند و برای آن به زندان افتادند و محاکمات خود را به محاکمه استبداد تبدیل کردند.

دموکراسی و مردم‌سالاری از جمله اصول و حقوقی است که به ارزشی جهانشمول تبدیل شده است، تا جایی که دیکتاتورها هم به آن تظاهر

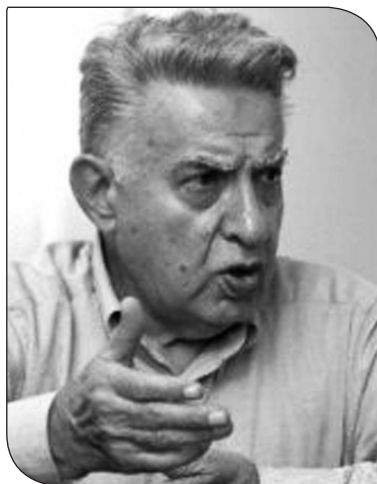


از نظر سیاسی مهندس سبحانی درس آموخته مکتب دکتر مصدق و مهندس بازرگان و دکتر سبحانی بود. او در اندیشه و عمل در راستای جریانی که به آن تعلق داشت به اصول و مبانی مشخصی باور و اعتقاد داشت

می‌کنند. در اندیشه ایران محور سبحانی همه اعضای این خانه بدون هیچ تبعیضی باید از حق آزادی یکسان برای قبول مسئولیت و انتخاب و انتقاد، و در صورت لزوم عزل حاکمان غیر صالح برخوردار باشند. به همین سبب مهندس سبحانی در همه عمر سیاسی خود از تلاش و مبارزه مسالمت‌آمیز برای استقرار دموکراسی باز نایستاد.

از جمله اصول دیگری که مهندس سبحانی تحت تأثیر آموزه‌های دینی و اصول دموکراسی به آن معتقد بود و برای آن مبارزه می‌کرد اصل عدالت اجتماعی و نفی تبعیض بود. اگر همه فرزندان این آب و خاک هستیم تبعیض و نابرابری حقوقی و اجتماعی و عقیدتی و اقتصادی و... هیچ توجیهی جز ظلم و ستم عده‌ای بر اکثریت مردم ندارد. اگر چه آزادی و عدالت از مبانی اعتقادی مهندس سبحانی بود، اما او هیچگاه به دام ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواه نیفتاد و هیچ‌وقت حتی در زمان مبارزات انقلابی و آزادیبخش به مردم و عده جامعه ایده آل و آرمانی نداد و مجذوب ایدئولوژی‌های ناکجا آبادی نشد و حاضر نبود برای ساختن اتوپیا، مردم را به مسلخ مبارزات خشونت‌آمیز سوق دهد و انسان‌های واقعی را قربانی بهشت ناکجا آبادی کند. به همین دلیل شیوه مبارزاتی او همواره مسالمت‌آمیز و بدون خشونت بود. مهندس سبحانی همیشه می‌گفت، درست است که زندان رفتن یک فضیلت است، اما اصل نیست. باید دید از این زندان رفتن ما چه چیزی عاید ملت می‌شود. باید دید هزینه‌ای که ما می‌دهیم چقدر فایده به مردم می‌رساند؟ با این بینش و روش، او از اصل و استراتژی کمترین هزینه بیشترین فایده برای مردم سخن می‌گفت و از آن تبعیت می‌کرد. او در استراتژی سیاسی مراقب دو امر بود، یکی کمترین هزینه برای به دست آوردن بیشترین فایده برای مردم و دیگری حفظ یکپارچگی و تمامیت ارضی کشور. ملاحظات و مصلحت‌اندیشی‌های او به خاطر این دو اصل بود، از این رو نه محافظه کار بود و نه ترس به دل راه می‌داد و نه از هزینه‌های مبارزه می‌هراسید، اما از تحركات هیجانی و احساساتی باری به هر جهت اجتناب می‌کرد. پرهیز از هیجان و رومانسیسم و پیروی از عقلانیت سیاسی که ابتدای بحث مطرح کردیم در این استراتژی به خوبی هویداست. او هیچگاه از جمله پیام‌آوران دروغین جامعه اتویپایی نبود و در مبارزات خستگی‌ناپذیر خود به دنبال این بود که اندک‌اندک از درد و رنج‌های همین انسان‌های موجودی که از استبداد و تبعیض،

فقیر و رنجور هستند بکاهد، نه این که انسان‌های موجود را در پای ناکجا آباد قربانی نماید. ناگفته نماند، سحابی با همه زندان‌ها و ناملایماتی که تا پایان عمر تحمل کرد و گریبانگیر خود و خانواده اش بود، هیچگاه از تلاش و مبارزه خسته و مأیوس نشد. نگارنده بارها آثار امید و امیدواری رادر کلام ایشان مشاهده کرده بود، یکبار که از امید به آینده سخن می‌گفت، از این همه استمرار و استقامت در مبارزه از جانب پیرمردی بیمار و رنجور به حیرت افتادم. قطعاً این صداقت و استقامت و پایمردی و امیدواری در مبارزه ریشه در آموزه‌های دینی و خانوادگی ایشان دارد. پدر ایشان مرحوم دکتر سحابی با جسم بیمار و نحیف در حالی که زیر بغل او را گرفته بودند، در سالگرد درگذشت مهندس بازرگان در حسینیه ارشاد، به توصیه اطرافیان برای نشست روی صندلی عمل نکرد و با آن قامت خمیده تلاش کرد و راست ایستاد و گفت آخرین وصیت من این است: «فرزندان من! پرچم مبارزه با ظلم را زمین نگذارید». مهندس سحابی فردی عمیقاً مذهبی و متشروع بود، او به مذهب از دو منظر نگاه می‌کرد: ۱- از جنبه فردی؛ او فردی مؤمن، متشروع و بسیار باتقوا بود، و حتی مبارزه سیاسی را یک تکلیف دینی می‌دانست. او توحید و یکتاپرستی را در نفی استبداد و قدرت پرستی می‌دید و استبداد را مصداق طغیان علیه خدا می‌دانست. ۲- ایشان دین را سرمایه اجتماعی می‌دانست. چه دیندار باشیم، چه تفکری غیر دینی داشته باشیم، نمی‌توانیم این حقیقت را نادیده بگیریم که جامعه ما یک جامعه دینی و مسلمان است. از منظر مهندس سحابی دین سرمایه اجتماعی است. این سرمایه به خاطر پاره‌ای از رفتارها آسیب دیده است. نباید بگذاریم این سرمایه معنوی باز بچه مطامع سیاسی قرار بگیرد. این سرمایه پشتوانه اخلاقی و معنوی و عرفانی جامعه است و در عرصه اجتماعی می‌تواند حس



**همدلی مهندس سحابی
با نواندیشان دینی و قرار
گرفتن ایشان در زمره این
نحله فکری برای این است که
هم دین ابزار قدرت نباشد و
هم تعالیم دینی با عقلانیت
زمانه منطبق شود تا کار آبی و
معنویت آن حفظ و تازه گردد و
پشتوانه اخلاق اجتماعی باشد**

نوع دوستی و همبستگی اجتماعی و حسن سلوک را تقویت نماید. آسیب دیدن این سرمایه موجب بسیاری از ناهنجاری‌ها و حوادث غیر اخلاقی شده است که گوشه‌هایی از آنها را هر روزه در صفحه حوادث روز نامه‌ها مشاهده می‌کنیم. همدلی مهندس سحابی با نواندیشان دینی و قرار گرفتن ایشان در زمره این نحله فکری برای این است که هم دین ابزار قدرت نباشد و هم تعالیم دینی با عقلانیت

زمانه منطبق شود تا کار آبی و معنویت آن حفظ و تازه گردد و پشتوانه اخلاقی اجتماعی باشد.

از جمله اصولی که مهندس سحابی با دیدگاهی تخصصی به آن رسیده بود اصل توسعه اجتماعی و اقتصادی بود. او از محدود فعالین سیاسی جامعه ما بود که مشکل توسعه نیافتگی را به خوبی درک کرده بود. مهندس سحابی در توسعه دیدی جامع‌نگر داشت و مؤلفه‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی را در رابطه با هم و مکمل یکدیگر می‌دانست. او در دوران آقای خاتمی و دولت اصلاحات که روی توسعه سیاسی متمرکز بودند، همواره هشدار می‌داد که بدون توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی موفق نخواهد شد. ناکامی‌های دولت اصلاحات نشان داد که او درست فکر می‌کرده است. بدون رشد و توسعه انسانی و اجتماعی و اقتصادی، عدالت چیزی جز توزیع فقر نخواهد بود. در جامعه‌ای که تولید نیست و امکان کار و فعالیت بدون تبعیض اقتصادی وجود ندارد و ثروت ملی در دستان دولتی ناکارآمد باشد و بخش خصوصی از حداقل استقلال برخوردار نباشد، توسعه غیر ممکن خواهد بود. بدون توسعه سیاسی و اقتصادی هم فقر گسترش می‌یابد و هم تبعیض و بی‌عدالتی رشد می‌کند. توسعه متوازن اجتماعی و سیاسی و اقتصادی همراه با ساختار حقوقی عادلانه می‌تواند راه بر و نرفت از این تنگناها باشد.

مهندس سحابی بیشتر از هر فعال سیاسی و سیاستمدار و دولتمرد ایرانی دغدغه توسعه متوازن سیاسی-اقتصادی داشت و در این راه قدم برداشت و قلم زد. امید که نسل جوان و روبه‌رشد جامعه دغدغه‌های ایران فردای او را جامه عمل بپوشد و از مشکلات پیش‌رو نهراسد و مأیوس نشود و به افق‌های روشن فردا چشم امید بدوزد.

یادش گرامی باد

منافع ملی مهمترین آموزه سحابی

گفت‌وگو با جواد رحیم‌پور

■ شما چه زمانی و چگونه با مهندس سحابی

آشنا شدید؟

□ در آغاز درود می‌فرستم به روان مهندس عزت‌الله سحابی. آشنایی من با مهندس سحابی از پیشینه قبلی برخوردار است؛ پیشینه‌ای که

بر می‌گردد به آشنایی با جریان ملی-مذهبی. البته مفهوم ملی-مذهبی بر می‌گردد به زمان حضور مهندس سحابی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶. قبل‌تر از آن-همان‌طور که می‌دانید- دولت موقت در آغاز انقلاب مدیریت جامعه

راه عهده داشت و دکتر شریعتی در دهه ۵۰ در دانشگاه‌ها حضور داشتند و من از این طریق با این جریان آشنا شدم. اولین جرقه‌های آشنایی من با این جریان از طریق خانواده‌ام بود. برادر من در آستانه انقلاب دانشجوی بود و کتاب‌های دکتر

شریعتی را مطالعه می‌کرد و علاقمند بود و این آثار را در کتابخانه محقری که در خانه داشتیم نگه می‌داشت. در جریان تحولات انقلاب هم با وجود سن کم، آشنایی با شخصیت‌های انقلاب، برای من و شاید هم سن و سال‌هایم بسیار جالب بود. با فروکش کردن حوادث انقلاب این منابع در منزل وجود داشت و با علاقه همان منابع محدود را مطالعه می‌کردم. همچنین اخبار تحولات جامعه و انتقاداتی که مهندس بازرگان و جریان نهضت آزادی نسبت به رویدادهای دهه ۶۰، مسئله جنگ و سایر حوادث داشتند را از طریق منابع قابل دسترس دنبال می‌کردیم. به موازات رشد سنی احساس می‌کردم که دیدگاه‌های این جریان و تفسیری که از انقلاب داشتند و این که از نظر ایشان انقلاب باید چه مسیری را طی کند و چگونه باشد، به واقعیت نزدیکتر و مطلوب‌تر بود. این علاقه به صورت خودجوش و خودانگیخته رشد کرد، و در حقیقت نهاد و تشکلی نبود که بخواهد یا بتواند آن را حمایت کند و خانواده نیز به صورت جدی درگیر مسائل سیاسی روز نبودند. پس از ورود به دانشگاه علامه طباطبایی در سال ۱۳۷۰ به مرور در معرض تحولات دانشجویی قرار گرفتیم و سعی کردیم که وارد این تحولات بشویم و با فرصت و فراغت بیشتری به مسائل عمومی و اجتماعی بپردازیم. از سال ۱۳۷۵ زنده یاد هدی صابر در دانشکده اقتصاد در جلسه‌ای که دفتر مطالعات و تحقیقات دانشجویان برگزار می‌کرد تاریخ اقتصاد ایران را مرور می‌کرد. از طریق ایشان در اواسط سال ۷۵ با نشریه ایران‌فردا ارتباط برقرار کردم و وارد سرویس اقتصادی ایران‌فردا شدم که از آن طریق با شخص مهندس سحابی هم ارتباط نزدیکی برقرار کردم و این ارتباط تا زمان توقیف این نشریه همچنان ادامه داشت. از نظر محتوایی نیز شرکت در جلساتی که مهندس سخنرانی می‌کردند و نیز مطالعه سرمقاله‌های ایشان در ایران‌فردا، شناخت ما را از ایشان بیشتر و بیشتر می‌کرد. بعد از توقیف ایران‌فردا اگر چه ارتباط کمتر شد، اما پیگیری دیدگاه‌های مهندس سحابی در جلسات عمومی و نشریاتی که به نوعی آن دیدگاه‌ها را منعکس می‌کرد مقدور بود و به هر حال من هم به این دیدگاه‌ها دسترس پیدا می‌کردم. البته مهندس برای ما هم به لحاظ شخصیتی و هم به لحاظ دیدگاه‌هایی که ارائه می‌داد جاذبه‌های خاصی داشت و همین ما را نسبت به آرا و نظرات ایشان پیگیرتر می‌کرد.

■ بنا بر آن چه ذکر شد، شما در یک مقطع خاص تاریخی که دوره اصلاحات در ایران است با مهندس سحابی ارتباط نزدیکی داشته‌اید. به هر حال شما در سرویس اقتصادی نشریه‌ای فعال بوده‌اید که ایشان مدیر مسئول آن بوده‌اند و همچنین بنابر جذاییتی که اندیشه و عمل مهندس سحابی برای شما داشته است، پیگیر دیدگاه‌ها و نظرات ایشان بعد از توقیف نشریه نیز بوده‌اید، از این رو پرسش این است که مهندس سحابی چه آموزه‌هایی برای شما داشته‌اند؟ یا به عبارت دیگر شما از ایشان در حوزه‌های اندیشه و عمل چه آموخته‌اید؟

□ بن‌ماه فعالیت من یک بن‌ماه مذهبی بوده، از این رو به علاوه پیشینه سیاسی مهندس سحابی و شخصیت و وزانتی که داشتند بحث روشنفکر مذهبی بودن ایشان برای من از اهمیتی ویژه برخوردار بود. مهندس سحابی در آن مقطع یکی از نمادها و پایه‌های اصلی روشنفکری دینی محسوب می‌شدند. همین که ایشان در جریان



تأکید مهندس سحابی بر «منافع ملی» یکی از نکات برجسته عملی و نظری، و همچنین از آموزه‌های نسلی ایشان است؛ این که مبارزات و انتقاداتش را متناسب با منافع ملی سامان می‌داد

نامزد شدنشان در انتخابات ریاست جمهوری ششم و ازه ملی-مذهبی را متبلور ساختند، اگر چه این اصطلاح نتیجه فعالیت دیگر بزرگان این جریان نیز بوده است، اما به هر حال نشان‌دهنده این نقش اجتماعی ایشان است که با این رویکرد در عرصه سیاسی حضور داشتند و با این هویت فعالیت انتخاباتی می‌کردند. حاکمیت به هر دلیلی تمایل داشت بگوید که با استقرار نظام جمهوری اسلامی و طی کردن مراحل اولیه انقلاب، تمام نیروهای مسلمان در درون این ساختار قدرت متشکل شده‌اند و در مدیریت کشور نقش دارند، و نیروهای بیرون حاکمیت یا در واقع مخالفین و منتقدین حاکمیت، نیروهایی هستند که یا به غرب وابسته‌اند و یا به لحاظ دینی و شرعی از اعتبار و وزانت کمتری برخوردارند، در حالی که واقعیت قضا یا این را نشان نمی‌داد. به یاد دارم در همان سال‌هایی که مطرح می‌کردند اینها مسلمان نیستند و غیر مذهبی هستند، در قالب یک گروه دانشجویی با مهندس سحابی دیدار داشتیم. ایشان بحثی را مطرح کردند که البته به یاد ندارم موضوع آن چه بود، اما در ذیل همین بحث به یک آیه قرآنی استناد کردند و در واقع یک استناد قرآنی داشتند. بعد که بیرون آمدم یکی از دوستان که یک خانم با پوشش چادر هم بود اظهار داشت که «به ما می‌گویند که در جلسات اینها شرکت نکنید اینها غیر مذهبی هستند و مسلمان نیستند و...»، یعنی برای این دوست ما خیلی جالب بود که مهندس سحابی به قرآن استناد می‌کند. برای بسیاری جوانان و نیروهای مذهبی که می‌خواستند فعالیت کنند و در عین حال نسبت به برخی عملکردهای نادرست حاکمیت انتقاد داشتند و در پی محفل و جایی بودند که ذیل اعتقاد به مذهب بتوانند در فضای نقادی قدرت هم نقشی ایفا بکنند، نیروهای ملی-مذهبی کانون مناسبی بود. این در واقع خواسته بخشی از اقشار ایرانی در آن مقطع تاریخی بود که در یک جریان مذهبی و ذیل باور به اعتقادات مذهبی و قانونی بتوانند برخی عملکردهای یک حاکمیت دینی را نقد کنند. این وجه مهندس در آن زمان برای ما پررنگ بود که یک منتقد مذهبی است؛ نقشی که البته هنوز هم پررنگ است. اما نکته بعد و وجه مسالمت‌گرایانه مبارزات است و نقشی که می‌تواند ایفا بکند. مهندس سحابی نیز در ادامه جریان ملی‌مذهبی بویژه پس از انقلاب به هر حال این رویکرد را ادامه دادند و این نقش به

قدری پرننگ بود که حتی در حوادث ۱۸ تیر ۷۸ مهندس سحابی دعوت به پیگیری خواسته‌ها از مسیر آرامش می‌کرد. این نکته مهمی بود، بویژه این که مادر دوران اصلاحات به سر می‌بردیم و نمی‌خواستیم اصلاحات صدمه ببیند و در واقع یک رویکرد معقول بود. نکته دیگر که در واقع در آن مقطع مهم بود البته در ادامه هم واجد اهمیت است بحث عدم وابستگی به قدرت است. به هر حال در طول دوران حوادث پس از انقلاب جریانی به قدرت رسید و موجب شد مردم تریدهایی نسبت به مدیریت جامعه پیدا بکنند که بخشی از آن هم به عدم سلامت مدیران بر می‌گشت، در حالی که مهندس سحابی از چهره‌های شناخته شده انقلاب بود که هرگز دچار آلودگی نشده بود. این وجه بارز و برجسته‌ای بود که در مهندس سحابی می‌دیدیم و باعث می‌شد که تمایل پیدا کنیم به ایشان نزدیکتر بشویم. در واقع سه ویژگی مذهبی بودن، عدم آلودگی به منافع و منابع قدرت و دیگری وجه مبارزات مسالمت‌آمیز و قانونی مهندس سحابی در آن مقطع برای من مهم بودند. البته بعدها بحث منافع ملی هم برای من اهمیت یافت. اگر چه مهندس سحابی همیشه به این موضوع بهامی دادند و پیگیر آن بودند، اما برای من بعداً اهمیت و معنای بهتر و بیشتری پیدا کرد.

■ **مواردی که شما بیان داشتید، بیشتر ذکر ویژگی‌های مهندس سحابی هستند. البته این ویژگی‌هایی توانند آموزه‌های شما از مهندس هم باشند، یعنی آموزه‌هایی که شما از عمل و اخلاق عملی مهندس کسب کرده‌اید. این که ایشان یک مذهبی نوگرا بوده‌اند و در کنش سیاسی شان مسالمت‌گرا و مبشر تسامح و تساهل بوده‌اند و همچنین آلوده به مفاسد قدرت نشده‌اند، از ویژگی‌های شخصیتی ایشان است که موجب علاقمندی شما به مهندس شده است. آنچه نسل شما از مهندس برای عمل و کنش سیاسی آموخته چه بوده است؟**

□ البته آموزه‌هایی بود که به لحاظ عملی از مهندس کسب شده است. اما به موازات ارتباط بیشتر، آشنایی با بن‌مایه‌های نظری که در شخصیت مهندس هم تبلور یافته بودند بیشتر شد. تأکید مهندس سحابی بر «منافع ملی» یکی از نکات برجسته عملی و نظری، و همچنین از آموزه‌های نسلی ایشان است؛ این که مبارزات و انتقاداتش را متناسب با منافع ملی سامان می‌داد.

مهندس سحابی نه تنها یک منتقد بود که در عرصه اقتصادی حرف داشت، بلکه در نظریه پردازی هم در شناخت مفهوم منافع ملی نقش داشت

یکی از نکات مهمی که باید به آن اهمیت داد این است که در واقع جریان نقد را باید به چه سمتی برد؟ آیا باید تنها به این سمت برد که ساختار قدرت را از این منظر که نسبتش با دموکراسی چیست، مورد نقد و انتقاد قرار دهیم؟ یا از این منظر که حتی اگر یک ساختار سیاسی با مناسبات دموکراتیک هم قربات و نزدیکی داشت، و مثلاً ساز و کار انتخابات در آن به شکلی قابل قبول و متناسب با آزادی‌های سیاسی و اجتماعی رعایت می‌شود، عملکردش را از دید منافع ملی ارزیابی کنیم. مهندس سحابی خود بنا بر تجربه و آموزه‌ای که از مبارزات دکتر محمد مصدق و نهضت ملی شدن صنعت نفت داشت، ضمن این که نمی‌توان نقش ایشان را در روند دموکراسی خواهی ایرانیان نادیده گرفت، اما در کنش سیاسی و نقسادی قدرت همیشه منافع ملی را در نظر می‌گرفت. اهمیت این موضوع از این جهت است که دولت‌داری در ایران چند فرایند را طی کرده؛ یکی در بحث مشروطیت است که یک ساختار حقوقی و منظم را در واقع شکل بدیم که مثلاً پارلمان، دادگستری و نظام آموزش و پرورش داشته باشد و خلاصه یک ساختار حقوقی منظم باشد. دیگری بحث وظایف دولت در قبال ملت و حقوقی است که دولت باید نسبت به ملت رعایت کند. دکتر محمد مصدق طی مبارزاتش وقتی بحث منافع ملی را مطرح می‌کرد و نهضت ملی شدن صنعت نفت را پیگیری می‌کرد، به این دلیل که در آن مقطع زمانی مدیریت صنعت نفت عملاً در دست بیگانگان و دولت انگلیس بود، اصل مبارزه را بر ملی کردن یادر واقع آزاد کردن مدیریت نفت از دست دولت خارجی گذاشت. این اتفاق افتاد، ولی دولت ملی دکتر مصدق طی یک کودتا ساقط شد و به نوعی همان روابط دوباره بازسازی شدند و سلطه خارجی بر صنعت نفت ادامه پیدا کرد. اما نمی‌توان منکر شد که دولت داخلی نوعی کنترل را با یک سهم خواهی بیشتر یا کمتر بر صنعت نفت به دست آورد.

این نکته مهمی است که دولت‌ها باید بر منابع انسانی و منابع ملی مسلط بشوند و آن را کنترل کنند، البته نه به معنی دولتی شدن بلکه بتوانند در ارتقا و بهره‌وری آنها نقش داشته باشند. در مقطع کنونی که دولت در اقتصاد کشور نقش پررنگی دارد، مهندس سحابی بر عملکرد دولت در این مدیریت خیلی تأکید داشتند. ایشان به هر حال بعد از انقلاب علاوه بر عضویت در شورای انقلاب، مدتی هم رئیس سازمان برنامه و بودجه بودند و مدیریت و برنامه‌ریزی در کشور را به نوعی بر عهده گرفتند و بعد هم ریاست کمیسیون برنامه و بودجه مجلس اول را بر عهده گرفتند. این تجربه‌ای بود که ایشان به لحاظ نظری روی بحث منافع ملی تأکید می‌کردند. برای من تأکید مهندس سحابی روی منافع ملی به لحاظ مدیریت منابع انسانی و مجموعه پتانسیل‌های اقتصادی درون کشور اهمیت دارد، و این که قدرت را از این منظر مورد نقد قرار بدهد و بخواند دیدگاهش را نسبت به مدیریت منابع انسانی و نیز مدیریت پتانسیل‌های اقتصادی جامعه تصحیح بکند. مهندس سحابی نه تنها یک منتقد بود که در عرصه اقتصادی حرف داشت، بلکه در نظریه پردازی هم در شناخت مفهوم منافع ملی نقش داشت. پس از فوت مهندس سحابی، آقای تقی رحمانی بحثی داشت که در آن به آرزوهای مهندس پرداخته بود، یکی از آن آرزوهای این بود که «ای کاش حوادث کردستان در ابتدای انقلاب شکل نمی‌گرفت». این آرزو البته جنبه‌های گوناگونی دارد، اما واقعیت این است که حوادث کردستان از دید منافع ملی و تهدید موقعیت ژئوپلیتیک ایران آثار سویی به جا گذاشته که همچنان ادامه دارد و سیاست‌های قومی نادرستی اتخاذ شده است. این خیلی برای من اهمیت دارد که چنین شخصیتی آرزوهایش ملی و در چارچوب منافع ملی است. اگر چه این موضوع به شکل آرزو بیان شده است، اما ساختار همین آرزو بحث نظری پر دامنه‌ای را به وجود می‌آورد که تنها از شخصیتی چون مهندس سحابی بر می‌آید. اگر بخوانیم به لحاظ نظری به آموزه‌ای که گفتید اشاره کنیم دیدگاه مهندس سحابی را می‌توان به گونه‌ای خلاصه و تفسیر کرد که تمام شاخه دموکراسی خواهی و استراتژی مبارزاتی مسالمت‌آمیزش و حتی شاخه و جه‌ایدولوژیک ایشان که بر پایه ملی-مذهبی صورت گرفته، در واقع در چارچوب



در عرصه سیاسی یک کنشگر و منتقد عادی نباشد که تحولات را فقط ترجمه بکند و صرفاً یک تفسیر روزمره از شرایط داشته باشد، یعنی در واقع دید به آینده داشته باشد بتواند نظریه بسازد، حال چه در عرصه سیاسی، چه اقتصادی و چه اجتماعی، و صاحب نظر باشد که اگر خواست در مدیریت کشور نقش ایفا بکند یا نقدی به قدرت وارد بکند، یک نقد کارشناسانه و یا یک مدیریت توأم با کارشناسی باشد. مهندس سحابی از این جهت هم مسیر کسب صلاحیت را طی کرده بود. این صلاحیت تنها صلاحیت اخلاقی نبود، بلکه صلاحیت علمی و کارشناسی را هم در بر می گرفت. این نکته بسیار مهمی است که باید در مسیر کنشگری سیاسی کسب صلاحیت

منافع ملی است و رعایت این منافع می تواند همه این دیدگاه ها را بیان بکند و یک شاخصه برجسته است که می توان از آن برای تفسیر دیدگاه های مهندس سحابی استفاده کرد.

همانطور که اشاره کردم، بحث توجه به منافع ملی مهمترین آموزه من از مهندس سحابی است، چرا که آموزه دموکراسی خواهی و عدالت طلبی در گفتمان های سایر متفکرین هم دوره و پیش از مهندس سحابی وجود داشته است، یعنی ما یک منبع واحد نداشته ایم که بگوییم تنها مهندس سحابی بر این آموزه ها تأکید می کرده است، اگر چه ایشان هم بر این موارد تأکید جدی داشته اند، اما خود ایشان نیز در این مورد دنباله رو دیگر بزرگان بوده است. من پیش و پیش از مهندس سحابی آموزه دموکراسی خواهی را از مهندس بازارگان آموخته ام. در واقع ایشان نسبت به مهندس سحابی پیشینه و تأکید بیشتری بر دموکراسی خواهی دارند. اما می بینیم که مهندس سحابی بر منافع ملی تأکید بیشتری دارند و این تأکید بعد از انقلاب نمایان تر است. به لحاظ عملی مهندس سحابی یک مبارز با صلاحیت بودند و این می تواند آموزه ای ماندگار برای نسل ما باشد. ایشان یک فعال سیاسی صرف که تمرکزش بر فعالیت حزبی و تبلیغاتی و... باشد نیست و همواره تلاش داشته که عمل سیاسی را با دانش و علم سیاست پیوند بزند و این پیوند از ایشان یک فعال سیاسی با صلاحیت می سازد. مهندس سحابی پیش از انقلاب در تبیین دیدگاه های اقتصادی اش مرجع مبارزین بود، بویژه در بین روشنفکران مسلمان. مثلاً اگر قرار بوده که بگویند دیدگاه اسلام و قرآن درباره اقتصاد چیست، به مهندس سحابی رجوع می کرده اند.

باشد، به طوری که همه بخواهند حول محوریت ایشان جمع شوند. در همین راستا شکل گیری مجله ایران فردا و پایه گذاریش به عنوان یک رسانه، از اهمیت ویژه ای برخوردار است، چرا که به نوعی پایه گذاری یک نهاد بود، حال این نهاد رسانه ای باشد یا حزبی و یا چیزی دیگر. در واقع این هم آموزه ایست که ما از ایشان گرفته ایم؛ یعنی ایجاد و استقرار نهاد. این موضوع را هم در راه اندازی نشریه ایران فردا و هم در ایجاد تشکل ملی-مذهبی شاهدیم که اینها همه نتیجه همان کسب صلاحیتی است که ایشان به لحاظ عملی و نظری داشته اند.

نکته بعدی این که به هر حال آقای سحابی شخصیت پیگیری بوده اند و این طور نبوده که مثلاً ایشان پنج سال فعالیت و مبارزه سیاسی را رها کرده و دنبال زندگی اش رفته باشد. تداوم و استمرار در حرکت سیاسی ایشان وجود دارد که در خیلی از ما نیست. زندگی سیاسی ما پر از فراز و فرود است. ممکن است که در مقطعی حضور پررنگی داشته باشیم و بعد پیگیر مسائل شخصی و خانوادگی شویم و باز در مقطعی دیگر ممکن است وارد عرصه شویم. این البته غیر از فشارهایی است که ممکن است به کسی وارد بشود تا عرصه را ترک کند. سخن ما مربوط به شرایط عادی زندگی یک فرد است.

نکته یا آموزه دیگری که ما از مهندس سحابی آموختیم خارج نشدن از تعادل در مشی و کنش

کنیم و این کسب صلاحیت هم اخلاقی است و هم علمی. نکته بعدی در واقع نتیجه صلاحیت ایشان است. همان طور که خودتان هم گفتید ایشان ۶۰ سال به طور مستمر در عرصه سیاسی و اجتماعی حضوری فعال داشته اند. همین وضعیت موجب می شود که ایشان برای ایجاد یک نهاد هم صلاحیت داشته و یک چهره متقدم و پیشواز

ایران نیازمند فعالان سیاسی حرفه ای است؛ فعالانی که فعالیت سیاسی آنها از استمرار و تعادل برخوردار باشد، تا در جامعه یک اعتماد عمومی و اجتماعی نسبت به آن نیرو و جریان ایجاد شود. چالش های ایران، چالش هایی مهم و راهبردی اند و چالش های روزمره صرف نیستند، بنابراین ما به شخصیت هایی نیاز داریم که تراز آنها به یک تراز ملی ارتقا پیدا بکند و بتوانند این چالش ها را مدیریت بکنند

■ بنیانگذاران سازمان مجاهدین هم جلساتی با مهندس سحابی داشته اند که بیشتر بر مباحث ایدئولوژیک متمرکز بوده است، یعنی در واقع ایشان یک مرجع آموزش ایدئولوژیک برای سازمان محسوب می شده است.

□ بله این نکته بسیار مهمی است و نشان می دهد که ایشان یک کنشگر عادی سیاسی یا اجتماعی نبوده است و به همین دلیل در آستانه انقلاب می بینیم که ایشان مشاغل و مدیریت های اقتصادی کشور از جمله ریاست کمیسیون برنامه و بودجه، ریاست سازمان برنامه و بودجه و مشاغلی از این دست را به عهده می گیرد. این از نظر وجه عملی آموزه ای مهم است که کسی

سیاسی است. مهندس سحابی هم قبل و هم بعد از انقلاب در چارچوب مبارزات مسالمت‌جویانه قرار داشت و مهم این است که ایشان پیش از انقلاب در ارتباط با جریاناتی بوده که مشی مسلحانه را در مبارزاتشان برگزیده بودند. البته این بخش و آموزه‌های مربوط به این نسل را دوستان دیگر بهتر از من می‌توانند بیان و بررسی کنند. اما به هر حال می‌بینیم که مهندس سحابی علی‌رغم چنین ارتباطاتی از مشی مسالمت‌آمیز و آرام خارج نشده و این بسیار مهم است، در حالی که بسیاری از کنشگران امروزی متناسب با فراز و فرود رفتار دولت در باز یا بسته کردن فضای سیاسی، گرایش‌های مختلفی را اتخاذ می‌کنند. مهندس سحابی با وجود همه فشارها از یک مشی ثابت در نوع مبارزه پیروی می‌کردند. البته به این مفهوم نیست که ایشان دچار یک دگماتیسم در مشی بوده‌اند، در واقع بحث بر سر این است که ایشان اصالت خاصی برای مبارزات قانونی و مسالمت‌جویانه قائل بوده‌اند و معتقد بود که تغییرات تدریجی می‌تواند ثمربخش‌تر باشد و همچنین نیروها هم بهتر حفظ می‌شوند. این هم آموزه‌های مهم است که اگر ما به اصالت یک

مشی رسیدیم و ارزش برای آن قائلیم، نباید تغییر و تحولات روزمره سیاسی بر مشی ما اثر جدی گذاشته و آن را دچار تغییر و دگرگونی کند. البته مهندس بازرگان هم همین مسیر را طی کرده بود و ایشان هم بر این اصل پایدار بود.

■ **با توجه به آنچه اشاره کردید می‌توان گفت که اهمیت منافع ملی و نقادی قدرت با توجه به منافع ملی، کسب صلاحیت در کنش سیاسی، پیگیری و تداوم یا استمرار در عمل سیاسی، نهاد سازی و ایجاد نهادهای رسانه‌ای و حزبی و خارج نشدن از تعادل در مشی سیاسی و عمل مبتنی بر مسالمت، به علاوه عدم وابستگی به قدرت، از جمله آموزه‌هایی است که شما به آنها اشاره کرده و معتقدید که اینها بخشی از آموزه‌های مهندس سحابی برای نسل شما بوده است. پرسش این است که آیا این آموزه‌ها امروز هم کارآیی دارند و آیا می‌توانند برای نسل آینده در کنش سیاسی راهنما باشند و آنها را یاری دهند؟**

□ ما اگر بخوایم یک کنشگر حرفه‌ای در عرصه سیاسی باشیم این آموزه‌ها بسیار اساسی هستند و به عبارتی تغییر ناپذیرند. این که استمرار در مشی داشته باشیم یا این که تعادل در عمل داشته

باشیم و سایر مواردی که ذکر شدند برای یک کنشگر حرفه‌ای بسیار لازم و ضروری هستند. اما اگر نخواهیم یک فعال حرفه‌ای باشیم شاید آموزه‌هایی دیگر برای ما سودمند باشد، هر چند که امروزه دیگر دوران کنشگری غیر حرفه‌ای در عرصه سیاسی به پایان رسیده است. ایران نیازمند فعالان سیاسی حرفه‌ای است؛ فعالانی که فعالیت سیاسی آنها از استمرار و تعادل برخوردار باشد، تا در جامعه یک اعتماد عمومی و اجتماعی نسبت به آن نیرو و جریان ایجاد شود. چالش‌های ایران، چالش‌هایی مهم و راهبردی‌اند و چالش‌های روزمره صرف نیستند، بنابراین ما به شخصیت‌هایی نیاز داریم که تراز آنها به یک تراز ملی ارتقا پیدا بکند و بتوانند این چالش‌ها را مدیریت بکنند. برای مدیریت بحران‌ها و چالش‌هایی که امروز ایران با آنها مواجه است، آرزوها و آملی که ما امروز در عرصه ملی می‌خواهیم به آن دسترسی پیدا بکنیم، حتماً نیاز به شخصیت‌های محکم و قابل اعتماد داریم که از استمرار و پیشینه نظری قابل توجهی برخوردار باشند، به این دلیل این آموزه حتماً برای کنشگران امروز و فردای عرصه سیاسی ضروری و تغییر ناپذیرند.

سحابی بیدار کننده وجدان ملی

گفت‌وگو با آرمان رضاپور

■ نخستین پرسش ما از شما این است که آشنایی

شما با مهندس سحابی کی و چگونه بوده است؟

□ شروع نوجوانی و بلوغ فکری ام همزمان با دوره‌ای بود که بخشی از مردم و بویژه نسل جوان از دین‌گریزان بودند و بعضاً نگاه‌ها به سمت غرب بود، در این دوره مهندس سحابی با انباشتی از تجربه ۶۰ سال مبارزه در راه حق و آزادی با فعالیت‌های مطبوعاتی‌اش در نشریه «ایران فردا» به عنوان راوی خواسته‌ها و دغدغه‌ها از نسلی به نسل دیگر شناخته می‌شد. چندی بعد نیز مهندس سحابی با تأسیس جریانی تحت نام ملی-مذهبی توانست بخش خفته ذهنیت مردم را نسبت به دین و ملیت بیدار کند و نگاه‌ها را به داخل برگرداند.

همین منش و روش برای من که یک نوجوان ۱۵ ساله بودم کافی بود تا با دیدن یکی از شماره‌های نشریه ایران فردا در منزل یکی از آشنایان که با مهندس سحابی رابطه دوستی داشت و با مشاهده



فهرست و عناوین آن، این علاقه در من به وجود بیاید که آن را بخوانم. اگرچه این مطالعه تنها در همان شماره محدود شد، اما بعدها با مشاهده «برنامه هویت» که در آن نشریه‌های ایران فردا،

آدینه و کیان به طور شطرنجی نمایش داده و مقاله‌های آن با نگاه خاص امنیتی بررسی می‌شده یاد مقالاتی افتادم که در این نشریه خوانده بودم. از این پس، برای مطالعه مستمر ایران فردا فعال شدم و اولین بار در مهرماه ۱۳۷۵ شماره ۱۷ این نشریه را خریدم. لازم به توضیح است در آن سن همه مقاله‌ها را نمی‌توانستم درک کنم؛ بخش خبر و بخشی که مربوط به تاریخ نهضت مقاومت ملی می‌شد برایم جذابیت بیشتری داشت.

برای من که هنوز در مرحله رشد و جست‌وجو و تثبیت شخصیت بودم و جنگ و بی‌عدالتی‌های بعد از جنگ را دیده بودم و به دنبال کسی بودم که کمترین نقش را در سوء مدیریت‌ها داشته، بنابراین آشنایی من با ایران فردا و مباحثی که مهندس سحابی ارائه می‌دادند کار را به جایی رساند که با وجود رد صلاحیت ایشان در انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶، قصد داشتم که در دوم

خرداد ۷۶ نام ایشان را در برگه رأی بنویسم و در صندوق بپندازم که با مقاومت شدید برادرم رأی خود را به نام آقای خاتمی تغییر دادم. در واقع باین کار قصد داشتم پیامی به حاکمیت داده باشم مبنی بر این که نسل جوان و نسل جدید مطالبات، پیام‌ها و خواست‌های دیگری نیز دارد. سیر مطالعه ایران فردا و پیگیری آنرا و نظرات مهندس سبحانی ادامه داشت تا این که برای اولین بار مهندس سبحانی را در کلاسی که برای بیان خاطرات ایشان تشکیل شده بود دیدم. در این کلاس، ایشان خاطرات دوران پیش و بعد از انقلابشان را بیان می‌کردند و در انتهای جلسه هم زنده یاد هدی صابر که این جلسات را به خوبی اداره و مدیریت می‌کرد، جلسه پرسش و پاسخ را برگزار می‌کرد. بحث‌های مهندس در این جلسات برای من به قدری جذاب بود که در طول جلسه سعی می‌کردم هر کلام مهندس را یادداشت کنم و در منزل آن را چند بار مطالعه کنم. در نهایت این که در جلسات عمومی و دیدارهای دانشجویی که با ایشان داشتیم، ملاقات‌ها تکرار شد و از پندها و نصیحت‌های ایشان استفاده می‌کردیم. چندین بار هم افتخار همراهی با ایشان در غرفه نشریه چشم‌انداز ایران در نمایشگاه مطبوعات و غرفه نشر صمدیه در نمایشگاه کتاب سال‌های مختلف را داشته‌ام که حاصل این همراهی مشاهدات من از پایگاه مهندس سبحانی در بین مردم بوده به نحوی که با حضور ایشان راه‌روهای منتهی به غرفه‌های مذکور به خاطر ازدحام جمعیت بسته می‌شد. نکته جالب توجه آن بود که دوستاناران اندیشه‌های ایشان را طیف گسترده‌ای از جوانان، دانشجویان، افراد باتجربه، زنان و اقلیت‌های قومی و مذهبی و حتی روزنامه‌نگاران نشریات و خبرگزاری مخالف ایشان تشکیل می‌دادند، و جالب‌تر آن که مهندس برای هر طیفی بحثی برای ارائه داشت که از جمله می‌توان به مباحثه‌ای که با هموطنان زرتشتی در مورد گاتاهای زرتشت داشت، اشاره کرد.

■ نسل شما، نسلی است که تجربه‌ای از انقلاب نداشته و انقلاب را ندیده، نسلی که خواستار اصلاحات شد و بر آن شد تا به روش اصلاحات و در پروسه‌ای قانونی تغییر و تحولات را رقم بزند، این نسل چه آموزه‌هایی از مهندس دارند و چه درس‌هایی از مهندس سبحانی گرفته‌اند؟

□ من این آموزه‌ها را در چند درس خلاصه می‌کنم. البته باید اشاره کنم این آموزه‌ها بیش از آن چیزی است که در اینجا ذکر می‌کنم. درس

دوستاناران اندیشه‌های مهندس سبحانی را طیف گسترده‌ای از جوانان، دانشجویان، افراد باتجربه، زنان و اقلیت‌های قومی و مذهبی و حتی روزنامه‌نگاران نشریات و خبرگزاری مخالف ایشان تشکیل میدادند، و جالب‌تر آن که مهندس برای هر طیفی بحثی برای ارائه داشت

اول من از مهندس سبحانی درسی است که ایشان با عنوان «روشنفکر همه‌جانبه» یا «چند بعدی» بیان می‌کند. به یاد دارم که ایشان در سومین سالگرد زنده‌یاد مجید شریف این بحث را به صورت مبسوط توضیح دادند و در آن همین واژه را در باره ایشان به کار بردند و بیان داشتند که مجید شریف روشنفکری چند بعدی بود و تنها معطوف به مبارزه نمی‌شد و انسانی تک بعدی نبود. مهندس بر نامه روزانه مجید شریف را برای ما ذکر می‌کرد که صبح زود از خواب بیدار می‌شد، ورزش می‌کرد، به گل و گیاه و آبیاری باغبانی می‌پرداخت، به مادر سالمندش خدمت می‌کرد و ارتباط خوبی نیز با اقوام و خویشان خود داشت و در تمام روز برنامه مطالعاتی اش را هم به بهترین نحو انجام می‌داد.

مهندس سبحانی همگان را دعوت می‌کرد که برنامه‌ای چندجانبه داشته باشند و در مسیر مبارزه از دیگر جوانان انسانی غافل نشوند، و خانواده، محله و جامعه را فراموش نکنند و در آن حضور فعال داشته باشند. این شیوه زندگی در خود مهندس هم قابل رؤیت است. فرزندان ایشان هم الگویی خود قرار داده‌اند، بویژه هاله سبحانی که به تأسی از ایران دوستی پدر در سال‌های جنگ به جبهه رفت تا در دفاع از وطن حضور داشته باشد، هر چند که ایشان را به سبب عقاید خود و پدرش از جبهه اخراج کردند. مهندس میثمی همین مطلب را با عنوان تعادل میان اضلاع مثلث مبارزه، تحصیل، خانواده مطرح می‌کنند که منظور همه‌جانبه و چند بعدی بودن است.

درس دوم مهندس سبحانی به نسل ما، «روش اندیشیدن» بود. سبحانی بنیانگذار نشریه ایران فردا بود که مانند دانشکده‌ای در آن بینش و منش دکتور مصدق و هر آنچه برای ایران بود تدریس می‌شد.

با نگاه به سرمقاله‌های ایران فردا و سایر مقاله‌ها، به این نکته پی می‌بریم که مهندس سبحانی در صدد القای نظریات خود نبود و در تلاش بود تا روش تشخیص درست از نادرست و روش اندیشیدن را به ما بیاموزد، که هر چه به ما گفته می‌شود مطلق قبول نکنیم، ابتدا ببیندیشیم و سپس رد یا قبول کنیم. او برای این کار به ما «مبنا» می‌داد که این مبنا عبارت بود از قرآن، وجدان ملی، منافع ملی و خواست عمومی مردم. در یکی از شماره‌های ایران فردا در پاسخ به یکی از نامه‌ها، ایشان گفته بودند قرار نیست به شما بگوییم که مثل ما ببیندیشید، ما در تلاش هستیم تا روش درست اندیشیدن را بیاموزید و نباید فراموش کنیم این حرف را مهندس در دهه ۷۰ بیان کرده که هر شخصی حرف و کلام خود را صحیح و مطلق می‌پنداشت نه در زمان حال که به دلیل دسترسی وسیع به اطلاعات و ارتباطات و رشد جامعه، دانشجویان حرف استاد را بدون دلیل قبول نمی‌کنند.

به یاد دارم که میزگردی در نشریه ایران فردا با عنوان «توسعه ایران» برگزار و طی چند شماره منتشر شده بود که حاوی نظرات مهمی در زمینه توسعه بود، اما ویژگی مهم این میزگرد این بود که اولاً برای نخستین بار در ایران میزگردی در یک رسانه صامت برگزار می‌شد که این نشانه خوش فکری مهندس و اعضای تحریریه ایران فردا بود که برای رساندن صدای خود به جامعه از روش‌های نوین استفاده می‌کردند و دوم این که مهندس با این کار بحث تبادل افکار را مطرح کردند. در آن میزگرد افرادی بودند که اساساً نظراتی مخالف نظرات مهندس سبحانی داشتند و حتی منتقد آرای مهندس بودند. در واقع مهندس سبحانی در دهه ۷۰ با این کار اهمیت و موضوعیت تبادل آرا را به ما می‌آموخت، یعنی این که امکان دارد ما با هم تبادل اندیشه داشته باشیم و اندیشه جدیدی را قبول کنیم؛ که این رد یا قبول کردن به وضوح و کاملاً در نشریه منعکس می‌شد.

درس سوم «زنده کردن حافظه تاریخی ملت ایران» بود؛ زنده کردن حافظه‌ای که با ذکر خاطرات و ویژگی‌های بزرگانی چون دکتور مصدق، مهندس بازارگان، دکتور شریعتی و همچنین انعکاس صدای فعالان نهضت ملی، زندانیان سیاسی قبل از انقلاب و رانده شدگان از حاکمیت فعلی برای نسل ما که در آستانه شکل‌گیری هویت و شخصیت مستقلی بودیم

بسیار جذاب بود. ایران فردا به طور معمول در سالمرگ بزرگان به شرح زندگی، خدمات و شرح صفات اخلاقی آنها می پرداخت. ولی به طور خاص بزرگترین درسی که من از زنده کردن حافظه تاریخی ایرانیان آموختم، در ویژه نامه ای بود که فکر می کنم در یکصدمین شماره ایران فردا به مناسبت یکصدمین سال تولد دکتر مصدق منتشر شده بود. جادارد یاد هم از زنده یاد وحید میرزاده کنیم که نقشی جدی در انتشار این ویژه نامه داشتند. به هر حال این شماره در حالی منتشر می شد که جناح راست سنتی بازار با انواع و اقسام تهمت ها و افتراها به دکتر مصدق حمله می کرد و به نوعی نوشتن یا استفاده از تصویر دکتر مصدق در نشریات به یک تابو تبدیل شده بود. با این حال در این شماره به معرفی خدمات دکتر مصدق و یاران صدیقی ایشان مثل دکتر فاطمی پرداخته بودند و همین موجب شد که من با تمامی ابعاد شخصیتی دکتر مصدق آشنا شوم و تأثیر عمیقی بر من گذارد، به طوری که از آن تاریخ به بعد سعی کرده ام تا در نگاهم به ایران و ایرانیت از الگوی دکتر مصدق پیروی کنم، همیشه دغدغه و نگرانی برای ایران داشته باشم، رفتار و منش ابرقدرت ها را بسنجم و برایشان فرش قرمز پهن نکنم و دعو تنامه نفرستم. البته مهندس سبحانی نسل ما را بزرگانی دیگر، همچون مبارزان نهضت ملی، نخشب، شاه حسینی و دکتر پیمان آشنا کرد. مهمترین ثمره این کار ضمن یادآوری تاریخ پرشکوه مبارزات آزادیخواهی مردم ایران و نقش مبارزان ملی - مذهبی و چپ در این مبارزات، روشنگری ای بود که به مثابه چراغی در راه رسیدن و به کار بردن روش مناسب برای رسیدن به آزادی بود.

لازم به توضیح است با توجه به تاریخ نگاری دولتی و سانسور نیروهای مستقل از قدرت تا قبل از فراگیر شدن مباحث ایران فردا و معرفی بزرگان و مبارزان ایرانی، معمولاً جوانان با توجه به این که علاقمند به الگو گرفتن فرد یا افرادی جهت همانندسازی روش زندگی بودند، افراد غیر بومی اعم از گاندی و ماندلا و چه گوارا... را الگو قرار می دادند. این امر سبب دوری از فرهنگ این مرز و بوم و یأس و سرخوردگی به علت الگو نداشتن میهنی و عدم امکان همانندسازی با الگوهای وطنی می شد. اما مهندس سبحانی با معرفی بزرگانی چون فاطمی، حنیف نژاد، طالقانی، پیمان، شاه حسینی و دیگران به جوانان ایرانی الگوهای وطنی معرفی کرد، به طوری که هر کس به فراخور آردمان و

باوری که داشت می توانست از هر یک از این بزرگان الگو بگیرد. کسی که کفه مذهبی اش سنگین تر بود می توانست مثلاً آیت الله طالقانی و دکتر شریعتی را الگو قرار دهد و من هم که مصدق را الگوی عملی خویش قرار داده بودم، سعی می کردم الگو و روش دکتر مصدق را در زندگی خودم پیگیری کنم. به گمانم مهندس سبحانی نیز از جوانی تا هنگام مرگ، شخصیت اصلی ای که الگوی خود قرار داده بود محمد مصدق بود و همیشه مدافع صدیق او بود. همین الگوگیری مهندس سبب توجه ایشان به منافع و تولید ملی شده بود، بدین جهت همیشه از تولیدات ایرانی مصرف می کرد. حتی کاغذی که برای نشریه ایران فردا استفاده می شد ایرانی بود و کاغذ چوکای مازندران بود. خود روی وی ساخت داخل بود. این یکی از مهمترین آموزه های عملی مهندس سبحانی برای ما بود. به طور خلاصه درس چهارم سبحانی «استفاده حداکثری از تولیدات داخلی» بود، که برای انجام آن هیچ نیازی به ابزار قدرت یا امکانات حاکمیت نیست و خود ما می توانیم با رفتار و منش مان این امر را موکد کنیم.

امادرس پنجم وی «افزایش وجدان ملی مردم» بود که شاید به جرأت می توان گفت بعد از دکتر مصدق تنها کسی که به آن پرداخته فقط مهندس سبحانی بوده است. این بحث و دغدغه را در لابه لای مباحث و مقالاتی که ارائه می دادند، می توان به وضوح دید. بحثی که حتی در ویژه نامه چشم انداز ایران هم به آن پرداخت و بر آن تأکید داشت. در تمامی مقاله ها و سخنرانی ها و مصاحبه ها روی تقویت احساس و وجدان ملی کار می کردند و بازسازی وجدان ملی را در کنار

بانگاه به سرمقاله های ایران فردا و سایر مقاله های، به این نکته پی می بریم که مهندس سبحانی در صدد القای نظریات خود نبود و در تلاش بود تا روش تشخیص درست از نادرست و روش اندیشیدن را به ما بیاموزد، که هر چه به ما گفته می شود مطلق قبول نکنیم، ابتدا ببیند بشیم و سپس رد یا قبول کنیم

جنبش برای استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی از ضروری ترین رسالت های دانستند. مهندس بارها و بارها از بی تفاوتی و حتی علاقمندی دانشجویان نسبت به خطر حمله نظامی امریکا گله کرده بود. ما شاهد بودیم زمانی که ایشان در کنفرانس برلین شرکت کردند، تقریباً سه روز قبل از بازگشت به ایران، احضاریه ای به در منزل شان آمد. ایشان در پاریس بودند که این احضاریه برای ایشان آمده بود، اما با توجه به همان احساس ملی ای که داشتند و به رغم این که می دانست شرایط سختی در انتظار اوست، به ایران بازگشت و محاکمه و زندانی شد. در اینجا هم عمل و سخن مهندس سبحانی یکی بود. متأسفانه مادر شرایط فعلی به سبب تضعیف احساس و وجدان ملی شاهد ترور دانشمندان هسته ای توسط مزدوران از سوی کشورهای خارجی هستیم و یا این که می بینیم کسی که رمز سه میلیون حساب اینترنتی در شبکه بانکی ایران راهک کرده است، روز بعد قهرمانان به شبکه بی بی سی مصاحبه می کند، حال آن که همین فرد می توانست موضوع را به مسئولین بانکی ارشد کشور و یا مطبوعات موجود گزارش دهد. آیا جوانان ایرانی لازم است که بعد از سال ها استفاده از منابع این کشور و با استفاده از برخی ترندها مانند آنچه گفته شد به غرب پناهنده شوند؟ پس از سال ۸۸ و اتفاق های بعد از انتخابات ببینید چه آماری از متخصصین از کشور خارج شده اند. در نشریات آمده بود که بخشی بزرگی از متخصصین صنعت نفت به کشورهای عربی پناهنده شده اند. آیا همه آنها واقعا در تنگنا بوده اند یا صرفاً برای یک زندگی راحت تر از کشور خارج شده اند؟ آیا ملتی که حماسه نهضت ملی شدن نفت، حماسه ۷۶... و راه وجود آورده نمی توانست با اتحاد بر این تنگناها چیره شود؟ اگر دکتر مصدق پس از اخذ مدرک دکتر در اروپا اقامت می کرد آیا حماسه ملی شدن نفت و شکست استعمار پیر اتفاق می افتد؟ و یا اگر مهندس میثمی و مهندس سبحانی پس از تنگناهای دهه ۶۰ کشور خارج می شدند آیا امروز صحبتی از ایران فردا، چشم انداز ایران یا تأثیر آنها بود؟

احساس ملی و تعلق وطنی داشتن به معنای انتقاد نکردن از حاکمیت نیست. مادر عین این که به عملکرد و سیاست های نظام سیاسی نقد داریم، اما سرسختی بعضی جناح هادر مقابل این نقد نباید ما را از تعلقات ملی و وطنی دور کند و منافع ملی و بلندمدت را فدای منافع شخصی و کوتاه مدت

کنیم. اگر چه بعضاً حتی ممکن است بخشی از حاکمیت در برهه‌هایی خاص در جهت منافع ملی عمل کنند، و لازم است که این بخش را هم حمایت کنیم. این علیرغم همه انتقاداتی است که به حاکمیت داریم. مهندس سحابی بحث احساس ملی را در ویژه نامه چشم‌انداز ایران با عنوان بحث‌های بنیادی ملی خیلی خوب باز می‌کند و می‌گوید مادر ایران نیروی انسانی داریم، تکنولوژی



پا گذاشت. امری که مهندس آن را نپذیرفت و شاید بتوان گفت یکی از ویژگی‌هایی که من را وارد عرصه کنش‌گری کرده‌مین عمل و منش مهندس در پیوند بین سیاست و اخلاق بود. انصاف سحابی همواره مایه تلاش من برای چون او شدن بوده است. شما به کتاب خاطرات سحابی یک نگاه بیندازید و ببینید که سحابی نمره کسی را که با او مخالف بوده است، کم نکرده و همفکران خود را

بزرگتر از آن چه هستند نشان نداده است. این در حالی است که اکثر کسانی که خاطرات پیش از انقلاب خود را نوشته‌اند، برای خود و همفکران نشان نقش خاصی قائل شده‌اند و دیگران را تقریباً از تاریخ مبارزاتی حذف کرده‌اند. در طول دوران انتشار ایران فردا، در زمان مجلس ششم و حتی در طول سال ۱۳۸۸ در بحبوحه اظهار نظرهای مختلف و گاه انقلابی و تند، می‌بینیم که وی مسبب اصلی زندان سال ۸۰ خود و یارانش را برای حل بحران ۸۸، پدرا نه مورد خطاب قرار می‌دهد، چرا که کینه توز نبود و دلسوزانه پیشنهادهایی را برای رفع بحران مطرح می‌کرد.

اما درس دیگر مهندس سحابی برای ما مربوط به نگاه خاص اقتصادی ایشان است. اگر چه من اطلاعات زیادی در مورد مباحث اقتصادی ندارم، اما می‌توانم بگویم که سحابی بر خلاف بسیاری از سیاستمداران ایرانی برای اداره کشور دارای روش بود. برای نمونه به یاد دارم شورای شهر اول، ایشان را به عنوان یکی از کاندیداهای شهرداری تهران معرفی کرد که البته ایشان این سمت را از ابتدا نپذیرفت اما در جلسه شورای شهر شرکت کرد و نقطه نظر خود را بیان کرد که از آن جمله می‌توان به این بحث اشاره داشت که ایشان معتقد بود شهر باید حریم و نقشه رشد داشته باشد و شهرداری باید نظام برنامه توسعه و بودجه تدوین کند و بدین منظور ضرورت دارد تا شهرداری از درآمدهای پایدار برخوردار باشد، امری که هر چند در آن زمان به آن اهمیت ندادند، اما اکنون پس از ۱۳ سال شهرداری فعلی به آن رسیده است.

سحابی نظر یاتاش را خالصانه با انتشار مباحث بنیادین ملی در اختیار دیگران گذاشت. وی روش و متدش راز جایی و ام نگرفته بود و به نوعی سرمایه‌داری و سرمایه‌گذاری که آن را بورژوازی ملی می‌نامید معتقد بود. تعریفی که او از

مهندس سحابی نسل ما را با بزرگانی دیگر، همچون مبارزان نهضت ملی، نخشب، شاه حسینی و دکتر پیمان آشنا کرد. مهمترین ثمره این کار ضمن یادآوری تاریخ پرشکوه مبارزات آزادی خواهی مردم ایران و نقش مبارزان ملی - مذهبی و چپ در این مبارزات، روشننگری‌ای بود که به مثابه چراغی در راه رسیدن و به کار بردن روش مناسب برای رسیدن به آزادی بود

رنجش اطرافیان بشود، مثل خرداد ۷۶، ۱۸ تیر ۷۸ و انتخابات ریاست جمهوری ۸۴، اما پس از مدتی به رمز و رموز و صحت مواضع ایشان پی می‌بریم. در حالی که اکثر سیاستمداران سعی بر این داشتند که در جهت حرکت موج اجتماع حرکت کنند تا مبادا کشتی آنها آسیب ببیند، اما مهندس سحابی در مواقعی بر خلاف حرکت اجتماع قرار می‌گرفت و با توجه به تجربه و شناخت دقیق در جهت منافع ملی حرکت می‌کرد. در واقع این نگاه خیلی مهم است که مهندس سحابی منافع ملی را بر شهرت و حتی آبروی خودش ترجیح می‌داد.

از درس‌های دیگر سحابی «احیای پیوند سیاست و اخلاق» بود. البته پیش از ایشان دکترا مصدق و مهندس بازرگان این کار را انجام داده بودند. در واقع مهندس سحابی این پیوند را برای نسلی احیا کرد که برایش تفهیم شده بود سیاست‌ورزی با اخلاق‌مداری منافات دارد، و برای بهره‌بردن از قدرت می‌توان اخلاق را زیر

داریم، منابع داریم، اما علت توسعه نیافتگی ما نداشتن مدیریت صحیح و احساس ملی است. در واقع نقش احساس یا وجدان ملی در اندیشه سحابی را می‌توانیم به طور خلاصه چنین بیان کنیم که احساس ملی زمانی شکل می‌گیرد که همه مردمی که در ایران زندگی می‌کنند، احساس کنند شهر و نژاد در جهه یک هستند و تضادهایی چون تضادهای قومی، تضاد شهری و روستایی و... بر چیده بشوند. بندی که می‌توان از مهندس سحابی در اینجا گرفت این است که لازم نیست حتماً برای ایجاد این احساس ملی ابزار حاکمیتی داشته باشیم. ما می‌توانیم با تعامل با اقلیت‌های قومی و مذهبی - آنچنان که مهندس سحابی داشتند - این احساس ملی را در بین اقشار و افراد مختلف اجتماع ایجاد کنیم. مثلاً خود مادر دوران دانشجویی چه میزان با خریدن نشریات دانشجویی قومی آنها را حمایت کرده‌ایم؟ آیا چنین تعاملی وجود داشته است؟ این می‌تواند گونه‌ای همزیستی ملی در بین اقوام مختلف ایرانی باشد.

اما درس ششم مهندس سحابی، درس تجربه، اخلاق و انصاف در عمل است. وی به سبب حضور مؤثرش در عرصه سیاست، تجاربی مبتنی بر عمل داشت. بدین منظور، بر خلاف بسیاری از روشنفکران ملی - مذهبی که بر تحلیل تاریخی یک واقعه به تاریخ صدر اسلام رجوع و استناد می‌کنند، برای عبرت‌گیری و تحلیل به برهه‌ای از تاریخ معاصر اشاره می‌کرد و این موضوع برای جوانان بسیار جذاب بود و از ویژگی‌های خاص مهندس سحابی به شمار می‌رفت. ایشان وقتی مطلبی را مطرح می‌کرد یک مثال ملموس و نزدیک به دوران ما می‌زد. همین انباشت تجارب و البته تقدم منافع ملی بر منافع گروهی و شخصی سبب شده بود که وی در برهه‌هایی حساس، مواضعی اتخاذ بکند که در کوتاه مدت موجب

این بورژوازی داشت بسیار جالب است؛ وی تجار تنباکویی که اجازه ندادند بودند دست مصرف کننده ایرانی زیر تیغ انگلیس برود را بورژوازی ملی می نامید و معتقد بود که بورژوازی ملی در ایران ابتدا از طبقه تجار شروع شده است، اما به واسطه حضور روس و انگلیس در ایران هیچ گاه این طبقه نتوانسته به بخش صنعتی تبدیل شده و رشد مناسب داشته باشد. درس من از کلام مهندس سحابی به زبان ساده این است که سرمایه داری که احساس ملی داشته باشد، احساسش حتماً مثبتی بر تولید و ایجاد اشتغال برای دیگران نیز است، یعنی در واقع اصالت سرمایه اش را در تولید و ایجاد اشتغال معنای کند.

سحابی مخالف تعدیل نیرو و در سازمان ها بود و بارها علیه این سیاست موضع گرفته بود و در عوض بهترین کار را کاهش هزینه های دیوان سالاری و پادش های غیر معقول و بی حساب و کتاب دولتی می دانست. او می گفت اگر این نیروهای تعدیل شده وارد بازار کار بشوند، حتماً وارد بازار کار سیاه می شوند و اقتصاد معیوب تر می شود. مهندس یکی از علل توسعه نیافتگی ایران را راندمان نیروی انسانی می دانست و می گفت راندمان کارمندان دولتی در ایران در بهترین حالت ۲۰ دقیقه در روز است و به شدت از این موضوع نگران بود. آموزه های سحابی و مصدق برای ما این امکان را به وجود می آورد که همیشه در محیط کار با وجود کمی ها، کاستی ها و تبعیض ها برخورد فعال داشته باشیم. در واقع می توانیم با تقویت احساس ملی راندمان بهتری در محیط کسب و کار داشته باشیم. از دیگر آموزه های سحابی برای نسل ما شجاعت همراه با اعتدال بود، به نحوی که بانوشتن و مصاحبه، نظراتش را بیان می کرد اما وقتی قلم و منقش و بیانش باعث تغییر رفتار حاکمان نمی شد، با شجاعت اقدام به سخنرانی هایی در جمع مردم می کرد، مانند سخنرانی ترمینال جنوب در مورد اصل ولایت فقیه در قانون اساسی و سخنرانی انسداد سیاسی در سال ۸۰ در جمع ۱۰ هزار نفری دانشجویان. این کار مهندس سحابی من را به یاد دکتر مصدق می انداخت که از پارلمان خارج شد و گفت مجلس واقعی جایی است که مردم باشند. مهندس سحابی رشد و توسعه کل ملت را به رشد طبقات اجتماعی و نحله های فکری مختلف معطوف می دانست و معتقد بود یک جامعه زمانی رشد می کند که عناصر آن رشد کرده باشند و این مهم را خود در جامعه کوچک ایران فردا

دنبال کرد و موجب شد تا شاگردانی چون هدای صابر، هاله سحابی، تقی رحمانی و رضا علیجانی و میرزاده و... را رشد و پرورش دهد تا راهش ادامه یابد و هم این که جامعه ملی - مذهبی رشد و تعالی پیدا کند. از نظر مهندس رشد یکجانبه نبود و وی معتقد به رشد چندبعدی و همه جانبه بود و این را در عمل رعایت می کرد.

به واقع بزرگترین درس مهندس سحابی این بود که گفتار و رفتارش یکی بود و هر آن چه را که اعتقاد به درستی آن داشت و دیگران را به انجام آن دعوت می کرد خود پیش از همه مجری آن بود. مهندس هیچ گاه به خاطر زحمات و دردهایی که در راه مردم کشیده بود از آنها طلبکار نبود و می بینیم که از ۱۵ سال زندانی که متحمل شده بود سخنی نگفت مگر آن که می خواست از تاریخ یا واقعه ای تاریخی برای درس دادن به جوانان استفاده کند. می دانید که مهندس همیشه باروی گشاده با جوانان برخورد می کرد و هر زمان که ما به ایشان مراجعه می کردیم، می دیدیم مشغول خواندن کتابی است. ایشان همیشه جوانان را دعوت به دو چیز می کرد: درس خواندن و مطالعه. روی درس خواندن تأکید ویژه ای داشت، به طوری که حتی می گفت در زمان دانشجویی درس خواندن خیلی مهمتر از مبارزه کردن است.

■ نسل شما، نسلی که در زمان اصلاحات دانشجویی بوده و در جنبش اصلاحات نقش جدی و تاریخی ایفا کرده اند، چه نقدی به مهندس سحابی دارید؟ آیا اصلاً انتقادی به ایشان دارید؟

□ مهندس سحابی در مقام یک دولت مرد یا یک حزب آزاد فعالیت نکرد که ما اکنون امکان و فرصت نقد ایشان را داشته باشیم. ایشان در یک فضای محدود، بخشی از ملت را بیدار کرد که نقش محوری در دوم خرداد ۱۷۶ ایفا کردند و این نقش را در هدایت جنبش دانشجویی برای رسیدن

واقع بزرگترین درس مهندس سحابی این بود که گفتار و رفتارش یکی بود و هر آنچه را که اعتقاد به درستی آن داشت و دیگران را به انجام آن دعوت می کرد خود پیش از همه مجری آن بود

به اهداف ضد استبدادی و ضد استعماری ادامه داد. مهندس سحابی کسی بود که بعد از انقلاب دوباره تاریخ و هویت این ملت را زنده کرد و از افراد و تاریخی سخن به میان آورد که ممنوع بودند. بنابراین مهندس سحابی در جایگاه اجرایی یا جایگاه احزاب رسمی و آزاد فعالیت نداشته که بتوان او را نقد کرد. ایشان با یک حداقل هایی جریانی را به وجود آورد به نام شورای ائتلاف ملی - مذهبی که حتی توانست در انتخابات مجلس ششم با وجود فیلترهای موجود چند کاندید داشته باشد، که البته در نهایت همه آنها به نوعی حذف شدند. اما به هر حال می توان گفت مهندس سحابی با امکانات محدودی که داشت خروجی بسیار مثبتی داشت. برای نقد یک فرد ما باید ببینیم با توجه به فرصت و امکانات چه کاری و چه روشی می تواند به کار ببرد که نبرده، سپس با توجه به این موارد به نقادی آن فرد بپردازیم. مهندس سحابی کسی بود که از نشر به ایران فردا به عنوان یک رسانه تمام عیار بسیط استفاده کرد. شما اگر یک نگاهی به ایران فردا بیندازید، می بینید که از روشنفکران مذهبی، ملی و حتی روشنفکران چپ هم در آن مقاله می نوشتند. کمتر کسی این امکان را در اختیار سایر دوستان قرار می دهد و هزینه آن را هم تقبل می کند. ضمن این که ایشان در سال ۸۰ همه مسئولیت فعالیت های شورای فعالان ملی - مذهبی را خود به عهده گرفت؛ همان کاری که در سال ۳۳ و در سال ۵۰ کرد، یعنی باز خود گذشتگی و ایثار کل مسئولیت را به تنهایی پذیرفت. بنابراین دور از انصاف است که ما بخواهیم ایشان را نقد کنیم. هر چند دوستانی که در نسل های قبل تر هستند می توانند ایشان را نقد کنند؛ اما نسل من زمانی ایشان را دیده که در اوج بوده است. قطعاً ایشان اشتباهاتی هم داشته، کما این که یکی از نقدهایی که به مهندس وارد دانسته اند همکاری ایشان با حاکمیت بعد از انقلاب بوده است و ایشان را نقد می کرده اند که در میان نیروهای ملی - مذهبی و نهضت آزادی، بیشترین همکاری را با جمهوری اسلامی داشته است. البته من معتقدم همکاری مهندس با حاکمیت بعد از انقلاب هم معطوف به منافع ملی می شده است و این که مملکت در دست بی تجربه هانیاقتد و بتواند از حداقل امکاناتی که برایش به وجود می آمده در راه مردم خدمت کند.

■ البته این نقدی که اشاره کردید امروز به یکی از ویژگی های مثبت مهندس سحابی تبدیل شده و بسیاری این را یکی از آموزه های سیاسی مهندس

سحابی می‌دانند. این که ایشان هیچ‌گاه ارتباطش را با حاکمیت قطع نکرده و از هر فرصتی برای خدمت به مردمش استفاده می‌کرده است. در واقع مشی اصلاح‌طلبی مهندس به این امر می‌انجامیده که با حفظ ارتباط نقادانه با حاکمیت برای اصلاح آن نقد کند و آن را به مسیر صحیح هدایت کند و از کمترین و کوچکترین فضاها و فرصت‌ها برای اصلاح امور در جهت منافع ملی استفاده بکند. اما نسل شما در مقطعی خاص انتقادهایی به مهندس سحابی داشته‌اند، مثل انتقاد از برخورد مهندس در ۱۸ تیر ۷۸ و حضور ایشان در خوابگاه دانشجویان و دعوتشان به آرامش، یا انتقادی که به مواضع مهندس در انتخابات ۸۴ وارد می‌کردند. اکنون که آن روزها و تجارب را از سر گذشته‌ایم، نظر شما نسبت به مواضع مهندس و نقدهایی که نسل شما به آن مواضع داشته‌اند چیست؟

□ شما در مورد قشری صحبت می‌کنید که مهمترین ویژگی‌اش احساس و آرمان است و قطعاً مهندس سحابی هم که یکی از رهبران جنبش دانشجویی در دهه ۳۰ بوده‌اند، این دوران را گذرانده‌اند. با این حال جنبش دانشجویی در دهه ۷۰ به لحاظ پیشینه تاریخی تهی بود و این هم به سبب قطع ارتباط جنبش دانشجویی با افرادی چون مهندس سحابی و سایر دلسوزان و فعالان جنبش‌های دانشجویی پیشین توسط حاکمیت بود. اما همان نسل دانشجو شاید کمتر از چند ماه، پی به درستی مواضع مهندس و رموز گفته‌های

مهندس همیشه با روی گشاده با جوانان برخورد می‌کرد و هر زمان که ما به ایشان مراجعه می‌کردیم، می‌دیدیم مشغول خواندن کتابی است. ایشان همیشه جوانان را دعوت به دو چیز می‌کرد: درس خواندن و مطالعه. روی درس خواندن تأکید ویژه‌ای داشت، به طوری که حتی می‌گفت در زمان دانشجویی درس خواندن خیلی مهمتر از مبارزه کردن است

او برد. من به یاد دارم که مهندس سحابی برای تبیین نظر خودش در سال ۷۸، ضمن این که گفته بود این حرف من ناشی از ۵۰ سال تجربه است، در چند شماره ایران فردا شروع به بررسی جنبش دانشجویی، بویژه در مقطع ۱۶ آذر سال ۳۲ کرد. متأسفانه جنبش دانشجویی خیلی احساساتی عمل کرد و البته نیروهای امنیتی هم خوب عمل نکردند. ولی نگاه مهندس سحابی حاصل سال‌ها تجربه بود و در پس این تجربه یک دلسوزی هم برای ایران و منافع ایرانیان داشت

که نمی‌خواست ایران را در وضعیت جنگ و آشوب ببیند. او همیشه سعی می‌کرد با مشی اصلاح‌طلبی دیگران را به حرکت اصلاحی آزادمنشانه دعوت بکند. موضع ایشان در سال ۸۴ بیش از هر چیزی بزرگ‌منشی و انصاف ایشان را می‌رساند. ایشان از کاندیداتوری ریاست جمهوری‌ای حمایت کرده بود که در زمان ریاست جمهوری‌اش به زندان افتاده بود. ولی می‌بینیم که مهندس هیچ‌گاه مسائل شخصی و حاشیه‌ای را وارد قضیه نمی‌کند و فقط منافع ملی را مد نظر دارد. به نظر من مهندس سحابی پیش‌بینی این روزها را می‌کردند. اگر شما به تحلیل‌های مهندس سحابی نگاه‌های دوباره بکنید، می‌بینید که علت اصلی رأی دادن به هاشمی رفسنجانی جلوگیری از به قدرت رسیدن جناح دیگری است که با قانون اساسی نسبتی ندارد.

مهندس دید بسیار وسیعی داشت که حاصل ۶۰ سال مبارزه و چندین سال زندان بود. تجربه جوانان در مقابل این انبوه تجربه چیزی نیست و نه تنها جوانان که حتی فعالان اصلاح‌طلب سابقه مبارزاتی طولانی‌ای ندارند. مهندس سحابی با نگاهی که به منافع ملی داشت در مورد مسائل تصمیم‌گیری می‌کرد. هم در ماجرای کوی دانشگاه و هم در انتخابات ۸۴ نگاه ایشان کاملاً معطوف به منافع ملی بود. تصمیم‌گیری بنابر منافع ملی همیشه روسفیدی را برای تصمیم‌گیرنده دربر خواهد داشت و مهندس سحابی نیز چنین بود.

یادنامه ستاره صبح برای سحابی‌ها و صابر

سمانه گلاب

هفته‌نامه ستاره صبح در شماره ۱۲۹ خود مورخ ۱۳ خرداد ۱۳۹۱، یادنامه‌ای را به مناسبت اولین سالگشت عروج مهندس سحابی، هاله سحابی و هدی صابر منتشر کرد. در این یادنامه یادداشت‌ها و گفت‌وگوهایی با فعالین عرصه سیاست و اقتصاد به چاپ رسیده است. در ادامه به گزیده‌ای از این گفت‌وگوها می‌پردازیم:

تقی شامخی (همسر هاله سحابی):

رشد مداوم: «...مهندس سحابی در سن بالای ۸۰ سال هم این توانایی را داشت که خود را به‌روز می‌کرد و می‌توانست از باورهای قبلی خود عبور کند و به نکات جدیدی برسد. من این خصوصیت را تا روزهای پایان عمر و هنگام مرگ می‌بینم. ایشان هم در او می‌دیدم. این ظرفیت‌ها در هاله نیز وجود داشت و در خانواده، هاله بیش از همه به مهندس شباهت داشت.»

مواجهه انسانی با مسائل: «...من و اطرافیان هاله فکر می‌کردیم که هاله بعد از مهندس می‌تواند جایگزین ایشان شود و این ظرفیت در هاله بیش از همه وجود داشت. بخصوص سال‌های آخر عمر هاله که او فعالیت

زیادی می‌کرد و تعلق او به زندگی فردی کمتر می‌شد. در مسائل سیاسی هاله هیچ‌وقت به عنوان یک جریان سیاسی با مسائل برخورد نمی‌کرد بلکه با مسئله سیاسی به صورت یک مسئله اجتماعی و پیش از آن به صورت یک مسئله انسانی مواجه می‌شد. به دلیل این که در این مسئله به مرزهای جغرافیایی اعتنا نمی‌کرد و در هر کجای جهان از آفریقا تا آسیا و هر مکان دیگری اتفاقی می‌افتاد نسبت به آن حساس بود.»

آسیه شامخی (دختر هاله سحابی):

هاله‌ای از نور خدا: «...در نگاهش تناقض‌های شیرینی وجود داشت.

در نگاهش اشک غم و شوق شادی، شیطنت های کودکی و پختگی های بزرگسالی، شور و نشاط جوانی و دلسوزی مادرانه، نگرانی بی انتها و آرامشی نهفته را با تمام وجود حس می کردی. در نگاهش برق خاصی سرشار از احساس بود، در نگاهش همه چیز دیده می شد... نمی دانم چرا آن زمان ها حس می کردم نگاه او اینقدر متفاوت است ولی حالا می دانم چرا، چون در نگاهش خدرا دیده بودم. حالا حس می کنم او هاله ای بود از نور خدا، بر روی زمین»

احسان شریعی:

سیاست علمی: «...اعتدال و توازن شایسته میان عزم و جزم را باید شاخص کار سحابی ها، پدر، پسر و دختر دانست. مکمل این اخلاق، این بینش مهندس بود که مبارزه معطوف به تغییر اجتماعی، کوششی است علمی و او کنش سیاسی را به عنوان فلسفی مفهوم می فهمید. سیاست در کشور ما کمتر به شکل علمی مورد توجه روشنفکران و بویژه سیاستمداران (و بالخصوص دولت مردان) قرار گرفته است.»

الگوی برای زنان نسل ما: «...با هاله از پاریس و در نوفل لوشاتو آشنا شده بودیم. هر چه خوبی در پدر و پدر بزرگش سراغ داشتیم، در بعد زنانه و مادرانه کلمه از همان آغاز در او متبلور بود. منشی سرشار از صداقت، اخلاص و... انبانی پراز تجربه علمی و نظری که طی چند دهه گذشته با پیگیری کار اجتماعی-مدنی و پژوهش های عقیدتی-قرآنی خویش اندوخته بود و از او الگویی برای زنان نسل ما می ساخت.»

مجاهد بی سلاح: «...پهلوان هدی صابر از سلسله اهل فتوت و پیرو آیین جوانمردی و عیاری بود. مجاهدی بی سلاح و اهل صلح و اصلاح. پندار و گفتار و کردارش، بنیاداندیش و راهبردی می نمود. مشکلات کنونی جامعه ما و نسل جوان را می شناخت و ریشه آن را در بحران هویتی، اخلاقی-عقیدتی می یافت، از این رو به نحوی منظم در دوز مینه زیر جهد می کرد: ۱- کار نظری شامل بازخوانی تاریخ معاصر از سویی و از سوی دیگر بازاندیشی در مبانی جهان بینی و یکتا پرستی. ۲- کار اجتماعی در میان مردم و در محروم ترین مناطق، معطوف به چشم انداز توسعه و بهروزی. و این همه همان مدلی بود که روشنفکران ما باید و شاید که پی گیرند. داستان هدی و هاله مشابه قصه حسن و محبوبه دکنتر شریعی بود. مصداق نَحْنُ نَقْصُ عَلَیْکُمْ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًی.»

ارسالان حجت انصاری (نماینده دور اول مجلس شورای اسلامی):

گریز از تندروی: «...اندیشه مهندس سحابی بر این اساس دور می زد که ما باید با همین مردم مشکلات را حل کنیم و نه مردمی که در خیال تصور می کنیم. از این رو در اندیشه روشنگری و روشنفکری، واقعیت جامعه را همواره مدنظر می داشت و پیوسته گریزان از تندروی بود، چون معتقد بود که تندروی محصولی جز تندروی به دنبال نخواهد داشت.»

تولید آفریقایی، مصرف اروپایی: «...یکی از تکه کلام های مهندس این بود که ما ایرانیان «تولید آفریقایی داریم و مصرف اروپایی غربی». بر پایه این اصل بود که وقتی میهمان هم می شد، اگر سفره رانگی می دید، تذکر می داد که این همه اسراف برای چیست و با کردارش در وقت مصرف درس عملی به صاحبخانه می داد. همواره از اسراف گرایی بیزار می جست و معتقد بود که باید تولید را بالا برد و در مصرف قناعت را الگو قرار داد.»

سید کاظم اکرمی (عضو مجلس تدوین قانون اساسی، نماینده مجلس و وزیر پیشین آموزش و پرورش):

عالم عامل: «...مرحوم مهندس سحابی هر دو بعد اندیشه و عمل را در زندگی خود جمع کرده بود. از سال های دهه ۴۰ که او را در مسجد هدایت می دیدم و گاهی ولو اندک به بحث او با جوانان هم سن و سال در مسجد گوش فرامی دادم، دریافتم که شخصیتی اندیشمند، فرد گرا، دوستدار عمل است. حاصل اندیشه های او آثار قلمی، علمی، سیاسی، تاریخی و اقتصادی عمر اوست که قبل و بعد از انقلاب در گرفتاری گذرانده است...»

مصطفی ایزدی:

آموزه های سحابی: «...این دیدگاه حق محور و جامع نگر [دیدگاه مهندس سحابی] پیرامون مردم ایران و سرزمینشان نگاه برجسته ای است که بدون توجه به قوم گرایی، نژاد پرستی، اختلافات مذهبی و تنگ نظرانه بیان شده و می تواند الگویی برای دیگران باشد... مهندس عزت الله سحابی افکار و دیدگاه های خود را در طول بیش از ۵۰ سال با حوصله تمام و به دور از جنجال آفرینی، سطحی نگری و فریبکاری برای دوستداران ایران و ایرانی و متدینین آزادی خواه بیان می کرد، بدون اینکه از ادب و مهربانی و احترام به مخاطب پای بیرون نهد، آموزه های خود را به نسل جوان دانشگاهی منتقل می نمود و آنان را بهره مند می کرد.»

نظام الدین قهاری (معاون وزیر بهداشت در دولت موقت):

فرزند فرزانه میهن: «...سحابی در کوشش برای حفظ آزادی قلم و کلام هیچگاه از پانثشت و همین سبب گرفتاری های مختلف او گردید. باز داشت ها و آلام روحی و جسمی، او را به شدت ضعیف و آزرده ساخته و به آنجا رسید که در زجر نامه های خود تقاضای مرگ از خدا کرد و سرانجام ملت ایران و میهن عزیزمان یکی از لایق ترین و شایسته ترین فرزندان فرزانه خود را از دست داد. زندگی او پر بار بود. دوره چند ساله مجله ایران فردا که تحت سرپرستی ایشان انتشار می یافت یکی از پربارترین مجله های دوران پس از انقلاب می باشد که توقیف شد.»

مهدی عبدخدایی

همه باید بتوانند در چار چوب قانون حرف خود را بزنند: «...پس از انقلاب ایشان مقالاتی در مورد فدائیان اسلام نوشتند که در روزنامه اطلاعات به چاپ رسید. من دیدم که مهندس سحابی در نوشتن این مقالات واقعبینی طرفانه عمل می کردند و این نوع نگاه ایشان را دوست داشتم... یکی از دانشجویان پیرو خط امام برای من تعریف می کرد که قبل از انقلاب در امریکا بودند و آقای عزت الله سحابی هم به گفته ایشان در امریکا بود و به محضی که خبر پیروزی انقلاب رسید، مهندس سحابی با عجله گفت انقلاب پیروز شده و ما باید به ایران برویم، زیرا در ایران کار زیاد است... متأسفانه در بعضی موارد برخوردها و تعصب به گونه ای می شود که طرف را مخالف نظام قرار می دهد در صورتی که فرد منتقد با نظام مخالف نیست و در این نظام مسئولیت داشته و اصلاً نظام آرزوی او بوده است... اما متأسفانه در ایران مسائل به شکل دیگری است و امیدواریم که مردم ما روزی چنان تکامل پیدا کنند که اختلافات سلیقه ای و اختلاف با حاکمان را با مخالفت با اصل نظام یکی نکنند...»

اگر ما ادعای کنیم که علی (ع) را دوست داریم باید از رفتار او الگو



کار دعوت می کرد و می گفت به دلیل مخازن سرشار نفت و گاز و معادن و موقعیت استراتژیک ایران دست های مرموز و ابادی بیگانه و... متکی به آنها با سرکوب آزادی خواهان اجازه انباشت تجربه برانداخته است، از این رو دچار انقطاع استراتژیک شدیم. بنابراین به هر قیمتی این انقطاع باید جبران شود.»

سید محمد مهدی جعفری

تشکیل نهضت آزادی: «... عزت، مهندس تأسیسات بود. در دانشگاه، در شرکت یاد، در شرکت صافیاد و در هر جا به کار حرفه ای و تخصصی مشغول می شد، در زمینه تأسیسات کار می کرد. اما پیوسته در حال آموختن بود. اگر در دوره د کتر مصدق و نهضت ملی فعالیت سیاسی داشت، آگاهانه و با احساس مسئولیت بود و اگر پس از کودتای ۱۳۳۲ در نهضت مقاومت ملی به انتشار نشریه «راه مصدق» اقدام کرد، باز هم از سر درد و احساس مسئولیت بود. در سال ۱۳۳۹ که جبهه ملی دوم فعالیت خود را آغاز کرد، وی به آن پیوست. در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۴۰، نهضت آزادی ایران تأسیس شد. با این که شادروان مهندس بازرگان دایی همسرش، و زنده یاد د کتر سبحانی، پدرش و مهندس منصور عطایی برادر همسرش از مؤسسان نهضت بودند، برخلاف کسانی که نهضت آزادی را یک جمعیت خانوادگی می دانستند، عزت بلافاصله و از روی احساسات و نسبت خانوادگی وارد آن جمعیت نشد، بلکه پس از مطالعه و بررسی دقیق و پس از آن که اطمینان یافت این همان تشکیلات سیاسی مطلوب اوست به عضویت نهضت در آمد و از آن پس همه هستی اعتقادی و سیاسی خود را صرف آن کرد.»

علی اکبر معین فر:

روحیه ایثار: «... مهندس سبحانی خلیقات خاصی داشت، از جمله آن روحیه افراطی ایثار و قبول مسئولیت بود تا آنجا که برای نجات همکاران و همراهان خود حاضر به اقرار و اعتراف به کارهای ناکرده و برعهده گرفتن تبعات آن بود. در جریان دستگیری های وی در قبال یا بعد از انقلاب چه بسا برای قطع رشته ارتباطی سازمانی خویش به زیان خود اعتراف می کرد و اقرار می کرد که شخصاً مسئولیت همه کارها را به عهده داشته است تا از گرفتاری سایرین جلوگیری کند.»

بگیریم. علی (ع) خوارج را تحمل کرد. یعنی حتی اگر معتقد باشیم آقایان خوارج اند، باید آنها را تحمل کنیم. خوارج به علی (ع) ناسزای گفتند ولی علی آنها را تحمل می کرد. این شیوه دموکراسی حضرت علی است و شیوه درستی است... آقای خسرو شاهی اولین نماینده امام در [وزارت] ارشاد بودند. ایشان امتیاز روزنامه به توده ای ها را داد و تعریف می کنند که وقتی توده ای ها برای گرفتن امتیاز به [وزارت] ارشاد آمدند، من نزد امام در قم رفتم، امام گفتند که امتیاز ندهید. آقای خسرو شاهی به امام می گوید که شما در پاریس گفتید که در حکومت اسلامی کمونیست ها هم آزادند که سخن بگویند. امام در جواب گفتند: من می گویم که کمونیست ها هم آزادند اما نگفتم که خیانتکاران آزادند. آقای خسرو شاهی خیلی صریح به امام گفتند که خیانت باید در دادگاه صالحه اثبات شود و شما دادگاه صالحه نیستید. امام در جواب به آقای خسرو شاهی می گویند برو و به هر چه وظیفه شرعی خود می دانی به آن عمل کن. پس از آن خسرو شاهی به توده ای ها امتیاز روزنامه داد... تا شما جامعه را به حدی از کمال نرسانید که تحمل شنیدن نظرات مختلف را داشته باشد، در حکومت شورایی هم اختلاف پیش می آید. همه باید حرف خودشان را بزنند، اما در چارچوب قانون و تا مخالفت جدی و برخوردی با نظام نشده است، نباید برخوردی صورت گیرد. الان این فضا وجود ندارد، زیرا از گذشته نقد اشخاص به نقد از حکومت تعبیر شده است.... باید شخصیت و احترام ایشان به عنوان یک مبارز زمان دوره پهلوی و یک انسان آزاده حفظ می شد و باید اجازه می دادند مراسم تشییع و ختم ایشان با احترام و باشکوه برگزار می شد.»

لطف الله میثمی:

آرام نا آرام: «سحابی عضو فعال یک جنبش اجتماعی و یکی از رهبران آن بود که هدفش جابه جا کردن افراد نبود و از آنجا که خط مشی اصلاح و تعامل با نظام را دنبال می کرد، معتقد بود که اصلاحات منظور مند و قانونی به دست هر کسی انجام شود خوب است زیرا مردم ایران کشش انقلابی گری به معنای دگرگونی یکباره را ندارند. ... مهندس به انباشت تجربه بیش از انباشت سرمایه توجه داشت و در این راستا به تدوین خطرات خود همت گماشت و دیگران را نیز به این



□ لطف‌الله میثمی

باز هم قانون اساسی

قانون اساسی، اساسی‌ترین روابط بین ملت و دولت، بین کشور و جهان خارج و همچنین روابط بین مردم را تنظیم می‌کند. اولین باری که ما از قانون اساسی برخوردار شدیم در پی انقلاب مشروطیت بود. انقلابیون مشروطه به جای سلطنت مطلقه موروئی، رژیم مشروطه سلطنتی را برای ایران پذیرفتند. برای نخستین بار در ایران، دین و فقه به صورت قانون و حقوق درآمد و بنابراین قانون اساسی و قانون مدنی توانست در یک جامعه مرکب از اقوام و اقلیت‌ها و دیدگاه‌های مختلف راهنمای عمل قاطبه مردم ایران گردد.

پس از قیام ملی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ این دو مقوله به چهار مقوله افزایش یافت؛ قانون اساسی انقلاب مشروطه، نظام سلطنتی موروئی، مواد اصلاحات شاه موسوم به انقلاب سفید و عضویت در حزب رستاخیز.

این تبعیض بین مواد قانون اساسی، این بر جسته کردن یک اصل و همزمان تنازل اصول دیگر همان‌طور که در سرمقاله‌ها، مقالات و گفت‌وگوهای پیشین چشم‌انداز ایران با صاحب‌نظران آمده، در یک کلمه «بازی با قانون اساسی» به قیام و انقلاب مردم انجامید و مردم به حدی بسیج شده بودند که حتی توبه شاه مبتنی بر بازگشت به قانون اساسی را هم نپذیرفتند و بدین سان بود که نظام ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی سرنگون شد.

در آستانه انقلاب مشروطیت جریان‌های دینی و نادین محوری بودند که سلطنت موروئی و رژیم شاهنشاهی را قبول نداشتند، ولی از نظر استراتژیک معادله نیروها در وضعیتی قرار داشت که توان نفی موروئی نبود و اگر چنین می‌شد کمکی به استبداد مطلقه بود، ولی انقلابیون مشروطه قانون را طوری تنظیم کرده بودند که اگر توان تاریخی مردم بالا رود و آرایشان به حد کافی شود بتوانند نظام سلطنتی را تغییر داده و نظام و قانون اساسی جدیدی را مستقر کنند و به همین دلیل بود که سلطنت را به آرای مردم مشروط کردند.

پیش‌نویس قانون اساسی و قانون ثمره انقلاب

در جریان پیروزی انقلاب در سال ۵۷ تعدادی از متخصصین حقوق، پیش‌نویس قانون اساسی را به رشته تحریر در آوردند تا در مجلس مؤسسان منتخب مردم تصویب شود. این پیش‌نویس به تصویب دولت وقت جمهوری اسلامی و شورای انقلاب رسیده بود و مرحوم امام خمینی، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی این پیش‌نویس را مغایر با اصول دین ندانسته و آن را امضا کردند و حتی از سوی مرحوم امام پیشنهاد شده بود که این پیش‌نویس برای تصویب ملی به فراموشی گذاشته شود که طبعاً

قانون اساسی، اساسی‌ترین روابط بین ملت و دولت، بین کشور و جهان خارج و همچنین روابط بین مردم را تنظیم می‌کند.

اولین باری که ما از قانون اساسی برخوردار شدیم در پی انقلاب مشروطیت بود. انقلابیون مشروطه به جای سلطنت مطلقه موروئی، رژیم مشروطه سلطنتی را برای ایران پذیرفتند. برای نخستین بار در ایران، دین و فقه به صورت قانون و حقوق درآمد و بنابراین قانون اساسی و قانون مدنی توانست در یک جامعه مرکب از اقوام و اقلیت‌ها و دیدگاه‌های مختلف راهنمای عمل قاطبه مردم ایران گردد.

به قولی مدرنیته و روشنفکری در ایران، با قانون اساسی انقلاب مشروطه شروع شد و در پی آن بود که نظام حلال و حرام (آموزش‌های جاری سنتی) و نظام خود کاهمه فراقانونی در صورت بندی یک قانون واحد به نام قانون اساسی متبلور شد.

قانون اساسی، گام اول برای دستیابی به مردم سالاری، توسعه و پیشرفت با تعریف جدید در بستر زمان بود.

قانون اساسی انقلاب مشروطه دارای نکات اساسی‌ای چون آزادی بیان، آزادی قلم و مطبوعات، آزادی احزاب و دستجات و اصل تبری بود که تمامی مواد آن مبتنی بر آرای مردم بود.

مواد مربوط به حقوق ملت بخش تعیین‌کننده قانون اساسی بود و حتی در اصل ۳۵ که حقوق سلطنت را نمایندگی می‌کرد سلطنت را موهبتی الهی می‌دانست که به موجب آرای مردم به شخص پادشاه واگذار می‌شد: «سلطنت و دیعه‌ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص شاه مفوض شده.»

درواقع انقلابیون مشروطه با ظرافت خاصی سلطنت را موهبتی الهی دانستند که مشروطه به توحید می‌شد و دیگر این که سلطنت موروئی را مشروط به آرای مردم کردند.

با این وصف ما قادر بودیم در مقطع سال ۱۳۵۷، یعنی انقلاب توحیدی، اسلامی و مردمی با استناد به این اصل فوق به رژیم سلطنتی مشروطه پایان داده و تغییر رژیم دهیم بدون این که هواداران سلطنت بتوانند در سنگر قانون اساسی انقلاب مشروطیت پناه گرفته و در برابر انقلاب و جمهوری اسلامی قدامت کنند، و بدین سان می‌توانستیم هزینه‌های اجتماعی جامعه را به صورت چشمگیری کاهش دهیم.

در سرمقاله نشریه چشم‌انداز ایران، شماره ۶۱ با عنوان «بازی با

از آرای مردم نیز در آن فضا برخوردار می‌شد، اما همان‌طور که می‌دانیم با تشکیل مجلس خبرگان قانون اساسی این پیش‌نویس، سرنویشت دیگری پیدا کرد و در نهایت قانون اساسی جمهوری اسلامی مصوب خبرگان پس از امضای امام و مغایر نداشتن آن با اصول اسلامی به رأی عامه مردم گذاشته شد. مرحوم امام اصرار داشتند انقلاب و جمهوری اسلامی هر چه زودتر به قانون اساسی نمره انقلاب مجهز شود.

تمامی مواد این قانون مبتنی بر آرای مردم بود، حتی با وجود این که ولایت فقیه پذیرفته شده بود، با این وجود در اصل ۵ قانون اساسی این ولایت مشروط به پذیرش عامه و آرای مردم شده بود: «در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج)، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است، که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند و در صورتی که هیچ فقیهی دارای چنین اکثریتی نباشد رهبر یا شورای رهبری مرکب از فقهای واجد شرایط بالا طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد.

گرچه برخی اصل ولایت فقیه را از نظر ایدئولوژیک قبول نداشتند، ولی از آنجا که اصل ولایت فقیه مشروط به پذیرش آرای مردم بود به آن رأی دادند، برای نمونه مرحوم مهندس بازرگان به من گفتند در چنین فضایی بین دو امر قرار گرفته بودیم که آیا قانون اساسی داشته باشیم یا قانون اساسی نداشته باشیم و در چنین شرایطی من به نفس داشتن قانون اساسی و قانون‌نگاری رأی دادم، البته قانون اساسی مصوب سال ۱۳۵۸ نیز بر خوردار بود از مقدمه قانون اساسی، شوراها، آزادی بیان و قلم، احزاب و اصل تبری و آزادی انتخابات و بسیاری از اصول دیگر که مبتنی بر آرای مردم و مردم‌سالاری است و تمامی مواد آن به دلیل امضای مرحوم امام، مراجع و چند ده مجتهد جامع‌الشرایط نیز از مشروعیت برخوردار بود. به نظر من در شرایط کنونی با توجه به معادله نیروها، نفس قانون‌نگاری نسبت به ابتدای انقلاب بیشتر در معرض خطر است.

قانون اساسی مصوب ۱۳۶۸

در اواخر سال ۱۳۶۷ خبرگان قانون اساسی به منظور تجدیدنظر در قانون اساسی سال ۱۳۵۸ تشکیل شد و کار آن تا پس از رحلت مرحوم امام در ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ ادامه یافت و برای بار سوم قانون اساسی به رأی مردم گذاشته شد.

بر مبنای قانون اساسی مصوب سال ۱۳۶۸ فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر و دارای صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه و بینش سیاسی و اجتماعی و قدرت کافی برای رهبری که پذیرش اکثریت مردم را نیز دارا باشد، می‌تواند به مقام رهبری، ولایت امر و امامت امت برسد. (ر.ک به: اصل ۵، ۱۰۷ و ۱۰۹ قانون اساسی مصوب سال ۱۳۶۸)

از آنجا که برخی از مراجع، فقها و شهروندان اهل سنت و طرفداران سکولاریسم و لائسیته که اصل ولایت فقیه را به لحاظ دیدگاه‌های خودشان قبول ندارند و از آنجا که توصیه‌های مقام رهبری به منظور اجرای قانون، باید مورد پذیرش عامه مردم قرار گیرد، بنابراین به هر شکلی که مقام رهبری انتخاب شوند باید عموم مردم توصیه‌های ایشان را بپذیرند، و گرنه در صورتی که محبوبیت ایشان کم‌رنگ یا بیرنگ شود آغازی است برای استبداد که انقلاب اسلامی برای مبارزه با آن پیروز شد.

در قانون اساسی، برخی اصل ولایت فقیه را می‌بینند، ولی شرایط آن همچون عدالت، شجاعت، پذیرش عامه، مدیریت و مدبریت را نادیده می‌گیرند.

بدیهی است که در شرایطی که در مملکت ما برخی مراجع و فقها، اهل سنت و طرفداران لائسیته که اصل ولایت فقیه را از نظر ایدئولوژیک قبول ندارند، متأسفانه عمده کردن، پررنگ کردن و برجسته کردن این اصل از یک سو و کم‌رنگ کردن هم‌زمان شرایط فقیه چون پذیرش عامه، عدالت، شجاعت، مدیریت و مدبریت، نه به سود مملکت است و نه اعتبار قانون اساسی را تقویت می‌کند.

متأسفانه دو جریان غیر همسو عملاً مؤید همدگر شده و در میدان عمل وحدت پیدا می‌کنند و آب در آسیابی می‌ریزند که چرخ‌های آن به نفع قانون اساسی و قانون‌نگاری مملکت نمی‌گردد. این دو جریان عبارتند از نخست، جریانی که این اصل را پررنگ کرده و هم‌زمان شرایط آن را و دیگر اصول قانون اساسی را کم‌رنگ می‌کند و اجازه نمی‌دهد نیروهای شایسته در چرخه مدیریت مملکت فعال شوند. در پی آن پررنگ کردن و هم‌زمان کم‌رنگ کردن است که جریان دیگری که اصل ولایت فقیه را از نظر ایدئولوژیک قبول ندارند بر این باور اصرار می‌کنند که رکن قانون اساسی ولایت فقیه است و بقیه اصول هیچ نتیجه این که این دو نیروی غیر همسو متحداً و عملاً، قانون اساسی و قانون‌نگاری را که لازمه وفاق و مردم‌سالاری، توسعه و پیشرفت است تضعیف می‌کنند و این در حالی است که تک‌تک مواد قانون اساسی هم قانونیت دارد و هم مشروعیت، چرا که بنیانگذار انقلاب و مراجع و فقهای جامع‌الشرایط تک‌تک مواد آن را مغایر اصول دین ندانسته و هم این که سه بار به منظور تصویب ملی به رأی مردم گذاشته شده است.

برجسته کردن یک اصل از اصول قانون اساسی از یک سو و نادیده گرفتن دیگر اصول قانون اساسی از سوی دیگر، درباره قانون اساسی انقلاب مشروطیت نیز به تدریج صورت گرفت و هزینه‌های اجتماعی زیادی به بار آورد.

دیدیم که دربار، ارتش و ساواک با شعار «خدا-شاه-میهن»، عکس شاه را در وسط قرار دادند به طوری که به قول مرحوم بازرگان «میهن» وزیر دست راست و «خدا» وزیر دست چپ او می‌شد و ابتدا اصل سلطنت که یکی از اصول قانون اساسی بود را بیرون کشیده و در کنار آن قرار داده و سپس آن را مقوله مستقلی قلمداد کرده و در نهایت آن را در برابر قانون اساسی قرار دادند. آری این «شاه درست کن‌ها» به پادشاه مشروطه هم ظلم کردند و پادشاهی که باید سلطنت کند و نه حکومت را به حاکمی شکنجه‌گر و متکی به نیروهای نظامی و امنیتی تبدیل کردند و دیدیم که چه شد. علاوه بر سرنگونی شاه-که او مستحق آن بود- عمده کارشناسان ملی و قانون‌نگار که از سرمایه‌های اجتماعی مملکت بودند حذف شدند که هزینه اجتماعی بالایی بود.

اما از سوی دیگر اشتباه بزرگ نیروهای مبارز و مجاهد پس از قیام ملی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ این بود که قانون اساسی انقلاب مشروطیت را به گونه‌ای فهم و تفسیر کردند که توسط دربار، ارتش و ساواک تبلیغ می‌شد و می‌گفتند رکن رکن قانون اساسی همان نظام شاهنشاهی و اصل سلطنت موروثی است که از نظر اسلامی، منطقی و ایدئولوژیک

توجهی نداشت. مبارزین و مجاهدین پس از قیام ۱۵ خرداد و سرکوب آن با شعار براندازی رژیم سلطنتی موروئی و وابسته، حتی به قانون اساسی انقلاب مشروطه نیز رحم نکرده و آن قانون اساسی را هم نفی می کردند؛ قانون اساسی ای که مظلوم واقعی بود و از حقوق ملت و مردم سرشار بود. نگارنده این سطور در دو سرمقاله در شماره های ۲۵ و ۲۶ نشریه چشم اندازه ایران، با عنوان «افسوس پدر طالقانی» و «شعار محدود، مقاومت نامحدود؛ چرا و چگونه؟» این مقوله را بر اساس یافته های خود بررسی کرده و نشان داد که شعار نفی قانون اساسی انقلاب مشروطه توسط مجاهدین هزینه های اجتماعی زیادی را دربرداشت و قطب بندی ای را به وجود آورد که در وجه حق آن نیروهای آزادیخواه، استقلال طلب و عدالت طلب قرار داشتند و در وجه دیگر آن دربار، ارتش و ساواک قرار داشت که اصولاً اجرای قانون اساسی انقلاب مشروطیت را قبول نداشتند، اما ظاهر آدر سنگر قانون اساسی نشستند و به سرکوب آزادیخواهان پرداختند.

اما از آنجا که اراده خداوند بر رشد و گسترش امت ها و ملت ها قرار گرفته، شاه با عملکردهای خود به صورت رهبر منفی انقلاب در آمد و مردم با دیدگاه های مختلف، رهبری مثبت مرحوم امام را پذیرفتند. آن گاه

که شاه خود را مستأصل دید «شاه درست کن» هاهریک به گوشه ای فرار کرده و پناه بردند و شاه را تنها گذاشتند و او توبه معروف خود را بیان کرد که به قانون اساسی باز خواهم گشت، که البته مردم آن را نپذیرفتند. نتیجه این که ملت ما بیش از یکصد سال است که تجربه قانون اساسی و قانونگرایی را در کارنامه خود دارد که ناشی از اندیشه سازمان یافته و خرد جمعی ملت ما بوده و از این رو باید آن را پاس بداریم و به سادگی از دست ندهیم و این را مسلم بدانیم که از انقلاب مشروطیت تا کنون حقوق ملت و آرای مردم در هر چهار قانون اساسی یاد شده در بالا نقش والایی داشته و قرآن هم با مخاطب قرار دادن «ناس» تعمیق دهنده و گسترش دهنده این حقوق بوده و نه محدود کننده آن (۱)، طی این مدت بیش از یکصد سال وفاق ملی و اجرای بدون تبعیض و تنازل قانون اساسی شعار اساسی و پایدار ملت ما بوده است. امید است آن را پاس داشته و با مهارت های قانونی پیگیر آن باشیم.

بی نوشت:

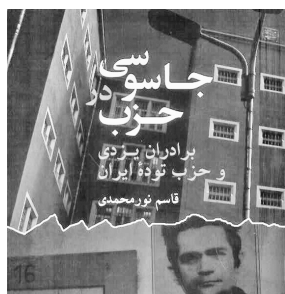
۱- ر. ک. به: دموکراسی دینی، قید یا امتیاز، گفت و گو با لطف الله میثمی، شماره ۳۹، چشم انداز ایران.

جاسوسی در حزب

برادران یزدی و حزب توده ایران

قاسم نور محمدی

ناشر: جهان کتاب، تلفن: ۰۲۱-۷۷۶۴۲۵۱۹-۲۰



در تاریخ حزب توده ایران نکته های ناروشن و ناگشوده بسیاری دیده می شود. ماجرای جاسوسی حسین یزدی برای ساواک، بی شک یکی از این نکته های ناروشن و ناگشوده تاریخ حزب توده است. اگرچه در میان خاطرات رهبران و کادرهای حزب گاه اشاراتی کلی و گذرا به این ماجرا دیده می شود، اما همین اشارات کلی نیز آنچنان آغشته به ناراستی های «مصالح حزبی» و «منافع فراکسیونی» است که کمکی به شناخت چند و چون حقیقت ماجرا نمی کند.

حسین و فریدون یزدی، فرزندان دکتر مرتضی یزدی، یکی از اعضای گروه ۵۳ نفر و از مؤسسان حزب توده ایران هستند. آنها در سال های ۱۹۵۴ و ۱۹۵۵ برای تحصیل به آلمان شرقی اعزام شدند و در شهرهای درسدن و برلین شرقی به دانشگاه رفتند. حسین از همان آغاز ورود رهبری حزب توده به آلمان شرقی به پشتوانه وجه پدرش مورد اطمینان رهبری حزب قرار گرفت و مترجم و همراه دکتر رضارادمنش، دبیر اول حزب توده ایران شد. حسین به گفته خود از همان زمان همکاری خود را با ساواک آغاز کرد. او ساواک را از تمام فعل و انفعالات داخل حزب آگاه ساخت. او از نامه های سری حزب عکسبرداری می کرد و آنها را همراه با نشانی فرستندگان نامه ها، به مرکز سازمان امنیت ایران در شهر کلن آلمان غربی ارسال می داشت. حسین و فریدون یزدی به دنبال دستبرد به گاوصندوق منزل رادمنش در اکتبر ۱۹۶۱ دستگیر شدند و هر کدام سال ها در زندان های آلمان شرقی به سر بردند.

کتاب حاضر، حاصل مطالعه هزاران صفحه از پرونده های مربوط به این ماجرا در آرشیو سازمان امنیت آلمان شرقی (اشنازی) و همچنین گفت و گوی مستقیم با حسین و فریدون یزدی است.

کتاب بخوانید و هدیه دهید

نشر صمدیه افتخار دارد که در مدت سیزده سال چند ده کتاب سیاسی - راهبردی را به مرحله چاپ و انتشار برساند. بنابراین در همان راستا بر آن است به خوانندگان نشریه سیاسی - راهبردی چشم انداز ایران که علاقمند به این دانش هستند با دادن تخفیف ویژه ۲۰ درصدی، کتاب های مورد درخواست را برای متقاضیان ارسال دارد. خواهشمند است مبلغ محاسبه شده را به شماره حساب ۷۴۱۴۲۵۸۷۲۵ حساب پس انداز بانک ملت شعبه میدان توحید به نام لطف الله میثمی واریز و فیش آن را برای نشر صمدیه ارسال فرمایید.

در ضمن کتابفروشی های سراسر ایران می توانند درخواست های خود را با مؤسسه

توزیع سراسری «کتاب گستر» به شماره تلفن ۰۲۲۰۱۹۷۹۵، ۲۰۲۲۰۲۴۱۴۱ در میان بگذارند.

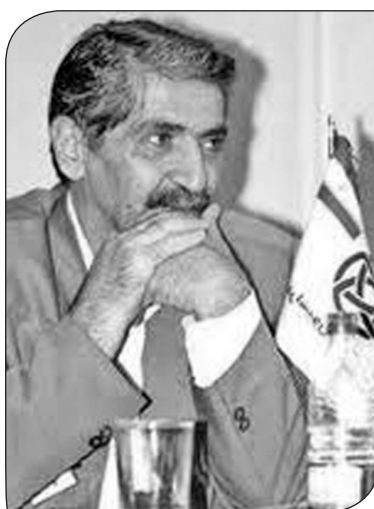
شماره تلفن های نشر: ۰۶۶۹۳۶۵۷۵-۰۶۶۴۳۳۲۰۷-۰۶۶۴۳۳۲۰۷-۰۶۶۵۹۶۸۴۹ فاکس: ۰۶۶۹۳۶۵۷۵



دکتر وحید محمودی*

همگرایی در اندیشه‌های توسعه نگرشی تحلیلی و تطبیقی در آرای آمار تیا سن و حسین عظیمی

در ادامه انتشار سلسله بحث‌های دکتر حسین عظیمی پیرامون توسعه، در این شماره نوشته‌ای از دکتر محمودی منتشر می‌شود که به تحلیل و تطبیق آرای آمار تیا سن و عظیمی می‌پردازد.



در میان اقتصاددانان معاصر توسعه می‌توان به رابطه وثیق و فصل مشترک بسیار میان دیدگاه‌های پروفیسور آمار تیا سن اقتصاددان شهیر هندی و برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۱۹۹۸ و زنده یاد استاد حسین عظیمی اقتصاددان شهیر و معلم توسعه ایران اشاره کرد. اگر چه دکتر عظیمی برای ارائه دیدگاه‌های خود در محافل علمی بین‌المللی مجال چندانی پیدا نکرد، اما بدون تردید مباحث و دیدگاه‌های ایشان اندازه بین‌المللی دارد و در ادبیات توسعه مباحثی نو است. دکتر عظیمی را می‌توان در مقیاس بین‌المللی در دسته اقتصاددانان انسان‌گرا (گروه UNDP) همچون آمار تیا سن، محبوب‌الحق، سودهیر آناند و... قرار داد. در این فرصت کوتاه تلاش می‌شود به ویژگی‌های

مشترک، دیدگاه‌های مشترک و احیاناً نکات افتراق دیدگاه‌های این دو اقتصاددان پردازیم.

ویژگی‌های مشترک آمار تیا سن و حسین عظیمی

در ادبیات تعلیم و تربیت، نقش محیط در شکل‌گیری شخصیت امری پذیرفته شده است. اولین ویژگی مشترک سن و عظیمی این است که هر دو در بستر فرهنگ آسیایی بزرگ شده‌اند و به خاطر درک بهتر و عینی‌تری که از ویژگی‌های این فرهنگ دارند دیدگاه‌های آنها برای توسعه این گونه کشورها قابلیت عملیاتی شدن بهتری دارد.

دومین ویژگی مشترک این دو اندیشمند این است که هر دو فقر و محرومیت را در زندگی شخصی تجربه کرده‌اند. همان‌طور که در مقدمه [مترجم] کتاب توسعه به مثابه آزادی^(۱) نیز اشاره شده در کنار برتری علمی و دیگر قابلیت‌های آمار تیا سن یکی از ویژگی‌هایی که او را از دیگر اقتصاددانان حوزه فقر و رفاه اجتماعی متمایز می‌سازد این است که او خود

بانگاهی به دیدگاه‌ها و تئوری‌های توسعه طی دورانی که از عمر مباحث آکادمیک مربوط به اقتصاد توسعه می‌گذرد به نظر می‌رسد که سیر تکوین دیدگاه‌ها و اندیشه‌های توسعه به گونه‌ای بوده که نوعی همگرایی در آنها دیده می‌شود. در بررسی این دیدگاه‌ها هر چه به عقب بازمی‌گردیم تفاوت‌های فاحش رویکردهای متعارض و گاه کاملاً متضاد دیده می‌شود. برخی از صاحب‌نظران، عوامل توسعه‌نیافتگی را در خارج از مرزها و در چارچوب نظریه وابستگی می‌دیدند و برای آن تنها دلایل اقتصادی قائل بودند، از این رو رویکردهای درون‌نگر و محدودی را برای توسعه تجویز می‌کردند. برخی دیگر از اندیشمندان، علل توسعه‌نیافتگی را در ضعف متغیرهای

اقتصادی داخلی نظیر پس‌انداز و تشکیل سرمایه می‌دیدند و اقتصاد بسته را عامل آن می‌پنداشتند و به همین دلیل رویکردهایی کاملاً متضاد با دسته اول پیشنهاد می‌کردند. زمانی که تعریف توسعه و علل توسعه‌نیافتگی (به واسطه تجربیات ناموفق در نمونه‌های فراوان) از شکل‌های ساده اولیه به شکل‌های پیچیده‌تر رسید، عواملی چون فرهنگ، توسعه انسانی و آموزش، توسعه سیاسی و ساختار سیاسی حکومت و... نیز به عوامل اقتصادی توسعه‌نیافتگی افزوده شدند و این بار نظریه پردازان توسعه کوشیدند که با توجه به همه این عوامل، دیدگاه‌ها و الگوهای خود را ارائه دهند. فارغ از زاویه دیدگاه‌ها و جایگاه ارزشی که هر یک از این دیدگاه‌ها برای هر یک از عوامل و ابعاد توسعه قائلند می‌توان گفت که رویکردهای جدید به جنبه‌های مختلف توسعه یعنی رشد و امکانات اقتصادی، توسعه انسانی، آزادی‌های سیاسی و مدنی، نقش دولت و حمایت‌های اجتماعی، فرهنگ و... توجه کرده و از این نظر نوعی همگرایی در آنها دیده می‌شود.

در جامعه‌ای مملو از فقر و نابرابری متولد شده و با همه وجود فقر و محرومیت رالمس کرده است. همین مزیت باعث شده او درک عمیق تری از مفاهیمی چون فقر و عدالت اجتماعی داشته باشد. همین شرایط رانیز دکتر عظیمی داشت. او زاده کویر بود و در طول زندگی خود فقر را با تمام وجود لمس کرده بود.

سومین ویژگی مشترک آمارتیا سن و عظیمی این است که افزون بر اینکه در زندگی شخصی و محیط اجتماعی، فقر پدیده‌ای ملموس برای آنها بود، هر دو متخصص حوزه فقر و نابرابری نیز بودند.

چهارمین ویژگی مشترک این دو اقتصاددان اصول‌گرایی آنها بود، به گونه‌ای که در زندگی خود هیچ‌گاه حاضر نشده‌اند در برابر خواست و فشار اصحاب قدرت از مواضع اصولی و توسعه‌ای خود عدول کنند. آخرین ویژگی مشترک آنها این است که هر دو در ابراز نظرات و دیدگاه‌های خود منتقدین منصفی نسبت به وضعیت موجود، دیدگاه‌های مخالف و حاکمان بوده‌اند و هیچ‌گاه از اصل تواضع، خوشبختداری، سعه صدر و انصاف خارج نشده‌اند.

دیدگاه سن پیرامون توسعه

همان‌طور که گفته شد، یکی از دیدگاه‌های بدیع در ادبیات توسعه رویکرد «توسعه به مثابه

آزادی» آمارتیا سن است. این رویکرد ضمن توجه به تمامی رویکردهای پیشین توسعه، مفهوم و نگاهی نوین از توسعه ارائه می‌دهد؛ تعریفی که گسترش مفهوم آزادی و کرامت و قابلیت‌های انسانی در آن نقش محوری دارد. (۲) سن معتقد است برای غلبه بر مشکلاتی که جوامع کنونی با آن روبرو هستند باید به نقش آزادی‌ها از جنبه‌های مختلف توجه داشت و نقش فاعلی فردی یا به عبارتی قابلیت‌های انسانی باید محور برخورد با این گونه محرومیت‌ها باشد. از نگاه آمارتیا سن گسترش آزادی (به معنای اعم آن) هم به عنوان هدف و هم به عنوان ابزارهای اصلی توسعه قلمداد می‌شود. انواع آزادی‌ها از نظر او عبارتند از آزادی‌های سیاسی، امکانات و تسهیلات اقتصادی، فرصت‌های اجتماعی، تضمین شفافیت و نظام حمایتی مناسب. او عصاره تحقیق این آزادی‌ها را توسعه می‌داند.

به بیان آمارتیا سن مسئله برخورداری از زندگی طولانی (بدون اینکه کمال کسی متوقف شود) و بهره‌مند بودن از زندگی خوب تا زمان بودن در حیات (نه زندگی آکنده از بدبختی و نبود آزادی) است که قطعاً برای همه ما ارزشمند و مغتنم است. او به تاسی از ارسطو می‌گوید ثروت غایت جست‌وجوی انسان نیست، بلکه غایت تلاش انسان برای برخورداری از عزت و کرامت است. ثروت و درآمد ابزاری برای برخورداری از آزادی‌های بیشتر برای تحقق زندگی مورد علاقه است. بنابراین در رویکرد توسعه به مثابه آزادی اختلاف از همان ابتداری روی مسئله توسعه و



از نگاه عظیمی
 توسعه نیافتگی یعنی مشقت
 زیاد و تلاش فراوانی که عملاً
 به شکست می‌انجامد
 و یا به نتیجه‌ای بسیار
 محدود می‌رسد

توسعه نیافتگی و نوع نگاه به مشکلات جوامع و چگونگی رفع آنها آغاز می‌شود. به گمان ایشان توسعه آن هنگام محقق می‌شود که عوامل اساسی ضد آزادی از بین برود؛ عواملی چون فقر و ظلم، فرصت‌های کم اقتصادی، محرومیت نظام‌مند اجتماعی، بی‌توجهی به تأمین امکانات عمومی و عدم تسامح یا دخالت بیش از حد دولت‌های سرکوبگر. وجود هر یک از اینها به معنی نبود آزادی و محرومیت است؛ بنابراین عدم برخورداری‌های فوق نیز به معنی نداشتن آزادی و توسعه نیافتگی است و به عبارتی توسعه نیافتگی معادل نبود آزادی است.

نبودن آزادی - توسعه نیافتگی

بنابراین مجدداً بر این نکته تأکید می‌شود که در این دیدگاه بحث توسعه بسیار فراتر از بحث توسعه اقتصادی صرف است و با تعریفی که از آزادی ارائه می‌شود آزادی (به معنای اعم آن) هم ابزار توسعه است و هم هدف توسعه و تمام آنچه که در مقوله پیشرفت‌های اقتصادی - صنعتی شدن - رشد درآمد سرانه و... عنوان می‌شود در واقع ابزاری است در جهت افزایش آزادی‌های انسان و به عبارت بهتر ابزاری برای افزایش فرصت‌ها و امکان برخورداری از آزادی است. در این دیدگاه به جای آنکه پیرسیم مردم چقدر ثروت و یا درآمد دارند، می‌پرسیم که مردم چگونه

زندگی می‌کنند و چقدر فرصت و امکان آزادی دارند و زندگی مورد دلخواه آنان چیست؟ و صد البته که ثروت و درآمد نیز از ابزار گسترش این آزادی‌ها هستند. از سوی دیگر آزادی‌های فوق‌مکمل یکدیگر نیز هستند. آزادی‌های سیاسی به امنیت اقتصادی کمک می‌کند و فرصت‌های اجتماعی، مشارکت اقتصادی را ممکن می‌سازد. از نظر سن، دیدگاه آزادی محور در واقع بر شیوه زندگی انسان‌ها متمرکز می‌شود و نه بر میزان درآمدی که شخص آن را خلق می‌کند، از این رو اگر توجه ما از تمرکز محدود بردستیابی به درآمد، بر تمرکز جامع بر محرومیت از قابلیت‌ها تغییر کند به درک بهتری از فقر، زندگی انسانی و آزادی‌ها بر حسب پایه‌های اطلاعاتی مختلف خواهیم رسید. برداشت آزادی محور از اقتصاد و فرایند توسعه بیشتر دیدگاهی عامل‌گراست. افراد با برخورداری از فرصت‌های اجتماعی کافی می‌توانند به طور مؤثر سر نوشت خود را رقم بزنند و به یکدیگر کمک کنند، از این رو مردم را نباید عناصر منفعلی پنداشت که از میوه‌های توسعه بی‌بهره‌اند.

به طور خلاصه در رویکرد توسعه به مثابه آزادی، توسعه عبارت است از برخورداری از آزادی‌های پنج‌گانه (یعنی آزادی‌های سیاسی، امکانات و تسهیلات اقتصادی، فرصت‌های اجتماعی، تضمین شفافیت و تأمین اجتماعی) و رسیدن به یک زندگی دلخواه و آزاد. به عبارتی توسعه عصاره امکان وجود آزادی است.

در رویکرد «توسعه به مثابه آزادی» به عنوان یک رویکرد سیستمی، استراتژی کلی و اصلی گسترش آزادی‌ها و امکان وجود آزادی و مقابله با نبود آزادی‌هاست و دیگر استراتژی‌ها و سیاست‌های فرعی در جهت حرکت به سوی تأمین آزادی‌های پنج‌گانه قابل تبیین است. شمای کلی این دیدگاه را می‌توان به صورت زیر ارائه کرد:

دیدگاه عظیمی در باب توسعه

از نگاه دکنتر عظیمی «توسعه فرایندی است که طی آن باورهای فرهنگی، نهادهای اجتماعی، نهادهای اقتصادی و نهادهای سیاسی به صورت بنیادی متحول می‌شوند تا متناسب با ظرفیت‌های شناخته شده جدید شوند و طی این فرایند سطح رفاه جامعه ارتقا می‌یابد.» (۳) به بیان دیگر توسعه «بازسازی تمامی نهادهای یک جامعه بر اساس یک اندیشه و شناخت محوری جدید است» (۴) بنابراین به باور عظیمی تحقق توسعه مستلزم بازسازی نهادی و مهندسی مجدد همه جنبه‌های زندگی شامل جنبه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و... است. دکتر عظیمی توسعه اقتصادی را به عنوان یک بُعد از توسعه و فصل مشترک کشورهای توسعه یافته را «تحول مبانی علمی - فنی تولید از وضعیت سنتی به وضعیت مدرن» (۵) می‌داند. او باور دارد که نگاه به توسعه و نسخه‌های تجویزی آن باید در چارچوب قانونمندی‌های علم توسعه باشد، به عبارت دیگر توسعه را فرایندی علمی می‌داند که قانونمندی‌های آن برای کشورهای مختلف یکسان، اما روش‌ها و الگوهای آن برای کشورهای مختلف متفاوت خواهد بود.

دکنتر عظیمی با اشاره به پایین بودن بهره‌وری عامل‌های تولید بویژه نیروی کار در کشورهای در حال گذار می‌گوید «توسعه نیافتگی یعنی مشقت زیاد و تلاش فراوانی که عملاً به شکست می‌انجامد و یا به نتیجه‌ای بسیار محدود می‌رسد.» (۶)

پیوند آرای سن و عظیمی

با توجه به معرفی اجمالی دیدگاه‌های سن و عظیمی و با رجوع به دیدگاه‌های تفصیلی آنها می‌توان قرابتی عنیف بین جوهره فکری و آرای این دو اندیشمند ملاحظه کرد.

مفهوم توسعه

همان‌طور که پیشتر اشاره شد اولین گام در مباحث توسعه و برنامه‌ریزی

توسعه ارائه تصویری روشن از هدف و مفهوم توسعه است. دکتر عظیمی نیز مانند سن اعتقاد دارد «پیش از اینکه از برنامه توسعه حرف زد باید ابتدا توسعه را معنا کرد و مفهوم دقیق آن را دریافت.» (۷) توسعه چیزی جز افزایش دامنه انتخاب انسان نیست و بر این مبنا سن فرایند گسترش آزادی‌های انسان و افزایش دامنه انتخاب انسان را حرکت در مسیر توسعه یافتگی می‌داند و توسعه را برخورداری انسان‌ها از زندگی دلخواه تعبیر می‌کند. اگر بر همین قیاس سیری تاریخی به دیدگاه‌های عظیمی داشته باشیم ملاحظه می‌شود که ابتدا با وجود تأکید خاص و پررنگ بر نیروی انسانی نوع نگاه ایشان نیز به انسان به خاطر اهمیت بی‌بدیل او در فرایند تحقق توسعه اقتصادی بوده

است، به عبارت دیگر با وجود محوریت قائل شدن برای نیروی انسانی و توسعه انسانی باز نگاه او به انسان یک نگاه ابزاری بوده است. به تدریج او در آثار مکتوب خود از تأکید خاص بر توسعه اقتصادی به سوی توجه توسعه همه‌جانبه و بسیط‌تر حرکت کرد، به گونه‌ای که در سال‌های آخر حیات، دیدگاه‌هایش به نگاه سن که فرایند گسترش آزادی‌های انسانی و کرامت انسانی را هم ابزار و هم هدف توسعه می‌داند نزدیکتر می‌شد.

عظیمی در همین راستا بیان می‌دارد که «راه توسعه را خود مردم پیدا می‌کنند و کسی حق ندارد به عنوان حکومت، راه توسعه را به مردم تحمیل کند. دولت فقط وظیفه دارد که ابزار ممکن را برای مردم مهیا کند.» (۸) از نظر روش‌شناسی توسعه، نمی‌توان به هدف و روش (ابزار) نگاه انتزاعی و منفک داشت. باید الزامات، اقتضائات و جوهره‌های هدف در روش ملحوظ و پررنگ باشد. از نقاط قوت رویکرد سن همین اتصال ناگسستی و زیبایی ابزارها و هدف توسعه است. بالندگی دیدگاه‌های عظیمی هم در همین مسیر بود به گونه‌ای که به روشنی می‌گوید: «هنوز بعضی این را نفهمیده‌اند که هدف و روش به هم وصل است.» (۹) همان‌طور که اشاره شد عظیمی معتقد است اگر آزادی عمل به مردم داده شود مردم در مسیر ساختن زندگی دلخواه خود قدم بر خواهند داشت؛ به تعبیر او «توسعه در تمدن حاضر متکی بر خلاقیت تک‌تک انسان‌ها و سرمایه انسانی است، توسعه متکی بر این است که فضای ایدئولوژیک برابری و آزادی و فضای علمی و کاربردی برای خلاقیت، کار و تلاش انسانی وجود داشته باشد و بدون چنین سرمایه انسانی و بدون ایجاد این چنین فضاهای زندگی برای مردم، تحقق توسعه ممکن نیست.» (۱۰) عظیمی در جای دیگری می‌گوید: باید بی‌دریغیم که اگر انسان آزاد باشد قله توسعه را فتح می‌کند.» (۱۱)

بنابراین دیدگاه این دو اقتصاددان به توسعه دیدگاه دو ستانه، نرم‌افزاری و اخلاقی به توسعه است. به بیان دیگر نگاه آنها نگاهی انسان‌گرا و آزادی‌محور به توسعه است.

قابلیت

ایجاد و رشد قابلیت‌های انسانی به عنوان ابزار و نقش فاعلی در فرایند توسعه و نیز به عنوان هدف توسعه از مهمترین آرای آمار تیاسن است. سن مسیر رشد قابلیت‌های انسانی را از کانال هر پنج نوع آزادی‌های ابزاری

جست‌وجو می‌کند. در دیدگاه عظیمی هم البته به اندازه‌ای ضعیف‌تر می‌توان همین خط را دید. هنگامی که او از توسعه اقتصادی سخن می‌گوید ابتدا بر وجود انسان‌هایی که ذهن و نگرش آنها متحول شده باشد تأکید می‌کند. (۱۲) نگاه محوری حسین عظیمی در بحث فرصت‌های اجتماعی و تقویت قابلیت انسانی معطوف به آموزش (آن هم آموزش توسعه‌ای) است. در تفکر مرحوم عظیمی به آموزش توجه ویژه‌ای شده است، زیرا وی هم تحول فرهنگی را در گرو آموزش توسعه‌ای (با تأکید بر آموزش ابتدایی) می‌دید و هم ساختن انسان‌های کارآمد، متخصص و نوآور را جز از طریق اجرای برنامه‌های آموزش توسعه‌ای مقدور نمی‌دانست. آموزش توسعه‌ای

نقطه مشترک آمار تیاسن و عظیمی این است که هر دو در بستر فرهنگ آسیایی بزرگ شده‌اند و به خاطر درک بهتر و عینی‌تری که از خصلت‌های این فرهنگ دارند دیدگاه‌های آنها برای توسعه این گونه کشورها قابلیت عملیاتی شدن بهتری دارد

هم «آموزش معطوف به انتقال دانش و فن نوین به بطن هسته فعالیت های تولیدی جامعه است» (۱۳) و هم آموزشی است که آموزه های فرهنگی توسعه (مواردی چون احترام به قانون، نظم و حقوق دیگران، مناعت طبع، روح مشارکت طلبی و پرهیز از تکروی و...) را در وجود دانش آموز نهادینه می کند، بنابراین تولید و ارتقای قابلیت های انسانی ضامن تحقق و رشد سریع تر آزادی ها و نیز پایداری توسعه خواهد بود و «هدف برنامه توسعه باید کمک به شکوفایی خلاقیت ها و نوآوری ها» (۱۴) باشد.

دولت و بازار

سن و عظیمی هر دو قائل به ترکیب خردمندانانه ای از دولت و بازار هستند و معتقدند دولت و بازار هر یک باید جایگاه واقعی خود را در اقتصاد داشته باشند و تناسب میان آنها به درجه کارایی هر فعالیت اقتصادی یا اجتماعی بستگی دارد. عظیمی همانند سن معتقد بود «اقتصاد نباید دولتی باشد، اما دولت نیز نباید از مردم غافل شود» (۱۵) او صراحتاً به نقش کلیدی و مؤثر دولت در فرایند توسعه اقتصادی تأکید داشت و معتقد بود «افتخار توسعه یافتگی نصیب دولت هاست، باید علت عقب ماندگی را نیز در آنجا جست و جو کرد» (۱۶) او شش مؤلفه را برای دولت یا حکومت لازم می دانست (۱۷):

- ۱- ثبات ساختاری
- ۲- نقش پذیری علمی
- ۳- ماهیت توسعه ای
- ۴- پاسخگویی مدنی
- ۵- شایستگی اجرایی
- ۶- جایگاه متناسب بین المللی

وی ضمن تمایز قائل شدن میان حکومت های مقتدر (از نظر توسعه ای) و حکومت دولت سالار، میزان اقتدار حکومت را در درجه کارایی دخالت هایش می دانست و ساختار سیاسی دولت سالار که اصالت انسانی را باور نداشته و حوزه دخالت خود را بسیار وسیع می داند، رد می کند. (۱۸)

نظام حمایتی از موارد دخالت دولت در زمانی است که تأمین امنیت، سلامت و حداقل نیازهای اساسی زندگی برای شهروندان ضروری می نماید، از این رو وجود نظامی که تهدیدهای مختلف طبیعی و اجتماعی را خنثی می سازد ضروری است. دکتر عظیمی ضمن تأکید بر نقش دولت در ایجاد امنیت اشاره می کند که «سلامت ما و سلامت تک تک آحاد این جامعه در گرو حمایت سریع و وسیع از این توده عظیم انسانی است» و «لازم است که برنامه های توسعه کشور بر اساس وضعیتی متعادل از افزایش تولید و رسیدگی به محرومان استوار شود» (۱۹) بنابراین سن و عظیمی قائل به آزادی های اقتصادی در کنار تأمین حداقل نیازهای اساسی زندگی بودند. در همین راستا هر دو به تأسی از آدام اسمیت در کنار تقدیس «نفع شخصی» به حضور عنصر «اعتماد» در نظام بازار و مبادله و معامله تأکید داشتند و پویایی و سلامت نظام بازار را در ضرورت همراهی و همگامی این دو عنصر می دانستند.

خودباوری و الگوی بومی توسعه

سن معتقد است عنصر مشترک و کاتالیزور توسعه را باید در درون

سن و عظیمی هر دو قائل به ترکیب خردمندانانه ای از دولت و بازار هستند و باید جایگاه واقعی خود را در اقتصاد داشته باشند و تناسب میان آنها به درجه کارایی هر فعالیت اقتصادی یا اجتماعی بستگی دارد

فرهنگ هر جامعه جست و جو کرد، چرا که به باور ایشان همه فرهنگ ها این استعداد و قابلیت را در درون خود دارا هستند که بتوانند بستر و تکیه گاه توسعه قرار گیرند. یکی از محورهای اصلی بحث دکتر عظیمی در توسعه اقتصادی نیز مسئله فرهنگ و فرهنگ مناسب توسعه است. وی عنوان می کند رسیدن به توسعه اقتصادی الزاماً نیازمند هویت مستقل فرهنگی است. نکته مهم این است که عظیمی نیز همانند سن هیچ گاه از جایگزینی فرهنگ آن جامعه با فرهنگ غرب سخن نمی گوید و موشکافانه تأکید می کند: «راه حل تحول فرهنگی را باید در خود فرهنگ جست و جو کرد و باید ویژگی های فرهنگی مناسب توسعه را از دل فرهنگ خود بیرون کشید و تقویت کرد.» به طور خلاصه هر دو ضمن مهم شمردن نقش فرهنگ در توسعه تأکید دارند که باید هر جامعه ای با توجه به قابلیت ها و هویت مستقل فرهنگی خود راه توسعه خویش را بییماید و تحقق آزادی های پنج گانه را نیز در بستر فرهنگ بومی ممکن می دانند. به عبارت دیگر هر دو منادی بازگشت به خویشتن بوده و راه بر و نرفت از توسعه یافتگی را تکیه بر هویت فرهنگی خویش می دانند.

توسیم آینده بر مبنای «آینده نگری» و نه «پیش بینی»

دیدگاه سن و عظیمی در برنامه ریزی توسعه یک دیدگاه مبتنی بر «آینده نگری» است. آینده نگری یک حرکت فعال است، اما پیش بینی یک روش منفعل است. آینده نگری بی پرواست، اما پیش بینی محتاطانه است. در آینده نگری پست دیده بانی مادر آینده است، اما در پیش بینی پست دیده بانی مادر حال است. در آینده نگری، متناسب با هدف در جست و جوی ابزار و فراهم کردن تمهیدات لازم هستیم، اما در نگاه مبتنی بر پیش بینی، متناسب با وضع موجود در جست و جوی ابزار هستیم. به عبارت دیگر، در آینده نگری نگاه ما معطوف به «هدف» است و در پیش بینی معطوف به «وضع موجود». یکی از دلایلی که دکتر عظیمی با برنامه پنج ساله دوم توسعه - که مدل کلان اقتصادسنجی داشت - مخالفت می کرد این بود که این برنامه مبتنی بر پیش بینی بود. اساساً در تدوین برنامه های توسعه در ایران بیشتر دید «پیش بینی» حاکم بوده است تا «آینده نگری». و یکبار آزادی محور سن یک دید آینده نگری را در برنامه ریزی توسعه دیکته می کند.

نهادگرایی و مردم سالاری

در آثار این دو استاد و نوع نگاه سیستمی آنها به توسعه، نهادگرایی جایگاه ویژه ای دارد. بدون نهادسازی و توسعه ای کردن نهادهای موجود امکان گسترش آزادی ها و تعقیب مأموریت های توسعه ای ناممکن است. نهادهایی چون دولت، بازار، جامعه مدنی و... باید در جایگاه واقعی خود قرار بگیرند تا بتوانند متناسب با وظیفه خود و با یک رابطه تعاملی در مسیر توسعه ایفا نقش کنند.

به گمان سن، با نگاه ابزاری، آزادی و حقوق مدنی جزء مهمی در تدوین و اجرای سیاست های اقتصادی است. به بیان دیگر از دید سن باید به مردم سالاری به خاطر اهمیت مستقیم آن در ارتباط با تقویت قابلیت ها، نقش ابزاری آن در بالا بردن میزان شنوایی حاکمیت و نقش

نهادی آن در درک نیازها توجه کرد. بنابراین سن ضمن تأکید بر اهمیت نقش ابزاری آزادی سیاسی در تقویت رشد و توسعه اقتصادی بیان می‌کند که آزادی سیاسی فی‌نفسه از اهمیت برخوردار است. دکتر عظیمی نیز به صراحت از «حکومت پاسخگو» سخن می‌گوید و حتی اذعان دارد که «کشورهایی که از تولید سرانه بالا برخوردارند به نحوی در سال‌های دور این شعار را که توسعه به یک نظام سیاسی مدرن نیاز دارد عملی کرده‌اند.» (۲۰) او بر مبنای نظری مشروعیت حکومت و پذیرش آن توسط مردم و نیز بر ابزارها و نهادهای مردم‌سالاری چون احزاب، سازمان‌های مستقل، تشکل‌های سیاسی و صنفی و مانند آن تأکید دارد (۲۱) و در همین راستا بیان می‌کند: «گسترش علم و به‌کارگیری آن نیازمند بسیج تک‌تک انسان‌هاست، این اتفاق نمی‌افتد مگر در یک جامعه مدنی قوی که حقوق انسان‌ها رعایت شود و امنیت و آزادی وجود داشته باشد.» (۲۲) بنابراین در منظر این دو اندیشمند عنصر مردم‌سالاری جزء لاینفک حرکت به‌سوی توسعه یافتگی است و آزادی‌های سیاسی منشأ ارزش و از ارکان اصلی فرایند توسعه است و عدم وجود آن یکی از نشانه‌های نگاه ابزاری، بهره‌وری عوامل تولید از محیطی است که عاملین اقتصادی در درون آن تصمیم به سرمایه‌گذاری و مشارکت در عرصه فعالیت‌های اقتصادی می‌گیرند و قابلیت و توانایی‌های خود را در عرصه فعالیت‌های مختلف به کار می‌برند. بنابراین به قول دکتر عظیمی «توسعه اقتصادی بدون همراه شدن با نهادسازی جامعه مدنی اصلاً شدنی نیست.» (۲۳)

* عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

پی‌نوشت:

۱- آمار تپاسن، «توسعه به مثابه آزادی»، ترجمه وحید محمودی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.

**در منظر سن و عظیمی
عنصر مردم‌سالاری
جزء لاینفک حرکت به‌سوی
توسعه یافتگی است و
آزادی‌های سیاسی منشأ
ارزش و از ارکان اصلی
فرایند توسعه است و عدم
وجود آن یکی از نشانه‌های
توسعه نیافتگی است، و
همین‌طور به‌عنوان یک نگاه
ابزاری، بهره‌وری عوامل تولید
نیز متأثر از محیطی است که
عاملین اقتصادی در درون
آن تصمیم به سرمایه‌گذاری
و مشارکت در عرصه
فعالیت‌های اقتصادی می‌گیرند
و قابلیت و توانایی‌های خود را
در عرصه فعالیت‌های مختلف
به کار می‌برند. بنابراین به
قول دکتر عظیمی «توسعه
اقتصادی بدون همراه شدن با
نهادسازی جامعه مدنی اصلاً
شدنی نیست.»**

۲- مفهوم «آزادی» در بیان سن متفاوت از واژه «آزادی» در ادبیات رایج بخصوص در گفتمان سیاسی نظیر «آزادی سیاسی» یا به تأکید وثیق‌تر «آزادی بیان» است. در نگاه سن «آزادی» مفهومی بسیار وسیع دارد و جنبه‌های مختلف زندگی اقتصادی، اجتماعی و نیز سیاسی را دربرمی‌گیرد، به این معنا که هرگونه عدم‌دستیابی به امکانات اقتصادی، منابع اقتصادی و فرصت‌های مبادله و معامله در بازار آزاد و مانند آن به نوعی سلب آزادی (و به عبارتی نبود آزادی) به‌شمار می‌آید و عدم برخورداری از فرصت‌های اجتماعی چون آموزش، شغل دلخواه، فقر و محرومیت... نیز از مصادیق سلب آزادی است.

۳- عظیمی، حسین، ایران امروز در آینه مباحث توسعه، ص ۴۲.

۴- همان، ص ۹۲.

۵- عظیمی، حسین، مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران، ص ۱۰۹. عبرت‌نامه یاس نو، ۲۵ اردیبهشت ۸۲، مقاله وضعیت اشتغال در ایران.

۷- عظیمی، حسین، ایران امروز در آینه مباحث توسعه، ص ۹۲.

۸- مصاحبه دکتر عظیمی منتشر شده در روزنامه همشهری، ۳ خرداد ۱۳۸۲.

۹- همان.

۱۰- ایران امروز در آینه مباحث توسعه، ص ۵۱.

۱۱- مصاحبه دکتر عظیمی منتشر شده در روزنامه همشهری، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۲.

۱۲- عظیمی، حسین، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی شماره ۳۸، فرهنگ آموزش و توسعه.

۱۳- همان.

۱۴- هفته‌نامه خبری - تحلیلی سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، شماره ۱۸، اردیبهشت ۱۳۸۲ (یادنامه دکتر عظیمی)

۱۵- همشهری، ۲۶ اردیبهشت ۱۳۸۲، ویژه‌نامه دکتر عظیمی، مصاحبه با علی میرزایی.

۱۶- هفته‌نامه خبری - تحلیلی سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، شماره ۱۹، اردیبهشت ۱۳۸۲.

۱۷- همشهری، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۲، راهی به سوی توسعه؛ دولت کارآمد و مقتدر.

۱۸- مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۲۷، توسعه اقتصادی و سیاست اقتصاد کشاورزی.

۱۹- مدارهای توسعه نیافتگی، ص ۲۲۱.

۲۰- همشهری، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۲، راهی به سوی توسعه.

۲۱- همان.

۲۲- همشهری، ۳ اردیبهشت ۱۳۸۲.

۲۳- مجله راه‌نو، شماره ۱۸، ۳۱ مرداد ۱۳۷۷.

خوانندگان محترم نشریه!

چنانچه خواهان دریافت نشریه چشم‌انداز ایران

(از شماره ۱ تا ۶۶) به صورت مجلد هستید

با شماره تلفن ۰۲۱-۶۶۹۳۶۵۷۵ تماس بگیرید.



احمد علوی*

است. بسیاری از پژوهشگران بر این امر تأکید می کنند که بدون وجود جامعه مدنی قدرتمند یا بخش سوم که مبتنی بر تراکم و تکثیر سرمایه اجتماعی است، پیشرفت و تحقق جامعه رفاه، محل تردید است. آنها همچنین سهم بخش سوم در شفافیت و کارآمدی به کارگیری منابع گوناگون در توسعه اقتصادی و سیاسی را غیر قابل انکار می دانند. این از آن روست که تولید سرمایه اجتماعی زمینه ساز ثبات، امنیت سیاسی و اقتصادی و پایه هر نوع پیشرفت دیگری است.

تعریف بخش سوم

منظور از بخش سوم (جامعه مدنی) همانا مجموعه ای از نهادها، سازمان ها و مؤسسه هایی است که در عرصه و شکافی که میان بخش دولتی (دنیای قدرت)، بخش خصوصی (دنیای کسب و کار و سود) و عرصه خصوصی (فرد و خانواده) وجود دارد به وجود می آیند. توضیح آن که بنا به درک پژوهشگران جامعه انسانی پدیده ای کامل و بدون خلل و فرج نیست. جامعه انسانی پدیده ای است که در پیدایش، پویایی و فرسایش دائمی است، بنابراین وجود خلل و خلل در آن غیر ممکن نیست، بلکه امری بسیار معمولی است. سه بخش از زندگی اجتماعی یعنی نهادهای مربوط به قدرت یعنی دولت، نهادهای سود و ثروت مانند بنگاه ها و بالاخره نهاد خانواده یعنی آسایش و تداوم بقا، در تعامل هستند تا زندگی بشری را سامان دهند، اما هر یک از این سه بخش ممکن است دچار ناکارآمدی شده و دارای کژی و کاستی شوند و از وظایف محوله بازمانند. افزون بر این زندگی اجتماعی چنان پیچیده است که گاه این نهادها نمی توانند به همه نیازهای متنوع، متغیر و به فزونی جامعه رسیدگی کنند و همه عرصه های زندگی بشر را کاملاً پوشش دهند. حتی ممکن

است نیاز اجتماعی ساده و ضروری هم باشد، اما بازار و بخش خصوصی یا دولت انگیزه کافی برای تولید آن نداشته باشد. در اینجا است که بنا به ضرورت زندگی اجتماعی، نهادها و مؤسسه های دیگری پسا به عرصه وجود می گذارند که افزون بر نظارت بر سایر نهادهای اجتماعی، از کار کردن و اهداف و ساختار دیگری بهره می برند. از آنجا که زندگی اجتماعی خلأ پذیر نیست، بنابراین هرگاه خلأیی پدید آید در یک یا دو نهادی دیگر خلأ را پر می کند یا نهاد جدیدی برای پر کردن آن از ماده و مصالح نهادهای دیگر پدید می آید. مثال و مصداق بارز چنین پدیده ای رامی توان در دوره های بحران و انقلاب دید. افراد جامعه با ترکیبی از انگیزه ها

بخش سوم یا همان جامعه مدنی، بخشی از جامعه است که کارکرد آن عرضه خدماتی است که دیگر بخش ها از عرضه آن ناتوان هستند. کاهش مشکلات اجتماعی و مصیبت های بشری مشروط به عرضه این خدمات و کالای عمومی است

جامعه مدنی سوئد

بخش سوم به مثابه منبع سرمایه اجتماعی

هدف این نوشته بررسی جامعه مدنی یا بخشی از جامعه است که بنا به عرف پژوهشگران رشته مربوطه، بخش یا قطاع سوم خوانده می شود. از آنجا که بررسی هر پدیده در زمینه ای خاص میسر است، جامعه مدنی که از این پس بخش سوم خوانده می شود مبتنی بر تجربه های گوناگون بشر در جوامع متنوع است. بخشی از تجربه و تدریس نگارنده این سطور هم روی جامعه مدنی سوئد متمرکز بوده، از این رو تلاش می شود تا به نظریه هایی پرداخته شود که این بخش را در جامعه سوئد به بررسی می گذارد. بخش سوم در ادبیات موجود با نام های گوناگونی همچون جامعه مدنی، سازمان های غیردولتی، سازمان های مردمی، بخش غیرانتفاعی و بخش داوطلبانه نامیده شده است. هر یک از این نام ها به یک جنبه از بخش اشاره دارد. این بخش مستقل از دولت است و به همیاری داوطلبانه سازمان ها و جنبش های مردمی ساخته و پرداخته می شود.

بنا به آمار و اطلاعات مربوط به شاخص های اقتصادی و اجتماعی منتشره از سوی مؤسسه های بین المللی ای چون سازمان ملل، صندوق بین المللی پول و مرکز بین المللی شفافیت، جامعه سوئد از جمله شفاف ترین جوامع جهان امروز به شمار آمده و از نظر توسعه انسانی، اجتماعی و اقتصادی نیز در رتبه بالای جدول مقایسه ای سازمان ملل قرار دارد. تحقق چنین رتبه ای از پیشرفت، ناگهانی و تصادفی نبود. با نگاهی به تاریخ جامعه سوئد می توان ملاحظه کرد که در حدود ۱۵۰ سال پیش جامعه سوئد از فلاکت و گرسنگی گسترده رنج می برد و بی عدالتی و فقر موجب شده بود که حدود یک و نیم میلیون نفر از جمعیت سوئد که حدود یک پنجم جمعیت آن به شمار می آمد به امر یکای شمالی و بویژه امریکامهاجرت

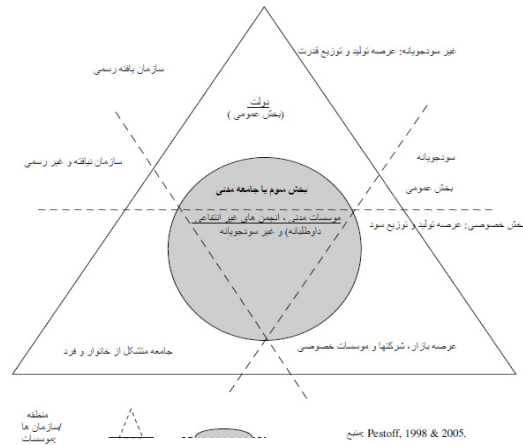
کنند. جامعه آن زمان سوئد که دارای شکاف بزرگ طبقاتی بود همزمان از کشمکش داخلی رنج می برد و جنگ طبقاتی و داخلی آن را تهدید می کرد. در این فرایند پرچالش بود که جامعه ای سرزده که اینک با عنوان جامعه رفاه از آن یاد می شود.

به پژوهش و باور بسیاری از صاحب نظران، وجود جامعه مدنی توانا و گسترده یکی از شرایط مهم پیشرفت جامعه رفاه قلمداد می شود. چنین جامعه ای دارای ویژگی های است که مطالعه آن ارزش آموزشی بسیاری دارد. یکی از ویژگی های جامعه رفاه سهم قابل توجه بخش اجتماعی و بخصوص جامعه مدنی در مدیریت فرایند زندگی اجتماعی

صیانت نفس و انسان دوستی و جلوگیری از بحران در غیبت نهادهای رسمی خود به تأسیس مناسبات و نهادهای جدیدی اقدام می‌کنند. ایران پیش از انقلاب نمونه چنین نهادسازی را تجربه کرده است. سازماندهی سوخت رسانی محلات و یا ایجاد شبکه برای گردآوری و جوه نقد برای نظامیان فراری و یا سازماندهی کمک به زلزله زدگان که به شکل خودجوش صورت می‌گیرد، نمونه‌های ملموسی برای چگونگی پیدایش بخش سوم هستند. چنین مناسبات و روابطی آنگاه که سازمان یافته و رسمی می‌شوند، جایگاه تثبیت شده و قانونی رادر حوزه عمومی پیدامی‌کنند. نمونه بارز دیگر چنین فرایندی نهادهای خدماتی همچون سازمان آتش نشانی و انجمن‌های خیریه هستند که نخست بر اساس یک ابتکار عمل و یک واکنش سریع گروهی از شهروندان برای حل یک مشکل کوچک و مقطعی تشکیل می‌شوند، اما

بعداً به سازمانی پایدار برای عرضه همان خدمات به همه مردم تبدیل می‌شوند. پس از مدتی آنگاه که این سازمان شکل قانونی و رسمی پیدا کرده یک مؤسسه جا افتاده با موقعیت قانونی ارتقا پیدامی‌کند. جنبش‌های اجتماعی که نهادهای مستقر و مستقل مدنی تبدیل شده اند نیز کم نیستند. مؤسسه‌های حمایت از حقوق زنان، کودکان، قربانیان جرم و جنایت، محیط زیست از نمونه‌های چنین فرایندی است.

نماگر زیر و جوه همیوشی، وصل و فصل بخش سوم با سایر بخش‌های حوزه عمومی یعنی بخش دولتی و خصوصی و همچنین عرصه خصوصی یعنی خانواده و فرد را به نمایش می‌گذارد.



همان گونه که نماگر بالا نشان می‌دهد بنا به نظریه‌های مربوط به جامعه مدنی، حوزه عمومی جامعه از سه بخش تشکیل می‌شود؛ بخش عمومی دولتی که دارای سازمان یافتگی بوده و کارکرد آن نیز تولید، تکاثر و توزیع قدرت سیاسی است. بخش تجاری خصوصی نیز دارای سازمان یافتگی ویژه خود بوده و کارکرد آن همزمان تولید، تکاثر و توزیع سود میان بازیگران عرصه اقتصادی و جامعه است. خانواده و فرد نیز بخش دیگری از جامعه حوزه خصوصی افراد است و کمتر از سایر بخش‌های دیگر سازمان یافته است. اما بخش سوم جامعه مدنی است. کارکرد جامعه مدنی عرضه خدماتی است که دولت و بخش خصوصی انگیزه و یا توانایی تولید و عرضه آن را ندارند. بخشی از این

در جوامع توسعه یافته که بخش سوم جدی تلقی می‌شود آن را به مثابه یک بخش نوآور و کارآفرین به رسمیت شناخته‌اند، چون سازمان‌های این بخش با یک ابتکار عمل و در یک زمینه خاص به وجود می‌آیند، ولی اگر تشویق شوند می‌توانند به کار خود ادامه دهند، پایدار باقی بمانند، نوآوری کنند و کار بیافرینند

خدمات بر اساس ارزش‌های عالی انسانی، همیاری و همکاری و در خلأ فعالیت‌های بخش خصوصی یا مؤسسه‌های عمومی دولتی عرضه می‌شود. نمودار بالا بر اساس «مدل ایده آل» به معنایی که ماکس وبر مدنظر داشته بنا شده است، بنا بر این نباید تصور کرد که این بخش هادر عمل هم کاملاً از یکدیگر مجزا و منفک هستند. بخش‌های گوناگون زندگی اجتماعی دارای همپوشی و اختلاط و چالش با یکدیگرند. فرایند رفاقت و رقابت و همزمان تجزیه و ترکیب در آنها نیز کم نیست. یک مؤسسه گاه و در دوره معینی دو یا چند هدف ظاهر آنا سازگار را دنبال می‌کند. همین مؤسسه ممکن است در دوره دیگری اهداف دیگری جایگزین اهداف پیشین کند، مثلاً گاه یک مؤسسه حوزه جامعه مدنی به مؤسسه دولتی یا خصوصی تبدیل می‌شود. تجربه عکس این مطلب نیز مصداق دارد،

یعنی بخش دولتی ناتوان از ایفای نقش خود و برای کاستن از بار تصدی‌گری می‌تواند بخشی از اختیارات و کارکرد خود را به مؤسسه‌های جامعه مدنی واگذار کند. همین نشانه پویایی نهادهای عرصه جامعه مدنی و بخش سوم است.

در جوامع توسعه یافته که بخش سوم جدی تلقی می‌شود آن را به مثابه یک بخش نوآور و کارآفرین به رسمیت شناخته‌اند، چون سازمان‌های این بخش با یک ابتکار عمل و در یک زمینه خاص به وجود می‌آیند، ولی اگر تشویق شوند می‌توانند به کار خود ادامه دهند، پایدار باقی بمانند، نوآوری کنند و کار بیافرینند. در شرایط کنونی، غربی‌ها سرمایه‌گذاری زیادی روی نگاه‌های اجتماعی می‌کنند. نگاه اجتماعی چیزی نیست جز ادامه همین بخش مدنی جامعه که خدمات متنوع را عرضه می‌کند؛ خدماتی که غالباً محصول نوآوری است و اشتغال هم ایجاد می‌کند. مثلاً نگاه‌هایی که می‌توانند افراد حاشیه‌نشین جامعه را فعال کرده و آن را به فرایند توانمند کردن علاقمند کنند موجب می‌شوند که بزهرکاری و جرم کاهش پیدا کند. البته کاهش بزهرکاری و جرم هزینه‌های پلیس و امنیت در بودجه دولت‌ها را کاهش می‌دهد. با افزایش امنیت بسیاری از هزینه‌های بهبود نیز کاهش می‌یابد و طبیعی است که به این ترتیب سرمایه اجتماعی که شرط رشد اقتصادی و توسعه است، افزایش پیدا می‌کند. به همین دلیل است که دولت‌های کشورهای پیشرفته تمایل دارند هزینه‌های مربوط به پلیس و جلوگیری از بزهرکاری و جرم را که هزینه‌های کلاتی است کاهش و آن را به توسعه نگاه‌های اجتماعی که جزء سازمان‌های بخش سوم هستند اختصاص دهند، زیرا کارکرد این مؤسسه‌ها پیشگیرانه است و کار آنها ارزان‌تر تمام می‌شود. از آن روی که بخش سوم به شفاف شدن و مدیریت مسالمت‌آمیز کشمکش‌های اجتماعی کمک می‌کند، پویایی اجتماعی را بدون آن که در گرگونی به تخریب یا هزینه بالا بینجامد، میسر می‌کند و اصلاحات و رفرفرم‌های سیاسی بدون چنین بخشی امکان‌پذیر نیست.

ویژگی‌های بخش سوم

نهادهای مؤسسه‌های متعلق به بخش سوم بر اساس ضرورت‌های حیاتی و ارزشی تشکیل می‌شوند و اعضای آن به طور داوطلبانه به آن پیوسته و این امر را کم و بیش با ملاحظاتی ارزشی و عام المنفعه توضیح می‌دهند. ساختار سازمان‌های بخش سوم اساساً هرمی نیست، بلکه افقی و باز است و بر پایه روابط دموکراتیک یعنی مشارکت عمومی و هر نفر یک رأی سامان می‌یابد، که تکثر نظری و وجود گردش اطلاعات در داخل سازمان را موجب می‌شود. همین امر مدیریت خودگردان این

سازمان‌ها و استقلال آنها از دولت و بخش خصوصی و پویایی را توضیح می‌دهد. از جمله حقوق افرا در سازمان‌های مدنی، باز، حق ترک و یا تشکیل سازمانی دیگر در صورت جدایی از آن است. این ویژگی مهم، سازمان دموکراتیک از فرقه را متمایز می‌کند، چون عضوگیری در فرقه‌ها به صلاح‌دید رهبران فرقه بوده و خروج از آن نیز معمولاً بدون مخاطره و مشکل نیست. کارکرد سازمان‌ها و مؤسسه‌های مبتنی بر ارزش‌های مقبول جامعه است و هدف آن کسب قدرت یا سود و تکثیر آنها نیست. از آن جهت که نهادهای بخش سوم خود دارای درآمد نیستند و با وجود اینکه تا حدی از کمک و تأمین داوطلبانه مالی اعضا و شبکه‌ای که در آن فعال هستند بهره می‌برند، اما برای تداوم فعالیت نیازمندند تا با استفاده از منابع عمومی مانند مالیات تقویت شوند، چرا که درآمدهای مالیاتی درآمدهای عمومی متعلق به مردم هستند و می‌توانند برای گسترش جامعه مدنی به کار گرفته شوند. از جمله دیگر کارکردهای سازمان‌های بخش سوم جلب توجه عمومی به مشکلات، نارسایی‌ها و مسائل اجتماعی، نقد نهادهای قدرت و ثروت است. به زبان دیگر با گسترش بخش سوم نظارت دموکراتیک مردم بر نهادهای دولتی و خصوصی افزایش می‌یابد. تحقیقات تجربی نشان می‌دهد در جوامعی که بخش سوم قوی و گسترده وجود دارد، شفافیت بیشتر، فساد مدیریت کمتر و تخلف نهادهای قدرت و ثروت از مقررات کمتر است.

از آنجا که بخش سوم از الزامات قدرت و ثروت آزاد است و مستقل و خودانگیزه عمل می‌کند توانایی بیشتری برای نقد و نظارت بر سایر نهادها دارد. بر همین روش سازمان‌های جامعه مدنی که متنوع و متکثر هستند باید بر یکدیگر نظارت نمایند. البته لازم است چنین امری گردش آزادانه اطلاعات از درون به بیرون و از بیرون به درون سازمان است. مدیریت دموکراتیک سازمان‌های بخش سوم از سویی، با بودن آن نسبت به محیط پیرامونی و پیوستن داوطلبانه به آنها از سوی دیگر موجب می‌شود که نهادها شفاف باشند. در عین حال سازمان‌های بخش سوم باید نظارت شهر و ندان و سایر مؤسسه‌های رسمی اعم از دولتی و یا خصوصی را نیز پذیرا باشند، چرا که بنا به فلسفه پیدایش بخش سوم، هیچ نهاد و مؤسسه یا سازمانی میراث فساد نیست و تنها نظارت متقابل و چندجانبه است که می‌تواند مخاطره فساد را کاهش دهد. همین نظارت است که اعتبار و مشروعیت دستگاه‌های اجرایی بخش عمومی، دولتی و خصوصی را به روشی سازمان یافته و عقلانی به آزمون می‌گذارد. همین آزمون‌هاست که پایه اصلاحات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را تشکیل می‌دهد و سرمایه اجتماعی لازم را برای آنها فراهم می‌کند.

به طور کلی می‌توان مهمترین ویژگی‌های بخش سوم را چنین برشمرد:
 شکل سازمانی: افقی
 رابطه با جامعه پیرامون: باز
 رابطه با دیگر سازمان‌ها: برابر و باز
 روابط درونی: متکثر
 مدیریت: خودگردان و دموکراتیک (هر نفر یک رأی)

دولت‌های کشورهای پیشرفته تمایل دارند هزینه‌های مربوط به پلیس و جلوگیری از بزهکاری و جرم را که هزینه‌های کلانی است کاهش و آن را به توسعه‌بنگاه‌های اجتماعی که جزء سازمان‌های بخش سوم هستند اختصاص دهند، زیرا کارکرد این مؤسسه‌ها پیشگیرانه است و کار آنها ارزان تر تمام می‌شود. از آن روی که بخش سوم به شفاف شدن و مدیریت مسالمت آمیز کشمکش‌های اجتماعی کمک می‌کند، پویایی اجتماعی را بدون آن که دگرگونی به تخریب یا هزینه‌بالا بینجامد، میسر می‌کند و اصلاحات و رفرم‌های سیاسی بدون چنین بخشی امکان پذیر نیست

پیوستن: داوطلبانه

جدایی: آزادانه

نحوه پیدایش: خودجوش

نحوه تداوم: غالباً سازمان یافته و برنامه‌ریزی شده

هدف: ارزشی، منافع عام‌المنفعه

تأمین مالی: کمک اعضا و درآمد عمومی مالیاتی

یا ترکیبی از آنها

نظریه‌های پیدایش جامعه مدنی: از شبکه‌های

روابط مردمی تا ساخت یابی جامعه مدنی

اقتصاددان‌ها، تاریخ‌شناسان و جامعه‌شناسان در

زمینه پژوهش بخش سوم یا جامعه مدنی کوشش

زیادی داشته‌اند و نظراتی را برای توضیح پیدایش

مؤسسه‌های این بخش عرضه کرده‌اند. بنا به یک نظریه

اقتصادشناسانه، هرگاه بخش خصوصی و مؤسسه‌های

عمومی دولتی نتوانند یک تقاضا را برآورده کنند

یک مؤسسه برای تأمین آن نیاز به وجود می‌آید. چنین

نظریه‌ای تقاضا برای یک خدمت و رفع نیازمندی

و همزمان نبود عرضه را عامل پیدایش بخش سوم

می‌داند. گاه ممکن است هزینه خدمات چنان بالا باشد

که بخش دولتی از عهده تأمین بودجه آن بر نیاید و یا

بخش خصوصی سودآوری را در عرضه آن خدمت

نیابد، چنین شرایطی نیز می‌تواند زمینه‌ساز پیدایش

یک مؤسسه بخش سوم باشد. نمونه چنین خدمتی

کمک‌رسانی به بینوایان در برخی از جوامع و یا مواد ای

بیماران صعب‌العلاج است.

اما نظریه تاریخ‌شناسانه با تکیه بر برخی از داده‌های تجربی مانند پیدایش دولت

و بخش خصوصی در ایالات متحده امریکا مدعی است جامعه مدنی اساساً بر

بخش دولتی و بخش خصوصی، تقدم زمانی و علت و معلولی دارد و بنا به چنین

درکی پایه‌زنگی اجتماعی است و بر پیدایش دولت و حتی بخش خصوصی

مقدم است و زمینه‌ساز پیدایش آن است. نمونه چنین فرایندی جامعه ایالات متحده

است. شهر و ندان این جامعه که غالباً مهاجر بودند ابتدا برای حل مشکلات روزمره

با تشکیل سازمان‌ها و مؤسسه‌های داوطلبانه و غیررسمی زندگی اجتماعی را به طور

خودانگیزه از پایین و پایه شکل دادند و دولت و بخش خصوصی از بنیاد و بنیه

همین روابط غیررسمی پدیدار شد و شکل گرفت. البته کلیسای ارزش‌های مبتنی بر

باورهای مسیحی نقش قابل توجهی را در این فرایند بازی کرد.

نظریه جامعه‌شناسانه بر این نکته تأکید دارد که کارکرد سازمان‌های جامعه

مدنی یا بخش سوم ارائه خدمات به جامعه است. این ارائه خدمات معمولاً زمانی رخ

می‌دهد که خلأیی در جامعه به وجود آمده باشد و واکنش سریعی را طلب کند. همین

خودجوشی و واکنش سریع و به موقع است که به آنها این امکان را می‌دهد که تمایل

گروهی مردم را برای فعالیت جمعی جلب کنند. شبکه جامعه مدنی غیرانتفاعی

لازم نیست منتظر اکثریت شهر و ندان بماند تا روی یک راه حل پیشنهادی به توافق

برسند، در عوض آنها باید توانایی واکنش سریع و به موقع از خود نشان داده و با بسیج

گروهی اندک یک نیاز اساسی را برآورده کنند. اگر روابط و شبکه همکاری که در

چارچوب یک ضرورت و با واکنش گروه‌اندک به وجود می‌آید تداوم باید در این

صورت به تدریج سازمان یافته و رسمیت می‌یابد، اما برخی از این گونه واکنش‌ها

یکبار رخ می‌دهد و از بین می‌رود. این واکنش‌ها گاه محصول آفرینندگی انسان در شرایط بحرانی است و در صورت تداوم می‌تواند کارکرد مثبتی داشته باشد.

بخش سوم چه خدمتی را تولید می‌کند؟

اقتصاددانان با مطالعه روی بخش سوم تلاش کرده‌اند که دریابند این بخش چه کالاهایی را می‌تواند عرضه کند. خدمات یا کالاها از نظر استثناپذیری و رقابت‌پذیری می‌توانند در چهار دسته تقسیم شوند. استثناپذیری (Non-Excludability)؛ خدمت یا کالایی است که هیچ فردی توان از مصرف آن بازداشت. مالک کالای خصوصی می‌تواند ادعای استفاده انحصاری از آن را بکند و بنابراین مطلوبیت خدمت یا کالا را انحصاراً در اختیار داشته باشد، اما چنین ادعایی در مورد کالای عمومی امکان‌پذیر نیست، به همین دلیل بنا به تعریف کالای عمومی استثناپذیر است. محروم کردن حتی یک فرد از کالای عمومی تبعیض است و طبیعی است که تبعیض با بسیاری از اصول و مقررات سازگاری ندارد.

منظور از رقابت‌ناپذیری (Non-rivalrous) کالاها عمومی است که دسترسی همزمان افراد برای آن خدمت یا کالا، رقابت به‌شمار نمی‌آید، بلکه همه‌باید به یکسان از آن خدمت و کالا بهره‌برند. در مقابل کالای خصوصی رقابت‌پذیر است، چون تقاضای فرد جدید برای مصرف خدمت یا کالا به معنی رقابت با دیگران است. مثال کالای عمومی غیر رقابت‌پذیر استفاده از سلامتی یا هوای سالم است؛ همه افراد بشیر به یکسان نیازمند سلامت و هوای سالم هستند و رقابت برای تصاحب بخش زیادتری از آن و محروم کردن دیگری در این زمینه موضوعیت ندارد.

جدول زیر این چهار گروه کالا را به نمایش می‌گذارد؛ دسته نخست همان کالاهای استثناپذیر و رقابت‌پذیر است که به وسیله بخش خصوصی تولید و توزیع می‌شود. تولید بخش دوم خدمات و وظیفه مؤسسه‌های خاصی از بخش خصوصی مانند انجمن‌های خصوصی است. دسته سوم و چهارم خدمات و کالاها به وسیله بخش دولتی و جامعه مدنی یا بخش سوم تولید و عرضه می‌شود.

استثناپذیری	استثناپذیری
دسته ۱- خدمات خصوصی: عرضه غذا، لباس	دسته ۳- خدمات عمومی همچون پارک عمومی و آموزش و پرورش
دسته ۲- خدماتی که باشگاه‌های خصوصی عرضه می‌کنند؛	دسته ۴- خدمات یا کالای عمومی: امکان استفاده از هوا برای تنفس، امنیت ملی، آرامش در زندگی
پارک‌های خصوصی	رقابت‌ناپذیری

با این تفاوت که کالاها عمومی (Public Goods)

بنابراین تعریف شامل تمامی خدمات و کالاهایی است که همه شهروندان جامعه برای بقا به آن نیازمند هستند. از جمله این خدمات و کالاها امنیت، آرامش و بهداشت است. بخش عمده‌ای از این خدمات به وسیله بخش خصوصی یا دولتی عرضه می‌شود، ولی همان گونه که پیش از این هم آمد بخش خصوصی و دولتی به دلایل گوناگونی نمی‌توانند برخی از کالاها عمومی را عرضه کنند. برای نمونه امور خیریه در موارد بسیاری به جز امکانات مالی، نیازمند نوع خاصی از رابطه میان عرضه‌کننده و مصرف‌کننده خدمات است؛ نوعی رابطه انسانی همراه با مروت، فداکاری، دقت و مهربانی که قابل خرید و فروش نیست. تولید و عرضه چنین کالاهایی تنها از عهده بخش سوم برمی‌آید. مثال دیگر

فعالیت‌های محیط‌زیست است. بخش خصوصی بنا به کارکرد و ساختار خود نمی‌تواند در مقایسه با شهروندان نسبت به مسائل محیط‌زیست حساس باشند، بنابراین حتی فعالیت‌های بخش خصوصی در این زمینه می‌تواند با سودخواهی آن در تعارض باشد. در چنین حالتی بخش خصوصی اهلیت خود را برای تصدیق از این فعالیت‌ها از دست می‌دهد. بازی کردن بخش خصوصی در دو نقش به صورتی بودن یکی از فعالیت‌ها می‌انجامد، بنابراین ضرورت اصل بودن بازی نقش‌ها ایجاد می‌کند که بخش خصوصی در کادر خود و جنبش محیط‌زیست در کادر خود فعالیت کند. در غیر این صورت بازی نقش‌ها شکلی تصنعی به خود می‌گیرد و نمی‌تواند اصل و اعتماد آفرین باشد. بر همین سبک و سیاق کارکرد و ساختار جنبش زنان نیز از مؤسسه‌های حمایت از زنان دولتی متفاوت است.

مزیت‌های بخش سوم بر دیگر بخش‌ها

تولید و توزیع خدمات توسط بخش سازمان‌های جامعه مدنی دارای مزیت‌هایی است که آن را از خدمات دیگر بخش‌ها متمایز می‌کند. از آن رو که سازمان‌های نامرده دارای دیوان‌سالاری نیستند و با استفاده از امکانات عمومی شهروندان و همچنین مشارکت خود آنها خدمات را تولید می‌کنند. قیمت تمام شده خدمات ارزان‌تر از بخش خصوصی و دولتی است، زیرا بخش سوم سودگر نیست و دیوان‌سالاری و فساد اداری نیز قیمت تمام شده کالا را بالا نمی‌برد. افزون بر این سازمان‌های بخش سوم دیوان‌سالار نبوده و غالباً به شکل محلی فعالیت می‌کنند، بنابراین دسترسی به آنها بخصوص از سوی حاشیه‌نشین‌های اقتصادی و اجتماعی امکان‌پذیرتر است. از سوی دیگر رابطه افقی و نزدیک شهروندان با سازمان‌های جامعه، نظارت آنها بر تولید و توزیع کیفیت خدمات را امکان‌پذیر می‌کند.

چنانکه پیش از این هم یاد شد، از ویژگی‌های سازمان‌های بخش سوم تحرک و پویایی آنهاست، در نتیجه دسترسی به خدمات با تأخیر همراه نیست. افزون بر این، این بخش به عنوان ناظر و منتقد سایر بخش‌ها به پویایی دیگر بخش‌ها نیز کمک می‌کند، به این ترتیب به شفافیت کمک شده و در نتیجه راه‌دگرگونی نهادها و انطباق آنها با خواست مردم فراهم می‌شود. این روش اصلاحات مداوم، راهی میانه میان تصلب نظام اجتماعی، اقتدارگرایی و انحصار قدرت و یا گسیختگی و فروپاشی اجتماعی است. توضیح آن که با توجه به دگرگونی همیشگی جامعه، نهادهای سیاسی باید با این پویایی پایدار سازگاری داشته باشند، در غیر این صورت کشمکش ساختاری اجتناب‌ناپذیر است. وجود بخش سوم گزینه سوم یعنی پویایی پایدار و گسترده‌تر را بدون فروپاشی امکان‌پذیر می‌کند.

بنابراین پژوهش‌های مربوطه، بخش سوم یا همان جامعه مدنی، بخشی از جامعه است که کارکرد آن عرضه خدماتی است که دیگر بخش‌ها از عرضه آن ناتوان هستند. کاهش مشکلات اجتماعی و مصیبت‌های بشری مشروط به عرضه این خدمات و کالای عمومی است. دیگر بخش‌های جامعه، یعنی بخش خصوصی، عمومی و دولتی با وجود این بخش سوم است که می‌تواند فعالیت خود را روی وظایف خود متمرکز کرده و همزمان با استفاده از نظارت بخش سوم کارآمد شده و مشروعیت کسب کنند. وجود بخش سوم نیرومند و گسترده زمینه‌ساز تولید سرمایه اجتماعی است که به نوبه خود ضامن ثبات، امنیت و همزمان پویایی اجتماعی و توسعه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است.

تحقیقات تجربی نشان می‌دهد در جوامعی که بخش سوم قوی و گسترده وجود دارد، شفافیت بیشتر، فساد مدیریت کمتر و تخلف نهادهای قدرت و ثروت از مقررات کمتر است، از آنجا که بخش سوم از الزامات قدرت و ثروت آزاد است و مستقل و خودانگیخته عمل می‌کند توانایی بیشتری برای نقد و نظارت بر سایر نهادها دارد.

دلایل بسیاری بر رشد آسیب‌های اجتماعی در ایران وجود دارد. برخی آن را ناشی از دوره گذار و برخی فقر را عامل اصلی می‌دانند. هر دلیلی بر این اتفاق وجود داشته باشد، تبعات اجتماعی آسیب‌های اجتماعی را نمی‌توان نادیده گرفت. در این میان روسپیگری آسیبی است که هم با نقض الگوهای ارزشی جامعه و هم با رشد دیگر آسیب‌ها نسبت جدی‌ای دارد. پژوهش‌های اخیر در مورد ایدز نشان می‌دهد که در موج سوم این بیماری، روابط خطرناک جنسی نقش جدی‌ای دارد. اما جدای از تمامی این اتفاقات، روسپیگری بنا بر برخی از اظهار نظرهای رسمی، دامان کودکان را گرفته است. اگر روسپیگری تا به حال تضييع حقوق زنان بود، اکنون کودکان در معرض آسیب قرار گرفته‌اند. همچنین این که کودکان مورد توجه مشتریان روسپیگری قرار گرفته‌اند، نشان از انحطاط اخلاق در جامعه دارد. چشم‌انداز ایران پیشتر به این موضوع در چند گفت‌وگو پرداخته بود، اما به مناسبت کاهش سن روسپیگری به سراغ دو تن از کارشناسان حوزه علوم اجتماعی، رفتیم تا این موضوع را با آنها در میان بگذاریم. دکتر حریری، استاد بازنشسته دانشگاه علوم بهزیستی و مددکار اجتماعی، و پیام روشنفکر، پژوهشگر اجتماعی که چندسال پیش در پژوهشی گسترده که دکتر سعید مدنی در مورد روسپیگری انجام داده است، همکاری کرده است میهمان این شماره از چشم‌انداز ایران هستند. همچنین خانم آژیراک، به بررسی اولین پژوهشی که در مورد روسپیگری در ایران انجام شده است، پرداخته است.



زینب آژیراک

نگاهی به اولین پژوهش در مورد روسپیان

□ زینب آژیراک

راه‌اندازی مهد کودک مبتنی بر سیستم آموزشی مدرن در مناطق فقیر شهر، اعزام دانشجویان به بیمارستان‌ها و زندان‌ها و مراکز اصلاح و تربیت برای آموزش و نیز ارائه خدمت از جمله اقدامات مهم ستاره فرمانفرمائیان در ایران است.

وی به حق «مادر مددکاری اجتماعی ایران» شناخته می‌شود از سوی دانشگاه‌ها و وارده به عنوان یکی از زنان پیشرو در علم مددکاری اجتماعی شناخته شده و در فهرست زنان تأثیرگذار در تاریخ امریکا قرار گرفته است. ستاره فرمانفرمائیان در تاریخ ۳ خرداد ۱۳۹۱ در امریکا درگذشت.

«پیرامون روسپیگری در شهر تهران» اولین بررسی علمی و جامع در زمینه روسپیگری در ایران است که توسط دانشجویان آموزشگاه عالی خدمات اجتماعی در سال ۱۳۴۷ شمسی و به سرپرستی ستاره فرمانفرمائیان انجام گرفت. این تحقیق در سطح شهر تهران انجام شد و ابتدا به شناسایی مکان‌های تجمع روسپیان و طبقه‌بندی آنها پرداخت. آنها براساس محل کار و زندگی‌شان به چهار دسته تقسیم شده‌اند

«پیرامون روسپیگری در شهر تهران» اولین بررسی علمی و جامع در زمینه روسپیگری در ایران است که توسط دانشجویان آموزشگاه عالی خدمات اجتماعی در سال ۱۳۴۷ شمسی و به سرپرستی ستاره فرمانفرمائیان انجام گرفت. این تحقیق در سطح شهر تهران انجام شد و ابتدا به شناسایی مکان‌های تجمع روسپیان و طبقه‌بندی آنها پرداخت

ارائه خدمات اجتماعی را به صورت نظام‌مند و حرفه‌ای علمی در آورد.

تأسیس مراکز رفاه خانواده در مناطق فقیرنشین و آسیب‌خیز تهران و بخصوص مراکز تجمع و زندگی روسپیان و نیز در گودهای جنوب شهر،

ستاره فرمانفرمائیان فرزند عبدالحسین میرزا فرمانفرما، از شاهزادگان و مردان متنفذ قاجار در سال ۱۲۹۹ هجری شمسی در شهر شیراز متولد شد. او تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در ایران تمام کرد و سپس از طریق هند و پاکستان، راهی امریکا شد و به عنوان اولین دانشجوی ایرانی دانشگاه کالیفرنیا جنوبی در رشته روانشناسی ثبت نام کرد. وی سپس برای ادامه تحصیل به شهر شیکاگو رفت و در رشته مددکاری اجتماعی از دانشگاه شیکاگو فوق‌لیسانس گرفت.

خانم فرمانفرمائیان در دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی به عنوان مددکار اجتماعی برای اجرای پروژه‌های مددکاری اجتماعی به کشورهای خاورمیانه سفر کرده و سپس در سال ۱۳۴۱ به دعوت دولت وقت به ایران بازگشت و آموزشگاه عالی خدمات اجتماعی را تأسیس کرد.

تأسیس آموزشگاه عالی خدمات اجتماعی که بعدها به دانشگاه ارتقا یافت نقطه شروع خدمات مددکاری اجتماعی در ایران است که با تربیت مددکاران اجتماعی و اعزام آنها به مناطق محروم،

که عبارتند از: «قلعه نشینان»، «خیابانی‌ها»، «گودنشینان» و «روسپیان» تفریحگاه‌های شبانه (کاباره‌ها).

• روسپیان قلعه نشین زنانی بودند که در «قلعه شهرنو» زندگی می‌کردند. قلعه شهرنو محله‌ای در جنوب غربی تهران و ضلع جنوبی بیمارستان فارابی در نزدیکی میدان قزوین قرار داشته است. در تحقیق «پیرامون روسپیگری در شهر تهران» به طور مفصل به سازمان و عرف و مناسبات حاکم بر زنان ساکن این محله پرداخته شده است.

آموزشگاه عالی خدمات اجتماعی برای انجام این تحقیق تعدادی از دانشجویانش را برای مصاحبه با زنان ساکن محله به قلعه شهرنو اعزام کرد تا به مصاحبه و تکمیل پرسشنامه بپردازند. با وجود بدبینی اولیه ساکنان محله به این دانشجویان و عدم همکاری با آنها، بعد از راه‌اندازی مرکز رفاه خانواده در این محله و شروع ارائه خدمات مددکاری اجتماعی در آنجا، به تدریج روسپیان ساکن در شهرنو، برای همکاری با این محققان متمایل شدند.

اقدام آموزشگاه عالی خدمات اجتماعی در واقع نخستین کار تخصصی ارائه خدمات به زنان روسپی است که سعی در شناسایی عوامل مؤثر بر آسیب دیدن این زنان نموده و می‌کوشیده در قالب مراکز رفاه خانواده به کاهش آسیب کمک کند و در جهت توانمندسازی «جامعه هدفش» اقدام نماید.

طبق آمارهایی که گرفته شده در محله قلعه شهرنو تعداد ۱۸۰ زن در سنین ۱۵ سال و کمتر تا ۵۱ سال و بیشتر، به کار و زندگی مشغول بودند و مشتریان این زنان از نقاط مختلف شهر به شهرنو مراجعه می‌کرده‌اند.

• روسپیان خیابانی در این تحقیق به زنانی اطلاق می‌شده که در هنگام شب در خیابان‌ها و گذرگاه‌های خاص «بیزک غلیظ» و پوشش‌هایی که از لباس‌های شیک و گران‌قیمت تاجدارهای گلداز و سیاه‌متغیر بوده به انتظار مشتریان می‌ماندند.

• زنانی که در تفریحگاه‌های شبانه و کاباره‌ها کار می‌کردند به دسته زنان بار، رقصه‌ها و بازیگران، پیشخدمت‌ها تقسیم می‌شدند که در همان محیط کاباره‌ها به جذب مشتری می‌پرداختند.

• روسپیان گودنشین کسانی بودند که در گودهای



عبارت‌انداز:

- دوران کودکی هر عضو از جامعه مورد مطالعه شامل وضعیت سرپرستی فرد در کودکی و میزان رضایت هر فرد از آن و میزان برخورداری از سرپرستی، محل رشد فرد، سواد هر یک از والدین، مشاغل هر یک از والدین، روابط والدین با هم و با فرزندان، وجود سابقه جرم در خانواده، وضعیت فیزیکی محل زندگی زن روسپی در کودکی و

جمعیت خانواده بر حسب اتاق‌ها با تأکید بر امکان آگاهی کودکان از روابط جنسی در کودکی.

- وضعیت ازدواج و طلاق این زنان و علل و عوامل مؤثر بر ازدواج و طلاق و دفعات آن و میزان رضایت از آن و نیز وضعیت سواد و شغل شوهران زنان.

- وضعیت اشتغال زنان جامعه هدف، پیش از روی آوردن به روسپیگری

- سیمای کلی زنان در دورانی که روسپیگری می‌کردند بر اساس سن، میزان و چگونگی سواد، میزان سال‌های روسپیگری، میزان اقامت در شهر تهران، میزان و چگونگی وابستگی این زنان به مردان، علت کشیده شدن به روسپیگری و...

- وضعیت و تعداد فرزندان و افراد تحت تکفل روسپیان و نیز دفعات حاملگی و نتایج حاملگی این زنان

- بررسی شرایط مالی زنان روسپی بر حسب تعداد مشتری در شبانه‌روز و درآمد آنها و هزینه‌های زندگی آنها

- شرایط کار بر حسب ساعات روسپیگری و روابط کار و سن آنها

- وضع اجتماعی زنان روسپی بر حسب سابقه جرم و سن و نوع جرم و عقاید مذهبی و تفریحات و ارتباطات اجتماعی آنها

- وضع بهداشت و تعداد دفعات و نوع بیماری‌ها و اعتیاد و میزان دسترسی به خدمات بهداشتی و تنظیم خانواده برای پیشگیری از حاملگی در زنان روسپی - وضعیت بازتوانی زنان روسپی بر حسب میزان رضایت از روسپیگری و تمایل به ترک یا حفظ جای روسپیگری و میزان آگاهی آنها از مهارت‌های حرفه‌ای و کارآموزی.

به طور کلی در این تحقیق از ۱۵۴۸ نفر زن که مشخصاً به روسپیگری می‌پرداختند مصاحبه به عمل آمده و نتایج آن استخراج شده است.

در انتهای این تحقیق نتایج کلی که بر اساس تجزیه

با توجه به گسترش شهرنشینی و مسائل مربوط به آن واضح است که پدیده روسپیگری در سطح شهرها همچنان به قوت خود باقی است و حتی بنا به مشاهدات مددکاران اجتماعی فعال در عرصه اجتماع ابعاد وسیع‌تر و پیچیده‌تری نیز یافته است که دلایل آن نیز نیاز به مطالعه و بررسی عمیق دارد تا بتوانیم به راهکارهای اساسی برسیم. در این راه می‌توان از تجربیات کشورهایمانند سوئد هم استفاده کرد که توانسته‌اند با اتخاذ تدابیری میزان روسپیگری در جامعه‌شان را به کمترین حد خود برسانند

جنوب شهر، کار و زندگی می‌کردند. این گودها در نقاط جنوبی تهران و در حوالی میدان شوش قرار داشته‌اند که در دیوارهای این گودها افراد با کندن زمین و استفاده از مقوا و حلبی و پارچه برای خودشان سرپناهی ایجاد می‌کردند. به زنانی که در این گودها تن فروشی و زندگی می‌کردند در این تحقیق عنوان روسپیان گودنشین داده شده است.

در این تحقیق به ترسیم یک سیمای کلی از وضعیت اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، خانوادگی مبادرت شده، به این منظور تمام مواردی که به نظر در بروز این پدیده مؤثر بوده‌اند به طور جزئی برای هر زن روسپی مورد بررسی قرار گرفت.

عواملی که در این تحقیق به مطالعه آن اقدام شد

و تحلیل‌های آماری و بارویکرد اجتماعی به دست آمده‌اند آورده شده است:

-روسی‌گیری به نظر محققان این پروژه پدیده‌ای کاملاً شهری عنوان شده و ربطی به مهاجرت از روستا به شهر نداشته است. در واقع بیشتر این روسپیان، شهری یا بزرگ شده شهرها بوده‌اند.

-فقدان والدین نیز در بروز این مسئله نقشی نداشته و علت این ادعا رشد اکثر این روسپیان با والدینشان بوده است.

-جهل و بی‌سوادی والدین به عنوان یکی از عوامل مهم در بروز روسپیگری زنان معرفی شده است.

-جدایی از خانواده پدری در سال‌های اولیه نوجوانی به علت ازدواج نامناسب باعث بروز نابسامانی در زندگی این زنان شده است. علت این نابسامانی عدم توافق فکری و اخلاقی و اختلاف سنی زوجین و فشار والدین برای ازدواج دختران بوده است.

-نبود سازمان‌ها و قوانین حمایتی از زنان جوان بی‌سرپرست باعث گرایش این زنان به روسپیگری شده است.

-سوادر و اسپان در سطح بسیار پایینی قرار داشته که باعث ضعف در سطح فرهنگ و وجدان اخلاقی و اجتماعی برای درمان این آسیب اجتماعی شده است.

-شیوع بیماری‌های مقاربتی در بین روسپیان با توجه به نرخ بالای سقط جنین غیر عمد و مرده‌زایی مشاهده شده است.

وضعیت مالی روسپیان با وجود «انگل‌های اجتماعی» که از استثمار این زنان ارتزاق می‌کنند بسیار بد و نابسامان گزارش شده است.

-شیوع و وفور اعتیاد به مواد مخدر در بین روسپیان مشاهده شده است.

محقق در انتها به نقاط قوت و امیدوی نیز می‌رسد که از جمله آنها پابندی روسپیان به پاره‌ای اعتقادات مذهبی و تمایل آنها به نوتوانی است.

در پایان تحقیق، راهکارهای ارائه شده در دو بخش کوتاه مدت و فوری و راهکارهای مستمر بلندمدت فهرست شده است. راهکارها و برنامه‌های کوتاه مدت شامل ارائه خدمات فوری بهداشتی درمانی به روسپیان و بررسی وجود بیماری‌ها در آنها، ارائه آموزش‌های پیشگیری از بارداری به آنها و دادن وسایل پیشگیری به روسپیان، مراقبت‌های پزشکی از زنان روسپی در مورد پیشگیری از سرطان‌ها و بیماری‌های مرتبط با زنان پیشنهاد شده است.

برنامه‌ها و راهکارهای بلندمدت در قالب توسعه خدمات مددکاری اجتماعی و حمایت‌های اجتماعی از زنان بی‌سرپرست و بدسرپرست و تشکیل بیمه‌های درمانی به منظور آسان‌سازی درمان روسپیان پیشنهاد شده است.

پیشنهاد تصویب قوانین و کنترل و مجازات روسپی‌فروشان و افرادی که در نظام روسپیگری دخالت دارند و از آن منتفع می‌شوند نیز در زمره راهکارهای بلندمدت آورده شده است.

افزایش سطح مهارت روسپیان با آموزش‌های فنی حرفه‌ای و هدایت آنها به مراکز کارایی برای یافتن شغل و کسب درآمد از این راه و نیز همزمان ارائه خدمات مددکاری اجتماعی به این زنان و ارتباط با خانواده‌های این زنان برای بازتوانی آنها و نیز تأمین مسکن و امنیت برای زنانی که حاضر

به رها کردن روسپیگری می‌شوند، مبارزه با رشوه‌خواری و وابستگی به دولت و تشدید کنترل رشوه‌خواری احتمالی مقاماتی که ممکن است با رشوه‌خواری در ارتباط باشند، آموزش جوانان در مدارس و خانواده‌ها در مورد ارتباط و میل جنسی و امور مربوط به این مسائل و نیز آگاه نمودن جوانان از انواع بیماری‌های مقاربتی در سطح خانواده، مدارس و پادگان‌ها مواردی هستند که توسط تیم تحقیق به سرپرستی فرمانفرمائیان در سال ۱۳۴۷ پیشنهاد شده است.

آنچه در این تحقیق به نظر مورد غفلت واقع شده اوضاع اجتماعی و فقر و اختلاف طبقاتی شدید در بین اقشار مختلف مردم بوده است که به عنوان مادر تمام تباهی‌ها شناخته می‌شود. با این حال این تحقیق به عنوان یکی از مهمترین منابع پژوهشی معتبر در حوزه آسیب‌های اجتماعی می‌تواند مدنظر قرار گیرد و نتایج و یافته‌های آن علی‌رغم گذشت نزدیک به نیم قرن از آن همچنان قابل استناد است.

با توجه به گسترش شهرنشینی و مسائل مربوط به آن واضح است که پدیده روسپیگری در سطح شهرها همچنان به قوت خود باقی است و حتی بنا به مشاهدات مددکاران اجتماعی فعال در عرصه اجتماع ابعاد وسیع‌تر و پیچیده‌تری نیز یافته است که دلایل آن نیز نیاز به مطالعه و بررسی عمیق دارد تا بتوانیم به راهکارهای اساسی برسیم. در این راه می‌توان از تجربیات کشورهایمانند سوئد هم استفاده کرد که توانسته‌اند با اتخاذ تدابیری میزان روسپیگری در جامعه‌شان را به کمترین حد خود برسانند.

* کارشناس ارشد مددکاری

روسی‌گیری؛ پدیده‌ای که باید آن را جدی گرفت گفت‌وگو با پیام روشنفکر

■ در این اواخر آمارهایی در مورد کاهش سن تن‌فروشی و گسترش آن ارائه می‌شود. می‌دانیم که تن‌فروشی و بسیاری از جرایم - که آنها نیز علیرغم تمهیداتی که در مورد آنها به طور جدی در حال اجراست - در حال گسترش است. شاید بتوان گفت با اتکا به آمارهای رسمی نیز این پدیده در حال حاضر در حال تبدیل شدن به یک پدیده جدی است که نباید آن را نادیده گرفت و از کنار آن گذشت.

به عنوان شروع، از تعریف این پدیده آغاز کنیم. تن‌فروشی به چه معناست و آیا میان روسپیگری، تن‌فروشی و زنان خیابانی تفاوتی می‌بینید؟

□ در این حوزه واژه‌های متفاوتی وجود دارد. در فرهنگ دهخدا

برای روسپی مترادف‌های عربی همچون ماجن، عاهر، زانیه، بنت‌هوی و مترادف‌های فارسی مثل فاحشه، قجه و غیره آمده است. این پدیده به دلیل قدمتی که دارد در ادبیات عامیانه و رسمی هم معادل‌هایی پیدا کرده که عموماً بار منفی داشته است. واژه‌هایی مثل بدکاره، هر جایی، لکاته، فاحشه، و احیاناً واژه‌های محلی بسیار برای نامیدن زنانی که از طریق روسپیگری امرار معاش می‌کنند به کار رفته و می‌رود. در زبان انگلیسی از واژگان مختلفی برای این گروه افراد استفاده می‌شود. البته این واژه‌ها نسبت‌های متفاوتی با روسپیگری دارند که حداقل به سه دسته متفاوت تقسیم می‌شوند؛ گروهی از آنها معادل‌های زبانی / محاوره‌ای هستند که فقط برای شناسایی و دلالت به

کار می‌روند مثل Hooker Prostitute. دسته دوم واژه‌هایی هستند که بیان‌کننده انواع روسپیگری اند و برای طبقه‌بندی و تفکیک به کار می‌روند مثل courtesa, geisha, call girl, B-girl و گروه سوم واژه‌های وضع‌شده توسط متخصصان علوم اجتماعی هستند که جهت توضیح بار مفهومی و حقوقی و نظری به موضوع مورد استفاده قرار گرفته‌اند مثل Sex Worker.

امروزه در کاربرد واژه‌ها در زبان فارسی به دلایل مختلفی - که خود بحثی مستقل می‌طلبد - نوعی سردرگمی و بعضاً کاربرد اشتباه واژه‌ها هم وجود دارد که گاه تبعات مهمی هم می‌تواند داشته باشد. این واژه‌ها بار معنایی خود را دارند و می‌توانند نوع مواجهه یا درک ما از پدیده را تحت تأثیر قرار دهد. برای نمونه در قوانین فعلی ایران از جرمی تحت عنوان تن‌فروشی یا روسپیگری نام برده نشده که البته این به معنای جرم زنا یا عدم برخورد کیفری و جایز بودن این عمل در نظام حقوق کیفری ما نیست، بلکه عنوان مجرمانه دیگری در حوزه مسائل جنسی نظیر زنا یا اعمال منافی عفت پیش‌بینی شده، که با روسپیگری دارای عناصر مشترک است، از این رو مجازات روسپیگری بر

طبق مقررات قانونی ما ابهام‌داشته و طیف وسیعی از مجازات‌ها را از چند ضربه تازیانه تا مجازات سنگسار بر حسب نوع مجازات در بر می‌گیرد. من فکر می‌کنم کلمه تن‌فروشی هم ممکن است معادل جامعی نباشد، خصوصاً طی سال‌های اخیر پدیده‌هایی مثل فروش اعضای بدن (کلیه فروشی و...) هم به وجود آمده که ممکن است ابهام و همپوشانی ایجاد کند. تن‌فروشی ممکن است شکل خاصی از روسپیگری باشد که بر مبادله پول با استفاده از بخشی از بدن انسان برای بهره‌مندی جنسی تمرکز دارد، اما متخصصان می‌دانند که خدمات جنسی دیگری می‌تواند تحت عنوان روسپیگری وجود داشته باشد که لزوماً مرتبط با تن یا متمرکز بر پول نباشد، یا حتی این ایراد را وارد دانسته‌اند که فروختن در ارتباط با نوعی انتقال مالکیت است، در حالی که در شکل غالب پدیده روسپیگری، ما با نوعی «اجاره دادن» مواجهیم. این بحث تخصصی است که می‌تواند در جای خود اهمیت داشته باشد، ولی برای هدف گفت‌وگوی شما می‌توانیم روسپیگری را در مجموع، حرفه‌ای مبتنی بر نوعی مبادله بدانیم که در برابر پول، کالا یا خدمات، خدمات جنسی ارائه می‌شود. این می‌تواند تعریف کاربردی باشد، هر چند در ایران وقتی از این پدیده صحبت می‌شود ممکن است بیشتر تمرکز بر «تن‌زنان» و «مبادله پولی» وجود داشته باشد.

■ در مورد تن‌فروشی کودکان چطور؟

□ وقتی با پدیده‌ای به عنوان کاهش سن روسپیگری مواجهیم بحث به کودکان کشیده می‌شود که به طور کامل ملزومات تعریف، متفاوت می‌شود. داشتن یک حرفه، حقوق مالکیت، امکان تملک پول، قدرت تعیین قیمت و... ملزوماتی است که در مورد کودکان، کاربرد اغلب این مفاهیم دچار پیچیدگی و ابهام است. حتی درک کودکان از رابطه جنسی



تن‌فروشی ممکن است شکل خاصی از روسپیگری باشد که بر مبادله پول با استفاده از بخشی از بدن انسان برای بهره‌مندی جنسی تمرکز دارد

و یا تکالیف آنها در مقابل قوانین و مجازات‌های آنان متفاوت است. اهمیت این دعوای به ظاهر آکادمیک در آن است که حوزه بحث و رویکرد مداخله را تعیین می‌کند، این که بحث روسپیگری کودکان را در حوزه جرایم کودکان دنبال کنیم یا جرایم بر علیه کودکان، آنها را قربانی بدانیم یا منحرف و مجرم و مواردی از این دست.

■ **گویا این اواخر سخن بر سر افزایش زنان خیابانی بود. شما زنان خیابانی را چگونه دسته‌بندی می‌کنید؟**

□ در مورد این واژه‌ها هم باید دقت داشت. گاهی کاربرد یکی از آنان در جامعه و رسانه‌ها افزایش پیدا می‌کند و ممکن است به حل مشکلات کمک کند یا به آن دامن بزند، مثلاً نوعی برچسب منفی باشد و یاد مروری نوعی روشن‌بینی و مسئولیت‌پذیری در مورد مسئله باشد. من دو کاربرد واژه‌های «زنان خیابانی» و «زنان ویژه» را مثال می‌زنم؛ یکی دارای بار منفی و برای هشدار، و دیگری تلاشی است برای نوعی مداخله معطوف به حل مسئله فارغ از کاستی‌هایی که داشته. البته آنچه در هر دو مورد مستتر است تلاشی برای شکستن سدها و تابو‌هایی است که اجازه صحبت

در مورد این پدیده را نمی‌دهد. پس برخی از این اصطلاحات که به تدریج ساخته شد کار کرده‌ایی دارد، چون در وضعیت کنونی ما پرداختن به این پدیده قدری قبح دارد، یعنی خود پدیده تغییر شکل نداده، بلکه متناسب با زمان، واژه‌های متفاوتی برای آن استفاده شده است. خود این وضعیت، محدودیت‌های زیادی ایجاد می‌کند، چه در شناختن پدیده که پیش‌نیاز هر نوع مداخله است و چه در قبول مسئولیت در مورد آن. گاهی این واژه‌ها را دانشگاهیان می‌سازند، گاهی فرهنگ عامه، گاهی هم مطبوعات که هم با فرهنگ عامه تماس دارند و هم با سیاستمداران و مسئولان، برای نمونه در یک دوره دختر فراری معادل روسپی گرفته می‌شد، در حالی که این واژه‌ها با هم متفاوتند. ممکن است بسیاری از دختران فراری به واسطه تجاوز یا اعتیاد یا انواع دیگر آسیب‌ها و جدا شدنشان از خانواده به این مسیر کشیده شوند، اما این دلیل نمی‌شود که آنان را یکی بگیریم. حتی ممکن است برخی از آنان تن‌فروش به معنای حرفه‌ای آن نباشند. باید توجه داشته باشیم که به کسی می‌توان گفت روسپی که یک دوره یا دوره‌های مختلفی به این کار به عنوان حرفه‌روی آورده باشد.

اما اگر منظورتان از زنان خیابانی، روسپی‌های خیابانی (street prostitute) است این زنان بخشی از جمعیت روسپی‌ها هستند که در کلیت یا سازمان‌یافته یا بدون سازمان و در اشکال مختلف فعالیت می‌کنند. اطلاعات در مورد روسپیگری در همه کشورها محدود است و در ایران محدودیت بیشتری هم وجود دارد. اما شناخت ما از این گروه تا حدودی بیشتر از بقیه است.

■ **پژوهشی سال‌ها پیش از آقای جعفر شرافتی منتشر شد که در آن از موج جدید روسپیگری در ایران بعد از دهه ۷۰ سخن گفته بود. او برخی از این**

زنان خیابانی را در این راستا گنجانده بود؛ این موج جدید چه بود؟

□ بله، من از ایشان یک پایان نامه کارشناسی ارشد فرماندهی و مدیریت انتظامی دانشگاه علوم انتظامی دیدم که مربوط به سال ۱۳۸۴ بود. مشکل ما این است که اطلاعات در مورد تن فروشی بسیار محدود و پراکنده است. از نخستین تحقیقی که در سال ۱۳۴۷ توسط مرحوم فرمانفرمائیان انجام شد - که به او مادر مددکاری ایران هم گفته شده و در این زمینه خاص هم پیشرو بوده و کارهای بسیار بارز و شایسته انجام داده - تا امروز که حدود نیم قرن گذشته است تعداد انگشت شماری تحقیق قابل اتکا انجام شد. این اظهار نظر را دشوار و توأم با احتیاط می‌کند، از این رو این تحقیقات محدودند و جامعیت و شمولیت لازم برای تعمیم و تحلیل روندها را ندارند. دیگر این که این تحقیقات

رانمی توان به سادگی با هم مقایسه کرد، چرا که نمونه‌ها و محیط‌هایی که این تحقیقات در آنها انجام شده است، متفاوت است. برخی از این تحقیقات در مراکز بسته مانند بهزیستی یا زندان انجام شده و برخی از آنها در خیابان یا محلات بدنام. برای مثال در خصوص روسپیگری سازمان یافته چیز زیادی نمی‌دانیم. بعد از انقلاب تا به حال هیچ تحقیقی منتشر نشده و اگر هم انجام شده جامعه به آن دسترسی ندارد. قبل از انقلاب کسی مانند ستاره فرمانفرمائیان - که نفوذی هم در سیستم موجود داشت - توانست تحقیق جامعی انجام دهد، البته ظاهر امان موقع هم برای انجام این پژوهش با مشکلات و محدودیت‌هایی از جانب دستگاه‌های امنیتی وقت مواجه شد. بعد از انقلاب هم تا مدت‌ها در مورد این پدیده حرفی در میان نبود و به اصطلاح جز و لیست سیاه تحقیقات قرار داشت. تحقیقات اولیه را هم افراد بانفوذ و معتمد انجام دادند. به تدریج و البته با تردیدهایی از منظر سلامت و بهداشت، یا جرم‌شناسی و حقوق تحقیقاتی در قالب سفارش پژوهشی یا پایان‌نامه دانشجویی، تحقیقاتی انجام شد، ولی هنوز هم زمینه کار برای جنبه‌های جامعه‌شناسانه یا اقتصادی این پدیده‌ها فراهم نیست. ما مقاله‌ای در همایش دستاوردهای پژوهش علوم اجتماعی در ایران نوشتیم با عنوان «موضوعات ممنوع پژوهشی و ناکارآمدی مداخلات» و سعی کردیم این مسائل را شرح بدهیم. در کل این تحقیقات آنقدر نیست که به راحتی بتوانیم بر یافته‌های تحقیقی خود بایستیم و بگوییم وضعیت این گونه است که این تحقیق نشان می‌دهد.

با این مقدمه این بحث که تغییراتی در الگوی روسپیگری اتفاق افتاده را می‌توان بر اساس قرینه‌های مختلف دیگری هم دریافت. ما نیز در تحقیقی که در سال ۱۳۸۶ انجام دادیم به این جمع‌بندی رسیدیم. حدود ۱۲-۱۰ تحقیق قابل استناد از سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۸۶ انجام شده بود، ولی یافته‌های این تحقیقات رابه راحتی نمی‌توانستیم با هم مقایسه کنیم، حتی برخی پارامترهای ساده مانند سن تن فروشی رانمی‌شد مقایسه کرد، چرا که ماجرا در زندان، خیابان، شهرهای مختلف و... متفاوت است. اما به طور کلی می‌توان از برخی شواهد این ادعا را دنبال کرد، برای نمونه در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ بیشتر این زنان بی‌سواد، مهاجر و فقیر بودند و نیاز مادی یا فقر به همراه ناآگاهی، اصلی‌ترین

وقتی با پدیده‌ای به عنوان کاهش سن روسپیگری مواجهیم بحث به کودکان کشیده می‌شود که به طور کامل ملزومات تعریف، متفاوت می‌شود. داشتن یک حرفه، حقوق مالکیت، امکان تملک پول، قدرت تعیین قیمت و... ملزوماتی است که در مورد کودکان، کاربرد اغلب این مفاهیم دچار پیچیدگی و ابهام است

عامل بوده است، اما به تدریج تغییراتی حاصل شد. به عنوان نمونه سطح سواد در کل کشور افزایش یافته، پس می‌توان این فرض را مطرح کرد که در حال حاضر سطح سواد در بین آنها نیز رشد کرده است. همچنین کشور موج‌های مهاجرتی مختلفی را از سر گذرانده که هر یک ویژگی‌ها و پیامدهای خود را داشته‌اند، ولی این پدیده محدود شده و برخی مهاجرین ساکن شده‌اند. ممکن است که آسیب‌های دیگری در نسل‌های بعدی آنان دوام داشته باشد، اما آن را باید به گونه‌ای دیگر بررسی کرد و این دیگر تأثیر مستقیم و بی‌واسطه مهاجرت نیست. پس می‌توان گفت اتفاق‌های جدیدی در این حوزه افتاده است، تحقیقات ما هم این را نشان می‌داد، اما باز تأکید می‌کنم اطلاعات کافی برای بررسی کامل آن وجود ندارد.

آیا کاهش سن هم جزو این اتفاق جدید

است؟

□ بله، کاهش سن را تحقیقات ما هم نشان می‌داد. ما سعی کردیم دو نوع استدلال برای این موضوع داشته باشیم: یکی مقایسه یافته‌هایمان با تحقیقات پیشین بود که همانطور که اشاره کردم با احتیاط باید انجام شود و دیگر این که ما نمونه خود را به لحاظ نسلی تفکیک کردیم و سن شروع و سن فعلی آنها را بررسی کردیم. سپس با تکنیک‌های آماری نشان دادیم که این موضوع اتفاق افتاده است. برای نمونه کسانی که سن شروع آنها در دهه ۴۰ و ۵۰ بوده است، در مقایسه با کسانی که در دهه‌های بعدی شروع کرده‌اند، تفاوت‌هایی در سن شروع دارند. ما اینها را به سه نسل تقسیم کردیم و متوجه شدیم که هر چه جلوتر آمدیم، تن فروشی در سنین پایین‌تری آغاز شده است.

این پژوهش کشوری بود یا در تهران انجام شد؟

□ در تهران انجام شد. ۱۰ منطقه به عنوان نمونه از مناطق ۲۲ گانه شهری تهران مورد بررسی قرار گرفت.

اگر ممکن است جزئیات بیشتری از پژوهش خود با تمرکز بر سن شروع روسپیگری به ما بدهید.

□ بله، البته مجری و سرپرست اصلی این تحقیق، پژوهشگر توانای مسائل اجتماعی دکتر سعید مدنی بود و من یکی از همکاران ایشان بودم، از این رو در مورد زمینه و جزئیات طرح با خود ایشان یا دیگر اساتیدی که مشاوران طرح بودند و حق استادی بر من دارند باید صحبت شود، ولی اینجا بر اساس مقالات مشترکی که منتشر کردیم می‌توانم برخی یافته‌های مربوط به پرسش‌شمارا بگویم. بر اساس یافته‌های ما میانگین سن شروع روسپیگری در کودکان روسپی شده ۱۶ سال و در بین افرادی که در سنین بالای ۱۸ سال روسپی شده‌اند ۲۴ سال و نیم بوده است. بیش از ۴۰ درصد از کودکان روسپی شده مورد مطالعه در این پژوهش در محلی غیر از تهران (شهر محل سکونت و فعالیت فعلیشان) متولد شده‌اند و بعدها به این کلان‌شهر مهاجرت کرده‌اند. ۵۵ درصد از نمونه کودکان روسپی شده، حداکثر تا دوران راهنمایی یعنی حداکثر ۸ سال از تحصیلات بهره‌مند بوده‌اند و حدود ۳۰ درصد آنها در زمان شروع به کار، بدون والدین (به تنهایی یا با دوستانشان) زندگی می‌کرده‌اند. بین ۲۰ تا ۳۰ درصد روسپیان در ایران نیز مانند اکثر کشورها، سابقه تجاوز

و سوء استفاده و آزار جنسی یا فرار از خانه در کودکی را داشته‌اند، این رقم البته با پایین تراز معیار جهانی است که ۶۵ درصد به بالاست. بیشتر روسپیان به لحاظ اجتماعی دارای پیشینه فردی و خانوادگی ناهنجاری بوده‌اند، در این میان فقر و اعتیاد والدین یا مجرم بودن آنها و بدسرپرستی سهم بالایی دارد. همچنین در آن مطالعه مهمترین عوامل خطر ساز روسپی شدن کودکان عبارت بودند از: آزار جنسی در کودکی، فرار از منزل، اجبار به روسپیگری، حضور روسپی در بین دوستان، سابقه سوء مصرف مواد در پدر، داشتن مسئولیت تأمین مخارج دیگران (بار تکفل)، سابقه سوء مصرف مواد در مادر و سابقه بازداشت فرد قبل از روسپیگری.

در ارتباط با پرسش شما اگر سال تولد افراد نمونه اصلی را در چهار گروه در دهه‌های متوالی دسته‌بندی کنیم خواهیم دید که سهم روسپی شدن کودکان (زیر ۱۸ سالگی) در بین نمونه روسپیان مورد مطالعه در دهه‌های اخیر به شدت افزایش یافته است به نحوی که از ۲/۹ درصد در دهه ۴۰ به ۱۷/۴ درصد در دهه ۵۰ و ۷۸/۳ درصد در دهه ۶۰ رسیده است. البته لازم به یادآوری است که سن ورود به روسپی‌گری در جهان به طور متوسط بین ۱۲ تا ۱۴ سال است، اما سن ورود در ایران ۱۶ تا ۲۰ سال بوده است، یعنی وضع مانسبت به میانگین جهانی بهتر بوده و این خودش یک فرصت است، اما روند کاهش سن را باید جدی گرفت. همچنین حداکثر سن مفید برای فعالیت در چنین کاری، حدود ۳۰ سال است. دوره ماندن در این کار نیز دوره طولانی نمی‌تواند باشد، چرا که آسیب‌های بسیار و شرایط بسیار سختی دارد. همانطور که قبلاً اشاره کردم استدلالات دیگری در مورد کاهش سن روسپیگری می‌توان آورد. این که به جز یافته‌های تحقیقی که این موضوع را نشان می‌دهند، دسته دیگری از شواهد نیز هستند که می‌توانند این فرضیه را تقویت کنند. برخی از پدیده‌ها بر سن ورود به روسپیگری تأثیر می‌گذارد. مادر پژوهش خود این عوامل را نیز بررسی کردیم که به آنها اشاره کردم، از این رو هر تحولی در الگوی آنها ممکن است الگوی روسپیگری را هم تغییر دهد (مثلاً در الگوی اعتیاد، طلاق، سن اولین تجربه روابط جنسی، بدسرپرستی، کودک آزاری، زندانی شدن زنان و...). از سویی در ایران سن ورود به برخی از آسیب‌های اجتماعی مانند اعتیاد کاهش یافته است. آمار نشان می‌دهد که بین سوء مصرف و مصرف مواد مخدر و سن ورود به روسپیگری ارتباط قوی وجود دارد. تأثیر گسترش مصرف مواد در خانواده‌ها هم بسیار جدی است. اگر پدر یا مادر سابقه سوء مصرف مواد داشته باشند، ریسک آن که

دختر وارد بازار روسپیگری شود بیشتر است. یا به عبارتی دیگر، اگر پیشینه دختران روسپی را بنگریم، می‌بینیم در بسیاری از موارد در خانواده با سوء مصرف مواد مخدر و سابقه انواع جرائم مواجه بودند. در واقع بسیاری کودک - روسپی یا کودک - روسپی شده می‌شوند. (به کودک که روسپیگری می‌کند، کودک - روسپی و به بزرگسالی که روسپیگری را از سن کودک کی آغاز کرده، کودک - روسپی شده می‌گویند)

چه عواملی بیشتر باعث این پدیده می‌شوند؟

به هر حال عواملی هستند که با اطمینان می‌توان گفت موجب رشد روسپیگری می‌شوند.

یکی از آنها آزار جنسی در دوران کودکی است. تحقیقات جهانی هم این موضوع را نشان می‌دهند. پژوهش‌ها در ایران نیز نشان از رشد این پدیده دارد. هر چند آمار در این مورد نیز خیلی در دسترس نیست، اما داده‌هایی که منتشر شده نشان می‌دهد که میزان آن افزایش داشته است. عامل دیگری که تعیین کننده است، طلاق است. در این مورد هم نرخ طلاق افزایش یافته و هم سن آن کاهش یافته است. بسیاری از کودکانی که به روسپیگری روی می‌آورند دچار بدسرپرستی هستند. آنها یا با یکی از والدین خود به سر می‌برند، یا با ناپدری یا نامادری. تمام این موارد می‌تواند کودک را در معرض خطر آسیب‌های مختلف قرار دهد. پایین آمدن سن روابط پرخطر جنسی و روابط جنسی خارج از دواج نیز بویژه با توجه به نوع جامعه و نظام ارزشی آن از دیگر قرینه‌هاست، در سال ۱۳۸۷ تحقیقی توسط دکتر شغلی و همکارانشان با نمونه‌ای ۲۰۰۰ نفری انجام شد که نشان می‌دهد بیش از ۲۱ درصد پسران و ۵/۵ درصد دختران در گروه سنی ۲۴-۱۵ سال، رابطه جنسی خارج از چارچوب از دواج داشته‌اند. در دختران در ۲۷/۶ درصد و در پسران در ۵۷/۵ درصد موارد تعداد شرکای جنسی بیش از یک نفر بوده است. تحقیق دیگری نیز بیشتر (در سال ۱۳۸۵) در هفت استان انجام شد که آقای دکتر حسینی و همکارانشان انجام دادند. این تحقیق حدود ۷۰۰۰ نمونه داشته و همین نتایج را به دست داده است. در واقع به نظر می‌رسد سن تجربه جنسی خارج از دواج کاهش یافته و شیوع آن نیز افزایش یافته است. عواملی که نام برده شد، می‌توانند بر کاهش سن روسپیگری تأثیر گذار باشند. عواملی دیگر هم وجود دارد که تأثیر گذارند، البته کمتر از این عوامل، مانند افزایش کودکان خیابانی و...

این که می‌گوییم طلاق، دختران فراری، اعتیاد و... بر روسپیگری مؤثرند، به این معنا نیست که لزوماً تمام دختران فراری، یا بچه‌ها و زنان طلاق یا معتادان و فقرا روسپی می‌شوند، اما می‌توان گفت در افراد روسپی این عوامل بسیار زیاد دیده می‌شود. به همین دلیل افزایش آنها می‌تواند به کاهش سن روسپیگری یا افزایش شیوع آن بینجامد. اگر به روند شیوع ایدز در کشور بنگرید، شاهد سه موج مختلف شیوع ایدز در کشور خواهید بود؛ موج اول مربوط به فرآورده‌های خونی بود. موج دوم مربوط به اعتیاد تزریقی می‌شد و سومین موج انتقال ایدز، به روابط جنسی ارتباط پیدا کرده که برخی آن را شاهدی بر گسترش پدیده‌هایی چون روسپیگری می‌گیرند. البته در این زمینه هنوز اعتیاد نقش مهمی دارد و حلقه اصلی بیشتر آسیب‌هاست.

وقتی اعتیاد و سوء مصرف مواد مخدر افزایش می‌یابد، و حتی وقتی تغییر الگوی مصرف به سمت مواد شیمیایی ارزان‌تر و در دسترس است، این خود به خود رفتارهای پرخطر را افزایش می‌دهد و همه آسیب‌های ناشی از این اتفاق افزایش می‌یابند. بنابراین در مجموع می‌توان سه استدلال بر این که سن تن فروشی کاهش یافته را مطرح کرد: نخست این که نگاهی به تحقیقات پیشین و جدید مؤید این مسئله است.

دوم افزایش آسیب‌هایی که می‌توانند منجر به گسترش این پدیده شوند مانند اعتیاد و طلاق و... و سوم عوامل و تعیین کننده‌های ساختاری و

۵۵ درصد از نمونه کودکان روسپی شده، حداکثر تا دوران راهنمایی یعنی حداکثر ۸ سال از تحصیلات بهره‌مند بوده‌اند و حدود ۳۰ درصد آنها در زمان شروع به کار، بدون والدین (به تنهایی یا با دوستانشان) زندگی می‌کرده‌اند

چنین ارتباطی آنقدر ضعیف است که می شود گفت وجود ندارد.

مجموعه ای از تبیین ها و تحلیل ها را می توان برشمرد که در مورد شرایط ایران و بروز پدیده ها و مسائل آن مصداق دارد. ایران کشوری در حال گذار است که با مسائل اقتصادی نیز دست به گریبان است، ساختار سنی جوان دارد، در مسیر ترانزیت مواد مخدر است، بازارها و بنگاه ها ضعیف اند و پتانسیل کافی برای جذب این جمعیت جوان به چرخه

سالم تولید وجود ندارد و... در نتیجه مشکلات و آسیب های مختلفی را می توان در آن یافت. از سوی دیگر جامعه ما برای کنترل این مشکلات، ظرفیت های ویژه خودش را هم دارد، البته نباید با نگاه تقلیل گرا یا جانبدارانه با آنها برخورد کرد. ما منابع طبیعی و فرهنگی غنی داریم و همواره در طول تاریخ، اعتقادات مذهبی و ارزش های اخلاقی جایگاه مهمی در فرهنگ جامعه ایرانی داشته است. تداوم ساختارهای سنتی مبتنی بر ارزش های

قومی و مذهبی و اهمیت کرامت انسان ها بویژه زنان و کودکان، تداوم کنترل و نظارت اجتماعی غیررسمی در بسیاری از شهرهای ایران بویژه شهرهای متوسط و کوچک، اهمیت خانواده و پیوند آن با خویشاوندی به عنوان عامل هویت ساز و این که در کنار سخت گیری های جدی دین اسلام - دین اکثر مردم ایران - در روابط جنسی و تأکید بر خانواده، گاهی ظرفیت های منعطف و قابل تفسیری همچون صیغه در روابط جنسی وجود دارد و یا در کنار محدودیت های ساختاری و قانونی، باز هم قابلیت های گفت و گو، پویایی و چندصدایی در مراجع سیاسی و دینی شیعیه وجود دارد، که ظرفیت هایی را برای گفت و گو و ارائه راه حل در مورد مشکلات ایجاد کرده است. از سوی دیگر عدم امکان سرمایه گذاری در بازار روسپیگری، محدود بودن فعالیت های توریسم و وجود انواع سختگیری ها و محدودیت های مرتبط با روابط جنسی باعث کنترل ضمنی پدیده روسپیگری شده است، هر چند که برخی از موارد یاد شده ممکن است تنها با نگاهی یکجانبه در ارتباط با کنترل روسپیگری مفید باشد و جوانب چالش انگیز دیگری نیز دارند که اگر مسئولان و صاحب نظران پای حل مسئله بروند پیچیدگی های خود را نشان می دهد و ورود به آنها هم خارج از تخصص من است. اما از منظر یک پژوهشگر باید این هشدار را بدهم که نباید از این نکته غافل بود که نداشتن اطلاعات شفاف و شناخت علمی از این پدیده، امکان قضاوت دقیق در مورد تغییر شکل پدیده و بروز و شیوع آن در لایه های پنهان آن را دشوار و مخدوش می کند و در واقع نسبت دادن تداوم وضعیت های پیش گفته با ادعای کنترل روسپیگری را نیز توأم با احتیاط و تردید می کند.

■ آیا کاهش سن تن فروشی را باید همچنان به عنوان یک بحران بررسی کرد؟ تبعات این اتفاق برای جامعه چیست؟

□ از چند منظر می توان آن را بحران قلمداد کرد، نخست از منظر حقوق



کلی تر مشکلات اجتماعی مانند افزایش اختلاف طبقاتی، وضعیت دوره گذار یا آنومیک بودن جامعه، فقر و بیکاری و... که می تواند بر تمام آسیب ها تأثیر گذار باشند.

■ شما یافته های پژوهشی را بررسی کردید و به این نتیجه رسیدید که سن روسپیگری کاهش یافته است؛ آیا با تبیین های علمی هم می توان گفت چنین اتفاقی در جامعه افتاده است؟

□ بله. یافته های پژوهشی هم

مبتنی بر همین نظریه هاست، اما حتی بدون داشتن آمار و ارقام و انجام پژوهش های مستقیم هم تحلیل ها و تبیین های علمی از وضعیت جامعه می تواند جنبه هایی از موضوع را نشان داده یا پیش بینی کند. مثلاً در تحلیل های جامعه شناختی در خصوص تأثیرات شهرنشینی، مدرن شدن و دیگر ویژگی های جوامع روبه گذار یا در حال توسعه دلالت هایی وجود دارد که باعث افزایش مسائل اجتماعی می شود. تبیین های مبتنی بر

وضعیت آنومیک، تأخر فرهنگی، ناهماهنگی ارزشی، شکاف طبقاتی، گسترش احساس محرومیت نسبی و... که عمدتاً از تبعات جوامع در حال گذار امر و زی است همه می تواند به افزایش مشکلات اجتماعی بینجامد. می توان از منظر اقتصاد و اقتصاد سیاسی نیز به این مسئله نگاه کرد. گسترش تورم، فقر و بیکاری در کنار ضعف های اقتصاد وابسته، رانتی و غیرمولد برای جذب جوانان و تسهیل فرایندهای گذار آنان می تواند آمار طلاق، اعتیاد و روسپیگری را افزایش و سن بروز این پدیده ها را نیز کاهش دهد. همچنین می توان از منظر جمعیت شناختی به آن نگاه کرد و عواملی چون مهاجرت و جابه جایی جمعیت، تمرکز جمعیت در برخی از نقاط مسکونی، هرم سنی جمعیت و عواملی از این دست را نیز در این موضوع دخیل دانست یا رویکردهای بین رشته ای به موضوع که می تواند بسیار روشنگر باشد.

در پی امواج مهاجرت داخلی و تحولات بازار زمین و مسکن در دهه های گذشته مسائلی چون آلودگی ناشینی و اسکان غیررسمی در ایران افزایش یافته و حاشیه های اجتماعی - فضایی شهرها، محل خوبی برای گسترش آسیب هاست. البته باید دقت داشت که این مردم غالباً خود قربانی آسیب های اجتماعی اند، و نباید اینگونه آسیب ها را به عنوان برچسب نسبت به این گروه ها به کار برد. اگر اینها تبدیل به برچسب و کلیشه ها و پیشداوری های منفی شود، خودش آسیب زا است. اخیراً یکی از فعالین حقوق کودک در مصاحبه ای اشاره کرده بود که ایدز در کودکان خیابانی و زباله گرد ها زیاد شده است. به نظر من باید این موضوع را طوری گفت که جامعه متوجه این موضوع بشود که این گروه ها قربانی ایدز اند نه ناقل آن و گر نه گفتن این آمارها لزوماً به نفع این کودکان نیست، بلکه می تواند بر رابطه جامعه و نهادها با آنها تأثیر منفی بگذارد و حتی به بعضی حساسیت ها هم دامن بزند. ضمن این که در مورد ارتباط زباله گردی و ایدز بحث خیلی دقیق نبود و در واقع

کودک. در واقع وقتی روسپیگری به کودکان می‌رسد معمولاً تحت هر شرایطی بحران است. این نقض آشکار حقوق کودکان است و آسیبی جدی برای آنهاست. مصرف مواد یا روسپیگری در خانواده‌ها، حقوق کودکان را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. حتی این که خانواده متأثر از این آسیب‌ها باشد هم برای کودکان وحشتناک است، حال شما فکر کنید کودکی خود به تن فروشی یا مصرف یا توزیع مواد مخدر مبادرت کند، این بحران بزرگی است.

منظر دیگر سلامت و بهداشت جامعه است. کودکان به دلیل کم‌مهارتی و رشد نیافتگی در دانش، نیاز به مراقبت در زمینه‌های مختلف بویژه سلامت‌شان دارند. روسپیگری کار پرخطری است و نیاز به مهارت‌هایی دارد. کودکان معمولاً کمتر می‌توانند این مهارت‌ها را داشته باشند، در نتیجه آسیب بیشتری می‌بینند که لزوماً در همان سطح هم نمی‌ماند. در واقع آنها بیشتر از اقشار دیگر قربانی می‌شوند.

از منظر اخلاق نیز می‌توان این بحث را بررسی کرد. وقتی کودکان به سمت روسپیگری می‌روند، نشان از این دارد که در جامعه تقاضا برای ارتباط با کودکان نیز وجود دارد. این موضوع نشان‌دهنده این است که جامعه‌ای که مبانی اخلاقی خاصی برای خود قائل است، در برخی از موارد دچار بحران شده است.

منظر دیگر توسعه‌ای است. کودکان و به طور کلی انسان‌ها، سرمایه انسانی و مولد توسعه‌اند. برخی از نظریه‌ها آنها را هدف توسعه می‌دانند. حال چه عامل بینیم و چه هدف، کودکان که سرمایه‌های آینده شناخته می‌شوند، وقتی وارد چنین معادله‌ای می‌شوند، نیروی توسعه در جامعه افول می‌کند و می‌تواند توسعه را در جامعه به خطر بیندازد. اینها وجوه برجسته بحث است، البته به جنبه‌های دیگری هم می‌توان اشاره کرد که ممکن است در ایران موضوعیت یا پذیرش نداشته باشد.

■ آیا از منظر الگوی مصرف و انحطاط رویکرد به انسان نیز می‌توان این موضوع را بررسی کرد؟

این منظر، بسط دیدگاهی است که معتقد است نظام سرمایه‌داری تمایل دارد به صورت دم‌افزون همه چیز را تبدیل به کالا برای ارائه به بازاری حول آن کند. در مناسبات نظام سرمایه‌داری، کودکان به چند شکل هدف قرار می‌گیرند. در ادوار اولیه سرمایه‌داری هم کودکان و زنان به عنوان کارگر ارزان، سرمایه‌داری را رشد داده‌اند. این همان شکل استثمار و سوءاستفاده از کودکان به عنوان کارگر است که هنوز هم در کشورهای اقتصاد غیررسمی بزرگی دارند یا با جراحی‌های اقتصادی به یکباره تغییر وضعیت به سمت خصوصی‌سازی می‌دهند تداوم دارد، چون وقتی دولت کار فرماست

کمتر کودکان به کارگری گرفته می‌شوند. شکل دیگر نگاه سرمایه‌داری به کودکان به عنوان مصرف‌کنندگان بالقوه یا بالفعل است، چه با دامن زدن به مصرف‌زدگی انسان‌ها و کودکان از طریق تبلیغات و یا تولید کالاهای نه‌لزوم مفید برای آنها و چه استفاده از خود آنها به عنوان کالا از جمله برهنه‌نگاری کودکان، تجارت کودکان، بردگی جنسی و قاچاق یا سوءاستفاده از آنان در تورسیم جنسی و خرید و فروش اعضای بدن آنها. مادر مقالاتی که با آقایان دکتر مدنی و دکتر رئیس دانا

نوشتیم به مشتریان تن‌فروشی، بازار روسپیگری و یا کار کودکان در اقتصاد غیررسمی پرداختیم و برخی از جنبه‌های موضوع را شرح دادیم، ولی هنوز جای کار بسیاری وجود دارد.

■ بنا به دسته‌بندی‌ای که در بحث‌های شما هم بود، روسپیگری را در ایران می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: کسانی که به طور سازمان‌دهی شده کار می‌کنند و عده‌ای که به صورت فردی روسپیگری می‌کنند. به نظر شما کدام یک از این دو دسته در حال رشد است و ارتباط آنها با هم چگونه است؟

البته تقسیم‌بندی‌ها متنوع و پیچیده‌تر از این دو دسته است، ولی می‌توان گفت یک‌الگوی کار، فردی است و یک‌الگوی کار سازمان‌یافته جمعی. تحقیقاتی که در ایران انجام شده نشان می‌دهد که الگوی کار جمعی در ایران کمتر است و الگوی غالب نیست. مادر مقاله‌ای اتفاقاً روی این نکته بحث کردیم که چرا الگوی کار فردی در ایران اقتصادی‌تر است و الگوی کار جمعی به دلایل مختلف، کمتر اقتصادی است و هزینه بالایی دارد. الگوی فردی در ایران الگوی غالب است، اما در همین الگوی فردی هم شبکه‌هایی از ارتباطات وجود دارد، برای نمونه تحقیقی که ما انجام دادیم نشان می‌داد با این که الگوی کار فردی است، اما ارتباط روسپیان با هم زیاد است. حتی به یک مفهوم مذاکره‌ای در مورد کارشان -مانند قیمت‌گذاری- انجام می‌دهند یا برای امنیت خودشان تبادل اطلاعات می‌کنند و مراقبت‌های نامحسوسی از هم می‌کنند. این الگوی کار جمعی به معنای تخصصی نیست، ولی ارتباطاتی شبکه‌ای در آن وجود دارد، مانند دستفروشان منفردی که از هم حمایت می‌کنند و اگر مشکلی پیش بیاید به طور نسبی هوای هم را دارند. روسپی‌ها نیز همین گونه ارتباطات را دارند. قبل از انقلاب الگوی جمعی جدی‌تر بوده است، اکنون هم به طور بسیار محدود در برخی از نقاط وجود دارد، اما خیلی نمی‌شود در مورد آنها تحقیق کرد، چون مخفی هستند. در اوایل دهه ۸۰ روی بافت‌های فرسوده شیراز کاری انجام می‌دادیم، در یکی از آن محلات این امر به طور سازمان‌دهی شده وجود داشت. در واقع این محله، فقیرنشین و جرم‌خیز بود، هم اعتیاد و فروش مواد در آنجا سازمان‌دهی داشت و هم در کنار آن تن‌فروشی. البته سازمان‌دهی هم یک سازمان‌دهی نسبی بود. آن محله توسط افرادی اداره می‌شد، آنها حتی بازار یاب در سطح شهر داشتند و برای تعیین قیمت کسانی تصمیم می‌گرفتند. این امر در برخی محلات جرم‌خیز در شهرهای دیگر هم به صورت محدود وجود دارد.

■ آیا در کودکان هم الگوی فردی غالب است یا از آنان سوءاستفاده می‌شود؟

در مورد ایران و بویژه تهران، الگوی غالب، الگوی فردی است. اما در مورد کودکان وضعیت متفاوت است. آنها خودشان همیشه نمی‌توانند تصمیم‌گیری یا جلب مشتری کنند یا بر سر قیمت به توافق برسند. ممکن است دست‌هایی در کار باشند که از آن بچه در این مسیر استفاده کنند. اما به طور تحقیقی نمی‌توان گفت سازمان‌هایی برای سوءاستفاده از کودکان وجود دارد.

■ چه رویکردهایی در مواجهه با این پدیده وجود دارد و در مقابل تن‌فروشی فردی یا سازمان‌دهی شده، کشورهای مختلف چه رفتاری از خود نشان می‌دهند؟

رویکردهای متفاوتی در مواجهه با تن‌فروشی

اگر پیشینه دختران روسپی را بنگریم، می‌بینیم در بسیاری از موارد در خانواده با سوءمصرف مواد مخدر و سابقه انواع جرایم مواجه بودند

وجود دارد؛ گاهی عرضه را ممنوع می کنند، ولی تقاضا آزاد است. گاهی تقاضا ممنوع و عرضه آزاد است. گاهی هر دو آزاد است، اما سرمایه گذاری و سازمان دهی آن جرم است و بعضاً همه این موارد جرم انگاری شده است. این الگوها متعلق به کشورهایی است که رویکرد جرم انگارانه به تن فروشی دارند. رویکرد دیگر، رویکرد قاعده مند ساز است. در این رویکرد، تن فروشی را باید بپذیرند، تا بتوانند آن را قانون مند و از این طریق آن را کنترل کنند. دیگری رویکرد انکار گرایی است. در این رویکرد، وجود این پدیده، انکار می شود. شوروی سابق همواره ادعا داشت که مواد مخدر در شوروی مصرف نمی شود، اما پس از فروپاشی معلوم شد که آمار بالایی که رو به رشد هم بود در مورد اعتیاد در شوروی وجود داشته است. رویکرد دیگر محو گرایی است. در این رویکرد، سعی در محو آن آسیب یا مشکل دارند. در این رویکرد نیز ماناچرایم ابتدا آن را به عنوان آسیب بپذیریم و سپس برای محو آن تلاش کنیم. در برخی از این رویکردها مواجهه با سازمان یافتگی دشوار تر از بقیه است. اگر کشوری باشیم که رویکردهایی دارد که مستلزم پذیرفتن وجود و آسیب زایی تن فروشی اند، در آن صورت مواجهه با اشکال سازمان دهی شده به نظر می رسد ساده تر باشد. هلندی ها در شهرسازی الگویی به نام «zeropolicy» یا سیاست به صفر رساندن راه کار گرفته اند. این الگو در مورد آسیب های اجتماعی هم به کار می رود. در این مدل می گویند، باید آسیب های پراکنده را از سطح شهر جمع کرد و در یکی از مناطق شهر (مثلاً یک خیابان) متمرکز کنیم تا بتوانیم آن را کنترل کنیم. در این وضعیت جریان های سیستم وار را بیشتر می توان کنترل کرد و تحت نفوذ در آورد، اما سازمان های تن فروشی هم آسیب های خود را دارند. خلاصه هر کدام مزایایی دارند و البته به همه این رویکردها نقدهای جدی هم وارد است. به هر حال هر جامعه ای باید الگویی متناسب با وضعیت خودش را به کار گیرد.

■ راهکارهای مواجهه با این پدیده در ایران چیست؟

□ پاسخ مناسب به این پرسش اساسی البته مجال و متخصصین خود را می طلبد، اما به هر حال تجربیات آموزنده ای در زمینه های مشابه داشته ایم که می تواند در مواجهه با این پدیده نیز به ما کمک کند، در این زمینه می توان به موارد حساسی مثل اعتیاد، ایدز، تنظیم خانواده، تغییر جنسیت، کودکان خیابانی و... اشاره کرد. مثلاً در برابر اعتیاد در ابتدا تمایل به انکار این پدیده کم نبود، اما سرانجام واقعیت اعتیاد با افزایش اش، خودش را تحمیل کرد. نکته این است که بعد از پذیرش آن هم رویکرد غالب در مسئولین، جرم انگارانه بود. بعد ها رویکرد بیماری انگار نیز جای خود را باز کرد. در این مدت انواع راه حل ها آزموده شده است. گاهی عرضه را محدود کردند و

گاهی تقاضا را. سرمایه های بسیاری هم در این زمینه مصرف شد و کارهای بزرگ و بعضاً خوبی انجام شد، گاه ماندگار و گاه گذرا. واقعیت این است که اعتیاد هم به موازات افزایش پیدا کرد. ممکن است این افزایش را مرتبط با ساختار اقتصادی، جوان بودن جمعیت یا موقعیت ژئوپولیتیک ایران دانست که بحث مستقلاً می طلبد.

در رویارویی با اعتیاد، دولت اجازه داد تا جامعه مدنی نیز در کنار او قرار گیرد و این کار کمک بسیاری به دولت کرد و تجربه های بسیاری در

اختیار آنها قرار داد. انواع نهادهای مدنی در حوزه حمایت یا کاهش آسیب فعال شدند، انجمن معتادان گمنام و انشعابات آن از نمونه های موفق در این زمینه هستند. به هر حال تجربه های خوبی در این زمینه ها داریم. در تن فروشی نیز تا به حال در مرحله انکار یا به اصطلاح حرکت با چراغ خاموش بوده ایم. دیر یا زود این واقعیت خودش را تحمیل خواهد کرد. با وجود این که مواد مخدر تفاوت بسیاری با تن فروشی دارد، اما می توان از برخی تجربه های آن حوزه استفاده کرد. در ایران همواره یکی از راه های مهم، ورود به بحث از منظر سلامت است، که معمولاً هم از ناحیه عرف جامعه و هم دین رسمی مورد حمایت قرار می گیرد. همچنین در ایران معمولاً افراد نقش بسزایی داشته اند. روشن بینی و مسئولیت پذیری افراد ذی نفوذ می تواند مسائل بسیاری را حل کند. در این زمینه نمونه های جالبی از فتوای علمای دینی، اعتماد به رجال سیاسی یا متخصصین وجود داشته است. به نظر می رسد که در مورد روسپیگری فعلاً نوعی سیاست به تعویق انداختن وجود دارد. بیشتر مسئولین ترجیح نمی دهند در دوره مدیریتشان در این مورد ریسک کنند، گاهی مسئولین حتی از پذیرش پژوهش درباره آن نیز سر باز می زنند، چرا که نگرانند یافته های پژوهشی به عنوان سیاه نمایی تفسیر شود و یا تصور می کنند اگر آمار بالایی وجود داشته باشد که تا به حال منتشر نشده، باعث می شود بعدها بیلبان مدیریت او را ضعیف ارزیابی کنند، از این رو برخی ترجیح می دهند محافظه کارانه از کنار این پدیده ها بگذرند. برخی نیز منتظرند که دیگران پیش قدم شوند و به اصطلاح بدنامی برای آنها نباشد. دیدگاه های هم هست که ورود به این موضوعات را خط قرمز می دانند و از آن برای راستی آزمایی و یا حذف رقبا استفاده می کنند. حتی ممکن است جامعه دانشگاهی یا مردم هم به راحتی آمادگی پذیرش هر نوع بحث و مداخله ای در این زمینه را نداشته باشد.

■ آیا اقداماتی هم در این زمینه شده است؟

□ البته در دوره های مختلف جسته و گریخته کارهایی انجام شد که با دنبال نشدن یا موفق نبود و یا متوقف شدند، مثل خانه های امن، مراکز نگهداری و... تا به حال سه برنامه استراتژیک ملی برای ایدز در ایران تدوین شده است. در دومی و بویژه سومین آنها که هنوز هم نهایی نشده، به وجود گروه هایی مانند کودکان خیابانی، زنان تن فروش و همجنسگرایان مرد اشاره شده است. در واقع به مرور در اسناد رسمی وجود این گروه ها پذیرفته می شوند. بهزیستی و وزارت بهداشت نیز کارهایی انجام داده اند و مسئولیت هایی پذیرفته اند، اما تردیدها و تداخل هایی وجود دارد و مدیران حتی اگر اراده آن را داشته باشند، نگرانی هایی دارند. ضمن این که هنوز عده ای هم در مسئولین، هم در اساتید دانشگاه هم در گروه های مرجع جامعه معتقدند که هر گونه بحث

و حتی پژوهش در این زمینه ها ترویج فحشا و یا سیاه نمایی است. نمی توان با نگاهی حق به جانب گفت که لزوماً اینها نادرست می گویند بلکه روش ها و تکنیک های مداخله و ترویج ایجاب می کند بر اساس تحلیل ذی نفعان، این افراد و گروه ها و منافع آنها را در نظر بگیریم و به مرور با رعایت همه جوانب برای حل مشکلات، گام هایی برداریم. این گونه هم نبوده که تا به حال در این مورد کاری نشده باشد. از دیرباز و در کنار دیگر آسیب ها، به این مسئله هم پرداخته شده است. برای

وقتی روسپیگری به کودکان می رسد معمولاً تحت هر شرایطی بحران است. این نقض آشکار حقوق کودکان است و آسیبی جدی برای آنهاست

نمونه برخی زنان معتاد، گریانگیر روسپیگری هم بوده‌اند. همیشه اینطور نیست که آنها فقط یک مشکل داشته باشند، ممکن است هم گرفتار اعتیاد باشند، هم فقر داشته باشند، هم خیابان خواب شده باشند و هم تن فروشی کرده باشند و حتی مبتلا به ایدز باشند. در واقع ممکن است گرفتار همه یا ترکیبی از اینها باشند. در این موارد در هنگام مداخله به ناچار روی روسپیگری هم کارهایی شده است. باید تمهیدات نهادی، قانونی و سیاستی اندیشید تا کار آسان تر شود. نهادهای دولتی می‌توانند با تمرکز بیشتری وارد شوند و از نهادهای مردمی کمک بگیرند. در این زمینه تجربه‌های داخلی و یومی و همچنین تجربه‌های جهانی موفق وجود دارد. می‌توان از آنها استفاده کرد و این مسئله را از منظر حمایتی، پیشگیری، کنترل و یا کاهش آسیب، مدیریت کرد.

در مورد بیماری‌انگاری اعتیاد یا دادن سرنگ به معتادان تزریقی، یا حمایت از خانواده‌های مبتلا به ایدز هم وضع در آغاز چنین بود که البته بسیاری نمی‌پذیرفتند. هر چند تفاوت‌هایی در پذیرش موضوع بویژه در

ایران کشوری در حال گذار است که بامسائل اقتصادی نیز دست به گریبان است، ساختار سنی جوان دارد، در مسیر ترانزیت مواد مخدر است، بازارها و بنگاه‌های ضعیف اند و پتانسیل کافی برای جذب این جمعیت جوان به چرخه سالم تولید وجود ندارد و... در نتیجه مشکلات و آسیب‌های مختلفی را می‌توان در آن یافت

حوزه آموزه‌های دینی یا عرفی وجود داشت. در زمینه روسپیگری هم تغییراتی در حال وقوع است. همانطور که اشاره شد بعد از چند دهه انکار کل مسئله، با آغاز موج سوم ایدز در کشور، زنان روسپی از سوی مقامات و بعضاً رسانه‌ها عامل و بانی گسترش ایدز معرفی شدند. زنانی که تا به حال انکار می‌شدند، اکنون یک‌روزه هم رسمیت می‌یابند و هم مقصر انتقال و گسترش ایدز در کشور شناخته می‌شوند. با این که این نگاه علمی و منصفانه‌ای نیست و قربانی بودن آنها را هم نادیده می‌گیرد، اما شاید همین هم بتواند باعث شود تا برخی از خدمات، حمایت‌ها یا آموزش‌ها به آنها داده شود. البته موضوع به این سادگی‌ها هم نیست و در این زمینه حساسیت‌های ویژه‌ای وجود دارد، باید توجه داشت که تن فروشی علاوه بر حساسیت‌های سیاسی-اجتماعی، مشکلات حقوقی هم دارد. در

واقع چون وضعیت حقوقی مبهمی دارد، ورود به آن دشواری‌های خود را دارد. به هر حال برخی هم معتقدند ما هر چه واقعیت را بیشتر انکار کنیم و به مواجهه با آن تن در ندهیم، او را روزی قدرتمندتر خواهیم یافت.

روسیگری؛ بزرگترین تبعیض علیه زنان

گفت‌وگو با امیر محمود حریری

■ اگر امکان دارد در ابتدا تعریفی از روسپیگری ارائه دهید.

□ روسپی یا کارگر جنسی (Sex Worker) کسی است که در ازای پول یا مسائل غریزی و احساسی، خود را در اختیار دیگران قرار می‌دهد و یا از این طریق کسب درآمد می‌کند یا نیازهای خود را برطرف می‌کند و این کار حداقل در یک دوره استمرار دارد. در این وضعیت فرد با شریک‌های جنسی متفاوتی طرف است.

■ برخی از مسئولین این اواخر در مورد کاهش سن تن فروشی مسائلی گفته‌اند؛ آیا تحقیقی در این مورد انجام شده است؟ آیا می‌توان این ادعاها را پذیرفت؟

□ تحقیق مستقل در این رابطه انجام نشده است. اگر هم اطلاعاتی باشد، نهادهایی مانند نیروی انتظامی یا بهزیستی به آن دسترسی دارند. آنچه گفته می‌شود بر اساس اطلاعاتی است که از کسانی که تحت عنوان دختر فراری یا روسپی دستگیر می‌شوند و به سازمان بهزیستی تحویل

داده می‌شوند، گرفته می‌شود. در واقع این آمار بر اساس مشت نمونه خروار داده می‌شود. در نمونه‌های دستگیر شده سن پایین آمده و برخی از آمار غیر رسمی هم سن ورود به تن فروشی را تا ۱۴ سال پیش‌بینی می‌کنند.

■ آیا ما می‌توانیم بر اساس شواهدی دیگر بگوییم که سن روسپیگری کاهش داشته است؟

□ سازمان‌هایی که در این زمینه بیش از همه کار می‌کنند، سمن‌ها یا سازمان‌های مردم‌نهاد هستند. انجمن حمایت از حقوق کودکان این

فراموش کردن، نادیده گرفتن، تحقیر کردن و مسائلی از این دست جزو خشونت خانگی محسوب می‌شود و می‌تواند زمینه‌ساز بسیاری از آسیب‌ها در سنین بالاتر باشد

اواخر آماری داده است مبنی بر این که ۲۶ درصد از کودکان واجب‌التعلیم، خارج از چرخه تعلیم‌اند، یعنی کودکان بین سنین ۷ تا ۱۵ سالگی وجود دارند که درس نمی‌خوانند یا درس‌ها را کرده‌اند. این آمار یک چهارم از کودکان را تشکیل می‌دهد. همان انجمن می‌گوید بخش بسیاری از این کودکان مورد تجاوز قرار می‌گیرند و تعداد کودکان کار و خیابان که مبتلا به ایدز هستند، برابر با تعداد زنان خیابانی است که مبتلا به این بیماری هستند. کودکانی که در این وضعیت قرار دارند، می‌تواند وارد چرخه روسپیگری شود. این روزها آمارهایی هم در مورد تجاوز داده می‌شود. تجاوز بیشتر نسبت به سنین پایین صورت می‌گیرد. این شکل از تجاوز به این معناست که کسی به دلیل عدم کنترل میل جنسی‌اش، کودکانی را مورد آزار قرار می‌دهد. گستره آزار جنسی بسیار زیاد است و بسیاری از این موارد را نمی‌توان بررسی کرد، اما اثرات مخربی بر روان کودکانی که از خود دفاع ندارند، می‌گذارد.

کودکی که در معرض آزار قرار می‌گیرد، امکان زیادی دارد که به تن فروشی روی آورد. خشونت خانگی نیز می‌تواند در بسیاری از موارد کودک را در معرض خطر قرار دهد.

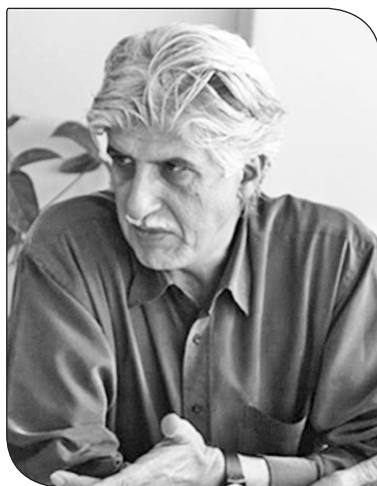
■ آیا تحقیقی مبنی بر افزایش خشونت خانگی یا آزار کودک انجام شده است؟

□ در این زمینه تحقیقات گسترده‌ای انجام شده است. اما اول باید ببینیم تعریف ما از خشونت چیست. خشونت فقط کتک زدن کودک نیست، فراموش کردن، نادیده گرفتن، تحقیر کردن و مسائلی از این دست جزو خشونت خانگی محسوب می‌شود و می‌تواند زمینه بسیاری از آسیب‌ها در سنین بالاتر باشد. وقتی دختری دچار سخت‌گیری‌های خارج از قاعده می‌شود، اعتمادش نسبت به خانواده سلب می‌شود و حتی این موضوع می‌تواند باعث خروج او از خانه شود. این اتفاق هیچ تضمینی نمی‌دهد که دختر به سمت رفتارهای پرخطر و حتی روسپیگری نرود. اینها نشان می‌دهد که باید سن روسپیگری هم کاهش یافته باشد.

مورد دیگر که تأثیر بسیاری بر بازار تن فروشی دارد، کاهش سن اعتیاد و تغییر الگوی مصرف در آن به سمت مواد مخدری چون شیشه است. در رابطه با دختران، اعتیاد به مواد مخدر زمینه بسیار مستعدی برای تن فروشی ایجاد می‌کند. البته می‌توان این آمار و ارقام را در خیابان نیز مشاهده کرد. امروز دیگر تن فروشی، چندان امری مخفی تلقی نمی‌شود و می‌توان در خیابان به وضوح آن را دید.

■ برخی از پژوهش‌هایی که در زمینه روسپیگری انجام شده است، نشان می‌دهد که از دهه ۷۰ شمسی، موج جدیدی از روسپیگری در ایران شیوع یافته است؛ نظر شما در این مورد چیست؟

□ سال ۷۰، در واقع فضای ایدئولوژیک و انقلابی جنگ پایان یافته است. پس از آن نوعی از اشرافیت در ایران رشد کرد. این اشرافیت به نوعی فردمحوری را رشد داد. یکی از ویژگی‌های این اشرافیت در تمام دنیا، لذت‌جویی و تنوع‌طلبی جنسی در مردان است. این باعث می‌شود تقاضا در جامعه زیاد شود. از سویی اختلاف طبقاتی در جامعه زیاد شد و عده‌ای هم با فقر نسبی دست و پنجه نرم می‌کردند، در نتیجه تمرکز ثروت باد آورده در دست عده‌ای آسیب‌های بسیاری به جامعه زد که یکی از آنها گسترده شدن



فقر انسان را به این سمت سوق می‌دهد که به دنبال راهی آسان برای کسب درآمد باشد. نابرابری نیز عاملی است که در کنار فقر باعث می‌شود مسئولیت افراد در برابر جامعه کاهش یابد

روسیگری بود. طبیعی است که این اتفاق افتاده باشد.

■ بسیاری فقر را عامل روسپیگری می‌دانند، شما نیز از اختلاف طبقاتی و اشرافی‌گری نام بردید و در تحلیل خود عوامل مؤثر بر بازار تقاضا در تن فروشی را تا حدودی مطرح کردید؛ اگر ممکن است عوامل مؤثر بر این آسیب اجتماعی را بیشتر برای ما باز کنید.

□ به نظر من چهار دسته عوامل مؤثر بر تن فروشی وجود دارد: دسته اول شامل عوامل فردی می‌شود. در این دسته مسائلی چون عدم پابندی به مسائل اخلاقی وجود دارد. ما در حال افول در این حوزه هستیم. دیگری مورد اضطراب و اختلالات روانی است. کسانی که دچار این وضعیت می‌شوند به دنبال راهی برای گریز می‌گردند و می‌خواهند از این طریق آرامش پیدا کنند. آنها می‌خواهند به نوعی از لذت‌جویی برسند که اضطراب‌های خود را فراموش کنند. انجمن روانشناسی کشور اعلام کرده که از هر پنج ایرانی یک نفر مبتلا به اختلالات روانی است. این اختلال در مورد خانم‌ها بیشتر افسردگی است و در مورد آقایان بیماری‌های حاد روانی است.

اما به نسبت هر یک نفر مرد دچار اختلال روانی، دو نفر زن دچار اختلالات روانی هستند. در واقع تعداد خانم‌هایی که اختلال روانی دارند دو برابر مردان است. البته همان‌طور که اشاره کردم در بیشتر موارد این اختلال افسردگی است. گاهی برای خروج از این اضطراب و افسردگی، فرد ممکن است به بی‌بندوباری دچار شود.

عامل دیگر بحران هویت است. هویت را باید جامعه، خانواده و مدرسه به افراد بدهند. اما در کشور ما، جامعه اعتماد به نفس را از کودک می‌گیرد و کودک وقتی دچار عدم اعتماد به نفس شود، در سنین بالاتر از شرایط، منفعل می‌شود و شخصیت ضعیفی پیدامی‌کند.

عامل دیگر نوعی تبلیغ برای پیروی از امیال جنسی است. شما از جلوی عطاری‌ها یا حتی دارو خانه‌ها که رد بشوید، حتماً با تبلیغ دارو‌هایی برای افزایش میل جنسی مواجه می‌شوید. این اتفاق را می‌توان در شبکه‌های مختلف ماهواره‌ای هم دید. غریزه جنسی، پر قدرت‌ترین غریزه‌ای است که در انسان قرار دارد. بهترین راه برای پاسخ گفتن به آن، ازدواج است. اما می‌بینیم که دائم تبلیغ افزایش میل جنسی می‌شود، اما خانواده‌ها هم رو به تلاشی شدن می‌روند. در واقع گویی لذت‌جویی جنسی فردی یک اصل شده و همه چیز را باید در جهت آن سامان داد. ما می‌بینیم که بخش بزرگی از مشتریان زنان خیابانی را در پژوهش‌های مختلف، مردان همسر دار تشکیل می‌دهند. اگر این روند ادامه یابد و مردان نیازهای خود را در خیابان برطرف کنند، خانواده‌ها متزلزل می‌شوند و حتماً حقوق مختلف زن در خانواده نقض خواهد شد و زن برای نیازهای خود پاسخی نخواهد یافت، در نتیجه ممکن است او هم مانند مرد خود راه خیابان را در پیش بگیرد. اینها مجموعه‌ای از عوامل فردی بودند.

دومین دسته از عوامل، عوامل اجتماعی‌اند، که مهمترین آنها به نظر من خشونت خانگی است. خشونت خانگی و تحقیر می‌تواند منجر به فرار از خانه شود و بخشی از آنان دچار چنین مشکلاتی می‌شوند. به طور کلی می‌توان گفت انسان تحقیر شده، آسیب‌پذیر و خطرناک است. متأسفانه محیط خانواده در کشور ما محیط خیلی صمیمانه‌ای نیست. جوان کمتر رغبت دارد در محیط خانه باشد. طلاق در جامعه ما رو به افزایش است و کودک‌کان خیلی امکان ابتلا به بزه دارند. این امکان فقط برای کودک‌کان طلاق

رسمی نیست، بلکه در خانواده‌هایی که طلاق عاطفی هم اتفاق افتاده است - که بسیار بیشتر از آمار طلاق رسمی است - امکان ابتلای کودکان به بزه افزایش شدیدی می‌یابد.

دسته دیگر از عوامل، عوامل فرهنگی‌اند. بی‌سوادی و کم‌سوادی از عوامل جدی روسپیگری‌اند. یکی از دانشجویان من تحقیقی در مورد نقش مردان در تن‌فروشی زنان خودشان انجام داد. او در چند زندان این بررسی را انجام داد و به این نتیجه رسید که ۵۰ درصد روپیان در زندان، متأهلند و بیش از ۵۰ درصد آنها حداکثر سوادشان راهنمایی بود. به تبع این بی‌سوادی، مهارت شغلی آنها کمتر می‌شود، زمینه کار کمتر می‌شود، آگاهی از حقوق اولیه کمتر می‌شود و در نهایت پذیرش آسیب‌ها بیشتر می‌شود.

عامل فرهنگی دیگر، ترنزل اخلاقی جامعه است که قبلاً توضیح دادم.

اما چهارمین دسته از عوامل مؤثر بر تن‌فروشی، عامل اقتصادی است که در تمام دنیا به عنوان عاملی مؤثر بر اکثر آسیب‌های اجتماعی وجود دارد. فقر انسان را به این سمت سوق می‌دهد که به دنبال راهی آسان برای کسب درآمد باشد، نابرابری نیز عاملی است که در کنار فقر باعث می‌شود مسئولیت افراد در برابر جامعه کاهش یابد. او از جامعه‌ای که به او رحم نکرده و او را با نابرابری تحقیر کرده، دل خوشی ندارد که در برابرش مسئولیت‌های خود را اجرا کند. عامل اقتصادی دیگر، بحران‌های اقتصادی است. معمولاً در مقطعی که بحران اقتصادی روی می‌دهد، آسیب‌ها به شدت افزایش می‌یابند. بحران اقتصادی، زمینه کار را کاهش می‌دهد، مهاجرت را افزایش می‌دهد و منجر به حاشیه‌نشینی می‌شود.

این چهار عامل در شرایط زمانی و مکانی مختلف با نسبت‌های متفاوتی عمل می‌کنند و بزه‌های مختلف را باعث می‌شوند و از جمله تن‌فروشی را رشد می‌دهند.

در شرایط امروز ایران به نظر شما کدام یک از این عوامل بیشتر تأثیر دارد؟

به نظر من لذت‌جویی، بیشترین تأثیر را در رویکرد مردان به بازار تن‌فروشی دارد. این مسئله حتی گاهی در فرهنگ ما هم جافتاده است و همه فکر می‌کنند مرد باید لذت‌جویی کند. اگر مردی دنبال این کارها برود، مادر و خواهرش و گاهی حتی زن او می‌گوید که چون مرد است، همین

است! گویی مردان حق چنین کاری را ندارند. یا اینکه می‌گویند همه مردان همینند! گویی که ذاتی آنان است و نمی‌توان تغییرش داد. در اینجا مشکلی هم وجود دارد، روسپیگری مشکل امروز و دیروز نیست بلکه به اندازه ۲۰ هزار سال تاریخ بشر، سابقه روسپیگری داریم. تمام ادیان و مکاتب هم این کار را محکوم کرده‌اند، اما همه یک‌سوی این معادله را محکوم کرده‌اند، آنها فقط فروشنده را که اتفاقاً بیش از هر کسی در این معادله آسیب می‌بیند و قربانی است، محکوم کرده‌اند و کمتر به مردی که مشتری این بازار است و لذت‌جویی بی‌حد و حصر، او را به اینجا کشانده، توجه دارند. اخیراً من شنیدم در برخی از کشورهای اسکاندیناوی، مرد را دستگیر می‌کنند. در واقع تقاضاکننده را مستحق مجازات می‌دانند و عرضه‌کننده را مستحق رسیدگی و کنترل. اگر در تهران زنی کنار خیابان ایستاده باشد، ممکن است پلیس او را دستگیر کند و خود پلیس هم می‌گوید ما ظرف ۷۲ ساعت می‌توانیم زنان روسپی را جمع کنیم، اما بعد با آنها چه کنیم؟ در کنار آن زن ماشین‌های بسیاری می‌بینید که مشتری او هستند و پلیس ممکن است حداکثر به آنها هشدار دهد که از آن محل دور شوند. در واقع زن مجرم شناخته می‌شود، ولی مرد نه. این نگرش ربطی به کشور ما ندارد، بلکه در بسیاری از کشورهای جهان وضع بر همین منوال است. روسپیگری بزرگترین تبعیض علیه زنان است. بیشتر واسطه‌ها در این امر، مردانند، مشتریان نیز همه مردند، اما زنی که مانند کالا به فروش می‌رود و بیشترین آسیب را می‌بیند، محکوم می‌شود.

الگوی کار آنها چگونه است؟ بیشتر جمعی است یا فردی؟

چند سالی بود که گفته می‌شد فردی عمل می‌کنند، اما در سال‌های اخیر گاهی گفته می‌شود که جمع‌های کوچکی تشکیل داده‌اند و

به نظر من لذت‌جویی، بیشترین تأثیر را در رویکرد مردان به بازار تن‌فروشی دارد. این مسئله حتی گاهی در فرهنگ ما هم جافتاده است. همه فکر می‌کنند مرد باید لذت‌جویی کند

کسانی برای آنها مشتری می‌آورند، یعنی در واقع این زنان کنار خیابان می‌ایستند.

همانطور که گفته شد، مسئله جدیدی که اتفاق افتاده، ورود کودکان به بازار تن‌فروشی است؛ این مسئله چه تبعاتی می‌تواند داشته باشد؟

متأسفانه در مورد کودکان ما ضعف‌های بسیاری داریم، برای نمونه قانون در مورد کودکان بدسرپرست سکوت کرده است. بدسرپرست کسی است که پدر یا مادرش نسبت به او خشونت می‌کنند یا والدینش معتاداند. برخی از تحقیقات نشان می‌دهد یک سوم دختران فراری توسط یکی از اعضای خانواده مانند پدر یا برادر مورد تجاوز قرار گرفته‌اند؛ دلیل این کار اعتیاد آنها بوده است. آنها به این دلیل این کار را می‌کنند که از این کودکان پول در آورند، یعنی ابتدا خودشان به او تجاوز می‌کنند تا او تن به خودفروشی بدهد. این خانواده‌ها دختر خود را می‌فروشند. قانون مادر این مورد نیز ساکت است. در بسیاری از کشورها هر گونه ارتباط جنسی با دختران زیر ۱۵ سال، حتی در صورت موافقت دختر، مشمول بدترین مجازات‌هاست، اما ما هیچ قانونی در این موارد نداریم، در حالی که این جرایم به شدت در حال رشد است. در این موارد باید شاکای خصوصی باشد. خانواده‌ها نیز در بسیاری از موارد، اگر کودکشان مورد تجاوز واقع شود، از ترس این که آبروی آنها نرود، ترجیح می‌دهند حتی شکایت هم نکنند. گویی مواد مخدر جدید، انسانیت را هدف قرار داده است. زنی که مورد خشونت همسرش است و نمی‌تواند به خانواده پدرش هم برگردد، چه باید کند؟ قانون حداکثر به او حق جدایی می‌دهد، اما آیا به نظر شما یک زن مطلقه می‌تواند زندگی آرامی داشته باشد؟ جامعه با او چه خواهد کرد؟

قدری هم از تبعات روسپیگری بگویند. روسپیگری چه تأثیری در جامعه دارد؟

اولین تأثیر روسپیگری، ایجاد ترنزل در نظام خانواده است. وقتی روسپیگری تا این حد به خیابان کشیده می‌شود، زنان احساس ناامنی می‌کنند. قبح چنین کاری نیز برای مردان ریخته می‌شود و همین می‌تواند آمار طلاق را افزایش دهد. اما مهم‌ترین مسئله استثمار زنان است که پیشتر قدری در مورد آن توضیح دادم. سومین مسئله کودکان نامشروع است. بر اساس آمار که وزارت بهداشت داده و البته کمتر از میزان واقعی آن است، سالانه ۸۰ هزار سقط جنین در ایران وجود دارد، که بخشی از

آن قانونی است و متعلق به همسرانی است که دچار فرزند بیمار شده‌اند یا وضع حمل برای زن خطرناک است. بخشی از موارد غیر قانونی نیز متعلق به همسرانی است که فرزند ناخواسته داشته‌اند. اما به هر حال بخشی از این جنین‌های سقط شده، نامشروع‌اند. بخشی از این جنین‌های نامشروع نیز به دنیای می‌آیند که معمولاً وارد چرخه آسیب‌های اجتماعی می‌شوند.

تأثیر دیگر آن، ریختن قبح تن‌فروشی است. در حال حاضر شما با تعداد زیادی زنان خیابانی در شهر مواجهید که همه برای روسپیگری نیامده‌اند، بلکه برخی از آنان سوار ماشین مردان می‌شوند تا وقت خود را بگذرانند، اما بالاخره این هم یک کنش جنسی است که در ملاءعام انجام می‌شود و تأثیر منفی دارد.

همه ما دوست داریم در محیط‌هایی زندگی کنیم که اعتماد اجتماعی و اخلاق در آن حاکم باشد، اما تمام این عوامل باعث می‌شود که امنیت از بین برود. اگر دختری دیر به منزل بیاید، پدر او ممکن است فکر کند که شاید در خیابان به اشتباه سوار خودرویی شده و مورد آزار قرار گرفته است. مردانی که داخل ماشین خود جلوی زنان می‌ایستند تا با او سر قیمت صحبت کنند، گویی هیچ شرمی از این کار خود نمی‌کنند و ابایی از این کار ندارند. این یک نوع انحطاط است.

■ چه راهکارهایی می‌توان برای برون‌رفت از این بحران ارائه کرد؟

□ برای حل یک بحران، ابتدا باید به پیشگیری از آن فکر کرد. قوانین موجود ما پاسخگوی نیازهای امروز نیست. باید با قوانین جلوی خشونت خانگی را علیه زنان و کودکان گرفت. دیگر این که باید از کودکانی که امکان تحصیل

اولین تأثیر روسپیگری، ایجاد تزلزل در نظام خانواده است. وقتی روسپیگری تا این حد به خیابان کشیده می‌شود، زنان احساس ناامنی می‌کنند. قبح جنین‌کاری نیز برای مردان ریخته می‌شود و همین می‌تواند آمار طلاق را افزایش دهد

ندارند، حمایت کرد و به جز بحث تحصیل باید مهارت‌های زندگی و مهارت‌های اجتماعی را به آنها آموخت. کودکان ما باید قدرت نه گفتن پیدا کنند. آنها باید دارای شخصیت مستقل باشند. وقتی والدین کودک می‌خواهند که او تمام حرف‌های آنها را بدون تأمل گوش دهد و در مدرسه نیز همین گونه است، کودک یاد نمی‌گیرد به چیزی نه بگوید، در این وضعیت داشتن یک دوست ناسالم می‌تواند او را به بیراهه بکشاند، چرا که به او هم نه نخواهد گفت. چنین کودکی اگر در مقابل مواد مخدر هم قرار بگیرد، یاد نگرفته که نه بگوید. اینها مسائلی است که آموزش و پرورش ما باید به آن‌ها بپردازد. باید به وضعیت دانش‌آموزان و مشکلات آنها توجه داشت. آموزش و پرورش باید از مسدود کردن کار اجتماعی برای این کار کمک بگیرد و حتی به نوسانات نمرات دانش‌آموزان هم باید توجه شود.

دیگر این که باید تأمین اجتماعی را قدرت بخشید. متأسفانه حمایت‌های سازمان‌هایی مانند بهزیستی، هیچ دردی را درمان نمی‌کند. پولی که به این زنان می‌دهند، به قدری کم است که نمی‌توان

با آن زندگی کرد. باید این زنان را حرفه‌آموزی کرد تا بتوانند کار پیدا کنند. حتی محیط‌های کار برای زنان جای مناسبی نیست، بخصوص زنانی که مشکلاتی نظیر طلاق دارند. باید برای آنان کار آفرینی کرد؛ کارهایی که در آن محیط فقط زنان کار کنند.

این زنان در بخش درمان نیز ابتدا باید سازمان‌دهی شوند تا از بیماری‌های مقاربتی جلوگیری شود. وزارت بهداشت تا حدی این کار را انجام داده و ابزاری برای این کار وارد کرده و به رایگان در اختیار این زنان قرار می‌دهد تا بتوانند از بیماری‌هایی همچون ایدز جلوگیری کنند. این زنان مشکلات مختلفی نظیر کم‌خونی، عفونت‌های مختلف، بیماری‌های مقاربتی و در رأس همه ایدز دارند و باید به آنها کمک کرد تا از چنگ این بیماری‌ها بگریزند. آنها همچنین مشکلات روحی و روانی فراوانی دارند. این مشکلات به دلیل تحقیرهایی است که علیه آنها به کار می‌رود.

به هر حال تا وقتی که به مردان که دو ضلع از مثلث مشتری، واسطه و فروشنده را تشکیل می‌دهند رسیدگی نکنیم، مشکل روسپیگری حل نمی‌شود.

■ گاهی شنیده می‌شود که سیغه راه‌حل مشکل می‌دانند، آیا به نظر شما این راه‌حل می‌تواند روسپیگری را کنترل کند؟

□ به نظر من سیغه راه‌حل این مشکل نیست. سیغه مخاطب خاص و مشکلات خاص خود را دارد، در حالی که ما باید ایده‌ای به نام کاهش سن تن‌فروشی مواجهیم و اقبال بازار تقاضا، به سمت کودکان است، از این رو سیغه نمی‌تواند راه‌حل اساسی این مشکل باشد.

اعترافات یک قاتل اقتصادی

نویسنده: جان پرکینز، مترجم: لطف‌الله میثمی

نشر صمدیه، چاپ اول بهار ۱۳۸۹، قیمت: ۶۵۰۰ تومان، تلفن

تماس: ۰۲۱-۶۶۹۳۶۵۷۵

«اعترافات یک قاتل اقتصادی» روایت یک انسان از تجربیاتش در بطن دسیسه، حرص و آرزو، فساد و فعالیت‌های سری و شناخته‌نشده دولت آمریکا و کمپانی‌های این کشور از جنگ دوم جهانی به بعد است که پیامد شوم و مهلکی برای آینده دموکراسی و جهان به همراه داشته‌اند. ترجمه این کتاب در اکوادور، باعث بیداری مردم آن کشور شد و آنها شکایت‌نامه‌ای را علیه امریکا نوشتند و سر و صدای زیادی در آن کشور به پا کرد. با توجه به اهمیت این کتاب نشر «ستوده» نیز به تازگی ترجمه‌ای از این کتاب با نام «اعترافات یک تبهکار اقتصادی» منتشر کرده است.

اعترافات یک قاتل اقتصادی

نویسنده: جان پرکینز
مترجم: لطف‌الله میثمی



کلیاتی در زمینه پیوند گسلی در ایران

بررسی موضوعی طلاق

آمارها در سال‌های گذشته حاکی از این است که در بسیاری از نقاط ایران، طلاق افزایش یافته است و ازدواج روندی رو به نزول داشته است. آمار طلاق آنچنان بالا رفته که آن را از موضوعی اجتماعی، تبدیل به موضوعی راهبردی کرده است. تنش در روابط خانوادگی، گاهی زوجین را به طلاق عاطفی می‌کشاند، اما تمام کسانی که دچار طلاق عاطفی شده‌اند، به این نتیجه نمی‌رسند که طلاق خود را رسمی کنند. تنش در جامعه تنها محدود به تنش در خانواده نیست. مسئولین می‌گویند آمار نزاع خیابانی افزایش یافته است. بنا به گزارش سازمان پزشکی قانونی، در ۱۱ ماه ابتدایی سال گذشته (از ابتدای سال تا پایان بهمن) ۵۶۷ هزار و ۳۱۵ پرونده نزاع شامل ۴۰۱ هزار و ۶۳۷ پرونده مربوط به نزاع مردان و ۱۶۵ هزار و ۶۷۸ مورد مربوط به نزاع زنان به پزشکی قانونی ارجاع شده است. این آمار در برخی نقاط افزایش و گاهی کاهش داشته است اما فرمانده نیروی انتظامی، سردار احمدی مقدم معتقد است در سال‌های اخیر نزاع افزایش یافته است؛ او افزایش نزاع را ناشی از تورم، شرایط جوی و خشکسالی و در برخی از مناطق به علت مشکلات فرهنگی و کاهش آستانه تحمل می‌داند. اما به واقع چه عواملی زمینه‌ساز طلاق اند؟ طلاق چه تأثیری در جامعه و افراد دارد؟ نشریه چشم‌انداز ایران بنا دارد در چند شماره به بازخوانی پدیده طلاق بپردازد. در این شماره به اجمال همه جوانب این پدیده را بررسی می‌کنیم و در شماره‌های بعدی به تفصیل به آن خواهیم پرداخت.

از نظر کاسلو (۱۹۸۶)، اسپرانکل و استورم (۱۹۸۳)، طلاق دربرگیرنده سه دوره است: ۱- دوره قبل از طلاق، [تصمیم‌گیری]، ۲- دوره حین طلاق، [بازسازی] و ۳- دوره پس از طلاق، [بهبودی]. دوره نخست، با تجربیات نارضایتی روزافزون نسبت به روابط زناشویی در هر یک از زوجین آغاز می‌شود و با اقداماتی در زمینه بررسی روند قانونی طلاق و در میان گذاشتن آن با دوستان و خویشاوندان ادامه می‌یابد. دوره دوم، زمان تمرکز بر واقعیت‌های مرتبط با مسائل اقتصادی طلاق، تصمیم‌گیری درباره محل زندگی هر یک از زوجین پس از طلاق، موضوع حضانت و سرپرستی بچه‌ها و موضوع هم والدینی^(۱) است. این دوره با احساسات مبهمی چون ترس، تنهایی، خشم و طرد عجزین شده است. در دوره سوم، افرادی سعی در کشف تجربیات و هویت و منابع

در دانشنامه بین‌المللی (۲۰۰۲) طلاق، انحلال قانونی پیوند ازدواج تعریف شده است و قید شده که از میان کلیه مشکلات اجتماعی هیچ‌یک به اندازه طلاق آثار بلندمدت ندارد. طلاق معمولاً پس از یک دوره اختلال یا بی‌سامانی در روابط زناشویی واقع می‌شود، گرچه همواره چنین نیست و گاه دو همسر، ممکن است با رضایت کامل و بدون آن که اختلالی در روابطشان به وجود آمده باشد، در صدد طلاق برآیند. انحلال زناشویی مفهوم وسیعی دارد که طلاق تنها یکی از اشکال آن است. مرگ یکی از دو همسر، متار که و فسخ ازدواج، شکل‌های دیگر انحلال زناشویی اند.^(۱)

برخی از انواع طلاق‌ها عبارتند از: طلاق اجباری یک‌طرفه (تحمیلی)، اجباری دو طرفه (اضطراری)، توافقی نامطلوب (تقابلی، چالشی)، عاطفی (بدون

متار که رسمی) و توافقی مطلوب (بارضایت و انتخاب طرفین). شواهد نشان می‌دهد شمار اندکی از طلاق‌ها به طور مطلوب و دو جانبه انتخاب می‌شوند، همزمان با توسعه زندگی و طرف توافق می‌افتند و به آزادی بیشتر و رشد متقابل افراد درگیر می‌انجامند. مادر رایج‌ترین نوع طلاق، تمایل یا انتخاب دو جانبه صورت نگرفته، یک یا هر دو طرف احساس در ماندگی می‌کنند و خشم و سرزنش، احساس بی‌عدالتی و کمبود احترام به خود، زوج یا زوجین را در بر می‌گیرد که «طلاق ناحق» نام دارد. (برسان، ۱۳۷۹)

**بسیاری از جامعه‌شناسان،
بالارفتن و پایین آمدن نرخ
ازدواج را شاخصی کلی برای
کیفیت ازدواج و نظم و ثبات
اجتماعی می‌دانند. طلاق
موجب بروز تغییرات اجتماعی
در اخلاق، تحرک اقتصادی و
نقش‌های جنسیتی می‌شود**

عشق جدید دارند. این دوره برای برخی مهیج اما برای بعضی با پشیمانی و مقاومت در پذیرش واقعیت همراه است. (بانگ و لانگ،^(۳) ۱۹۸۸)

دانشنامه جامعه‌شناسی (۲۰۰۰) در خصوص اهمیت تغییرات نرخ طلاق در جوامع، آن را به عنوان شاخصی برای سلامت و پایداری نهاد خانواده در یک جامعه محسوب می‌کند. بسیاری از جامعه‌شناسان، بالارفتن و پایین آمدن نرخ ازدواج را شاخصی کلی برای کیفیت ازدواج و نظم و ثبات اجتماعی می‌دانند. طلاق موجب بروز

تغییرات اجتماعی در اخلاق، تحرک اقتصادی و نقش‌های جنسیتی می‌شود. این مسئله به طور نسبتاً مشابه در سراسر جهان صادق است.^(۴)

طلاق یکی از مهمترین مراحل گذار در زندگی شخصی افراد محسوب می‌شود، از این نظر، طلاق به اندازه گذارهای دیگر زندگی اعضای خانواده (از دواج مجدد، تولد فرزند و بازنشستگی) دارای اهمیت است. جامعه‌شناسان در مطالعه طلاق بر روندهای اجتماعی تمرکز دارند که به طور برجسته در تحلیل‌های مرتبط با صنعتی شدن، نرخ فقر، دسترسی به آموزش، راهبردهای حل تضاد و قانون مشاهده می‌شود.^(۵) در این نوشتار در طریحی بسیار کلی به علل، پیامدها و مداخلاتی که در خصوص طلاق صورت می‌گیرد خواهیم پرداخت و همچنین نگاهی به آمار و داده‌های منتشر شده در این زمینه خواهیم داشت.

طلاق از گذشته تا دوران مدرن

طلاق به عنوان شیوه‌های نهادینه و تحت نظارت سازمان‌های اجتماعی برای انحلال رابطه زناشویی قدمتی به اندازه خود از دواج دارد هر چند معنای این پدیده‌ها در دوران‌ها و جوامع مختلف و با آنچه امروزه مادر نظر می‌آوریم تفاوت‌هایی دارد. طلاق در بسیاری از سرزمین‌های باستانی از جمله میان‌رودان (بین‌النهرین)، یونان، ایران، مصر و چین وجود داشته است. برخی منابع نخستین آیین نامه مکتوب به دست آمده درباره طلاق ثبت شده را به قانون بابلی حمورابی متعلق به ۱۷۵۰ پیش از میلاد مسیح نسبت می‌دهند. عبری‌ها، یونانی‌ها و مصری‌های باستان هم قوانینی در زمینه طلاق داشته‌اند. در میان این اقوام، طلاق معمولاً امتیازی متعلق به مردان بوده است. دو دلیل عمده طلاق در گذشته خیانت و نازایی (از جانب زن) بوده است. مورخان غربی مدعی‌اند پس از جنگ کارتاژی در دو قرن پیش از میلاد مسیح، و در دوره‌ای کوتاه ظاهر از آن به حق طلاق رسیدند. در طول این دوره، ارزش نهاد خانواده رو به کاهش گذاشت و نرخ زاد و ولد در روم کاهش یافت و سقط جنین، فرزند کشی، خیانت و طلاق گسترش یافت. کنستانتین محدودیت‌های بسیاری برای طلاق ایجاد کرد و در قرن دهم میلادی با رسمیت یافتن دین مسیح در روم کلیسای مسیحی آن را ممنوع دانست، زیرا بر اساس تعالیم مسیح طلاق به هیچ دلیلی مجاز نبود. این نگاه تا امروز نیز در کاتولیک‌ها باقی مانده است. پروتستان‌ها ذات مقدس از دواج را نفی کردند و طلاق را به دلایلی مانند «خیانت» و «نازایی» مجاز دانستند. به مرور زمان کشورهای اروپایی و مسیحی حق طلاق را برای زن و شوهر به رسمیت شناختند. در کشورهایمانند ایتالیا و اسپانیا، تحت تأثیر عقاید کلیسای کاتولیک، طلاق تا همین اواخر جنبه قانونی نیافته بود.

در میان پیروان مذهب بودا، مردمی توانست

هر زمان که بخواهد همسرش را طلاق دهد، چه او راضی باشد و چه راضی نباشد و بهانه‌ای کوچک مانند راجی زن یا فروختن آتش به گونه‌ای که فضای خانه پر از دود شود کافی بود تا مرد همسرش را طلاق دهد. اما در میان هندیان برهنه، طلاق ممنوع بود و تنهایی آنچه انفصال جسمانی نامیده

می‌شد، مجاز به شمار می‌آمد.

در میان اعراب، طلاق کاملاً شایع بود و مرد حق داشت هر گاه که مایل باشد و با خواندن صیغه‌ای، همسرش را طلاق دهد و محدودیت جدی برای دفعات طلاق نیز وجود نداشت، از این رو مردی که می‌خواست همسرش را کیفر دهد، می‌توانست او را طلاق دهد و پیش از پایان عده به او رجوع کند و دوباره او را طلاق دهد و باز رجوع کند و این کار را بدون محدودیت ادامه دهد.

در آیین یهود نیز طلاق حق مسلم و ویژه جنس مذکر محسوب می‌شد، یعنی به مجرد این که مرد همسرش را نپسندد، حق دارد او را طلاق دهد و پیوند زناشویی به مجرد نیت مرد، قابل گسست است و نیازی به اثبات و ابراز ندارد؛ همان‌گونه که تشریفات و شرایط خاصی نیز ندارد، ولی به مرد توصیه می‌شود تنهایی دلایل موجهی مانند کاستی‌های جسمانی یا اخلاقی، همسر خویش را طلاق ندهد.

در دوران مدرن و با تحول خانواده به خانواده هسته‌ای و اهمیت یافتن کارکردهای عاطفی، روانیتیک و عاشقانه از دواج در مقابل کارکردهایی مثل تولید مثل، تحکیم و گاه گسترش پیوندهای خونی، انتقال دانش و دارایی، کارکردهای حمایتی محافظتی و... نرخ طلاق نیز افزایش یافت. جامعه‌شناس انگلیسی آنتونی گیدنز در پاسخ به این پرسش که چرا طلاق در دوران کنونی متداول‌تر شده است، چندین عامل را در آن دخیل می‌داند که «مربوط به تغییرات اجتماعی گسترده‌تر می‌شوند. وی معتقد است به استثنای نسبت اندکی از افراد ثروتمند، از دواج امروز دیگر ارتباط چندانی با میل به تداوم دارایی و منزلت از نسلی به نسل دیگر ندارد. به تدریج که زنان از نظر اقتصادی استقلال بیشتری پیدا می‌کنند، از دواج کمتر یک مشارکت ضروری اقتصادی مانند گذشته است. به طور کلی رفاه بیشتر به این معناست که در صورت نارضایتی از زناشویی اکنون آسان‌تر از آنچه در گذشته ممکن بود، می‌توان خانه جداگانه‌ای تشکیل داد... عامل مهم دیگر گرایش فزاینده به ارزیابی از دواج بر حسب میزان رضای شخصی‌ای است که فراهم می‌کند.» (گیدنز: ۱۳۷۹: ۴۳۹-۴۳۸)

نکته قابل تأمل این است که میزان طلاق، شاخصی جامع برای ناکامی در ازدواج نیست، زیرا اولاً میزان‌های طلاق شامل افرادی که از یکدیگر جدا شده، اما قانوناً طلاق نگرفته‌اند نمی‌شود. افزون بر این، افرادی که از ازدواج خود راضی نیستند ممکن است از هم جدا نشوند، زیرا به تقدس از دواج اعتقاد دارند، یا نگران پیامدهای مالی و عاطفی جدایی هستند، یا می‌خواهند با یکدیگر بمانند تا فرزندان‌شان در محیط خانواده پرورش یابند (گیدنز: ۱۳۷۶: ۴۳۸).

افزون بر این به نظر نمی‌رسد افزایش میزان طلاق نشان‌دهنده نارضایتی عمیق نسبت به خود از دواج باشد، بلکه ممکن است نشانه عزم برای تبدیل ازدواج به رابطه ثمربخش و ارضاکنده باشد، در نتیجه تدوین ترانامه‌ای از معایب و مزایای پدیده طلاق کاری دشوار است، از یک سو زن و شوهر در جهت یک زندگی بهتر، پیوند زناشویی خود را بهم می‌زنند و از سوی دیگر گسیختگی زناشویی



همواره با مصائب و مشکلات خاص برای یک یا هر دو طرف ایجاد می‌کند. به هر صورت، پدیده افزایش طلاق و علل و پیام‌های آن، زنجیره‌ای از مسائل اجتماعی امروز در اکثر جوامع بشری و از جمله جامعه ایران است. افزایش نرخ طلاق طی دهه‌های اخیر فارغ از تبیین‌های جامعه‌شناختی یا جمعیت‌شناختی آن و یا پیامدهای آن برای نظام شخصیت افراد یاروند توسعه جامعه، نگرانی‌هایی را نزد مسئولان سیاسی، مصلحین، روشنفکران و هنرمندان^(۲) و همچنین رهبران اخلاقی جامعه

برانگیخته است و این نگرانی‌ها به صورت بازاندیشانه در کنش عوامل اجتماعی تأثیر گذارده و از صورت یک موضوع و مسئله صرفاً آکادمیک خارج شده و در متن جامعه نیز طنین یافته است.

خانواده و طلاق در جمهوری اسلامی ایران

پس از انقلاب سال ۱۳۵۷ در ایران بسیاری از آرمان‌ها و ارزش‌های سنتی، دینی و ایدئولوژیک با هم تلاقی یافت و تلفیقی از آنها در قوانین حکومت برآمده از انقلاب مدون شد. این موارد گاه می‌توانست از خصوصی‌ترین اجزای زندگی تا توصیه‌ها و ایده‌های آرمانشهرگر برای جهانیان رادر بگیرد. در ارتباط با موضوع این نوشتار در مقدمه قانون اساسی مصوب سال ۱۳۵۸ چنین آمده است: «خانواده، واحد بنیادین جامعه و کانون اصلی رشد و تعالی انسان است و توافق عقیدتی و آرمانی در تشکیل خانواده که زمینه‌ساز اصلی حرکت تکاملی و رشد یابنده انسان است اصل اساسی بوده و فراهم کردن امکانات جهت نیل به این مقصود از وظایف حکومت اسلامی است. زن در چنین برداشتی از واحد خانواده از حالت «شسیء بودن» و «یا ابراز بودن» در خدمت اشاعه مصرف‌زدگی و استثمار خارج شده و ضمن باز یافتن وظیفه خطیر و پرارح مادری در پرورش انسان‌های مکتبی پیش‌آهنگ و خودهم‌رزم مردان در میدان‌های فعال حیات می‌باشد و در نتیجه پذیرای مسئولیتی خطیر تر و در دیدگاه اسلامی بر خوردار ارزش و کرامتی والاتر خواهد بود.»

اصل دهم قانون اساسی خانواده را واحد بنیادی جامعه اسلامی می‌داند که «همه قوانین و مقررات و برنامه‌ریزی‌های مربوط باید در جهت آسان کردن تشکیل خانواده، پاسداری از قداست آن و استواری روابط خانوادگی بر پایه حقوق و اخلاق اسلامی باشد». در اصل چهل و سوم قانون اساسی، قانونگذار «برای تأمین استقلال اقتصادی جامعه و ریشه کن کردن فقر و محرومیت و بر آوردن نیازهای انسان در جریان رشد، با حفظ آزادی او اقتصاد جمهوری اسلامی ایران را بر اساس ضوابطی استوار کرده که از جمله آنها؛ تأمین نیازهای اساسی: مسکن، خوراک، پوشاک، بهداشت، درمان، آموزش و پرورش و امکانات لازم برای تشکیل خانواده برای همه است.» در اصل بیست و یکم علاوه بر «ایجاد زمینه‌های مساعد برای رشد شخصیت زن و احیای حقوق مادی و معنوی» وی به نقش مادری او نیز توجه شده و حمایت از مادران بویژه در دوران بارداری و حضانت فرزند مورد توجه قرار گرفته است. همچنین در بند سوم همین اصل «ایجاد دادگاه‌های صالح برای حفظ کیان خانواده» و واگذاری قیمومیت کودکان به مادران شایسته، در نبود ولی شرعی توصیه شده است.

این که تا چه اندازه این تعابیر بر تن واقعیت می‌نشیند یا پایبندی و پیگیری تحقق این ایده‌ها تا چه اندازه در اولویت و دستور کار انقلابیونی که بعدها بر

نرخ طلاق در دهه اول پس از انقلاب (۱۳۶۹-۱۳۶۰) در مناطق شهری از ۱/۱۱ به ۰/۹۹ و در مناطق روستایی از ۰/۳۶ به ۰/۴۹ در هزار، تغییر یافته است

مناصب حکومتی نشستند قرار گرفت را مرور زمان تا حدودی روشن کرده و در کنار دستاوردها، کاستی‌ها و رویه‌های در دسر ساز نهفته در این توصیف‌ها بعداً خود را نشان داد. به هر روی ساختار خانواده‌ای که قانون اساسی آن را به شکل آرمانی تعریف می‌کند، در قانون مدنی بی‌اذهنی مذکور و مردسالار-کاربردی می‌شود. طبق اصل ۱۱۰۵ قانون مدنی مدیریت واحد خانواده با شوهر است: «در روابط زوجین ریاست خانواده از خصایص شوهر است.» قیمومیت فرزندان خانواده که هنوز به سن قانونی نرسیده‌اند با پدر و جد

پدری است. به موجب ماده ۱۱۸۰ قانون مدنی «طفل صغیر تحت ولایت قهری پدر و جد پدری خود می‌باشد.» به موجب ماده ۱۱۸۳ قانون مدنی «در کلیه امور مربوط به اموال و حقوق مالی مولی علیه ولی نماینده قانونی او می‌باشد.» بدین ترتیب در خانواده‌ای که قانون مدنی تعریف می‌کند، مرد رئیس خانواده است و فرزندان تحت ولایت قهری او هستند و مادر فقط می‌تواند از کودکان خود (دختر تا ۷ سال و پسر تا ۲ سال) نگهداری کند. همچنین به موجب ماده ۱۱۰۶ قانون مدنی هزینه زندگی زن بر عهده شوهر است: «در عقد دائم نفقه زن به عهده شوهر است.» از اینجا نااهم‌ها مگرایی بین تعریفی که قانون اساسی از زن و خانواده ارائه می‌دهد و آنچه در حوزه حقوق زن و خانواده محقق می‌شود، آشکار می‌گردد و تا سال‌ها سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها در حوزه خانواده نیز بر اساس این تعاریف صورت می‌گیرد.^(۷) در جمهوری اسلامی ایران، مرد با مراجعه به دادگاه، حق تقاضای طلاق دارد. زن نیز در شرایط خاصی می‌تواند با مراجعه به دادگاه تقاضای طلاق کند. بعضی از این شرایط عبارت‌اند از:

- ترک زندگی خانوادگی توسط زوج حداقل به مدت شش ماه متوالی و یا نه ماه متناوب در یک سال بدون عذر موجه
- اعتیاد زوج به یکی از انواع مواد مخدر
- ابتلای زوج به یکی از انواع مشروبات الکلی
- محکومیت قطعی زوج به بیش از پنج سال حبس
- ضرب و شتم یا سوء رفتار زوج که برای زوجه غیر قابل تحمل است
- ابتلای زوج به بیماری‌های صعب‌العلاج روانی و جسمانی

خواندن صیغه طلاق در حضور دو مرد شاهد لازم است. از دیگر سو در اسناد بین‌المللی بر برابری حقوق زن و مرد در مورد طلاق تأکید شده است. بر اساس بند ۱ ماده ۱۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر، «هر مرد و زن بالغی بدون هیچ‌گونه محدودیتی از حیث نژاد، ملیت و مذهب حق ازدواج و تشکیل خانواده را دارد. مرد و زن در ازدواج، در طول دوره ازدواج و فسخ آن از حقوقی یکسان برخوردارند.» همچنین طبق ماده ۱۶ کنوانسیون رفع همه‌اشکال تبعیض از زنان؛ دولت‌های عضو، باید اقدامات لازم و مقتضی را در جهت حذف تبعیض علیه زنان در تمام مواردی که مربوط به ازدواج و روابط خانوادگی است، به عمل آورند که یکی از این موارد که در بند چ این ماده بر آن تأکید شده «داشتن حقوق و مسئولیت‌های یکسان در دوران ازدواج و هنگام انحلال آن (جدایی)» است. ماده ۱۶ اعلامیه رفع تبعیض علیه زنان نیز بر «اتخاذ تدابیر خاص در جهت تأمین حقوق مدنی مساوی با مردان خاصه در موارد ذیل بدون توجه به تأهل یا مجرد آنان در حدی که صیانت و وحدت خانواده که اساس هر جامعه را تشکیل می‌دهد زایل نشود» تأکید کرده است و در بند ب این ماده به طور مشخص ذکر شده است: «زنان در دوران زناشویی و به هنگام انحلال نکاح حقوقی مساوی با مردان

داشته باشند»، که البته در حال حاضر مسئولین ایران برخی از این کنوانسیون‌ها را نپذیرفته و برخی را مورد بی‌اعتنایی قرار داده‌اند.

علاوه بر قانون اساسی، در قوانین برنامه‌های اول و دوم توسعه نیز از قداست خانواده صحبت شده است. در این برنامه‌ها حفظ قداست خانواده در کنار ویژگی‌های دیگری مانند احترام به قانون و پرورش روحیه همبستگی، نظم‌پذیری، مشارکت در امور سیاسی و اجتماعی، احترام به قداست و ارزش کار و... آمده است. این نگاه قداست گرا همزمان جنبه‌هایی شبه کارکردی هم دارد و خانواده رانهادی مناسب در چارچوبی متوازن و در جهت استحکام و حفظ نظم موجود جامعه می‌بیند، برای نمونه در برنامه اول در فصل خط مشی هاد بند ۴-۳ کارکردهای خانواده در کنار دیگر انواع روابط و مناسبات اجتماعی چنین دیده می‌شود: «پرورش روحیه احترام به قانون، نظم‌پذیری، تعاون و کارگرومی، احترام به قداست و ارزش کار و فعالیت مولد، صرفه‌جویی، حفظ محیط زیست و منابع طبیعی، حفظ قداست خانواده و تقویت روحیه مسئولیت‌پذیری و مشارکت در امور سیاسی و اجتماعی.»

این نگاه در برنامه دوم نیز جریان دارد: بند ۲ برنامه دوم برای «رشد فضایل بر اساس اخلاق اسلامی و ارتقای کمی و کیفی فرهنگ عمومی جامعه»، از قداست خانواده یاد می‌کند. به تدریج و بر اثر تحولات درون جمهوری اسلامی و روی کار آمدن رفرمیست‌ها این نگاه نسبتاً قدسی گرا و ایدئولوژیک رنگ باخته و در برنامه چهارم از اصطلاحاتی عرفی تر استفاده شده است.

در ماده ۹۷ قانون برنامه توسعه چهارم نیز آمده است: «دولت مکلف است به منظور پیشگیری و کاهش آسیب‌های اجتماعی، نسبت به تهیه طرح جامع کنترل کاهش آسیب‌های اجتماعی، با تأکید بر پیشگیری از اعتیاد به مواد مخدر، مشتمل بر محورهای تقویت بنیان خانواده و توانمندسازی افراد اقدام نماید.» در ماده ۱۰۶ قانون برنامه توسعه چهارم نیز چنین آمده است: «دولت مکلف است، به منظور تعمیق ارزش‌ها، باورها، فرهنگ معنویت و نیز حفظ هویت اسلامی-ایرانی، اعتلای معرفت دینی و توسعه فرهنگ قرآنی، به تقویت نهاد خانواده بر اساس تعالیم میراث معنوی جامعه ایرانی اقدام نماید.»

در ماده ۱۱۱ همان قانون نیز آمده است: «دولت موظف است با هدف تقویت نقش زنان در جامعه و توسعه فرصت‌ها و گسترش سطح مشارکت آنها در کشور، به تنظیم و ارائه لوایح مربوط به تحکیم نهاد خانواده جهت تصویب در مراجع ذیصلاح اقدام نماید.»

در همین دوران و با عبور نظام اسلامی از مشکلاتی چون تثبیت حکومت و رویارویی با جنگ هشت ساله و تحریم‌های بین‌المللی و دستیابی به ثبات نسبی بار دیگر آرمان‌ها و آرزوهای حاکمان در بلندمدت‌ترین سند سیاستی جمهوری اسلامی یعنی سند چشم‌انداز ۲۰ ساله جمهوری اسلامی توافقی ۱۴۰۰ منعکس شد و مسئله «خانواده پایدار» در این سند از دید برنامه‌ریزان و سیاستگذاران در نوبده و موادی به این موضوع اختصاص داده شده است؛ در سند چشم‌انداز برای جامعه ایرانی در افق چشم‌انداز چنین ویژگی‌هایی دیده

در سال ۱۳۸۸ از هر صد ازدواج ۱۴ طلاق در کل کشور رخ داده و این آمار برای استان تهران از مرز ۲۶ طلاق نیز گذشته است. به بیان دقیق‌تر بر اساس آمار ارائه شده از سوی سازمان ثبت احوال کشور، در سال ۱۳۸۸، ۱۲۵۷۴۷ واقعه طلاق (۱۰۶۵۴۸ در مناطق شهری و ۱۹۱۹۹ در مناطق روستایی) به ثبت رسیده است، یعنی در هر شبانه روز ۳۴۵ و در هر ساعت ۱۴ طلاق ثبت شده که نسبت به تعداد ۱۱۰۵۱۰ ثبت واقعه طلاق در سال ۱۳۸۷، ۱۳/۸ درصد افزایش یافته است

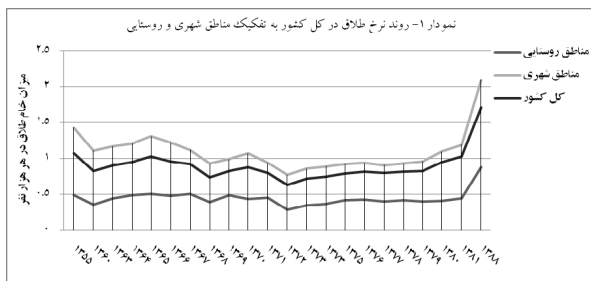
شده: بر خوردار از سلامت، رفاه، امنیت غذایی، تأمین اجتماعی، فرصت‌های برابر، توزیع مناسب درآمد، نهاد مستحکم خانواده و... البته رسیدن به این خواسته‌ها نیازمند تدابیری است که باید اندیشیده شود و ملزوماتی که فراهم آید. در ادامه از خلال آمار طلاق در ایران نگاهی خواهیم داشت به مسیری که خانواده طی این سه دهه طی کرده است.

روند طلاق طی سه دهه در ایران

نگاهی به آمارهای سه دهه اخیر نشان از سیر صعودی نرخ طلاق طی این دوره است. نرخ طلاق در دهه اول پس از انقلاب (۱۳۶۹-۱۳۶۰) در مناطق شهری از ۱/۱۱ به ۰/۹۹ و در مناطق روستایی از ۰/۳۶ به ۰/۴۹ در هزار، تغییر یافته است. البته همان طور که مشاهده می‌شود نرخ طلاق در مناطق روستایی افزایش یافته است، اما تفاوت قابل ملاحظه‌ای مشاهده نمی‌شود. در دهه دوم بعد از انقلاب (۱۳۷۹-۱۳۷۰) نیز نوسانات تا حدودی مشابه است. نرخ طلاق در مناطق شهری از ۱/۰۱ به ۱/۱۰ و در مناطق روستایی از ۰/۴۴ به ۰/۴۰ تغییر یافته است. همان طور که مشاهده می‌شود آنها مناطق شهری با افزایش نرخ طلاق مواجه بوده است. آمار و روند طلاق در دهه سوم (۱۳۸۸-۱۳۸۰)

یعنی از سال ۱۳۸۰ روندی کاملاً صعودی داشته به طوری که از ۰/۹۵ به ۱/۷۱ در هزار در کل کشور افزایش یافته است. همچنین میزان طلاق در مناطق روستایی به بیش از دو برابر (از ۰/۴۱ به ۰/۸۸ در هزار) و در مناطق شهری نزدیک به دو برابر (از ۱/۰۱ به ۲/۰۹ در هزار) صعود کرده است.

در سال ۱۳۸۸ از هر صد ازدواج ۱۴ طلاق در کل کشور رخ داده و این آمار برای استان تهران از مرز ۲۶ طلاق نیز گذشته است. به بیان دقیق‌تر بر اساس آمار ارائه شده از سوی سازمان ثبت احوال کشور،^(۸) در سال ۱۳۸۸، ۱۲۵۷۴۷ واقعه طلاق (۱۰۶۵۴۸ در مناطق شهری و ۱۹۱۹۹ در مناطق روستایی) به ثبت رسیده است، یعنی در هر شبانه روز ۳۴۵ و در هر ساعت ۱۴ طلاق ثبت شده که نسبت به تعداد ۱۱۰۵۱۰ ثبت واقعه طلاق در سال ۱۳۸۷، ۱۳/۸ درصد افزایش یافته است.



مأخذ- سازمان ثبت احوال کشور، دفتر آمار و اطلاعات جمعیتی

پدیده جوان شدن طلاق

یکی از نکات قابل توجه درباره این آمارها، میزان بالای طلاق زوج‌های جوان بین ۲۰ تا ۲۹ ساله است که در پنج سال اخیر تداوم داشته است، در واقع بیشترین آمار طلاق برای این گروه است. طبق اعلام سازمان ثبت احوال بیشترین آمار ثبت شده طلاق در سال ۱۳۸۶، برای مردان در گروه سنی ۲۵ تا ۲۹ سال و برای

زنان در گروه سنی ۲۰ تا ۲۴ سال است. همچنین در سال ۸۹ بیشترین آمار طلاق برای هر دو گروه مردان و زنان در گروه سنی ۲۵ تا ۲۹ سال بوده که ۶۵ هزار مورد از طلاق را شکل می دهد.

بررسی ها و مطالعات سازمان ملی جوانان نشان می دهد طول مدت زندگی مشترک ۱۵/۲ درصد از کل طلاق های واقع شده در سال ۸۵، کمتر از یک سال بوده و ۹/۲۸ درصد کمتر از دو سال، ۴/۳۹ درصد کمتر از سه سال، ۲/۴۷ درصد کمتر از چهار سال و ۷۲ درصد کمتر از ۱۰ سال بوده است.^(۹)

دکتر شهلا کاظمی پور، رئیس مرکز مطالعات و پژوهش های جمعیتی آسیا و اقیانوسیه در رابطه با وضعیت طلاق در کشور می گوید: «بر اساس روندی که شاخص های طلاق طی سال های سرشماری طی کرده است، این پدیده جمعیتی از رشد چشمگیری برخوردار بوده و از حدود ۹ درصد به ۱۴ درصد افزایش یافته است.» طبق گفته او بر اساس آمارهای سال ۸۸، بیشترین واقعه طلاق برای زنان در گروه سنی ۲۰ تا ۲۴ و ۲۵ تا ۲۹ سال برای مردان در گروه سنی ۲۵ تا ۲۹ سال اتفاق افتاده است و این نشان می دهد که پدیده طلاق کم کم در میان جوانان در حال افزایش است، یعنی طلاق هایی که در سنین بالا و با تعداد زیاد فرزندان همراه بوده در حال تقلیل است و بیشتر زوجین جوان بدون فرزند و یا با یک فرزند، طلاق می گیرند. بیشترین طلاق هادر نقاط شهری اتفاق می افتند و در این میان ۳۰ درصد طلاق ها متعلق به شهر تهران است، در حالی که فقط ۲۰ درصد جمعیت کشور را در خود دارد.^(۱۰)

علل، پیامدها و مداخلات

علاوه بر تبیین های اخلاقی، مذهبی و فلسفی یا ایدئولوژیک از علل و پیامدهای طلاق، پژوهشگران و دانشگاهیان نیز بر اساس رویکرد خود تبیین های مختلفی از بروز و تغییرات این پدیده ارائه می دهند؛ جمعیت شناسان، جامعه شناسان، انسان شناسان، روانشناسان، اقتصاددان ها، حقوقدان ها، جرم شناسان، سیاستگذاران اجتماعی، متخصصان توسعه و ...

جملگی به این موضوع پرداخته اند. بیشتر پژوهش ها عوامل مؤثر و مرتبط بر طلاق را در قالب سه دسته اجتماعی، اقتصادی، و روانشناختی طبقه بندی می کنند. برخی از تحقیقات به عوامل اجتماعی مؤثر بر طلاق پرداخته اند، از جمله عوامل خانوادگی، سن ازدواج، تفاوت سنی زوجین، مدت زندگی مشترک، سطح تحصیلات، تفاوت تحصیلی زوجین، تفاوت عقاید زوجین، ازدواج اجباری، تعداد فرزندان، میزان شناخت همسر قبل از ازدواج، سوء مصرف مواد و ارتکاب جرم، خشونت

خانوادگی، برآورده نشدن انتظارات از نقش همسری، مسائل جنسی، مذهب، بی اعتمادی و ... در تحقیقات انجام شده در ایران، به عوامل اجتماعی دیگری هم در زمینه طلاق اشاره شده است، از جمله ازدواج قبلی، نازایی، پایین بودن میزان تصورات از مشکلات طلاق، عدم رضایت از شغل همسر، ایده آل سازی های ناموجه و مردسالاری و ...

برخی از تحقیقات به عوامل اقتصادی در رابطه با طلاق پرداخته اند. برخی از این عوامل در سطح فردی مورد بررسی قرار گرفته اند از جمله بیکاری فرد، مشکلات مالی و اقتصادی زوجین و اشتغال زن. برخی به سطح کلان مسائل اقتصادی و تأثیر آن بر طلاق توجه نشان داده اند، از جمله تأثیر رشد و رکود

اقتصادی در جامعه و همچنین تأثیر میزان بیکاری بر طلاق. برخی از این عوامل در جامعه به میزان قابل توجهی رواج دارد، از جمله بیکاری، فقر اقتصادی، درآمد پایین و برخی نیز با آن که به عوامل کلان مربوط هستند، اما در حوزه فردی رخ می دهند، از جمله میزان مهریه و نفقه؛ برخی نیز به تغییر نقش ها بر می گردد که بویژه به دلیل صنعتی شدن رخ داده اند از جمله استقلال خواهی زنان.

دسته سوم از تحقیقات انجام شده بویژه در حوزه روانشناسی بر تأثیر عوامل فردی و روانی از جمله ویژگی های شخصیتی، بیماری های روانی، آشفتگی، اعتماد به نفس، سبک دلبستگی و ... بر بروز طلاق توجه نشان داده اند.

مرور سه دهه تحقیقات انجام شده در حوزه علل طلاق در ایران (روشنفکر و دیگران، ۱۳۹۰) نشان می دهد که در سطح اجتماعی، «سن ازدواج و اختلاف سنی زوجین» در ۱۳/۵ درصد موارد به عنوان رایج ترین عامل مؤثر بر طلاق مورد اشاره بوده است. پس از آن می توان به «سطح تحصیلات و تفاوت تحصیلی زوجین» و «سوء مصرف مواد و ارتکاب جرم» در دسته عوامل اجتماعی مؤثر بر طلاق اشاره کرد. در سطح اقتصادی، «مشکلات مالی و اقتصادی» در حدود ۱۰ درصد تحقیقات مورد اشاره قرار داشت. در سطح روانشناختی نیز «اختلالات روانی» و «ضعف در مهارت های رفتاری و شخصیتی» به عنوان عوامل مؤثر بر طلاق مورد اشاره حدود ۷ درصد تحقیقات بودند. مجموع علل بازنشاسی شده در این پژوهش ها به لزوم توجه به کنترل آسیب های اجتماعی خصوصاً مواد مخدر، توجه به سطح رفاه اجتماعی و اهمیت مدیریت تغییرات اجتماعی اشاره دارد. همچنین برای عمق بخشی به درک از موضوع، نهادها و مسئولان باید در جهت دهی و حمایت از تحقیقات مربوط به طلاق، سهم جدی تری ایفا کنند. این موضوع به عنوان مسئله ای اجتماعی در دهه اخیر، برخی پژوهشگران را به خود متوجه ساخته و این هم یک فرصت و هم نگرانی برای آنهاست.

طلاق همچنین دارای آثار و پیامدهای عمیق اقتصادی، اجتماعی، روانی، قانونی بر مردان و زنان مطلقه، فرزندان طلاق و اجتماع است. بسیاری از بررسی های انجام شده، از رابطه بین طلاق با اعتیاد، جرم و بزهکاری، روان پریشی، عدم تعادل شخصیتی، مسائل آموزشی و تربیتی، خودکشی، جامعه ستیزی و نظایر آن حکایت می کنند (پیران، ۱۳۶۹). تحقیقات نشان می دهد که ۲/۵ درصد از مراجعان به مراکز بازپروری معاندان کل کشور (گل محمدی، ۱۳۷۸) ۹۵ درصد دختران فراری، ۲۶ درصد کودکان خیابانی (علی بالازاده، ۱۳۸۳) از فرزندان خانواده هایی هستند که پدر و مادر آنها طلاق گرفته یا با نامادری و یا ناپدری زندگی می کنند. به گزارش سازمان بهداشت

جهانی، در ۱۳ کشور مورد مطالعه در اتحادیه اروپا، مهمترین عامل مرتبط با خودکشی، طلاق است (امیدی، ۱۳۸۳). همچنین طلاق تأثیر فزاینده ای بر کودکان می گذارد.

برخی از پژوهش ها نشان می دهد که اختلالات روانی در بین افراد مجرد، بیوه، جدا شده و طلاق گرفته، بیش از افراد متأهل بوده و خطر طلاق برای ایجاد افسردگی بیشتر از بیوه شدن [مثلاً] اثر مرگ همسر [است] (ظهورالدین و خدایی فر، ۱۳۸۲). بر اساس برخی از تحقیقات خارجی، افراد طلاق گرفته بیشتر از افراد متأهل دچار اختلالات جسمی و روحی، از جمله اعتیاد به مشروبات الکلی، خودکشی و ضعف قوای ذهنی می شوند و رضایت خاطر کمتری از

افزایش بروز طلاق (بالا بودن نرخ طلاق) در یک جامعه علل مختلفی دارد که برخی مادی و عینی و برخی هم ذهنی [در حوزه ارزش ها و نگرش ها] هستند و همیشه افزایش نرخ طلاق نشانگر بی ارزش شدن خانواده یا ننگ مطلقه بودن نیست

زندگی دارند (کالان ونولر^(۱۱)، ۱۹۸۷: ۲۸۳). ششواهد مفصل و ارزشمندی ارائه شده که نشان می‌دهد از هم‌پاشیدگی زندگی مشترک، با مجموعه گسترده‌ای از شاخص‌های سلامتی در ارتباط است (به نقل از برناردز^(۱۲)، ۱۳۸۴: ۲۵۲). همچنین می‌توان به یافته‌های به دست آمده در خصوص آثار و پیامدهای طلاق بر زنان اشاره کرد. طبق نتایج پژوهش‌های انجام شده در کشورهای دیگر، در اکثر موارد آثار مخرب طلاق بر زنان بسیار شدیدتر از مردان است (پوتن، ۱۹۸۷). دیکستین (۱۹۸۶)، لمب، استرن برگ و تامسون (۱۹۹۹)، پت و امپولد، ترنز و واگان کول (۱۹۹۹) در یافته‌اند که بسیاری از زنانی که گسسته شدن خانواده‌شان را تجربه می‌کنند، افزایش پریشانی، افسردگی، تنهایی، خشم، پشیمانی، عدم کنترل و درماندگی را در خود گزارش کرده‌اند (به نقل از استوارت و همکاران^(۱۳)، ۲۰۰۰).

مشابه چنین یافته‌ای در تحقیق اخوان تفتی (۱۳۸۲) با عنوان «پیامدهای طلاق در گذار از مراحل آن» که روی ۱۱۶ نفر (۶۳ زن و ۵۳ مرد) در شهر تهران انجام شده نیز نشان می‌دهد، زنان بیشتر از مردان از مشکلات عاطفی - روانی طلاق رنج برده، زنان بیشتر از مردان از گفته مردم برآز نگرانی کرده، و نگرانی در مورد فرزندان و سرنوشته آنها در مادران بیشتر از پدران است.

اما آیا با وجود پیامدهای ناگوار مذکور، این پدیده از منظر اعضای جامعه نیز کاری ناپسند است و به تعبیری آیا نگرش افراد جامعه به این پدیده منفی است؟ آیا این نگرش طی نسل‌های مختلف تغییر می‌کند؟

نگرش منفی به طلاق نزد مردم یک جامعه در ایجاد هنجارهای محافظ خانواده و موانع ذهنی و اجتماعی برای بروز طلاق نقش مهمی دارند. این نگرش در جوامع سنتی بیشتر ریشه در آموزه‌های دینی و با عرف صلب و غیر قابل تغییر دارد و تداوم آن در جوامع مدرن ممکن است هم از بقایای آموزه‌های دینی و هم از نوعی خانواده گرایی مدرن ناشی شود. برخی اندیشمندان معتقدند که اشکال اولیه سرمایه‌داری به دلیل اهمیت خانواده در باز تولید ساختار اقتصاد به تبلیغ و حمایت (حقوقی و اقتصادی) از آن گرایش دارند (انگلس، ۱۳۸۶). همچنین باید توجه داشت که افزایش بروز طلاق (بالا بودن نرخ طلاق) در یک جامعه علل مختلفی دارد که برخی مادی و عینی و برخی هم ذهنی [در حوزه ارزش‌ها و نگرش‌ها] هستند و همیشه افزایش نرخ طلاق نشانگر بی‌ارزش شدن خانواده یا تنگ مطلق بودن نیست. به هر روی نگرش مثبت به طلاق را در جوامع مدرن و خصوصاً پسا مدرن بیشتر می‌توان یافت. اگر در یک ماتریس مفهومی تقاطع نرخ طلاق در جامعه با نگرش به طلاق را در نظر آوریم می‌توان چهار حالت مختلف را مفروض داشت که جوامع مختلف کنونی در یکی از زیر مجموعه‌های آن قرار می‌گیرند.

حالت پایین بودن نرخ طلاق در جامعه و منفی بودن نگرش به طلاق را بیشتر در جوامع خانواده گرای سنتی می‌یابیم (نمونه ترکیه)، اگر نرخ طلاق پایین بوده و نگرش منفی هم به طلاق کم باشد ما با نوعی جامعه مدرن با تداوم اختیاری خانواده گرایی سرو کار خواهیم داشت (نمونه ژاپن)، اما در صورت بالا بودن نرخ طلاق در یک جامعه اگر نگرش مردم به طلاق هم منفی نباشد (حتی مثبت باشد) ما با یک جامعه مدرن که دچار بحران خانواده گرایی است مواجه خواهیم بود (نمونه سوئد و دانمارک)، ولی اگر علی‌رغم بالا بودن نرخ طلاق، نگرش به طلاق هنوز نزد مردم منفی باشد بحران خانواده گرایی بدون پذیرش اجتماعی مواجه خواهیم بود که بیشتر ویژگی جوامع در حال گذار است و به احتمال زیاد بیشترین شباهت جامعه ما به همین مورد اخیر خواهد بود.

یافته‌های پژوهشی در ایران (فلاحی و روشنفکر، ۱۳۹۱) نشان می‌دهد که نگرش غالب به طلاق هنوز منفی است (۴۷/۴ درصد پاسخگویان)، اما مخالفت با طلاق به طور بین نسلی کاهش یافته است. تحلیل جنسیتی داده‌ها، این تغییر

نگرش نسلی را در بین زنان با معنی نشان می‌دهد. موافقت نسل‌های جدید با سنگینی صدمات عاطفی ناشی از طلاق و رجحان زندگی زناشویی دشوار به طلاق کاسته شده و بر بی‌موردی اغلب مخالفت‌های اجتماعی با طلاق اجماع بیشتری حاصل شده است. نتایج این تحقیقات بر توأم بودن بروز متزاید پدیده طلاق در دهه‌های اخیر با تغییر نگرش نسل‌ها به سمت گسترش نگرش سهل‌گیرانه به طلاق دلالت دارد، که به دلیل غلبه نگرش منفی به طلاق در کل نوعی بحران در خانواده گرایی بدون پذیرش اجتماعی است.

در جدول زیر علل و پیامدها، سیاست‌ها و مداخلات صورت گرفته دسته بندی شده است:

سطوح عاملیت و تأثیر پذیری		افراد درون خانواده	محیط بیرونی خانواده
علل عوامل طلاق	فیزیولوژیک: انواع بیماری‌ها، نژادی، معلولیت جمعیت شناختی: پایین بودن سن ازدواج، اختلاف سنی زوجین، مهاجرت جامعه شناختی: اختلاف تحصیلی، قومی، مذهبی، طبقاتی زوجین، خشونت خانگی، ساختار قدرت در خانواده، مردان/کودکنسالاری، تحرک اجتماعی متیان زوجین، ارتکاب انحرافات و جرایم (مواد مخدر، الکل، فساد و...) اقتصادی: نوع شغل، بیکاری، تورم روانشناختی: وسواس، اختلالات روانی (اضطراب، افسردگی، پر خاشاگری، سوء ظن، آشفتگی، اضطراب و...، خودکشی، مشکلات جنسی	بحران نیمه ازدواج، ساختار تقسیم کار و قدرت درون خانواده، خشونت روابط سلطه‌آمیز بین زن و مرد یا والدین (فرزند)، ضعف در مهارت‌های رفتاری (مدیریت تضاد، کنترل خشم و...) روابط فقهی کودکان با والدین، شکاف‌های نسلی، کودکان آزاری،	نظام ارزشی و تغییرات آن شکاف‌های اجتماعی - سیاسی تاریخی درون جامعه اعتقاد و همبستگی اجتماعی پایین در جامعه رکود / رونق اقتصادی وضعیت سیاسی (استبدادی، غیر دموکراتیک...) تورم، کاهش/افزایش درآمد قوانین مشکل ساز خانواده و طلاق، قدرت تضعیف نظام اقتصادی، وضعیت اجتماعی (تأمینی)، افت اعتماد و سرمایه اجتماعی و...، تغییرات اجتماعی (شهرنشینی، صنعتی شدن، مهاجرت و...)
	بیابندهای طلاق	توسه از ازدواج، بی‌اعتمادی، اختلالات روانی، کاهش اعتماد به نفس، طرد اجتماعی	کاهش امنیت، گسترش مشکلات و آسیب‌های اجتماعی (کودک آزاری، فساد و فحشا، جرایم...) افزایش هزینه‌های کنترل اجتماعی، حاشیه‌ای شدن زنان در توسعه
سیاست‌ها و مداخلات	مداخلات ممکن است طیفی از عدم مداخلات هدفمند را شامل شود که بر اساس مواردی از هم تفکیک می‌شود، مانند محرومیت مداخله فرد، خانواده، اجماع؛ نوع مداخله به لحاظ اهمیت دادن به وجه اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، قانونی و... یا به لحاظ زمان مداخله از جنبه پیشگیرانه، حمایتی یا امدادی - مودری و در پیش از ازدواج، هنگام ازدواج/طلاق و پس از طلاق باشد؛ همچنین شیوه مداخله ممکن است آموزشی، مشاوره‌ای، توانمندساز و... باشد. برخی طلاق‌ها حاصل تضادهای بنیادی است و راهکار پیشگیرانه در آنها توصیه می‌شود و برخی دیگر تضادهای قابل مدیریت (راهکار مدیریت تضاد)، یا چالش‌های مقطعی (مدیریت بحران) یا مشکلات و اختلافات تجمیع شده (مشاوره و آموزش)، یا هیجان‌های مقطعی (مهارت رفتاری و مشاوره) که راهکار کاهش آسیب توصیه می‌شود و سیاست‌ها نیز ممکن است انواع متفاوتی اعم از آزادسازی، قاعده‌مندساز، محورگرا و... باشد.		

جمع‌بندی

خانواده همان قدر که می‌تواند منشأ انتقال و آموزش ارزش‌های فرهنگی، تولید مشروعیت برای نظام سیاسی، زیربنای اعتماد اجتماعی، و کنترل آسیب‌های اجتماعی باشد، می‌تواند منشأ مشروعیت‌زدایی از نظام سیاسی، و سست کردن باورهای دینی و ارزشی، کاهش اعتماد اجتماعی و پانپنهان کردن خشونت و تبعیض نیز باشد. تقویت و یا انحلال خانواده از راه‌های مختلف از جمله طلاق پیامدهای نامطلوب یا مطلوبی را در بسترهای متفاوت دارد.

چنانچه گذشت برای فهم علل بروز و پیامدهای طلاق بحث‌ها و پژوهش‌های مفصلی صورت گرفته نشان می‌دهد عوامل متعددی در این مسئله دخالت دارد. در دوران مدرن، ساختار اجتماعی در معرض تغییرات بی‌وقفه است. گرچه افراد سعی در پایداری و ثبات دارند، ولی گویا گوهر دنیای مدرن «هر آنچه سفت و سخت است را دود می‌کند و به هوای فرستد»

و آن ثبات هرگز تحقق نمی‌یابد. رشد شتابان شهرنشینی، رشد جمعیت، رشد تکنولوژی و فناوری، تغییر نهاد آموزش و پرورش، پیدایش ارتباط همگانی (تلویزیون، اینترنت و...) و بسیاری از تغییرات کوچک و بزرگی که در اطرافمان در حال رخ دادن هستند از پیامدهای دوران مدرن‌اند که به صورت مشخص بر نهاد خانواده تأثیر می‌گذارد. در نتیجه زندگی شهری امروزین نوعی از زندگی است که گویادر بستر تغییرات اجتماعی عظیم طراحی شده و نه تنها به طور کلی بر زندگی اجتماعی انسان‌ها اثر می‌گذارد، بلکه به صورت مشخص روی خانواده نیز به عنوان یکی از نقاط استراتژیک و گلوگاهی مواجهه با این حجم انبوه تغییرات اجتماعی اثرگذار است. این که آیا این تغییرات قابل مدیریت است یا باید به عنوان روندی طبیعی از مداخله در آن پرهیز کرد و یا چه نسبتی از این دو در بستری خاص معقول و مفید است، بحثی زنده بین طیف‌های مختلف فکری اعم از لیبرال یا سوسیالیست و مذهبی یا سکولارهاست.

شواهد موجود حاکی از این واقعیت است که طی سه دهه اخیر (بعد از انقلاب اسلامی) ساختار خانواده در کشور دستخوش تحولاتی شده، بسیاری از کارویژه‌های سنتی خانواده کم‌رنگ شده و تنش‌های زیادی در روابط خانوادگی به وجود آمده، به حدی که خانواده به عنوان ضربه گیر مهم جامعه، در معرض ضربه‌های بسیاری قرار گرفته است. اگر چه بخش اعظم ضربه‌های وارد شده بر خانواده را می‌توان به سیل تازگی و تجدید، تنوع و کثرت جامعه امروز و نیز نوعی همگرایی در کنش‌های فرهنگی ناشی از تحولات تکنولوژی‌های اطلاعاتی و

ارتباطی نسبت داد، اما سیاست‌های دولت در مواجهه با این سیل تازگی و تجدید نیز می‌تواند به طور مستقیم و غیر مستقیم کار کردها و ساختار خانواده را تحت تأثیر قرار دهد. هر چند به سادگی نمی‌توان مشخص کرد تغییرات ایجاد شده در روابط و ساختار خانواده به واسطه چه نسبتی از سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و... دولت بوده است، امامی توان اذعان نمود که این سیاست‌ها و پایداری خانواده، از طریق مکانیسم‌هایی بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. اهمیت کارویژه‌های جامع مدنی در این زمینه خصوصاً در نظارت بر عملکرد دولت و همچنین محدودیت مداخلات جامعه و سیستم در برخی زمینه‌های جهانی و تاریخی را نیز نباید از نظر دور داشت.

*پژوهشگر اجتماعی

پی‌نوشت:

- 1- encyclopedia international, 2002: 51- 54.
- 2- Co-parental Issues.
- 3- Young, Mark E & Long, Lynn L
- 4- encyclopedia of sociology, 2000: 700-709

حالت پایین بودن نرخ طلاق در جامعه و منفی بودن نگرش به طلاق را بیشتر در جوامع خانواده‌گرای سنتی می‌باییم (نمونه ترکیه)، اگر نرخ طلاق پایین بوده و نگرش منفی هم به طلاق کم باشد ما با نوعی جامعه مدرن با تداوم اختیاری خانواده‌گرایی سروکار خواهیم داشت (نمونه ژاپن)، اما در صورت بالا بودن نرخ طلاق در یک جامعه اگر نگرش مردم به طلاق هم منفی نباشد (حتی مثبت باشد) ما با یک جامعه مدرن که دچار بحران خانواده‌گرایی است مواجه خواهیم بود (نمونه سوئد و دانمارک)، ولی اگر علی‌رغم بالا بودن نرخ طلاق، نگرش به طلاق هنوز نزد مردم منفی باشد با بحران خانواده‌گرایی بدون پذیرش اجتماعی مواجه خواهیم بود که بیشتر ویژگی جوامع در حال گذار است و به احتمال زیاد بیشتر بین شباهت جامعه‌ما به همین مورد اخیر خواهد بود

۵- همان.

۶- در سال میلادی اخیر فیلم جدایی نادر از سیمین، ساخته کارگردان توانمند ایرانی اصغر فرهادی که به موضوع طلاق در بین طبقه متوسط شهری ایران معاصر پرداخته مورد توجه نهادهای هنری داخلی و بین‌المللی قرار گرفته و پادربافت جوایز بسیاری از جمله اسکار ستایش شده است.

۷- سه دهه پس از تصویب و اجرای این قوانین بر اثر تلاش‌های فعالان حقوق زنان و تفسیرهای پویا از فقه، برخی از جنبه‌های مربوط به قانون حضانت، بازنگری و اصلاح می‌شود.

۸- در زمینه طلاق، نهاد‌های مختلف از جمله سازمان بهزیستی، سازمان ملی جوانان و سازمان ثبت احوال کشور، آمار ارائه می‌دهند که این آمار معمولاً با هم تطابق ندارند. از همین رو، کلیه آمار استفاده شده در این قسمت برگرفته از نشریات سازمان ثبت احوال کشور (دفتر آمار و اطلاعات جمعیتی) است.

9- <http://www.khabaronline.ir/news-161236.aspx> (1390/7/11)

10- <http://www.niazerooz.com/Key-News/%D8%B4%D987%D984%D8%A736120/1390/7/11>

11- Victor J. Callan, Patricia Noller.

12- Jon Bernardes.

13- Stewart, K. & Colleagues.

منابع

- اخوان تفتی، مهناز. (۱۳۸۲)، «پیامدهای طلاق در مراحل گذار از آن»، مطالعات زنان، سال اول، شماره ۳، زمستان.

- امیدی، کاوه (۱۳۸۰) طلاق و خودکشی. تهران: مرکز مطالعات معاونت اجتماعی ناجا.

- پیرسان، پل (۱۳۷۹)، قدرت خانواده، ترجمه فروزان گنجی‌زاده، تهران: نشر دایره (انتشار به زبان اصلی: ۱۹۹۰).

- پیران، پرویز (۱۳۶۹)، «در پی تبیین جامعه‌شناختی طلاق»، نشریه رونق، سال اول، شماره اول.

- علی‌بالا زاده، مژگان (۱۳۸۳) تأثیر طلاق در گرایش دختران به فرار از منزل. تهران: مرکز مطالعات معاونت اجتماعی ناجا.

- گل محمدی خامنه، علی (۱۳۷۸) «اعتیاد به مواد مخدر: جرم‌انگاری یا جرم‌زدایی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی.

- گیدنز، آنتونی. (۱۳۷۵)، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، چاپ اول، نشر نی.

- Bernardes, Jon (1997) Family studies: an introduction, Routledge, 1997.

- Callan & noller (1987) Marriage and the family, Taylor & Francis.

- International encyclopedia, 2002, VOL1.

- Pothen, Sosamma (1987). Divorce, Its Causes and Consequences in Hindu Society. Vikas Publishing House, New Delhi.

- Stewart, K., Vandell DL, McCartney K, Owen MT, Booth C. (2000).

“Effects of Parental Separation and Divorce on Very Young Children”,

Journal of Psychology, Vol. 14, No. 2.

- Young, Mark E.; Long, Lynn L. (1988), Counseling and Therapy for couples.

آموزش مدنی



نویسنده: جک کریتندن (Jack Crittenden)

منبع: <http://Plato.stanford.edu>

برگردان: چشم انداز ایران - بخش دوم

چشم انداز ایران: در بخش نخست این مقاله به نقش مؤثر آموزش مدنی در آمادگی مردم یک کشور بویژه جوانان در ایفای نقش شهروندی اشاره شد و به نظرات روسو و میل درباره آموزش مدنی پرداخته است. میل معتقد است حکومت خوب برپایه ویژگی‌های انسان‌هایی که آن را ساخته‌اند بنا می‌شود. حالت ایده‌آل از نظر روسو آن است که فرد، اخلاقمند رفتار کرده و تنها هنگامی که فرد قوانین را که برای خود مقرر کرده رعایت کند می‌تواند آزاد بماند.

۲- دموکرات خوب

اگر رأی و رقابت‌های انتخاباتی به باور Sheldon Wolin تنها بخش عمده فعالیت‌های شهروندی به‌شمار می‌روند، پس چگونه آموزشی برای تربیت شهروند لایق مورد نیاز خواهد بود؟ از شهروندان آینده شاید تنها انتظار برود که بدانند مثلاً سیستم دموکراتیک چگونه کار می‌کند - کارکرد بخش‌های گوناگون، هدف و رویه‌های اجرایی انتخابات، پیشینه سیستم حکومتی کشور و نهادهای دولتی و از این دست مباحث - یا حقوق و وظایف آنان به‌عنوان شهروند چیست؛ چیزی که همین امروز نیز بیشتر آموزش مدنی کنونی را تشکیل می‌دهد.

در برابر این نوع نگاه و رویکرد نیز برخی هستند که می‌گویند در آن صورت و با توجه به شکل رقابت‌های انتخاباتی کنونی و کاندیداهایی که با سفر به اکناف کشور در صدد جلب حمایت رأی‌دهندگان و قانع کردن ایشان از راه سخنرانی‌های انتخاباتی هستند و این واقعیت که پول نقش اساسی در مبارزات انتخاباتی پیدا کرده، دیگر محلی از اعراب برای آموزش مدنی شهروندان بر جای نخواهد ماند.

شاید هم یکی پیدا شود که عکس این نظر را داشته باشد: به این معنا که انتخابات دموکراتیک ما بر عکس، نیازمند آموزش تفکری انتقادی و چه بسا مخالف است که به رقابت دموکراتیک

و انتخابات معنای حقیقی و لازمه آنها را بیخشد. اما اگر شهروندان را به آموزش مدنی ای مسلح کنید که به آنان می‌آموزد با دیدی متفکرانه و انتقادی، و نه کور کورانه، به سیستم دموکراتیک ما بنگرند، آنگاه نباید شگفت‌زده شویم اگر ببینیم این سیستم مورد انتقاد قرار می‌گیرد، چون از محقق کردن همان تفکر انتقادی‌ای که برای آن برپا شده باز مانده است.

از این رو اگر می‌خواهیم شهروندان آینده را برای نوعی دیگر از مشارکت آماده کنیم، اگر از آنان انتظار به چالش کشیدن و بازخواست مقام‌های حکومتی و خود سیستم دموکراتیک را داریم - یعنی در واقع به دنبال آموزش مدنی

اگر شهروندان را به آموزش مدنی ای مسلح کنید که به آنان می‌آموزد با دیدی متفکرانه و انتقادی، و نه کور کورانه، به سیستم دموکراتیک ما بنگرند، آنگاه نباید شگفت‌زده شویم اگر ببینیم این سیستم مورد انتقاد قرار می‌گیرد، چون از محقق کردن همان تفکر انتقادی‌ای که برای آن برپا شده باز مانده است

هستیم، نه شست و شوی مغزی مدنی - باید این را نیز به ایشان بیاموزیم که همواره نگاه پرسشگر و انتقادی به سیستم دموکراتیکمان داشته باشند. برای مشارکت شهروندان در آنچه‌ای گاتمن (Amy Gutmann) آن را باز آفرینی جمعی جامعه یا «باز تولید هوشیارانه اجتماعی» می‌نامد، هم به دانش و آگاهی سیاسی و هم تفکر انتقادی نیاز است. (ص ۱۴ و دیگر جاها، ۱۹۸۷)

استدلال‌های گاتمن در توجیه لزوم آموزش دموکراتیک را از بهترین گزینه‌های موجود باید شمرد.

۱-۲- امی گاتمن، باز تولید هوشیارانه اجتماعی

به باور گاتمن، جامعه دموکراتیک به‌طور کلی، از آموزش دموکراتیک فرزندانش بسیار منتفع خواهد شد، از این رو کمترین کاری که یک جامعه برای افرادش می‌تواند انجام دهد آماده کردن آنان برای ایفای نقش شهروندی است. از آنجا که جوامع دموکراتیک چنین مسئولیتی دارند، دیگر نمی‌توان آموزش شهروندان آینده را موقوف به خواست یا تصمیم شخصی پدران و مادران کرد. این بینش محوری، گاتمن را بر آن داشته تا برخی امتیازها و اختیارهای ویژه انحصاری در زمینه تئوری و سیاست آموزشی را به کل رد کند. این اختیارهای ویژه سه دسته هستند: نخست «خانواده ملی»، که در آن همه افراد به‌سوی آن زندگی خوبی که مورد نظر دولت و نسخه

رسمی حکومتی است، هدایت می‌شوند. چنین آموزشی به ایجاد نوعی «همسانی و شباهت دیدگاه و نزدیکی» میان شهروندان می‌انجامد که عمدتاً در یک خانواده از آن سراغ داریم. (۲۳، همان) تنها دولت و کشور توان ایفای نقشی چنین گسترده و اجرای آموزشی تا این اندازه وسیع را دارند که هدفش القای شیوه‌ای خاص از زندگی و تفکر به همه شهروندان است. دوم «خانواده سالاری» است، که در آن



گاتمن

است، برای همین است که او به شدت بر این پای می‌فشرد که «کودکان و نسل جوان باید بیاموزند چگونه همیشه نگاه و رویکردی تفکر آمیز و انتقادی نسبت به هر روش زندگی یا جامعه‌ای داشته باشند. برای اطمینان از این امر باید برای دخالت والدین یا حکومت در این حوزه حد و مرز مشخصی قائل شد. باید برای اعمال قدرت و اختیارات دولت و والدین قواعد و مقررات و بزرگای تنظیم کرد. نخستین قاعده و مقررات از

این دست، اصل عدم سرکوب و اجبار است که تضمین می‌کند نه حکومت و نه هیچ گروهی یا نهادی وابسته به آن، حق جلوگیری از تضارب منطقی آرای مردمی در زمینه بحث و ارزیابی مفاهیم گوناگون اجتماعی از زندگی درست یا جامعه سالم را ندارند.» (همان) از این رو بزرگسالان اجازه نمی‌یابند از آزادی خود استفاده (یا بهتر بگوییم سوءاستفاده) کرده و آزادی نسل‌های آینده را محدود کنند. افزون بر این، این تضمین بر حفظ آزادی و تحمل عقاید گوناگون، نیازمند آن است که در مدارس از «پیش شرط‌های ذهنی و احساسی بحث و تبادل نظر دموکراتیک بین نسل‌های آینده شهروندان» حمایت شود. (همان، ۷۶)

محدودیت دوم، اصل عدم تبعیض است که اجازه هرگونه جلوگیری از سوی دولت و نهاد‌های وابسته به آن را در دسترسی شهروندان به آموزش نمی‌دهد، از این رو همان‌گونه که گاتمن می‌گوید، «هر کودک و نوجوان قابل آموزشی باید آموزش ببیند.» (همان، ۴۵) حرف گاتمن این نیست که دولت منفعت بیشتری نسبت به والدین در آموزش جوانان دارد، بلکه حرف او این است که همه شهروندان از آموزش نسل فردا سود می‌برند، از این رو همانقدر که والدین باید در آموزش کودک سهم داشته باشند دولت هم باید نقش ایفا کند. در عین حال هیچ یک نباید در این میان اختیار تام و انحصاری داشته و به اصطلاح حرف آخر را بزنند. در واقع هر دو این مراجع، باید قدری به سود کارشناسان آموزش و اهل فن عقب‌نشینی کنند. از این رو گاتمن آموزش را امری مربوط به همه دانسته و با مفاهیمی چون «انتخاب» والدین یا برنامه‌های اعطای بئ مخالف است.

بر تمایل و اراده خانواده به انتقال ارزش‌های خود به نسل بعد تکیه می‌شود. در این حالت «اختیار تام و تمام آموزش فرزندان به پدر و مادر سپرده شده و به آنان اجازه می‌دهد، روش زندگی مورد نظر خود را که ادامه سنت‌های نسل پیشین است به فرزندان القا کنند.» (همان، ۲۸) و حالت سوم که گاتمن آن را نیز رد می‌کند، «اصالت فرد» است که بر پایه اصل بی‌طرفی لیبرال بنا شده به این معنا که هم خانواده و هم حکومت با روی آوردن به کارشناسان آموزشی، از این که هیچ شیوه و روش زندگی مورد غفلت یا تبعیض واقع نشده اطمینان حاصل می‌کنند. هدف آن است که از مناقشه و از تعلیم اصول و ارزش‌ها آن هم در فضای پلورالیسم اجتماعی دوری شود. با این حال همان‌گونه که گاتمن هم اشاره می‌کند، هر سیاست آموزشی خود نوعی انتخاب است که کارا کتر فرزندانمان را شکل می‌دهد. آموزش افراد برای آزادی به جای فضایل و اخلاق، باز هم خود نوعی تزریق تفکر به‌شمار می‌رود.

در کشاکش این سه تئوری که از فراهم آوردن پایه‌ای استوار برای آموزش شهروندان باز می‌مانند، گاتمن راه حل چهارمی به نام «نظام آموزش دموکراتیک» پیشنهاد می‌کند. تحت این نظام، وظیفه آموزش شهروندان به نسبت یکسان میان والدین، جامعه و کارشناسان آموزش تقسیم می‌شود، زیرا همه آنها حقوق و منافع مسلم و مشروعی در فرزندان کشور و آینده آنان دارند. هدف از آموزش با نوع پیشنهادی آن توسط مصادر یادشده، هر چه باشد، به هیچ روی بی‌طرف نبوده و نمی‌تواند باشد. آنچه نیاز است هدفی جامع و فراگیر است که میان همه طرف‌ها مشترک باشد. گاتمن بر

اگر می‌خواهیم شهروندان آینده را برای نوعی دیگر از مشارکت آماده کنیم، اگر از آنان انتظار به چالش کشیدن و بازخواست مقام‌های حکومتی و خودسیستم دموکراتیک را داریم - یعنی در واقع به دنبال آموزش مدنی هستیم، نه شست‌وشوی مغزی مدنی - باید این را نیز به ایشان بیاموزیم که همواره نگاه پرسشگر و انتقادی به سیستم دموکراتیکمان داشته باشند

تعهد جمعی ما به عنوان شهروندان دموکرات نسبت به باز تولید هوشیارانه اجتماعی، یعنی شکل‌دهی آگاهانه ساختار اجتماع تأکید می‌کند. برای پیاده کردن تعهد یادشده همه ما به عنوان یک جامعه «وظیفه داریم همه فرزندان آموزش پذیر اجتماع را برای فراگیری و به دست آوردن توان مشارکت دسته جمعی در شکل‌دهی جامعه‌شان آموزش دهیم.» (همان، ۱۴)

شکل‌دهی ساختار اجتماع، مشارکت در باز تولید هوشیارانه جمعی، نیازمند آن است که فراگیرندگان و نوآموزان به ظرفیت تحلیل و ارزیابی مفاهیم گاه متضاد از زندگی خوب یا جامعه خوب دست یافته و هیچ‌گونه «دخالتی از سوی جامعه در تلقین این که فلان شیوه زندگی شخصی یا اجتماعی یا سیاسی خوب است یا بد، صورت نگیرد.» (همان، ۴۴) این همان دشوارترین بخش آموزش دموکراتیک گاتمن

اما آیا هدف آموزش تنها در باز تولید هوشیارانه اجتماعی خلاصه می شود؟ پس تکلیف علاقه ها و امور شخصی چیست؟ آیا آموختن این که باید انسان خوبی هم بود به کودکان مهم نیست؟ یا شاید هم مهارت های متضمن مشارکت شهروندی، همان مهارت های لازمه در امور و زندگی شخصی می باشند، نیستند؟ از دید گاتمن، آموزش دیدن برای یکی، همانند آموزش دیدن برای دیگری است: «اگر نگوئیم همه، بسیاری دارای ظرفیت های لازم برای گزینش زندگی درست فردی، همان ظرفیت های مورد نیاز برای تصمیم گیری درست اجتماعی هستند.» (صفحه ۴۰) او حتی پارا از این فراتر گذاشته و می گوید: «زندگی و جامعه خوب برای افراد صاحب اندیشه، نیازمند داشتن (به ترتیب) حق انتخاب فردی و جمعی است.» (همان) گاتمن در اینجا می خواهد بگوید که برای تحقق باز تولید هوشیارانه جمعی، شهروندان باید از فرصت آزادی و توان لازم برای برخورداری از انتخابی که فردیت آنان نیز در آن متجلی باشد، بهره مند شوند. از آنجا که کشور و حکومت از آموزش شهروندان آینده منتفع می شوند همه شهروندان باید ظرفیت های لازم برای انتخاب جامعه خوب را پرورش دهند، این همان منظور گاتمن از توانایی مشارکت در باز تولید هوشیارانه جمعی است. این ظرفیت ها در عین حال افراد را قادر می سازد حتی سنت ها و آداب آبا و اجدادی خود را نیز مورد نقد و ارزیابی قرار دهند. از این رو گاتمن بر این باور است که هیچ پدر و مادری حق تحمیل روش یا شیوه خاصی از زندگی یا نوع فکری بر دیگران و نه حتی بر فرزندان خود ندارند، زیرا این کار کودکان و نسل آینده را از ظرفیت تبدیل به شهروندی کارآمد و توانا و نیز فردی خوب و شایسته، محروم خواهد کرد.

گاتمن معتقد است دولت می تواند و باید همگان را وادار به مشارکت در آموزش شهروندی کند. کودکان باید در معرض آداب و سنت های گوناگون و متفاوت با شیوه زندگی پدران و مادرانشان قرار گرفته و ارزش هایی چون احترام دوسویه را فراگیرند. گاتمن بخصوص بر این آخری بسیار پای می فشرده. او معتقد است انتخاب برای فردی معنای خواهد بود، مگر این که فرد انتخاب کننده «مهارت ذهنی و اندیشه پرورش یافته لازم برای ارزیابی

شیوه های مختلف زندگی متفاوت با سنت های والدین خود را داشته باشد.» بدون یادگیری چنین مهارت هایی به عنوان محور اصلی آموزش نوجوانان «ارزش های بنیادینی چون احترام متقابل میان افراد» هرگز فراگیر نخواهند شد. (همان، ۳۱-۳۰)

«آموختن احترام متقابل تضمینی برای حق انتخاب نسل های آینده است... تنوع و گوناگونی اجتماعی با گسترش درک و اندیشه ما از شیوه های گوناگون زندگی به حیات ما غنا می بخشد. برای بهره مندی از مزایای گوناگون اجتماعی، کودکان باید با سنت ها و آداب متفاوت با سنت های خانوادگی خود آشنا شده و در خلال این آشنایی، با مفاهیم و ارزش های جهانشمولی چون احترام متقابل میان انسان ها خو بگیرند.» (همان، ۳۳-۳۲)

۲-۲. William Galston: آموزش مدنی در دموکراسی مبتنی بر آرا
آنچه گاتمن می گوید، به نظر فراتر از غنای ناشی از گوناگونی است. او می گوید کودکان نه تنها باید شیوه های متفاوت با شیوه زندگی خود را تحمل کنند، بلکه آن را با آغوش باز پذیرفته و به آنها احترام گذارند. او با احتیاط سخن از «احترام متقابل میان افراد» به میان می آورد که

به باور گاتمن، جامعه دموکراتیک به طور کلی از آموزش دموکراتیک فرزندان بسیار منتفع خواهد شد، از این رو کمترین کاری که یک جامعه برای افرادش می تواند انجام دهد آماده کردن آنان برای ایفای نقش شهروندی است. از آنجا که جوامع دموکراتیک چنین مسئولیتی دارند، دیگر نمی توان آموزش شهروندان آینده را موقوف به خواست یا تصمیم شخصی پدران و مادران کرد. این بینش محوری، گاتمن را بر آن داشته تا برخی امتیازها و اختیارهای ویژه انحصاری در زمینه تئوری و سیاست آموزشی را به کل رد کند

به این معناست که مثلاً نونوازی ها با وجود تبلیغ شیوه ای زشت و نادرست از زندگی، به عنوان یک فرد و انسان، شایسته بی حرمتی نیستند، بلکه شیوه زندگی و تفکر آنان است که قابل انزجار و محکومیت است. گرچه افرادی چون ویلیام گالستن منظور او و این نکته ظریف را متوجه نشده و فکر کرده اند گاتمن می گوید نسل جوان به زور از شیوه زندگی خود تبری جسته و به نونوازی ها احترام بگذارند.

گالستن می گوید در سیستم دموکراتیک ما، شهروندان باید «ظرفیت تحلیل و ارزیابی شخصیت، هوش و توانایی مقام های دولتی را در خود تقویت کنند.» (۱۹۸۹، ۹۳) این آن چیزی است که به باور او سیستم دموکراتیک ما از شهروندان می خواهد، از این رو با گاتمن تا آن اندازه مخالف است که می گوید: «به تعریف گاتمن، دموکراسی خواندن ایالات متحده در بهترین حالت نیمی از حقیقت خواهد بود، اگر آن را دروغ ننامیم.» (همان، ۹۴)

گالستن می گوید ما نیازمند بحث و مباحثه میان شهروندانمان نیستیم، زیرا «در آن صورت این همه ساز و کار انتخابی و نمایندگان ملت پس چه کاره اند؟» از این رو آموزش مدنی نباید به دنبال یاد دادن مهارت و آداب مباحثه و تضارب آرا، که آموختن «آداب و اصول انتخاب درست نمایندگان، روش ارتباط برقرار کردن با آنان و ارزیابی کارکرد آنان در مسند مسئولیت» باشد. (همان)

از آنجا که آموزش مدنی به آنچه گالستن در بالا به آن اشاره کرد، خلاصه می شود، دانش آموزان هیچ آموزشی در راستای ارزیابی زندگی خود دریافت نمی کنند. افراد باید بتوانند آن زندگی ای که ارزشمند و جالب تشخیص می دهند داشته باشند، بی آن که از این بترسند که وادار به باور یا عملکرد بر عکس ارزش های خود شده یا روش و سنت های آبا و اجدادیشان زیر سؤال برود. گالستن معتقد است: «تحمل و تساهل مدنی در برابر تفاوت های فاحش و ژرف، هیچ تناقضی با اعتقاد راسخ به شیوه زندگی خود ندارد.» (همان، ۹۹)

برای نمونه برخی والدین اصلاً تمایلی به دادن اجازة به فرزندان برای برگزیدن دیگر روش های زندگی ندارند. این دسته از پدران و مادران بر این باورند که شیوه های زندگی کنونی نه تنها به سود فرزندان است، بلکه کلاً بهترین

شیوه زندگی است. کشیدن پای چیزی به نام انتخاب به این میان جز گیج و گمراه کردن فرزند نتیجه‌ای در بر ندارد. وقتی انسان می‌داند راه درست چیست، مگر بیمارست فرزندش را وسط چند راهی انتخاب از میان راه‌های مختلف رها کرده و تازه به این امید بنشیند که او حتماً راه درست را بر خواهد گزید و نه بیراهه را؟ بهتر نیست به جای این کار هر چه زودتر خودمان او را به راهی که خودمان می‌دانیم بیاوریم؟ در آن



گالستن

«شخصیت خوب». غیبت و فقدان این اصول و ارزش‌هاست - یعنی نبود شخصیت - که برخی را به این نتیجه رسانده که دموکراسی، بویژه در ایالات متحده، به بحران در غلتیده است. به قول ریچارد باتیستونی به سرایشی سقوط افتادن سیستم دموکراتیک ما را باید در «بحران آموزش مدنی» و ناتوانی آموزگارانمان در آماده‌سازی شهروندان برای مشارکت دموکراتیک جست‌وجو کرد.

(۱۹۸۵، ۴-۵) او بر این باورست که حلقه گمشده چیزی جز یک شخصیت محوری متمایل به مشارکت نیست. آنچه در ماندگاری دموکراسی ما حیاتی و ضروری است «آموزش بنیادین و درست جوانان و مسلح کردن آنان به شخصیت، مهارت، ارزش‌ها، سنت‌های اجتماعی و آرمان‌هایی است که به تقویت ساختار سیاسی دموکراتیک کمک می‌کنند» (همان، ۱۵)؛ به سخن دیگر آموزش شخصیت دموکراتیک.

۱-۳-۱-۳ افراد خوب و شهروندان خوب

دو گروه عمده هستند که بهره‌گیری از آموزش شخصیت را به عنوان راه تقویت و بهبود دموکراسی تجویز می‌کنند؛ گروه نخست از تئوریسین‌های سیاسی همچون گالستن، باتیستونی، بنیامین باربر و آدریان اولدفیلد تشکیل می‌شود که اکثراً بازتاب نسخه‌های امروزین جمهوریخواهی مدنی به‌شمار می‌روند. این گروه به دنبال تقویت و گسترش تمایلی نزد شهروندان آینده برای فدا کردن خود و منافع خود در برابر مصالح همگانی هستند. در این رویکرد، مشارکت هم برای پایداری جامعه و هم بهبود هویت انسانی تک‌تک افراد در قالب پیگیری منافع و مصالح همگانی حیاتی به‌شمار می‌رود. دسته دوم مشارکت دموکراتیک را محوری تلقی نمی‌کند، اما آن را وجهی از وجه آموزش شخصیت به‌شمار می‌آورد. در این رویکرد، وظیفه اصلی مدارس همگانی، نهادینه کردن ویژگی‌های شخصیتی لازم برای رشد شخصی افراد (انسان خوب بودن) و نیز پایداری دموکراسی (شهروند خوب بودن) در نسل فرداست. رهبر اعلام نشده این گروه دوم را باید کارشناس آموزشی توماس لیکونا دانست و البته دیگرانی چون ویلیام بنت و پاتریشیا وایت را

شکل دهی ساختار اجتماع، مشارکت در باز تولید هویت‌سازانه جمعی، نیازمند آن است که فراگیرندگان و نوآموزان به ظرفیت تحلیل و ارزیابی مفاهیم گاه‌متضاد از زندگی خوب یا جامعه خوب دست یافته و هیچ‌گونه «دخالتهی از سوی جامعه در تلقین این که فلان شیوه زندگی شخصی یا اجتماعی یا سیاسی خوب است یا بد، صورت نگیرد.»

داشتن مهارت‌های مورد نیاز برای مشارکت در سیستم سیاسی خلاصه نمی‌شود. اصول و ارزش‌های فکری و رفتاری نیز نقش فوق‌العاده مهمی در هدایت فرد به سوی مشارکت، تمایل به مشارکت و یا داشتن حس مشارکت ایفا می‌کنند. این همان چیزی است که روسواز آن به «پرواز شهروندان به سوی شوراها» در جامعه آرمانی مورد نظر خود یاد می‌کرد. (۱۹۸۸، ۱۴۰) این یعنی این که شهروندان باید شخصیت یا تمایل خاصی از خود نشان دهند. با توجه به این چشم‌انداز، معلوم می‌شود و البته جای شگفتی هم ندارد که در یک دموکراسی آن دسته از فضایل و ارزش‌ها که شهروند خوب را تعریف می‌کنند در پیوندی تنگاتنگ با آن چیزی هستند که انسان خوب یا اخلاق‌مدار را تعریف می‌کند. این پیوند نزدیک و تنگاتنگ را می‌توان در یک کلمه همان چیزی دانست که ما به آن می‌گوییم

صورت تکلیف مسئولیت‌های والدین به عنوان شهروند و فرزندان به عنوان شهروندان آینده در برابر کشور چه می‌شود؟ چگونه از کودکی که اصلاً برای بحث، مباحثه و تصمیم‌آزادانه آموزشی ندیده انتظار می‌رود فردا در شکل دهی جمعی جامعه خویش مشارکت کند؟ شاید برخی پدران و مادران بگویند علاقه‌ای ندارند فرزندانشان بر مشارکت، یا شاید هر چیزی شبیه آن تمرکز کنند. چیزی که این دسته از پدران و مادران از لیبرال دموکراسی دستگیر شده صرفاً همان تفکیک مشخص و روشنی است که میان عرصه عمومی و خصوصی قائل شده است و بخصوص این عرصه خصوصی خیلی به درد این افراد و توجیه رفع تکلیف کردن‌هایشان می‌خورد. شهروندی بر خورداری از حمایت قانون است و الزامی در مشارکت نیست. البته معلوم است که لیبرال دموکراسی کسی را وادار به مشارکت نمی‌کند. با این حال هم گاتمن و هم گالستن می‌خواهند کودکان دارای «شخصیت دموکراتیک» باشند. هر دوی آنان این امر را لازمه تفکر انتقادی می‌دانند. گالستن فکر می‌کند که فرزندان باید دارای توانایی «ارزیابی شخصیت، هوش، توانایی و عملکرد مقام‌های کشور» باشند و گاتمن بر این اندیشه است که آنان باید برای ایجاد ظرفیت لازم برای انتخاب خوب و بد چه در سطح زندگی فردی و چه اجتماعی آموزش ببینند. به هر حال از آنجا که تفکر انتقادی نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در کارا کتر دموکراتیک ایفا می‌کند، مشارکت فعال نیازمند چیزی بیش از مهارت صرف، یا حتی مهارت اندیشیدن است.

۳-۱-۳ انسان خوب

پس ویژگی‌های شهروند خوب صرفاً در

نیز نباید از نظر دور داشت.

اما هیچ یک از دو گروه یاد شده دقیقاً توضیح نمی دهند منظورشان از «شخصیت دموکراتیک» چیست. گرچه در آثارشان به شکل غیر مستقیم به چنین شخصیتی اشاره می کنند، اما بیشتر بر ویژگی های شخصیتی لازم برای رفاه و رشد انسانی که اتفاقاً با مشارکت دموکراتیک نیز در ارتباط هستند تأکید می کنند. این خبرگان اهل فن بر کدامین ویژگی ها پای فشرده و از کدام «شخصیت» سخن می گویند؟

فیلسوف بریتانیایی آر. اس پترز معتقد است «دشوار بتوان تصمیم گرفت وقتی از شخصیت کسی حرف می زنیم و نه طبیعت خلق و خو، یا رفتارش، منظورمان به طور کلی چیست.» (۱۹۶۶، ۴۰) بسیاری از مدافعان آموزش کارا کتر یا شخصیت، در خصوص این تمایز، موضعی مبهم اتخاذ می کنند و شاید بد نباشد در اینجا اشاره شود که کارا کتر به ویژگی ها و رفتارهای اکتسابی گفته می شود، در صورتی که شخصیت و خلق و خو با انسان و همراه او زاده می شود.

اما چیزی که همه آنان درباره اش به روشنی متفق القولند آن است که کارا کتر، گوهر اصلی وجودی ماست. خود واژه کارا کتر از کنده کاری و ابزار آن که در یونانی Kharakter نامیده می شود آمده است، از این رو می توان آن را امضای منحصر به فرد افراد دانست. کارا کتر به تنها یک ویژگی یا رفتار گفته نمی شود، در واقع به مجموع و برآیند «ویژگی های اخلاقی و رفتاری» فرد اطلاق می شود (O.E.D، صفحه ۱۶۳) افزودن بر «ویژگی های اخلاقی و ارزشی» به تعریف آن شاید بیهوده به نظر می رسد، چون اصلاً خود کارا کتر بار مفهومی و ویژگی های «خوب» را به همراه دارد. از این رو ویژگی های شخصیتی، در ارتباط با، و چه بسا همان فضایل و ارزش ها به شمار می رود، به گونه ای که یک فرد خوب، بویژه هنگامی که از لیبرال دموکراسی سخن می گوئیم، شهروند خوب دارای این فضایل خواهد بود.

از دید توماس لیکنافضیلت یعنی «روحیه ای ذاتی برای رویارویی مبتنی بر نگاه اخلاقی با مسائل و موقعیت ها در زندگی» (صفحه ۵۱). او می افزاید: «کارا کتر خوب یعنی دانستن این که چه چیزی خوب است، خواستن آنچه خوب است، و سرانجام انجام آنچه خوب است» (همان). اما چه کسی باید این «خوب» را تعریف

کند؟ به طور کلی عادت ها و رفتارها یا روحیات و فضایل اکتسابی «مشخص کننده عرف و عادت های صحیح اجتماعی» اند. اینها قواعد تحکیم کننده آداب و رسوم اجتماعی و نظم جامعه اند. (Peters، صفحه ۴۰) از این رو در این رویکرد، آداب و رسوم اجتماعی تعیین کننده آند که چه چیزی «خوب» است.

اما در این میان پرسشی پدید می آید و آن این که اگر میان فضایل و ارزش های فردی از یک سو و ارزش ها و اصول تعریف کننده یک شهروند، تضاد روی دهد، آنگاه تکلیف چیست؟ چیزی که از یک نظر شاید خوب و حتی مورد تأیید جامعه واقع شود، ممکن است اصلاً از دید دیگری خوب یا ارزش تلقی نشود، برای نمونه فرزند یک کشاورز مرده، آیا باید در خانه مانده و از مادر پیر و بیمارش نگهداری کند یا همانند شهروندی مسئول و وظیفه شناس به گروه مقاومت میهنی پیوسته و با ارتشی که سرزمینش را به اشغال در آورده به نبرد پردازد؟

هنگامی که آموزش مدنی، باورها و ارزش هایی را که شخص به آنها به دیده معیار سنجش خوب بودن به عنوان یک انسان می نگرد، به زیر سؤال می برد چه باید کرد؟ این رخداد همان چیزی است که در Mozert v. Hawkins County Board of Education روی داد. آیا موزرت و دیگر والدین اصولگرای مسیحی حق این را دارند که فرزندان شان را از آموزشی که دقیقاً برخلاف باورها و اعتقاداتشان است بازدارند؟ از یک سو اگر آنان چنین کنند

گاتمن می گوید: باید برای اعمال قدرت و اختیارات دولت و والدین قواعد و مقررات ویژه ای تنظیم کرد. نخستین قاعده و مقررات از این دست، اصل عدم سرکوب و اجبار است که تضمین می کند نه حکومت و نه هیچ گروهی یا نهادی وابسته به آن، حق جلوگیری از تضارب منطقی آرای مردمی در زمینه بحث و ارزیابی مفاهیم گوناگون اجتماعی از زندگی درست یا جامعه سالم را ندارند.

دیگر آن کلاس و درس از تنوع و گوناگونی آرا و عقایدی که لازمه دموکراسی است محروم خواهد بود و از سوی دیگر اگر کودکان به زور سر چنین کلاسی حاضر شوند از حق و آزادی دنباله روی از ایمان و عقیده خویش محروم شده اند.

۳-۲- طیف فضایل

بی خود نیست که می بینیم آموزش کارا کتر هیچ گاه آسان و بی دردسر نبوده است. ویلیام بنت از فضایی چون میهن پرستی، وفاداری و غرور ملی دفاع می کند. گاتمن خواهان تحمل آرا و عقاید متفاوت و احترام متقابل است. آیا صلح طلبی هنگام جنگ می تواند میهن پرستی باشد؟ آیا چنین شخص سرکشی، قهرمان است یا مزاحم در درس ساز؟ آیا کارا کترهای محدود به قالب خاص و ایده آلیزه شده رامی توان برای همه افراد و همه موقعیت ها تجویز کرد؟

آیا آموزگاران ما باید نسخه ای از پیش تجویز شده و تعریفی خاص از اخلاق را که اغلب نیز مربوط به مذهب و نوع تفکری خاص می شود به نسل جوان تحمیل کند؟ آیا باید تنها محتوایی از ارزش های سکولار مرتبط با کارا کتر دموکراتیک را آموزش دهند یا باید فرمی از ارزش ها و ارزیابی آنها را تدریس کنند که در آن موضع اخلاقی نو آموزان به رسمیت شناخته شده اما مورد انتقاد قرار نگیرد؟ این دو رویکرد - یعنی نسخه اخلاقی از پیش تجویز شده و تحلیل و ارزیابی موشکافانه ارزش ها - به نظر دو سر طیف آموزش شخصیت را تشکیل می دهند. در نهایت روش های تزییق اصول و ارزش های از پیش تجویز شده جدا از رویکرد مذهبی یا سکولار قرار گرفته است. در اینجا برخی شهروندان از این که قرار است ارزش های چه کسانی آموخته شده و تاندازه ای تحمیل شود، ابراز نگرانی می کنند. در عین حال برخی تزییق اصول و ارزش های ویژه در فرزندان را چیزی بیش از «فضیلت تطابق و فرمانبرداری» نمی دانند. (Nord، ۱۹۴۴، ۲۰۰۱)

در دیگر سوی این طیف روشن کردن و ارزیابی موشکافانه ارزش ها واقع شده، اما این هم نوعی نسبییت اخلاقی تلقی می شود که همه چیز و هیچ چیز پذیرفته شده است، چون هیچ عقیده و نظری را نمی توان رد کرد. در این رویکرد، هیچ چیزی را نمی توان بد یا خوب دانست. در واقع از آموزگار انتظار می رود

موضعی خنثی درباره ارزش‌ها اتخاذ کرده و از تحمیل عقاید و باورها به دانش‌آموز خویش و نابودی اعتماد به نفس او خودداری کند. ویلیام دامون (William Damon) این رویکرد را «هرچه پیش‌آید خوش‌آید» (۱۹۹۶) می‌نامد، چون چنین نگاهی جارا برای گرایش و پذیرش نژادپرستی، خشونت و توجیه «زور و استفاده از قدرت» از سوی نوآموزان بازمی‌کند.



کارکنان مدرسه، مدیر، ناظم، اولیا (...). احترام گذارده و... فرمان‌ها و انتظارات آموزگار و اولیای مدرسه، رفتار و کردار با دیگر دانش‌آموزان و هماهنگ کردن خویش با کلاس، مدرسه و قوانین آن، همه و همه نوعی الگوی رفتاری شایسته مراعات در نهادی آموزشی چون مدرسه و دانشگاه را تشکیل می‌دهند. از الگوهای رفتاری، فضایل پیش‌نیاز و ضروری مربوطه یعنی درستی و راستی، همکاری، ادب و احترام و...

ناشی می‌شوند. از دیگر مجموعه ارزش‌هایی که در این مرحله آغازین باید تلقین شوند، اصول مرتبط با دموکراسی است. اینجا آموزه‌ها بیشتر ماهیت ذهنی و اخلاقی دارند تا رفتاری. یکی از اهداف آموزش مدنی در یک دموکراسی آن است که شهروندانی آزاد و برابر پرورش یابند که به حقوق و وظایف خویش آشنا باشند. آنان باید بدانند آزادی‌هایی مانند آنچه در قانون اساسی آمده دارند (همچون حق آزادی بیان، مطبوعات، تجمعات، انتخاب دین و مذهب و...)، ضمن آن که باید بدانند وظایفی نسبت به دیگر شهروندان و هم‌میهنانشان و در مقیاس گسترده‌تر کشورشان دارند. این نیازمند آن است که به آنان فرمانبرداری از قانون، زیر پا نگذاشتن حق و حقوق دیگران، احترام به کشورشان و گرامی داشتن ارزش‌هایش آموخته شود. این یعنی همان فضایل و روحیه‌ای که به شکل‌گیری شخصیت دموکراتیک کمک می‌کند، یعنی همکاری، درستی و راستی، تحمل، تساهل و تسامح و احترام.

از این رو ما به فرزندانمان اصول و ارزش‌هایی را که جامعه‌مان به عنوان ملاک سنجش فرد و شهروند خوب می‌شناسد می‌آموزیم. اما آیا وقتی به آنان عشق به داد و دادگستری را می‌آموزیم این عدالت، عدالت مورد نظر قانون کشورمان است یا آن عدالت آرمانی‌ای که همه قوانین بر پایه آن برپا شده‌اند؟ البته بسیاری از جمله کودکان خردسال مسلماً چنین پرسشی اصلاً در ذهنشان شکل نخواهد گرفت، اما کم‌کم با بزرگتر شدن کودک و نوجوان آرام آرام پرسش‌هایی از این دست در ذهن او پررنگ‌تر می‌شوند. از این رو اصلاً جای شگفتی ندارد اگر یک بچه دبیرستانی که تاریخ آمریکا را می‌خواند از خود بپرسد آیا

حرف گاتمن این نیست که دولت منفعت بیشتری نسبت به والدین در آموزش جوانان دارد، بلکه حرف او این است که همه شهروندان از آموزش نسل فردا سود می‌برند، از این رو همانقدر که والدین باید در آموزش کودک سهم داشته باشند دولت هم باید نقش ایفا کند. در عین حال هیچ‌یک نباید در این میان اختیار تام و انحصاری داشته و به اصطلاح حرف آخر را بزنند

از این رو فرایند یادشده شامل دو مرحله تکاملی است؛ مرحله اول مرحله تلقین و جانداختن ارزش‌هاست، اما کدام ارزش‌ها؟ شاید آسان‌ترین آغاز ممکن را بتوان تمرکز اولیه بر آن دسته از رفتارهایی که همه دانش‌آموزان باید دارا باشند دانست، در واقع بدون روشن کردن تکلیف «رفتار» دانش‌آموزان، دشوار بتوان تفکر انتقادی را به آنان آموخت. هر دانشگاه و مدرسه‌ای برای اجرای امر آموزش، قوانین و اصول رفتاری مشخصی برای خود دارد. آموزگار و استاد از شاگردان توقع دارند سر جای خود نشسته و پیش از پرسیدن دستشان را بالا برده و تکالیفشان را به موقع انجام داده، در میدان رقابت‌های ورزشی جوانمردانه و مؤدب رفتار نموده، سر وقت در کلاس حضور یافته، در آزمون تقلب و فریبکاری نکرده، به یکدیگر حمله و توهین ننموده، به بزرگترها (آموزگاران،

آیا جایی در میانه این دو رویکرد نیست که نه به تحمیل بی‌چون و چرای باورها پرداخته و نه صرفاً به تحلیل منفعلانه و بی‌طرفانه ارزش‌ها پردازد؟ هیچ راه میانبری برای گذشتن از وسط این دو نگاه وجود ندارد. شاید نزدیکترین چیزی که بتوان به آن دست یافت، آن چیزی که گاتمن یا گالستن به آن اشاره می‌کنند، یعنی تفکر انتقادی باشد. به این معنا که فکر کردن درباره این که در چه موقعیتی چه انتظار اخلاقی از انسان می‌رود به خود دانش‌آموزان واگذار شود، مثلاً به فاشیست‌های در پی کشتن و قصابی یهودیان دروغ می‌گویم، در پاسخ به زخم که از من می‌پرسد آیا پیراهن تازه‌اش خوشگل است یا نه؟ راستش را می‌گویم (البته معمولاً!) هر چند حتی تفکر انتقادی نیازمند آن است که دانش‌آموزان نسبت به چیزی انتقاد داشته باشند. این یعنی این که ما باید ابتدا دست کم وجود یا چه‌بسا حاکمیت برخی ارزش‌ها به صورت پیش‌فرض را بپذیریم که بتوانیم از آنها انتقاد کنیم.

به این شیوه دیگر با یک طیف روبه‌رو نخواهیم بود، بلکه با توالی روبه‌رویم، توالی‌ای از نوع رشد و تکامل. آموزش کارا کتر، از این دیدگاه با تلقین ارزش‌هایی خاص در دانش‌آموزان آغاز می‌شود، اما بعد این آموزش به‌سوی یاد دادن مهارت تفکر انتقادی و اعمال آن در مورد همان ارزش‌های تلقین‌شده اولیه متمایل می‌شود. این همان رویکرد مورد اشاره ویلیام دامون، متخصص و کارشناس آموزش نوین و رشد ذهنی و اخلاقی است: «ظرفیت انتقاد سازنده از ضروریات مشارکت مدنی در یک جامعه دموکراتیک است، اما در زمینه رشد ذهنی، این ظرفیت باید بر پایه درکی مفاهیم آموخته از آنچه مورد انتقاد قرار می‌گیرد توسعه یابد.» (۲۰۰۱، ۱۳۵)

قوانین Jim Crow در جنوب را صرفاً به این دلیل که قانون نامیده می‌شوند می‌توان قانون تلقی کرد یا نه. یا این که آنان قانون نامیده می‌شدند، چون هنوز مورد بحث و بررسی واقع نشده و نادرستی و حماقت بار بودنشان آشکار نشده بود؟ یا اصلاً از همان اول هم هیچ‌گاه قانون به‌شمار نمی‌آمدند، چون با تلقی آرمانی از عدالت هیچ‌گونه همخوانی نداشتند؟ اینجاست که پای مرحله دوم آموزش کاراکتر به میان می‌آید: آموزش قدرت قضاوت و داوری. داوری یعنی سبک سنگین کردن مدارک و شواهد در دفاع یا محکومیت یک نظر یا ایده داوری و ویژگی و فضیله‌ای است متکی بر عقل و منطق، عادت است که با تمرین و آموختن ماندگار می‌شود. قضاوت و درک درست از فضایل بالا مرتبه ارسطو بود که با تکیه بر آن، ارزش دیگر فضایی چون درستی و راستی، همکاری و همراهی، تساهل و تسامح و احترام آشکار می‌گردد.

از آنجا که به گفته روانشناسان و کارشناسان رشد کودک، خردسالان در نگاه چندبعدی به موضوعات مشکل دارند، تفکر و تعمق لازم برای چنین امری نزد کودکان مدرسه ابتدایی یافت نمی‌شود. افزون بر این خردسالان در حل مسائل مرتبط با دانش و مهارت خویش نیز تا حد زیادی نیازمند کمک و راهنمایی آموزگارانند. پیترز (R.S.Peters) نظر قابل توجهی در این زمینه دارد:

در مراحل اولیه، کارکرد اصلی آموزگار آن است که نوآموز را وارد دایره تفکر و آگاهی مورد نظر خویش نماید. در مرحله بعدی وقتی شاگرد در ذهن خویش هم مفاهیم و هم شیوه بررسی و موشکافی لازم را نهادینه کرد دیگر فرق او با استاد، تنها در رتبه آنان خلاصه می‌شود، چون هر دو درگیر تجربه‌ای مشترک و گام برداشتن در دنیایی یکسان هستند. (۵۳، ۱۹۶۶)

تمایز آنانی که در مرحله «ورود» به «درون» دایره تفکر ژرف و منتقدانه هستند و آن دسته که پیشتر این مرحله را گذرانده‌اند آن قدر زیاد

در آموزش دومر حله‌ای استاد و معلم ارزش‌هایی خاص چون میهن پرستی را به دانش آموز تلقین می‌کنند، اما در مرحله بعد این رویکرد جای خود را به تفکر انتقادی می‌دهد. در این مرحله به جای حس شادی و شور میهن پرستی کودکان، فرد به این اندیشه می‌افتد که آیا واقعا جامعه و کشورش با آنچه اصول و باورهای خود می‌داند همگون و هماهنگ است یا تنها نامی از آنها یدک می‌کشد، اولی نیازمند وفاداری است و دومی قضاوت و داوری. اولی را با تکرار در گوش نسل جوان و خبردار ایستادن و سوگند یاد کردن جا می‌اندازیم و دومی را با آموزش نگاه منتقد و پرسشگر

است که شاید از نوع ماهوی، و نه رتبه و جایگاه به نظر برسد. اما این تفاوت همیشه از نوع اختلاف رتبه و جایگاه است، یک بچه مدرسه‌ای کلاس ابتدایی هنوز آن دانش و مهارت و یا تجربه لازم برای مشارکت در فرایند مرحله دوم را که نیازمند قدرت درک و تشخیص مسائل از ابعاد گوناگون است ندارد.

در این آموزش دومر حله‌ای استاد و معلم ارزش‌هایی خاص چون میهن پرستی را به دانش آموز تلقین می‌کنند، اما در مرحله بعد این رویکرد جای خود را به تفکر انتقادی می‌دهد. در این مرحله به جای حس شادی و شور میهن پرستی کودکان، فرد به این اندیشه می‌افتد که آیا واقعا جامعه و کشورش با آنچه اصول و باورهای خود می‌داند همگون و هماهنگ است یا تنها نامی از

آنها یدک می‌کشد، اولی نیازمند وفاداری است و دومی قضاوت و داوری. اولی را با تکرار در گوش نسل جوان و خبردار ایستادن و سوگند یاد کردن جا می‌اندازیم و دومی را با آموزش نگاه منتقد و پرسشگر.

آیا آموختن به چالش‌گری ارزش‌ها و هنجارها و دید پرسشگر و منتقدانه داشتن نسبت به آنها در دسر آفرین است؟ آیا این کار خطر شورش و بی‌اعتنایی نسبت به سنت‌ها و نظام حاکم بر جامعه را در بر ندارد؟

دانش آموزان باید ببینند و بدانند که مخالفت و عدم توافق لزوماً به بی‌احترامی نمی‌انجامد، حتی افراد متفکر و برجسته می‌توانند مخالف باشند. به گوش نسل جوان خواندن که هر آن کس که در موضوع‌های پیچیده چون سقط جنین مخالفت می‌کند، ضعیف و بی‌مسئولیت و چنین و چنان است، ظلمی آشکار در حق این افراد به‌شمار می‌رود. ضمن این که به این معنا خواهد بود که ما خود را حق و منزه از هر خطا دانسته و دیگران را بی‌ارزش و کوفته فکر می‌دانیم. چنین رویکردی به دموکراسی، به هیچ‌جایی راه نخواهد برد. آیا همه پدر و مادرها با این آموزش دو مرحله‌ای موافق خواهند بود؟ آیا آنان تحمل ابراز تردید و مخالفت از سوی فرزندان در مورد باورها، مذهب و سنت‌های خانوادگی را خواهند داشت؟ پاسخ این گونه دغدغه‌ها همان چیزی خواهد بود که به هر منبع و مرجع دیگر مسئول در این حوزه داده خواهد شد: چرا فکر می‌کنید که همیشه حق با شماست؟ نمی‌توان گاهی پدران و مادران بنا به مصلحت، حتی به فرزندان خود نیز دروغ بگویند؟ همه اینها البته به این شرط است که خود این مراجع یعنی والدین یا اولیای آموزشی تمایل به بازنگری و نگاه دوباره به تفکرات و باورهای خویش داشته باشند. این رویکرد، از اهمیت نیاز به مشارکت دیگر نهادهای اجتماعی و دیگر افراد در آموزش کاراکتر، غفلت می‌کند.

وزرفیقان ره استمداد همت می‌کنم

با صبا افتان و خیزان می‌روم تا کوی دوست

از خوانندگان نشریه تقاضای دعای خیر، همت عالی

و پرداخت به موفع حق اشتراک را داریم



یوسف و معادله «بُرد-بُرد»

توشه‌گیری از سوره یوسف

متن حاضر نوشته‌ای است از خانم نرگس محمدی که در زمستان ۱۳۹۰ به دفتر نشریه چشم‌انداز ایران داده شد و اکنون با ویراستاری مختصری تقدیم خوانندگان می‌شود.

یوسف بر نمی‌گردد و بار دوم زمانی که بنیامین همراه برادران بر نمی‌گردد. این صبر جمیل دارای ویژگی‌های زیر است:

- ۱- صبوری است که بریدن در آن نیست.
- ۲- برخاسته از ایمان به خدای واحد است. خداوند واحد است، پس فرد و افکارش هم باید دارای انسجام باشد. این انسجام، صبر جمیل می‌آورد. وجودی که پر از تناقض است یا گرفتار چنددستگی است، چون انسجام ندارد، نمی‌تواند صبر جمیل داشته باشد. یعقوب به خدا ایمان دارد و می‌گوید: «وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (و [عنایت] خدا چیزی می‌داند که شما نمی‌دانید) (یوسف: ۸۶ و ۹۶). صبر جمیل، پناه‌بردن به خداوند است که با جاودانگی همراه است.

توکل بر خداوند

به نظر می‌رسد مسئله صبر و توکل خیلی در هم تنیده است، آن قدر که هیچ‌یک بدون دیگری متصور نیست. وقتی برادران، بنیامین را از پدر می‌خواهند، یعقوب ابتدا از برادران می‌خواهد با نام خداوند پیمان استواری ببندند تا بنیامین را به او بازگردانند و قصه یوسف تکرار نشود. او سپس به پسرانش می‌گوید: ای پسران من! همه از یک دروازه به شهر دنیا بیاید، بلکه از دروازه‌های مختلف وارد شوید. من با این سفارش، چیزی از قضای خدا رانمی‌توانم از شما دور کنم، فرمان جز برای خدا نیست، بر او توکل کردم و توکل کنندگان باید بر او توکل کنند. (۴)

اینجا معنای توکل را بهتر می‌توان فهمید. به نظر می‌رسد یعقوب هر آنچه می‌توانست بکند

لازمه «برد-برد» بودن این است که انسان خود را حق مطلق و طرف مقابل را شر یا شیطان مطلق نپندارد، یعنی درصدی از خطا را برای خود متصور شود

عزیز مصر تلاش می‌کند. این تلاش منجر به «برد-برد» بودن این داستان می‌شود. در این داستان هم یوسف، هم برادران و هم همسر عزیز مصر به آرامش و رضایت می‌رسند. تلاش یوسف، به «رضایت» رسیدن برادران بود، نه تنها کم کردن روی آنها. اگر هدف یوسف دو می‌بود، نیازی به گروگوشی بنیامین و باقی ماجراها نبود، می‌توانست به قدرت رسیدن و تاج و تختش را به رخ بکشد و بر خورد بدی بکند. آنها هم چون موضع ضعف داشتند، ممکن بود ظاهراً بپذیرند، اما یوسف این رانمی‌خواست، او می‌خواست آنها را ارتقا دهد و به رضایت برساند. همسر عزیز مصر هم در نهایت به راستگویی یوسف اعتراف می‌کند: «الآن حَضَّصَ الْحَقَّ» (۳۷) و این نشان از به آرامش رسیدن زلیخا دارد.

صبر جمیل

نکته مهم دیگر در داستان یوسف، صبر جمیل است. در این داستان یعقوب دو بار می‌گوید: «فَصَبِّرْ جَمِيلًا»، (اینک صبوری نیکو [برای مرد بهتر است]) (یوسف: ۱۸ و ۸۳)؛ این جمله عیناً دو بار در این سوره تکرار شده است؛ اول زمانی که

اولین نکته مهمی که من در سوره یوسف دیدم، «برد-برد» بودن داستان یوسف است. این مسئله‌ای است که هم در سوره یوسف و هم در زندگی و رفتار امام علی (ع) کاملاً دیده می‌شود. حضرت علی هم مثل یوسف، نمی‌خواست ذلت کسی را ببیند و دنبال این بود که طرف مقابل را ارتقا دهد، هر کس روشی را انتخاب می‌کند. لازمه «برد-برد» بودن این است که انسان خود را حق مطلق و طرف مقابل را شر یا شیطان مطلق نپندارد، یعنی درصدی از خطا را برای خود متصور شود. حضرت یوسف در آیه ۵۳ سوره یوسف می‌گوید: «من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم، چرا که نفس قطعاً به بدی امر می‌کند.» (۱) او با این که مطمئن است خیانت نکرده، ولی آن قدر منصف است که می‌گوید من نفسم را تبرئه نمی‌کنم، چرا که نفس به سمت بدی می‌برد. اگر انسان این نفس را همیشه در خود و در هر انسان دیگری در نظر بگیرد، همیشه درصدی از احتمال خطا را برای خود و دیگری متصور است و کسی را به عنوان خیر یا شر مطلق تصور نمی‌کند و احتمال وجود راهی برای اصلاح آن دیگری را منتفی نمی‌داند.

وقتی خدای می‌گوید «مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا» (۲)، یعنی تا لحظه مرگ، امید بازگشت برای همه هست و یوسف خود را موظف می‌داند به هر شیوه‌ای که می‌تواند، تلاش کند آن «دیگری» (برادران، زلیخا و...) را تا لحظه‌ای که زنده‌اند، به سوی خدا بازگرداند. یوسف، «شیطان» و «انسان»، «انسان» و «نفس انسان» را از هم مجزای دانده و برای بیرون‌راندن شیطان از وجود برادران و همسر

از پیمان بستن با نام خداوند تا توصیه‌هایی که می‌توانست برای رفع گرفتاری به فرزندانش ارائه دهد. انجام داد، یعنی براساس عقل بشر و احتیاط‌های لازم، هر آنچه در توانش بود را کرد و پس از آن راه خدا سپرد. امام علی هم درباره توکل می‌گوید: هر آنچه در توان داری انجام دهید و باقی امور را به خدا واگذار کنید. دلیل این امر در آیه بعدی معلوم می‌شود که در نکته بعدی توضیح خواهیم داد.

بر تری علم خدا بر علم انسان

یعقوب علم آموخته از سوی خداوند بود؛ خدا می‌گوید من به او دانشش را عطا کردم، اما همان انسانی که دانشش را از خدا گرفته و براساس آن تدبیر می‌کند، ایمان دارد که تو ان دانش در حد خدا نیست؛ (و چون همان گونه که پدرانشان به آنان فرمان داده بود وارد شدند، [این کار] چیزی را در برابر خدا از آنان بر طرف نمی‌کرد جز این که یعقوب نیازی را که در دلش بود، بر آورد و بی گمان، او از [برکت] آنچه به او آموخته بودیم دارای دانشی [فراوان] بود، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. (۵) این آیه نشان می‌دهد، هر چند یعقوب از جانب پروردگار علم آموخته و دارای دانش فراوان بود، اما تمام وسع دانشش (توصیه‌هایش به فرزندان و بستن پیمان الهی با آنها) چیزی را در برابر خدا از آنان بر طرف نکرد. این همان قسمتی از ماجرا و زندگی و پرورژه و پروسه برای هر انسان است که علی‌رغم تمام تلاش انسان با هر نوع علمی - حتی علمی اکتسابی از سوی خدا - از قدرت انسان خارج می‌شود. تمام پیش‌بینی‌ها و احتیاط‌ها و تاکتیک‌ها به کار گرفتن‌ها به کار نمی‌آید، بلکه آن گونه که خدا رقم خواهد زد، پیش می‌رود. به نظر من این معنای توکل است. در جنگ صفین، امام علی چند بار به امام حسن و اطرافیان می‌گوید که هر تدبیری به کار بگیرم، اگر خدا نخواهد آسیبی به من برسد، نخواهد رسید. چنین بیانی را چند بار می‌گوید و واقعاً هم به آن باور دارد. صبر و توکل دو مفهوم در هم تنیده در این سوره است. یعقوب، صبر جمیل پیشه می‌کند و سخت به پروردگارش مطمئن است و به او توکل می‌کند. توصیه هم می‌شود که توکل کنندگان (کسانی به غیر از خود اطمینان می‌کنند و کار را به او می‌سپارند) باید بر او توکل کنند، یعنی کسانی که امر را به دیگری (غیر خود) واگذار می‌کنند، باید این واگذاری به خدا باشد، زیرا او منبع علمی

است که ما بخشی از آن را کسب می‌کنیم. صبر و توکل، لازم و ملزوم یکدیگرند. بدون صبر، توکل کردن به خدایی معناست و بدون توکل به خدا، صبر جمیل غیر ممکن است.

گردهم‌بودن یوسف و خانواده‌اش در دو مقطع خانوادگی

خانواده یوسف در این داستان در دو مقطع در کنار یکدیگرند: الف - زمانی که برادران به یوسف حسادت می‌کنند. آنها با هم زندگی می‌کنند، اما جمعشان براساس حسادت و بدبینی است. آنچه بر جمعشان حاکم است، نفرت و حسادت و نامهربانی است. در چنین شرایطی، شیطان حاکم است و بر دل‌های برادران حکومت می‌کند. برادران، پدر را در «ضلال مبین» می‌بینند و عصیت بر آنها حکمفرماست. خود را بر تری می‌دانند و ناراضی‌تی وجود دارد. با این که یوسف نوجوانی بیش نیست، اما موقعیت او برایشان غیر قابل تحمل است.

ب - مقطع دوم، پس از پی بردن به موقعیت یوسف در مصر و آمدن یعقوب و اهل خانواده از کنعان به مصر است. تفاوتی که این شورا با شورای قبلی دارد، این است که این بار آرامشی در میانشان حاکم است. با این که یوسف حاکمی در مصر است و در حکومت مسئولیتی بر عهده دارد و آنها جیره‌خوارانی بیش نیستند، ولی گویی حسدی در بین نیست، در حالی که اگر قرار به حسادت باشد، جای حسد و روزی اینجاست نه آن زمان که یوسف نوجوانی بیش نبود. علت این که در این مقطع حسادت اتفاق نمی‌افتد، در آیه ۹۱ سوره یوسف آمده است: «گفتند: به خدا سوگند، که واقعاً خدا تو را بر ما بر تری داده است و ما خطا کار بودیم.» (۶) اینجا برادران «خدا» را وارد می‌کنند و به آرامش می‌رسند و حسادت از بین می‌رود. به نظر می‌رسد اگر آنها می‌گفتند «به خدا سوگند تو بر ما بر تری»

یوسف، «شیطان» و «انسان»، «انسان» را از هم مجزا می‌داند و برای بیرون راندن شیطان از وجود برادران و همسر عزیز مصر تلاش می‌کند. این تلاش منجر به «برد - برد» بودن این داستان می‌شود

و خدا را در این بر تری در نظر نمی‌گرفتند، این باز می‌توانست باعث خشم و ناراضی‌تی آنها شود و حتی حسادتشان بیشتر شود، چون وقتی یوسف نوجوانی بیش نبود و فقط از مهر پدر بهره‌مند بود، آنچه‌آن موجب حسادتشان شده بود؛ حال که فرمانروا شده بود، چطور امکان داشت حسادتی در میان نباشد. به نظر می‌رسد دلیل اصلی این تحول، تحول درونی برادران و ایمان توحیدی آنها بوده است.

نگاه توحیدی

همه چیز از آن خداوند است. هر مزیتی در انسان از جانب خداست، فضل نیز از جانب خداست. آیات زیر در این سوره این نگاه را یادآوری می‌کنند: و اینچنین، پروردگارت تو را برمی‌گزیند، و از تعبیر خواب‌ها به تو می‌آموزد، و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می‌کند. (۷)

و بدین گونه ما یوسف را در آن سرزمین مکانت بخشیدیم تا به او تأویل خواب‌ها را بیاموزیم، و خدا بر کار خویش چیره است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. (۸) و به او وحی کردیم که قطعاً آنان را از این کارشان - در حالی که نمی‌دانند - باخبر خواهی کرد. (۹)

او را حکمت و دانش عطا کردیم. (۱۰) و در حقیقت [آن زن] آهنگ وی کرد، و [یوسف نیز] اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ او می‌کرد. چنین [کردیم] تا بادی و زشتکاری را از او باز گردانیم. (۱۱)

پروردگارا، زندان برای من دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند، و اگر نیرنگ آنان را از من باز نگردانی، به سوسی آنان خواهم گرایید و از [جمله] نادانان خواهم شد/ پس پروردگارش [دعای] او را اجابت کرد و نیرنگ زنان را از او بگردانید. آری، او شنوای داناست. (۱۲)

(در پاسخ به دوزندانی که تأویل خوابشان را پرسیدند گفت: «غذایی را که روزی شماست برای شما نمی‌آورند مگر آن که من از تعبیر آن به شما خبر می‌دهم پیش از آن که [تعبیر آن] به شما برسد. این از چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته است. (۱۳)

نفس قطعاً به بدی امر می‌کند، مگر کسی را که خدا رحم کند. (۱۴)

(یعقوب می‌گوید: خدا بهترین نگاهبان است،

واوست مهربان ترین مهربانان. (۱۵)

و من [با این سفارش] چیزی از [قضای] خدای را از شما دور نمی توانم داشت. فرمان جز برای خدا نیست. بر او توکل کردم، و توکل کنندگان باید بر او توکل کنند. (۱۶)

[سفارش یعقوب] چیزی را در برابر خدا از آنان بر طرف نمی کرد. (۱۷)

بی گمان او (یعقوب) از آنچه به او آموخته بودیم دارای دانش فراوان بود. (۱۸)

(در قضیه بنیامین که یوسف متاعی را در بار بنیامین گذاشت): این گونه به یوسف شیوه آموختیم. (۱۹)

در جات کسانی را که بخوایم بالای می بریم. (۲۰)

(وقتی که یوسف، بنیامین را نزد خود نگه می دارد و برادر بزرگ هم از شرم پدر همان جا می ماند، یعقوب چنین می گوید): امید که خدا همه آنها را به سوی من باز آورد. (۲۱)

(یوسف): خدای ممانت نهاده است. (۲۲)

(برادران بعد از شناختن یوسف می گویند): واقعا خدا تو را بر ما برتری داده است. (۲۳)

(یوسف): خدای من آن خواب را واقع و محقق گردانید و درباره من احسان فراوان فرمود

که مرا از تاریکی زندان نجات داد و شمار از بیابان دور به اینجا آورد پس از آن که شیطان میان من و برادرانم فساد کرد. (۲۴)

بار الهی، تو مرا از سلطنت (و عزت) بهره دادی و از علم رؤیا و تعبیر خوابها آموختی. (۲۵)

(این را در مورد فرستاده شدگان از سوی پروردگار می گوید): یاری ما به آنها رسید پس کسانی را که می خواستیم نجات یافتند. (۲۶)

برادران دو بار با هم شورایی کنند

برادران یوسف در دو مقطع با هم شورا می کنند: الف- زمانی که عصبیت و خود بر تربیتی بر آنها حاکم بود و نیتشان خالص و برای خدا نبود. شیطان به آنها دستور می داد. این شیطان بود که می گفت: یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی بپندازید تا توجه پدرتان به شما معطوف شود و پس از او مردمی شایسته باشید.

ب- شورای دوم گویا نقطه عطف و نشان دهنده یک تغییر کیفی در بین برادران است.

گویی به سوی مراحل صعود میل کرده اند و با پدر، عهدی الهی بسته اند. آنها نیت خیر داشتند و می خواستند بنیامین را پیش فرمانروا ببرند تا آذوقه بیشتری بگیرند و نیت پلیدی در کار نبود؛ هر چند به خزانة دار گفتند که اگر او دزدی کرده، پیش از او

همه چیز باید به خدا رجوع داده شود، حتی قرآن که کلام خداوند است. این خیلی مهم است که حتی لفظ قرآن هم نباید اصل شود، بلکه باید به صاحب کلام یعنی خداوند رجوع داده شود

برادرش هم دزدی کرده بود. یعنی هنوز نسبت به یوسف بددل هستند. اما در خلوت ناامیدانه شان، برادر بزرگتر انداز می دهد که قبلاً در مورد یوسف هم تقصیر کردید و این اولین ریشه یابی و اعتراف به گناه و پذیرش تقصیر است. در نهایت برادر بزرگتر می گوید که همان جا خواهد ماند تا پدر او را ببخشد یا خدا دوری کند.

این شورا، شورایی است که دیگر شیطان فرماندهی نمی کند و نفس، دستور نمی دهد، در نتیجه جایی برای حضور خدا و رسول - که یعقوب است - باز می شود.

پروسه ای بودن گزینش الهی

گزینش الهی، یک سیر است که تدریج و زمان مندی در آن نهفته است. «یجتیبک» و «یعلمک» هر دو فعل مضارع اند و پروسه تدریجی در آنها وجود دارد. «یعلمک»، یعنی به تدریج به تو می آموزد. این آموزش، دفعتی نیست، بلکه طی فرازونشیب یک عمر طولانی اتفاق می افتد. «اجتباء» طی «کوران ترکیه» اتفاق می افتد.

لحظه هایی در زندگی هست که این «کوران ترکیه» به وضوح مشاهده می شود؛ کورانی که فرد را زیر و رو می کنند و برای برخی منجر به جدانشدن ناخالصی ها می شود و البته برای برخی متأسفانه نمی شود. «اجتباء» به معنی جدانشدن همین ناخالصی هاست. برای درک بهتر مفهوم «اجتباء» می توان گفت ۵۰ خروار خاک معدن طلا، وقتی در کوره ذوب می شود، ۱۰۰ گرم طلای خالص از آن به دست می آید و این همان تصفیه ای است که در مورد یوسف اتفاق افتاد، بنا بر این به یکباره و ناگهانی نیست و تدریج و طی سیری در آن مطرح است.

انتقاد از خود در عین حقانیت و پذیرش خطای خود

یوسف اثبات کرد که به آقای خود خیانت

نکرده، اما در عین حال اعتراف کرد که «من نفس خود را تیره نمی کنم، چرا که قطعاً نفس به بدی امر می کند مگر کسی را که خدا نجات دهد». (۲۷)

یوسف نقش نفس خودش را ضرب در صفر نمی کند و آن را انکار نمی کند. او می داند که «و در حقیقت [آن زن] آهنگ وی کرد، و [یوسف نیز] اگر برهان پروردگارش را ندیده بود (یعنی باور به بصیر بودن خدا نداشت)، آهنگ او می کرد. چنین [کردیم] تا بدی و زشتکاری را از او باز گردانیم». (۲۸)

پذیرش نفس باعث می شود که فرد، خودش را مطلق نبیند و حتی اگر دست به گناهی هم نزده، انتقاد پذیر باشد.

مفهوم تأویل

تأویل احادیث، ریشه یابی وقایع است همراه با: الف - از ظاهر به باطن رفتن، ب - از حال به آینده نگریستن و پیش رو را دیدن.

همه چیز باید به خدا رجوع داده شود، حتی قرآن که کلام خداوند است. این خیلی مهم است که حتی لفظ قرآن هم نباید اصل شود، بلکه باید به صاحب کلام یعنی خداوند رجوع داده شود. تمام فلاسفه یک مبنایی دارند و همه چیز را به آن برمی گردانند. در دین اسلام، اگر چیزی می خواهد اعتبار پیدا کند، باید به خدا بازگردد. هر علمی، مبنایی دارد. علم لدنی نیز اکتسابی است، اما مبنایش خداست.

اعطای آرامش و موقعیت پس از هر گرفتاری یوسف

در سوره یوسف پس از هر گرفتاری، از سوی خدا آرامش و موقعیتی به یوسف اعطای می شود:

الف - وقتی یوسف را از چاه درمی آورند و سرانجام زن و شوهر مصری او را می خردند، آن مصری در منزل به همسرش می گوید که اورانیک بدار؛ و به این ترتیب خداوند به او مکانت می بخشد تا تأویل خوابها را به او بیاموزد. (۲۹)

ب - وقتی از زندان بیرون می آید، توسط ملک منزلت می یابد؛ و عین جمله ای که در آیه ۲۱ آمده بود، دوباره تکرار می شود: «وَ كَذَلِكَ مَكَانًا لِيُوسَفَ فِي الْأَرْضِ» و بدین گونه یوسف را در سرزمین [مصر] قدرت دادیم. (یوسف: ۵۶)

قضاوت های اشتباه افراد در مورد یکدیگر

جمله «فی ضلال مبین» که نشان دهنده قضاوت برخی انسان هانست به یکدیگر است، در دو مقطع تکرار شده:

الف - وقتی که برادران در مورد پدرشان می گویند: یوسف و برادرش نزد پدرمان از ما - که جمعی نیرومند هستیم - دوست داشتی ترند. قطعاً پدر مادر گمراهی آشکاری (لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) است. (۳۰)

ب - دسته ای از زنان در شهر گفتند زن عزیز از غلام خود کام خواسته و سخت شیفته اوست، به راستی ما او را در گمراهی آشکار (فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) می بینیم. (۳۱)

هر دو گروه، در نهایت به اشتباهشان در قضاوت اعتراف کردند؛ برادران اعتراف کردند که به خدا سوگند، واقعاً خدا تو را بر ما برتری داده است (۳۲) و زنان دست های خود را بریدند و گفتند: منزّه است خدا، این بشر نیست، این جز فرشته ای بزرگوار نیست (۳۳) و زلیخا هم پس از آزادی یوسف به گناه خود اعتراف کرد و یوسف را از راستگویان معرفی کرد. (۳۴)

حضور یوسف در فرمانروایی مصر و در دستگاه فرعون

آیت الله طالقانی می گوید که شکل حکومت در قرآن نیامده و تابعی است از درجه تکامل اجتماعی هر جامعه. یوسف هم ابایی از حضور در حکومت نداشت و خود پیشنهاد می دهد که رئیس خزانه داری باشد، یعنی صلاحیت خود را می فهمد و با اعتماد به نفس، کار را می خواهد. یوسف می گوید خداوند تا به من دولت دادی، و قدرت را از سوی خدا می داند. قدرت از نظر او یکسره منفی نیست، اگر کسی بتواند با استفاده از قدرت، بحرانی را از میان بردارد و پاسخگو باشد، خیر است. با استفاده از قدرت، می توان موانع تو سعه را از میان برداشت.

سجده و مفهوم توسعه

وقتی آدمی کسب صلاحیت کرد و بار مسئولیت را به دوش کشید، خداوند به ملائکه دستور سجده داد. سجده یعنی هماهنگی و در خدمت درآمدن. ملائکه به انسان سجده کردند به این معنا که شایستگی او را پذیرفتند و گردن نهادهند. در روابط انسانی، شایسته سالاری موجب رشد است. گفته می شود پذیرش شایسته سالاری در ژاپنی ها بسیار مشهود است و رمز کار جمعی و توسعه هم همین است.

تأکید بر شیطان و نفس

تفکیک انسان و شیطان و نیز انسان و نفس او، در سوره یوسف مشهود است. برای پایبند بودن به قاعده «برد - برد»، این تفکیک ضروری است،

تاریخ، داستان چالش و کشاکشی میان «اسوه» ها و «عصبه» ها است. انبیا همه اسوه بودند و نیرویی که در برابر آنها بود، از عصیبت نشأت می گرفت. در این داستان، برادران یوسف که صاحب امکانات بودند و به آن امکانات مادی خود اصرار می دادند، خود را «عصبه» (که در لغت به معنی گروه متشکلی است بین ۵ تا ۱۹ نفر) می دانستند، در حالی که یوسف، اسوه (سر مشق نیکو) بود

چرا که اگر فطرت انسانی را مساوی با شیطان و شر تصور کنیم، به برد او نخواهیم اندیشید، اما اگر باور کنیم که شیطان او را گمراه می کند و تلاش کنیم تا شیطان را از او دور کنیم، به برد او نیز می اندیشیم.

این نگاه، یکی از حقوق بشری ترین نگاه هاست. او هم یک بشر است، اما موقعیت بدی دارد. یوسف به برادرانش که بنیامین و یوسف را دزد خطاب کردند گفت موقعیت شما بدتر است. یوسف تلاش کرد تا آنها را نسبت به موقعیت بدشان (ظلم در حق یوسف و بنیامین) آگاه کند. برای یوسف سخت و یا غیر ممکن نبود تا با بدست یافتن به بنیامین و پدرش، آن برادران را به حال خود واگذارد، اما نگاه یوسف، نگاه حقوق بشری بود. یوسف بر این باور بود که آنها هم باید ارتقا یابند و سیر صعودی زندگی خود را شروع کنند و برای شروع باید دچار تحول - یعنی آگاهی نسبت به خطا و ظلم - شوند.

آیات زیر در این سوره نشان می دهند که انسان از شیطان مجزا است و نفس انسان هم همین طور:

[یعقوب] گفت: «ای پسرک من، خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می اندیشند، زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است.» (۳۵)

[یکی گفت]: یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی بیندازید، تا توجه پدرتان معطوف شما گردد، و پس از او مردمی شایسته باشید. (۳۶)

[یعقوب] گفت: بلکه نفس شما کاری [بد] را برای شما آراسته است. (۳۷)

(فردی که یوسف تعبیر خوابش را گفت و از زندان آزاد شد): شیطان، یاد آوری به آقایش را از یاد او برد. (۳۸)

من نفس خود را تیره نمی کنم، چرا که نفس قطعاً به بدی امر می کند، مگر آنچه را که خدا رحم کند. (۳۹)

شیطان میان من و برادرانم را بر هم زد. (۴۰)

بر خورد با گذشت یوسف با برادران

الف - یوسف بدون درخواست آموزش و عذرخواهی برادران از او، از خداوند برای برادرانش طلب آموزش می کند: امروز بر شما سرزنی نیست، خداوند شما را می آموزد و او مهربان ترین مهربانان است. (۴۱)

ب - یوسف در بازگویی سرنوشت خود پیش خانواده اش از انداختن او در چاه سخن نمی گوید و فقط از رهایی اش از زندان آن هم توسط خداوند صحبت می کند. (۴۲)

تاریخ، کشاکشی میان اسوه و عصبه است

به نظر می رسد تاریخ، داستان چالش و کشاکشی میان «اسوه» ها و «عصبه» ها باشد. انبیا همه اسوه (۴۳) بودند و نیرویی که در برابر آنها بود، از عصیبت نشأت می گرفت. در این داستان، برادران یوسف که صاحب امکانات بودند و به آن امکانات مادی خود اصرار می دادند، خود را «عصبه» (۴۴) (که در لغت به معنی گروه متشکلی است بین ۵ تا ۱۹ نفر) می دانستند، در حالی که یوسف، اسوه (سر مشق نیکو) بود.

آغاز تحول کیفی برادران یوسف

پس از ماندن بنیامین نزد یوسف و در شوری دوم است که برادران برای اولین بار به تقصیر خود در مورد یوسف اعتراف می کنند. اوج این تحول و رهایی برادران از عصیبت و حسادت، زمانی است که ایمان برادران ارتقا می یابد و به یوسف می گویند که واقعاً خدا تو را بر ما برتری داد. پذیرش فضل از جانب خداوند و این که هر چه هست، در ید قدرت او و از آن اوست، همان نگاه توحیدی و رهایی بخشی است که انسان را از چنگ نفس و شیطان رها می کند.

سجده به مفهوم پذیرش صلاحیت دیگری

یازده برادر و پدر و مادر در پایان داستان بر یوسف سجده می کنند و این تحول برادران، تحقق همان رؤیای یوسف است که یازده ستاره و ماه و خورشید بر او سجده می کنند. نه این که برادران از سرناچاری سرفرو آزند - چرا که یوسف به

فرمانروایی دست یافته است. بلکه به دلیل تحول درونی و سیر صعودی ای که برایشان رخ داده، چنین می کنند. در چنین موقعیتی است که صلاحیت یوسف را پذیرفته اند و باور کرده اند که خداوند او را بر آنها برتری داده است. پس بانگاه توحیدی - چون این امر را از جانب پروردگاری دانند - تنهار برتری یوسف باعث حسادت و سجده مکانیکی و شکلی نمی شود، بلکه موجب پذیرش مزیت و صلاحیت یوسف و رضایت از آن می گردد.

اگر داستان به گونه دیگری پیش می رفت و برادران از سر ناچاری و از سر تسلیم در برابر قدرت برتر یوسف سر فرود آورده و سر بر خاک می نهادند، مفهوم سجده همان مفهوم شکلی از آن بود، اما سیر تحول درونی یوسف، برادران، همسر عزیز مصر، بقیه زنان و... و اذعان به راستگویی یوسف توسط همسر عزیز و نیز اذعان به برتری یوسف توسط برادران و پذیرش صلاحیت یوسف، همان معنای واقعی سجده است.

پی نوشت:

۱- وَمَا أَزْبَىٰ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (یوسف: ۵۳).
۲- الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَا تُؤْمِنُ بِهِمْ كَقَارِئِكُمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةُ وَالنَّاسُ أَجْمَعِينَ (بقره: ۱۶۱)، آنان که کافر شده و به عقیده کفر مردند البته بر آن گروه، خدا و فرشتگان و مردمان همه لعن می فرستند.

۳- قَالَ مَا خَطْبُكَ إِنَّ دِرَّادَ بِنْتُ يُوسُفَ عَنِ نَفْسِي قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتْ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ إِنَّ هَذَا خَصَمٌ لِي أَنَا وَأُزُوتِي عَنْ نَفْسِي وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ [پادشاه] گفت: «وقتی از یوسف کام می خواستید چه منظور داشتید؟» زنان گفتند: «منزه است خدا، ما گناهی بر او نمی دانیم»، همسر عزیز گفت: «اکنون حقیقت آشکار شد. من بودم که از او کام خواستم، و بی شک او از راستگویان است.» (یوسف: ۵۱)

۴- وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (یوسف: ۶۷).

هُوَ لَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةٌ فِي نَفْسٍ يَتَغَوَّبُ قَضَنَهَا وَإِنَّهُ لَدُوٌّ لِّمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَا كُنَّ النَّاسُ لَا يَعْلَمُونَ (یوسف: ۶۸).

۶- قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَطِئِينَ.

۷- وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُمَتِّعْتَهُ عَلَىٰ نِكَاحِكَ (یوسف: ۶).

۸- وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَا كُنَّ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (یوسف: ۲۱).

۹- وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (یوسف: ۱۵).

۱۰- أَتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا (یوسف: ۲۲).

۱۱- وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِنَّ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنَّ رَأً أَبْرَهْمَنَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لَتَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ (یوسف: ۲۴).

۱۲- قَالَ رَبِّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ (یوسف: ۳۳)
فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (یوسف: ۳۴).

۱۳- قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأٌ كَرِيمٌ يَأْتِيكُمَا ذَاكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي... (یوسف: ۳۷).

۱۴- إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي (یوسف: ۵۳).

۱۵- وَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (یوسف: ۶۴).

۱۶- وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (یوسف: ۶۷).

۱۷- مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ (یوسف: ۶۸).

۱۸- إِنَّهُ لَدُوٌّ لِّمَا عَلَّمْنَاهُ (یوسف: ۶۸).

۱۹- كَذَلِكَ كَذَّبَ لِيُوسُفَ (یوسف: ۷۶).

۲۰- تَرَفُّعٌ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأِهِ (یوسف: ۷۶).

۲۱- عَسَى اللَّهُ أَن يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا (یوسف: ۸۳).

۲۲- قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا (یوسف: ۹۰).

۲۳- قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَطِئِينَ (یوسف: ۹۱).

۲۴- قَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي (یوسف: ۱۰۰).

۲۵- رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ (یوسف: ۱۰۱).

۲۶- جَاءَهُمْ نَصْرًا نَافِجِيٍّ مِّنْ نَّشَأِهِ (یوسف: ۱۱۰).

۲۷- وَمَا أَزْبَىٰ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي (یوسف: ۵۳).

۲۸- وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِنَّ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنَّ رَأً أَبْرَهْمَنَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لَتَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ (یوسف: ۲۴).

۲۹- وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ (یوسف: ۲۱).

۳۰- إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا وَمَا وَجَعْنَا لَهُ إِلَّا آيَاتِنَا لِئَلَّا يَتَّبِعُنَا مِن مَّبِيعَتِنَا وَإِنَّا بِآيَاتِنَا لَخَالِدُونَ (یوسف: ۸).

۳۱- قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (یوسف: ۳۰).

۳۲- قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَطِئِينَ (یوسف: ۹۱).

۳۳- فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْتَهُ وَقَطَّعْتَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ (یوسف: ۳۱).

۳۴- إِنْ لَّا نَحْصِصْ الْحَقَّ أَنشَرْنَا رَاوِدَهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (یوسف: ۵۱).

۳۵- قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْصُصْ رُءُوسَكُمْ عَلَيَّ إِخْوَتِكُمْ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (یوسف: ۵).

۳۶- أَقْبَلُوا لِيُوسُفَ وَأَطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخَلَ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ (یوسف: ۹).

۳۷- قَالَ بَلْ سَأَلْتُمْ لِكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَمْرًا (یوسف: ۱۸ و ۸۳).

۳۸- فَانْسَأْنَهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ (یوسف: ۴۲).

۳۹- وَمَا أَزْبَىٰ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي (یوسف: ۵۳).

۴۰- نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي (یوسف: ۱۰۰).

۴۱- قَالَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ يَوْمَ يَكْفُرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (یوسف: ۹۲).

۴۲- قَالَ يَا بَنِيَّ هَذَا تَأْوِيلُ رُءُوسِكُمْ قَدْ جَعَلْنَا فِيهَا ذِكْرًا لِّكُلِّ فِتْنَةٍ وَمَا كُنَّا بِمَعْبُدِينَ إِلَّا اللَّهَ قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا (یوسف: ۱۰۰).

۴۳- لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (احزاب: ۲۱).

۴۴- إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا وَمَا وَجَعْنَا لَهُ إِلَّا آيَاتِنَا لِئَلَّا يَتَّبِعُنَا مِن مَّبِيعَتِنَا وَإِنَّا بِآيَاتِنَا لَخَالِدُونَ (یوسف: ۸).

عَصْبَةُ إِبْرَاهِيمَ إِذَا الْخَاسِرُونَ (یوسف: ۱۴).

نشر صدقه منتشر می کند:

روز شمار جنگ اسرائیل بر ضد لبنان

پیروزی خونین

درباره «تحلیلی بر جنگ احد؛ قله بحران، قله مدیریت»

لطف الله میثمی و هاله سبحانی
بخش پایانی

و خزرچ داشتند، در ابتدا از پیامبر (ص) استقبال کردند، زیرا فکر می کردند اگر یک پیامبر موحد به شهر بیاید، از یهودیان که پیرو یک دین توحیدی هستند حمایت خواهد کرد. پیامبر (ص) هم قدم های بزرگی را به سوی یهود برداشت. بیشتر محققین می گویند از اول بعثت، بیت المقدس قبله مسلمین بود، اما آقای محمد باقر محقق که از پژوهشگران بزرگ هستند، در کتاب شأن نزول قرآن می گوید قبله مسلمانان در مکه، بیت المقدس نبود. در سال دهم که نماز واجب شد کعبه، قبله مسلمین بود. با این که کعبه بتخانه بود، اما دو سال آخر مسلمین به سمت کعبه نماز می خواندند. در مسیر هجرت، در اولین مسجدی که ساخته شد (مسجد قبا) پیامبر قبله را به سوی بیت المقدس تعیین کرد که این اولین گام بزرگ و وحدت بخش بود،

زیرا یهودیان جمعیت بسیاری بوده و از پیامبر هم استقبال کرده بودند. از دیگر کارهای وحدت بخش پیامبر، بحث روزه داری بود. در آن زمان ماه رمضان به عنوان ماهی که در آن مسلمانان روزه می گیرند مطرح نبود. پیامبر وقتی متوجه شد که یهودیان در روز دهم ماه محرم روزه می گیرند، از آنها دلیل این کار را پرسید و یهودیان توضیح دادند که این روزه، روزی است که سپاهیان فرعون در نیل غرق شدند. پیامبر در پاسخ گفتند که موسی به گردن مایبشتر از شما حق دارد، پس خودشان روزه گرفتند و به یاران خود هم گفتند روزه بگیرند.

در آن زمان هنوز نیمی از آیات قرآن نازل نشده بود. احکامی مثل دیات، قصاص، عقدها و معاملات و... نیامده بود. پیامبر (ص) ابوبکر را مأمور کرد تا این احکام را از تورات استخراج کند و از دانشمندان یهود بپرسد و آنها را تنظیم کرد و به اجراء آورد. وقتی بین دو قبیله یهود درگیری در می گرفت، آنها برای حل اختلاف به پیامبر (ص) رجوع می کردند

و پیامبر هم برای حل اختلاف به کتابخانه یهودیان مراجعه می کرد و از عبدالله سوریا که از دانشمندان یهود بود می پرسید که پاسخ این حکم در کتاب شما چیست و بر اساس همان حکم می کرد. این موضوع باعث جذب توده های یهودی به پیامبر بود و مشکلات بعدی که بین یهودیان و مسلمانان پیش آمد،

هاله سبحانی: بحث ما در مورد هجرت پیامبر (ص) و ورود ایشان به مدینه است و سیر رشد جامعه ای را که پیامبر می خواست در مدینه بسازد. که بعدها منجر به بروز برخی جنگ ها شد. نشان می دهد.

پیامبر (ص) به دعوت نمایندگانی از دو قبیله وارد مدینه شد که اینها در سال اول به صورت یک گروه ۱۲ نفره به مکه آمدند و از پیامبر خواستند به مدینه بیایند و در سال دوم به صورت یک گروه بزرگتر نزد پیامبر آمدند. این گروه همه مردم مدینه نبودند، اما بقیه مردم مدینه که برای حج به مکه آمده بودند و از مذاکرات بین پیامبر و این گروه مطلع بودند، هیچ گزارشی در این زمینه به مشرکین مکه ندادند، با این که مشرکین مشکوک شده بودند و دائم از مردم مدینه پرسش

می کردند که پیامبر با این گروه چه ارتباطی دارد و چه بحث هایی مطرح می شود. در آن زمان هنوز مسئله هجرت علنی نشده بود. در میان مردم مدینه که در مکه حضور داشتند، یهودیان و حتی مشرکین هم بودند اما مسئله هجرت را تار و زوی که هجرت انجام گرفت، افشا نکردند. پیامبر هم می دانست که مردم یثرب تا چه اندازه با این حرکت همراهی کرده و همگی از این دعوت حمایت کرده اند؛ با این که همه هم انقلابی و مسلمان نبوده اند. دو سال بعد از دعوت اول، پیامبر، مصعب بن عمیر را به مدینه فرستاد و مصعب با مردم مدینه کار و آنها را با اسلام آشنا کرد و بعد از آن هجرت انجام گرفت. پیامبر با ۸۰ خانواده از مهاجرین و ۸۰ تا ۹۰ خانواده از انصار که از آنها حمایت کرده بودند وارد مدینه شد. بقیه افراد مدینه که جمعیت زیادی هم بودند یا یهودی یا مشرک و یا از قبایل مختلف اطراف بودند. بر خوردی که پیامبر (ص) با آنها داشت بسیار قابل توجه بود. یکی از قبایل یهود به نام بنی قینقا، ۷۰۰ مرد جنگی داشت، یعنی حداقل ۷۰۰ خانواده. قبایل دیگری هم مثل

بنی نظیر و بنی قریظه هم بودند. مسلمین اقلیت بسیار کمی را تشکیل می دادند، بنابراین پیامبر وارد یک جامعه متکثر شده بود و باید آن را هدایت می کرد. او می خواست آنها را رشد دهد و دعوت به اسلام را آنجا مطرح کند. مهمترین گروه ها، یهودیان بودند که به علت اختلافاتی که با دو قبیله اوس

طالقانی: پس از دوران
صحراگردی و انتقال مردم به ده
و شهر، هر دیواری که بالا رفت
و هر خانه ای که ساخته شد،
بخشی از خاک را در ملک و
انحصار شخصی یا فرد زورمندی
قرار داد و حصار و فاصله و
جدایی و امتیازی پدید آورد.
این خانه (کعبه) نخستین و تنها
خانه ای بود که برای پیوستن و
هماهنگ شدن و هم نوا شدن
مردم برپا شد، تا برای هر کس
که در آن وارد شود، از هر قوم و
مذهب که باشد، امنیت آورد

به دلیل نگاه برخی سران یهود به وجود آمده بود. یهودیان خود را از مسلمانان جدا کردند و چون آیین بسته‌ای داشتند، توده‌ها را به سوی خودشان کشیدند و نگذاشتند ارتباط توده‌ها با پیامبر (ص) شکل بگیرد.

شکل زندگی پیامبر، ساده‌زیستی ایشان، همیشه در دسترس بودن و ارتباطشان با مردم، باعث جذب توده‌ها شده بود. سران یهودی با این موضوع مشکل داشتند و مجادله‌ها در شهر آغاز شد.

لطف الله میثمی: یهودیان قومی بسته و نژادی بودند و با غیر یهود هم از دواج نمی‌کردند. یکی از معجزات قرآن این است که می‌گوید در چنین جامعه‌ای که کاست است باید نیروی رشد‌یابنده یا بالنده‌ای کشف کنید، نمی‌شود که هیچ نیروی بالنده‌ای - حتی در یک جامعه بسته - وجود نداشته باشد، قانون فطرت این اجازه را نمی‌دهد. قرآن می‌گوید «لَيْسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتَّبِعُونَ آيَاتِ اللَّهِ أَنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ» (آل عمران: ۱۱۳)، «ولی همه آنان [یکسان نیستند. از میان اهل کتاب، گروهی درست‌کردارند که آیات الهی را در دل شب می‌خوانند و سر به سجده می‌نهند و نیز می‌گویند: «وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِن تَأْمَنَهُ بِنظَارٍ يُؤَدُّ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِن تَأْمَنَهُ بَدِينَارٍ لَا يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمَّتْ عَلَيْهِ قَائِمًا» (آل عمران: ۷۵) و از اهل کتاب، کسی است که اگر او را بر مال فراوانی امین شمری، آن را به تو بر گرداند و از آنان کسی است که اگر او را بر دیناری امین شمری، آن را به تو نمی‌پردازد، مگر آن که دائماً بر [سر] او به پایستی. یعنی قرآن یک تحلیل سیال از جامعه ارائه می‌دهد و می‌گوید باید نیروی رشد‌یابنده را کشف و به آن تکیه کرد. فعالیت‌های پیامبر و کارهای سیاسی او باعث شد که از جنگ جلوگیری شود.

هاله سحابی: آیات سوره آل عمران و چند آیه‌ای که در ابتدای هجرت نازل شدند در سوره زمر آمده است، و همچنین آیاتی از سوره بقره و انفال جای تدبر و تفکر بسیار دارد. در این سوره‌ها بخصوص در سوره آل عمران، بسیاری از آیات نقد‌کننده است و با «لِمَ» و «لَا» و «لَيْسَ» آغاز شده است، اشتباهی را رفع می‌کند و در نهایت نظریه محکمی را ارائه می‌دهد.

این آیات خطاب به یهودیان، اهل کتاب، پیامبر و یاران پیامبر آمده است. آیه‌ای که آقای میثمی اشاره کردند، خطاب به یاران پیامبر (ص) است و می‌گوید که اهل کتاب را یکی نگیرید؛ برخی «أُمَّةٌ قَائِمَةٌ» هستند و درست‌کردارند که آیات الهی را در دل شب می‌خوانند و سر به سجده می‌نهند و ایمان بالایی دارند. در آخر هم می‌گوید که خداوند اجر متقین را ضایع نمی‌کند و آنها را متقین می‌داند و مرتبه آنها را بسیار بالا می‌شمارد: «وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ» (آل عمران: ۱۱۴). از سوی دیگر هم خداوند می‌گوید نباید سیدالوحوی کرد و اسرار جنگی را به آنها گفت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِّنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُوَّاءَ مَا عَنَّتُمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ

أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ»، ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از غیر خودتان [دوست و] همراز مگیرید. [آنان] از هیچ نابکاری‌ای در حق شما کوتاهی نمی‌ورزند. آرزو دارند که در رنج بیفتید. دشمنی از لحن و سخنان آشکار است و آنچه سینه‌هایشان نهان می‌دارد، بزرگتر است. در حقیقت، ما نشانه‌های دشمنی آنان [را برای شما] بیان کردیم، اگر تعقل کنید. به هر حال خدا بین درجات و مراتب مختلف، فرق می‌گذارد.

لطف الله میثمی: گفته مشهور این است که مباحله پیامبر (ص) با اهل کتاب، با مسیحیان نجران بوده است، ولی آیت الله طالقانی در پرتوی از قرآن معتقد است که سیاق آیات نشان می‌دهد این مباحله با یهودیان صورت گرفته است. (۱) آقای نادر قیداری هم با کمک آیات قرآن به این نظر به رسیده‌اند که مباحله با یهود بوده است. جریان مباحله به این شکل بوده که پیامبر با حضرت علی (ع)، حضرت فاطمه (س) و حسن (ع) و حسین (ع) به مباحله با اهل کتاب می‌روند. یهودیان که می‌بینند تمامیت اسلام به این مباحله آمده است و یا به اصطلاح امروزی شورای مرکزی اسلام برای این کار آمده‌اند، می‌ترسند و می‌گویند

اگر حق جاری شود، خطرناک است و نابود می‌شویم، اما طرف مقابل با صداقت تمام و جان بر کف حاضر شده است. به این ترتیب حرکتی که در حالت عادی به جنگ و خونریزی ختم می‌شد، با یک مباحله به پایان رسید. این مباحله چند ویژگی داشت: نخست تمامیت اسلام حاضر شده بود. دوم این که جان بر کف آمده بودند و سوم این که از خونریزی و جنگ پرهیز شد. بر خوردی که با اهل کتاب انجام گرفت، پایه‌ای برای وحدت آفرینی بود. من نام مباحله را «گفتمان جان بر کف» گذاشته‌ام که بدون آن که جنگ و اسلحه‌ای در کار باشد، در گفت‌وگو خواستار جاری شدن حق شود و کسی که حق را بیان نمی‌کند و دروغ می‌گوید، کشته شود. اثر گذاری این گفتمان جان بر کف، بیشتر از جنگ بود و بی آن که هزینه‌ای از دو طرف دربرداشته باشد، به پیروزی انجامید. به یاد قیصر امین پور که می‌گفت «پیروزی بر جنگ، نه در جنگ»؛ پیروزی واقعی این است که جنگی صورت نگیرد نه این که جنگی رخ دهد و پیروز شویم.

هاله سحابی: این اختلافات که از سوی یهود پیش آمد، کم‌کم بالا گرفت و فضای مدینه از آن فضای اول هجرت که مسالمت‌آمیز بود تغییر کرد و اختلاف‌اندازی میان مسلمین هم‌بالا گرفت. در ماه شانزدهم هجرت، تمسخر مسلمانان توسط یهودیان بالا گرفت؛ با این مناسبت که می‌گفتند پیامبر اسلام نمی‌دانست قبله کجاست تا این که ماه آنها یاد دادیم و آنها رو به بیت المقدس عبادت کردند. علاوه بر این یهودیان امتیازاتی برای خود قائل بودند و بر اساس آن فخر فروشی می‌کردند، مثلاً ابراهیم را یهودی می‌دانستند و در کل تبلیغاتی از سوی سران یهود می‌شد. بیشتر آیات سوره آل عمران با این

هاله سحابی: بیشتر آیات سوره آل عمران پس از جنگ احد و در سر به‌ها و غزواتی که بعد از احد است و جامعه‌سازی‌ای که پیامبر بعد از احد انجام می‌دهد نازل شده است. پس از پایان جنگ برای آن که به اصحاب بیاموزد که به چه چیزهایی باید اهمیت بدهند، از رفع تشابهات استفاده شده و آیات محکم را می‌آورد و می‌گوید این فکرهایی که شما می‌کردید درست نیست



مضمون است که ای اهل کتاب، تورات را بیاورید و ببینید این مسائلی که سران شما مطرح می کنند در تورات نیست. در آن زمان، تورات در اختیار همه و توده مردم نبود و تنها عده خاصی تورات داشتند. قرآن به اهل کتاب می گوید بروید تورات را مطالعه کنید. در واقع به مردم یهود نمی گفت که آیین شما غلط است، بلکه می گفت آیین شما تحریف شده است و سران شما، شما را به آنچه حقیقت است، رهنمون نکرده اند. وقتی دیالوگی بین پیامبر و یهودیان برقرار می شد، پیامبر (ص) همیشه آنها را به تاریخ خودشان ارجاع می داد و کارهایی که بنی اسرائیل در تاریخ کردند بعد از نجات یافتن از فرعون و حتی بر خوردی که با حضرت عیسی داشتند را باز گو می کردند.

به هر حال وقتی مسئله قبله مطرح شد، پیامبر مدت ها به دنبال قبله جدیدی بود تا این که خداوند مکه و خانه کعبه را به عنوان قبله مسلمین قرار داد. این قبله جدید برای تفرقه اندازی و فرقه ای شدن و جدایی مسلمین از یهودیان نبود، بلکه بیشتر برای آوردن حرفی بالاتر (كَلِمَةً سَوَاءً بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ) بود که شامل همه ادیان توحیدی بشود. آیه مربوط به این رخداد هم آیه ۶۴ سوره آل عمران است که می گوید «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» (بگو: ای اهل کتاب، بیاید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم، و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد.) پس اگر [از این پیشنهاد] اعراض کردند، بگوید شاهد باشید که ما مسلمانییم [نه شما]. تغییر قبله مقدمه یک دعوت بالاتر بود که ما آن را در کتاب «تحلیلی بر جنگ احد؛ قله بحران، قله مدیریت»، «دعوت عام» نام گذاشته ایم. پس از مجادلات مدینه، پیامبر دو نوع دعوت از یاران و از جامعه اش کرد: دعوت عام از جامعه (ناس) «حج» بود و دعوت خاص هم همان عملیاتی بود که پیامبر (ص) اصحاب خود را به بیرون شهر می برد. حج به عنوان یک دعوت عام، تمرینی برای مردم بود که در برابر امتیازات قومی، طبقاتی و مذهبی، یک آیین برتری را تمرین کنند و نمایش بدهند و هر سال هم آن را با هم دیگر و در یک گروه بزرگ مثل اردو به اجرا بگذارند، که این نماد بسیار خوبی بود. مرحوم طالقانی در «پرتوی از قرآن» جملات زیبایی در این زمینه دارند. ایشان می گویند پس از دوران صحرا گردی و انتقال مردم به ده و شهر، هر دیواری که بالا رفت و هر خانه ای که ساخته شد،

بخشی از خاک را در ملک و انحصار شخصی یا فرد زورمندی قرار داد و حصار و فاصله وجدایی و امتیازی پدید آورد. این خانه (کعبه) نخستین و تنها خانه ای بود که برای پیوستن و هماهنگ شدن و همناوشدن مردم برپا شد، تا برای هر کس که در آن وارد شود، از هر قوم و مذهب که باشد، امنیت آورد.

من نمی دانم که تاریخ چگونه طی شده و اکنون چرا حج مخصوص مسلمانان است و کس دیگری را به آن راه نمی دهند، در صورتی که آیات حج در قرآن کریم تماماً مربوط به «ناس» است و حتی بت پرستان و طرفداران ادیان دیگر در آن شرکت می کردند. (۲)

لطف الله میثمی: آیات تغییر قبله برای همگان موجب رشد بوده است. یهودی ها، مسیحیان را قبول نداشتند و آنها را تحقیر می کردند: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَبِستَ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَبِستَ الْيَهُودَ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ

الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» (بقره: ۱۱۳) و یهودیان گفتند: «ترسایان بر حق نیستند» و ترسایان گفتند: «یهودیان بر حق نیستند». با آن که آنان کتاب [آسمانی] را می خوانند. افراد نادان نیز [سخنی] همانند گفته ایشان گفتند. پس خداوند، روز رستاخیز در آنچه با هم اختلاف می کردند، میان آنان داوری خواهد کرد.

پیامبر (ص) هویست هر دو این ادیان را می پذیرفت و حتی وقتی یهود و نصارا با مسلمین مشکل داشتند، پیامبر همه را به زیر آیین ابراهیم آورد؛ (مُلهِ اِبْرَاهِيمَ). یهودیان می گفتند «عزیز» پسر خداست، مسیحیان می گفتند «مسیح» پسر خداست. وقتی قبله به سوی بیت المقدس بود، در کنار رویکردن به این قبله، پای خرافات یهود و نزولخواری ها و نژاد گرایی ها هم بازمی شد. این تغییر قبله، پاکسازی زیادی در کل نیروها (یهود و نصارا و مسلمانان) ایجاد کرد. در واقع تغییر قبله یک دوره گذار از وضع موجود به آیین ابراهیم بود؛ آیین یکتاپرستی که در آیات سوره بقره خیلی عالی به تصویر کشیده شده است.

تغییر قبله مقدمه وحدت همه نبر و ها و مقدمه ای برای فتح مکه بود. «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوْا وُجُوْكُمْ شَطْرَهُ وَانِ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُوْنَ اِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُوْنَ» (بقره: ۱۴۴)، ما [به هر سو] گردانیدن رویت در آسمان را نیک می بینیم، پس [باش تا] تورا به قبله ای که بدان خشنود شوی برگردانیم، پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن و هر جا بودید، روی خود را به سوی آن برگردانید. در حقیقت، اهل کتاب نیک می دانند که این تغییر قبله از جانب پروردگارشان [بجا و درست است و خدا از آنچه می کند غافل نیست.

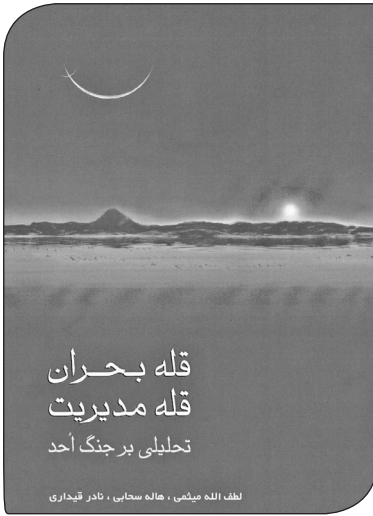
هاله سحایی: برگزاری حج یک برنامه محوری و استراتژیک در برنامه انسان سازی و جامعه سازی پیامبر در سال دوم هجری بود؛ مسئله حج برای دشمن (قریش) هم ناشناخته نبود و یکی از ترس های زیاد آنها که باعث شد تنها یک سال پس از جنگ بدر - که در آن شکست سختی را متحمل شده بودند - متحد شوند و به سوی مکه لشکر کشی کنند، همین مسئله حج بود که فتح کردن و هویت چیزی را عوض کردن، بدون لشکر کشی محسوب می شد. زمانی که اهالی مکه، پیامبر و یارانش را از خانه هایشان بیرون کردند و خانه های آنها را غارت کردند و آنها را به شعب ابوطالب فرستادند، فکر می کردند که آتش توحید از مکه دور شود و به شهر دیگر برود، اما وقتی برگزاری حج از سوی

مسلمین مدینه مطرح شد، مکیان دیدند اگر مسلمان بخواهند با آداب دیگری وارد مکه شوند و مراسم حج را برگزار کنند - آن هم در زمانی که بنا بر رسوم قدیم، تعداد زیادی از اطراف و اکناف برای زیارت به مکه آمده اند - اوضاع، غیر قابل کنترل می شود. با این که برای قریش مسئله سودآوری دوران حج بسیار مهم بود، آن قدر هویت خود را در خطر دیدند که باعث شد بک جنگ دیگر را تدارک ببینند.

پیامبر (ص) شاهد بود که یارانش پس از هجرت به مدینه، کم کم در عقاید خود دست می شوند، زیرا از شرایط سختی که در مکه داشتند وارد جامعه ای شدند که حاکمیت دست آنها بود و راحت تر بودند. زندگی کنار افرادی که در مدینه بودند، آنها را به دنیادوستی و رفاه طلبی دعوت می کرد. مجادلات هم که بالا گرفت تنازع و اختلاف در بین مسلمانان ایجاد شده بود و پیامبر (ص) می دید که اگر شرایط

لطف الله میثمی: نامی گویم پیامبران در طول پیامبری خود، پیامبر تر هم می شوند، رشد می کنند و ایمانشان فرابنده و نوشونده است و از ایمان اجمالی به ایمان تفصیلی و ایمان علمی می رسند. اما مفسرین این را خطامی دانند و وقتی خدا آنها را مخاطب قرار می دهد که این گونه فکر نکن، می گویند این اشکال دارد و با پیامبری همخوانی ندارد و بدین سان از کنار آن می گذرند

به همین شکل پیش برود، اصحاب قدیمی ممکن است از دست بروند؛ به همین دلیل پیامبر (ص) دعوت خاصی مطرح کرد و آن دعوت به بیرون شهر بود. برای سریه‌ها و غزواتی که پیامبر (ص) بیرون شهر داشتند، عدد ۷۰ تا ۸۰ را ذکر کرده‌اند که آنها را به شکل جنگ نام می‌بردند در صورتی که در بیشتر آنها جنگی در کار نبوده است. یاران پیامبر از شهر بیرون می‌رفتند و بعضی اوقات از سه روز تا سه هفته در بیرون شهر می‌ماندند. مردان جنگی و افراد نزدیک پیامبر هم در این حرکت‌ها شرکت داشته‌اند، اما همیشه هم جنگی در نمی‌گرفت؛ بعضی اوقات با قبایل مختلف ملاقات می‌کردند و آنها را به اسلام دعوت می‌کردند و برمی‌گشتند. گاهی اوقات وساطت می‌کردند و از حمله یک قبیله به کاروان قریش جلوگیری می‌کردند و هر



قله بحران قله مدیریت

تحلیلی بر جنگ احد

لطف الله میثمی، هاله سحابی، نادر قیداری

محکم رامی آورد و می‌گوید این فکرهایی که شما می‌کردید درست نیست. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِأَخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَالِكُمْ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَلَمَّةً يَمُوتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (آل عمران: ۱۵۶)، ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همچون کسانی نباشید که کفر ورزیدند و به برادرانشان هنگامی که به سفر رفته [و در سفر مردند] و یا جهادگر شدند [و کشته شدند] گفتند: «اگر نزد ما [مانده] بودند نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند.» [شما چنین سخنانی مگویند] تا خدا آن را در دل‌هایشان حسرتی قرار دهد و خدا [است که] از زنده می‌کند و می‌میراند، و خدا [است که] به آنچه می‌کنید بیناست.

و یا خطاب به پیامبر (ص) می‌گوید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ. فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (آل عمران: ۱۶۹ و ۱۷۰)، هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است شادمانند، و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته‌اند شادی می‌کنند که نه بیمی برایشان است و نه اندوهگین می‌شوند. **لطف الله میثمی:** بهتر است روی این نکته تأکید شود که ما تا به حال «لَا تَحْسَبَنَّ» را «گمان نکنند» ترجمه می‌کردیم. ما می‌گوییم پیامبران در طول پیامبری خود، پیامبر ترهم می‌شوند، رشد می‌کنند و ایمانشان فزاینده و نو شونده است و از ایمان اجمالی به ایمان تفصیلی و ایمان علمی می‌رسند. اما مفسرین این را خطا می‌دانند و وقتی خدا آنها را مخاطب قرار می‌دهد که این گونه فکر نکن، می‌گویند این اشکال دارد و با پیامبری همخوانی ندارد و بدین سان از کنار آن می‌گذرند. گویا پیامبر فکر می‌کرد ۵۲ شهید احد، هر زفته‌اند. ما هم همین طور فکر می‌کردیم و اول انقلاب می‌گفتیم «در بهار آزادی، جای شهدا خالی»، هیچ یک نمی‌گفتم جای ما پیش شهدا خالی است. اگر آخرت، جوهر دنیا است و به دنیا تقدم دارد، باید فکر کنیم کسی که شهید می‌شود، رشد و اشراف بیشتری دارد. این درس بزرگی است که نشان می‌دهد پیامبر (ص) ماهر چند «حبیب الله» و عزیزترین بنده خداست، ولی خدا با او هم محکم صحبت می‌کند.

«وَلَا تَحْسَبَنَّ»: گمان نکن، «وَسَأَوْزُهُمْ فِي الْأَمْرِ»: با آنها مشورت کن، «وَأَسْتَغْفِرْ لَهُمْ»: استغفار از غفران می‌آید و معنی پوشش است، یعنی پوشش نقطه ضعف‌ها به کمک نقطه قوت‌ها. این انسان‌ها، انسان‌های حقیقت‌طلب و رزمنده‌ای بودند، خانه و زندگی خود را رها کرده بودند تا به شهادت برسند، در این میان خطایی هم کرده بودند. دیکته نانو شسته غلط ندارد، اما کسی که دیکته می‌نویسد، اشتباهی هم انجام می‌دهد. کسانی که می‌گویند مشورت زینت مجالس و ویرترین است، باید پاسخ دهند که آیا خدا پیامبر خود را به کاری که ارزش ندارد مشغول کرده بود؟ در صورتی که این گونه نبود و مشورت برای پیامبر (ص) هم رشدی در پی داشت.

هاله سحابی: همان‌طور که آقای میثمی اشاره کردند، رشد قرآنی‌ای که در مسیر زندگی پیامبر (ص) بود، به علاوه آموخته‌های پیامبر باعث شد ایشان به جایی برسد که در مدینه خودشان درباره جنگ تصمیم بگیرند، اجرا کنند و بر خور داشته باشند، بدون آن که در این زمینه وحی آمده باشد. پیامبر بابر خورد

نوع رفتاری که باعث کاهش خشونت می‌شد، در این عملیات انجام می‌دادند و کمترین خونریزی در آنها بود. به غیر از جنگ‌های بزرگ مثل بدر و احد و خیبر، درگیری خونی دیگری پیش نیامد. بسیاری از مورخین دلیل این اقدام‌ها را شکستن محاصره اقتصادی مدینه، تبلیغ اسلام، بستن پیمان با قبایل، حمله به قریش و... می‌دانستند. اینها همه درست است، اما شاید دلیل اصلی این بود که پیامبر (ص) هر ۴۰ روز یک بار خودش را همراه خود یا تنها به بیرون از مدینه بفرستد تا آنها در یک فضای صحرایی و به دور از شهر نشینی، و در همنشینی با طبیعت به نقد خود بپردازند و آیات خدا در آنجا برای آنها خوانده شود. بسیاری از آیات هشدار دهنده و نقد کننده سوره آل عمران در اینجا برای مسلمانان خوانده می‌شود تا آنها ساخته شوند، برای نمونه «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» (آل عمران: ۹۲)، هرگز به نیکو کاری نخواهید رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید و از هر چه انفاق کنید قطعا خدا بداند داناست.

یاد در جای دیگری خطاب به کل جامعه می‌گوید: «مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَ وَالنَّبُوهَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا كُنْ كُونُوا رَبَّائِنَا بِمَا كُنْتُمْ تُعْمَلُونَ الْكِتَابَ وَمَا كُنْتُمْ تُدْرُسُونَ» (آل عمران: ۷۹)، هیچ بشری را نرسد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد سپس او به مردم بگوید: «به جای خدا، بندگان من باشید»، بلکه [باید بگوید]: «به سبب آن که کتاب [آسمانی] تعلیم می‌دادید و از آن رو که درس می‌خواندید، علمای دین باشید.» در جای دیگری می‌گوید: «وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (آل عمران: ۸۰) و [نیز] شما را فرمان نخواهد داد که فرشتگان و پیامبران را به خدایی بگیری. آیا پس از آن که سر به فرمان [خدا] نهاده‌اید [باز] شما را به کفر وامی‌دارد؟

و یا وقتی می‌خواهد اختلافاتی را از بین ببرد می‌گوید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (آل عمران: ۱۰۵) و چون کسانی مباشید که پس از آن که دلایل آشکار برایشان آمد، پراکنده شدند و باهم اختلاف پیدا کردند، و برای آنان عذابی سهمگین است. جالب است که بیشتر آیات سوره آل عمران پس از جنگ احد و در سریه‌ها و غزواتی که بعد از احد است و جامعه‌سازی‌ای که پیامبر بعد از احد انجام می‌دهد نازل شده است. پس از پایان جنگ برای آن که به اصحاب پیاموزد که به چه چیزهایی باید اهمیت بدهند، از رفع تشابهات استفاده شده و آیات

درست خودشان، راه وحی را باز می کردند و به قول مرحوم طالقانی در پرتوی از قرآن «وحی یابی» می کردند. در حالی که در مکه و در دوران فترت وقتی وحی برای مدتی قطع شد، پیامبر (ص) آسیمه سر بود و نمی دانست چگونه باید تصمیم بگیرد و احساس می کرد وجودش در حال متلاشی شدن است، زیرا به جایی وصل نمی شد. اما در مدینه این حالت کم کم از بین رفت؛ در بسیاری مواقع وقتی وحی نمی شد پیامبر خودش وارد عمل می شد. آیات دیگری هم هست که خطاب به خود پیامبر (ص) آورده شده است: «وَلَا يَعْزُبُ عَنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنَبَصَرُوا وَلَئِنْ شِئَا بِرِئْدِ اللَّهِ أَلَا يُجْعَلُ لَهُمْ حُظَا فِي الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (آل عمران: ۱۷۶) و کسانی که در کفر می کوشند، تو را اندوهگین نسازند که آنان هرگز به خدا هیچ زبانی نمی رسانند. خداوند می خواهد در آخرت برای آنان بهره ای قرار ندهد، و برای ایشان عذابی بزرگ است.

یاد ر جای دیگر می گوید: «لَا يُعْزُبُ عَنْكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ» (آل عمران: ۱۹۶) مبادا رفت و آمد او جنب و جوش آکافران در شهرها تو را دستخوش فریب کند. این رفت و آمد و این کجکبه و دید به کفار در شهرها تو را فریب ندهد، که این متشابه است و محکم آن در ادامه آیه می آید. خداوند با پیامبر (ص) محکم صحبت می کند و پیامبر هم نشان می دهد که تا چه اندازه نقدپذیر است و در راه تعالی خود قدم بر می دارد.

توضیح این که در کتاب «تحلیلی بر جنگ احد» قله بحران، قله مدیریت «نقاشی هایی کشیده شد که موضع گیری دشمن و مواضع جنگ را به خوبی نشان داده است، که البته در گفتار نمی تواند به خوبی نشان داده شود و می توان به کتاب مراجعه کرد.

لطف الله همیشه: سوره آل عمران با متدولسوزی و نحوه تفکری شروع می شود که همان محکم و متشابه است و در آیات ۷ و ۸ آل عمران آمده است. مرحوم طالقانی بیش از هر مفسر دیگری جان کلام را به شکلی روشنمند در آنجا گفته است. ایشان می گویند متأسفانه بسیاری از مفسران آیه ۷ و ۸ را با توجه به خود دو آیه تفسیر کرده و یک تفسیر صرف و نحوی انجام می دهند و آن را رها می کنند، در صورتی که در این دو آیه یک روش ارائه می شود که کلید فهم قرآن است و باید به کل قرآن تسری داده شود. در آیه ۷ سوره آل عمران آمده است: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ...» در این فراز، چهار گروه مشخص می شوند: کج دلان، کج اندیشان، فتنه جویان و تأویل باfan. در جای جای سوره آل عمران این چهار گروه نشان داده می شوند. در موضوع جنگ احد به کسانی که نفسشان بر آنها غلبه کرد (کج دلان) و یا کسانی که تأویل باfi می کردند و می گفتند اگر مادر خانه بودیم، کشته نمی شدیم، اشاره می کند. در آیه ۸ سوره آل عمران هم مشخصات انسان های خوب آمده است: «وَبِنَا لَا تَزُغُ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ»، پروردگارا، پس از آن که ما را هدایت کردی، دل هایمان را دستخوش انحراف مگردان، و از جانب خود درحمتی ما را از زانی دار که تو خود بخشا بيشگري، یعنی پس از هر مرحله هدایت، قلوب ما را کج مدار. این دعای راسخان در علم و اولوالالباب است. در مرحله اول جنگ احد که مسلمانان بر دشمن غلبه کردند، برای بعضی دنیا بر آخرت تقدم پیدا کرد. در قرآن آمده

که خدا خود این کار را کرد و شمار از دشمن منصرف کرد، برای این که آزمایشتان کند، و خدا شمارا عفو کرد. در آیه ۸ آل عمران نشان می دهد که حتی انسان های خوب هم قابل برگشت به مسیر گذشته اند. اگر تفسیر قرآن به سوی ماتریالیسم طبیعی برود، اشتباه، جبری می شود و توبه ندارد. اما در قرآن حرکت برگشت پذیر امکان دارد و اگر اشتباهی داشتیم باید ریشه یابی کرد. خداوند می گذرد، البته خداوند «حلیم» است و منتظر می ماند شما ریشه یابی و جبران کنید و دیگر آن اشتباه را تکرار نکنید.

نکته دیگر این که مهاجرین و انصار با هم زندگی مشترک داشتند و این موضوع به زندگی مدینه شکل دیگری داد. در جایی که یهودیان به دنیا چسبیده بودند و مالکیت خصوصی در آنها در حد اعلا وجود داشت، پیامبر مساوات و برابری و برادری را برقرار کرد.

قانون اساسی ای که پیامبر با آن مساوات را برقرار و قبایل را به واسطه آن با هم متحد کرد نیز بحث جداگانه و مفصلی را می طلبد.

پرسش و پاسخ:

● **اشاره کردید که تغییر قبله مقدمه ای برای وحدت بین مسلمانان و یهودیان و تعالی هر دو گروه بود. این وحدت چگونه می توانست با تغییر قبله به وجود بیاید؟**

لطف الله همیشه: قبله اول، بیت المقدس بود و پیامبر هم مدتی به سوی بیت المقدس نماز می خواندند. وقتی فرمان تغییر قبله آمد، پیامبر هم متحیر شده بودند. «قَدْ تَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلْيُوَكِّنْكَ قِبَلَهُ تَرْضَاهَا قَوْلٌ وَجْهِكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوْا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ» (آل عمران: ۱۴۴)، ما [به هر سو] اگر داندین رویت در آسمان را نیک می بینیم. پس [باش تا] تسورا به قبله ای که بدان خشنود سوسی بر گردانیم، پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن و هر جا بودید، روی خود را به سوی آن بگردانید. در حقیقت، اهل کتاب نیک می دانند که این [تغییر قبله] از جانب پروردگارش [بجا و درست است و خدا از آنچه می کند غافل نیست.

قبله یعنی «توجه گاه». وقتی توجه گاه مسلمانان بیت المقدس بود، با همه تحریفات آن دوره تورات از جمله نژادگرایی، خون گرایی و نزول خواری مفرط آن زمان یهود - آغشته می شد. به علاوه

یهودیان برای نصارا هیچ ارزشی قائل نبودند و خود را برتر می دانستند. همین عقیده را نصارا برای یهود داشت. پیامبر گفت شما هویت دارید، انسانیت دارید، مخلوق خدای رب العالمین هستید، «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (آل عمران: ۵۱)، «در حقیقت، خداوند پروردگار من و پروردگار شماست، پس او را بنده باشید [که] راه راست این است». پیامبر یک روش عقلی ارائه می دهد که رب من و رب شما یکی است. مسلمانان هم با یهود و نصارا اختلاف داشتند. این تغییر قبله نوعی گذار از وضع موجود و متشتت از خون گرایی، نژادگرایی، فردگرایی، نظامی گری و خشونت گرایی، پول گرایی و نزول خواری - به سوی آیین ابراهیم که یکتا پرستی می باشد، بود. پیامبر نمی گفت که من آیین برترم، بلکه یک نقطه وحدت اصولی را مطرح می کرد که همه آن

هاله سحابی: رشد قرآنی ای که در مسیر زندگی پیامبر (ص) بود، به علاوه آموخته های پیامبر باعث شد ایشان به جایی برسد که در مدینه خودشان در باره جنگ تصمیم بگیرند، اجرا کنند و بر خور داشته باشند، بدون آن که در این زمینه وحی آمده باشد. پیامبر با بر خورد درست خودشان، راه وحی را باز می کردند و به قول مرحوم طالقانی در پرتوی از قرآن «وحی یابی» می کردند

را در ادعا قبول داشتند و این تعریف «عمل صالح زمان» است؛ عمل صالح زمان این نیست که کسی را حذف مکانیکی کنید تا شخص دیگری رشد کند. تغییر قبله یک رشد بود. ممکن است در سیر آن، یک عده هم حذف شوند، اما این با یک حذف مکانیکی متفاوت است. در قضیه طالوت و جالوت هم طالوت یک ملاک گذاشته بود که اگر از این آب طوری بنوشید که سیراب شوید، از لشکریان من نیستید. آنها که نوشیدند،



خودش را رشد می دهد، توسط وحی آموزش می بیند و کم کم اتصال خود را از وحی کم کرده و بدون وحی دست به اعمالی می زند که بعدها توسط وحی تأیید می شود. مادر این کتاب در این خصوص نظریه ای ارائه کرده ایم و ممکن است دیگران هم نظریه دیگری ارائه کنند، مثلاً برخی از متفکران اعتقاد دارند که قرآن، انشای پیامبر است. مادر این نظریه به یک تحول اعتقاد داریم که می گوید از آغاز تا پایان پیامبری، پیامبر رشد

داشته است و یک گیرنده ساده مانند ضبط صوت نبوده است، بلکه با وحی تعاملاتی داشته و در این مسیر رفته رفته ساخته شده است.

خدا در ابتدا به پیامبر (ص) می گوید عجله نکن، ما خودمان همه چیز را برای تو بیان می کنیم، اما چند سال بعد خطاب به پیامبر می گوید که از خدا بخواه علمت را زیاد کند. در اینجا پیامبر (ص) باز یاد کردن علم خودش می تواند به حقایقی دست پیدا کند. بعدها در مدینه پیامبر پیشتر از وحی دست به عمل می زند و وحی بعد از عمل پیامبر در راستای نقد عمل و بیشتر وقت هادر راستای تأیید آن وارد می شود. شما پرسیدید که چطور پیامبر در حل اختلافات بین یهود، موضوع را با خود آنها در میان می گذاشت. من اشاره کردم که وقتی پیامبر وارد مدینه شدند، هنوز نیمی از آیات قرآن بویژه آیات احکام نازل نشده بود. نزول آیات احکام از مدینه آغاز می شود. در تاریخ آمده که ابتدای امر، ابوبکر، مأمور می شود که از تورات، احکام را بیرون آورد و بر اساس تاریخ، عرف و تورات، آیین نامه می نویسند و

تنظیم می کنند. در سیره ابن هشام آمده وقتی اختلافی بین دو قبيله يهود در مدینه پیش می آمد، پیامبر دانشمندترین افراد یهود را پیدا می کرد. همه عبدالله سوری را معرفی کردند که یک دانشمند یهودی بود. پیامبر به سراغ او رفت و این را برای خود کسر شأن نمی دانست. این افتادگی و نقد پذیری از ویژگی های حسنه رسول الله است. ما کمتر چنین رهبری در جهان دیده ایم.

لطف الله مبشئ: بیشتر مفسرین دیدگاهی مثل شما دارند، مثلاً در جایی که آدم وزو جش می گویند: «قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (اعراف: ۲۳)، «پروردگارا، ما بر خویشتن ستم کردیم، و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی، مسلمانان از زانکاران خواهیم بود.» برخی از مفسرین معتقدند که منظور، آدم وزو جش نیستند، زیرا انبیا به خودشان ظلم نمی کنند. یاد داستان حضرت موسی وقتی ایشان یک فرد قبطی را می کشد، می گوید: «رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي» (قصص: ۱۶). پروردگارا، من بر خویشتن ستم کردم، مرا ببخش. عده ای می گویند این ضمیر به شخص دیگری برمی گردد. اما در ادامه آمده که خدای می گوید: «وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ» (طه: ۴۰)، تو یک قتل نفسی داشتی و در غم افتادی؛ ما کمکت کردیم و از غصه نجات دادیم. یا حضرت یونس می گوید: «وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا

هاله سحابی: مادر این کتاب در این خصوص نظریه ای ارائه کرده ایم و ممکن است دیگران هم نظریه دیگری ارائه کنند، مثلاً برخی از متفکران اعتقاد دارند که قرآن، انشای پیامبر است. مادر این نظریه به یک تحول اعتقاد داریم که می گوید از آغاز تا پایان پیامبری، پیامبر رشد داشته است و یک گیرنده ساده مانند ضبط صوت نبوده است، بلکه با وحی تعاملاتی داشته و در این مسیر رفته رفته ساخته شده است

سنگین شدند و نمی توانستند تحرک داشته باشند، پس تصفیه شدند. این با کسی که می گوید اگر از دواج مرا قبول نکنید و آن را انقلاب ایدئولوژیک ندانید، حذف می شوید تفاوت دارد.

تصفیه در راه رشد انجام می شود، مثلاً در دوره پیامبر، دشمن در شمال مدینه کشاورزی رافلج کرده بود، پس باید خیلی سریع یک عملیات شناسایی همراه با استتار انجام می شد. طبیعتاً چون این یک راه مشکل بود، عده ای نتوانستند با آن همراه شوند و تصفیه شدند، یعنی عمل صالح زمان این بود و عده ای به طور طبیعی تصفیه شدند. تغییر قبله هم به همین شکل بود، یعنی یک راه رشد، راه کمال و راه یکتا پرستی وجود داشت که یک عده در این مسیر به طور طبیعی حذف شدند و قبله خود را از دست دادند، اما آیات ۱۲۰ به بعد سوره بقره نشان می دهد که در اثر این تغییر قبله، همه رشد کردند.

● از صحبت های شما به طور کلی این برداشت

می شود که گویی پیامبران ابتدا کامل نبوده اند و کم کم رشد می کنند و با مطرح کردید که پیامبر (ص) برای قضاوت میان یهودیان، به سراغ خودشان می رفت و احکام تورات را می پرسیده است، در حالی که پیامبر (ص) به وحی عمل می کرده نه به کتاب یهودیان. این بحث شما با نظر مفسرین مخالفت دارد، آنها مطرح می کنند که پیامبر معصوم و از هر اشتباهی مصون بوده است.

هاله سحابی: وقتی یک نظری ارائه می شود، دلیلی ندارد که همه آن را بپذیرند. مهم این است کسی که نظریه را ارائه می کند، برای نظریه خود برهان کافی داشته باشد. در علم هم گاهی بر سر یک موضوع نظرات مختلف ارائه می شود که گاه با هم همپوشانی دارد و گاهی هم بسیار متفاوت است. یک نفر نظر به موجی بودن نور می دهد و دیگری به ذره بودن نور، و این در مورد مسئله ای است که قابل آزمایش است. هر یک از این دو نظریه هم در جای خود می توانند به کار آیند. مادر این کتاب یک نظریه مطرح کردیم و آن بحث چگونگی تجربه و تمرین خاتمت توسط پیامبر بود. یکی از موضوع های محوری این کتاب، این بحث است که وقتی پیامبر در جامعه نیست و وحی قطع می شود، مردم خود باید راهشان را پیدا کنند. «دستم بگیرت و پایه پا برد/ تا شیوه راه رفتن آموخت.» پرسش این است که چگونه این کار انجام می شود و زمانی که خود پیامبر هم در میان جامعه زندگی می کند، چگونه پیامبر رفته رفته

فَلَنْ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (انبیاء: ۸۷) و «ذوالنون» را یاد کن [آن گاه که خشمگین رفت و پنداشت که ماهر گزبر او قدرتی نداریم، تادر [دل تاریکی هاندا در داد که: معبودی جز تو نیست، منزهی تو، راستی که من از ستمکاران بودم. یونس فکر کرده بود که قدرت خدا محدود است و به همین دلیل به ظلمات و دور می افتد. در تاریکی می گوید: «أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» اگر بخوایم بگوئیم که مخاطب این آیات کسی جز پیامبر بوده است، باید قرائت جدیدی از قرآن کرد. یکی از مفسرین بزرگ می گوید آدم و زوجهش توسط شیطان در بهشت فریب خوردند. پس این پرسش طرح می شود که شیطان چطور وارد بهشت شده بود؟ و می گوید حتماً یک لباس خاصی پوشیده و کسی متوجه نشده است، یعنی به همین راحتی علم خدا زیر سؤال می رود. به نظر من باید این نوع قرائت از قرآن تغییر یابد. آیت الله طالقانی و استاد شریعی به همین نظر معتقدند. به نظر من این که این دو قرائت وجود دارد، ریشه در قرائت نادرست در زمینه هبوط آدم دارد و این که فکر می کنند عصمت با اعتصام تفاوت دارد. عصمت در وحی هست، اما در انسان ها خطا وجود دارد: «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا» (بقره: ۲۸۶). در بینش وحی، هیچ اشکالی نیست اما اعتصام هم داریم؛ اگر کسی حتی پیامبر ترک اولی کرد و هبوط کرد، به ریسمان خدا چنگ می زند و به دامن وحی بر می گردد. آیات زیادی در این زمینه در قرآن هست، برای نمونه آدم نافرمانی کرد و از راه رشد باز ماند؛ «فَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»، حال اگر بخوایم بگوئیم این ضمیر به کس دیگری بر می گردد باید کل قرآن را به گونه ای دیگر تفسیر کنیم. در سوره مجادله در خصوص ظهار همین موضوع وجود دارد. ظهار نوعی طلاق بوده است که امکان برگشت در آن نبوده و هیچ نفقه ای هم نداشته است. زنی به پیامبر (ص) مراجعه می کند که من و همسر من می خواهیم به هم رجوع کنیم؛ بچه های من بی سرپرست مانده اند، گناه من در این میان چیست؟ پیامبر (ص) می گوید این سنت است و نمی توان کاری در این مورد کرد. از آنجا که پیامبر (ص) حقیقت طلب، پرسشگر و خدا جو بودند، تفکر می کند که خدا یا چه باید کرد. سپس آیه می آید و این سنت تغییر می کند. آیا این تغییر سنت، برای جامعه و پیامبر (ص) رشد محسوب نمی شود؟

به نظر من این قرائت رشد در سیر نبوت، با روح قرآن، هبوط و... بیشتر انطباق دارد. اگر منظور از این خطاب ها پیامبر نبود، باید صرف و نحو قرآن تغییر می کرد.

پی نوشت:

- ۱- فَمَنْ حَاكَمَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَاءَنَا وَآبَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ (آل عمران: ۶۱) پس هر که در این [باره] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده، با تو محاجه کند، بگو: «بیا بیاید پسرانمان و پسرانمان، و زنانمان و زنانمان، و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فراخوانیم سپس مباحله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.»
- ۲- ک: کتاب «خانه مردم»، تألیف زنده یاد مهندس مهدی بازرگان، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۳۸.

اصلاحیه

در شماره ۲۲ نشر به مطلبی با عنوان «در باره تحلیلی بر جنگ احد؛ قله بحران، قله مدیتریت» به چاپ رسید که نیاز به اصلاحاتی داشت که

متأسفانه به علت کمبود وقت اعمال نشد، از این رو در اینجا آن موارد تقدیم خوانندگان محترم می شود:

- سوتیتر صفحه ۸۱ این گونه اصلاح می شود: ما پیشتر بر اساس مطالعات تاریخی و قرآنی خود، پیامبر را گوینده می دانستیم، اما در آیات مربوط به جنگ احد دیدیم که پیامبر بسیار شنونده هم هست. به نظر می رسد پیامبر گاه از سوی خدا چنان مورد خطاب قرار می گرفت تا یک سیر رشد بلا انقطاع برای خود پیامبر جاری باشد که شاید برای کادرهای ایشان چنین نبود.

- صفحه ۸۲ ستون اول پاراگراف اول سطر دوم، جمله صحیح این است: ... چه رسد به تاریخ اسلامی که ۱۰۰ یا ۱۵۰ سال پس از پیامبر تدوین شده ...
- صفحه ۸۲ ستون اول پاراگراف دوم سطر سیزده، جمله صحیح این است: ... نه سربازان عادی، در واقع به نظر من خط پیامبر، کشته کمتر از دشمن بود و فراری دادن آنها، نه خسته و تشنه کردن و سپس نابود کردن کفار مکه ...

- صفحه ۸۳ ستون اول پاراگراف دوم سطر چهار و پنج، جملات صحیح این است: ... تا بقیه هم بیایند و اموال را تقسیم کنند، سرانجام توافق شد که از این اموال برای هزینه کردن جنگ بعدی با مسلمان استفاده شود ...

- صفحه ۸۳ ستون دوم پاراگراف اول سطر ۲۱، کلمه صحیح قراره الکلور است که به اشتباه قراعه الکلور آمده است.

- سوتیتر صفحه ۸۳ این گونه است: در کتب تاریخی آمده که در جنگ احد ضربه از جایی شروع شد که کادرهای بالای تپه که تیر انداز بودند، به دلیل جمع آوری غنیمت از تپه پایین آمدند.

- صفحه ۸۴ ستون دوم پاراگراف دوم سطر سوم و دوازده، کلمه صحیح سویق است که به اشتباه سویور آمده است.

- صفحه ۸۵ ستون دوم پاراگراف اول سطر ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ این گونه تصحیح می شود: یهودیان در شهر تجهیزاتی داشتند، قلعه و بارو داشتند و اگر پیامبر در شهر می ماند، می توانستند به ستاد جنگ پیامبر نفوذی بفرستند.

- صفحه ۸۷ ستون اول پاراگراف اول سطر بیستم، کلمه صحیح عبدالله جحش است که به اشتباه عبدالله جشر آمده است.

- صفحه ۸۷ ستون دوم پاراگراف دوم سطر ۶ و ۷، جمله صحیح این گونه است: خدا همه شمارا از ایشان (دشمن) منصرف کرد.

- صفحه ۸۷ ستون دوم پاراگراف دوم سطر دهم و یازدهم، جمله صحیح این گونه است: پیامبر کسی را ملامت نمی کند، بلکه آنها را که به هنگام فرار از کوه احد بالا رفته بودند رادعوت می کند که برگردند.

- صفحه ۸۸ ستون اول پاراگراف اول سطر پنجم این گونه اصلاح می شود: ... آیا اگر پیامبر نداشته باشند باید به عقب برگردند؟

- صفحه ۸۸ ستون اول پاراگراف اول سطر آخر، کلمه صحیح مدیریت است که به اشتباه امان دادن آمده است.

- آخر صفحه ۸۸ به نکته ای پیرامون جریان عبدالله بن ابی اشاره شده که این گونه تصحیح می شود: این نکته قابل توجه است که وقتی عبدالله بن ابی به همراه ۳۰۰ نفر از لشکر جدا شد و به سوی مدینه برگشت، پیامبر گفت شما بهترین کسانی هستید که می توانید از شهر دفاع کنید و سعی کرد آنها را در جنگ نقش بدهد.

- صفحه ۸۸ ستون دوم پاراگراف دوم سطر ۱۸، کلمه صحیح معخیر بق است که به اشتباه معخیره آمده است.

تلقی شریعتی از وحی

مقاله حاضر، حاصل تأمل و مشارکت در تکاپوی نوگرایی دینی معاصر است. این سعی و کوشش برای گذر از بحرانی است که اکنون «زبان دینی» را در گستره نوگرایی دینی فرا گرفته است. مواجهه با عقلانیت مدرن و آشنایی با اندیشه‌های فیلسوفانی چون کانت، و همچنین دانش هرمنوتیک پس از او موجب این وضعیت لرزان و پرتنش شده است؛ اگر چه پیش از این و نزدیک به چهار دهه قبل، با خوانش چپ از عقلانیت خودبنیاد و مدرن و آشنایی با آثار مارکس و پس از آن هگل، همین بحران و چالش برای روشنفکری مذهبی صورت یافت و شکل گرفت. در آن دوره قهرمان و بازیگر فکری آن عرصه شریعتی بود که پیشتر و بیشتر از هر کسی خود را به‌عنوان یک روشنفکر مذهبی آماج چالش و موج‌های کوه‌پیکر آن عقلانیت می‌دانست و برای یافتن پاسخ و راهی تازه تلاش می‌کرد.

درگذشت زودهنگام شریعتی و سرعت حوادث و نیز قرار گرفتن در جریان انقلاب دینی ۵۷ برای مدتی مسئله‌ها و چالش‌های فکری آن زمانه را به محاق و فراموشی برد اما با بازگشت از عملگرایی آن دهه و خوانش مجدد و راست و لیبرال از عقلانیت مدرن، همان مسائل پیشین را باز در برابر مخاطبان و متفکران نسل‌های امروزی قرار داده است.

فاصله‌گرفتن حسی و معرفتی از آن دوره اینک مجالمان می‌دهد تا شریعتی را یک بار دیگر از فاصله‌ای دورتر و حتی بعید و به زبانی امروزی ببینیم. شگفت آن است که شریعتی را باز در متن پرسش‌ها و پاسخ‌های این عرصه و امروز می‌بینیم و می‌یابیم. آنچه به چشمان مخاطبان جوان او و نیز پیر متفکران آن هنگامه نیامد اکنون مجال و فرصت یافته تا از این فاصله بعید تعیین و صورت یابد و تلقی متکامل او را از وحی و زبان دینی نسبت به خرد مدرن پیش چشم‌ها بکشاند. این تلقی اکنون پیش روی ماست و دوستداران اندیشه‌های شریعتی را باز به چالش فرامی‌خواند.

شریعتی در آثار خود دو تلقی متفاوت از وحی دارد؛ در تلقی نخست، وی تلاش دارد تا حد ممکن شخصیت پیامبر را - در عین پیراستن از داستان‌ها و افسانه‌های ماوراءالطبیعی - از اثر پذیری به وسیله زمانه و زمینه رشد و تربیتی‌اش بپیراید، تا وحی و قرآن در عین خلوص به هنگام نزول توسط جبریل، به هیچ وجه قابل تحویل به عنصر بشری و امور عصری و زمانه وی نباشد. او در این تلقی معتقد است:

«آن که باید مدنیتی نو بریزد، نباید تربیت یافته مدنیت کهنه باشد، باید پنج عامل تربیتی که به عقیده من مادر، پدر، مدرسه، شهر (جامعه) و فرهنگ عمومی (مدنیت معنوی) است، او را «نساخته» باشند. از این روست که محمد تربیت یافته هیچ تمدنی نیست، از میان مردمی انتخاب شده است که همچون گیاهان خودروی صحرایشان، دست هیچ باغبانی آنان را نپرورده است.» (۱)

شریعتی افزون بر این رویکرد غالب به وحی، از یک نگاه و تلقی دیگر نیز سخن می‌گوید. این نگاه بعدی برای وی چنان تازه و بدیع است که حتی کتاب



اسلام‌شناسی - محل طرح رویکرد نخست - پیش این رویکرد، کهنه و منسوخ می‌نماید و نمی‌تواند آن را چاپ مجدد کند، از سویی تازگی و غرابت این پیش نو، آنچنان جدید است که مکانی برای طرح جز در «گفت و گوهای تنهایی» خود نمی‌یابد و پیدانمی‌کند، چنانکه عزم داشت آن را در فرصتی دیگر به زبان و برای مخاطبینی دیگر چاپ کند، فرصتی و وقتی که هیچ‌گاه پیش نیامد و در کوران حوادث پس از آن و اتفاق‌های بعدی گم شد و از یاد رفت. این «نگاه» و تلقی را اکنون پس از ۴۰ سال در آثار و رویکردهای دیگر نوگرایان دینی به وحی می‌بینیم؛ رویکردی که اینک بخت آن را دارد که از پرده نشینی و «گفت و گوهای تنهایی» بیرون آید و به عرصه نقد و گفت‌وگوی جمعی در آید و به محک اندیشمندان و عالمان خورد.

۱- یادداشت‌ها و نظریه‌ای برای فراموشی

آنچه مانگاه و تلقی دوم شریعتی از وحی می‌دانیم، مستند به نوشته‌ای است که آغازش در دستنوشته‌ها و کتاب «گفت و گوهای تنهایی» آمده و سپس ادامه آن را دفتر تدوین آثار وی با نام «تشیع، میعاد گاه روح سامی و روح آریایی» در

مجموعه آثار ۲۷ بانام «بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی» آورده است. البته این نوشته گویی در زمانی به تحریر در می آید که «اسلام شناسی مشهد» برای چاپ مجدد آماده می شود، اما تصویر جدیدی که وی از اسلام یافته نظر او را به کلی عوض نموده و در ادامه کار و چاپ آن مرد شده است.

نخست مناسب است برای بیشتر آشناسان با آن حال و هوا و اتمسفری که شریعتی در آن هنگام در آن نفس می کشد و نیز شناخت الزاماتی که او را برای نوشتن و طرح چنین نظریه ای محدود می کند، به فضا و محدودیت های او در ایران ۴۰ سال پیش از زبان خودش نگاهی بیندازیم، بخصوص اکنون که این نسل و روشنفکران این دوره با تصویر و چهره ای کم و بیش مخدوش شده او در حد نازله یک ایدئولوگ حزبی و یا مبلغ فرقه ای روبه روی می شوند و از وی بخشی تحریف شده را انتخاب می کنند، و به قضاوت می نشینند؛ تصویر و چهره ای که کمتر بار و جهت نوشته های او همخوانی دارد. او در «بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی» سخن خود را این گونه آغاز می کند:

دکتر شریعتی: «آن که باید مدنیتی نو بریزد، نباید تربیت یافته مدنییت کهنه باشد، باید پنج عامل تربیتی که به عقیده من مادر، پدر، مدرسه، شهر (جامعه) و فرهنگ عمومی (مدنییت معنوی) است، او را «ساخته» باشند. از این روست که محمد تربیت یافته هیچ تمدنی نیست، از میان مردمی انتخاب شده است که همچون گیاهان خود روی صحرایشان، دست هیچ باغبانی آنان را نپرورده است.»

مساعدی باقم. فعلا که ادامه یک کار منطقی دقیق بر این مشکل است. به هذیان گفتن دچار شده ام، بقدری که این دانشجویان مرا پریشان کرده اند و اعصابم را خرد کرده اند، در دست نمی توانم فکر کنم. صحبت از نظریات کلی من درباره اسلام شناسی بود. فعلا قصد تدوین ندارم، یادداشت هایی می کنم که فراموش نکنم، فراموش که نه، یعنی اشاره هایی و طرحی باشد برای وقتی که به تفصیل و تشریح برسد. (ص ۲۶۵)

۲- تعامل و تأثیر روحیه نژادی در اندیشه و مذهب

در نگاه جدید شریعتی و آنچه وی در ک آن را اعجاب آور می خواند این نکته در کانون قرار گرفته است که: «اسلام یک مذهب سامی است». سامی بودن یک ملت و یا تمدن برای او به آن معناست که این روحیه و منش - سامی بودن - شاکله روانی و اجتماعی خاصی را برای افراد آن تمدن و ملت رقم زده و تفاوتی را در بینش و نگرش های آن ها با دیگر تمدن ها ایجاد کرده است و چارچوب و ساختار فکری و روانی ویژه ای برای آنها فراهم نموده که «مقولات» و «عناصر فرهنگی» را تنها از این منظر و چشم انداز می بینند و می یابند از جمله مذهب و دین را:

«اسلام یک مذهب سامی است. این سخن عمیق و پر معنایی است. بی شک این دین تا حد بسیاری خصوصیات نژاد سامی را نیز دار است. (ص ۲۶۵)

از نظر شریعتی و به لحاظ منطقی و فلسفی نگاه و بینش سامی می تواند به دینی که در این بستر و شاکله متولد می شود «تخصیص» بزند و آن را در چارچوب و شاکله خویش در آورد و صبغه و رنگ خود را به آن بزند، و یا اگر به زبان جامعه شناسان بگوییم، روحیه نژادی - سامی - می تواند در مقطعی به عنوان یک «متغیر مستقل» عمل می کند و مذهب و دینی که در این زمینه شکل می یابد به عنوان «متغیر وابسته» او در آید، چنانچه در اینجا روحیه سامی در مقابله با دیگر تمدن ها و نژادها ظرف تعیین کننده های می گردد که حتی محتواهای یکسان مذهب و غلغله های غایی و عام بشر را رنگ و شکل مخصوص به خود می دهد، به طوری که شریعتی پس از دریافت و تفتن به این نکته ابتدا تلاش می کند این تخصیص ها و تحدید حدودها را به صورت استقرار در یک بحث تطبیقی میان نژاد و روحیه آریایی و سامی مورد به مورد عجلتاً احصاء نماید و نشان دهد:

«نژاد سامی یک نژاد تند و زود خشم و حساس و تیزی است. اختلاف میان هندی و عرب این حقیقت را کاملاً روشن می سازد. هندی که بر جسته ترین خصایل نژادی آریایی را دارد، با همه حساسیت و دقت ریزه کاری که در اندیشه و خیالش هست - و این در مذهب و فلسفه و هنر و موزیکش هویدا است - ولی از آرامش پنهان و سنگینی که در اوست... چنین بر می آید که به نیر وانا، آتش خاموش و سرد و آرام، رسیده است. بر عکس، سامی در خویش تلاطم و شلوغی و تند و آشفتگی و ناآرامی دائم سرشته شده است. شادیش تند و خشمش تند و غمشش تند و عشقش تند و کینه اش تند و قضاوتش تند و جنگش تند و تضادش تند است، همه خصوصیاتش با تندی توأم است. اصلاً سامی یک نژاد تند است، یک نژاد سریع و شتابزده است.» (ص ۲۶۶-۲۶۵)

بر این اساس شریعتی سعی می کند این تندی نژادی را که زائیده محیط و جغرافیا و شاکله فرهنگی روانی سامی است در زمینه ها و نسبت های متفاوت دیگر در برابر

«در اسلام شناسی گر چه کوشیده ام تا چهره واقعی اسلام را بنمایم، ولی پیدا است که علیرغم ستایش هایی که از آن شده است توفیق چندانی به دست نیاورده ام، زیرا اولاً این نوشته ها، بالاخص بخش اسلام شناسی آن درس های شفاهی من در سال ۴۶-۴۵ است، یعنی دو سال پیش و گذشته از آن محدود به برنامه درسی و محدود به کلاس بوده است و رسوم این که او ضاع و احوال یعنی شرایط سیاسی از طرفی و تعصبات مذهبی منحن جاهلانه از طرف دیگر همه عواملی بود که آن کتاب را از نظر من انداخت و از این جهت بود که سال گذشته تا ص ۲۸۰ که چاپ شد در نیمه دوم سال یعنی از اسفند ماه سال پیش یکباره متوقف شد و چنان منقلب شدم و تصویر اسلام ناگهان در نظرم عوض شد که در ادامه کار مرد شدم و دل و دماغی بر این نماند.» (ص ۲۶۳)

«چه توضیحی می توانستم بدهم؟ کی حرف مرا می فهمید؟ این در درابه چه کسی می توانستم بگویم؟ دانشمندان اسلامی که هزار و چهار صد سال است تصاویر و معنای مذهبی همچنان جامد و یکنواخت در مغز شان یخ بسته است، چگونه می توانستند حرف را بفهمند که از آن روز که اسلام شناسی را به چاپ داده ام (مهر و آبان ۴۷) تا حال که پنج شش ماه گذشته است نظر یاتم عوض شده است و نظریه تازه ای پیدا شده است و اصلاح چهره اسلام و معنی مذهب در ذهنم در گون شده است و هر روز معنایی تازه و احساسی بدیع و بی سابقه در مغز من و روح من می جوشد و آن اندیشه ها و گفته های پنج ماه پیش کهنه شده و پنج قرن بر آن گذشته است. اچه کسی می توانست باور کند؟ و من چگونه می توانستم کاری را که در من پدید آمده است در بیرون داده بدهم، سر اندیشه دیگر را برین دو دست حرف دیگری را بنویسد، دل دست اندر کار دیگری باشد و قلم به راه خود ادامه دهد مگر می شود؟» (ص ۲۶۴)

«نظریاتی که پس از چاپ اسلام شناسی بر این پیدا شده است چنان تازه و ظرف و زیبا است که حتی برای خودم لذت آور و گاه باور نکر دنی است. اینها را در ایران و شرایط فعلی نمی توان منتشر کرد. ... امتولیان اسلام از طرفی، دولت از طرفی و مردم عوام کالاتعام از طرف دیگر چنان از سه طرف بر من فشار می آورند که دارد نفسم بند می آید. تصمیم دارم آنها را به فراتر بنویسم و منتشر کنم، اگر حال و روح

روح آریایی و هندی نشان دهد. چنانکه این رادر رقص و تصنیف و حتی لحن کلمات و آواها و مصوت‌های زبانی این نژاد در برابر زبان فارسی نیز نشان دهد:

«اصلاً سامی یک نژاد تند است، یک نژاد سریع و شتابزده است. موسیقی عربی و رقص عربی از این خصوصیات ذاتی او حکایت می‌کند... موزیک و رقص اصلی او، قبل از این آشنایی و ترکیب با آریایی همواره سرعت و تندی و تیزی و ایقاع‌های کوبنده و ریتم‌های مقطع تم اصلی هنر پلاستیکی (۳) و هنر دراماتیک او را تشکیل می‌داده‌اند و می‌دهند...

اسم‌ها را نگاه کنید. اسم‌های آریایی در تلفظ آرام و سنگین و خاطر جمع است، داریوش، کوروش، انوشیروان، مهر داد، اشکانیان، هخامنشیان... اما اسم‌های سامی را باید زود تلفظ کرد، زود تمام کرد. نمی‌شود خیلی راحت و از روی خاطر جمعی تلفظ کرد: بن‌گورین، ابه‌ایسان، عرب، یهوه، این کلمات مترادف فارسی و عربی را نگاه کنید: قلم = خامه؛ ورق = برگ؛ کاغذ = قمر = ماه؛ اسد = شیر؛ پتو = گاو؛ مَلَب = واه؛ عَنَق = گردن؛ یک = دست.

اصولاً در کلمات آریایی «وِیل» یا سیلاب‌های بلند و کشیده بیشتر است و در سامی کوتاه... به هر حال مقصودم این بود که نشان دهم سامی یک نژاد تند و سریع و عجول و فوری است و آریایی نژادی صبور و آرام و پرتین و پرسکون. (ص ۲۷۱ و ۲۶۷)

شریعتی پس از استعراق برای نشان دادن تفاوت‌های نژادی و تمدنی میان روحیه سامی و روحیه آریایی تلاش می‌کند چگونگی اثرپذیری یک ایده و یا ذات و مفهوم ثابت را از این دو متغیر مستقل تمدنی نشان دهد، یعنی هر یک به چه نحو این ایده یکسان را می‌فهمند و آن را از آن خود می‌کنند و بر آن به واسطه منظر قومی و تمدنی خویش تخصیص می‌زنند. او یکی از این موارد را پیرامون مفهوم «انتظار» و «منجی» این گونه نشان می‌دهد:

«یکی از دلایل عجیبی که همین الان در مغزم در خشید و نظر مر اثبات می‌کند،

این است که سامی و هندی-ایرانی هر دو منتظرند، هر دو معتقدند که منجی ای ظهور خواهد کرد پس از قیامت جهان پر از عدل و داد و راستی خواهد شد، اما سامی خیلی حوصله انتظار ندارد؛ از این رو ست که از زمان غیبت امام زمان تا حال که ۱۲۰۰ سال است بیش از صد تا امام زمان ظهور کرده و انتظار عده‌ای رابه پایان رسانیده است اما از سه هزار سال پیش که ایران منتظر ظهور سو شیانت است و هند منتظر ظهور مجدد بودا، هنوز خبری نیست و هیچ عجله‌ای هم ندارد. نمی‌بینید چطور سامی هاه روز صدار از خدای طلبند که خدایادر ظهورش شتاب کن اعجل الله تعالی فرجه. (ص ۲۷۱)

«دیگر این که هم آریایی و هم سامی هر دو معتقدند که در پایان هر دوره یک «مرد بزرگ» و مصلح ظهور می‌کند. این دوره نزد آریایی هاهزار سال (به هر الفی الف قدی بر آید) و نزد سامی هاصد سال است. (ص ۲۷۲)

روانشناسی و شاخه روانی که در این دو سرزمین و بستر تمدنی می‌روید و آنچه امکان رویش و نوج دارد باز از لحاظ شخصیتی مختلف است، از این رو می‌بینیم از نظر شریعتی حتی قهرمانی و جنگ این دو نیز متفاوت می‌شود: «گاندی را با ناصر مقایسه کنید! ببینید این دو چگونه

می‌جنگند؟ گاندی باروزه و با صبر و با تحریم و با مبارزه منفی و اعتصاب غذا و تحمل زندان‌های طولانی استقلال و آزادی را به دست می‌آورد و استعمار خارجی را می‌راند و «ناصر» یا بن‌بلا با انفجار و کشتار و حمله‌های ناگهانی و شیبخون‌های تند کوبنده و ایجاد حریق و خرابکاری و ترور و... پیامبران سامی و آریایی نیز چنین‌اند. داستان آنان پیامبران آریایی و هندی (داستان اندیشیدن و گوشه‌گیری و عشق و وزیدن بنهان و درد کشیدن و ریاضت آرام و خاموشی است و داستان اینان [پیامبران سامی] آشمشیر و خون و جهاد و قیام و کشتار و در هم کوبیدن فرعون و نمرود و قیصر و... است. (ص ۲۷۲)

بر اساس این نگاه و به زبانی دیگر آنچه «ذاتی» است، پیام و روح کلی مذهب و دین است و آنچه منطقی‌های و «عرضی» مذهب می‌باشد همین نحوه‌ها و شکل‌ها و صورت‌بندی‌هاست که به واسطه و حیه ملل چقدر می‌توانند مختلف باشند:

«بودا را با محمد مقایسه کنید: بودا پس از سال‌های بسیار جز چند حواری نداشت، اما محمد در ده سال بر امپراتوری‌های بزرگ نظامی جهان حمله می‌برد و ده سال بعد جهان را گرفت، اما هنوز چشمش را بر هم نگذاشت که خانواده‌اش را محروم کردند و خانه‌های را آتش زدند و در به پهلوی فاطمه‌اش زدند و همه امت اسلام به دست دشمنان محمد افتاد اما بودا آرام آرام همه هندو چین را فرا گرفت. (ص ۲۷۳-۲۷۲)

با توجه به بسط این دیدگاه است که شریعتی همچون «همیلون گیپ» و نیز «نیکلسون» اعتقاد یافته. این خصایل و ریخته تمدنی در جامعه سامی موجب شده است که حتی گویی آنان نحوه عقلانیت و احکام و قضاوت خاصی پیرامون چیزها و امور داشته باشند، چنانکه وی اکنون رد و اثر این عقلانیت و مواجهه با امور را در خود قضاوت‌های پیامبر و نیز حتی در وحی می‌جوید و می‌بیند:

«از دیگر خصایل نژادی سامی که او را از آریایی مشخص می‌کند اینست، او ست، این نظر به نیکلسون و گیپ است که در مقدمه «اسلمان» بدان اشاره کرده‌ام. «سامی درخت را می‌بینند و جنگل را و آریایی جنگل را و نیز درخت را». سامی همیشه قضاوت‌هایش درباره یک امر یا یک شخص متکی و زاده یک پدیده منفرد و جزئی است. او هیچ وقت در حکمی که صادر می‌کند جوانب

متعدد و مسائل پیرامون و عوامل گوناگون و دیگر و وجه قضیه را در نظر نمی‌گیرد؛ در نظر می‌گیرد دامانه در همان حال که با آن حادثه یا واقعه برخورد دارد؛ از این نظر است که در آراء و حالاتش همیشه تنوع و حتی تناقض به چشم می‌خورد. به قول شاندل یک سامی همیشه نسبت به برادرش یا پدرش یا همسرش، یا به شدت خشمگین است و یا به شدت مهربان. یک روز چنان از او خشو دو و به او مشتاق است که تمام روحش بقرار می‌شود و حتی ممکن است دست به حرکات دیوانه‌وار بزند و یا زبان به سخنانی هذیان مانند شلوغ بگشاید. پیغمبر اسلام را با اینکه یک پیغمبر است ببینید: یک روز در حالی که سرابامی سوزد فریاد می‌زند هر جاقویش را ببینم سی تن از آنان را می‌سوزانم و مثله می‌کنم و لحظه‌ای بعد چنان آنها را عفو می‌کند و به آنان مهربانی می‌ورزد که شرم‌منده‌شان می‌سازد. قرآن را نگاه کنید: اصلاً برای خواننده عجیب است که خدا در باره یک عرب بدجنس با این لحن حرف بزند: تبت یدایی لیب و تب... بریده باد و دست‌ای لیب، بریده باد، ثروت و اندوخته‌اش به کارش نخواهد آمد... او در آتش می‌سوزد و زنش نیز هیزم آور جهنم است... (ص ۲۷۴-۲۷۳)

در نگاه جدید شریعتی و آنچه وی درک آن را اعجاب آور می‌خواند این نکته در کانون قرار گرفته است که: «اسلام یک مذهب سامی است». سامی بودن یک ملت و یا تمدن برای او به آن معناست که این روحیه و منش - سامی بودن - شاکله روانی و اجتماعی خاصی را برای افراد آن تمدن و ملت رقم زده و تفاوتی را در بینش و نگرش‌های آنها با دیگر تمدن‌ها ایجاد کرده است و چارچوب و ساختار فکری و روانی ویژه‌ای برای آنها فراهم نموده که «مقولات» و «عناصر فرهنگی» را تنها از این منظر و چشم‌انداز می‌بینند و می‌یابند از جمله مذهب و دین را

باتوجه به ایده بالاست که شریعتی تئوری خود را تا انتها و تمامی لوازماتش گسترش می دهد و اثر نگاه و بینش سامی را در منش پیامبر و حتی وحی و کنش خدائیز می جوید. وی علیرغم این که مفهوم خداوند را مفهومی فرافرمی و فراملیتی می داند، اما نشان می دهد که چگونه مفهوم خدایانگ و شیوه پیامبران آن قوم را به خود می گیرند:

«هورامز دارا بایهوه مقایسه کنید، و موسی را با زرتشت. هندی و سامی هر دو پرستنده آتشند اما این «نار» می جوید و او «نیر وانا». سامی همیشه می گوید: بد است، خوب است، زشت است، زیبا است، مقدس است، پلید است، سبز است، آبی است... اما آریایی می گوید: از یک نقطه نظر بد است اما از نقطه نظر دیگری خوب است، از این جهت زشت است اما با توجه به جهات دیگر زیباست. به طور کلی سامی مطلق اندیش مطلق بین است و آریایی نسبی بین و نسبی اندیش. برای آریایی جز ایمان همه چیز نسبی است.» (ص ۲۷۴)

و بدین صورت شریعتی این ایده و رویکرد را در تمامی زوایای اندیشه ای که به چشمش می آید به کار می برد. باز اگر به زبان جامعه شناسی بگویم وی روحیه و نژاد سامی را در آغاز بعثت به عنوان «متغیر مستقل» فرض نموده است و دین و مذهب و اندیشه را متغیر وابسته، چنانکه این «متغیر وابسته» بر اساس متغیر مستقل خود پیوسته تغییر می کند هم مذهب سامی به شکل و شکل روانی سامی درمی آید و هم مذهب آریایی و نگاه دینی او از این وجه تمدنی اثر می پذیرد. اگر چه در همین نوشته با نکته سنجی نشان می دهد در مرحله بعد و ورود اسلام به ایران نسبت این متغیرها در یک رابطه دیالکتیکی عوض می شود و این بار دین جدید و اسلام بر روحیه آریایی اثر

می گذارد، همچنانکه روحیه آریایی بر اسلام اثر می نهد چنانکه تشیع از نظر وی زاده چنین امتزاج و سنتزی است.

آنچه شریعتی در نظریه پردازهای او گمانه زنی های خود نمود می دهد رسوخ و تعمیق همین بینش و نگرش های عرضی و نسبی - که برای آریایی به گونه ای است و برای سامی به گونه ای دیگر - در جریان احکام دین و وحی و ساز کارهای او است. بنابراین آنچه آمد می توان نتیجه گرفت آنچه را مطلق و قطعی می آید، می تواند شدت و استحکام گزاره های خود را از مطلق بینی و مطلق اندیشی قومی بگیرد، چنانچه همان امر برای قومی که نسبی بین و نسبی اندیش است ظهور دیگر داشته باشد. بر این اساس شریعتی به احصاء خود ادامه می دهد و در میان مثال هایی که می زند اصول خود را از آنها استخراج می کند:

۱- سامی یک بعدی است، آریایی چند بعدی.
۲- سامی تند جوش و بی صبر است و آریایی صبور و پرتحمل.

۳- سامی برون گراست و آریایی درون گرا. سامی بر سر خویشاوند و دوست آشنایش دادمی کشد و آریایی همیشه چهره های آرام و غالباً یکتواخت دارد و در درون می نالد. حال دومی رقت بار تر است، از این روست که هندی یک قرن تسلط انگلیس را تحمل کرد و هیچ نکفت اما عرب سی و پنج سال استعمار اروپایی را همواره با عصیان و قیام و آشوبش نا آرام داشت و بالاخره به زور انقلاب و جنگ چریکی راند.

آریایی و سامی هر دو در آرزوی نجات و آزادی اند، سامی آن را «افلاح» و «فرج» - سرستگاری و رهایی - می خواند آریایی Muksha و نیر وانا... اما سامی

در جست و جوی منجی است، چشم به راه دستی که از آستین غیب برون آید و کاری بکند و عدل و ورهایی را تحقق بخشد، ولی آریایی از بیرون نمی داشت و در پیچه غیب را بسته می داند و یقین دارد که کسی نخواهد آمد و از این رو سر به درون می برد و صلح و زندگی و آرام و نجات را در روح خویش می جوید.» (ص ۲۷۵-۲۷۴)

روشی را که شریعتی در این نوشته دارد به نوعی پدیدارشناسی روحی و روانی نژاد آریایی و سامی است که البته می توان همین نگاه پدیدارشناسانه را در هر تمدن و نژاد زد و یا سیاه هم داشته باشیم و اثر محیط و اجتماع و نحوه زیست او را در شاکیله روانی او بجوییم. در این رویکرد، خاطره و تجربیات زیست قومی اثر خود را به صورت منش و شخصیت اجتماعی بر روی آن اقوام می نهند و در ذهنتیشان حک می کنند، به گونه ای که ما می توانیم بهتر و واضح تر از هر جادو هنر و شعر و نقاشی و یا موسیقی و مذهب آن قوم و ملت آن را ببینیم. چنانکه او بر این اساس سامی را واقع گرا و آریایی را خیال گرامی یابد و اثر آن را در بینش و نگاه دینی و اسطوره های این دو که در بینش آنها انعکاس یافته باز نشان می دهد:

«سامی واقع گراست و آریایی خیال گرا. این دو گرایش نیز زاده همان دو بینش و دو اعتقاد این دو نژاد است که اولی معتقد به کسی در پیر و ناز خوشبخت است و دومی از آن نومید. از این روست که سامی جوینده است و آریایی خلوت گرین.» (ص ۲۷۶)

از نظر شریعتی چنان است که «منظر» و «بینش» به ما اجازه می دهد که به کجا برویم و کجا نرویم و به چه چیز اعتقاد داشته باشیم و یا به چه چیز اعتقادی نداشته باشیم و حتی چنین امکانی در پیش رویمان هرگز فرصت طرح نیابد و از پیش رویمان زدوده شود.

از نظر او حتی ایده های یکسان، در دو منظر و «خواست» متفاوت، باز به صورت مختلف درمی آید، چنانچه ایده یکسان «فردوس» در دو نژاد و روحیه متفاوت از نظر وی چنان فاصله می گیرد که جز به روحیه نژادی و روانی آن تمدن و تاریخ آنها قابل شناخت و ارزیابی نیست:

«این واقع گرایی در بینش مذهبی او نژاد سامی آ متجلی است. اسلام هم دین باغ است و هم بهشت، دین دنیا و آخرت، مائده های زمینی و مائده های آسمانی. همیشه دعایش خیر دنیا و خیر آخرت است. هم لذت زندگی را می خواهد و هم لذت اخروی را. قرآن هم از نور خدا و پرستش و معرفت و پاکتی دل و پارسایی روح و تقوا سخن می گوید و هم از من سلوی - شیر خشت و می بخفته بریان و زیتون و عسل و شیر و حلوا...»

بهشت سامی کجاست؟ باغی است که در آن انسان با معشوق زیبا و مهربان و هو شیران و شیرین سخن و شوخ و خوش اندام و فهمیده و پاکدامن و معصوم و ملوس و خوش لبخند و خوش نگاه و خوش اطوار... دست در دست هم در زیر درختان سرسبزی که مرغان بهشتی در آن خانه دارند و آواز شوق بر داشته اند قدم می زنند و میوه می چینند.

بهشت سامی باغی است سرشار از لذت و هوس و عشق و ایمان و خدا و دوست داشتن و رقص و آواز و شراب و عبادت و شیر و عسل و حلوا و سب و... و کتاب و شعر و دعا و قرآن و نور و روح و جسم و...!

اما آریایی چنین بهشتی ندارد. آریایی، هستی را به دو اقلیم متناقض دور از هم تقسیم می کند، این دو اقلیم چنان از هم دورند که هر کدام برای خود

دکتر شریعتی: «گاندی را با ناصر مقایسه کنید! ببینید این دو چگونه می جنگند؟ گاندی با روزه و با صبر و با تحریم و با مبارزه منفی و اعتصاب غذا و تحمل زندان های طولانی استقلال و آزادی را به دست می آورد و استعمار خارجی را می راند و «ناصر» یا «بن بلا» با انفجار و کشتار و حمله های ناگهانی و شبیخون های تند کوبنده و ایجاد حریق و خرابکاری و ترور و... پیامبران سامی و آریایی نیز چنین اند. داستان آنان اپیامبران آریایی و هندی اداستان اندیشیدن و گوشه گیری و عشق ورزیدن پنهان و درد کشیدن و ریاضت آرام و خاموشی است و داستان اینان اپیامبران سامی آشمشیر و خون و جهاد و قیام و کشتار و در هم کوبیدن فرعون و نمرود و قیصر و... است.»

خدایی دارند و خالقی و فرشتگانی و انسان‌هایی و رنگ و بو و شکل و فضا و هوایی... یکی اقلیم اهورامزداست و آن دیگری از آن اهریمن است.

بهشت آرزو و آوازه‌های آریایی کجاست؟ ساحل آرام و خاموش، صحرای ساکت بیکرانه جاوید، آتش خاموش و سردویی دغدغه... یک صفای زلال بی لک ساکن و روشن، پاک و جاویدان، حالتی شبیه به یک نوع خلسه مستی آلودنشته آمیز خوش و خوب آرام و خاموش خلوت... توصیف ناپذیر است. حالت یک تنهای متفکر فهمیده صاحب‌دل صاحب‌دردی که ناامید آبیرون به گوشه خلوتش پناه برده و کنجی نشسته و شرابی نوشیده و سرد گردبان غم خویش... کرده است. [حال آسامی رابین در بهشتش و آریایی رابین در بهشتش! این کجا و آن کجا؟] (ص ۲۷۸-۲۷۹)

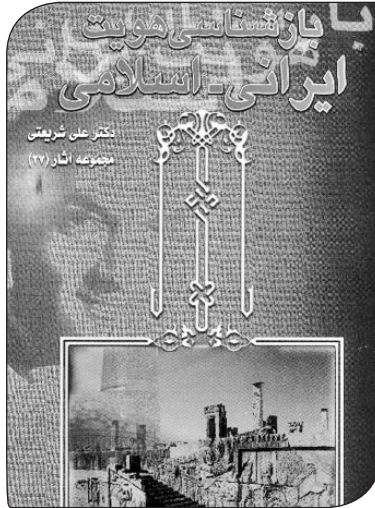
۳- مکانیزم و روش گذر از مفاهیم «ثابت» به «متغیر»

بدین شکل در اینجا استقراء شرعی نیمه تمام باقی می‌ماند و وی بحث را این بار به همین شکل و رویکرد پیرامون تشیع ادامه می‌دهد. او تلاش و قصد خود را تا اینجا این می‌داند که «واقعیت را آنچنان که بوده است نشان دهد» نه از زبان خود که از زبان تاریخ، و معتقد است:

«این بحث مفصل است و فعلاً قادر نیستم که استقرا کامل کنم و ناچار می‌پردازم به ظهور اسلام و ورود آن به ایران و به تعبیری حلول اسلام در جان آریایی و آثاری که بر جا گذاشته است.» (ص ۲۸۰)

در این بخش متافور و استعاره‌ای که شرعی برای مکانیزم توضیحی خود می‌آورد و به طور کلی بحث خود را بر آن قرار می‌دهد عبارت است از «حلول» چیزی در «جان» چیزی دیگر. این استعاره و نماد را وی از هگل و دیالکتیک و آموخته است آنجا که امر مطلق وارد تاریخ می‌شود و سیر روح مطلق را شرح می‌دهد، تاریخی شدن عقل و انسانی شدن خدا و تجسد در مسیحیت، که همه در فلسفه هگل استعاره‌ای از سوژه تاریخ مند و سیر ایده آلیسم او پس از کانت می‌باشند. اگر چه هنوز زبان هگل اسطوره‌ای و نمادین است، اما شرعی به زیبایی و شویایی آن را در آغاز بحث خود آورده است و از آن کمک می‌گیرد. تز هگل، آمدن امر مطلق و ثابت به پایین و نسبی و زمینی شدن اوست به گونه‌ای که آنچه باقی می‌ماند سنتزی از دو وضعیت پیشین است و به گفته هگل منحل شدن (Aufhebung) اجزای پیشین در هم و در آمدن و خلق شدن چیز دیگر است که در هیئت و صورت الهیات مسیحی شرعی آن را اینچنین تأویل می‌کند:

«مریم همسر خدا، مادر عیسی مسیح، مریم هم آغوش روح القدس Saint Esprite، این زن اعجاز گری که خدای یگانه را تثلیث کشاند... این زن اسرار آمیزی که جاذبه‌ای نیرومندتر از جاذبه‌ای که همه سیارات و ماه‌ها و خورشیدهای آفرینش را به نیروی خود می‌چرخاند و جذب می‌کند درون پر از عجایب خویش پنهان دارد. جاذبه‌ای که بهوه خدای متکبر خشن پر جلال قدرت طلب یگانه بر جبروت راتوس [کرده] است، خدای رحیم و مهربان نرم و فروتن اخدایی که «پدر» شد و همسر شد و خویشاوند پدر عیسی مسیح شد و همسر مریم شد و خویشاوند نزدیک و دوست انسان. به گفته شاندل: «مریم بود که ایوه خشک و بلند گراوی نیاز و مقتدر تنها را که بر عرش کبریا پیش تکیه زده بود و آفرینش را دهی ویرانه و پست در زیر پای خویش می‌یافت و به زحمت گاه نگاهی بر آن می‌افکند، از کرسی عرش به زیرش آورد و به زمیشت کشاند و نرم ورام و مهربان بر روی خاکش نشاند و او را که به چشم کسی نمی‌آمد در چهره معصوم



و مهربان عیاشی مجسم کرد. آری مگر نه عیسی خدا است؟ مریم بود که خدایا به زمین فرود آورد و در چهره انسانش ساخت، و قیصر بود که بر صلیب بالا برد و به چهار میخش کشاند... اما باز کار مریم بود، او خدایا از آسمان به زمین فرود آورد و از زمین به آسمان دار بالا برد، خدایا فراز دار باز به آسمان تنهایی خویش صعود کرد (Ascension)... اما در این نزول و صعود در ذات او دگر گونی‌های بسیار پدید آمد که حکمت الهی (ترجمه Theologia) از آن سخن می‌گوید و آن را تفسیر می‌کند. (ص ۴۶)

این روایت و تأویل از مسیح همان چیزی است که اینجا به شرعی امکان می‌دهد فهم خود را از جایگاه سوژه با استعاره‌های کلامی و دینی مسیحیت که در زمینه اندیشه‌های هگلی از نو تأویل شده‌اند جلو برد و ارتقا بخشد و از متافیزیک کهنی که تلقی نخست از وحی را در سنت اسلامی رقم زده بود عبور کند - متافیزیک ارسطویی - و بتواند اثر سوژه و شرایط را در فهم مقولات ثابت و مطلق‌ها به کار گیرد و آنها را پیوسته نسبی و متأثر شرایط و فهم آدمی ببیند:

«قبلاً این نکته حساس را یاد آوری کنیم که وقتی از اسلام ایران سخن می‌گوییم و مسلمان ایرانی را نشان می‌دهیم، از واقعیت سومی سخن می‌گوییم که نه اسلام است و نه ایران، زیرا پس از حلول اسلام به درون روح ایران و انقلابی که در عمق وجدان و اندیشه او پدید آورد، اسلام خود نیز تغییر کرد و بسیاری از خصایل نژادی خاص سامی را از دست داد، چنانکه ایران نیز بسیاری از خصائل کهن و ریشه‌دار نژادی خاص آریایی را از یاد برد و از این رو باید گفت که مسلمان ایرانی، یعنی شیعه، نه ایرانی باستانی است و نه اسلام سامی؛ یک موج نوینی است زاده این پیوند شکرگف تاریخی که هرگز همانند آن حادثه‌ای پدید نیامده است.» (ص ۲۸۰)

«اسلام به ایران که آمد دیگر نه اسلام، اسلام ماند و نه ایران، ایران هر دو رفتند و نابود شدند و از هر دو جز نامی و یاد و تصویری بر جانماند. این هر دو رفتند و تشیع را بر جهان‌دادند. تشیع، فرزندان شید و عزیز این از دواج مقدس است. (ص ۴۶) اسلام آوردن ایران آشنایی این روح آریایی کهن است، با این روح شورانگیز جوان سامی. اسلام و شناخت تشیع یعنی ایران دارای اسلام، یعنی اسلام در آغوش ایران.» (ص ۴۸)

همان گونه که در بالا دیدیم این استعاره هگلی و مبنای دیالکتیکی به شرعی توجه می‌دهند که وی بتواند تغییرات فرهنگی و خصایل روحی را که در هم نشینی اسلام و ایران پدید آمده بود «ببیند»، یعنی آن چیزی که وی حلول اسلام در جان آریایی تعبیر می‌کند. اولی پیوسته در اذهان ثابت و مطلق و بدون امکان اثر پذیری مفروض می‌شد و دومی پذیرنده منفعل و متغیر. چنانچه وی همین رویکرد و روش معرفتی را در گام بعدی خود در ادامه نوشته در اسلام و وحی جست و مورد توجه قرار داد.

۴- پرسونال و مشخص سازی مفاهیم و تصورات

اصل و معیار گرفتن سوژه و قدرت خلاقه ذهن بر جهان بیرون و تصویر سازی‌های آدمی، یکی دیگر از مواردی است که شرعی در بحث «پرسونال» کردن «ایده‌ها» و امور قدسی در تجارب دینی پیامبران و عارفان تنوری پرداز می‌کند.

او این بحث را باز در یک زمینه تطبیقی میان ادیان هندی و ادیان سامی پیگیری می‌کند اگر چه وی این بار اثر منش‌ها و خلقیات منبعث از فرهنگ جمعی و تمدنی را بیش از پیش تعمیم و گسترش می‌دهد و آن را تا محورترین و مرکزی‌ترین عنصر از عناصر فرهنگی ادیان می‌کشاند:

برکت، علم، عشق و... خود اهورامزدا و اهریمن، معنی هستند، ولی بعد شخصیت پیدا کرده اند منتها نه از جنس خاک. (ص ۳۸)

اکنون اگر به آغاز مقاله و فاصله تلقی نخست و بعدی شریعتی از جایگاه و نقش پیامبر در اسلام و حتی باز گردیم می توانیم اعجاب و شگفتی او را از یافتن چنین نگاه بدیعی به مذهب و مکانیزم وحی و مدخلیت سوژه و آدمی در فهم آن در یابیم؛ چیزی که کمتر و یا هیچ یک از اندیشمندان اسلامی و نوگرای دینی معاصر تا دهه ها این رویکرد در ذهن و ضمیرشان خطور نکرد و نمی توانست وارد شود. شریعتی در هنگامه های از اسلام شناسی و تلقی نخست خود - که تازه اندکی عنصر «تاریخیت» را در آن وارد نموده بود - می خواست عبور کند که جامعه و منتقدین متعصب او، حتی نماز آخر پیامبر باصحابی دیگرش را نمی پذیرفتند و آشوب ها و غوغا بر سر قطعات آن اسلام شناسی برپا می کردند. حال در این زمان و زمینه که وی به یکباره تا آن اندازه از فهم کتاب اسلام شناسی فاصله گرفته است چگونه می تواند از فهم بعدی خود که فرسنگ ها از فهم پیشین نیز جلوتر است سخن بگوید. شاید یکی از دلایلی که شریعتی این فهم و بینش جدید را نتوانست وارد منظومه فکری خود بکند و به یک استراتژی معرفتی تبدیل کند همین باشد، چنانکه این تلقی و رویکرد به صورت نیندیشیده مانده های معرفتی وی باقی ماند تا بعد از او این بدرها در زمینه نوگرایی دینی متأخر به بار بنشیند.

اگر به زبان جامعه شناسی بگوییم شریعتی روحیه و نژاد سامی را در آغاز بعثت به عنوان «متغیر مستقل» فرض نموده است و دین و مذهب و اندیشه را متغیر وابسته، چنانکه این «متغیر وابسته» بر اساس متغیر مستقل خود پیوسته تغییر می کند هم مذهب سامی به شکل و شاکله روانی سامی درمی آید و هم مذهب آریایی و نگاه دینی او از این وجه تمدنی اثر می پذیرد. اگر چه در همین نوشته با نکته سنجی نشان می دهد در مرحله بعد و ورود اسلام به ایران نسبت این متغیرها در یک رابطه دیالکتیکی عوض می شود و این بار دین جدید و اسلام بر روحیه آریایی اثر می گذارد، همچنانکه روحیه آریایی بر اسلام اثر می نهد چنانکه تشیع از نظر وی زاده چنین امتزاج و سنتزی است

«الله به معنی خداوند» در مذاهب به معنای زیبایی مطلق، قداست، بصیرت و خالقیت و... مطلق است که به صورت یک و خود مشخص دارای شخصیت معین، به نام خدا تصویر شده و شکل گرفته است. ولی در فکر هندی این زیبایی و قداست به صورت مشخص در نیامده و تشخیص عینی منفرد و معین ندارد بلکه در همان معنویت بی شکل مجردش هست. فکر یونانی حتی قبل از این که با مذاهب سامی آشنا شود دنبال شخص و شخصیت دادن بی معنی بوده است. یعنی ایده و معنی را به ذات تبدیل می کرده است، بر سو نیغینه کردن. (ص ۳۷)

جذابیت و عمق سخن شریعتی در آن است که در این فراز، وی نه فقط ذهن سامی را دست اندرکار چنین «خلاقیتی» می داند، بلکه «غیر مشخص سازی» امر مطلق و «برهمن» را در فرهنگ هندی از «تمنا» و منظر بینش و ذهن هندی می داند:

«همه مذاهب عالم بخصوص مذاهب متمدن آدیان سامی آبه دنبال الله هستند. اما هندی به دنبال الوهیت است. (ص ۳۷) مذاهب هند «می خواهند» آن مطلق ها را شکل و شخصیت ندهند. آن قداست و عظمت مطلق را به همان صورت به شکل عام مطلق ماورایی اش حفظ کنند؛ ماوراء جنس و ماده و ماوراء هر صورتی آبی صورتی مولوی! آبا چیزی هست که صورت نداشته باشد ولی باشد؟ بلی! خود «او جو د» و وجود عبارت است از امری که صورت ندارد و وقتی صورت پیدای کند نوع

می شود: دیوار، درخت و... که صورت هارا اگر از میان برداریم و خود می ماند. بر همائیسیم می خواهد آن مطلق بدون صورت و تجسم مادی پذیرفته شود پس بر همائیسیم دنبال الوهیت است نه دنبال الله. (ص ۳۹)

امروز اگر روشنفکری دینی به واسطه ترجمه آثار و رجوع به منابع الهیات لیبرال و پروتستان، از مفاهیم و اصطلاحات فلسفی زیادی برای پروژه اندیشگی خود بهره مند است، شریعتی در ۴۰ سال پیش فاقد چنین ابزار تئوریک بوده است و یا از چشم وی به دور بوده، اما به راستی توان فکری و جسارت تئوریک وی - جوانی ۳۵ ساله - در این درس ها و قطعات بی نظیر است:

«بر سو نیغینه کردن این فکر بوده است که معنای مطلق مجرد را به صورت شخصیت های مرئی و نامرئی مشخص درمی آورد. مثلاً زیبایی را به صورت ونوس و قدرت را بصورت هر کول در می آورده است. اصولاً انسان - انسان معمولی - حتی متعالی و برجسته - تصور معنای مجرد، بی صورت و بی شکل برایش مشکل است. دلش می خواهد عینیت خارجی پیدا کند. برای همین است که می بینیم الله را باید تجسم دهد. حتی در توحید اسلام که بیشتر ترین مذاهب است باز هم الله را باید در کعبه ببیند و امام را در گنبد و بارگاه. (ص ۳۸)

«میکائیل» به معنی «ناقل» است؛ پس انتقال عمل به دستگاه قضاوت الهی یک معناست که به صورت یک فرشته در آمده است یا عزرائیل به معنی مرگ یا «گرفتن» است؛ پس جان گرفتن یک معناست که شخصیت پیدا کرده، در مذهب زرتشت تمام امثاسپندان و ایردان صفاتند به معنای نور، روشنایی، خیر،

* کارشناس ارشد علوم اجتماعی.

از این نویسنده مقاله تحقیقی دیگری با عنوان «مکانیسم وحی پیامبر (ص) در اندیشه شریعتی» در سایت www.meisami.com آمده است.

پی نوشت:

- ۱- شریعتی، علی، اسلام شناسی مشهد، چاپخس، چاپ سوم، ۱۳۷۱، ص ۴۶۴. این رویکرد - اُمی بودن پیامبر از نظر شریعتی خدایی بودن متن قرآن را تضمین می کند. اگر چه باز در میان متن عناصر و آیاتی پیدا شوند که با خرد مقبول زمانه در تضاد باشند ولی وی با بیرون کشیدن آن عناصر و پیراستن از زمینه شکل گیری معنایی آنها و مجدد آنها را در زمینه دیگری قرار داد - همچون اگر یستانسیالیسم و یا مارکسیسم - سعی در مرتفع کردن آن ناهمخوانی ها دارد، یعنی بر طرف کردن فاصله معرفتی میان متن و مخاطب با ابزار و روش هایی چون تأویل گرایی حداکثری و با سبلیک خواندن روایت و یا به زبان فرهنگی و لسان قوم سخن گفتن شارع و قرآن!
- ۲- شریعتی، علی، باز شناسی هویت ایرانی - اسلامی، انتشارات الهام، چاپ هفتم، سال ۱۳۸۱، ص ۲۶۳.
- ۳- هنر یکرنگاری در هند که البته حضور فرهنگ یونانی هم در آن انکارناپذیر است.
- ۴- شریعتی، علی، گفت و گوهای تنهایی، بخش اول، آگاه، چاپ دوم، ۱۳۷۰، ص ۵۰.
- ۵- باز شناسی هویت ایرانی - اسلامی، همان، ص ۲۸۰.
- ۶- گفت و گوهای تنهایی، همان، ص ۴۸.
- ۷- شریعتی، علی، انسان بی خود، انتشارات قلم، چاپ دوم، ۱۳۷۲، ص ۳۷.

انسان فرا زمان و فرامکان

گفت و گو با فائزه حسنی

قرآن و پرتوی از قرآن شد.

در مطالعه پرتوی از قرآن، محورهای زیادی مانند بحث وجود، هستی شناسی، وحی، شیوه عمل در حوزه فردی و اجتماعی و اصل حرکت را پیدا کرده و روی آن فکر می کردیم. افزون بر این آقای طالقانی تعاریف بدیعی هم از بعضی مفاهیم، مانند فقه، قیام، صلاه، عقل، احکام و انفاق و بسیاری وازه های دیگر داشت که معانی آنها را از ریشه لغت استخراج کرده اند و برای ما بسیار جالب و در عین حال حرکت آفرین بود. من پس از مطالعه ای که روی تفسیر سوره آل عمران آیت الله طالقانی داشتم به این نتیجه رسیدم که مطالبی که ایشان در مقدمه پرتوی از قرآن به آن اشاره کرده اند و مادر روش تفسیری ایشان فقط به آنها استناد می کردیم و واقعا روش تفسیر ایشان هم بوده تمام مطلب نیست، بلکه اصل دیدگاه آیت الله طالقانی را باید در بحث محکم و متشابه ذیل تفسیر آیات ۷ و ۸ آل عمران جست و جو کرد.

■ آیت الله طالقانی توضیح می دهد که مفسران دیگر در تفسیر آیه ۷ و ۸ آل عمران یک تفسیر صرف و نحوی روی آیه انجام می دهند و آیه را راه می کنند، در حالی که ایشان معتقدند این دو آیه کلید فهم قرآن است و شیوه نگارش به قرآن از این دو آیه بیرون می آید و باید آنها را به کل قرآن تسری داد؛ آیت الله طالقانی چگونه این دو آیه را به کل قرآن تسری داده اند.

□ آیت الله طالقانی تعاریفی در مورد عقل دارند و کارکرد آن را در واژه هایی به کار می برند و می گویند: «باز شدن چشم های جهان بینی، بیدار شدن استعدادها، از میان برداشتن فاصله های وهمی و ساختگی، و گسترده شدن سایه عدالت و قدرت سازندگی و ابتکار، همه از آثار تابش مستقیم قرآن بر ذرات و ایای نفوس و پرتو هدایت آن بود.» (مقدمه پرتوی از قرآن، ص ۳) در ادامه این توضیحات آیت الله طالقانی در صفحه پنج مقدمه پرتوی از قرآن، مسئله عقول مستعد را مطرح می کنند که نیاز به یک هدایت برتر دارد و در اینجا ضرورت رسالت انبیاء مطرح می شود. «این هدایت برتری است که می تواند عقول مستعد را به غایات مطلق و نسبی هر پدیده ای رهبری کند و ساختمان و قوای در هم پیچیده انسان را با باز و هماهنگ سازد و دانش و اندیشه



اصل دیدگاه آیت الله طالقانی را باید در بحث محکم و متشابه ذیل تفسیر آیات ۷ و ۸ آل عمران جست و جو کرد

■ شما از ابتدای انقلاب با پرتوی از قرآن مانوس بودید و روی جلد های مختلف این کتاب کارهای پژوهشی انجام می دادید. انگیزه شما از انتخاب پرتوی از قرآن چه بود و چه معیارهایی در این تفسیر وجود داشت که باعث شد انگیزه کار روی کتاب برای شما بیشتر شود؟ افزون بر این در صورت امکان در مورد نوآوری های آقای طالقانی در تفسیر نیز نکاتی را مطرح کنید.

□ ابتدای انقلاب برای نسل ما که در حرکت و فعالیت بودیم این مسئله وجود داشت که قرآن در عمل چه کاربردی دارد. ما به جلسات قرآن می رفتیم، قرآن و ترجمه آن را می خواندیم. به آیات استناد می کردیم اما به بعضی از آیات هم توجهی نداشتیم چون از منظر راهبردی برایمان قابل فهم نبود. پرسش اصلی ما این بود که آیا آیات قرآن به در دین روزگار می خورد؟ این کتاب چه نقشی می تواند در حرکت های ما داشته باشد؟ چرا تنها به یک دسته از آیات استناد می کنیم و تفسیر آیات دیگر را کنار می گذاریم؟ در حالی که آیت الله طالقانی می گویند: «نور هدایت قرآن و پرتو مستقیم آن، چندین نقش دارد از جمله می تواند حدود، حقوق و روابط عمومی را تنظیم کند. ۲- مشکلات را می گشاید ۳- زمان بردار نیست و در همه اعصار کاربرد دارد. ۴- غایت وجودی و عمق قضا یا روشن می کند.

این پرسش ها ذهن ما را درگیر کرده بود. از سوی دیگر آیت الله طالقانی هم یک شخصیت فرآگیر بود. آن زمان درس های «قرآن در صحنه» ایشان از تلویزیون پخش می شد و مباحث آن به گونه ای بود که گرایش زیادی را در جوانان برمی انگیزد و آنها را انگیزه مند می کرد تا روی قرآن کار کنند.

به آقای طالقانی علاقه داشتیم و این پرسش مطرح شد که طالقانی چگونه طالقانی شد و به این رسیدیم که باید به سرچشمه ای که طالقانی را آن گونه ساخت و پرتوی از قرآن، از آن تراوش کرد برسیم. با این کار ما بایک تیر دو نشان می زدیم، هم با قرآن آشنا می شدیم و آیات آن را درک می کردیم و هم با پرتوی از قرآن آشنا می شدیم و طالقانی را بهتر می شناختیم. این موضوع مبنای کار جمعی ما روی

مارابه سوي محيط و زندگي هر چه بر تر سوق دهد.»
 آيت الله طالقاني در مقدمه پرتوي از قرآن در رابطه
 با مطالعه قرآن تأکيد مي کند که «چشم عقول بايد باز
 شود» و «پرده هاي شرک و اوهام از برابر ديد گاه ها
 کنار رود» و ضرورت مطالعه قرآن را مطرح مي کند.
 در ادامه ايشان روي روش کار تمرکز مي کنند و
 توضيح مي دهند: «هر اندازه مباحث قرائت و لغت و
 اعراب و مطالب کلامي و فلسفي در پيرامون آيات
 قرآن وسعت مي يافت، اذهان مسلمانان را از هدايت
 وسيع و عمومي قرآن محدودتر مي کرد. اين علوم و
 معارف مانند فانوس هايي کم نور و لرزان در بيان
 تاريخ توفاني است.» آيت الله طالقاني ضمن اين که
 مباحث کلامي، لغت و اعراب را در تفسير قرآن رد
 نمي کند اما آن را مانند يک فانوس لرزان در بيان
 تاريخ و توفاني مي داند که فقط مي تواند پيرامون

خود را روشن کند و «از پرتو پر دامنه اختران فروزان محبوب مي دارد» و
 توضيح مي دهد براي درک قرآن بايد از نفوذ و دخالت آرا و عقايد بشري رايج
 برتر آمد.

مکانيزم اين پرتو آمدن از عقول در روش آيت الله طالقاني چيست؟

□ آيت الله طالقاني در اين رابطه اشاره مي کند که هريک از مفسران در حد
 معلومات و فهم خود قرآن را تفسير کرده اند: «بعضي در حدود فن معاني، بيان،
 بلاغت و ادب و اعراب مانند زمخشري و بيضاوي تفسير نوشتند. بعضي آيات
 قرآن را در لفاف مطالب و اصطلاحات کلام و فلسفه پيچيدند مانند فخر رازي و...»
 و توضيح مي دهند که «مطالب و تحقيقات مستند و درست مفسرين آنگاه مي تواند
 در فهم قرآن از جهت هدايت مؤثر باشد که خود در پرتو هدايت قرآن قرار گيرد
 نه آن که از منظر اينها به قرآن نظر شود... در اينجا به سنديت و برتر بودن قرآن اشاره
 کرده و مي گويند قرآن که از جهت سند و دلالت بر تراست چگونه مي توان فهم
 هدايتي آن مستند به احاديث باشد؟

**بسياري از مفسران سنتي معتقدند قرآن کتاب روش و استدلال نيست، اما
 آيت الله طالقاني معتقد است قرآن سنديت دارد و سند برتر است و دلالت و
 استدلال دارد.**

□ ايشان احاديث را هم مستند به آيات مي دانند و خود از احاديث معتبر استفاده
 کرده اند و مي گويند روايات را بايد به قرآن عرضه داشت در غير اين صورت بايد
 پيش از صدور اين روايات مدت ها هدايت قرآن متوقف شده باشد. در ادامه مطلب
 بالا آيت الله طالقاني اشاره مي کند: «قرآن، مؤمن، کافر و عامه مردم را از جهت
 آن که انسان و پي جوي نور هدايتند مخاطب قرار داده نه از جهت آن که متکلم
 يا ديب يا راوي حديث هستند.» به اين ترتيب قرآن همه انسان ها را مخاطب قرار
 مي دهد.

**در اينجا آيت الله طالقاني به مخاطب قرار داده شدن «ناس» در قرآن اشاره
 مي کند و در تاريخ هم مي بينيم بسياري از کفار با شنيدن آيات، مسلمان شده و تغيير
 فکر دادند.**

□ آيت الله طالقاني در ادامه مقدمه به تعريف قرآن مي پردازد و در
 اين زمينه توضيح مي دهد: «قرآن نوري است از نور آسمان ها و زمين «الله
 نور السموات والارض» که بر دلي نوراني تابيده [پيامبر] و از آن در صورت الفاظ
 و لغات و اتايبه، اگر به منبع و حد اعلاي آن نمي توان چشم دوخت، از مرتبه

**آيت الله طالقاني ضمن اين که
 مباحث کلامي، لغت و اعراب را
 در تفسير قرآن رد نمي کند اما
 آن را مانند يک فانوس لرزان در
 بيان تاريخ و توفاني مي داند
 که فقط مي تواند پيرامون
 خود را روشن کند و «از پرتو
 پر دامنه اختران فروزان محبوب
 مي دارد» و توضيح مي دهد براي
 درک قرآن بايد از نفوذ و دخالت
 آرا و عقايد بشري رايج برتر آمد**

نازله و انعکاس هاي آن نمي توان چشم پوشيد.»
 (مقدمه، ص ۱۳) در بحث محکم و مشابه و در رابطه
 با بحث تأويل، ايشان اين موضوع را بيشتر توضيح
 مي دهند که در ادامه به آن مي پردازيم. در اينجا ايشان
 به نيم قرن ابتدای اسلام و کاربرد قرآن بازمي گردد: «اين
 کتاب هدايت که چون نيم قرن اول اسلام بايد بر همه
 شئون انساني، اخلاقي، قضاوت و حکومت حاکم باشد
 يکسره از زندگي برکنار شده و در هيچ شأني دخالت
 ندارد...» «... ان هذا القرآن يهدي للتي هي اقوم، قرآن
 چون کتاب هدايت عموم است همه مي توانند در پرتو
 هدايت آن قرار گيرند... عموم را از محدوديت محيط
 و زمان برهاند و چشم ها را باز کند و جهاز تنفس عمومي
 را در معرض نسيم پاک قرار دهد.» (مقدمه، ص ۱۴)
 در اينجا توجه کنيم که هدف نهايي قرآن اين است
 که انسان در معرض هدايت قرار گيرد، چشم باز کند و

بالا تر از زمان و مکان خود بایستد و حدها و موانع رشد را بردارد. براي اين کار قرآن
 دعوت به تفکر و تدبر مي کند که در بحث راسخان در علم، مکانيزم آن بيان شده
 است و آن بازگشت همه چيز به اول الالوين است. آيت الله طالقاني در جای ديگر
 از مقدمه، نقد ديگري بر بعضي مفسران وارد مي کند و مي گويد: «مفسر خواسته
 همه آرا و اندیشه هاي خود را مستند به قرآن سازد و با آيات و وحی اثبات کند،
 چه بسا احاديث و روايات که از جهت سند و دلالت مغشوش و از جهت مفهوم
 حيرت انگيز است که در تفسير و پيرامون آياتي که خود برهان حق و نور مبین و
 هدايت متقين است مانند تارهايي تنيده گشته، چه بسا مردم تنگ نظر و جامدي که
 در چهره تعبد به دين تفسير سراسر آيات هدايت قرآن را جز بار و ايات اسلامي و
 غير اسلامي که بررسي نشده جايز نمي شمارند، با آن که اين گونه رواياتي که در
 تفسير و معارف آمده مانند احاديث فقه و احکام، منقح نشده و آنچه منقح شده به
 تفسير همه آيات نمي رسد...» (مقدمه، ص ۱۶ و ۱۷)

ايشان شرط قرار گرفتن در معرض هدايت قرآن را در برکناري حجاب ها
 مي داند. در اين رابطه به حجاب هاي غير اکتسابي و حجاب هاي اکتسابي اشاره
 مي کنند و به اين ترتيب راه تفسير به رأي را مي بندند. توجه بر گزیده ايشان به
 آن است که مسلمانان در پيشگاه خدا از آيات او مسئولند نه در برابر گفته هاي
 مفسران و نه از روايات نارسايي که استناد به آن به منابع وحی اثبات نشده است
 که در اين صورت به جای قيام به اقوم در آخر پراکنده و زمينگير شده، ذلت زده
 و خود باخته شده و به خواب رفته اند. بالاخره آن که اين کتاب تنها کتابي است که
 با ضمير هر انساني سرو کار دارد و هدف آن است که انسان را بر و مند ساخته و او
 را مستعد بر آمدن از شرايط و محيط نمايد. به گفته ايشان انطباق با محيط، موجود
 زنده را متوقف مي کند و در اثر توقف منقوض مي شود، پس هدف، ايجاد اميد و
 فائق آمدن بر کو تا نظري ها يا تخيلات و اوهام و ترس و بد بيني است، که ناشي از
 بندگي غير خداست.»

اقبال لاهوري هم به اين نکته اشاره مي کند.

□ نتيجه اي که من از نکات مقدمه پرتوي از قرآن درک مي کنم اين است که
 قرآن مي خواهد بک سيستم عامل به نام انسان سازد و اين ويژگي که مينا و عامليت
 آن خداست، اما افزون بر اين روش هايي که در مقدمه آمده، نکته مهم ديگر در
 تفسير پرتوي از قرآن مربوط به تفسير آيات ۷ و ۸ سوره آل عمران است که آيت الله
 طالقاني در توضيح اين آيات، کليد فهم قرآن را مطرح کرده و آن را به همه قرآن

تسری می دهد. ایشان در عین توجه به خالق آیات و خالق کتاب و احترام به لفظ که آن را کلام خدای دانند، معتقد است باید عمق کلام را فهمید و در ذات این تفسیر، آیت الله طالقانی به عنصر زمان جایگاه می دهد و آن را در روش وارد می کند. به نظر من این یکی از نکات مهم در تفسیر آقای طالقانی است. وقتی من با این دیدگاه به تفسیر آیت الله طالقانی در مورد آیات احکام مانند طلاق، معاملات، انفاق، ربا، شیر دادن به طفل و... نگاه کردم، متوجه شدم این آیات ربا توجه به بحث محکم و مشابه تفسیر کرده اند و عمق مطلب از دل احکام بیرون آمده است در صورتی که اگر مافقط به ظاهر آیات اهمیت می دادیم شاید نتایج کمتری از آن گرفته می شد.

آیت الله طالقانی در تفسیر آیات ۷ و ۸ سوره آل عمران به چند نکته مهم پرداخته اند که به بعضی از آن نکات اشاره می کنم. ایشان توضیح می دهد که مفسر کشف و یا پرده برداری از حرکت بازگشتی پدیده ها به سوی خداست و البته تأکید می کند که محکومات و متشابهات جدایی ناپذیرند. در صورتی که در دیگر تفاسیر محکم و متشابه از هم جدا شده اند. آیت الله طالقانی معتقدند محکم در متشابه موج می زند و متشابه لازمه جاودانه بودن قرآن است و می توان آن را معادل عنصر زمان در متن مکتب دید.

این نکات عناصر کلیدی در تفسیر آیت الله طالقانی است. ایشان راه کشف و پرده برداری را هم توضیح می دهد و آن را در «تدبر» می داند. تدبر به معنای پیگیری است، یعنی یک قضیه آن قدر دنبال شود تا به ریشه، منشأ و خاستگاه اصلی خود برسد و همان طور که خودشان می گویند تفسیر باید کلید درهای بسته باشد، نه توضیح و اضحات. البته اشاره می کنند که تدبر با اصالت دادن به ذهنیات و تحمیل ذهن بر واقعیت تفاوت دارد و تدبر عملی است قیام گونه.

این که آیت الله طالقانی می گویند تفسیر باید کلید درهای بسته باشد نه توضیح و اضحات، آیا در حقیقت نقد منطقی یونان است؟

بله، این روش از صورت ظاهری قضایا عبور می کند و به اعماق آن می رسد. آیت الله طالقانی اشاره می کنند تشبیهات و تمثیلات قرآن در مورد مبدأ، معاش و معاد (که پر سوسه زندگی است)، متشابهات است، اما تفکر، تعمق و تدبر در آنها فایز تری می گشاید و از محدودیت، جمود و وابستگی می رهاوند و راه های تحرک و اجتهاد را باز می کنند. در این انکشاف است که می توان سنت هایی که در جامعه، تاریخ و طبیعت جریان دارد را دریافت کرد و به این ترتیب در مسیر رشد و توسعه قرار گرفت.

با این تعریف آیت الله طالقانی کار مفسر را انکشاف و پرده برداری از حرکت بازگشتی پدیده های دانند.

بله. این که پدیده ها خود حرکت بازگشتی را که ذاتی آنهاست بی واسطه انجام می دهند. نکته مهم بعدی در تفسیر آیت الله طالقانی بحث تأویل است. ایشان معتقدند «تأویل جامع و کامل را منحصر اخدمی دانند، اما این انحصار نافی قدرت تأویل بشر نیست، همان طور که ائمه و پیامبر (ص) به اعتبار خدا و وحی قادر به تأویلند، بشر هم می تواند این کار را انجام دهد و خود محوری در آن نیست» چرا؟ چون در این حالت شخص به یک مبدأ مطلق تکیه می کند. ایشان توضیح می دهد که راسخان در علم همین است. کار راسخان در علم این نیست که اصول خشک و بی روح را حفظ کند «بلکه کار او این است که آن اصل را در بستر زمان به کار ببرد. اصول در بستر زمان شکل های مختلفی

می تواند به خود بگیرد و در بر گیرنده تکامل و تحول هم باشد...». عمل به تأویل یعنی کشف حرکت پدیده ها، کار راسخان در علم و کار بشر است. در این متد هر چه به خدانزدیکتر شویم و هر چه خدا را به طور سیستماتیک وارد معادلات زندگی کنیم و اسیر لفظ نشویم، این تأویل به طور نسبی انجام می پذیرد. آیت الله طالقانی تأکید می کنند که راسخان در علم با اتکای به علم خدای حی و قیوم قادر به تأویل هستند. آنها تمام آیات را از سوی خدای دانند و خدامبنای شناخت آنان است. ایمان به خدا بدیهی و محکم است. راسخان این قانون را که هیچ کس در خدا شک نمی دارد درک کرده اند. به این ترتیب ایشان نقش سیستماتیک خدای حی و قیوم را در تأویل بیان می کنند.

بحث بعدی ایشان در رابطه با محکم و متشابه این است که می گویند مفسران معتقدند ضمیر (ه) در آیه «منه آیات مُحکَمات...» به قرآن بر می گردد، یعنی از درون قرآن یکسری آیات محکم هستند و یکسری متشابه. آیت الله طالقانی این نظر را نقد می کنند و می گویند «من» در این آیه «من بعضیه» نسبت به بخشی از آن معنا نمی دهد، بلکه به معنای نشأت گرفتن است و «ه» به هو الذی بر می گردد، یعنی خدایی که خالق است و قرآن را نازل کرده و آیات محکم از او است. محکومات مادر کتاب هستند: «هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ» و محکم هم از متشابه جدا نیست. آیت الله طالقانی «أُخْر» را به معنای زمان می گیرند، یعنی آنچه از دل آن و پس از آن به وجود آمده متشابهات است، اما صریحاً بیان می کند که محکم در متشابه موج می زند و در هر متشابهی می توان محکم را دید و در نهایت این که هم محکم و هم متشابه از سوی خداست. در نتیجه این رویکرد، کل آیات قرآن هم انسجام دارد و هم کاربرد پیدا می کند و راهبرد نشان می دهد. در همین جا آیت الله طالقانی بحث قرآن انسان ساز را مطرح می کنند و می گویند قرآن انسان را مبنای بودن و محوریت خدا و حضور بدون وقفه خدا در همه پدیده ها و در همه دوره ها مطرح می کند.

با توجه به این بخش ها از تفسیر پر توی از قرآن می بینیم آیت الله طالقانی زنده است، چون نظراتی را طرح کرده که می تواند ما را بیشتر با قرآن و کاربرد آن مأنوس کرده و به حرکت در آورده به تشبیه خودشان مانند انسانی که در حال شنا در میان امواج است و رو به سوی ساحل نجات و امید دارد. در توضیح راسخان در علم، آیت الله طالقانی می گویند راسخان در علم در متشابهات متوقف نمی شوند، بلکه در پر تو هدایت قرآن از آن عبور کرده و به اصول و حقایق کلی و ثابته می رسد و متشابهات را در پر تو آن هدایت عینی می بیند: «پس راسخان در علم هم کتاب را از آن پیشگاه اعلای رب می دانند که تشابه و تمثیل آن برای تربیت و بالا بردن عقول مستعد است.» راسخان در علم چون در روش و منش راست و درست و تابع هدایت خداوند هستند، جریان و حضور محکم را در

متشابه می بینند به همین دلیل به انحراف نمی افتند، پیر و محکومات هستند و از متشابهات پیروی نمی کنند و می گویند کار مفسر در تأویل این است که این کار (یعنی بازگشت پدیده ها به سوی خدا) را کشف کند و خود را واسطه ای برای بازگرداندن نکند، بلکه بازگشت داده می شود، این هم یکی از نکات کلیدی این تفسیر است. از نظر آیت الله طالقانی اگر مفسر خودش و یادستگاه فکری خود را وسیله ای برای بازگرداندن پدیده ها به سوی خدا بکند به یک حجاب برای درک قرآن تبدیل می شود، چنانچه در مقدمه در مورد تفسیر به رأی آن و حجاب ها سخن گفته است. آیت الله طالقانی جمله هایی در مورد

آیت الله طالقانی شرط قرار گرفتن در معرض هدایت قرآن را در بر کناری حجاب ها می دانند. در این رابطه به حجاب های غیر اکتسابی و حجاب های اکتسابی اشاره می کنند و به این ترتیب راه تفسیر به رأی را می بندند

محکمات دارد که آن هم بسیار کلیدی است که به چند مورد آن اشاره می‌شود: «استحکام و ثبات که هماهنگ با تشابه و تحول است برهان ابدیت و جاودانگی کتاب است که هماهنگ با تحول و تکامل پیش می‌رود مانند اصل حیات که در فروع استعدادها و صورت‌های مشابه و شاخه‌ها جریان دارد و همه از آن است و برگشت همه به آن. همچون سرچشمه جوشان و موج از تحول و تنوع و در بسترهای حدود و گونه‌های مایه گیر (ظرفیت‌های متفاوت) و مشابه پیش می‌رود تا از ماندن در حدود و تشابهات رهیده شود.» در اینجا آیت‌الله طالقانی سیر تکاملی محکمات را مطرح می‌کند، زیرا معتقد است که محکمات هم قابل تأویل هستند. مشابه به محکم تأویل می‌شود و محکم هم به مبدأ که خداست تأویل می‌شود و در شرایط زمانی و مکانی، شکل متناسب پیدای می‌کند.

■ پس می‌توانیم بگوییم این یکی از تفاوت‌های تفسیر آقای طالقانی با دیگر تفاسیر است که ایشان قائل به تأویل محکم و متشابه، یعنی هر دو مورد هستند.

□ بله، ایشان معتقدند محکم و متشابه هر دو باید تأویل شوند، زیرا هر دو از سوی خدا و مخلوق خدا هستند و باید نسبت به آن مبدأ تأویل شوند. چنانچه راسخانی می‌گویند: «أَمَّا بِهٖ كُلِّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» راسخانی محکم و متشابه و کل کتاب را از سوی خدا می‌دانند.

■ و کج‌دلان می‌توانند هم در محکم و هم در متشابه تأویل من عندی داشته باشند.

□ آیت‌الله طالقانی توضیح می‌دهد که در برابر راسخانی، کسانی هستند که تأویل زبانی و کج‌دلانه دارند. این گروه در تأویل، تشابه‌سازی می‌کنند و این گروه رادو دسته کرده‌اند: اول کسانی که این نوع تأویل را انجام می‌دهند و کج‌دلی و کج‌اندیشی می‌کنند. دوم گروهی که به دلیل ساده‌دلی از این عده پیروی می‌کنند. ایشان کارزبغیون را شبیه‌سازی در محکم و متشابه تعریف می‌کنند.

توضیحات آیت‌الله طالقانی ذیل آیات ۷ و ۸ آل عمران بسیار کلیدی است و نیاز به تعمق دارد و می‌توان نگاه ایشان را در این رابطه دید که چگونه در سراسر تفسیرشان جریان دارد، مثلاً آیات مربوط به انفاق نمونه بسیار خوبی است. بخشی از تفسیر این آیات مربوط به ظاهر آیات است و دستورالعمل‌هایی برای انفاق می‌دهد. محور دیگری هم در تفسیر این آیات وجود دارد که بسیار جالب است، مثلاً ایشان جهاد و انفاق رادو تار آهنگ و رشته‌های حیات می‌دانند و بدین گونه ارتباط آیات را می‌نمایانند و چنین ادامه می‌دهد که انفاق در راه خدا از هلاکت عمومی بازمی‌دارد و در توضیح کارکرد آن می‌گوید هر عملی برون‌گرایی و بروز وجود انسان است. چون انگیزنده اختیار و نیت و عمل، خدا و در راه خدا باشد که حیات و قدرت مطلق است از درون آن مایه حیات نیرومندی می‌جوشد که همین افزایش دهنده و گسترش‌یابنده است و پیوسته درون اجتماع

و نفوس ریشه می‌دواند و ساقه و شکوفه می‌رویاند. به این ترتیب آقای طالقانی انفاق را راه خروج از خود و خمودگی و افسردگی می‌داند چنانچه از گرایش و پیچیدگی در خود بازمی‌دارد و آن را پیوستن به اراده خالق و اصلاح خلق تعریف می‌کند.

شاید یکی از مشکلات بشر امروز افسرده‌حالی و یأس و خزیدن درون خود و زمینگیر شدن باشد و یکی از راه‌های برخورد با آن همین انفاق است، به طوری که در بستر اراده خالق و به صلاح خلق باشد. در اینجا راه برون‌رفت از منطقه رفاه انسان را هم نشان می‌دهد و توجه را از خود و منافع خود به سمت خلق

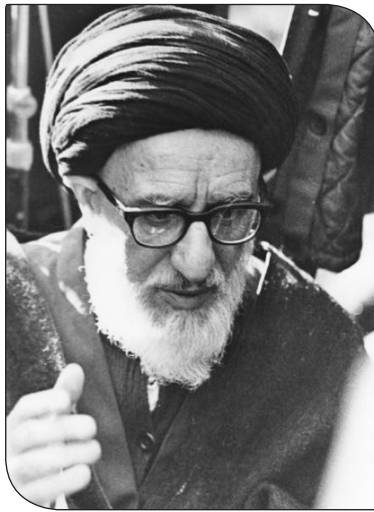
خدا می‌برد و به اجتماع می‌کشاند. آیت‌الله طالقانی در مورد کسی که انفاق می‌کند می‌گوید: «منفق مانند دانه‌ای زنده و سالم است که در زمین پر مایه و در معرض نور و آب و هوا کشت شود و در مسیر مشیت خدا افزایش و تصاعد یابد.» مکانیزم این حرکت تدبیر خداست. اراده و علم فراگیرنده و نافذ خداوند ضامن این رشد و گسترش است. آرامشی که در اثر انفاق در انسان منفق ایجاد می‌شود بسیار مهم است. چنانچه آیه می‌فرماید: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.» (۲۷۴) در انفاق اخلاص نیت، قصد و کیفیت هم مطرح می‌شود و نظر به مقدار و کمیت آن نیست.

بر اساس آیات، انفاق انواع مختلفی دارد و می‌تواند قول معروف، کمک فکری، کمک مالی... باشد. دستورالعمل‌هایی هم برای انفاق وجود دارد مانند این که در خفا باشد، گذشت و چشمپوشی از بدی‌ها در آن باشد، فرد مقابل را خود کم‌بین و تحقیر نکند، مشروط نباشد و می‌تواند به صورت گفتار نیک و پسندیده باشد. آلوده به آزار نباشد، چشمگیر نباشد... ایشان در توضیح آیات می‌گوید با این شرایط آنچه منظور انفاق است تزکیه نفوس و پیوستگی دل‌ها و ظهور محبت‌ها و برومندی افراد و تحرک اجتماع می‌باشد، بنابراین مامنتی بر سر افراد نمی‌توانیم داشته باشیم، زیرا خودمان در پروسه این حرکت رشد کرده‌ایم. به علاوه با رشد و بالا آمدن افراد به جامعه‌ای رشد یافته می‌رسیم. پس انفاق به سود انفاق کننده و در شرایط و نیازهای زمان است تا شرایط دیگرگون شود و نیازها به صورت دیگر

در آید. با رشد افراد و جامعه، شرایط متحول می‌شود و در موقعیت جدید نیازهای جدیدی به وجود می‌آید. در آیه بعد می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُثَقِّفُ مَالَهُ تَتَاءَمُّنَ النَّاسِ وَلَا يُمِئُ مِنَ اللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ.» آیت‌الله طالقانی از عبارت «و لا يؤمن بالله و الاخره» استفاده کرده و می‌گوید «خودخواهی و خودگرایی با خداگرایی و برتراندیشی سازگار نیست. این دو نقطه نظر مقابل هم هستند. آن که ایمان و گرایش به خدا و آخرت دارد از خود چشم‌انداز محدود زمان و مکان خود بیرون آمده و نیت و عملش ناشی از دید وسیع خداشناسی و جهان‌بینی و آخرت‌اندیشی می‌گردد.» یعنی اگر انسانی تحت این شرایط انفاق کرد و در حقیقت محدودیت‌های خود را بر طرف کرد و چون از سویی رو به سوی مبدأ مطلق دارد که واسع است، خود را وسعت می‌بخشد و به این ترتیب انسان فرازمان و فرامکان می‌شود. بحثی که آیت‌الله طالقانی در مقدمه در مورد انسان‌سازی دارد رسیدن به شرایط انسان فرازمان و فرامکان است. اثرات منفی انفاقی که بامنت و اذیت و ریا آلوده باشد به سنگ سخت و لغزانی تشبیه می‌شود که بر آن اندک خاکی نشسته و وقتی بارانی به آن می‌رسد به جای آن که روینده شود همان اندک خاک و آنچه در آن است پراکنده شده و آن سنگ را خشک به جا می‌گذارد. اما اگر انفاق با خلوص باشد هر چه خالص تر، نفس بیشتر

ترکیه می‌شود و ثابت و پایدارتر می‌شود و اضطراب و تألم روحی از بین می‌رود. یکی دیگر از آثار انفاق رهایی از حب مال است. «مال» این دنیا برای فرد نیست. هر چه محبت مال و خودداری از انفاق سخت تر باشد تزلزل نفسانی بیشتر می‌شود، زیرا مال خود اعتباری و ناشی از ماده اشیا و نموداری از آن است و چون مادی است مانند هر پدیده مادی دیگر متغیر و ناپایدار است و شخصی که به آن وابسته است نمی‌تواند به اطمینان و آرامش خاطر برسد و همواره در حال تغییر است. در اینجا با توصیف زیبایی بی‌ثباتی این گونه افراد را نشان می‌دهد و می‌گوید «مانند سر نشین قایق سبک در میان

آیت‌الله طالقانی می‌گویند تفسیر باید کلید درهای بسته باشد، نه توضیح واضحات. البته ایشان اشاره می‌کند که تدبیر با اصالت دادن به ذهنیات و تحمیل ذهن بر واقعیت تفاوت دارد و تدبیر عملی است قیام‌گونه



آن برای فرد منفق و گیرنده انفاق بیشتر است. در اینجا هم می بینیم رشد انسان، آن هم انسانی در بستر اجتماع و مسئولیت مطرح است.

حیف است که به این نکته در تفسیر احکام از دیدگاه آیت الله طالقانی نپردازیم که ایشان توجه برگزیده خود را بر قسط به عنوان زیربنای احکام می گذارد. (جلد دوم پر توی از قرآن، ۲۵۹) و رشد اخلاق و ایمان را به آن وابسته می داند و عنوان می کند: «اگر قسط نبود هیچ اصلی از اصول شریعت پایه نمی گیرد و جنگ طبقاتی درمی گیرد.» آیت الله طالقانی جنگ های داخلی و اجتماعی را ناشی از زیر پا گذاشتن قسط می داند. ایشان این موضوع را در ذیل آیات مربوط به ربا، بهر و شنی توضیح داده اند و راه برون رفت انسان از تضادهای و قرار گرفتن در سیر تکامل را مطرح و شرایط آن را بدین گونه عنوان می کند که عبارتند از: ۱- خدا مالکی ۲- تکامل محوری ۳- برخورد تدریجی و مرحله ای با احکام ۴- قسط زیربنای احکام است. هر روایات باید با آیات سنجدیه شود. در همین مباحث، بحث بردگی، شراخیواری و مالکیت محدود را مطرح کرده و آیات مربوط به تحریم ربا را با مراحل تدریجی عنوان می کند که نخست قرآن آنها را به این کار نکوهش کرده (نساء: ۱۶۱)، سپس نهی از ربای مضاعف است (آل عمران: ۱۳۰ و ۱۳۱)، در مرحله بندی آیات چهره رباخواران و چگونگی قیام آنان را تصویر می کند و در آیه ۲۷۸ بقره، حکم صریح تحریم ربایم آید «وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنْ

الزَّبْوَانِ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ»، که الغای مالیت آن را اعلام کرده است و رسول اکرم (ص) در سال دهم در خطبه مفصلی در منار بار العاقرمود. در حقیقت تحریم رباخواری هم مانند شراخیواری و الغای بردگی، مرحله به مرحله اتفاق می افتد. آقای طالقانی نشان می دهد که آیات چگونه راه برون رفت و قرار گرفتن در مسیر تکامل را در بر خورد تدریجی و مرحله ای با احکام مطرح می کند و جوهر آن هم این است که قسط راز زیربنای احکام می گیرند. این رویکرد در تفسیر دیگر آیات مربوط به احکام مانند طلاق، ازدواج، معاملات هم وجود دارد و آیت الله طالقانی روی تدریجی بودن، مرحله ای بودن و زیر بنای بودن قسط تأکید دارد و بدین گونه جامعه را مستعد احکام نهایی کرده و از بحران زایی پیشگیری می کند.

در توضیح آیات محکم و متشابه گفته شد که زمان در تفسیر آیت الله طالقانی جایگاه ویژه دارد. این نگاه در تفسیر آیات احکام مانند انفاق یا تحریم ربا هم دیده می شود و ایشان تدریجی بودن و زمان را در متن آیات احکام می آورند و بدین وسیله انسان را از محدودیت های محیطی و نفسانی خارج کرده و برومند می گرداند. نکاتی که در بالا گفته شد از جمله مباحثی بود که نظر ما را به تفسیر پر توی از قرآن جلب می کرد. البته نکات بسیار دیگری در رابطه با این تفسیر وجود دارد و سطر سطر آن پر از جمله ها و واژه هایی که تحریک افرازنده است که باید به آن پرداخته شود. آیت الله طالقانی در پر توی هدایت قرآن به نقطه نظر اتی دست یافت که همواره از او فردی سر آمدن زمان و مکان و شرایط و عصر خویش ساخت.

دریای توفانی، پیوسته دستخوش امواج است». راه برون رفت از این وضعیت هم در دیدگاه طالقانی ایجاد رابطه تولید و حاکمیت بر مال و قطع رشته های علاقه حاکم و نافذ مال می باشد و مالکیت را در رابطه با تولید حل می کند... مانند جنینی در رحم مادر که وقتی جنین رسید، رابطه اش با رحم مادر قطع می شود و به خودش اتکا پیدا می کند و مولود قائم به خود می شود. شخص انفاق کننده پیوسته در رحم طبیعت پرورش می یابد و از آن می گیرد و می دهد و به تدریج پیوند خود را قطع می کند تا مولود مستقل و تثبیت شده ای شود و به پای قوای ذاتی خود بایستد و حاکم بر طبیعت و مال شود و استعداد های درونی و انسانی اش رویش یابد. می بینیم منظور آیات فراتر از این است که صرفاً گرسنه ای سیر یا برهنه ای پوشیده شود. مرحله بعدی انفاق در راه خدا برای رضای خداست، مرضات الله، این مرحله تثبیت نفس است و تحرک از عمق درون انسان مؤمن است که مال را از آن خدا و خلق را بندگان خدا و خود را و آنچه را دارد و وسیله حرکت و کمال و تقرب به خدا و هدف های همگانی می داند و انفاقش آلوده به ربا، منت، اذیت و وسیله برتری جویی خود و کوبیدن و تحقیر کرامت و شخصیت انسان ها نیست تا به جای رابطه و محبت و تعاون و تعالی، تحقیر و دشمنی و قشر بندی و پراکنندگی آورد.

در ادامه آیات اشاره می کند، اگر انفاق به هر نیاز مندی در حد استعدادش باشد و شخص مؤمن یعنی گرایش یافته از وابستگی ها و علاقه ها کم کند، طبعاً انفاق به سوی هدف های برتر و عالی تر سوق پیدا می کند و تحرک فزاینده و کامل تری می شود.

یکی دیگر از سر فصل های بحث انفاق در مباحث آیت الله طالقانی این است که هر که به هر نیت و هر اندازه و کیفیت انفاق کند سود و حاصل آن به نفع فرد منفق است و تأکید می کند آثارش این است که اول «دید عقل» را بازمی گرداند و دوم نفوس را از رکود و بستگی می رهاوند، در نتیجه نیرومند و متحول و گسترده می گردد تا آن که وجه الله را می نگرند و همان را می جوید «وَمَا تَنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ» و مؤمن به جایی می رسد و چنان وسعت دید پیدا می کند و دست باز می شود تا هر چه و هر کس اعم از مؤمن و کافر (به جز آن که به سود متجاوز و محاربین و مسلمین باشد) انفاق می کند و مانند خدای رحمان که رحمانیتش عام است و همه گیر، خیرش عام و گسترده می شود. مرحله ای که برای انفاق به تدریج در قرآن آمده است به اینجا می رسد که انفاق شمارا به آن مقام می رساند و دید شمارا باز می کند که جز جویای وجه خدا نمی باشید، از مدار مرضات الله به مدار وجه الله ارتقا پیدا کردن است، چون هر جا که مرضات الله بود روی رضایت خدا نمودار می شود و بخشنده و گذرای از خود و مال را تثبیت می کند و امید می دهد و آفاق دیدش را بازمی گرداند تا جویای وجه الله به طور مطلق می شود. آیت الله طالقانی به این شیوه تکامل محوری را در عمل انفاق مطرح می کند. هر کس، هر چه، به هر نیت و به هر اندازه و به هر کیفیت انفاق کند خدا آن را می داند و چنان که هست می رویند. بدیهی است هر چه کیفیت بهتر و هر چه نیت خالص تر باشد بهره وری

**آیت الله طالقانی معتقدند
«تأویل جامع و کامل را منحصرأ
خدا می داند، اما این انحصار
نافی قدرت تأویل بشر نیست،
همان طور که ائمه و پیامبر (ص)
به اعتبار خدا و وحی قادر به
تأویلند، بشر هم می تواند این کار
را انجام دهد و خود محوری
در آن نیست»**

گفتمان جست و جو

در دو شماره گذشته نظرات لطف‌الله میثمی در جلسات انجمن اسلامی دانشگاه عباسپور و پرسش و پاسخ با دانشجویان انتشار یافت. در این شماره بخش سوم این سلسله سخنرانی‌ها با عنوان گفتمان جست‌وجو از نظر خوانندگان نشریه می‌گذرد.

میثمی: پیش از این که وارد قرآن یا هر دین دیگری بشویم، می‌خواهم بگویم همه بشریت خدا را قبول دارند. هر دانشمندی آکسیوم، معیار یا بدیهی متعارفی دارد که کاخ استدلال خود را بر آن بنا می‌کند. حرف من این است که در هستی نمی‌شود شک کرد و هر کس هم که شک کند، به نوعی هستی را پذیرفته است. هر کسی هم که انکار کند، باز هم در دل انکار، هستی را پذیرفته است. من همواره با این معیار پیش می‌روم و به نظر خودم با هیچ بن‌بستی هم برخورد نمی‌کنم و مبدأ مختصات من همین «هستی» است.

دانشجو: این که معیار شما به هیچ بن‌بستی برخورد کرده است، ادعای بزرگی است.

میثمی: در این مورد در طول تاریخ کار شده است و من هم به نوبه خود کار کرده‌ام و برایم روشن شده است. پس مبدأ مختصات، خداست و ما اساس بحث مان را روی چهار اصل می‌گذاریم: الف- در خدا نمی‌توان شک کرد. ب- خدا را نمی‌توان اثبات کرد. ج- خدا را نمی‌توان انکار کرد. د- خدا را نمی‌توان تعریف کرد. اگرچه این مفاهیم را از قرآن الهام گرفته‌ام، ولی این استدلال‌ها درون دینی نیست. من بعد از ناینایی، در سلول انفرادی که بودم به همه چیز شک کردم. بعد به همین چهار محور رسیدم که نمی‌شود به هیچ وجه در خدا شک کرد. من می‌خواهم ادعایی نکنم و آکسیومی را مطرح کنم؛ هر دانشمندی در علم، اول فرضیه‌ای را ارائه می‌دهد و می‌گوید من بر اساس این فرضیه به این دستاورد رسیده‌ام و این را در بستر علم می‌غلطاند تا ببیند آیا فرضیه‌اش جواب می‌دهد یا نه و آیا می‌تواند همه چیز را تبیین کند یا نمی‌تواند و آیا می‌تواند حداقل جهان و تاریخ را تبیین کند یا نه. این حق هر کسی است که یک بدیهی داشته باشد، اما این بدیهی باید جوابگو باشد. ما می‌گوییم ارسطو بدیهیات اولیه‌ای دارد که در دنیا بسیاری آن را قبول دارند. مارکس هم یک بدیهی به نام ماده ازلی-ابدی دارد. پوزیتیویست‌ها می‌گویند فقط تجربه اصالت

دارد و حتی تعمیم و تجرید (Extrapolation) را قبول ندارند. بدیهی من هستی‌ای است که هیچ کسی نمی‌تواند در آن شک کند، با این حال، شک در آن جایز و حتی طبیعی است و نمی‌توان گفت گناه است. واقعاً این شک نسبت به تصور کسی است که در هستی شک کرده است و موجب ارتقای او می‌شود، یعنی پس از شک به تصور بالاتری از هستی می‌رسد. در آن تصور بالاتر هم می‌تواند و طبیعی است شک کند. دو تکبیر «سبحان الله» - منزه است خدا از آنچه ما فکر می‌کنیم و «الله اکبر» - خدا بر تر از هر تصویری است که نسبت به او داریم - تا ابد دینا می‌زم و پویایی فکری ما را حفظ می‌کند. ما می‌گوییم خدا از آن تصویری که ما داریم بزرگتر است. نمی‌گوییم بزرگترین است، بلکه بزرگتر از تصویری است که ما از خدا داریم. به این نتیجه رسیده‌ام که شک کردن واجب است. آن موقع که تزلزل و عدم آرامش داشتیم و در خدا شک کردم، به نظر من آمد که آدم بستی شده‌ام. در زندان عمومی به دیگران هم گفتم که شما باید یک دوره شک را بگذرانید. هنوز این سیر من یک سیر بیرونی است، نه درون دینی. اصولاً معنا ندارد که وارد دین بشویم و از آياتی که مخلوق‌اند، به هستی یا خالق برسیم.

دومین تعریف این بود که هیچ کس نمی‌تواند هستی را اثبات کند و هر کسی که بخواهد آن را اثبات کند، باید مقدمات یقینی و بدیهی داشته باشد. این اصل بدیهی، همان «اله» یا خدای اومی شود. آیت الله مطهری در کتاب «شناخت اسلامی» در پنج مرحله می‌گوید ریشه جهان‌شناسی، جهان‌بینی است. ریشه جهان‌بینی، روش شناخت است و ریشه روش شناخت، شناخت‌شناسی است. برخی شناخت‌شناسی را مبتنی بر عمل می‌دانند و معتقدند ملاک صحت یک روش شناخت یا متدولوژی، «عمل» است، اما ایشان بر این باورند که عمل، ۵۰ درصد قضیه است. در یونان و بعدها در معارف اسلامی به این نتیجه رسیدند که برای تشخیص این که کدام روش



شناخت درست است باید یک ملاک برتر یا ملاک «خود معیار» داشته باشیم که البته حکمای ما از این نظام استدلالی برای اثبات خدا استفاده می کردند، اما ما می گوئیم همین که به ملاک برتر و خود معیار رسیدیم کافی است، چرا که ملاک برتر «الله اکبر» است و دیگر برتر از آن چیزی نیست. ملاک خود معیار هم قائم به ذات است. تو در این پروسه به خدا رسیده ای، مگر خدا چیزی غیر از «قائم به ذاتی» است؟ چیزی غیر از «معیار برتر» است؟ ما برای دینداری که می خواهند خدا را اثبات کنند استدلالی از امام حسین (ع) می آوریم. ایشان آب صاف و پاک را روی دست هار یخته اند. امام حسین (ع) در دعای عرفه می گویند: «کیف یُستدلُّ بما هو فی وجوده مُقتَرِ الیک»، چگونه به تو

هر دانشمندی آکسیوم، معیار یا بدیهی متعارفی دارد که کاخ استدلال خود را بر آن بنا می کند. حرف من این است که در هستی نمی شود شک کرد و هر کس هم که شک کند، به نوعی هستی را پذیرفته است. هر کسی هم که انکار کند، باز هم در دل انکار، هستی را پذیرفته است

در درون برتر اند راسل هست که جاودانه است، یعنی او خود، جاودانگی را قبول دارد و ناخود آگاه و به اعتبار آن می گوید چیزی که افول یابنده و محدود است، دوست ندارم. من می گویم این نگاه توحیدی عریان و پوست کنده است. هر کسی که می خواهد خدا را انکار کند، در مقدماتی که برای این کار می چیند به دام توحید می افتد. اینجاست که حضرت علی در دعای کمیل استدلال می کند که «لا یمكن الفرار من حکومتك»؛ که این استدلال رانمی توان در طبقه بندی درون دینی و بیرون دینی ارزیابی کرد. متأسفانه عمده بحث های کلامی ما برای اثبات خداست و به نظر من، این تلاش بی ثمر، ما را از توسعه نیز عقب انداخته است. مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در مورد آیه «أَفَى اللَّهِ شَكَّ

فاطر السموات والأرض» (ابراهیم: ۱۰) می نویسد: «هیچ گاه در طول تاریخ در ذات خدا شکی نبوده است. بحث بر سر صفات خدا بوده است.»

چهارم این که خدا تعریف بردار هم نیست: «شَبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ» (مؤمنون: ۹۱) خدا منزله است از آن که وصف شود و به تعریف آید. اگر ما بخوایم خدا را وصف کنیم، آنگاه خودمان خدا هستیم و خالق می شویم، اگر چه ناچار از وصف و تعریف هم هستیم. او برتر از هر تعریف و توصیفی است، پس باید خودمان را تعالی بدیم. همین باور «سبحان الله» و «الله اکبر» یعنی خدا برتر است. البته علاوه بر اثبات ناپذیری خدا، انکار ناپذیری خدا، شک ناپذیری خدا و تعریف ناپذیری خدا، مقوله پنجمی هم هست و آن این که هستی محض یا خداوند، در تمامی چهار گزاره فوق موج می زند. تأکید می کنم که اگر بخوایم خدا را اثبات کنیم، در مقدمات اثبات، خدا وجود دارد. اگر بخوایم خدا را انکار کنیم، در مقدمات انکار، خدا وجود دارد. اگر بخوایم در خدا شک کنیم، این شک در تصور ما از هستی است و نه خود هستی، و در این گزاره هم خدا موج می زند. اگر بخوایم خدا را تعریف کنیم - در این گزاره هم باید به تعریف برتر برسیم و ناچار به تعالی هستیم، بنابراین می بینیم حضرت علی در دعای کمیل، حق مطلب را ادا کرده است.

حال با این چهار وجه از مبدأ مختصات، می توانیم به تبیین جهان، هستی، تاریخ، جامعه و انسان بپردازیم.

دانشجو: اینها مبدأ مختصات نبود.

میشمی: به نظر من بود و باید پاسخگو باشد. می توان این مبدأ مختصات را در بستر زمان به آزمون گذاشت. در صدر اسلام اصلاً بحث اثبات خدا نبوده است. هیچ کجا در قرآن و سیره ائمه، خدا را اثبات نکرده اند. این مطلبی است که از یونان وارد معارف اسلامی ما شده است؛ این که با مقدماتی که «من دون الله» است بخوایم خدا را اثبات کنیم. به این ترتیب، این مقدمات به نوعی خدا و اله ما می شوند. اگر ما بانگرش «هستی محور» جلورویم، همه چیز دگرگون می شود و ما گام های سریع تری در راه توسعه و وفاق ملی، منطقه ای و جهانی برمی داریم. اولین دستور مستقیم آن هم این است که جلوی حذف نیروها را می گیرد و مسائل ۱۵۰ سال گذشته به ویژه ۲۵ سال اخیر تکرار نمی شود و می تواند بستر وجودی مناسبی برای پلورالیسم واقعی باشد.

دانشجو: شما این چهار محور را از کجا آورده اید؟ اگر بگویند از قرآن

استدلال بشود با چیزی که خودش به تو نیاز مند است؟ ما هر چیزی را منبقرار بدیم و بخوایم به وسیله آن خدا را اثبات کنیم، خود آن چیز به خدا نیاز مند است. هر گز با چیزی پایین تر از خدا نمی شود به خدا رسید.

سوم این که کسی نمی تواند خدا را رد کند: «لا یمكن الفرار من حکومتك». آنچه حضرت علی (ع) در دعای کمیل بیان می کند یک استدلال است، نه موعظه. به نظر من هر کس که بخواد خدا را رد کند، مقدماتی می چیند که در آن مقدمات به پذیرش خدا می رسد، بنابراین راهی برای فرار نیست. هستی، هست و از آن نمی شود گریخت و از قبل هم بوده است و شیطان هم - که به نظر ما پست ترین موجودات است - به آن اعتراف دارد. اگر به درون دین هم برویم ملاحظه می کنیم کافر یعنی پوشاننده حقیقت در نهایت چیزی به نام حقیقت را قبول دارد. مشرک هم شریکی برای حقیقت قائل است. الحاد نیز یعنی گذاشتن سنگ لحد روی چیزی و دفن آن چیز و در اصل یعنی دفن کردن حقیقت. منافق، حق نماست یعنی کسی که حق را قبول دارد و اصولاً خود نیز حق نمایی می کند، ولی «چون به خلوت می رود آن کار دیگر می کند».

برتراند راسل یک پوزیتیویست صرف است و حتی علم را هم قبول ندارد، چون علم درجه ای از تعمیم و تجرید را قبول دارد. ولی او می گوید «فقط تجربه» است که اصالت دارد. او در کتاب «جهان بینی علمی» با چند تن از کشیشان مباحثه دارد. کشیش ها به اصل دوم ترمودینامیک به نام آنتروپی استناد می کنند. آنتروپی یک اصل جهانشمول است و همه جا تجربه می شود. برتراند راسل مثال می زند: «وقتی شما یک میخ داغ را در هوا می گیرید، میخ با محیط خود به تعادل (Randomness) می رسد. جهان رو به تعادل و افول می رود و محدود است و از آنجا که آنتروپی در یک محیط بسته صادق است، بنابراین این جهان که رو به آنتروپی است، بسته و محدود است.» راسل از نظام تجربی پوزیتیویستی خودش به این نتیجه می رسد که این جهان محدود است. اینجا راه فرار هم ندارد. کشیش ها می گویند: «چون این جهان محدود است و رو به افول، پس خدایی هست.» برتراند راسل مکث می کند و می گوید: «من این جهانی را که رو به افول است دوست ندارم.» حضرت ابراهیم همین را گفت: «لا احب الاقلین» (انعام: ۷۶) در آنجا که تجربه ماه، ستاره و خورشید را مطرح می کرد و در سیر سؤال مندی و جست و جوی می خواست به جایگاه واقعی اش و رابطه خود با خدا برسد، گفت: «من افول کنندگان را دوست ندارم.» ملاحظه می شود چیزی

آورده‌ام من پاور نمی‌کنم، چون شما گفتید اگر ما با پیش فرض وارد قرآن بشویم، صرفاً به دنبال مدار کی برای تأیید آن هستیم، استناد قرآنی هم داریم. آنجا که قرآن می‌گوید: «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» (نحل: ۹۳)، یعنی خدا هر کسی را بخواهد گمراه می‌کند و در عین حال هر کس را هم بخواهد هدایت می‌کند. پس من قبول نمی‌کنم که شما با قرآن به این چهار مورد رسیده باشید. فقط ملاک «عمل» باقی می‌ماند که باید بگویید آیا شما تمام مکاتب را تجربه کرده‌اید و به این نتیجه رسیده‌اید؟ مثلاً یک ملاک، نگرش به طبیعت است، شما از کدام ملاک‌ها استفاده کرده‌اید و از کدام راه‌ها رفته‌اید که به این چهار اصل رسیده‌اید؟

میثمی: هر انسانی در ذات خود معرفت طلب، کنجکاو، جست و جوگر و حقیقت‌جو است. خود من به دنبال حقیقت بودم و در عمل صالح زمان و

در بستر تشکیلات مجاهدین دیدم که همه جان به کف بودند. بچه‌ها عمل می‌کردند و از جان خود هم می‌گذشتند، ولی وقتی می‌خواستیم از خدا مدد بگیریم، خدای ساخته ذهن ما، به ما کمک نمی‌کرد و ما را تعالی نمی‌داد، چون این خدایی بود که ما خودمان آن را خلق کرده و با ذهن خود آن را اثبات کرده بودیم. شما وقتی قضیه‌ای را در هندسه یا ترمودینامیک اثبات می‌کنید، مراحل استدلال، مراحل ذهن است و خروجی آن نتیجه استدلال شما و ساخته ذهن شماست. وقتی در رابطه با هستی فکر کردم، دیدم که جواب نمی‌دهد و مرا به تعالی نمی‌رساند. در سلول انفرادی که بودم، منافع فردی نداشتم، از همسر و مادرم و از تشکیلات جدا شده بودم و خودم به تنهایی به دنبال حقیقت می‌گشتم. شاید در این ۱۶ ماه انفرادی، وقت کم می‌آوردم. می‌رفتم، می‌آدم و سرم به دیوار می‌خورد.

می‌گفتم خدایا اگر هستی، خودت را بنما. سپس از خود پرسیدم که چرا اینهایی که با پیش فرض‌های ساخته ذهن وارد قرآن - که کتابی است و وحدت بخش - می‌شوند، به تفرقه می‌رسند؟ وقتی با پیش فرض خودم وارد قرآن شدم، دیدم چیزی بیشتر نمی‌توانم در بیاورم. باید با خدایی که خالق قرآن و هستی است، وارد قرآن شد. مفسرانی که وارد قرآن می‌شوند و می‌خواهند پس از آن به خدا برسند، از همین جا اشتباه می‌کنند. به این معنا که پیش از ورود به قرآن، خود را بی‌خدا فرض می‌کنند. به نظر من انسان باید به شیوه پیامبر - که او هم یک بشر بود - خودش را در معرض خدا قرار بدهد، مخاطب خدا بشود و ببیند خدا به او چه می‌گوید. این همان سیری است که پیامبر طی کرد تا به او وحی شد. هر بشری باید همان سیر را طی کند تا بتواند با جست و جوگری، سؤال‌مندی، حقیقت‌طلبی و بی‌نهایت‌طلبی، با خدا رابطه پیدا کند.

دانشجو: شما گفتید بدیهی مورد نظر شما، هستی است و در هستی هم نمی‌شود شک کرد. آیا شما هستی را عین خدا می‌گیرید یا رابطه مستقیمی بین هستی با خدا می‌بینید؟ چون شما استدلال می‌کنید که هستی، عینیت است و نمی‌شود در آن شک کرد، پس در خدا هم نمی‌شود شک کرد. آیا می‌شود چنین نتیجه‌گیری کرد؟

میثمی: بهتر است در این مرحله نام خدا را نبریم. در این مرحله من می‌گویم هستی، گرچه در ته ذهن من هستی همان خداست.

دانشجو: شما در مبدأ مختصات خود، گاهی اسم خدا و گاهی هم اسم هستی را می‌آورید.

میثمی: زیرا برای من یک معنای می‌دهند. ولی در این استدلال اولیه با اسم خدا کاری نداریم. من می‌گویم لامحاله همه خدا را قبول دارند، گرچه همه نمی‌توانند خالق را تعریف کنند. تعریف من این است که نمی‌توان خالق را تعریف کرد، ولی من به خالق ایمان دارم. برای این که من مخلوق هستم و آدمی که مخلوق است، ربطی هم با خالق دارد. من نمی‌توانم در این ربط شک کنم. ارتباط بین مخلوق با خالق، مقدم بر فکر و ذهن من است. همین موضوع است که مرا به این اعتراف می‌رساند. وقتی مار کس به ماده ازلی - ابدی ایمان دارد و هیچ دلیل تجربی، علمی و شناخت‌انگاسی برای آن ندارد و وقتی ارسطو می‌گوید: «اجتماع نقیضین محال است» و عدم اجتماع نقیضین را مطرح می‌کند، عدم که عدم است، اجتماع نقیضین هم که محال است، از آن یک اصل بدیهی درمی‌آورد و به آن ایمان دارد. برتراند راسل تجربه را ملاک قرار می‌دهد و دلیلی هم برای این کار ندارد، در حالی که ماده زوال‌پذیر است و به یک ماده دیگر تبدیل می‌شود، اصالت دادن به تجربه چه معنایی می‌دهد؟ هیچ کدام دلیلی ندارند، اما همه اینها یک بدیهی اولیه را اصل می‌گیرند و بر مبنای آن کاخ اندیشه خود را می‌سازند. من هم بر اساس دریافت خود، «خدا» را اصل می‌گیرم و وقتی می‌بینم در معادلات بعدی پاس‌خگوست، به آن ایمان بیشتری می‌آورم.

دانشجو: آنچه که شما می‌گویید باید برای ما هم بدیهی باشد. شما مختصاتی را مطرح کرده‌اید و می‌گویید نمی‌توان در آن شک کرد. آیا این مبدأ مختصات، برای تمام انسان‌ها یک مطلب بدیهی است؟

میثمی: از نظر من برای همه انسان‌ها بدیهی است و من این را ثابت می‌کنم. **دانشجو:** من فکر نمی‌کنم. اگر بدیهی بود، نیازی به اثبات خدا نبود و در این زمینه سؤال در ذهن‌ها ایجاد نمی‌شد.

میثمی: آنهایی که خدا را اثبات می‌کنند، در مقدمه یک بدیهی اولیه دارند. معنای «لا یمکن الفرار من حکومتک» همین است. آنها هم که خدا را انکار کنند، باز در ذهن و تصور خود، خدا را قبول می‌کنند. ممکن است خدای واحد نباشد، ولی حتماً یک الهه هست. در صدر اسلام، مردم می‌خواستند صفات خدا را تحقق بدهند، نه آن که خدا را اثبات کنند. به این دلیل، روند توسعه‌ای در صدر اسلام شکل گرفت و تولیدات فراوانی به وجود آمد. خلیل ملکی که سوسیالیزم را در ایران مطرح کرد، کتاب «نقش شخصیت در تاریخ» نوشته پلخانف را ترجمه کرده است. او نیز یک تئوریسین مارکسیست است. خلیل ملکی در مقدمه این کتاب می‌نویسد: «من نمی‌دانم چرا در صدر اسلام که به جبر یا اراده خدا معتقد بودند و همچنین در ابتدای انقلاب مارکسیستی - که آنها هم به جبر معتقد بودند - آن همه توسعه و پیشرفت وجود داشت؟» یعنی می‌پذیرد که در صدر اسلام، توسعه و پیشرفت بوده و مسلمانان تمدنی بنا نهاده‌اند. باید دید عناصر ذاتی این تمدن توسعه چه بوده است؟

در بررسی‌ای که انجام دادم پی‌بردم که در صدر اسلام، اصلاً بحث بر سر ذات خدا نبوده و پیام‌دین هم اثبات خدا نیست. عده‌ای قرآن را از جانب خدا

اگر ما با نگرش «هستی محور» جلو برویم، همه چیز دگرگون می‌شود و ما گام‌های سریع‌تری در راه توسعه و وفاق ملی، منطقه‌ای و جهانی برمی‌داریم. اولین دستاورد مستقیم آن هم این است که جلوی حذف نیروها را می‌گیرد و مسائل ۱۵۰ سال گذشته تکرار نمی‌شود و می‌تواند بستر وجودی مناسبی برای پلورالیسم واقعی باشد

می دانند و عده ای هم می گویند از جانب خدا نیست. قرآن نیز هیچ کجایی دینی و بی خدایی را تأیید نکرده است، و حتی در قرآن آمده فرعون هم دین و خدا داشت. شیطان نیز عزت، خالقیت و ربوبیت خدا را قبول دارد. حتی فرعون به اندیشمندانش می گوید: «موسی می خواهد دین شما را بگیرد و عوض کند»، پس پیداست که فرعون هم دین داشته است. در آیه ششسوره کافرون آمده: «لَکُمْ دِینُکُمْ وَلِی دین»، شما کافران دین دارید و من هم دین دارم. هم کافر دین دارد، هم مؤمن. مار کس هم دلیلی برای ازلیت و ابدیت ندارد. من به یکی از مار کسبیت هادرزندان می گفتم که سه مؤلفه در نظام معرفتی شما وجود دارد: مؤلفه اول این که به «تجربه» بها می دهید. در مؤلفه دوم به «علم» بها می دهید. مؤلفه سوم نیز «شناخت انعکاسی جهان خارج در ذهن» است. آیا با مؤلفه «تجربه» ازلیت و ابدیت ماده را تجربه کرده اید؟ با مؤلفه «علم» چگونه حکم

می کنید که ازلیت و ابدیتی بوده است؟ شناخت انعکاسی یعنی انعکاس جهان خارج در ذهن شما. فرض می کنیم که شما ۷۰ یا ۱۰۰ سال هم عمر کنید. حتی بشریت که شش هزار سال عمر کرده است، نمی تواند عمرش را روی هم بگذارد و حکم کند که ازلیتی بوده و ابدیتی هست. بعد شما می گوید که از ارکان اولیه مار کسبسم ماتریالیسم است و ماتریالیسم هم ماده ازلی - ابدی است. این مطالب را مائو، استالین و لنین در کتاب های خود نوشته اند و واقعاً هم دلیلی ندارند. بنابراین هر کسی آکسیوم خود را بی هیچ دلیلی، بدیهی می گیرد. برتراندراسل می گوید: «هر فیلسوفی در جهان برای خود یک آکسیوم دارد و آکسیوم او هم دلیل ندارد.» (۱)

دانشجو: من فکر نمی کنم شکی که شما می گوید در وجود خدا باشد، شک در ماهیت خداست. شک در ماهیت خدا این است که خدا

از کجا آمده، اعتبارش را از کجای می گیرد و ما بر چه اساسی این را بپذیریم؟ دعوا از اینجا شروع می شود. اگر تعدادی از صفات خدا را بپذیریم، نسبت به جهان یک بیشش داریم و اگر تعدادی دیگر از صفات خدا را بپذیریم، بیشش دیگری پیدا می کنیم. چه چیزی ثابت می کند که این صفات خدا درست است؟ قرآن هم با بسم الله الرحمن الرحیم آغاز می کند و بلافاصله شروع به ماهیت چیدن برای خدا می کند. این بر چه مبنایی صورت می گیرد؟ بی تردید ما از درون دین نمی توانیم به این مطلب برسیم، بلکه از خود شناخت به شناخت می رسیم. شناخت شما پیش فرض دارد و شما نمی توانید بگویید این پیش فرض از کجا گرفته شده است. شما از مار کسبیت ها اشکال می گیرید و می گوید مار کسبیت ها تکامل را بدیهی می گیرند، اما من گمان نمی کنم اینچنین باشد؛ در تکامل بحث ارزش گذاری مطرح است. آنها می گویند تکامل ارزش دارد. اما می گویند: «در سیر تاریخ، هر جادر نظام های اجتماعی تغییری به وجود آمده، قبل از آن پایه اقتصادی جامعه تحول پیدا کرده است. پس ما این را مبنای قرار می دهیم.» این بحث کاملاً علمی است، مثل این که شما بگویید آب در زیر صفر درجه منجمد می شود، اگر هزار درجه آن را پایین بیاورند، باز هم منجمد می شود. به این می شود ایمان آورد.

میشمی: این تفاوت عنب، انگور، ازوم، استافیل و گریپ است. من همان حرف شمارا می زنم. مار کس در کتاب هایش نوشته: «محور اصلی، تکامل

ابزار تولید است.» تکامل ابزار تولید همان اقتصادی است که شما می گوید. **دانشجو:** او ارزش گذاری کرده است.

میشمی: نه، او این را بین می گیرد و دلیلی هم برای آن ندارد. می گوید در تاریخ جواب داده است، مادر همه جوامع بررسی کرده ایم و دیده ایم پنج دوره تاریخ در تمام جوامع بوده است. در بعضی جوامع هم که نبوده توجیه کرده که چرا نبوده است. منتها این را در بستر تاریخ می غلتاند و می گوید در همه جوامع جواب می دهد. این روش همه بشریت است، یعنی ما اصلاً خدا را تعریف و اثبات نکنیم. من با بحث دوم شما که می گوید صفات خدا را از قرآن در می آوریم، مخالف هستم و می گویم از هستی ای که شکی در آن نیست و گذری در نیستی ندارد، به همه صفات می رسمیم. این را باور کنیم که هستی، هستی است و گذری در نیستی ندارد. نیست انگاری را کنار بگذاریم، آنگاه به بقیه صفات خواهیم رسید. با این توضیحات، هنوز هم وارد قرآن نشده ایم.

دانشجو: آیا قبول دارید که اگر برای خدا صفت قائل شویم، برایش بت ساخته ایم؟

میشمی: اگر صفت عین ذات باشد خیر. آنگاه این مشکل وجود دارد که مثلاً می گویند خدا عالم است. این را قرآن هم به روشنی مطرح می کند: «فَوْقَ كُلِّ ذی عِلْمٍ عَلِیم» (یوسف: ۷۶)، حضرت یعقوب به فرزنداناش می گوید: «بالا تر از هر صاحب علمی عالمی هست که خداست»، یعنی هر چه علم ما بالا برود، علم خدا برتر است. این علمی است که عین ذات خداست. اگر محدود بود، علم بشر به پای آن می رسید. علم هم از هستی در می آید. اگر جهلی در آن باشد، به معنای گذر در نیستی است، در حالی که خدا علم محض است، برای نمونه برای تبیین توحید می پرسیم

که امام حسین (ع) زمان بندی قیام خود را از کجا به دست آورد؟ ما از کجا بفهمیم که قیام کنیم یا نکنیم؟ یزید بعد از فوت معاویه به سلطنت موروثی جاودانه را مطرح کرد. امام حسین (ع) تا اینجا کاری نداشت، اما وقتی یزید جاودانگی را از ذات خدا جدا کرد و به خودش نسبت داد، امام گفت که دیگر زمان قیام است. در حالی که جاودانگی مختص خداست.

دانشجو: چطور اثبات می کنید که جاودانگی مختص خداست؟

میشمی: برای این که جاودانگی از هستی بیرون می آید. اگر هستی جاودانه نباشد، در نیستی گذر می کند.

دانشجو: معلوم نیست که خدا جاودانه باشد. به فرض ده میلیارد سال هم عمر داشته باشد، ولی باز معلوم نیست که جاودانه باشد.

میشمی: اثبات بر اساس هستی است. تمام این گفته ها استدلال می شود. علم خدا و رحمانیت او از هستی نتیجه می شود. این کاری است که خیلی از عرفا کرده اند. البته این مطالب را در مرحله بعد برای توضیح و تبیین مطرح خواهیم کرد. ولی در طول تاریخ و حتی دنیای اسلام اختلاف روی ذات خدا نبوده، بلکه بحث بر سر عدل یا ظلم خدا بوده است، مثلاً جبر یون عدل خدا را قبول نداشته اند و دعوی معتزله و اشاعره بر سر صفات خدا بوده است. امام باقر (ع) پیامی برای خلیفه وقت می دهد - توجه داشته باشید هم خلیفه مسلمان بوده و هم امام باقر - می گوید: «بَدَأَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَ الْبَغْضَاءُ اَبَدًا حَتَّى تَوْمِنُوا

بِاللَّهِ وَحْدَهُ» (ممتحنه: ۴)، یعنی آشکار شد بین شما و ما کینه و عداوت، تا این که به خدای واحد ایمان بیاورید. در اینجا می خواهیم محک تاریخی بزمن، دنیای اسلام، خود یک تجربه تاریخی است. من می گویم هستی را در تاریخ می غلتانند و به آدم، شیث، ادریس، نوح و تمام انبیای می رسند تا آن که به دین اسلام می رسند و می بینند، اینها هم در هستی شک نداشته اند.

دانشجو: برای نمونه می خواهیم از این رنج فکری و بحرانی که گریبانگیر ما شده خارج بشویم و بعد بررسی کنیم که آیا خدا وجود دارد یا ندارد؟ اگر به این نتیجه برسیم که خدا وجود ندارد، تقریباً به پوچی در هستی می رسیم، ولی اگر به این نتیجه برسیم که وجود دارد، می توانیم به زندگی بهتری دست یابیم. نخست باید پذیریم و بعد وارد دین شویم تا خدا نهال دانایی را در دل ما بکار داند و بدانشی که از دین کسب می کنیم آن را پرورش بدهیم. نباید از اول پیش فرضی قرار بدهیم تا مجبور شویم برای ورود به دین استدلال پیدا کنیم. اگر خداوند وجود داشته باشد، نهال دانایی را در دل ما می کارد. ما با دانشی که کسب می کنیم و برداشت های خود از طبیعت و دین، این شناخت را کامل می کنیم و اجازه می دهیم که خداوند آن نهال را در ذهن ما بکار داند. به دنبال این نگریم که چه نهالی در ذهن دیگران کاشته شده و چه آکسیومی دارند. ممکن است این نهال، بسته به روش هدایتی که برای آن فرد وجود دارد، مختلف باشد. باید خودمان سعی کنیم به وسیله دین به این نتیجه برسیم. اگر رسیدیم، هدفمند اندیشیده و زندگی کرده ایم و اگر هم نرسیدیم، زیانی نکرده ایم، دست کم از سردرگمی نجات پیدا کرده ایم و به پوچی نرسیده ایم. اگر برای شناخت خدا وارد دین نشویم، آنگاه پس از مدتی به این نتیجه می رسیم که خداوند وجود دارد و حق است. این سؤال پیش می آید که ما از میان ادیان مختلف، کدام دین را انتخاب کنیم و ملاک و معیار ما برای انتخاب چیست؟

میشمی: شما خداوند را به عنوان معیار قبول کرده اید؟

دانشجو: بله. چون نیاز داریم و می خواهیم از بحران هویت و شکنجه فکری که بر ذهن ما حاکم شده، نجات پیدا کنیم.

میشمی: حضرت رسول (ص) حقیقت طلب، سؤال مند و جست و جو گر بود و به دنبال رابطه خودش با جهان می گشت. ایشان خیلی هم نیاز مند و همچنین نگران بود. این ویژگی همه انسان هاست. برخی در اضطراب و اضطرار به این نتایج می رسند، ولی ویژگی پایدار انسان ها، جست و جوگری، معرفت طلبی و کنجکاوی است.

دانشجو: انسان همیشه سعی می کند خودش را به دستاویز محکمی وصل کند تا به آرامش برسد.

میشمی: این به دلیل حقیقت طلبی اوست.

دانشجو: نه، در راستای رسیدن به آرامش است.

میشمی: آرامش و رستگاری یکی از دستاوردهای آن حقیقت طلبی است. امام حسین (ع) اگر چه در رنج و درد و گودال قتلگاه افتاده بود، ولی این راز رستگاری می دانست. آرامش داشت و اصل معیت را در نظر می گرفت، «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» (حدید: ۴). می گوید من پیروزم چون با خدا هستم. آنهایی که در مقابل من بودند، هیچ یک به هدفشان نرسیدند. این سعد که ملوک ری را طلب می کرد، خولی که می گفت خورجین اسب مرا از طلا و نقره پر کنید و شمر که می خواست کلدخای ده تکریت بشود، هیچ کدام به هدفشان نرسیدند، تنها من به هدفم رسیدم. این نحوه نگرش با هستی تبیین می شود، یعنی دور نشدن از

ملاک و معیار و مبدأ مختصات خود را، پیروزی می داند. امام حسین (ع) از اسب افتاد، ولی از اصل نیفتاد. روش نادرست مفسران ما این بوده که با پیش فرض های فردی، گروهی، طبقاتی و حتی معرفتی خودشان وارد دین می شوند و در قرآن سیر می کنند. این است که اختلاف بر سر قرآن به وجود می آید. در زندان شیراز در سال ۱۳۵۲ شنیدم بچه های سازمان در کرج تجمع کرده بودند و به این نتیجه رسیده بودند که ما که یک نهضت قرآنی بودیم و مزیت نسبی به حوزه هاداشتم (به این معنا که در حوزه ها قرآن تدریس نمی شد) اکنون به اینجا رسیده ایم که می گویم «روش فهم قرآن چیست؟ محکم و متشابه نیز مشکل دیگری به شمار می رفت. در تفسیر المیزان مشاهده می شد که حتی در محکقات قرآن ۱۶ نظر متفاوت وجود دارد. بنابراین وقتی در سازمانی با خط مشی مسلحانه، ۱۶ نظر وارد شود، ۱۶ انشعاب در آن به وجود می آید و به جان همدیگر می افتند. آنهادافانه گفتند که این روش پاسخگو نیست و قرآن را کنار گذاشتند. اگر با پیش فرض های خودمان وارد قرآن شویم، به تفرقه می رسیم. هیچ راهی نیست جز این که از طریق خدایی که خالق قرآن و جهان است وارد قرآن بشویم و اگر هم اختلافی بود، به هستی ارجاع بدهیم. مگر وقتی در هر نظام معرفتی اختلاف پیش می آید، به آکسیوم خود ارجاع نمی دهند؟ مثلاً اسطوبه اولیات و بدیهیات، مارکس به ماده ازلی -بدی و برتر اندر اسل نیز به تجربه ارجاع می دهد. هر کسسی به معیار خود ارجاع می دهد، یعنی قرآن هم می گوید: «فَأَنْ تَنْزَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرَدُّوهُ إِلَى اللَّهِ» (نساء: ۵۹)، اگر در چیزی با هم اختلاف پیدا کردید، به خدا ارجاع بدهید. اما هیچ یک از ماهنوز تجربه نکرده ایم که چگونه نزاع ها را به خدا ارجاع بدهیم. علتش این است که در برخورد با قرآن از آغاز اشتباه می کردیم. ما باید با خدا وارد قرآن شویم، در حالی که الله را در قفس اتهام گذاشته ایم، خدا متهم به نیستی شده است و باید آن را ثابت و خلق کنیم.

دانشجو: از یک متن، هر برداشتی جایز است و به تعداد انسان ها برداشت وجود دارد.

میشمی: من قبول دارم که هر کدام از انسان ها جهان بینی ویژه خود را دارند و هر یک هم می توانند از قرآن برداشتی منحصر به خود داشته باشند، ولی اگر هستی را بپذیرند، همه در یک راستا هستند، منتها مراتب آن فرق دارد. این نظام تکامل عالم است که دوشیء مساوی وجود ندارد. هم نظام توحیدی قرآن این را مطرح کرده و هم اینشتین در فلسفه نسبیت به این رسیده که دو زمان و مکان یا دو جایگاه همسان وجود ندارد. دو مدادی که از یک کارخانه بیرون

می آیند، چون دو زمان و مکان مختلف دارند، با هم مساوی نیستند. دوشیء مساوی در خلقت وجود ندارد. بنابراین دو انسان و دو فهم مساوی و همسان هم وجود ندارند، ولی آنچه قرآن مطرح می کند، همه در یک راستاست. اگر خدا و هستی را معیار قرار بدهند و بر اساس آن استدلال محض بکنند، هر کسی از هستی، فهمی مخصوص به خود دارد، ولی همه فهم هادر یک راستاست.

اگر من، هستی، جهان و مخلوقات را به عنوان آکسیوم و بدیهی بپذیرم و از آنجا به خدا برسم، همان بدیهی، «اله» من خواهد بود

ما می گویم «الله اکبر» یعنی خدا از فهمی که من دارم برتر است. فهم ها هم متفاوت است. پیامبر (ص) می فرمود: «اگر ابوذر از چیزهایی که در ذهن سلمان می گذرد، باخبر شود، او را تکفیر می کند.» زیرا ابوذر ظرفیت پذیرش حرف های سلمان را نداشت. سلمان سیری را گذرانده بود و پس از طی مذاهب زرتشتی و... مسلمان شده بود، البته شاید او در این سیر به خدا شک کرده باشد. مراتب رشد، پذیرفتنی

است، اما همه در یک راستا هستند.

دانشجو: وقتی شما از دین خارج می شوید، بعد دین را قبول می کنید، به فکر تان جهت داده اید. این فکر باید هر کاری که می خواهد بکند. در نهایت خواهی نخواهی باید خدا را بپذیریم. شما اگر سیر پیدا پیش اسطوره رانگه می کردید، نظر تان نسبت به این مطالب عوض می شد. علم از اول علیه دین قیام کرد. چطور می خواهید از دین برای علم، جهت پیدا کنید؟ شما اگر پدر علم را یکی مثل گالیله بدانید، می بینید که او اولین کسی بود که مقابل کلیسا ایستاد و حرف های کفرآمیز زد! در نظام نیوتن، خدا، خدایی نیست که در همه جای جهان

**و بزرگی نسل جوان ما،
پرسشگری و جست و جویی
است. پیامبر اکرم (ص)
هم در اثر پرسشگری و
جست و جویی و دعامندی
بود که به قرآن صاعد تبدیل
شد و قرآن نازل، محصول این
جست و جویی بود**

نداشته باشیم، چگونه می توانیم با هم گفت و گو کنیم؟

میثمی: چیزی نیست که هیچ کس قبول نداشته باشد. شما قبول نداشته باشید، اما می توانید گفت و گو کنید. آنگاه من می گویم در این گفت و گوی شما خدا موج می زند. به نظر من این گونه می توانیم پیش برویم و به نتیجه برسیم.
دانشجو: شما می گوید در خدا نمی توان شک کرد. من می گویم می توان شک کرد، همان طور که شک کرده اند. شما باید اثبات کنید که در خدا نمی توان شک کرد.

میثمی: هر کسی در خدا شک کند،

در تصورش از هستی شک کرده است.

دانشجو: چه ربطی دارد؟ شما هستی را عین خدا می گیرید و می گوید آب، هستی ای است که وجود دارد، چون این هستی وجود دارد، خالق می خواهد، آنگاه استدلال می کنید که خدا هست. من نمی توانم قبول کنم که چون هستی هست، خدا هم هست.

میثمی: اگر من، هستی، جهان و مخلوقات را به عنوان آکسیوم و بدیهی بپذیرم و از آنجا به خدا برسم، همان بدیهی، «اله» من خواهد بود.
دانشجو: اگر ما توانیم این محورها و مبدا مختصات را به یکدیگر بقبولانیم، معلوم است چیزی که برای من بدیهی است، برای شما بدیهی نیست.
میثمی: اصلاً اشکال ندارد.

دانشجو: شما باید برای اثبات این مطالب استدلال بیاورید.

میثمی: استدلال من این است که هر کس در خدا شک نماید و یا آن را انکار کند، ناخواسته خدا را قبول کرده است. این بهترین استدلال است. مثلاً جمله ای که از برتراند راسل در رد خدا بیان کردم، به نظر من این همان خدای ابراهیم است. مار کس هم که ماتریالیست است و معتقد است جهان چیزی جز ماده متحرک نیست. همین که مار کس از لیت و ابدیت ماده را پذیرفته، به هر حال یک صفت خدا را پذیرفته است. به نظر من نحوه برخورد با مار کسبست هادر ایران غلط بوده است. اول می گویند نجس هستند و آنگاه توقع دارند که آنها دین را بپذیرند. تا به حال هر کتابی از مهندس بازرگان، دکتر سروش و... خوانده ام، مشاهده کردم که تا حدی عامل تقویت مار کسبست بوده است. مار کس بازرگان کتابی نوشته به نام «علمی بودن مار کسبست» و آن را زیر سؤال برده است. مار کس چنین ادعایی ندارد که مکتب او علمی است و می گوید اساس آن ماده ازلی ابدی است و ماده را یک مقوله فلسفی می داند. به این ترتیب او یک صفت خدا را قبول کرده است. ما فقط از موضع جهان بینی توحیدی (همان هستی) می توانیم بگویم ماده ای که زوال پذیر است، وزن مخصوص، حد و تشخیص دارد و کشتش آن ازلیتی را که خودت می گویی ندارد. قرآن هم استدلال می کند که «کل شیء هالک الا وجهه» (قصص: ۸۸)، هر چیزی هلاک شونده و محدود است، مگر این که در جهت هستی و خدا باشد. ما حق نداریم صفت ماده محدود را به خدا منتسب کنیم. ما باید با آن به شیوه ای تعالی بخش برخورد کنیم و همین که از لیت و ابدیت را قبول دارد بپذیریم. هر بشری یکی از صفات خدا را قبول می کند. ما در اینجا یک مرحله، تعالی بخش برخورد می کنیم و توحید نیز همین است، چرا که می گوید: «الهیکم اله واحد» (بقره: ۱۶۳)،

وجود داشته باشد. نیوتن می گوید این خدا به این جهان نظم داده و به دنبال کار خودش رفته است. کار فلسفه و علم بدانجا می رسد که خدا اصلاً نیست و مرده است. اینشتین نظام راد زره می دید و دیدش نسبت به جهان این بود که خداوند در پی هدفی ذره را خلق کرده است. وقتی که این ذره را شاکتند، او تمام عمرش را گذاشت تا این قضیه را اثبات کند، اما فهمید که نمی شود چنین کرد. می خواست جهان را ببیند. آرتور برت در آخر عمرش خورشید پرست می شود. دکتر سروش در بررسی کتاب او می نویسد از نوشته های او معلوم می شود که خدای او خورشید است. با این چیزها علم به وجود آمد. حال پرسش این است که چگونه می خواهیم این دور را با هم پیوند بدهیم؟ تمام کتاب از سطوح بحث سعادت انسان است، یعنی برای بشر آن روز، چگونه زندگی کردن مهم بوده است. ارسطو، قرآن و ادیان باید به این پرسش پاسخ بدهند. برای بشر امروز، شیوه زندگی بدیهی ترین چیزی است که در وجود اوست. او می داند باید چگونه زندگی کند، اما حالا با همین دین مشکل پیدا کرده است. این دین و سنت جلوی او ایستاده است. من فکر نمی کنم کسی در شیوه خوب زندگی کردن شک داشته باشد. همه می دانند که باید پول داشته باشند و خوش بگذرانند. این برای مردم امروز بدیهی است.

میثمی: هر کس، هر حرفی بزند، خدا در آن موج می زند. من به حرف های شما گوش دادم. در جزء جزء صحبت های شما نکته ای وجود دارد و جوهرش این است که خدا در حرف های شما نیز موج می زند. شما می گوید بدیهی، بدیهی است، شکی هم در آن نیست. این نشان می دهد به مبدا مختصاتی رسیده اید که شکی در آن راه نمی دهید. بنابراین شما هم خدایی دارید، ولی باید آن را به خدای واحد تقاد دهید، یعنی شما هم به یک بدیهی تردیدناپذیر اعتقاد دارید. امروز من به این دین سنتی که در ذهن شماست شک کرده ام. اما تعریفی که شما از علم دارید و روی آن پافشاری می کنید، خود علم هم قبول ندارد. علم جدید به دنبال بستری برای آینده می گردد و آن را در خود علم نمی تواند پیدا کند. من این را به شما ثابت می کنم. کمی در معیار خود شک کنید. من می گویم در خدا هم می شود شک کرد و حتی واجب است که شک کنی، شما هم در دستاوردهای خودت شک کن.

دانشجو: من اگر در ذات خدا شک کنم، چگونه می توانم اثبات کنم که ذات خدا چیست؟

میثمی: آرامش خود را به هم نزنید، ولی شک بکنید. هر چه در آن شک کنید موجب رشد می شود.

دانشجو: اگر ما بخوایم وارد بحث بشویم و مبدا مختصات شما را قبول

الهه‌ها را نفی نمی‌کند، بلکه می‌گوید هر کس برای خود یک «اله» دارد. «الهکم» نخست به انسان هويت می‌دهد و آنگاه خدای او را به خدای واحد ارتقا می‌دهد، نه مثل برخی روانپزشکان که می‌گویند خودت را تخلیه کن و به این ترتیب انسان را بی‌هویت می‌کنند. توحید، هويت‌ها را نمی‌گیرد، بلکه می‌گوید هر کس آکسیوم و خدایی دارد. من می‌توانم با آکسیوم او برخورد تعالی بخش کنم و بگویم این طور بهتر جواب می‌دهد.

دانشجو: بعضی در بحث معرفت‌شناسی جهان می‌گویند نخستین چیزی که باعث می‌شود در مورد جهان، شناخت پیدا کنید تجربه، سپس سنت و بعد عقل است، پس از آن تجربه، رؤیا و شهو است. شما خیلی برای عقل اصالت قائل می‌شوید، در حالی که عقل هم یکی از منابع معرفت است و تا این اندازه اصالت ندارد. اگر شما این اصالت را بدهید، همان اشتباه را کرده‌اید که پوزیتیویست‌ها در اصالت دادن به تجربه مرتکب شده‌اند.

میشمی: من اصلاً نمی‌گویم هر چیزی که دستاورد عقل من است «همین است و غیر از این نیست»، بلکه می‌گویم حتی در خدا و در اصلی‌ترین چیز در هستی شک کنید، در این صورت مطمئن باشید که ملاک شما از هستی بالا می‌رود.

دانشجو: شما خیلی به عقل انسان اصالت می‌دهید. آیا عقل انسان می‌خواهد خدا را بسازد؟ خدایی که عقل انسان می‌سازد، به درد خودش می‌خورد.

میشمی: من هم همین را می‌گویم. من می‌گویم خدایی که عقل و تصور من آن را می‌سازد، مخلوق ذهن است، بنابراین نمی‌تواند خدا به معنی هستی محض باشد. لطفاً به نتایج آن توجه کنید. اگر خدا مخلوق ذهن باشد، از آنجایی که ما فطر تا خدا جو هستیم، در اولین گام به «خود خدایی» می‌رسیم. چون خدا را در ذهن خود اثبات کرده‌ایم «خود مطلق بین» می‌شویم و در پی آن از نظر معرفتی، سرکوبگر، شکنجه‌گر، خشونت طلب و دیکتاتور هم می‌شویم (که البته ممکن است خصلتاً این گونه نباشد). مشکل نظام فکری ما هم همین است. من با برخی از طلبه‌ها زندگی کرده‌ام، آنها سختی زیادی می‌کشند، ولی در مرحله‌ای که یک طلبه خدا را اثبات می‌کند، خدا را در ذهنش می‌آورد و خودش را خدا می‌بیند، در نتیجه «خود خدایی» و «خود مطلق بین» می‌شود، اگر چه ساده‌زیست است.

مارکس و لنین می‌گویند: «انحصار طلبی بدون انحصارات نمی‌شود». انحصارات بین‌المللی مثل انحصارات اسلحه، نفت، مواد مخدر و تشکیلات مافیایی هم وجود دارد. به نظر من اتفاقاً تجربه مادر ایران هم نشان داد که یک آدم ساده‌زیست که هیچ منافع هم ندارد، می‌تواند سرکوبگر، شکنجه‌گر و شلاق‌زن بشود و متأسفانه بی‌رحمانه و از موضع اعتقاد هم شلاق بزند. خود خدایی، خود مطلق بینی و سرکوبگری نتایج این نظام معرفتی است که سعی دارد خدای خالق را خلق کند.

دانشجو: هر کسی می‌تواند به جای خدا در این چهار حقیقتی که گذاشتید، هر میحث دیگر مثل آزادی، تکامل و قدرت در فلسفه نیچه را بگذارد و آن را اثبات کند و برای خودش مقدس بداند.

میشمی: اگر معیار هایش در تاریخ جواب بدهد و با بن‌بستی روبه‌رو نشود پذیرفتنی است.

دانشجو: اکنون با این سخن شما، اصلی به نام «تجربه» مطرح می‌شود، یعنی باید همه حقایق را تجربه کنیم؟

میشمی: این اصل بدیهی باید بتواند شش هزار سال تاریخ را تبیین کند. من یک بار از حنیف نژاد پرسیدم از کجایی که تو حق هستی؟ گفت

ما باید گاهی که داریم، جهان، تاریخ، مشروطیت و نهضت ملی را تبیین می‌کنیم. اگر جواب داد به استراتژی می‌پردازیم. استراتژی فازی است که باید با اطمینان جلوی گلوله برویم و ما به این مرحله می‌رسیم. در بحث آزادی هم با همین سیستم عمل می‌کنند. حتماً ملاک آنها بی‌گونی است. آزادی، «مدارا» است را قبول دارید. جوهر آزادیخواهی مداراگری است. اما سلمان رشدی در استرالیا مصاحبه‌ای کرد و گفت ما نمی‌توانیم با آنها بی‌گونی که مدارا را قبول ندارند، مدارا کنیم. حرف دموکراسی این است. اگر جبهه نجات الجزایر می‌گوید من مدارا و دموکراسی را قبول ندارم، نباید با آن برخورد دموکراتیک کرد، بلکه باید حتی با بمب اتمی هم که شده سرکوبش کرد. اینجاست که این معیار جواب کامل نمی‌دهد، ولی ما می‌گوییم خدا و هر کس را هم که خدا را قبول ندارد نفی نمی‌کنیم، چون می‌دانیم که سرانجام به طریقی خدا را قبول دارد، بنابراین او را طرد نمی‌کنیم و نجس و مرتد نمی‌دانیم.

دانشجو: این در بحث نظری است، اما اگر دست به اسلحه ببرد بحث دیگری است.

میشمی: دست به اسلحه بردن تعدی و تجاوز است. جبهه نجات می‌گفت ما مدارا را قبول نداریم، سلمان رشدی گفت شما مدارا را قبول ندارید، ما هم با شما مدارا نمی‌کنیم.

دانشجو: مدارا را قبول ندارد، یعنی حاکمیت و اسلحه به دست می‌آورد تا بقیه دنیا را در سلطه داشته باشد.

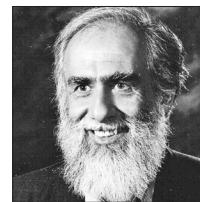
میشمی: سلمان رشدی تا مرحله آخرش را در نظر می‌گرفت و می‌گفت اگر او مدارا را قبول ندارد، می‌خواهد نظام‌های دموکراتیک را از بین ببرد. اما ما می‌گوییم نمی‌شود کسی در مرحله نظری، خدا را قبول نداشته باشد. فرعون و شیطان هم که گزاره‌های تاریخی بودند، خدا را قبول داشتند و گزاره‌های آنها در قرآن آمده است. از بت پرستان در تاریخ هم که می‌پرسند چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده، می‌گویند: «الله». بت پرستی در واقع مکتب اصالت تصور است، یعنی در زمان انبیا و در صدر اسلام عده‌ای تصویری از هستی داشتند و این تصور را در نماد بتی ارائه می‌کردند. این بت جامد بود، حرکت نداشت و این به معنای تصور ثابت از هستی و مساوی با دکماتیسیم، جمود، ایستایی و سرکوبگری بود. بت پرستی مبتنی بر ذهن‌گرایی بود. آزر بت تراش، ایدئولوگ آن جامعه بود. او بهترین تصویر ذهنی خود را به بت تبدیل می‌کرد، چون تصور بالاتری از بت نبود، اما ما می‌گوییم «الله اکبر»، یعنی خدا برتر است از آنچه تصور می‌کنیم. پس همیشه ارتقا پیدای می‌کنیم و هر لحظه نیز این نگاه، تصور بالاتری برای ما به ارمان می‌آورد، ولی بت پرستی در یک تصور ثابت می‌ماند و به دکماتیسیم تبدیل می‌شود. به نظرم بت پرستی را نباید محدود به گوشه‌ای از تاریخ کرد؛ بت پرستی در طول تاریخ، استمرار داشته و مکتب جمود و تفکرات سنگواره‌ای را به وجود آورده است.

ویژگی نسل جوان ما، پرسشگری و جست‌وجوگری (۲) است. پیامبر اکرم (ص) هم در اثر پرسشگری و جست‌وجوگری و دعای مندی بود که به قرآن صاعد تبدیل شد و قرآن نازل، محصول این جست‌وجوگری بود.

پی‌نوشت:

۱- ک: علم آفرینی قرآن، چشم انداز ایران، شماره ۲۷.

۲- ک: «نسل پرسشگر»، چشم انداز ایران، شماره ۵۱.



کارل مارکس
ترجمه: حمید نوحی*

سرشت اهریمنی پول*

گزیده‌هایی از دست‌نوشته‌های ۱۹۴۴

«الذی جمع مالاً وعدده»...

... آن کس که به جمع آوری مال و شمارش آن سرگرم است...
شراره آن بر دل‌ها شعله‌ور است. (همزه: ۱ و ۷)

«قلب تو جایی است که گنجینه‌ات در آن پنهان شده» (عیسی مسیح: ماتیو ۲۱، VI)

تنها طبیعت نیست که بخشی از وجود ماست [...] چیزها و الزامات روح [...] نیز. بنابراین آیا احمقانه نیست که [...] درباره ثروت بیش از اندازه طماع و حرص
باشیم [...] (بیاید) از این دردها خود را رها سازیم، با تمام وجود بخشش کنیم، که این است به راستی، سرزمین فضیلت (و شاهره رستگاری)

Jean Chrysostome, برگرفته از مجید رهنما،

Quand la misère chassela pauvreté

چشم‌انداز ایران: متن حاضر گزیده‌هایی است از «دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی» کارل مارکس مشهور به «دست‌نوشته‌های ۱۹۴۴» که به انتخاب ناشر فرانسوی در سال ۲۰۱۰ میلادی تدوین و در فرانسه روانه بازار شد. ترجمه فارسی این اثر که مترجم می‌خواست به صورت کتابی مستقل منتشر نماید بنابه اظهار تمایل چشم‌انداز ایران در اختیار این نشریه قرار گرفت و اکنون در معرض مطالعه خوانندگان نشریه قرار می‌گیرد. متن کامل این دست‌نوشته‌ها تا سال ۱۹۳۲ میلادی یعنی ۸۸ سال پس از نگارش و ۶۵ سال پس از درگذشت مؤلف شهیر آن (در سال ۱۸۸۳ م) منتشر نشده و جهانیان، دنیای فلسفه و جنبش بزرگ چپ از آشنایی با دیدگاه‌های مارکس جوان (۲۶ ساله) - که اتفاقاً شالوده فلسفی و آرمان‌شهری آثار بعدی مارکس به خوبی در آن نمایان است - محروم مانده بود. بدیهی است دآوری در مورد مضمون انسانی-عاطفی و بار اخلاقی و معنوی اثر و همچنین فایده و ارزش فنی و ادبی ترجمه حاضر به عهده خوانندگان ارجمند بویژه صاحب‌نظران و پیشکسوتان است. امید است انتشار این گزیده کوچک مورد توجه عموم و بویژه جوانان و دانشجویان واقع شود و آن قدر کنج‌گاوکننده و پرسش‌برانگیز باشد که موجب ایجاد انگیزه برای خواندن یا بازخوانی آثار دیگر مؤلف بویژه متن کامل دست‌نوشته‌ها و تجدید چاپ آن شود.

یادداشت مترجم: نام مارکس و مارکسیسم از یک قرن و نیم پیش تا کنون به طور ایجابی با واژه‌هایی نظیر سوسیالیسم، پرولتاریا، آزادی، برابری، برادری، عدالت، انقلاب، دیالکتیک، ماتریالیسم، رهایی، کمونیسم و... و طور سلبی با واژه‌های فئودالیسم، مالکیت، سرمایه، برده‌داری، دین، بیگانگی، ایده‌آلیسم، امپریالیسم، استعمار، استثمار و... و در دنیای سیاست و کشورداری با انقلاب‌های آزادیبخش و ضداستعماری و ضدامپریالیستی در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین و با نام‌های چه‌گوارا، کاسترو، کوبا، ویتنام، کره، چین، مائوتسه‌تونگ، لنین و خاطرات تلخ اردوگاه‌های کار اجباری سبیری، کشتار دو میلیون نفر در کامبوج، محاکمات ناجوانمردانه، ترورها و شکنجه‌های درون‌سازمانی و... دست‌کم به واسطه برچسب سوسیالیسم و کمونیسم گره خورده است. در دنیای ادبیات و هنر نیز اندیشه‌های

مارکس تأثیر زیادی بر سبک‌ها و خلاقیت‌های هنری قرن بیستم داشته. به عنوان یک نمونه برجسته و مشهور می‌توان به مفهوم بیگانگی و کار بیگانه اشاره کرد که در فیلم «عصر جدید» چارلی چاپلین به خوبی و با هنرمندی تمام تصویر شده است. به اعتقاد بسیاری از اندیشمندان علوم انسانی و حتی بسیاری از مخالفین رقیبش، مارکس یکی از اعجوبه‌های اندیشه فلسفی و اقتصادی دوران مدرن است. نام او هم‌بسته با آنچه در اندیشه و فلسفه، فریاد در روان‌کاوی، و لامارک و داروین در زیست‌شناسی است. به جرأت می‌توان گفت که تأثیر اندیشه‌ها و شخصیت هیچ متفکر و بازیگر اجتماعی و سیاسی در دوران مدرن به پای او نمی‌رسد؛ تأثیری که هنوز ادامه دارد و چه بسا بعدها به اشکال متفاوت و نوینی به ظهور برسد. اندیشه‌ها و شخصیتی که هواداران جان بر کف و دشمنان قسم خورده بسیار پرورانده است. در

این میان، از آنجا که در آغاز سده بیست و یکم جزمیت از هیچ نوع آن - در عرصه اندیشه و تحولات اجتماعی جایی ندارد، از یک طرف پسوند «ایسم» و مارکسیسم با آن «ایسم» بزرگ نیز موضوعیت خود را حتی در میان هواداران پروپاقرص و پیشکسوتان «مارکسیسم» از دست داده است و از طرف دیگر بازخوانی انتقادی آثار مارکس و ارائه تفاسیر و قرائت‌های جدید از آنها همچنان ادامه دارد.

اکنون پس از گذشت چند دهه عقب‌نشینی سوسیالیسم رسمی، به حال رخوت فرورفتن جنبش‌های چپ، فرایزی جریان‌های راست و راست افراطی، با ظهور مجدد رفتارها و گرایش‌های نژادپرستانه و ملی‌گرایانه فاشیستی، و در آستانه پیروزی تام سرمایه‌داری جهانی و نو لیبرالیستی بر سایر اشکال اقتصاد سیاسی، شروع مرحله دیگری در حال تکوین است؛ مرحله عطف توجه مجدد به آرمان‌های عدالتخواهانه و انساندوستانه. به نظر می‌رسد با آغاز فرایند جهانی شدن سرمایه که یکی از پیش‌بینی‌های مهم اقتصادی مارکس بود و وقوع بحران‌های بزرگ اقتصادی مهار نشده اخیر در غرب که حاکی از درستی نظریه بحران‌های ادواری سرمایه‌داری است که مارکس آن را جزو ذاتی و لاینفک نظام سرمایه‌داری می‌دانست، بار دیگر پرسش از اندیشه‌های مارکس در حال گسترش است. به راستی همان‌طور که ژان پی بربرو (Jean - Pierre Barou) ناشر فرانسوی در مقدمه گزیده حاضر می‌نویسد: «... اگر این متن، این همه تازگی دارد و جوان به نظر می‌آید، به این دلیل است که روی یکی از دلایل شعورزدایی ما انگشت گذاشته: عقب‌نشینی «هستی نوعی»، و غلبه پول به مثابه هدف منحصر به فرد که آنقدر هوس‌انگیز است که دست کم به ظاهر قادر مطلق به نظر می‌آید.»

مال‌اندوزی و جمع‌آوری درایوی و تکیه بر آن در همه ادیان، مکاتب عرفانی و فلسفی و نزد بزرگان ادب، اندیشه، هنر و علم موجب دوری انسان از حقایق جهانی و کائناتی تلقی شده است؛ و روگردانی که نه تنها مورد پذیرش تمامی اسلام‌شناسان،

فقه‌ها، فیلسوفان و عرفای اسلامی است، بلکه عموم مسلمانان نیز بر اساس شناختی که کم و بیش از آیات قرآنی، احادیث و روایات و سرگذشت پیامبران الهی دارند مخالفتی با این رویکرد ندارند. بسا این حال چرا بسیاری از مردم و بلکه قریب به اکثریت - اگر نگوییم همگی - در گردآوری مال طماع و در ذخیره‌سازی آن حرص‌اند.

انگیزه و تمایل نسبت به تملک چیزها بنا بر شواهد تاریخی در تمام ادوار تاریخی به جز جوامع ابتدایی که تملک و انباشت فردی به راستی موضوعیت نداشته، بنا بر وضعیت‌های تمدنی متنوع به اشکال مختلف وجود داشته است. با این حال داستان پول در عصر ما، در دوران انقلاب صنعتی و توسعه سرمایه‌داری داستان دیگری است که از ابتدای دوران مدرن و بلکه پیش از آن همزمان با تحولات فنی، علمی، فلسفی و جنبش‌روشنگری، مورد توجه هنرمندان، اندیشمندان، فلاسفه و دانشمندان از جمله کارل مارکس، واقع شده و در علوم اقتصادی و اقتصاد سیاسی تحلیل‌ها و نظریه‌های مبسوطی مبتنی بر مکاتب مختلف ارائه شده است و هنوز هم نظریه‌پردازی در این مورد ادامه دارد.

مارکس نیز به نوبه خود اساس تحلیل‌های اجتماعی و اقتصادی خود را روی مسئله پول، کار، نیروی کار،

عوامل تولید، کالا و سرمایه متمرکز کرد. خوبش‌خانه در چند دهه اخیر آثار زیادی از او و درباره او و یار و هم‌زم او فریدریش انگلس و همچنین فیلسوفان و اندیشمندان پیش و پس از او که کم یا بیش دارای ریشه‌های مشترک فکری با تفاوت‌ها و شباهت‌هایی در مبانی فلسفی اعم از ماتریالیستی یا ایده‌آلیستی بوده‌اند، از جمله آثار خود انگلس و مکاتبات آنها، هگل، فویرباخ، اسپینوزا، لایبنیتز و ده‌ها متفکر دیگر، به فارسی برگردانده شده و در بازار کتاب موجود است.

نگارنده تردیدی ندارد که مارکس و هواداران او در سراسر جهان پیش‌بینی‌های نادرست و اشتباهات نظری و عملی فاحشی مرتکب شده‌اند. این یک روی سکه است، روی دیگر آن پیش‌بینی‌های داهیان و جاذبه‌های اندیشه و شخصیت این فیلسوف بزرگ تاریخ و اقتصاد سیاسی است: یک عمر زندگی مشقت‌بار، سختی معیشت و فقر و بینوایی، از دست دادن سه فرزند کوچک خود به خاطر همین سختی‌های خودخواسته در راه آرمان‌های بشر دوستانه. او در سال ۱۸۵۸ «۴۰ سالگی» به رفیق شفیق خود انگلس می‌نویسد: «مثل ایوب دچار بلا و مصیبت، هر چند که به اندازه او از خدانمی ترسم. هر چیزی که این آقایان [پزشکان] می‌گویند، به اینجایی رسد که آدم باید خرپول باشد، نه بدبخت بی پول مثل من که عین موش کلیسایی چیز است.»

یک خفیه‌نویس پروسی در یکی از گزارش‌های خود چنین می‌نویسد: «در یکی از بدترین و ارزان‌ترین محله‌های لندن زندگی می‌کند. دو اتاق دارد. هیچ اسباب و اثاث تمیز یا آبرومندی در این دو اتاق به چشم نمی‌خورد، همه چیز شکسته، لقی و لوق و پاره پوره است، گرد و خاک ضخیمی هم روی همه چیز نشسته... دست‌نوشته‌ها، کتاب‌ها و روزنامه‌ها در کنار اسباب‌بازی بچه‌ها و خرت و پرت‌های کیف خیاطی زنش، فنجان‌های لب پریده، قاشق‌های کثیف، کاردها، چنگال‌ها، چراغ‌ها، دوات، لیوان، پیپ‌ها، خاکستر تو تون، همه و همه روی یک میز تلنبار شده‌اند. وقتی وارد اتاق شوید، دود چراغ و دود تو تون آنقدر اشک به چشم‌تان می‌آورد که اول خیال می‌کنید دارید در میخانه‌ای کورمال کورمال جلو می‌روید، تا بالاخره عادت می‌کنید و بعضی چیزها را وسط آن دود و غبار تشخیص می‌دهید. نشستن کار خطرناکی است. اینجا یک صندلی هست که فقط سه تا پایه دارد، آنجا صندلی دیگری هست که تصادفاً سالم است و بچه‌ها دارند روی آن آشپزبازی می‌کنند. همین صندلی رابه میهمان تعارف می‌کنند، اما وسایل آشپزبازی بچه‌ها را بر نمی‌دارند، و اگر بنشینید ممکن است شلوارتان سوراخ شود. اما این چیزها اصلاً مارکس و زنش را ناراحت نمی‌کند. خیلی دوستانه از شما پذیرایی می‌کنند و با کمال نزاکت پیپ و تو تون و هر چیز دیگری که باشد به شما تعارف می‌کنند. بلافاصله گفت و گوی هوشمندانه و جالبی شروع می‌شود که همه کم و کسری خانه را جبران می‌کند، و از همین رو ناراحتی آدم قابل تحمل می‌شود....»

شرح حال نویسان نوشته‌اند: «خیلی وقت‌ها پول نداشتند به مغازه‌دارها بدهند، و اگر وامی نمی‌گرفتند یا یک اسکناس یک پوندی از انگلس نمی‌رسید و موقتاً گری گشوده نمی‌شد چه بسا از گرسنگی می‌مردند. گاهی همه لباس‌های خانواده در گرو بود، و مجبور

«هر چه کمتر بخوری، هر چه کمتر کتاب بخری، هر چه کمتر به تئاتر، به سینما، یا به رقص بروی، هر چه کمتر فکر کنی، یا دوست داشته باشی، هر چه کمتر نظر به پردازی کنی، هر چه کمتر آواز بخوانی، یا نقاشی کنی و شعر بسرایی... بیشتر پس انداز می‌کنی، (...)

هر چه کمتر باشی، هر چه کمتر زندگی کنی، بیشتر خواهی داشت، زندگی بیگانه از خودت فراز می‌آید و فربه‌تر می‌شود، بیش از پیش از هستی بیگانه از خود انباشته می‌شوی. تمام آنچه را که اقتصاد محوری از زندگی و انسانیت تو می‌رباید، پول آن را به تو باز پس می‌دهد...»

می‌شدند ساعت‌ها بدون روشنائی و غذابنشینند و منتظر بمانند. گه گاهی سسرو کله طلبکارهای سمسج پیدا می‌شد، اما توی درگاه یکی از بچه‌ها طوطی وار به آنها می‌گفت: "آقای مارکس نیستند."

داستان اندیشه‌ها و زندگی ایوب وار مارکس سر دراز دارد. در این میان یک چیز جای شک و تردید ندارد و آن این که زندگی او عین اندیشه‌هایش بود:

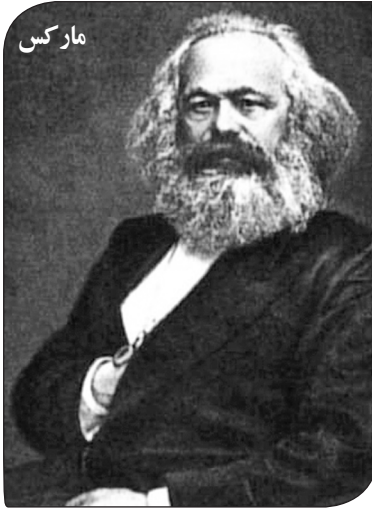
سرشت اهریمنی پول

هر چه کمتر بخوری، هر چه کمتر کتاب بخری، هر چه کمتر به تئاتر، به سینما یا به رقص بروی و تفریح کنی، هر چه کمتر فکر کنی یا دوست داشته باشی، هر چه کمتر نظریه پردازی کنی، هر چه کمتر آواز بخوانی یا نقاشی کنی و شعر بسرای... بیشتر پس انداز می‌کنی. هر چه بیشتر پس انداز کنی، گنجینه‌ات که نه حشرات آن را می‌خورند و نه گرد و خاک آن را از میان می‌برد یعنی سرمایه‌ات افزایش می‌یابد. هر چه کمتر باشی، هر چه کمتر زندگی کنی، بیشتر خواهی داشت، زندگی بیگانه از خودت فراز می‌آید و فربه می‌شود، و بیش از پیش از هستی بیگانه از خود انباشته می‌شوی. تمام آنچه را که اقتصاددانان از زندگی و انسانیت تو می‌ربایند، پول آن را به تو بازپس می‌دهد و ثروت مندت می‌کند. ناتوانی تو را پول جبران می‌کند: او به جای تو می‌تواند بخورد، بیاشامد، به تماشاخانه و مجلس رقص برود؛ او، هنر شناس و اهل علم، کاشگر و بازگر سیاسی ماهری است؛ او می‌تواند مسافرت کند؛ او می‌تواند همه اینها را به تو بدهد؛ او می‌تواند همه اینها را برایت بخرد؛ او قدرت واقعی است.

با تمام این احوال، او امکان دیگری جز هر چه بیشتر برافراشتن خود، و خود را به معرض فروش گذاشتن ندارد، زیرا همه چیزهای دیگر برده او است. اگر پول داشته باشم، مالک برده او هم هستم، و از آنجا که حرص مالکیت تمامی هیجان، و شور و سرزندگی را به کام خود می‌کشد و می‌بلعد، دیگر نیازی به این همه ندارم. به کارگر زحمتکش فقط آنچه را که برای خاموش نشدن شمع هستی ناچیزش لازم است و برای این که بتواند در حسرت مالکیت به زندگی ادامه دهد، بازپس می‌دهند.

آرزوهایت را اسماک کن

به راستی اکنون آشکارا، اختلاف نظرهایی در عرصه اقتصاد آغاز شده است. بعضی‌ها، تجمل را توصیه و پس انداز را محکوم می‌کنند. برخی دیگر برخلاف، پس انداز را توصیه و تجمل را مورد می‌شمارند. اولی‌ها پنهان نمی‌کنند که توصیه به تجمل به قصد تولید کار است؛ دومی‌ها اقرار می‌کنند که توصیه به پس انداز به قصد ایجاد ثروت و در نتیجه به قصد تجمل است. اولی‌ها دچار توهم شاعرانه‌ای هستند که بنابر آن صرفاً عطش کسب درآمد نیست که باید تعیین کننده مصرف ثروت مندانه باشد. اینان به هنگام ارزیابی و لخر جی و اسراف به عنوان سرچشمه مستقیم مال اندوزی دچار تناقض گویی می‌شوند. در حالی که دیگران با غرور بسیار و ابهت تمام در پرداختن به جزئیات، تأکید می‌کنند که از راه اسراف، دارایی به جای افزایش، کاهش می‌یابد. دومی‌ها از روی ریاکاری اقرار نمی‌کنند که تولید دقیقاً با حرص و آرزو قصد و هدف آفرین است؛ اینان «نیازهای تعالی» را فراموش



مارکس

می‌کنند، فراموش می‌کنند که رقابت تولید را جهانی تر و تجملی تر می‌کند؛ فراموش می‌کنند که از چشم آنها، مصرف کاربرد است که ارزش اشیاء را تعیین می‌کند و سلیقه زمانه (Mode) مصرف را نشانه می‌رود (تعیین می‌کند). اینان می‌گویند خواهان محدود شدن تولید به اشیاء مفید اند، اما فراموش می‌کنند که فراوانی اشیاء مفید موجب انباشت تولید جمعیت بی‌فایده می‌شود. اینان و آنها هر دو فراموش می‌کنند که اسراف و پس انداز، تجمل و تهیدستی، ثروت و فقر هم‌عنان اند.

تو نه فقط باید در تمایلات حیاتی همچون میل به خوراک پرهیز کاری پیشه کنی، در عین حال باید نسبت به علایق جمعی نیز بی‌تفاوت باشی، اگر می‌خواهی مطابق آموزه‌های اقتصادی رفتار کنی، اگر می‌خواهی زیر بار خیالات باطل خود خردنشوی، باید رحم و شفقت را نیز از خود دور کنی. باید تمام آنچه را به تو تعلق دارد مفید و قابل معامله کنی. چنانچه از اقتصاددان پرسسی: اگر من از راه فروش اندامم موجب ارضای دیگری شوم، آیا از قوانین اقتصادی تبعیت کرده‌ام؟ در فرانسه، کارگران خودفروشی همسران و دختران‌شان را اضافه کاری می‌نامند، چیزی که به معنای واقعی کلمه درست است [...]. اقتصاددان پاسخ می‌دهد این کار خلاف قوانین من نیست. با این حال مراقب آنچه دختر عمو و دختر عمه من، [سرکار علیه] خانم اخلاق و [علیا مخدره] مذهب به تو می‌گویند باش، زیرا اخلاق من و مذهب من اقتصاددان، در این مورد چیزی برای متهم کردن تو در دست ندارد... در این حال، به راستی من سخن کدام یک را باید به گوش

جان بشنوم، اقتصاد سیاسی یا اخلاق را؟ اخلاق اقتصاد سیاسی، کسب درآمد، کار، پس انداز و صرفه جویی است. در عین حال، اقتصاد سیاسی و عده می‌دهد نیازهای مرا ارضا نماید. اقتصاد سیاسی اخلاق، غنای ضمیر باطن، وجدان و پاکدامنی است. اما اگر من وجود نداشته باشم چگونه می‌توانم پاکدامن باشم،^(۱) چگونه می‌توانم وجدان بیداری داشته باشم، اگر هیچ آگاهی نداشته باشم؟ تمام اینها زائیده نفس بیگانگی است؛ هر یک از این دو جریان هنجارهای متفاوت و متضادی به من القاء می‌کند. اگر معیارهای اخلاق متفاوت از معیارهای اقتصادی است، به این دلیل است که هر یک از دو جریان نماینده یک فضای ویژه بیگانگی است که از دیگری متفاوت است [...]

آدم‌های زیادی

سرکوب نیازها به مثابه یک اصل اقتصادی به بارزترین نحو در نظریه جمعیت که اقتصاد آن را تبلیغ می‌کند آشکار می‌شود: انسان‌ها زیادی اند. حتی موجودیت انسان‌ها یک تجمل ناب است به طوری که اگر کارگر یک انسان شریف است - میل [جیمز میل]^(۲) پیشنهاد می‌کند جامعه با پاکدامنی جنسی را تشویق و کسانی را که در ملاء عام بر علیه آرمان ازدواج سترون (نازایی) تبلیغ می‌کنند، مورد مواخذه قرار دهد. آیا این یک روش اخلاقی نیست، آیا چیزی غیر از نظریه پارسایی است؟ - در امر زاد و ولد اعتدال را رعایت خواهد کرد. تولید انسان [در این رویکرد] همچون یک فاجعه عمومی تلقی می‌شود.

مفهوم می‌را که ثروتمندان به تولید می‌دهند، به راحتی از خلال مفهوم می‌که نزد بی چیزان دارد آشکار می‌شود، زیرا مفهوم آن برای فرادستان در حالی که ظاهر بی‌ناهن است همواره به شیوه رندانه‌ای مسخ شده، مبهم و رازورانه بیان می‌شود. برای فرودستان معنای این واژه چرخشی ساده، بی‌پرده و صمیمی ناشی از جوهر آن پیدا می‌کند. نیاز ابتدایی کارگر سرچشمه بهره‌ای به مراتب بزرگتر از نیازهای باکیفیت بالا و شیک ثروتمندان است. زیرزمین‌های نمودر شهر لندن در آمدی به مراتب بیشتر از کاخ‌ها برای مالکان شان در بر دارد. از آنجا که این زیرزمین‌ها منبع ثروتی بسیار بیشتر است، به زبان اقتصاددانان، سرچشمه ثروت اجتماعی بیشتری است.

به همان اندازه که صنعت روی ظرافت کیفی نیازهای فرادستی حساب باز می‌کند، به فراوانی و سنگین وزنی نیازهای فرودستی که به‌طور مصنوعی به آن دامن زده می‌شود نیز اهمیت می‌دهد، تنها فایده این نیازهای انبوه، سرگشتگی و ارضای سطحی نیازهاست؛ سرگشتگی به عنوان نماد تمدن در بطن تو حش خام نیازها. از این رو میخانه‌های انگلیس تجسم مالکیت خصوصی اند، تجمل آنها نظیر رابطه واقعی میان انسان و ثروت صنعتی است. این میخانه‌ها تنها جبر نگاه روحی مردم است برای این که پلیس انگلیس با آنها با مهربانی رفتار کند [...]

هنگامی که کارگران کمونیست دور یکدیگر جمع می‌شوند، ابتدا اهداف شان فهم نظریه و تبلیغ آن است، اما در عین حال نیاز جدیدی را ارضاء می‌کنند، نیاز به اجتماع و جمع شدن دور یکدیگر. به این ترتیب آنچه به نظر وسیله می‌آید به نوبه خود تبدیل به هدف می‌شود. یکی از بارزترین نمونه‌های آن، روشی است که کارگران سوسیالیست فرانسوی دور یکدیگر جمع می‌شوند. دخانیات، مشروبات و تغذیه در اینجا وسیله جمع شدن دور یکدیگر نیست، بلکه مجلس و محفلی که تشکیل

می‌دهند، مباحثه و مناظره - که هدف آن جامعه است - فی‌نفسه آنها را کفایت می‌کند. برادری انسانی برای آنها نه واژه‌ای بی معنی بلکه یک واقعیت است. شرافت و انسانیت در رخسار پرهیبت ناشی از کار آنها خود را نشان می‌دهد.

اسب و شمشیر

اگر اقتصاد سیاسی می‌گوید عرضه و تقاضا همواره با یکدیگر به موازانه می‌رسند، فراموش می‌کند که بر اساس گزاره‌های خودش، عرضه [زاد و ولد] انسان - البته بر مبنای نظریه جمعیت - از سطح تقاضا فراتر می‌رود، و نتیجه نهایی کل فرایند تولید - که بقای انسان به آن وابسته است - به‌طور چشمگیری عدم تطابق عرضه و تقاضا را آشکار می‌سازد، تا آنجا که پول - که بنا بر فرض اولیه می‌باید وسیله‌ای برای ارتقای هستی انسانی من باشد - خود تبدیل به قدرت فائقه و تنها هدفی شده که هستی واقعی نوعی به عنوان وسیله برای خود انتخاب کرده بود؛ هدفی در خود و برای خود. همان گونه که مالکیت ارضی، در جایی که زمین منشأ حیات است و هر جا که ابزارهای واقعی بقا قرار دارد، همچون قدرت واقعی سیاسی در زندگی ظاهر می‌شود؛ در دست نظیر اسب و شمشیر. حق حمل شمشیر در قرون وسطی، نشان طبقه عالی بود. اسب برای قبایل کوچ نشین، همان چیزی است که از انسان یک انسان آزاد می‌سازد، عضوی از

جامعه (امت) (Communauté).

پیش از آن گفتیم که انسان [در عصر جدید] بار دیگر شروع به اسکان در غارها کرد، ولی این بار به صورتی غریب و خصومت آمیز نایل به کشف آن شد.^(۳) انسان وحشی در غار خود - این مکان طبیعی که خود به خود به روی او گشوده می‌شود تا به آن پناه برده و از آن استفاده کند - خود را نسبت به آن غریبه احساس نمی‌کند، یا به عبارت دقیق تر آنقدر با آن راحت است که ماهی در آب. بر خلاف آن، در جایی که فقیر کنونی در آن می‌زید چیزی خصوصاً آمیز وجود دارد، سرپناه او کاشانه‌ایست که فی‌نفسه قدرتی خصوصاً آمیز نسبت به او در بر دارد، جایی که منحصرأدر ازای حاصل مشقت‌های او در اختیارش قرار می‌گیرد و او نمی‌تواند آن را ملوک طلق خود بداند - جایی که بتواند عاقبت بگوید: اینجا، من در خانه خود هستم - جایی که بیشتر خانه‌ای از آن دیگری است، از آن بیگانه‌ای که هر روز به دنبال او است، و اگر اجاره را پرداخت نکند می‌تواند او را بیرون بیندازد. از نظر کیفی نیز این مسکن شباهتی به یک مسکن انسانی ندارد، مسکن مناسب برای او غیر قابل دسترسی و ماورای امکانات^(۴) [حتی ثروت] خیالی او قرار دارد.

این نوع بیگانگی در این واقعیت نیز نهفته است که امکانات بقای حیات من متعلق به دیگری است؛ آرزوها و خواست‌های من در اختیار دیگری و برایم غیر قابل دسترسی است. فعالیت من چیزی غیر از خود آن است. به‌طور خلاصه موضوع - که در مورد سرمایه‌داری نیز صدق می‌کند - عبارتست از فرمانروایی قادر مطلق غیر انسانی.

دارایی غیر فعال

این همه [داستان ثروت] بیش از اینها در مورد ثروت غیر فعال، اسراف آمیز، و معطوف به لذت‌ها و هوس‌ها صادق است: آن کس که آن را در اختیار دارد، همچون فردی که زندگی ناپایداری دارد تسلیم هیجان‌های زودگذر می‌شود، به کار دیگران بهانه می‌دهد، و دسترنج زندگی انسان را چیزی جز طعمه هوس‌های خود نمی‌داند. به این دلیل است که او انسان را همچون خودش، موجودی قربانی شده و بی ارزش می‌پندارد. هوس‌ها و ریخت و پاش‌های او بی‌انگیز تحقیری است که نسبت به انسان‌ها و می‌دارد: به جای هزینه‌های مسرفانه‌اش می‌تواند زندگی صدها انسان را نجات دهد. در عین حال دچار این توهم باطل است که از برکت اسراف کاری‌های لجام گسیخته، مصرف بی‌حد و حساب و غیر مولد او است که کار ایجاد می‌شود و بقای دیگران را تداوم می‌بخشد. از نظر او تحقق نیروهای حیاتی انسان، عبارت است از تحقق غول پیکری (فره‌بوی) او، هوس‌ها، و لوس‌بازی‌های خود کامه عجیب و غریب‌اش.^(۵) از نظر این نوع ثروت غیر فعال و مسرفانه، پول چیزی جز ابزاری ساده و حتی شی‌ای که لیاقتی جز نابود شدن ندارد، نیست. آنچه که ویژگی‌های متضادی دارد: هم آقا و هم برده است، در عین حال بخشنده و فرومایه، هوسباز، خودپسند، متفکر و در عین حال متعالی، فرهیخته و روحانی است. او هنوز از تجربه ثروت به مثابه قدرتی به تمام و کمال بیگانه و مسلط بر خوردار نیست؛ هدف نهایی او نه ثروت، بلکه خوشباشی است. در برابر این رؤیای باشکوه که به خاطر ظاهر حساس و به خاطر ماهیت ثروت به کز راه می‌رود،

شکسپیر: آنچه از برکت پول مال من است، آنچه را که من می‌توانم بهای آن را بپردازم، یعنی آنچه را با پول می‌توان خرید، خود من است؛ من صاحب پول... با این که زشت رویم، می‌توانم زیباترین زنان را مالک شوم، بنابراین زشت نیستم، زیرا اثر زشتی، نیروی بازدارنده آن، با پول محو شده است. اگر بنابر نیروی خودم باشم، من زمینگیرم، اما پول برایم بیست و چهار پامی سازد؛ بنابراین زمینگیر نیستم. من یک آدم بد، نابکار، بی وجدان و بی شعورم با این حال چون پولم محترم است، ناگزیر مالکش نیز موجه است، پول آن موجود برترین و بهترین است، بنابراین مالکش نیز خوب است

ثروت صنعتی میانه‌رو که اقتصادشناس است و اندیشه‌های روشنی نسبت به ماهیت ثروت دارد، قرار می‌گیرد. در برابر ولخرجی و بی‌بندوباری او، این یکی، با عرضه تولیداتی که موجب فخر و مباهات او هستند و بیش از پیش اشتهايش را برمی‌انگیزند، عرصه سرخوشی‌های گسترده‌تری را نشانه می‌رود. ثروت صنعتی می‌تواند از راه‌های مفید، ثروت اسراف‌کاران لذت‌پرست را به نفع خود تصاحب



جز جنبش کار صنعتی در اراده‌اش دایر بر تبدیل سرمایه به سرمایه صنعتی هدایت شده بر علیه سرمایه اشرافیت خوشگذران، که به صورت سرمایه صنعتی به کار نمی‌رود نیست. تنها پس از پذیرش و فهم کار به مثابه ذات مالکیت خصوصی است که می‌توان طبیعت واقعی اقتصاد سیاسی [فرایند تکامل اقتصادی] را به روشنی درک و آشکار کرد.^(۶)

تقسیم کار

جامعه - آن گونه که اقتصاددان تلقی می‌کند - جامعه‌ای بورژوازی است که در آن هر فرد به مجموعه‌ای از نیازها تقلیل یافته، و اگر هر فرد برای دیگری است، همان گونه که دیگری برای او است، هر دو در برابر یکدیگر چیزی جز ابزار نیستند. اقتصاددان - از لحاظ سیاسی و حقوق بشر نیز چنین است - همه چیز را به فرد نسبت می‌دهد و با تثبیت فرد در یک جایگاه دو گانه، یا سرمایه‌دار یا کارگر، تمام آزادی‌هایش را از او می‌گیرد.

تقسیم کار، از نظر اقتصادی ترجمان خصلت

اجتماعی کار در گیر در واقعیت بیگانگی است، یا به زبان دیگر کار چیزی جز بیان فعالیت انسان در چارچوب از خود بیگانگی نیست؛ بیانگر شور هستی، که از خود بیگانه شده است. بنابراین، تقسیم کار فی‌نفسه چیزی جز قرارداد فعالیت انسانی همچون فعالیت نوعی واقعی، یا همچون فعالیت انسان در جایگاه هستی نوعی اش (sa qualité d'être générique) منتهی به طرز غریب و آوار از خود بیگانگی شده نیست [...]

بررسی تقسیم کار و مبادله دارای بالاترین فایده‌هاست، زیرا بیان آشکار از خود بیگانگی فعالیت، و نیروی ذاتی انسان برای فعالیت به مثابه نیروی نوعی [ماهیت اصیل] است. این گفتار که مالکیت خصوصی شالوده کار و مبادله است بیان دیگری جز این نیست که کار، جوهر مالکیت خصوصی است. گزاره‌ای که اقتصاددان نمی‌تواند اثبات کند، و مابه‌جای او آن را به عهده خواهیم گرفت. به طور مشخص در این باره که تقسیم کار و مبادله، آشکالی از مالکیت خصوصی اند ما دلیلی مضاعف در دست داریم، و آن این که از یک طرف زندگی انسانی برای شکوفایی و تحقق خویشتن نیازمند مالکیت خصوصی بود، و از طرف دیگر، اکنون نیازمند الغای مالکیت خصوصی است.

تقسیم کار و مبادله دو پدیداری هستند که اقتصاددان ویژگی اجتماعی دانش خود را با غرور تمام از آن استنتاج می‌کند، بدون آن که به صرافت بیفتند که به این ترتیب ناخودآگاهانه و به طور همزمان تناقض دانش خود را آشکار می‌سازد؛ این که شالوده جامعه بر مالکیت خصوصی جامعه گریز بنا شده است.

گونه و شکسپیر

پول به خاطر توانایی اش در خرید همه اشیاء و به تملک در آوردن همه چیزها، خود شی‌ای است که به دست آوردن آن از همه چیزهای دیگر خواستی تر است. جهان‌شمولی توانایی اش بیانگر ماهیت قدر قدرت او است. بنابراین همچون قدری مطلق رفتار می‌کند. او واسطه میان نیاز و شیء است، میان زندگی و ابزار بقای انسان.

پول آشوب عمومی فردیت هاست که قادر است حیثیت‌ها را وارونه و انسان‌ها را به شخصیت‌هایی متفاوت و متضاد با شخصیت‌های واقعی‌شان تبدیل کند

نماید. بنابراین اگر ثروت صنعتی در بدو امر همچون حاصل ثروت اسراف‌کاران و سوداگران به نظر آید، در نهایت امر به نیروی جنبشی که ویژگی او است، فعالانه جان آنها را می‌گیرد. نتیجه این فرایند کاهش بهره پول است؛ نتیجه‌ای ناشی از جنبش صنعتی شدن. به این ترتیب امکانات [نظام] سوداگری [اشرافیت کهن] که از محل عواید املاک به زندگی خود ادامه می‌دهد، به دلیل استقرار روندی خلاف افزایش فرصت‌های سوداگرانه و دام‌هایی که سرراه او قرار می‌گیرد، روز به روز کاهش می‌یابد. در این معرکه تنها راهی که در برابر رباخوار قرار دارد این است که یا از اصل سرمایه خرج کند و نابود شود، و یا به نوبه خود به وادی سرمایه‌داری صنعتی نقل مکان کند.

بهره‌وری‌های سرمایه

کاهش بهره پول - که پرودون آن را همچون نشانه بیماری حذف سرمایه و حاکی از گرایش به اجتماعی شدن سرمایه می‌داند - در واقع بیشتر، پیروزی سرمایه فعال صنعتی بر سرمایه اسراف‌کار غیرمولد و تبدیل انواع مالکیت خصوصی به سرمایه صنعتی است؛ فرایازی نام مالکیت خصوصی نسبت به تمامی ویژگی‌های ظاهراً انسانی آن و بنابراین گردن نهادن کامل مالک خصوصی به ذات مالکیت خصوصی، یعنی کار.

به راستی، سرمایه‌دار صنعتی نیز از کار خود بهره‌مند شده و لذت می‌برد، او هرگز به ساده‌پنداری ضد طبیعی نیاز نصاب نمی‌گردد. با این حال لذت او ثانوی است؛ تمددنیرو برای تولید، و بنابراین لذتی حساب شده، و به این معنی مطابق راهبرد اقتصاد سیاسی. به راستی به همین علت است که مواظب است تا این لذت را به حساب هزینه‌های سرمایه بگذارد، به طوری که رقم هزینه‌های او با بهره باز تولید سرمایه جبران شود. بنابراین کامروایی او وابسته به سرمایه، و بر خلاف روند پیشین لذت فرد ناشی از انباشت سرمایه است. در گذشته خلاف این بود. بنابراین کاهش نرخ بهره به خودی خود حاکی از الغای سرمایه نیست، مگر در شرایط حاکی از غلبه نهایی آن [سرمایه] در مسیر فرایند تکاملی خود و در نتیجه فرایندی بیگانگی‌ای که به فرایند الغای آن [سرمایه] اشتاب بخشد. بنابراین نزاع اقتصاددانان درباره تجمل و باصرفه‌جویی چیزی جز نزاع میان اقتصاد سیاسی، که به آگاهی روشنی نسبت به ماهیت سرمایه‌داری واصل می‌شود، و اقتصاد هنوز رایج ناشی از خاطره شاعرانه و ضد صنعتی، نیست. با این حال هیچ‌یک از دو اردو نمی‌توانند موضوع نزاع را به بیان ساده آن ارجاع دهد. به عبارت دیگر هیچ‌کدام نمی‌توانند تا پایان ماجرا آن را دنبال کنند [...]

تمام آنچه را که پرودون گمان می‌کند جنبش کار بر علیه سرمایه باشد، چیزی

اما آنچه که در میان مدت به زندگی من کمک می کند، به بقای موجودیت دیگر انسان ها برای خدمت به من نیز کمک می کند. بنابراین برای من پول آن انسان دیگر است (در خدمت من).

«ای اهریمن!»

روشن است که دست هایت و پاهایت و کله ات و نشیمنگاهت مال توست؛

اما آنچه من شادمانه از آن لذت می برم آیا همان قدر از آن من نیست؟

اگر من بتوانم بهای شش نریان را بپردازم آیا نیروی شان از آن من نیست؟

برگرده آن شش به پیش می تازم و حضرت آقای پرهیتی می شوم

گویی به راستی بیست و چهار پاداشته ام.»

گوته، فاوست (مفیستوفلس)

شکسپیر در تیمون آتنی

«زرا ز ناب، در خشان، پربهانه، خدای آسمان، من دل داده خود باخته ای نیستم... اندک مایه ای از این زر می تواند سیاه را سفید کند، زشت را زیبا، ناحق را حق، فرومایه را شریف، پیر را جوان، بزدل را دلاور... این زر که کاهنان و خادمان را از محرابان دور می کند؛ بالش محضران را از زیر سرشان بیرون می کشد. این برده زرد رنگ براق، سوگندها را تضمین و آنها را باطل می کند، لعنت شدگان را می آمرزد، رنگ پریده جذامی کریه را پرستش می کند. دزدان را بر تخت می نشاند و عنوان می دهد، حمد و سپاس نصیب جایگاه مسند نشینان می کند. او ست که بیوه زن را با چشم گریان به حجله می برد. گلسو گاه پذیرای زخم های نفرت انگیز و نفس متعفن را، زر عطر آگین کرده، و همچون یک روز زیبایی بهاری دلپذیرش می کند. برویی کارت، فلز لعنتی خود فروش تمامی انسانیت، تویی که میان تمامی ملت ها تفرقه می افکنی.»

و کمی پایین تر:

«آی با تو ام، شاه کش خوش ظاهر، ای پول عزیز جدایی افکن میان پسر و پدر، هتک حرمت کننده پر آب و تاب پاک ترین بسترهای زفاف، خدای دلاور جنگ، اغواگر همواره جوان، شاداب، ظریف و دوست داشتنی، تو! تویی که درخشندگی شکوه و جلالت برف مقدس روی دامان الهه شکار را ذوب می کند، تو ای خدای آشکار که همه آشتی ناپذیرها^(۷) را آشتی داده و هم آغوش شان می کنی، تویی که به تمام زبان ها و از تمام معناها سخن می گویی، سنگ محک تمامی قلب ها، آشوبگر بشریت برای این که برده تو شوند انسان ها، با نیروی خود آنها را در منازعات ویرانگر^(۸) درمی افکنی تا وحشی ها و حیوانات مالک الرقاب جهان باشند.»

شکسپیر ماهیت پول را به نحو بسیار عالی تصویر کرده. برای فهم آن ابتدا با شرح عبارات گوته شروع می کنیم:

آنچه از برکت پول مال من است، آنچه را که من می توانم بهای آن را بپردازم، یعنی آنچه را با پول می توان خرید، خود من است؛ من صاحب پول. زور من به همان اندازه زور پول من است. شخصیت پول همان شخصیت من و نیروهای ماهوی اش



اگر تو باور داشته باشی که انسان به مثابه انسان است که خویشتن خویش را تحقق می دهد، و این که رابطه او با جهان به مثابه رابطه ای انسانی برقرار می شود، دیگر نمی توانی عشق را جز با عشق، و اعتماد را جز با اعتماد مبادله کنی. اگر تو بخواهی از هنر لذت ببری، باید انسانی با فرهنگ هنری باشی؛ اگر بخواهی روی دیگر انسان ها نفوذی اعمال کنی، لاجرم باید انسانی باشی که دارای رفتاری حیات بخش و برانگیزاننده نسبت به دیگران است

[کیمیاگری جهانی و همه جا حاضر است.]

شکسپیر به طور مشخص به دو ویژگی پول اشاره می کند:

۱- الوهیت قابل رؤیت تبدیل [استحاله] تمامی خصلت های انسانی و طبیعی به خلاف خود، آشفتنگی و اختلال جهانی اشیاء. پول ناسازگارها را برادر می کند.

۲- اغواگر جهانی، پانداز جهانی آدم ها و خلق ها

آشفتنگی و اختلال تمامی خصلت های انسانی و طبیعی، برادری ناممکن ها - نیروی الهی پول - ناشی از ماهیت آن به مثابه ذات نوعی بیگانگی، بیگانه ساز و بیگانه (Salient) کننده انسان ها. او [پول] نیروی از خود بیگانه شده انسانیت است.

آنچه را که من به مثابه یک انسان نمی توانم انجام دهم، آنچه را که تمامی نیروهای جوهری فردیت من نمی توانند انجام دهند، به برکت پول انجام می دهم. پول هر یک از این نیروهای ذاتی را تبدیل به ضد خود می کند، تبدیل به آن چیزی می کند که فی نفسه نیستند.

اگر من هوس یک خوراکی کنم یا اگر بخواهم در شبکه سواری کنم، اگر به اندازه کافی توانایی پیاده روی نداشته باشم، پول برایم خوراک و در شبکه فراهم

در اختیار من است که مالک اویم. آنچه من هستم و آنچه که می خواهم، به هیچ روی [فی نفسه] ناشی از فردیت من [از آن خود] نیست. با این که زشت رویم، می توانم زیباترین زنان را مالک شوم، بنابراین زشت نیستم، زیرا اثر زشتی، نیروی بازدارنده آن، با پول محو شده است. اگر بنا بر نیروی خودم باشد، من زمینگیرم، اما پول برایم بیست و چهار پامی سازد؛ بنابراین زمینگیر نیستم. من یک آدم بد، نابکار، بی وجدان و بی شعورم با این حال چون پولم محترم است، ناگزیر گر مالکش نیز موجه است، پول آن موجود برترین و بهترین است، بنابراین مالکش نیز خوب است، علاوه بر همه اینها، پول بلاگردان عواقب نادرست بودن می شود، بنابراین شرافتمند فرض می شوم، من فضیلتی ندارم ولی پول که فضیلت تمام چیزهاست، چگونه دارنده اش می تواند بدون فضیلت باشد؟ تازه بیش از اینها، او [پول] قادر است انسان های روحانی و بافضیلت را خریداری نماید، چگونه کسی که روی آدم های بافضیلت و روحانی اعمال قدرت می کند و بر آنها تسلط دارد به نوبه خود روحانی تر و با فضیلت تر از آن انسان های روحانی و بافضیلت نیست؟ آیا من که با پول می توانم به تمامی چیزهایی که هدف و آرزوی یک قلب انسانی است برسم، تمامی توانایی ها و قابلیت های انسانی را در خود یک جا جمع ندارم؟ بنابراین آیا پول من تمامی ناتوانایی های مرا تبدیل به توانایی نمی کند؟

پول عشق تو را ناتوان می کند

پول اگر حلقه اتصال من با زندگی انسانی است، که جامعه را به من و مرا به طبیعت و انسان وصل می کند، در این صورت آیا مادر تمامی اتصالات نیست؟ نمی تواند تمامی روابط را قطع و مجدداً برقرار نماید؟ از این رو آیا ابزار جهانی جدایی ها نیست؟ به راستی پول ابزار واقعی و سکه رایج تفرقه و جدایی است، همچنان که ابزار واقعی اتحاد و نیروی جهانی ذوب شیمیایی جامعه

می‌کند. به عبارت دیگر با انتقال هستی آنها از فضای تخیلی، نمادین، اندیشه متصور و خواستی، به موجودیت واقعی و قابل لمس، آنها را از نماد به زندگی، و از وجود تصویری به وجود واقعی، تبدیل می‌کند. به راستی با ایفای این نقش، پول نقش یک نیروی واقعاً خلاق را به عهده می‌گیرد.

تقاضا برای آن که پول ندارد نیز وجود دارد [خواست ربطی به پول ندارد]، ولی تقاضای او یک هستی ناب نمادین است که نه روی خود، نه روی شخص دیگر و نه روی دیگران اثری ندارد، موجودیت واقعی ندارد، بنابراین برای خود او نیز غیر واقعی، و بدون موجودیت باقی می‌ماند. تفاوت میان تقاضای مؤثر مبتنی بر پول، و تقاضای بی اثر مبتنی بر نیاز من، آرزو و خواست من، همان تفاوتی است که میان هستی [واقعی] و اندیشه وجود دارد، تفاوت میان صورت ذهنی (representation) [تخیلی] ناب موجود در من، و صورت ذهنی [واقعی] آنچنان که بیرون از من، به مثابه موجودی واقعی، برای من وجود دارد.

اگر من پولی برای مسافرت نداشته باشم، چون واقعاً قادر به مسافرت نیستم [گویی در واقع [نیازی به معنای یک نیاز واقعی، قادر به تحقق امر مسافرت ندارم. اگر من شوق مطالعه و کسب دانش داشته باشم، ولی پولی برای تحقق آن نداشته باشم، [در عمل به معنای آن است که] شوق [و استعداد] مطالعه فعال و واقعی را ندارم. برعکس، اگر واقعاً استعداد مطالعه نداشته باشم، ولی خواست و پول داشته باشم، پس استعداد [امکان] واقعی دارم. پول وسیله و قدرتی جهانی است که ناشی از انسان به مثابه انسان و جامعه انسانی به مثابه جامعه نیست، با این حال نماد را تبدیل به واقعیت، و واقعیت را تبدیل به نماد ناب می‌سازد. به راستی به این سان [پول] حیثیت‌های واقعی و طبیعی انسان را به باز نمود انتزاعی محض و در نتیجه به کاستی و نقص، و خواب و خیال در آورده تبدیل می‌کند و برعکس کاستی و نقص و خواب و خیال، و حیثیت‌های واقعاً ناتوان را که جز در تخیل فرد وجود ندارد، به حیثیت‌های بنیادی واقعی و قدرت تبدیل می‌کند. در نتیجه، بنا بر آنچه گفته شد، پول آشوب عمومی فردیت هاست که قادر است حیثیت‌ها را وارونه و انسان‌ها را به شخصیت‌هایی متفاوت و متضاد با شخصیت‌های واقعی شان تبدیل کند.

به این دلیل به راستی نیروی مفسد است و آن هنگام آشکار می‌شود که بر علیه فرد و پیوندهای اجتماعی که می‌خواهند فی نفسه وجود داشته باشند وارد عمل می‌شود. او [پول] درستی را به نادرستی، عشق را به خشم، خشم را به عشق، پاکدامنی را به هرزگی، هرزگی را به پاکدامنی، نوکر را به آقا، کودنی را به هوشمندی و هوشمندی را به کودنی تبدیل می‌کند.

از این قرار، پول که خمیرمایه و مظهر عینی ارزش است، همه چیز را در هم آمیخته و مبادله می‌کند؛ اغتشاش و از جای خود کنده شدن جهانی همه چیز، و بنا بر این جهانی وارونه؛ آشفتنگی، آشوب و باژگونگی تمامی خصلت‌های طبیعی و انسانی، این است سرشت پول.

آن کس که می‌تواند جرأت را بخرد، با جرأت است، هر چند ترسو باشد. از آنجا که پول نه در برابر یک قابلیت معین، و نه در برابر حیثیت ذاتی آدمی، بلکه در برابر هر گونه جهان عینی آدمی و طبیعت مبادله می‌شود، بنا بر این - از نظر مالک آن - هر قابلیت را با قابلیت دیگر مبادله می‌کند، از جمله قابلیت‌ها و اشیای متضاد را. به این ترتیب ناممکن‌ها را برادر، و متضادها و مخالف‌ها را اوادار به هم آغوشی می‌کند.

اگر تو باور داشته باشی که انسان به مثابه انسان است که خویشتن خویش را تحقق می‌دهد، و این که رابطه او با جهان به مثابه رابطه‌ای انسانی برقرار می‌شود، دیگر نمی‌توانی عشق را جز با عشق، و اعتماد را جز با اعتماد مبادله کنی. اگر تو بخواهی از هنر لذت ببری، باید انسانی با فرهنگ هنری باشی؛ اگر بخواهی روی دیگر انسان‌ها نفوذی اعمال کنی، لاجرم باید انسانی باشی که دارای رفتاری حیا بخش و برانگیزاننده نسبت به دیگران است. هر یک از مناسبات نسبت به انسان

و طبیعت باید ناشی از بیان قاطع و پاس‌خگویی موضوع مورد علاقه و زندگی فردی واقعی‌ات باشد. اگر تو عشق بورزی بدون باز تولید عشق متقابل، به این معنی که اگر عشق تو به مثابه عشق، [فی نفسه] موجب عشق متقابل نشود، چنانچه با تبلور زندگی واقعی‌ات به مثابه مردی مهربان، خودت را تبدیل به مردی محبوب نکنی، عشق تو ناتوان و اندوهبار است.

* عنوان اصلی این گزیده «پول برای تو می‌رقصد!» از ناشر فرانسوی است. برای برگردان فارسی «سرشت اهریمنی پول» که عیناً از واژه‌های به کار رفته در متن اصلی است ترجیح داده شده، در حالی که فصل بندی و عناوین فصول ناشر فرانسوی عیناً حفظ شده است.

** از ایشان پیش از این افزون بر مقالات و گفت‌وگوهای علمی و اجتماعی آثار زیر منتشر شده است: ترجمه: رویارویی مسلک‌ها و جنبش‌های سیاسی در خاور میانه عربی تا سال ۱۳۷۶، سه کتاب از میشل بن سابق چه گوارا نیست قدیمی و فیلسوف و روان‌کاو کونی، بوم‌شناسی و فلسفه توسعه، فلسطینی آواره (خاطرات ابویاد به روایت اریک رولو).
تألیف: روند جدایی (به اتفاق رضارتیس طوسی و حسین ریغی) و تأملات در هنر و معماری.

پی‌نوشت:

۱- من لامعاش له لا معادله: آن کس که روزی ندارد معاد (سرا انجام) که غالباً به دین تعبیر شده ندارد.م.

۲- جیمز میل James Mill (۱۷۳۳-۱۸۳۶) مورخ، اقتصاددان و فیلسوف اهل اِکوس. استاد او در عرصه اخلاق و اقتصاد سیاسی، حقوق‌دان بریتانیایی جِرمی بنتام (۱۷۴۸-۱۸۳۲)، طراح زندان پانوپتیک (قابل رؤیت) برای زیر نظر داشتن دیوانگان، بیماران، محکومان با حتی کارگران و دانش‌آموزان معترض بود. معماری این زندان عبارتست از یک ساختمان مُدور با برجی در وسط محوطه آن که از آنجا بتوان تمام حرکات داخل سلول‌ها را که دور تا دور برج قرار دارند زیر نظر قرار داد. هنگامی که نور به سلول‌ها می‌تابد کوچکترین حرکت و حتی شبیح زندانیان قابل مشاهده است. در این باره میشل فوکو در «تنبیه و مرأبیت» می‌نویسد: «قابل رؤیت بودن یک دام است.» اثر اساسی پانوپتیک در واقع عبارتست از: «یادآوری کردن به زندانی که همواره در حال دیده شدن است.» این وضعیت آن قدر برای زندانی درونی می‌شود، که حتی اگر نگهبانی در درون برج مرکزی مستقر نباشد، او خود زندانیان خود می‌شود.

۳- در واقع در بخش بالاتر متن دست‌نویس که در اینجا نیامده چنین می‌خوانیم: «انسان بار دیگر شروع به سکنی گزینی در مغارهایی می‌کند که این بار - برخلاف عهد غارنشینی - با بوی متعفن و نفرت‌انگیز تمدن مسموم شده. کارگر در این جا به گونه‌ای شکننده به زندگی ادامه می‌دهد. اینها [کوخ‌ها و مغارها] برای او قدرتی بیگانه‌اند که می‌تواند امروز و فردا آن‌ها را نداشته باشد، و حتی چنانچه اجاره‌اش را به موقع نپردازد هر آن می‌تواند از آنجا اخراج شود. او برای اقامت در این خانه اموات باید پول بپردازد.»

۴- بنزدیک به این مفهوم رامی‌توان در سخنرانی فیلسوف آلمانی مارتین هایدگر در سال ۱۹۵۱ با عنوان «ساختن، اقامت کردن، فکر کردن» باز یافت، آنجا که می‌گوید: «بحران واقعی مسکن ناشی از فقدان سکونتگاه نیست، بحران واقعی مسکن ناشی از این است که میرندگان [انسان‌ها] همواره در آن [در مسکن] در جست‌وجوی هستی [نفس] اقامتگاه هستند. باید ابتدا اقامت کردن را یاد بگیرند [با اقامت کردن خوب بگردند]». (ر.ک: Essais et conférences، انتشارات گالیما، پاریس، ۱۹۵۸).
۵- یادآور آرایش‌ها و ادا و اطوارها و لباس‌های عجیب و غریب جناب سرهنگ معمر قذافی از آن وقت که به تدریج گرفتار توهم تک‌بودگی سلطانی شد.م.

۶- بار دیگر یادآوری می‌کنیم که از نظر مارکس تقسیم [انشقاق] کار موجب بیگانگی آن چیزی شده که او آن را هستی نوعی انسان می‌نامد. این امر به شعور و لطمه زده، و در نتیجه پول به تنهایی به جای اهداف ظاهر شده است. مقصد عبارتست از پول، پس انداز و صرفه‌جویی، و در ادامه منطقی این رویکرد؛ مالکیت خصوصی مبتنی بر مالکیت صنعتی، یعنی انباشت.

۷- از این دو واژه در وسط خود مارکس خط کشیده شده است.

ریشه یابی پیدایش و تحولات بعدی سازمان مجاهدین خلق تقابل دو جریان قدرت مدار؛

هزینه های گزافی که هرگز تصور نمی شد

گفت و گو با سعید شاهسوندی

یکی داستان است پر آب چشم

■ در گفت و گوی پیشین، شما ضمن شرح وقایع سال های ۵۶ و ۵۷ گریزی هم به مسائل جامعه شناختی زدید و از جامعه باز و جامعه بسته و فقدان شبکه های اجتماعی مدرن به عنوان یک آسیب شناسی مهم در تحولات تاریخی ایران از قائم مقام تا زمان ما سخن گفتید؛ فقدانی که جنبش مشروطه و جنبش ملی شدن نفت و انقلاب ۵۷ هم تا کنون نتوانسته آن را مرتفع کند. خوبست گفت و گوی را از همین جا شروع کنیم و بعد به تحولات پس از انقلاب برسیم.

□ بحث فقدان شبکه های اجتماعی مدرن، کار کردها، ایجاد زمینه ها و زیرساخت های مناسب پیدایش آن از جمله سیاسی، اجتماعی و بخصوص طبقاتی، از نظر من بحث بازی است که صاحب نظران و منتقدان گوناگون باید به شرح و بسط آن بپردازند و ابعاد گوناگون آن همه جانبه بررسی شود تا از آن تئوری راهنما برای حرکت های بعدی تدوین گردد. به نظر من در تقدیر تاریخی ملت ما (به دلایل گوناگون تاریخی، فرهنگی، مبارزاتی، ژئوپلیتیکی و حتی جمعیتی) پیدایش و گسترش چنین شبکه هایی به مثابه سنگ بنا و ستون پایه های پیدایش و رشد پایدار و مستمر دموکراسی وجود داشته و دارد.

فراموش نکنیم که اصلاحات دوران میجی در ژاپن تقریباً همزمان است با ظهور امیر کبیر در ایران و تلاش او برای اصلاحات. این که چرا ژاپن توانست به حرکت خود ادامه دهد و ما متوقف شدیم و امیر کبیر ها یا رگ هایشان زده شد و صدایشان خفه گردید و یا به حبس، تبعید، زندان و شکنجه گاه روانه شدند، داستان پر آب چشم تاریخ این ملت است، که البته بی دلیل و علت هم نیست.



مردم ایران در مقاطعی «جهش وار» به پیش رفتند. در تاریخ معاصر سرفصل های چنین جهش هایی را می توان انقلاب مشروطیت، جنبش ملی شدن نفت و انقلاب ۱۳۵۷ دانست. با «جهش» البته می توان چند پله یکی کرد و عقب ماندگی ها را تا اندازه ای جبران کرد، اما جهش تمام قضیه نیست. بعد از هر جهشی می بایستی تغییرات و تحولات گام به گام و تدریجی پی گرفته شود تا باعث تثبیت جهش و تثبیت حرکت گردد

با این همه مشکلات و مصائب، مردم ایران در مقاطعی «جهش وار» به پیش رفتند. در تاریخ معاصر سرفصل های چنین جهش هایی را می توان در انقلاب مشروطیت (۱۲۸۵)، جنبش ملی شدن نفت (۱۳۲۹) و انقلاب ۱۳۵۷ دانست.

با انقلاب مشروطه، بر استبداد دربار و درباریان و طبقات خاص لگام زده شد، و ایران به عنوان اولین کشور در خاور میانه، صاحب قانون اساسی و مجلس قانون گذاری شد.

جهش انقلاب مشروطه چنان است که ادوارد براون شرق شناس و ایران شناس بزرگ انگلیسی را که در زمان انقلاب مشروطه ۴۴ ساله بود به تحسین و ستایش مجلس اول واداشته و آن را هم تراز مجالس کشورهای اروپایی می داند.

با جنبش ملی شدن نفت، نام ایران در سراسر جهان و منطقه طنین انداز شد. ایران دست استعمار را از منابع طبیعی خود قطع کرد و الهام بخش بسیاری از کشورهای منطقه (از جمله مصر و در قضیه کانال سوئز) در ملی کردن سرمایه های ملی شان شد.

انقلاب ۵۷ نیز به مثابه انقلابی که عظیم ترین توده های میلیونی یک ملت را به صحنه آورد در تاریخ تمام انقلاب های معاصر به ثبت رسید.

با «جهش» البته می توان چند پله یکی کرد و عقب ماندگی ها را تا اندازه ای جبران کرد. اما جهش تمام قضیه نیست، پس از هر جهشی می بایستی تغییرات و تحولات گام به گام و تدریجی پی گرفته شود تا باعث تثبیت جهش و تثبیت حرکت گردد.

به دلیل فقدان تحولات بعدی جهت ایجاد زیرساخت ها به دستور محمد علی شاه، مجلس به توپ بسته شد. میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل و ملوک المتکلمین در باغشاه به دار آویخته

از لطف الله میثمی
بخش نوزدهم

شدند. مشیرالدوله‌ها بر کنار و امین‌السلطان‌ها (اتابک اعظم) بر مسند وزارت نشستند. قدرت‌های خارجی هم بیکار ننشسته هر یک با مهره‌ها و منافع خود وارد شدند و ایران را به مناطق نفوذ خویش تقسیم کردند و سرانجام ۱۶ سال از انقلاب مشروطه نگذشته، چاه و یل استبداد رضاخانی، تمام دستاوردهای جهش انقلابی مشروطه را بلعید و لگدمال کرد. به این ترتیب، دوران ۲۰ ساله استبداد سیاه رضاخانی آغاز شد.



تجاوز کارانه صدام حسین هم مزید علت شد.

■ پس از این نقطه‌نظرهای تحلیلی، خو بست روند قضا را از پیروزی انقلاب پیگیری کنید و بویژه مکانیزم آن را نشان دهید؟

□ همان‌طور که پیش از این گفتم در ۲۲ دی ۱۳۵۷ من و شمار دیگری از زندانیان سیاسی مجاهد، از جمله زنده‌یاد حمید خادمی، ابراهیم آل اسحاق، مرتضی اعلائی و نیز مادر معصومه شادمانی (کیبری)، همراه

با شماری از مبارزان سیاسی غیر مذهبی از جمله شکرالله پاکژاد از زندان قصر در تهران آزاد شدیم. فعالیت سیاسی من از همان جا و با خواندن پیام زندانیان سیاسی آزاد شده، شروع شد. یک هفته بعد هم باقی مانده زندانیان سیاسی از جمله مسعود رجوی و موسی خیابانی آزاد شدند و زندان‌ها برای مدتی از زندانیان سیاسی خالی ماند.

خبر خروج شاه از کشور را که همه می دانستیم خروجی برای همیشه است وقتی که در شیراز بودم شنیدم. آن موقع ما و از جمله من بر این باور بودیم که خروج شاه به معنی پایان انقلاب نیست. ما با نگاهی مقایسه‌گرایانه و تا اندازه زیادی در رقابت با گروه‌های مارکسیست خواستار اقدامات رادیکال، از قبیل انحلال ارتش، تشکیل دادگاه‌های انقلابی خلق، مصادره‌های گسترده، تشکیل بلافاصله شوراهای و در یک کلام قطع نفوذ و خلع ید از امپریالیست‌ها و عوامل آنها بودیم و این حاصل نمی‌شد جز طی نبردی قهرآمیز، مسلحانه و طولانی مدت، پس حال که رژیم شاه

با سرعتی باورنکردنی فرومی‌پاشید، اولاً از این که مادر صحنه و در مقام تصمیم‌گیری و تأثیر نبودیم و ثانیاً از این جهت که انقلاب مطابق الگوی ترسیم شده توسط ماسورت نگرفته، دچار نوعی تناقض شده بودیم. پیش از این برایتان گفتم که در ماه‌های پایانی نظام شاهنشاهی و در دوران حکومت بختیار، ما خواهان ادامه وضع موجود بودیم تا بتوانیم نیروهای خود را سازماندهی کرده و وارد عمل شویم. در اعلامیه سیاسی - نظامی شماره ۲۱ (مورخ ۱۲۷ اسفند ۵۷)، که گزارشی از فعالیت‌های سازمان از اواخر سال ۵۳ تا انقلاب است، چنین می‌خوانیم: «... چهار سال از سلطه جریان انحرافی (پورتونستی) چپ‌نما می‌گذرد. در این مدت علاوه بر این که تمامی امکانات تعلیماتی، نظامی، ارتباطی و سمپاتیک توسط جریان پورتونستی تاراج شده بود، ما تا آخر سال ۱۳۵۵ تحت تعقیب و زیر ضربات نظامی - تشکیلاتی جریان پورتونستی بودیم، [به نحوی که] سازمان دوبار تا آستانه تلاشی کشیده شد...» در بخش دیگری از این گزارش آمده است: «... سازمان جهت تضعیف

به دلیل عدم تداوم اصلاحات تدریجی بعد از جهش اولیه، دو جنبش و انقلاب بزرگ مردم ایران به نوجوانی و بلوغ نرسیده دچار سکت و وقفه شد. ۱۶ سال بعد از انقلاب مشروطه، استبداد رضاخانی تمام دستاوردهای جهش انقلابی مشروطه را بلعید و لگدمال کرد و استبداد محمدرضا شاهی نیز با تکیه بر استعمار خارجی و ارتجاع داخلی دستاوردهای دکتور محمد مصدق در جنبش ملی شدن نفت را از بین برد

در جهش انقلابی ملی شدن صنعت نفت نیز ماجرا به شکلی دیگر، ولی با همان محتوا و به دلیل همان نقایص تکرار شد. استعمار خارجی با تکیه بر ارتجاع داخلی (در بار، همراهان و...) در فقدان نهادهای دموکراتیک سازمان دهنده مردم، حکومت ملی دکتور مصدق را سرنگون کرد. این بار استبداد ۲۵ ساله محمدرضا شاهی آغاز شد. به این ترتیب، به دلیل عدم تداوم اصلاحات تدریجی پس از جهش اولیه که خود ناشی از فقدان مناسبات و شبکه‌های اجتماعی مدرن بود، دو جنبش و انقلاب بزرگ مردم ایران به نوجوانی و بلوغ نرسیده دچار سکت و وقفه شد. در انقلاب ۵۷، نظام شاهنشاهی به دلیل فساد درونی ناشی از فقدان همان نهادهای دموکراتیک کنترل‌کننده که هم حافظ حقوق ملت بود و هم از سویی باعث دوام و استمرار حکومت (البته حکومت دموکراتیک) بود، با سرعتی که هیچ کس آن را پیش‌بینی نمی‌کرد، سرنگون شد. پس از پیروزی انقلاب، بدون این که

جمع‌بندی و تجربه آموزشی درستی از آسیب‌شناسی دو جهش انقلابی پیشین داشته باشیم، بهار آزادی شروع شد. فرصت تاریخی برای درافکندن طرحی نو و البته تدریجی و گام به گام فراهم بود، البته با ملحوظ داشتن تمامی مزاحمت‌ها، کارشکنی‌ها و انحصارطلبی‌ها. اما این فرصت تاریخی مردم ایران برای برداشتن گام‌های بزرگ به جلو، صرف دعواهای قدرت (از هر دو سو) شد. به این ترتیب، هر دو طرف مرتکب اشتباه‌های تاریخی و فاحش شدند. یکی در موضع «قدرت»، شبکه مالی و اجتماعی خاص خود را داشت و دیگران را به رسمیت نمی‌شناخت و دیگری به جای تلاش برای ایجاد نهادها و زیرساخت‌های مناسب (که البته امری طولانی مدت بود) برای کسب و حداقل مشارکت در «قدرت»، «عجله» داشت. بدین سان بود که به جای صدها و هزاران مشکل لاینحل مانده تاریخی و اجتماعی دعوی قدرت آغاز شد؛ یکی برای حفظ قدرت و دیگری برای کسب آن. از عوارض مزمن جامعه استبدادزده خلاصی نیافته بودیم که حمله

مصون ماندن از شناخته شدن انجام داد.

۲- کمی بعد از آزاد شدن، سازمان به من مأموریت داد که برای بررسی راه‌های ارتباطی جهت تردد و تهیه سلاح به مناطق جنوبی بروم. تهیه سلاح و راه‌های خروج از کشور دنباله همان تفکر چریکی و خط مبارزه مسلحانه آزادبخش بود.

۳- جالب است دانسته شود که سفر مخفی ما در روزهای منتهی به انقلاب، ناخواسته و تحت تأثیر فضای جامعه به سفر سیاسی- تبلیغاتی تبدیل شد. من و چند نفری که همراه من بودند (از جمله محمد سیدی کاشانی معروف به بابا و محمد مشرف) به ایراد سخنرانی در دانشگاه اهواز و نفت آبادان مشغول شدیم.

۴- روزهای ۱۹ و ۲۰ بهمن ۵۷ من در آبادان بودم. ابتدا پیرو دستور سازمانی چندین جلسه خصوصی با شماری از فعالان و جوانان مبارز شهر برای بررسی راه‌های حمل سلاح از خارج داشتم، ولی روند قضایا به سخنرانی در استاد یوم ورزشی شهر آبادان انجامید. هنگام سخنرانی شهر خالی شد. استاد یوم و خیابان‌های اطراف مملو از جمعیت بود.

روز دوم سخنرانی در دانشکده نفت آبادان بود که آنجا هم جای سوزن انداختن نبود. من هنوز هم احساس شادمانی بودن با این امواج مردمی را فراموش نکرده‌ام و آن را در زمره بهترین خاطرات زندگی سیاسی خود می‌دانم. احساس می‌کردم که ماهی سیاه کوچولو بعد از سال‌ها در به دری و زندان و شکنجه به دریای عظیم مردمی پیوسته است.

۵- عصر همین روز بود که از تهران خبر رسید شلوغ است و هر چه زودتر خود را به تهران برسانید. سیدی کاشانی، ابراهیم ذاکری، محمد مشرف و من همراه برادر کوچک محمود عسگری زاده که او هم در آن موقع در آبادان بود، با ماشین بی.ام.و بدون وقفه و با تعویض راننده به سوی تهران حرکت کردیم. وقتی به جنوب تهران رسیدیم، لوله تفنگ‌ها را دیدیم که از ماشین‌های سواری بیرون است. انقلاب بدون حضور ما و بدون نیاز به اسلحه و نبرد مسلحانه انجام گرفته بود.

عربه تهران که رسیدیم ابتدا در منزل پدر رضایی‌های شهید و سپس در منزل آیت الله طالقانی مستقر شدیم و از آنجا به مأموریت‌های مختلف فرستاده می‌شدیم. خاطره‌ای که از آن ایام به یاد دارم این است که خبر رسید مردم به طرف زندان اوین روان شده‌اند. به من و علیرضا باباخانی و یک نفر دیگر گفتند هر چه زودتر خود را به آنجا برسانید، اما وقتی ما به جاده منتهی به زندان اوین رسیدیم، دریای امواج مردم به آنجا رسیده بود، آنچنان که ما قادر به کمترین نقشی نبودیم. در چشم به هم زدنی در بزرگ و آهنگی زندان اوین کنده شد و مردم که حرف حکومت را باور نکرده بودند در جست و جوی باقی زندانیان سیاسی بودند. گاه انبوهی گچ و آهک را که



بعد از پیروزی انقلاب، فرصت تاریخی برای درافکندن طرحی نو و البته تدریجی و گام به گام فراهم بود. البته با ملحوظ داشتن تمامی مزاحمت‌ها، کارشکنی‌ها و انحصار طلبی‌های حاکمیت، اما این فرصت تاریخی مردم ایران برای برداشتن گام‌های بزرگ به جلو، صرف دعوای قدرت (از هر دو سو) شد

دیکتاتوری اصراری بر استفاده از نام خویش نداشت... با توجه به این مسئله، خط مشی سازمان طوری تنظیم شده بود که کارها و عملیاتش حتی المقدور تظاهر خارجی نداشته باشد... و بازوی نظامی خویش را در موارد لزوم به عنوان چتر حفاظتی جنبش دموکراتیک به کار می‌برد... گزارش این عملیات بعداً در اختیار هموطنان قرار خواهد گرفت...

در این گزارش از دو بار تا آستانه تلاشی رفتن سازمان می‌گوید، اما در دیگر مدارک صحبت از متلاشی شدن موجودیت تشکیلاتی است.

واقعیت این بود که پس از شهادت مجید شریف واقفی و متلاشی شدن هسته اولیه مقاومت ما در برابر جریان مارکسیستی، جهت ایجاد سازمان (مذهبی) تلاش‌هایی توسط برادران الفت، محمد اکبری آهنگران و بویژه زنده یاد فرهاد صفا صورت گرفت که با شهادت آنان همگی تلاش‌ها ناکام ماند. از این روست که با قاطعیت می‌توان گفت در بجهوه انقلاب نه تشکیلاتی به طور جدی وجود داشت و نه «بازوی نظامی» و نه «چتر حفاظتی» ادعایی و جالب تر آن که، رجوی و خیابانی که به تازگی از زندان آزاد شده بودند، این

بار به نام «سازمان مجاهدین» اطلاعیه صادر می‌کردند و «برادران مجاهد از بند رسته...» [یعنی خودشان] را تأیید می‌کردند.

ضمناً بد نیست همین جا یاد آور شوم که در همین اطلاعیه سیاسی- نظامی شماره ۲۱، ذیل عنوان «ملاحظات سیاسی- تشکیلاتی» به شما (لطف الله میثمی) نیز پرداخته است:

در بند ۲ ملاحظات، آمده است: «سازمان، ضمن تأیید مواضع برادران مجاهد از بند رسته... عناصری که از صفوف آنها تصفیه شده‌اند را عناصر اجرایی سازمان اعلام می‌دارد. این عناصر حق هیچ گونه استفاده از نام و ارزش‌های مجاهدین را ندارند و ما از پیش در مورد سرعت سیاسی برخی مدارک سازمان و دستکاری‌هایی که در آنها صورت گرفته هشدار می‌دهیم.» (مجموعه اعلامیه‌ها، جلد اول، صفحه ۶۲)

دو هفته بعد در ۷ فروردین ۵۸ نیز ضمن تأکید بر اطلاعیه پیشین می‌نویسد: «کتب و نشریاتی که ظرف این مدت با سوء استفاده از نام و آرام مجاهدین چاپ شده، حاوی نقطه نظرهای انحرافی، ارتجاعی و ضد مجاهدین نیز می‌باشد...» (مجموعه اعلامیه‌ها، جلد اول، صفحه ۹۰. خط کشی زیر عبارات و تأکیدات از من است) اکنون به چند نمونه دیگر از این تناقض‌ها و ناهمگونی‌هایی که خود من شاهد آن بودم توجه کنید:

۱- اگر به عکس‌های موقع آزاد شدن ما از زندان توجه کنید خواهید دید که حمید خادمی کلاه پشمی را تاروی پیشانی‌اش پایین کشید تاریختگی موهایش مشخص نشود. او این کار را نه بابت زیبایی یا زشتی، بلکه برای

آرشیو هیئت و خرداد ۱۳۹۱

برای کارهای ساختمانی انباشته شده بود نشان هم می دادند و می گفتند که با اینها زندانیان سیاسی را کشته و یاد آب آهک انداخته اند. من که می دانستم مدت هاست اوین تخلیه شده و مدت هاست که همه زندانیان سیاسی آزاد شده اند، بیهوده تلاش کردم به چند نفری که دور و برم بودند توضیح دهم، اما آنها نگاه‌های عاقل اندر سفیه به من نگاه کردند. اینجا بود که به عینه دیدم وقتی حکومتی اعتماد عمومی را از دست بدهد دیگر هیچ حرف و گفته‌ای را، حتی اگر درست هم باشد، از او قبول نمی کنند.

یکبار هم که خواستم از آتش زدن مدارک و به غارت رفتن بسیاری وسایل جلوگیری کنم، شخصی بدون این که مرا بشناسد، به صورتی تهدیدآمیز کار من را با ساواکی‌ها مقایسه کرد. من به سرعت حساب کار دستم آمد و کوتاه آمدم. چون می دانستم کافی است هیاهو کند و ساواکی-ساواکی کند و پیش از این که من بتوانم خودم را معرفی کنم، تکه بزرگه گوشم باشد...

۷. نمونه قابل تأمل دیگر این که در روز ۲۲ بهمن که پادگان‌ها و مراکز قدرت نظام شاهنشاهی یکی پس از دیگری فرومی ریخت، شماری از اعضای شناخته شده سازمان به مرکز رادیو و تلویزیون رفته و به اصطلاح آنجا رتصاحب کردند. تازه رژیم سقوط کرده بود. محمدسیدی کاشانی و به گمانم همراه وی مهدی تقوایی که هر دو از اعضای شناخته شده سازمان

بودند به مرکز رادیو و تلویزیون رفتند. یکی از این دو (به احتمال زیاد سیدی کاشانی) به سبک چریک‌های فلسطینی و یا شاید هم امریکای لاتین پشت به دوربین نشست و شروع به صحبت کرد، چون هنوز باورشان نشده بود که رژیم سقوط کرده و از این نظر کار تمام است. بعدها این کار سیدی کاشانی مورد مزاح بقیه قرار گرفت، حال آن که فضای عمومی حاکم بر سازمان همین بود و او جز تابعیت از فضای عمومی کاری نکرده بود. سخنرانی‌ها و کارهای امثال من خلاف روند عمومی و اعلام شده بود که در مواردی هم به خاطر آنها مورد سرزنش و انتقاد قرار گرفتم.

۸. باز هم جالب است که بگویم مضمون اصلی قریب به اتفاق فعالیت‌های افراد سازمان در روزهای انقلاب (از راهیمایی تا سوعا و عاشورا) تا ۲۲ بهمن، معطوف به توضیح آرم سازمان و سوابق بنیانگذاران و تأکید بر اسلامی بودن ایدئولوژی سازمان است. مردم به دلیل وجود داس و سندان و ستاره، آن را با آرم سازمان‌های مارکسیستی و از جمله چریک‌های فدایی اشتباه گرفته و آرم را پایین می کشند و مانع افراد می شوند. یعنی تازه بعد از انقلاب، مجاهدین خلق شروع به معرفی خود به مردم می کنند که در گام‌های اول هم باشکست رو به روی می شوند.

۹. چنین وضعیتی با آن چیزی که بعدها مجاهدین مدعی می شوند یعنی «طایفه‌داری انقلاب» و یا «سرق‌انقلاب» توسط دیگران، تناقض آشکاری داشت.

۱۰. و بالاخره لازم است بگویم، درست یک ماه بعد

از سفر اول به آبادان، با توجه به استقبال و موفقیت سفر اول، قرار شد من برای توضیح و تشریح مواضع مجاهدین که توسط مسعود رجوی در ۴ اسفند ۵۷، در دانشگاه تهران اعلام شده بود به آبادان و اهواز بروم. در این سفر حجت الاسلام جلال گنج‌های را با لباس روحانیت همراه من کردند تا تأثیر بسیج کنندگی دوچندان شود. در سفر یک‌ماه پیش شهر تعطیل و استاد یوم مرکزی و اطراف آن مملو از مردم بود. این بار هم محل سخنرانی همان استاد یوم تعیین شد. به کمک جوانانی که طی این مدت سازماندهی کرده بودیم دور تا دور استاد یوم بلندگو و پلاکاردهای متعدد در شهر نصب شد. خوب به یاد دارم که به خاطر روابط قبلی، توانستیم چندین بار هم در رادیو آبادان اعلام برنامه کنیم. با چنین تمهیداتی منتظر حضور انبوه و چندصد هزار نفری مردم بودیم، اما هر چه ساعت بر گزاری مراسم نزدیکتر می شد، انتظار و امید ما برای استقبال کمتر می شد. مجبور شدیم به پخش سرود و موزیک بپردازیم و شروع برنامه را عقب بیندازیم. دوستانی که در رادیو داشتیم هم چندین بار دیگر تلاش کردند مردم را به سمت استاد یوم بکشانند، اما همه کوشش‌های مابقی نتیجه ماند. بیش از یک ساعت از زمان اعلام شروع برنامه گذشته بود و جز چند نفری کس دیگری از مردم نیامده بود. نه می شد برنامه را شروع کرد و نه می شد آن را تعطیل کرد. در هر دو صورت آبروریزی بزرگ سیاسی بود.

سرانجام بعد از مشورت قرار شد من سخنرانی نکنم و جلال گنج‌های صحبت کوتاهی کند و سر و ته قضیه را جمع کند. او شروع به صحبت کرد، در حالی که تعداد بلندگوها از تعداد نفرات بیشتر بود. استاد یومی که در یک ماه پیش مملو از جمعیت بود، این بار پراز خالی بود!

این اولین نمونه از انزوای سیاسی بود که من از همان ایام و تا هم اکنون هرگز فراموش نکردم.

■ این ماجرا مربوط به بعد از اعلام مواضع مجاهدین بود، اگر ممکن است درباره این اعلام مواضع برایمان بگویند.

□ آزادی زندانیان سیاسی به طور جدی از آبان ماه و با آزادی حدود هزار نفر شروع شد. آزادی، از زندانیان با محکومیت سبک‌تر شروع شد و رفته رفته محکومین حبس‌های طولانی مدت و ابد رانیز شامل شد. از اواخر این دوره بود که قرار شد زندانیان آزاد شده، طی بیانیه‌ها و آکسیون‌هایی خواستار آزادی سایر زندانیان شوند. از همین زمان قرار شد روی دو نفر یعنی مسعود رجوی و موسی خیابانی به عنوان چهره‌های اصلی مجاهدین تأکید شود. اولین اطلاعیه از این نوع، توسط خود من در مقابل زندان قصر خوانده شد. با قطعی شدن تحولات و بی در و پیکر شدن زندان‌ها، بخصوص در دوره ۳۷ روزه نخست وزیری بختیار، مجاهدین ابتدا با عنوان «مجاهدین زندانی» دو اطلاعیه یکی خطاب به روزنامه نگاران و دیگری به مناسبت آزادی از زندان صادر کردند و سپس از یکم بهمن ماه با امضای مسعود رجوی و موسی خیابانی شروع

مسعود رجوی و موسی خیابانی به عنوان رهبران مجاهدین، اولین اعلامیه خود را به پاریس برای آیت‌الله خمینی فرستادند با عنوان «محضر مبارک مجاهد اعظم حضرت آیت‌الله العظمی خمینی». در این اعلامیه آمده است: «جنبش عظیم و شکوهمند خلق ستم کشیده ایران که از فیض زعامت آن حضرت برخوردار است، در مسیر پیشرفت و شکوفایی دم‌افزون خود به دستاوردها و پیروزی‌های قابل توجهی رسیده است. آزاد شدن فرزندان مجاهد شما از زندان‌های رژیم جبار و ستمگر ایران یکی از کوچکترین این پیروزی‌هاست، بنابراین ما آزادی خود را مدیون مجاهدت‌ها و جانفشانی‌های خلق رزمنده و ستم کشیده ایران در پرتو الهامات آن زعیم استوار و سازش ناپذیر هستیم...»

دیکتاتوری قدمی از راه طولانی انقلابی ماست... سقوط دیکتاتوری در ایران (که البته می تواند موقت هم باشد) فقط می تواند یک قدم و تنها یک قدم از راه انقلابی طولانی که ما در پیش داریم محسوب شود... اگر مبارزه ضد دیکتاتوری ما دارای مضمون و ماهیت ضد امپریالیستی نباشد نهایتاً چه فایده ای دارد؟» (۲)

تکیه بر جنبه ضد امپریالیستی انقلاب واجب ترین قدم است (بخش دوم مصاحبه). (۳) رجوی در سوومین بخش مصاحبه می گوید: «ما به یک دگرگونی رادیکال و ریشه ای در کل مناسبات اجتماعی معتقدیم که طبعاً جایی برای بانک های استعمار و غارتگر در آن نخواهد بود.» او در مورد ارتش هم می گوید: «مردم ما به یک ارتش مردمی نیاز مندند، یعنی روابط ارتش با مردم و روابط درونی ارتش بایستی خصیصه مردمی پیدا کند و این هم مستلزم یک دگرگونی بنیادی در وضع موجود است...» (۴)

مجاهدین در ۲۶ بهمن ماه طی اطلاعیه ای که صورت تلگراف دارد، پیام تهنیتی بدین شرح برای آیت الله خمینی ارسال می کنند:

«پیام و تهنیت مجاهدین خلق ایران به حضرت آیت الله خمینی»
تهران - نیمه شب پنجشنبه ۲۶ بهمن ماه
مجاهد اعظم حضرت آیت الله خمینی
مجاهدین خلق ایران و عموم فرزندان انقلابی
شما در این میهن، با قلبی سرشار از احترام، فرمان
قاطع شمارا مبنی بر محاکمه و مجازات فوری

چهار تن از عناصر جنایتکار و خیانت پیشه رژیم پیشین، دریافت داشتند. این اقدام متهورانه و انقلابی را که روشنایی بخش چشمان و تسلاهی قلوب تمام مردم محروم این سرزمین... است به شما و تمام مردم قهرمان کشورمان تبریک و تهنیت می گوئیم.

حضرت آیت الله شما با این فرمان انقلابی پر تو دیگری از چهره راستین مکتب تو حید و ایدئولوژی ما (اسلام) را به جهانیان عرضه کردید. لذا باز هم مشتاقانه امیدواریم که بدون کمترین توجه به بوی خن پادریانی های شرک آمیز و سازشکارانه، و به گونه ای هر چه سریع تر، داد این خلق مظلوم و شکنجه دیده ما، تا آخرین نفر از بقیه عناصر ضد انقلابی نیز باز ستانده شود...» (۵)

سازمان مجاهدین در این ایام با مشکلات متعددی روبرو است:

- ۱- به دلیل غایب بودن طولانی مدت از صحنه اجتماع و مبارزه، بسیار عجله دارد این حفره و عقب ماندگی را جبران کند.
- ۲- در بطن اندیشه شان تفکر مبارزه مسلحانه و شعارهای کلاسیک ضد امپریالیستی خانه کرده و به سادگی قادر به ترک آن در فضای جدید نیستند.
- ۳- در رؤیای تکرار تجربه سال های ۵۴ تا ۵۶ در زندان ها نیز هستند. این را

کیمیسان
شماره ۱۵۰
مهرماه ۱۳۹۱
انتخابات ریاست جمهوری
بهار همنیان نود تک میسند

هشدار مجاهدین خلق درباره نقایص انقلاب

مسئور روی از تهران
مبارزین مطهرین خلق ایران
آقای بازگان! اگر
عساکه ارتش حل نشود،
شما مسئول کشتارهای
آینده خواهید بود
از تهران، افغانستان و پاکستان
بناظر انقلابی گفته های
امیرالیکسندر تاتار میسند

خروج آیت الله طالقانی از صحنه، زمینه را برای درگیری هر چه سریع تر و دو طرفه مهیا کرد؛ درگیری ای که هیچ یک از دو جریان فکر نمی کرد چنین خونبار، پرهزینه و طولانی باشد. هر یک از این دو جریان فکر می کرد قادر خواهد بود دیگری را در کوتاه مدت و با هزینه اندک از صحنه خارج کرده و آنگاه بی خیال و بدون دغدغه به سلطه بلامنزاع خود ادامه دهد. تاریخ سی و چندسال گذشته نشان داد که محاسبه هر دو گروه غلط بود

به انتشار اطلاعیه و بیانیه کردند. به این ترتیب رجوی و خیابانی به عنوان رهبران مجاهدین، اولین اعلامیه خود را به پاریس برای آیت الله خمینی فرستادند با عنوان:

«محضر مبارک مجاهد اعظم حضرت آیت الله العظمی خمینی»
در این اعلامیه از جمله آمده است: «جنبش عظیم و شکوهمند خلق ستم کشیده ایران که از فیض زعامت آن حضرت بر خوردار است، در مسیر پیشرفت و شکوفایی دم افزون خود به

دستاوردهای پیروزی های قابل توجهی رسیده است. آزاد شدن فرزندان مجاهد شما از زندان های رژیم جبار و ستمگر ایران یکی از کوچکترین این پیروزی هاست. بنابراین ما آزادی خود را مدیون مجاهدت ها و جانفشانی های خلق رزمنده و ستم کشیده ایران در پرتو الهامات آن زعیم استوار و سازش ناپذیر هستیم...»

اعلامیه مزبور چنین ادامه می یابد: «از این رو، فرزندان مجاهد شما در بدو آزادی از زندان جسارت کرده و این اجازه را به خود دادند که ضمن عرض سلام و درود به حضور آن پدر مجاهد اعظم، مراتب آمادگی خود را کماکان برای جانبازی در راه آرمان های تو حیدی مکتب انقلابی اسلام که ایدئولوژی مجاهدین خلق ایران است به پیشگاه معظم تقدیم کنند.»

اعلامیه در انتها آرزو می کند که «خلق و انقلاب ایران... همیشه این سعادت را داشته باشند تا آن وجود گرامی پیوسته در پیشاپیش آنان بوده و از الهامات و ارشاداتشان بر خوردار باشند...»

امضا: از طرف مجاهدین رها شده از بند

مسعود رجوی - موسی خیابانی

۱ بهمن ۵۷

ملاحظه می کنید که مجاهدین در این اطلاعیه به اصطلاح بسیار دست به عصا حرکت می کنند. انعکاس چنین اعلامیه هایی در میان افکار عمومی نوعی همسویی میان مجاهدین و رهبری انقلاب، آیت الله خمینی را تداعی کرد. چهار روز بعد در پنجشنبه ۵ بهمن، مسعود رجوی در اجتماعي در چمن دانشگاه تهران شرکت کرد. در این اجتماع او بیانیه ۱۲ ماده ای اعلام مواضع در برابر جریان مارکسیستی سازمان را قرائت کرد. او ضمن سخنانی که بار عاطفی و مذهبی شدید داشت افزود که «امروز دو مسئله مهم داریم: یکی خارجی یعنی امکان هجوم، امکان یورش و کودتا... و دیگری داخلی در صفوف خودمان.»

وی پس از آن مصاحبه ای با روزنامه کیهان انجام داد که در روزهای ۱۸ و ۱۹ بهمن به چاپ رسید. در این مصاحبه ها رجوی تأکید کرد که «سقوط

آرشیو هیئت و خبر داد ۱۳۹۱
مهرماه ۱۳۹۱
آرشیو هیئت و خبر داد ۱۳۹۱

طرف مقابل نیز می‌داند و دیگر حاضر نیست صحنه را به آسانی واگذار کند. ۴- از سویی در رقابت با جریان راست حاکم و از سویی در رقابت با جریان‌های چپ اپوزیسیون هستند.

۵- و اما مهمترین نکته، به نظر من محصور ماندن در حصار بسته تشکیلاتی و فرمایشی سازمان مخفی است. هر چند که شرایط تحمیلی پس از انقلاب، به ناچار تلفیقی از شرایط مخفی - علنی یا همان نیمه مخفی - نیمه علنی را تحمیل کرده است. به این ترتیب، مجاهدین به جای روی آوردن به مناسبات علنی حزبی و ساز و کارهای شفاف و دموکراتیک مرتبط با آن، در همان مدار بسته سازمانی ماندند.

۶- طبیعی است که در چنین شرایطی یک و یا حداکثر چند نفر تصمیم گیرنده است و بقیه معجزان نظرات بالا خواهند بود.

۷- چنین سازماندهی به هیچ وجه پاسخگوی شرایط پیچیده پس از انقلاب نیست.

۸- نتیجه چنان مشکلات و رقابت‌هایی، موضع‌گیری‌های زیگزاگی و گاه صدو هشتاد درجه‌ای است.

هم‌اکنون روست که می‌بینیم، چند روز بعد مجاهدین اطلاعیه جدیدی صادر کرده و اعلام می‌کنند: «اینک که استبداد رخت بر بسته است، تا انحلال ارتش ضد خلقی و برپایی ارتشی مردمی این پیروزی از خطر شکست محفوظ نیست.» (۶)

اما مرزبندی مشخص در مراسم تشییع جنازه محمدرضا طلع شریفی که طی سانحه‌ای کشته شد اعلام شد. در این سخنرانی که در دانشگاه تهران صورت گرفت مسعود رجوی سخنرانی کرد. روزنامه کیهان که در این هنگام تحت کنترل نیروهای چپ و طرفداران مجاهدین است با تیر درشت نوشت: «هشدار مجاهدین خلق درباره نقایص انقلاب». رجوی در این سخنرانی نظر سازمان مجاهدین درباره مبرم‌ترین مسائل روز را بدین شرح بیان کرد: «انقلاب ناقص و ناتمام و روبه افول خواهد بود مگر آن که:

۱- نظام ارتش مزدور و پس مانده شاه اساساً و بنیاداً منحل و به طور انقلابی تجدید سازمان شود.

۲- هیچ گونه تضییق نظامی و سیاسی برای انقلابیون اصیل و جان برکف که از قدیم می‌جنگیده‌اند به وجود نیاید.

۳- به مصداق جزای «مفسدین فی الارض» مجازات جنایتکاران و شرکای رژیم پهلوی با قاطعیت کامل در یک دادگاه علنی مردمی، یعنی دادگاه خلق... به عمل آید.

۴- انتصابات تا سر حد امکان و بخصوص در سطح کادرهای رهبری کننده با نظر شوراهای مردمی صورت گیرد.»

رجوی همچنین در مورد مجازات‌ها در دادگاه خلق با استناد به آیات قرآن گفت: «ادامه حیات شما منوط به این است که کیفر بدهید و قصاص کنید

والا وضع سابق باز خواهد گشت...»

این سخنرانی و مواضع مطرح شده در آن، دو هفته پس از پیروزی انقلاب، آغاز جداسازی مجاهدین بود، هر چند رابطه مجاهدین با حاکمیت دچار افت و خیز و نزدیکی و دوری‌های فصلی و نوبتی نیز شد.

■ واکنش حاکمیت در مقابل این موضع‌گیری چه بود؟

□ حاکمیت جدید در این ایام یکدست و منسجم نیست و گرایش‌های گوناگونی دارد. کنترل مرکزی آنچنانی هم وجود ندارد. طبیعی است که در چنین موقعیتی گروه‌های متشکل تر و فعال تر قادر به اثرگذاری بیشتری هستند تا افراد و جریان‌های منفرد. با این همه قرار نانوشته‌ای وجود دارد که مانع ورود مجاهدین به بازی قدرت و ارگان‌های قدرت شوند.

بنابر اطلاع مجاهدین، در تاریخ ۱۱ و ۱۲ اسفند به مراکز «جنبش ملی مجاهدین» در کاشان، یزد و تربت حیدریه حمله شده، افراد را خلع سلاح کرده، کتک زده و از مراکزشان بیرون راندند. مرکز مجاهدین در تهران نیز در معرض حمله قرار گرفت.

بر اساس اطلاعیه مجاهدین، در تاریخ ۱۹ اسفند، دو تن از مجاهدین هنگام حمل و نقل مقداری مهمات در تهران توسط کمیته سعدآباد دستگیر و خلع سلاح می‌شوند. به این ترتیب زنجیره‌ای از عمل و واکنش میان دو نیرو یکی خواهان «حفظ» و دیگری خواهان «کسب» قدرت شروع شد.

باقی جریان را پیش از این در مناسبت‌های گوناگون توضیح داده‌ام: تقابل دو جریان قدرت‌مدار و هزینه‌گرافی که هرگز تصور نمی‌شد.

■ چند سال پیش در گفت‌وگویی که با نشریه درباره ۳۰ خرداد ۱۵۶۰ داشتید، شما به تفصیل به این موضوع پرداختید، اکنون خوبست برای تکمیل این بحث و حفظ ترتیبات زمانی، به گزیده‌ای از آن اشاره کنید.

□ در آستانه انقلاب، درهای زندان باز شد و بدنه سازمان مجاهدین با رقمی نزدیک به ۲۵۰ نفر کادر آموزش دیده با انسجام بسیار بالای تشکیلاتی مانند یک پتانسیل و یک نیروی متمرکز سازمان یافته وارد صحنه اجتماع شدند.

اما در بدنه و نزدیک به رأس انقلاب (آیت‌الله خمینی) و یا حداقل در بخشی از رهبری انقلاب، نیروهایی حضور داشتند که یکی دو سال پیش در زندان به عنوان «راست ارتجاعی» مورد حمله مجاهدین خلق قرار گرفته و به شدت منفرد و منزوی شده بودند. حال که آنها دست بالا را داشتند می‌خواستند تلافی کنند و از تکرار آنچه در زندان بر آنها رفت جلوگیری کنند.

حاکمیت در منتهی‌الیه طیف راست خود خواستار این بود که از همان فرادای پیروزی با مجاهدین تسویه حساب نهایی صورت بگیرد. اینان بر این نظر بودند که هر چقدر زمان بگذرد مجاهدین قادر خواهند بود جوانان بیشتری را «فریب» داده و نیروی بیشتری جذب کنند، در نتیجه مقابله با آنها

اگر بخواهم مبانی نظری مجاهدین را در چند کلمه توضیح دهم به سه پایه سوسیالیسم، ناسیونالیسم و اسلام می‌رسم. آن سه پایه‌ای که بنیانگذاری سازمان بر اساس آن شکل گرفت از دلایل رشد جدی سازمان چه در دوران شاه و مبارزه مسلحانه و چه در فرادای پیروزی انقلاب بود، هر چند سه مؤلفه «ناسیونالیسم، اسلام و سوسیالیسم» به گفته عده‌ای ناهمگونی‌ها و ناهمخوانی‌هایی دارد، اما به نظر من پتانسیل نهفته در آن می‌توانست به سرعت باز شده و به جذب نیرو و پر دازد. شخصیت رجوی و توان تشکیلات نیز البته بسیار مؤثر بود. ناگفته پیداست که سازمان مجاهدین کنونی با اصول اولیه بنیانگذاری سازمان و به دنبال آن سه پایه مذکور فاصله بسیار گرفت

هزینه بیشتری خواهد داشت. پس تا تنور انقلاب داغ است مجاهدین باید سر کوب شوند تا هزینه‌ها و ضایعات کمتری داشته باشد.

این نقطه نظر مربوط به منتهی الیه جریان راست بود و شاخص تمامی نقطه نظرات موجود در حاکمیت نبود. حاکمیت جدید در رأس به این نسبت و به این شدت درگیر مسئله نبود، علاوه بر آن ضرورت رهبری جامعه، نگاه کلان به مسائل را ایجاب می کرد.

مجاهدین تلاش می کردند با جریان‌های دیگر حاکمیت که تجربه درگیری‌های زندان را نداشتند رابطه برقرار کرده و فضای تنفس و فعالیت سیاسی برای خود ایجاد کنند. نامه‌نگاری‌های متعدد به آیت‌الله خمینی، حاج احمد آقا خمینی و دیگر سران حکومت در آن ایام بدین منظور است.

■ **تصویر عمومی در این ایام از مجاهدین چگونه است؟**

□ در آن ایام تصویر «عمومی» از مجاهدین، تصویری در مجموع مثبت بود. خاطره‌هایی که مردم از شهدای مجاهدین، محمد حنیف نژاد، سعید محسن، علی اصغر بدیع‌زادگان و بخصوص خانواده رضایی‌ها و بعد هم مجید شریف واقفی داشتند مثالی را در ذهن‌ها تداعی می کرد: مثلث خمینی، شریعتی و مجاهدین. آیت‌الله خمینی به عنوان رهبر انقلاب، شریعتی معلم انقلاب و مجاهدین بازوی نظامی انقلاب. پلاکاردهایی هم که مجاهدین در این ایام به میان تظاهرات می آوردند بدین منظور بود یا تصویر آیت‌الله خمینی بود و در کنار آن آرم مجاهدین و یا تصویر آیت‌الله خمینی و در طرفین آن، تصویر مرحوم شریعتی و آرم مجاهدین. چنین مثالی البته در واقعیت امر وجود نداشت؛ نه از جانب نیروهای معتقد و وفادار به آیت‌الله خمینی و نه از جانب سازمان مجاهدین.

فضای عمومی جامعه هیجان زده و غیرسازمان یافته بود، برای نمونه تصویر مهدی رضایی در تظاهرات آورده می شد، اما اگر روی همین تصویر آرم مجاهدین بود، حساسیت نشان داده می شد. زخم درگیری‌های درون زندان التیام نیافته بود. نام شهدای مجاهدین بر شماری از میادین، مراکز و خیابان‌ها گذاشته شد؛ میدان رضایی‌ها، خیابان حنیف نژاد، بیمارستان مهدی رضایی و... اما به فاصله کوتاهی همه این نام‌ها حذف شد، تنها یک نام بر جای ماند: دانشگاه صنعتی شریف.

سیاست مجاهدین ادامه مبارزه به شکل «سازمان پیشین»، اما غیر مسلحانه

بود. مناسبات دوران مبارزات مخفی و یا دوران زندان با مناسبات دوران پس از انقلاب نمی توانست یکسان باشد. روش درست در فردای پیروزی انقلاب، روی آوردن سازمان به سوی مناسبات علنی و حزبی و در نتیجه باز شدن روابط و گسترش دموکراسی درون سازمان بود.

حادثه دیگری که در شکل گیری ۳۰ خرداد ۶۰ نقش بازی کرد، وفات زود هنگام آیت‌الله طالقانی بود. ایشان نقشی تعیین کننده در تعادل و تعدیل امور داشت. از سویی سپر حفاظتی مجاهدین بود و از آنها در مقابل جریان‌های راست افراطی محافظت می کرد و از سویی دیگر عامل کنترل کننده و تعدیل کننده مجاهدین نیز بود. نقش ویژه و تعدیل کننده ایشان به عنوان سپر حائل در میان هر دو جریان بسیار حائز اهمیت بود. ایشان

در مقابل جریان افراطی از مجاهدین حمایت می کرد و در مقابل، مجاهدین را با این بیان که «غوره نشده می خواهند مویز شوند» عتاب می کرد.

خروج آیت‌الله طالقانی از صحنه، زمینه را برای درگیری هر چه سریع تر دو طرف مهیا کرد؛ درگیری‌ای که هیچ یک از دو جریان فکر نمی کرد چنین خونبار، پرهزینه و طولانی باشد. هر یک از دو جریان فکر می کرد قادر خواهد بود دیگری را در کوتاه مدت و با هزینه اندک از صحنه خارج کرده و آنگاه بی خیال و بدون دغدغه به سلطه بلا منازع خود ادامه دهد. تاریخ سی و چند سال گذشته نشان داد که محاسبه هر دو گروه غلط بود.

منافع کلان ملی و تاریخی و حتی اسلامی فدای منافع کوتاه مدت، خصوصت‌ها، کوتاه بینی‌های حزبی و سازمانی هر دو طرف شد.

کمی بعد از فوت ناگهانی آیت‌الله طالقانی حادثه گروگان گیری در سفارت امریکا پیش آمد. این ماجرا شور و هیجانی در جامعه به وجود آورد. مجاهدین با شعارهای خاص خود از حرکت پشتیبانی کردند. پشتیبانی مجاهدین از حرکت «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» و درگیری حاکمیت با دشمن خارجی باعث شد که درگیری‌های داخلی موقتاً تحت الشعاع قرار گیرد. مجاهدین با همسویی با این حرکت و رفتار معتدلی که در آن ایام در پیش گرفتند توانستند از آن فضا بهره ببرند.

شرکت در انتخابات گوناگون، گرچه برای مجاهدین میدان جمع آوری نیرو بود، اما می توانست برای حاکمیت نیز یک نقطه مثبت تلقی شود. اما جریان‌هایی در حاکمیت و در رأس رهبری بودند که نمی خواستند مجاهدین حتی به اندازه یک یا دو کرسی در مجلس، جایی در حاکمیت و تریبونی برای سخن گفتن داشته باشند.

نقطه اوج همگرایی مجاهدین خلق با حاکمیت جدید در روز ملاقات مسعود رجوی و موسی خیابانی با آیت‌الله خمینی در قم بود (اردیبهشت ۱۳۵۸). در همین روز محمد رضا سعادت‌تی در تهران و در هنگام ملاقات با کاردار سفارت شوروی، به اتهام جاسوسی دستگیر می شود. دستگیری سعادت‌تی در روز ملاقات رجوی و خیابانی با آیت‌الله خمینی، آن روی سکه نزدیکی مجاهدین و حاکمیت به یکدیگر بود. در خاطرات برخی از جمله خاطرات آیت‌الله یزدی می خوانیم که در آن ایام موج سنگینی به منظور جلوگیری از این ملاقات و این که آیت‌الله خمینی رابه اعلام موضع هر چه صریح تر و علنی تر در مقابل مجاهدین بکشاند، به راه افتاده بود.

به طور خلاصه باید بگویم سازمان مجاهدین که از زمان پیدایش به خاطر نظرات جدید و رادیکال و نیز به خاطر جانبازی‌ها و فداکاری‌های افرادش در صحنه سیاسی-اجتماعی ایران و بویژه در میان نیروهای مذهبی و حتی شماری از روحانیون، اقتدار و اعتبار ویژه‌ای کسب کرده بود، پس از ماجرای تغییر ایدئولوژی سال ۵۴ به شدت اعتبار و اقتدار خود بر نیروهای مذهبی را از دست داد. در این ایام مجاهدین با دو موج مخالف یکی مارکسیستی و دیگری مذهب سنتی روبه‌رو شدند.

مجاهدین در مقابله با دو جریان مذکور به افزایش استحکام تشکیلاتی و افزایش اقتدار رهبری و به طور مشخص رهبری مسعود رجوی متوسل شدند، یعنی درست به نقطه‌ای متوسل شدند که

به باور من ورود مجاهدین به آن عرصه‌هایی توانست عامل تسکین دهنده و آرام کننده باشد. اگر در یک روند معین و مشخص اجتماعی، مردم بر نامه‌های آنها را تجربه می کردند و آنها را ناتوان و با توانا در انجام وعده‌ها پشان می دیدند، این روند به طور طبیعی و دموکراتیک باعث کنار رفتن مجاهدین یا کنار رفتن هر جریان دیگری می شد

بیشتر، از آن ضربه خورده بودند. به این ترتیب اقتدار و استبداد تشکیلاتی و فعال می‌شاهد بودن مرکزیت این بار در شکلی دیگر باز تولید شد.

با باز شدن درهای زندان، مرکزیت مقتدر که همه کارهای خود را تئوریزه کرده وارد صحنه اجتماع شد. سازمان به شکل «سازمان» باقی ماند و مناسبات دموکراتیزه نشد.

از سوی دیگر جریان‌های موسوم به راست و محافظه کار که تادیروز در زندان «راست ارتجاعی» قلمداد می‌شدند بخش بانفوذ حاکمیت را تشکیل دادند. همین بخش از حاکمیت بیشتر متمایل به آغاز درگیری بود. مجاهدین در سال‌های اول و دوم پس از پیروزی انقلاب به نظر من تا اواخر ۱۳۵۸ در ایت نسبی به خرج داده و از درگیر شدن پرهیز کردند.

باید یادآوری کنم که پیش از این، از جمله در ماجرای گنبد و کردستان، مجاهدین در هشدارهای خود به جریان‌هایی نظیر اشرف دهقانی و نیز سازمان چریک‌های فدایی خلق به درستی نوشته بودند: «... بغرنج کردن هر چه بیشتر مسائل، راه را بر حل مسالمت آمیز آنها بسی ناهموارتر می‌کند... یکی از بارزترین خصوصیات و نحوه عمل امپریالیست‌ها و مرتجعین بهره‌برداری از نارسایی‌ها و اشتباهات و برخورد‌های غیراصولی و حتی حساسیت‌های نبروهای مختلف و اختلافات آنها با یکدیگر است... برای خاتمه داد به بحران موجود از چریک‌های فدایی می‌خواهیم که برای اثبات حسن نیت خود و تأیید عملی بیانیه‌هایشان موقتاً هم که شده، تمام فعالیت‌های سازمان و اعضای خود را در گنبد متوقف کرده و مانع هر فعالیتی به نام «فدایی» گردند. این مطلب

می‌تواند به مناطق دیگری که در آنجا نیز بیم سوءاستفاده امپریالیست‌ها و ایادی ارتجاع و ضد انقلاب می‌رود، تعمیم یابد.» (۷)

اما مجاهدین وقتی خود در معرض حادثه قرار می‌گیرند، توصیه در سست خود به چریک‌ها را عملاً فراموش می‌کنند. به این ترتیب بهمن ۵۸ و در زمانی که مجاهدین حضوری حتی نمادین، در حد یک یاد و کرسی در مجلس ندارند و در شرایطی که بدنه تشکیلاتی شان به شدت متورم و بزرگ شده است؛ هم‌زمان می‌شود با کشته شدن یکی از هواداران سازمان به نام عباس عثماني. به این مناسبت و نیز سالگرد شهادت احمد رضایی اولین شهید سازمان در زمان شاه، میتینگ با عنوان «آینده انقلاب» در دانشگاه تهران برگزار می‌شود. در این سخنرانی مسعود رجوی دو اشتباه بزرگ مرتکب شد: نخست این که کشته شدن عباس عثماني را با کشته شدن احمد رضایی مقایسه کرد و هم طراز دانست. چنین مقایسه‌ای در بطن خود مقایسه رژیم شاه با رژیم آیت‌الله خمینی بود. مسعود رجوی پیش از این نسبت به چنین مقایسه‌ای به سایر گروه‌ها هشدار داده بود. دیگر این که در جوی عاطفی اعلام کرد که «وای به روزی که مشت را با مشت و گلوله را با

نقد سازمان مجاهدین در باره مهم‌ترین مسائل روز

انقلاب ما انقلابی و نظامی و رو به لیکل خواهد بود. مگر آنکه:
۱- از طرف رژیم مزدور و پهلوانه شاه اسامی و بنیاد مشخص و به منظور انقلابی گنبد سازمان شود.
۲- هیچ‌گونه تقصیر نظامی و سیاسی برای انقلابیون اسامی و جاسان برکف که از قهر می‌جنگیده‌اند به وجود نیاید.
۳- به مسائل جزئی و فقهی و عقایدی که از سوی مساجد و جنایتکاران و خرگوش‌زده‌های پهلوانی با قیامت کافل هر یک دادگاه میانی مردمی، یعنی دادگاه‌های خلق که قضاوت آن را نمایندگان خلق مختلف مردم تشکیل داده باشند به صحت اید. به این ترتیب کارگران، دهقانان، پیشاوران، اصناف، فرهنگیان، برادران کهنه ارتش، دانشجوین و همه گروه‌ها و اقشار و طبقات خلق هر هر مردمی شاهد و قاضی محاکمات خواهند بود. و محاکمه آنها باید در یک دادگاه مردمی صورت گیرد.
۴- انتصابات تا سر حد امکان و به خصوص در سطح کارهای رهبری کننده با نظر شورای مردمی صورت گیرد. به این ترتیب خصوصاً طبقات و قشرهای خلق چه در ارتش و چه در دانشگاهها و جمع‌های کارخانجات و ادارات هر حیات سیاسی و اقتصادی مردم سهیم می‌گردند.
و با جان و دل در احیا و بازسازی و محافظت از آن کوشش می‌کنند.
۵- رویی در این مورد دو راه از قرآن را فراتر برد و گفت: حالا در مورد هر کدام از این مسائل مردم به به خصوص اولی یعنی ارتش مضمناً توضیح میدهم.

ارتش باید گنبدی سازمان شود

این مبحث مسئله گنبدی است. اما اصل و جمیع سازمان انقلابی ارتش، اولاً همه عوامانید در مطروحات روز پانزده که به تفصیل در امپریالیست‌ها و مخالفان برای ما گنبدند. در همین جا لازم است از روزنامه‌های گنبد و آیدگان و اطلاعات برای این روشنگری تشکر کنم. نقشه‌هایی برای حفظ همین ارتش و جمیع سازمان‌ها، همین ارتش پس مانده شاه به عبرت دیگر حفظ ارتش شاه‌ی بون شاه، مسئله این است که ما به در خصوص در ارتش دشمنی داشته باشیم، مسئله اساسی و نظام و مستقیم ارتش است.

قدرت طی روند انقلاب به سادگی به دست آمده بود، جریان‌های حاکم حاضر نبودند آن را به سادگی از دست بدهند و یا با دیگران مشارکت و تقسیم کنند. نیروهای مخالف هم می‌خواستند هر چه زودتر قدرت را به دست آورند. اینجاست که بحران به وجود می‌آید و من این بحران را هم در وجه حاکمیت و هم در وجه سازمان مجاهدین به روشنی می‌بینم

گلوله پاسخ دهیم.»
از این رو بهمن ۵۸، پایان یک مرحله و آغاز مرحله‌ای دیگر است.

این ایام هم‌زمان است با اولین انتخابات ریاست جمهوری در جمهوری اسلامی و کاندیدا شدن مسعود رجوی.

بهمن ۱۳۵۸ اولین انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد. جلال‌الدین فارسی کاندیدای حزب جمهوری اسلامی به دلیل ایرانی الاصل نبودن و مسعود رجوی با اعلام این نظر آیت‌الله خمینی که کسی که به قانون اساسی رأی نداده نمی‌تواند حافظ و مجری آن باشد از صحنه رقابت کنار رفتند.

حذف جلال‌الدین فارسی و مسعود رجوی، ناتوانی حزب جمهوری برای معرفی کاندیدای مطلوب و نزدیکی انتخابات شرایطی را به وجود آورد که به نفع ابوالحسن بنی‌صدر تمام شد. با توجه به این که بسیاری ایشان را به خاطر بعضی موضع‌گیری‌ها منتخب امام‌نیز می‌دانستند، بنی‌صدر با در صد بسیار بالایی به ریاست جمهوری رسید.

در انتخابات ریاست جمهوری نوعی صف‌بندی و جبهه‌گیری صورت گرفت که از منظر جمهوری اسلامی تحریک کننده بود. قریب به اتفاق نیروی خارج از حاکمیت (غیر از حزب توده) مستقیم و غیر مستقیم از کاندیداتوری مسعود رجوی حمایت کردند. حزب دموکرات کردستان ایران، شیخ‌عزالدین حسینی، کانون فرهنگی-سیاسی خلق ترکمن، سازمان چریک‌های فدایی خلق، سازمان کومله، ۵۰ تن از اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها از جمله جریان‌ها و افراد گوناگونی بودند که از کاندیداتوری رجوی حمایت کردند.

دور بعدی رویارویی مجاهدین با حاکمیت مربوط به انتخابات اولین دوره مجلس شورای ملی است که بعدها شورای اسلامی نامیده شد. در اواخر اسفند ماه ۵۸ انتخابات مجلس که دو مرحله‌ای بود، برگزار شد. سازمان مجاهدین از یک ماه پیش به استقبال این انتخابات رفت، اما هیچ‌یک از کاندیداهای رسمی آن موفق به کسب اکثریت آرا نشدند. در یکی دو مورد هم که عناصر وابسته به مجاهدین انتخاب شدند، اعتبار نامه آنها تصویب نشد. با این همه انتخابات مجلس اول همانند انتخابات ریاست جمهوری یک موضوع را نشان داد و آن این که مجاهدین، هر چند با فاصله زیاد، اما بلافاصله بعد از نیروهای حاکمیت قرار دارند.

به نظر من در میان مجموعه نیروهای حاضر در صحنه در آن دوران، فقط یک نیرو دارای مشخصه‌های چندگانه‌ای بود که به آن این امکان را می‌داد به عنوان بدیل و نیروی بعد از حاکمیت - هر چند با فاصله زیاد - خود را مطرح کند؛ این نیرو سازمان مجاهدین خلق بود.

اگر بخوایم مبانی نظری مجاهدین را در چند کلمه توضیح دهیم به سه پایه سوسیالیسم، ناسیونالیسم و اسلام می‌رسم. آن سه پایه‌ای که

بنیانگذاری سازمان بر اساس آن شکل گرفت از دلایل رشد جدی سازمان چه در دوران شاه و مبارزه مسلحانه و چه در فرادای پیروزی انقلاب بود. هر چند سه مؤلفه «ناسیونالیسم، اسلام و سوسیالیسم» به گفته عده‌ای ناهمگونی‌ها و ناهمخوانی‌هایی دارد، اما به نظر من پتانسیل نهفته در آن می‌توانست به سرعت باز شده به جذب نیرو و بپردازد. شخصیت رجوی و توان تشکیلات نیز البته بسیار مؤثر بود. ناگفته پیداست که سازمان مجاهدین کنونی با اصول اولیه بنیانگذاری سازمان و به دنبال آن سه پایه مذکور فاصله بسیار گرفته که موضوع مطلب کنونی مانیتست.

در این ایام قرارداد نانو شده‌ای بین نیروهای حاکمیت وجود داشت دایر بر این که مجاهدین به هیچ وجه به ارگان‌های تصمیم‌گیری و قدرت وارد نشوند. این به نظر من یکی از آن اشتباه‌های جدی

و استراتژیک و شاید هم از منظری دیگر مشکل ساختاری در حاکمیت جمهوری اسلامی باشد. این عزم از سابقه خصوصت‌های پیشین در زندان و نگرانی از تکرار آن ناشی می‌شد.

با این وضعیت است که وارد سال ۱۳۵۹ می‌شویم؛ سال شدت گرفتن درگیری‌ها، سال کشته و زخمی شدن هواداران، سال تحریک متقابل و حمله به سازمان مجاهدین. سالی است که نشریه موسوم به «مناق» ظاهراً توسط گروه‌های ناشناس منتشر می‌شود. این در شرایطی بود که جامعه فاقد سنن دموکراتیک از استبدادی طولانی رها شده و نیروها به سرعت وارد صحنه اجتماع شده بودند. توجه داشته باشیم که انقلاب به سرعت و سهولت به پیروزی رسید و روحانیت که انتظار چنین پیروزی سهل و سریعی را نداشت خود را در رأس و در رهبری می‌دید.

جریان حاکم معتقد بود که حضور مجاهدین در ارگان‌های قدرت و امکان دادن به آنها، نه تنها باعث آرامش و «تمکین» آنها نخواهد شد، بلکه باعث زیاده‌خواهی، تحریک و طلب کردن باز هم بیشتر توسط آنها خواهد شد و از این نگاه بود که می‌گفتند هر چه کمتر آنها را وارد حوزه حاکمیت کنیم بهتر است. این نظریه‌ای است که به شکل‌های گوناگون با عنوان خودی و غیر خودی مطرح است.

به باور من ورود مجاهدین به آن عرصه‌ها می‌توانست عامل تسکین‌دهنده و آرام‌کننده باشد. اگر در یک روند معین و مشخص اجتماعی، مردم بر نامه‌های آنها تجربه می‌کردند و آنها را نتوان و یا توانا در انجام وعده‌هایشان می‌دیدند، این روند به‌طور طبیعی و دموکراتیک باعث کنار رفتن مجاهدین یا کنار رفتن هر جریان دیگری می‌شد.

اینجاست که بحران به وجود می‌آید و من این بحران را هم در وجه حاکمیت و هم در وجه سازمان مجاهدین به روشنی می‌بینم؛ مهمترین مسئله آنها «حفظ قدرت» یا «کسب قدرت» بود، آن هم تمامی قدرت و از کوتاه‌ترین راه. این تمامیت‌خواهی البته بعداً توجیهات ایدئولوژیکی خود را در هر دو سو پیدا می‌کند.

مجاهدین به حاکمیت جدید کم‌بها می‌دادند و پایه‌ها، توان تبلیغاتی،

مجاهدین به حاکمیت جدید کم‌بها می‌دادند و پایه‌ها، توان تبلیغاتی، مشروعیت و قدرت بسیج اجتماعی آن را در نظر نمی‌گرفتند. آنها به سازمان مجهز و تبلیغات وسیع خود بیشتر از اندازه اتکا و باور داشتند و مقابله را که البته به شیوه و روش دیگری بود نادیده گرفته و یا کم می‌انگاشتند.

تکمیل شد.

مشروعیت و قدرت بسیج اجتماعی آن را در نظر نمی‌گرفتند. آنها به سازمان مجهز و تبلیغات وسیع خود بیش از اندازه اتکا و باور داشتند و قدرت بسیج اجتماعی و اعتقادی طرف مقابل را که البته به شیوه و روش دیگری بود نادیده گرفته و یا کم می‌انگاشتند.

دور دوم انتخابات مجلس اواسط اردیبهشت ماه ۵۹ به پایان رسید و مجاهدین از ورود به مجلس محروم ماندند.

جنگ روانی - تبلیغاتی مجاهدین و حکومت از صفحات نشریه مجاهد و روزنامه جمهوری اسلامی «ارگان حزب جمهوری اسلامی» فراتر رفته به مراسم نمازهای جمعه کشیده شد و با حملات نیروهای موسوم به حزب الله به مراکز مجاهدین و ضرب و جرح منجر به قتل آنان در شهرهای مختلف

فهرست قربانیان مجاهدین که باعباس عمانی در ۵ بهمن ۵۸ آغاز می‌شود روز به روز طولانی‌تر شد.

حاکمیت نوپا که شاهد پیروزی بود و قدرت و نیز اقبال توده‌های میلیونی را همزمان در آغوش داشت؛ بیشتر دل‌نگران «حال» بود تا «آینده»، از این رو در میان آنان کمتر شاهد «نگاه تاریخی» و «درازمدت» برای تحقق جامعه‌ای باثبات، آرام و پایدار بودیم. مشکل آنها مشکل روز و روزمرگی بود؛ مشکلی که به نظر می‌رسد بعد از گذشت ۳۰ سال هنوز حل نشده باقی مانده است.

مجاهدین در روز ۲۲ خرداد ۵۹ با اجازه قبلی از وزارت کشور اعلام یک تجمع و سخنرانی در استاد یوم امجدیه می‌کردند. مراسم به مناسبت هشتمین سالگرد شهادت رضاشاهی بود. عنوان سخنرانی «چه باید کرد؟» و سخنران مسعود رجوی بود. او تلاش می‌کرد پس از دو تجربه انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات مجلس، آبی بر آتش بریزد و خطاب به علما، روحانیون، رجال و شخصیت‌های سیاسی سخنرانی عاطفی‌ای ایراد بکند و آنها را مورد خطاب قرار دهد که چه باید کرد؟ این سخنرانی در مقایسه با سخنرانی «آینده انقلاب» دانشگاه تهران که بسیار تحریک‌کننده بود، بسیار مثبت و تأثیرگذار بود. با این همه طی همین سخنرانی گروه‌های موسوم به حزب الله به مراسم حمله کردند. در این مراسم نوجوان دیگری به نام مصطفی ذاکری کشته شد.

در امجدیه گفتمان رجوی، قانونی بود. این گفتمان قانونی است که تأثیر و تأسف وزیر کشور رانیز بر می‌انگیزد. تعدادی از نمایندگان مجلس در تاریخ ۲۸ خرداد به ماجرای امجدیه می‌پردازند و آنها هم خواستار کنترل و مهار نیروهای خودسر و غیرقانونی می‌شوند. به نظر می‌رسد تحول در سمت و سوی قانون‌نگاری و در واقع گفتمان قانونی و گفتمان آغاز شده است.

در این ایام رئیس‌جمهور بنی‌صدر بر سر تعیین نخست‌وزیر و اعضای کابینه خود با مجلس تحت کنترل «حزب جمهوری اسلامی» مشکل داشت.

وقتی ما رفتم تنها رفیق با چشهای بسته ما را برده بر دستها و

اطلاعیه اعلام مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران در برابر جریان اپورتونیستی (انصرافی) چپینما

۱- سازمان مجاهدین خلق ایران سازمانی است با ایدئولوژی اسلامی معتقد به مبارزه مستقیم که در سال ۱۳۴۴ پس از مدتی جدیتر، آیدئولوژی، سبک، محسن و امیر به یوزگان بنیان گزارش شده و مجاهدین ادامه دهندگان راه آنان هستند.

۲- جریان اپورتونیستی (انصرافی) چپینماست که سرورسازان آن به سازمان مجاهدین خلق ایران و در نتیجه به چشم چابک خدایت گردیدند.

۳- این جریان اپورتونیستی چپینما هیچگونه تئوریهی در لحظه اصلی ما ایجاد نموده دشمن اصلی ما رژیم و حامیان امپریالیست آن میباشند.

۴- این جریان اپورتونیستی چپینما بهرچه حق استفاده از نام مجاهدین را ندارد و ادامه استفاده از آن بعد از استعمار خصایص است، نام مجاهدین متعلق به سازمان مجاهدین خلق ایران است که پاسخی بدون هیچگونه تغییر با همان ارم و آیه و سال تأسیس موره استفاده قرار گیرد.

۵- هیچ جریان اپورتونیستی چپینما مسلمانان را به اپورتونیستها ارتباط و همکاری داشته باشد هرگونه ارتباط همکاری سازشکاری منسوب می شود.

۶- ما با این جریان اپورتونیستی چپینما مبارزه می کنیم تا به خط صحیح بازگشته از منزوی گروه - مبارزه ما یک مبارزه سیاسی با شیوههای افشاکانه است و هرگونه استفاده از شیوههای ارتجاعی از قبیل کشتن، لو دادن، همکاری و پاسی و گمراه کردن از امکانات رژیم را منکوح می کنیم.

۷- بین این اپورتونیستها و سایر مارکسیستها تفاوت قابل ملاحظه ایست که این اپورتونیستها را تأیید کنند.

۸- ما به تمام نیروهایی که علیه ارتجاع، امپریالیسم و استعمار مبارزه می کنند احترام می گذاریم و از دستاوردهای علمی و تجارب آنان استفاده می کنیم.

۹- برادران مجاهدین ما در داخل زندان ها نسیاستی پیدا نکرده اند اپورتونیستی رابطه ای جز رابطه انسانی و حداقل رابطه منطقی برقرار نکرده اند.

۱۰- این جریان اپورتونیستی چپینما موجب بروز زودتری یک جریان راست ارتجاعی شده است که در مرحله کنونی تهدید اصلی درونی مجموعه نیروهای است که سخت عنوان اسلام مبارزه می کنند، که ما با آنها مبارزه می کنیم. جریان فوق از شدت با نیروهای انقلابی پیروز مجاهدین شروع شده و سپس در مسیر رشد خود با نفی شی مسلمانانه به سازشکاری و تسلیم طلبی و سرانجام خروج از جبهه خلق و تغییر نقش اصلی منظر می شود. این جریان اپورتونیستی خطی سرزود و رشد خصایص ارتجاعی را در درون نیروهای مترقی مذهبی پیش می آورد. در موره ادامه دهندگان راه مجاهدین گرایشات راست از تجدیدنظر در دیدگاههای بسیاری سازمان آغاز می شود.

۱۱- سلفه این جریان اپورتونیستی چپینما بر سازمان با اصالت شیوههای ضد انقلابی و استفاده فرصت طلبانه از موارد زیر صورت گرفته است:

الف- تکمیل شدن کار ایدئولوژی سازمان و پیاده نگردن تعاریف ایدئولوژیک در سطح وسیعی از کادرها بطور منظم به علت رشد کمی نامتناسب با کیفیت

ب- موه شهرپروری و ۵۰ و ۶۰ درصد دادن کادرهای دیصلاح و هر تهیه عملی و دخیال کردن کار ایدئولوژیک.

ج- ترک تعاریف ایدئولوژیک سازمان.

۱۲- ایدئولوژیک ما اسلام منتهی بر جهان بینی توحیدی است که جامعه را با شیوههای انقلابی به سمت توسعه کامل استعمار و استقرار نظام توحیدی (فصل) هدایت می کند و لذا در هر شرایط تاریخی اسامی منتهی به صورتی و باندترین نیروها و طبقات اجتماعی (مستضعفین) می باشد بنابراین مجاهدین خلق در پرتو ایدئولوژی اسلامی صوبه یزگیهای ضد امپریالیست، ضد ارتجاعی و ضد استعماری که در شرایط حاضر منتهی مسلمانان را ایجاد می کنند مشخص می شود. وظیفه ما در شرایط کنونی حفظ و حراست میراث مجاهدین و تلاش در جهت احیاء و بازسازی آن می باشد.

در آن سخنرانی نتیجه گیری می کند که هدف نه چماقداری، بلکه تضعیف روحانیت است. می دانیم که از نظر ایشان روحانیت نیروی حامل اسلام است. ایشان همیشه اعلام کرده بود که اسلام بدون روحانیت وجود ندارد. مجاهدین بلافاصله پس از اعلام نظر آیت الله خمینی عقب نشینی کرده و ستادها ایشان را تعطیل کردند. یک روز بعد از سخنرانی آیت الله خمینی در ۵ تیر ماه ۵۹ دادستانی انقلاب طی اطلاعیه ای بسیاری از نشریات از جمله «نشریه مجاهد» را تعطیل کرد.

پنج ماه بعد (آذر ۱۳۵۹) «نشریه مجاهد» با نادیده گرفتن ممنوعیت دادستانی منتشر شد. در مرحله جدید نوک تیز حمله مجاهدین علیه حزب جمهوری اسلامی و دبیر کل آن آیت الله بهشتی بود.

■ در این هنگام حل و فصل مسئله گروگان های امریکایی هم بر مسائل و مشکلات دیگر افزوده بود.

□ بله، مذاکرات برای حل و فصل مسئله گروگان های امریکایی آغاز شده بود. در تاریخ دوم دی ماه ۱۳۵۹ نشریه مجاهد در شماره ۱۰۲، پیامی از مسعود رجوی را به عنوان سرمقاله منعکس کرد. عنوان سرمقاله «پیام برادر مجاهد مسعود رجوی به خلق قهرمان ایران» بود. بلافاصله پس از تیر، این مطلب به چشم می خورد: «باید بدون هیچ پرده پوشی و با صراحت تمام به عنوان نماینده ای از نسلی که با خون و آتش خود درخت انقلاب را بارور کرد به همه افراد و مقاماتی که در هر مقام و منصب و لباس می خواهند مجدداً پای جهانخواران را به این میهن باز کنند گوشزد کنم که اگر به دادگاه های الهی - اخروی باور ندارند مبادا دادگاه های خروشان و بی امان خلق را فراموش کنند. صریحاً متذکر می شوم که تا وقتی یک مجاهد خلق در میهن ما وجود دارد، امریکان باید و نخواهد توانست که به این کشور بازگردند.» (۸)

نقطه عطفی تازه در روابط مجاهدین خلق و جمهوری اسلامی رقم خورد. تندگویی و تندخویی از سوی و حرکات خشن و ضرب و شتم، که به قتل هم انجامید از سوی دیگر، بر بی اعتمادی متقابلی که از سال ها پیش وجود داشت افزود و خواه ناخواه تأثیری تشدید کننده بر اختلافات داشت.

کشته شدن مظلومانه عباس عمانی، موج هایی از تظاهرات مجاهدین را در پی داشت و باز هم کشته شدن تنی چند از هواداران و اعضای سازمان را به دنبال آورد. در گفت و گوهای بعدی به ادامه تحولات تا مقطع ۳۰ خرداد و هفت تیر ۱۳۶۰ خواهیم پرداخت.

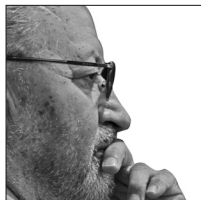
پی نوشت:

- ۱- مجموعه اعلامیه ها و موضع گیری های سیاسی مجاهدین خلق ایران، جلد اول، انتشارات سازمان مجاهدین خلق.
- ۲- روزنامه کیهان، ۱۸ بهمن ۵۷.
- ۳- همان، ۱۹ بهمن ۵۷.
- ۴- همان، ۲۱ بهمن ۵۷.
- ۵- مجموعه اعلامیه ها و موضع گیری های سیاسی سازمان مجاهدین، جلد اول.
- ۶- همان، دوم اسفند ۵۷ به مناسبت سالروز شهادت سرگرد مجاهد علی محبی.
- ۷- همان، صفحه ۱۰۴.
- ۸- مجموعه سرمقاله های نشریه مجاهد، مهمترین موضع گیری های سیاسی مجاهدین خلق، ص ۳۴۸، از انتشارات سازمان مجاهدین خلق.

در کشاکش این درگیری نوار مذاکرات پنهانی یکی از سران حزب جمهوری به نام حسن آیت منتشر شد. مجاهدین در تهیه این نوار و رساندن آن به دست بنی صدر نقش داشتند.

به این ترتیب اختلاف های بنی صدر با حزب جمهوری اسلامی بر صورت مسائل موجود افزوده شد.

مجاهدین با تمام قوا جانب رئیس جمهور را گرفتند. مواضع مشترک، همکاری مشترک را هم به دنبال آورد. ورود مجاهدین به اختلاف درونی حاکمیت (بنی صدر - حزب جمهوری اسلامی) بر حساسیت نسبت به آنها افزود. در شرایطی که ماجرای امجدیه می رفت تأثیر گذار باشد، افشای نوار آیت، افتراق و شکاف در رأس حاکمیت را بر ملا کرد. این خط قرمز آیت الله خمینی بود که هر گاه مسائل به چنین نقطه ای رسیده شخصاً وارد می شد و موضع گیری می کرد؛ موضع گیری ای که به نفع حفظ نظام و نیروهای تشکیل دهنده آن تمام می شد. ماجرای نوار آیت، مطرح شدن مسئله «چماق داری» و برهم زدن اجتماعات، بر متنی از ترس قدیمی و سابقه دار حاکمیت که پیش از این اشاره کردم، موجب شد که آیت الله خمینی در چهارم تیر ماه سال ۱۳۵۹ رسماً موضع گیری کند. آیت الله خمینی



فصل الله صلواتی
بخش بیست و هفتم

درس‌هایی از تاریخ؛ سیاه‌کاری‌های بنی‌امیه

مروانین

مروان، سرسلسله این طایفه، پسر **حکیم پسر ابی العاص بن امیه بن عبد شمس** بود، معاویه هم پسر ابوسفیان بن صخر بن حرب بن امیه بن عبد شمس بود و **عثمان** پسر عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بود. همه آنها از فرزندان و نوادگان امیه بودند و بدان سبب به آنها **بنی‌امیه** می‌گفتند. در نسل سوم که ابوسفیان موقعیتی پیدا کرد، به فرزندان آل ابی سفیان می‌گفتند و به خاطر آن که مروان پس از معاویه بن یزید مدتی خلیفه شد، به فرزندان او **آل مروان** گفته می‌شد.

حکیم و عفان (پدر عثمان)، برادر و هر دو پسران ابی العاص، از بنی‌امیه بودند. مادر **حکیم** زنی بود به نام **زرقاء** که او نیز از ذوات‌الاعلام بود و در جاهلیت پیش از به دنیا آوردن حکیم، بر سر در خانه‌اش پرچم زده بود، یعنی اینجا محل آمد و شد جوانان عرب و غریبانی است که از راه می‌رسند و برخی نیازهایشان برآورده می‌شود. (۷۴۲)

حکیم از کسانی بود که در مدینه پیوسته پیامبر (ص) را می‌آزرد و آن حضرت را مسخره می‌کرد. هنگامی که آن حضرت در حال راه رفتن بودند، پشت سرشان حرکت می‌کرد و ادای حضرت را درمی‌آورد و با حالت‌های زننده از راه رفتن رسول خدا (ص) تقلید می‌نمود و باعث خنده مردم می‌شد. یکبار پیامبر (ص) متوجه خنده افراد شدند، وقتی به عقب نگریستند او را در حال مسخرگی و اطوار دیدند. آن‌طور که آورده شده پیامبر (ص) ناراحت شده و فرمودند: همین‌طور

بمان، که دست‌هایش فلج شد و تا پایان عمر اندام او رعشه داشت. (۷۷۵)

پیغمبر (ص)، **حکیم** را از مدینه به شهر طائف تبعید کردند، او تا زمان خلافت پسر برادرش عثمان، به اقامت اجباری در شهر طائف محکوم بود، از این رو به **او طرید** می‌گفتند، یعنی رانده شده. دیگر منافقان اگر مخالفتی می‌کردند پنهانی بود، ولی اعمال و رفتار **حکیم** در مخالفت با دین محمد (ص)، علنی و در برابر همگان بود و همین امر باعث نفرت مسلمانان از او می‌شد، همه از اخراج او از مدینه خوشحال شدند. (۷۷۶) آورده‌اند که او و بعدها پسرش مروان از کسانی بودند که مورد لعن پیغمبر (ص) قرار گرفتند. ابن ابی الحدید می‌نویسد: چون پیامبر (ص) **حکیم** بن ابی العاص و

پسرش را به خاطر کارهای زشت‌شان و رفتار بدشان از مدینه تبعید فرمود، **حکیم** در طائف، تا کستان کوچکی خرید و در آنجا مقیم شد، چند رأس گوسفند و بز را که گرفته بود می‌چرانید و از شیر آنها می‌خورد. چون ابوبکر به خلافت رسید، عثمان نزد او شفاعت و استدعا کرد که اجازه دهد **حکیم** به مدینه باز گردد. به خاطر آن که پیامبر (ص) او را تبعید کرده بود، ابوبکر باز گشت او را نپذیرفت. عثمان این درخواست را در زمان خلیفه دوم هم از عمر کرده، او هم نپذیرفت، وقتی عثمان خودش به خلافت رسید، **حکیم** را با تجلیل به مدینه باز گرداند. بعدها **خالد بن یزید** به خاطر این که حکم پدر بزرگ **عبد الملک** است او را سرزنش کرده است. (۷۷۷)

باز هم می‌نویسند: بنی‌امیه در جاهلیت و تیره بودند: **اعیاص و عنابس**. اعیاص: عاص و ابی العاص و عنابس: حرب و ابوحرب و ابوسفیان می‌باشند. خاندان عثمان و مروان از یک تیره بودند و ابوسفیان و فرزندان او از تیره دیگر، هر یک در مفاخره، خود را برتر از دیگری می‌دانستند. (۷۸۸) آنها در دشمنی با **محمد (ص)** و **علی (ع)** و اهل بیت پیامبر (ص)، تفاهم و توافق داشتند، اموال مردم (بیت‌المال) را هم با برادری یغما می‌کردند، ولی بین خودشان در حاکمیت مکه و بعدها در دوران اسلامی برای به چنگ آوردن خلافت اختلاف پیدا نمودند.

هنگامی که عثمان، عموی **حکیم** و پسرش مروان را با عزت و احترام به مدینه برگرداند، لباس‌های **حکیم** مندرس و در نهایت فقر بود، وقتی به خانه عثمان وارد شد، هنگام بیرون آمدن با افتخار! لباس‌هایی گرانبها بر تن داشت و عثمان یکصد هزار دینار نیز به او بخشیده بود. (۷۷۹)

پیغمبر (ص) درباره **حکیم** فرموده بودند: «در آینده این مرد با کتاب خدا و سنت پیامبر مخالفت خواهد کرد. در نسل او فتنه‌جویانی پدید خواهند آمد که دود فتنه آنها به آسمان می‌رسد... و بعضی از شما در آن روز پیر و آنها خواهید شد.» (۷۸۰)

حکیم و پسرش مشاور و محرم اسرار عثمان بودند، خلیفه از دادن مال بسیار به آنها دریغ نمی‌کرد، وقتی سرزمین آفریقا فتح و غنائم آن به مدینه سرازیر شد، عثمان در یک نوبت خمس پانصد هزار دینار که رسیده بود را

مروان دنبال بهانه بود تا انتقام پسر عمویش عثمان را از مخالفان و دشمنانش بگیرد. با این که می‌دانست حضرت علی در کشتن عثمان دخالت نداشت و حتی با آن مخالف بود و پسران خود را برای محافظت از عثمان بر در خانه او گماشته بود، مروان کینه حضرت علی را به دل داشت و امام را متهم می‌کرد

به مروان اختصاص داد، که بسیاری از مسلمانان معترض شدند و در نوبت دیگر یکصد هزار دینار دیگر به او بخشید. خزانه دار بیت المال **زید بن ارقم** به عنوان اعتراض در حال گریه نزد عثمان آمد که چرا اموال بیت المال مردم را چنین حیف و میل می کند؟ عثمان به او گفت: «(۷۸۱) آیا به خاطر این که من صله رحم کرده ام گریه می کنی؟» زید گفت: «گریه من برای آن است که به یاد می آورم به اندازه اموالی که در زمان رسول خدا انفاق کرده بودی، امروز برداشته و به پسر عموی خود می دهی، این مبلغ برای مروان خیلی زیاد است.» عثمان، کلید خزانه بیت المال را از او گرفت و او را عزل کرد، فقط به خاطر آن که دلش به حال اموال مردم می سوخت. خلیفه می خواست زمام اموال مردم در دست خودش باشد تا به هر صورت که خواست خرج کند و بی حساب و کتاب به آنهایی که می خواهد ببخشد.

عبدالرحمن پسر حسان بن ثابت که شاعر بود، برادر مروان را در شعرى هجو می کند: «استخوان های پدر نفرین شده خود را سنگباران کن و بر فرض که سنگباران کرده ای بدان، او در حالی راه می رفت که شکمش از تقوا خالی و از کار ناپسند انباشته بود.» (۷۸۲)

در زمان عثمان که ارمنستان فتح شد، خمس غنائم آنجا را هم به مروان اختصاص داد و از همه بدتر، مزرعه فدک را که رسول خدا به حضرت فاطمه بخشیده بودند، به مروان بخشید، (۷۸۳) همان که خلیفه های پیشین آن را گرفته بودند، عثمان با اختیار خود به دامادش مروان داد، ولی برخی ادعا می کنند که رسول خدا اجازه نداشت آن را به دخترش و یا دامادش ببخشد، در صورتی که از اموال ویژه خودش بود.

عثمان مروان را بسیار دوست می داشت و یکی از دخترانش را هم به او داد. هنگامی که عثمان نزد مردم اعتراف می کرد و از برخی خطاهایش توبه می نمود، در پاسخ اعتراض مردم به بازگرداندن **حکم بن ابی العاص**، عمویش گفت: «پیامبر توبه کافر را هم می پذیرفتند و من عمویم حکم را از این جهت به مدینه برنگرداندم که توبه کرد و من توبه اش را پذیرفتم. اگر با ابوبکر و عمر هم چنین

خویشاوندی ای داشت آن دو هم او را پناه می دادند، اما در مورد عطا های من از اموال بیت المال اعتراض می کنید، آنها اموال خداوند است، حکومت بر عهده من و واگذار شده به من است. در این مال به هر نوع که آن را به صلاح امت ببینم حکم و تصرف می کنم و گرنه پس برای چه چیزی خلیفه باشم؟» (۷۸۴)

سیوطی درباره بخشیدن اموال بسیار توسط عثمان به حکم و پسرش مروان، می نویسد: «و أعطی أقربائه و اهل بيته المال و تأول في ذلك الصلوة اللتي امر الله بها» (۷۸۵)، اموال را به کسانش و خاندانش می بخشید و برای خودش تأویل می کرد که این صله رحم است که خداوند بدان امر فرموده است. تازه به ابابکر و عمر هم خرد می گرفت که چرا این سنت الهی و این وظیفه را که صله رحم بود ترک کردند؟ مردم را این سخن عثمان خوش نمی آمد.

در سال ۳۱ هجری در دوران عثمان بود که **ابوسفیان و حکم بن ابی العاص** از دینار رفتند. عثمان بر جنازه آنها نماز خواند. (۷۸۶)

مروان در زمان عثمان

مروان بن حکم در سال دوم هجرت در مکه متولد شده بود، کنیه او را

ابوعبدالملک گذاشتند، او در طائف نزد پدرش پرورش پیدا کرد. هنگامی که حکم از مدینه تبعید شد، عثمان نزد پیامبر برای بازگرداندن او شفاعت کرد، پیامبر نپذیرفتند، در زمان ابوبکر و عمر هم شفاعت عثمان کارگر نیفتاد، ولی خودش به طوری که اشاره شد با احترام، حکم و پسرش مروان را که ۲۹ سال داشت به مدینه بازگرداند و زمام امور اسلام و مسلمانی و خط دهی به مقام خلافت رابه آنها سپرد. مروان به عنوان داماد و فرد مورد اعتماد خلیفه و مشاور، وزیر و وکیل عثمان، هر کاری را که خود بهتر تشخیص می داد انجام می داد. (۷۸۷) به مروان «این الطرید» هم می گفتند. (۷۸۸)

نوشته اند: وقتی مروان دبیر عثمان بود، از خود عثمان بیشتر فرمان صادر می کرد و از او بر کارها بیشتر مسلط بود و به هر کس که دوست می داشت هر لطفی می خواست می کرد. این اعمال و رفتار نادرست را از بزرگترین عوامل خلع و قتل عثمان دانسته اند. (۷۸۹)

مردم در اعتراض خود به عثمان، از پیش، قصد کشتن یا خلع عثمان را نداشتند، بلکه در خواستی داشتند که **عبدالله بن سعد** حاکم مصر را که فردی نالایق و بد عمل بود عوض کند. وقتی عثمان دستور جابجایی او را صادر کرد، مردم آرام شدند و متفرق گردیدند، ولی کار محرمانه مروان و ارسال نامه برای کشتن حاکم جدید و مردم معترض، باعث خشم توده ها شد و انقلابی جدی علیه عثمان آغاز گردید که منجر به کشته شدن او شد.

وقتی **ابادور** به دستور خلیفه به نقطه خشک و سوزانی تبعید می شد، مروان مأمور بود که او را از شهر بیرون کند و مانع شود که کسی با او تماس بگیرد و صحبت کند، تنها **علی (ع)** و فرزندان او به بدرقه او بیرون شدند و چون مروان خواست مانع صحبت کردن آنها شود، حضرت علی با او برخورد کردند و او را از سر راه خود کنار زدند. او نمی توانست در برابر آنها مقاومت داشته باشد، تنها کاری که می توانست انجام دهد آن بود که گزارش ترمرد آنها را از فرمان خلیفه، به گوش عثمان برساند. (۷۹۰) عثمان به امام علی (ع) می گوید: «مگر نشنیده بودی که من دستور داده بودم کسی از

حضرت علی در خطبه شقشقیه، ملاک خلافت را رأی و نظر مردم می داند و این که چون آنها مرا خواستند، من به صحنه آمدم

ابوذر مشایعت نکنند.» امام فرمودند: «مگر هر چه تو دستور می دهی و خلاف حکم خداوند است باید از فرمان تو پیروی کنیم؟» عثمان خشمگین شد و به علی (ع) گفت: «مروان را به او ترجیح می دهد و برای او مروان محبوب تر از علی است.» فردای آن روز در جمع مهاجران و انصار از علی (ع) گلایه کرد، که چرا از ابوذر و عمار یاسر و دیگر اشکال تراشان حمایت می کند و...؟ (۷۹۱)

برخی نوشته اند: مردم به خاطر تبعید و مرگ ابوذر، عثمان را کشتند. (۷۹۲) موردی که از همه کارهای مروان زنده تر و زشت تر بود جعل مهر و امضای خلیفه بود که به دنبال اعتراض مصریان به عملکرد **عبدالله بن سعد ابی سرح** حاکم مصر و کارهای نادرست او در آن منطقه، به مدینه آمدند و در مسجد اعتراض خود را اعلام کردند. **طلحه بن عبدالله و عایشه ام المؤمنین** نیز معترض شدند، **حضرت علی (ع)** نیز از عثمان خواستند که به در خواست مردم مصر رسیدگی شود و فرد دیگری به جای پسر ابی سرح، گذاشته شود، عثمان پذیرفت. مردمی که اجتماع کرده بودند، **محمد بن ابی بکر** را برای حکومت مصر معرفی کردند. عثمان برای او حکمی نوشت و به همراه معترضان او را به سوی مصر گسیل داشت. پس

از رفتن آنها، مروان نامه‌ای جعل و از سوی خلیفه و بامهر و امضای او برای **عبدالله ابی سرح** می‌نویسد: «محمد بن ابی بکر و حاملان حکم خلیفه را بکشند و هر که را اعتراض کند محبوس نماید، باشد تا دستور جدیدی از سوی عثمان صادر شود.» نامه را توسط غلام و شتر مخصوص خلیفه برای حاکم مصر می‌فرستد. محمد بن ابی بکر و مصریان در راه، این غلام را می‌بینند، او را دستگیر کرده و نامه را از میان وسایل او پیدا می‌کنند. آنها با غلام و شتر خلیفه به مدینه بازمی‌گردند و مردم را از این دغلکاری مطلع می‌کنند، که شهر به خروش می‌آید و همه مردم خشمگین می‌شوند و بر عثمان معترض می‌گردند و بر او می‌شورند.

طلحه، زبیر، سعد و قاص و علی که از شایسته‌ترین صحابیان پیامبر بودند و جزو

شورای خلافت عمر، از سوی مردم، نزد عثمان می‌روند و از آن نامه اظهار ناراحتی می‌کنند و علت نوشتن آن نامه را می‌پرسند. عثمان از آن نامه اظهار بی‌اطلاعی می‌نماید و معلوم می‌شود که مروان نامه را از سوی خلیفه جعل کرده است. توده‌های خشمگین، از عثمان می‌خواهند که مروان را برای محاکمه تحویل آنها بدهد، که عثمان از تحویل او خودداری می‌کند. شورشیان و بلکه همه مردم مدینه که از این اتفاق ناراحت بودند خانه عثمان را محاصره می‌نمایند، تا جایی که منجر به کشته شدن عثمان می‌شود. (۷۹۳)

بدین وسیله مشخص می‌شود که عامل اصلی کشته شدن عثمان، خیانت مروان بوده است.

طبری می‌نویسد: (۷۹۴) در آن بحران، عثمان شبانه به منزل علی (ع) رفت و از او خواست که از مردم عذرخواهی کند و قول داد که از آن پس رفتاری پسندیده داشته باشد... علی (ع) به او گفتند: روزهای پیشین پس از آن که بر منبر رسول خدا (ص) رفتی و از مردم عذرخواستی و تعهد کردی که مرتکب خطایی نشوی، چون به خانه‌ات رفتی، مروان از خانه بیرون آمد و بر در خانه تو مردم را دشنام داد، در این خصوص چه می‌گویی؟ عثمان پاسخ نداد و... وقتی عثمان از خانه علی (ع) بیرون آمد می‌گفت: ای ابوالحسن، مرا خوار و زبون ساختی و مردم را بر من گستاخ کردی. حضرت علی فرمودند: «به خدا قسم من از همه مردم بیشتر از تو دفاع کرده‌ام، اگر چیزی می‌گویم، آن را مایه رضایت و خوشبختی تو می‌دانم، ولی مروان کاری بر ضد آن پیشنهاد می‌کند، سخن او را می‌شنوی و گفته‌هایم را راه می‌کنی.»

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» به طور کامل محاصره خانه عثمان و حمله مروان به مردم و اهانت به آنها و جعل نامه را آورده است. (۷۹۵)

مروان در زمان حضرت علی

هنگامی که پس از کشته شدن عثمان، قاطبه مردم با حضرت علی (ع) بیعت نمودند، مروان و پسرش عبدالملک از بیعت خودداری کردند. (۷۹۶)

مروان در آن زمان ۳۳ ساله و پسرش نه ساله بود. پدر مانع بیعت پسرش شد و حال آن که دیگر پسران با حضرت علی بیعت می‌کردند. او می‌خواست بذر مخالفت با حضرت علی را از کودکی در دل فرزندش عبدالملک کاشته باشد. مروان دنبال بهانه بود تا انتقام پسرعمویش عثمان را از مخالفان و دشمنانش بگیرد. با این که می‌دانست حضرت علی در کشتن عثمان دخالت

در زمان شهادت امام حسن، سعید بن عاص حاکم مدینه بود، ولی همه فسادها و توطئه‌ها توسط مروان انجام می‌شد. او پشت پرده، عامل معاویه بود و شخصا تصمیم می‌گرفت و اهداف معاویه را عملی می‌کرد، او محور اندیشه بنی‌امیه در مکه و مدینه بود و ثروت کلانی در اختیار داشت و دامادی خلیفه هم برای او امتیازاتی را به دنبال داشت

نداشت و حتی با آن مخالف بود و پسران خود را برای محافظت از عثمان بر در خانه او گماشته بود، مروان کینه حضرت علی را به دل داشت و امام را متهم می‌کرد. امام دوست داشت که غائله محاصره خانه عثمان به آرامی و با مصالحه حل شود، ولی جمعی از تندروهای انقلابی از دیوار پشت خانه عثمان بالا رفتند و او را در برابر همسرش نائله کشتند. وقتی خبر کشته شدن عثمان به امام رسید، ناراحت شدند و فرزندان خود را تویخ کردند. (۷۹۷) همان‌طور که پیش از اینها آورده شد، شورشیان مانع شدند که جنازه عثمان در قبرستان بقیع دفن شود و او را در باغی در اطراف بقیع به نام حُش کو کب دفن کردند که بعدها معاویه آن باغ را خرید و آن را به بقیع متصل کرد. (۷۹۸)

پیش از آن که عثمان کشته شود، حضرت علی نزد او رفته و به او گفتند: «مردم مرا واسطه قرار داده‌اند. به خاندانی دانم به تو چه بگویم؟ خودت همه چیز را می‌دانی... برای مروان با چه زبانی با تو سخن گویم...؟ تو با خویشاوندی، به رسول خدا از دیگران نزدیکتر بودی... بدترین مردم نزد خدا پیشوای ستمکاری است که گمراه باشد و دیگران هم به وسیله او گمراه شوند... تو را به خدا قسم می‌دهم و از تو درخواست می‌کنم که مبادا اولین پیشوای این امت باشی که کشته شوی. پیش از این از پیامبر شنیدم که فرمود: در این امت پیشوایی کشته می‌شود که به خاطر کشته شدن او تقیامت جنگ و خونریزی ادامه خواهد داشت و کارها بر همه مشتبه خواهد شد و تباہکاری‌ها نشر پیدا می‌کند. مردم حق را از باطل تمیز نمی‌دهند. در آن آشوب‌های بسیاری دست از حق بر می‌دارند و مضطرب و نگران می‌شوند... مروان چون سواری بر شتر غارت شده، بر تو سوار است و هر جا و به هر طریق که می‌خواهد تو را می‌راند. با این که عمرت بالا رفته و دورانی از تو گذشته است.» (۷۹۹)

عثمان به وسیله حضرت علی از مردم مهلت خواست تا گذشته را جبران کند، ولی دیدیم که به زبان، تو به می‌کرد و در عمل تابع مروان بود.

اگر از نظر سیاسی مروان نزد حضرت علی می‌آمد و در کنار حضرت علی (ع) از مردم عذرخواهی می‌کرد و قول می‌داد که دیگر امضا و مهر خلیفه را جعل نکند و همان حاکم مصر **محمد بن ابی بکر** باشد، که از سوی خلیفه حکم گرفته بود به همراه مردم به مصر می‌رفت چه می‌شد؟ آیا دیگر خلیفه کشته می‌شد؟ بنابه فرمایش حضرت علی از قول پیامبر در این خطبه، آیا جنگ‌های جمل، صفین، خوارج و... به وجود می‌آمد؟ تا آن وقت که اختلافی بین شیعیان علی و شیعیان عثمان نبود و اصلاً به این صورت شیعه‌ای به وجود نیامده بود، بعد به ترتیب سلطه بنی‌امیه، کشتار اهل بیت پیغمبر (ص) و کشتن امام حسین در کربلا و فاجعه مدینه و مسئله آتش زدن خانه کعبه و قیام **عبدالله زبیر**، قیام مختار و قتل امویان توسط ایرانی‌ها و عباسیان و... پیش نمی‌آمد و دعوای شیعه و سنی از آن زمان تا دوران صفویان و کشتار سنیان و قتل عام شیعیان در سرزمین‌های عثمانی (ترکیه امروز) رخ نمی‌داد و امروز آدمکشانی به نام القاعده، سپاه صحابه، جندالله، طالبان و... نداشتیم و مسلمان‌ها در سایه عدالت اسلامی بارفاه زندگی می‌کردند.

امام علی (ع) عامل همه تحریکات را مروان می‌داند. (۸۰۰) مروان با تلقینات بسیار و بدگویی‌هایی از حضرت علی ذهن عثمان را نسبت به امام علی، بد می‌کرد. مثلاً می‌گفت: «مردم کمی از مصر آمده بودند، علی (ع) از آنها خواست که بروند و جمعیت بسیاری را از اطراف و اکناف جمع کنند و به مدینه بیاورند» (۸۰۱) و به تحریک مروان، عثمان یک روز از حضرت علی می‌خواهد که از مدینه بیرون برود و چون کار بر او سخت می‌شود پیغام می‌فرستد که حضرت علی باز گردد. یکی دیگر از عوامل عصبانیت مردم مدینه، بر خورد اهانت گونه عثمان با سه صحابی شاخص **حضرت محمد (ص)، عمار یاسر، عبدالله**

مسعود و اباذر بود؛ کتک زدن ابن مسعود و عمار یاسر و تبعید اباذر که باعث مرگ ابن مسعود و اباذر شده بود، از این رو مردم روی خلع عثمان، تکیه می‌کردند. (۸۰۲)

هنگام محاصره خانه عثمان، مروان نزد عایشه رفت که در آن زمان عازم مکه بود و از او استمداد کرد که برای متفرق کردن مردم، به خانه عثمان بیاید، ولی عایشه آن درخواست را رد کرد. (۸۰۳) هنگامی که طلحه دستور داده بود که آب را به روی عثمان ببندند، حضرت علی نیز د طلحه آمد و از او خواست تا آب را به روی عثمان و خانواده‌اش باز کند و مشک‌های آبی برای او می‌فرستند. (۸۰۴) بعدها می‌بینیم که بنی امیه، بستن آب به روی **امام حسین (ع)** و خانواده‌اش را به انتقام تشنگی عثمان و بستن آب به روی او عنوان می‌کنند. **عبیدالله زیاد** چنین دستوری را صادر می‌کند. به خاطر بستن آب توسط طلحه بر روی عثمان، مروان کینه طلحه را به دل گرفت و در جنگ جمل در اولین فرصت از پشت به او تیراندازی کرد و او را کشت. (۸۰۵) بعدها پسر مروان، عبدالملک گفته بود: اگر پدرم طلحه را نکشته بود، تمامی فرزندان طلحه را به خاطر خون عثمان قتل عام می‌کردم. (۸۰۶)

در جریان کشته شدن عثمان، مروان هم کتک خورد و ضربتی بر گردن او زدند که به پشت بر زمین افتاد. بسیاری از شاعران، از جمله برادرش **عبدالرحمان بن حکیم**، مروان را هجو کرده‌اند. (۸۰۷) وقتی به عثمان گفته شد که از خلافت کناره گیری کند، گفت: «من این ولایت را از خدادارم و چون خدا مرا برای این کار در نظر گرفته آن را رها نمی‌کنم» (۸۰۸) و شاید منظورش آن بود که شورای عمر هم او را پیدا یا کشف کرده‌اند و شاید چون لایق‌ترین بوده! خدا او را انتخاب کرده است، او کاری به مردم ندارد، در صورتی که **حضرت علی (ع)** در خطبه ششقیه، ملاک خلافت را رأی و نظر مردم می‌داند و این که چون آنها مرا خواستند، من به صحنه آمدم. (۸۰۹) پس از کشته شدن عثمان، مروان آفتابی شد و به میان مردم آمد. او هم برای حفظ جان خود، جزو بیعت کنندگان با حضرت علی قرار گرفت و همراه با سبیل خروشان مردم در مسجد پیامبر (ص)، دست در دست علی (ع) گذاشت، ولی از همان وقت به فکر توطئه و کار شکنی علیه امام و گرفتن انتقام از مخالفان عثمان بود. از هنگامی که امام علی کار خلافت را آغاز کردند و در حال آرام کردن اوضاع و رتق و فتق امور بودند، مروان از سوی معاویه به مأموریت پیدا کرد که در جنگ جمل در کنار عایشه، طلحه و زبیر

مروان حکم از آن دوره‌گردهای میانه‌خور و از آن فرصت‌طلبانی بود که در جنگ‌ها کمتر شرکت می‌کرد و نام جنگاور و رزمنده را یدک می‌کشید و پیوسته در رفاه می‌زیست و از حکومت، بیشتر بر تخت نشستن و خوشگذرانی‌هایش را دوست داشت

باشد و با پول معاویه، تدارکات جنگ را تأمین کند. در جنگ به طوری که آورده شده طلحه، زبیر و بسیاری از طرفدارانشان کشته شدند. مروان جزو اسیران بود. **حسین (ع)** برای او واسطه شدند که دوباره بیعت کند و آزاد شود. امام فرمودند: «مگر پس از قتل عثمان با من بیعت نکرد؟ مرا به بیعت او نیازی نیست که او پیمان شکن است و حيله گر، با دستی بیعت می‌کند و با دست دیگر بیعت شکنی می‌کند، چون یهودیان پیمان شکن است، اگر با دست با من بیعت کند پنهانی مکر و حيله می‌کند، آگاه باشید که در آینده او را حکومتی است به اندازه لیسیدن سگ بینی خود را و ...» (۸۱۰). همان‌طور که مشاهده می‌شود امام علی او را می‌شناسند و به روحیات او واقف هستند.

مروان نیز چون خود را رها شده دید به امام گفت: «جز آن که مجبورم کنی با تو بیعت نمی‌کنم.» (۸۱۱) او باز هم به فکر توطئه و راه انداختن شورش است و حتی در آن شرایط دست از حيله گری خود بر نمی‌دارد. با این که دیگر پشتوانه‌ای ندارد، معاویه به او امید بسته است. او می‌داند که حضرت علی هم به زور از کسی بیعت نمی‌گیرد و برای بیعت کردن کسی را با شمشیر تهدید نمی‌کند. **بعدها عُدی بن حاتم** به معاویه گفت: «علی هیچ کسی را بر بیعت با خود مجبور نکرد.» (۸۱۲) امام علی درباره مروان می‌فرماید: «او رایت گمراهی را پس از آن که موهای شقیقه‌اش سپید شود بر می‌افزاد و او را حکومت کوتاهی است.» (۸۱۳)

مروان پس از جنگ جمل، به معاویه پیوست و پس از شهادت حضرت علی دو بار، حاکم مدینه شد. در خطبه‌های جمعه که می‌خواند، سب علی (ع) می‌کرد و در این خیانت افراط می‌نمود. علاوه بر این پس از مرگ زبید که در شام نیز تزلزلی در دولت امویان افتاد، عده‌ای به طرفداری از **آل زبیر** سر بر آوردند و خواستند که ریشه بنی امیه را براندازند. شهر حمص در دست زبیریان بود، دمشق نیز در حال سقوط بود، فلسطین نیز در دست طرفداران پسر زبیر قرار گرفت. در مصر نیز طرفداران زبیریان سرکشی کردند، تنها منطقه‌ای که برای بنی امیه باقی مانده بود شام و قسمت اردن بود، که آن را کلیان اداره می‌کردند. آنها در کنار مروان قرار گرفتند. (۸۱۴) اگر زبیریان باشهامت و مدیریت صحیح به میدان می‌آمدند، بنی امیه را که همه مردم از آنها نفرت داشتند برمی‌انداختند و فصلی جدید در خلافت اسلامی پدید می‌آوردند.

در جنگ صفین جای پای از مروان نمی‌بینیم، به روایت بلاذری: (۸۱۵) مروان پس از آمدن به مدینه، دائم به توطئه گری مشغول بود و مردم را علیه حضرت علی تحریک می‌کرد. (۸۱۶)

پس از روی کار آمدن معاویه، مروان به هر مناسبتی به حضرت علی لعن و نفرین می‌کرد، زمانی که او داشت در فراز منبر اهانت می‌کرد، امام حسین (ع) از جا برخواستند تا پاسخ او را با شمشیر بدهند، که امام حسن (ع) مانع شدند و به مروان فرمودند: «والله لقد لعن الله اباک علی لسان نبیه و انت فی صلبه» (۸۱۷)، «به خدا قسم خداوند بر زبان رسولش پدرت را لعنت کرد، در حالی که تو در پشت پدرت بودی.» مروان با اهانت به یاران و اهل بیت پیغمبر به نظر خود می‌خواست از آنها انتقام خون عثمان را بگیرد.

دوران حکومت مروان

مروان در زمان معاویه دو بار، حاکم مدینه شد و سپس معزول گردید. هنگامی که مروان هنوز حاکم مدینه بود، معاویه از او خواست که از **ام کلثوم** دختر زینب (س) و عبدالله جعفر، برای پسرش یزید خواستگاری کند. عبدالله جعفر گفت: اختیار دختران ما با امام حسین دایمی اوست. مروان نزد امام حسین رفت و دختر را از او خواستگاری کرد و به او گفت: هر چه می خواهی کابین قرار می دهم، باشد که بدین وسیله قرض های عبدالله جعفر پرداخت شده و میان بنی هاشم و بنی امیه صلح برقرار شود... امام حسین ضمن سخنانی فرمودند: «... اگر

قرار بود این وصلت را بپذیریم، مهریه او را بر اساس سنت رسول خدا قرار می دادیم، ما حاضر نیستیم که زن های مردانمان را بپردازند، اما از آشتی گفتمی، ما برای خدا با شما دشمنی کرده ایم و برای دنیا با شما آشتی نخواهیم کرد، این فامیل سببی هم راه به جایی نمی برد...» امام در برابر مردم ادامه دادند و آنها را شاهد گرفتند که: «من در همین جام کلثوم، دختر عبدالله جعفر را با کابین چهار صد و هشتاد در هم به همسری پسر عمویم قاسم بن محمد بن جعفر در آوردم و زمینی حاصلخیز از خود را به او بخشیدم که در آمد آن در سال هشت هزار دینار است. انشاء الله خداوند بی نیاز شان می کند.» (۸۱۸) مروان بسیار ناراحت شد و گفت: «شما بنی هاشم بی وفایید و جز دشمنی کاری دیگر نمی دانید. ما دختر شما را می خواستیم تا دوستی ها را که به دشمنی تبدیل شده تازه کنیم، اما شما به در خواست ما توجه نکردید و کینه خود را آشکار ساختید.» (۸۱۹)

دلیل دیگر طرد و بر کناری مروان از حکومت مدینه به خاطر آن بود که او با خلافت یزید موافق نبود، پس از او **سعید بن عاص** حاکم شد و فشار او هم بر مردم بسیار بود. مروان وقتی در مدینه بود برای معاویه نوشت: «من اطمینان ندارم که حسین (ع) در کمین آشوبی نباشد. روز گرفتاری شما با او طولانی خواهد شد.» او می خواست معاویه را تحریک کند تا امام حسین را نیز مانند برادرش امام حسن از میان بردارد.

در تاریخ اسلام، اوایل دوران بنی امیه، در همه جا، جای پای مروان و توطئه های او دیده می شود، او شیطانی بود که تازه بود دست از سوسه و فتنه انگیزی علیه علی و اولاد او بر نمی داشت.

وقتی امام حسن را با توطئه بنی امیه و دستور شخص معاویه و مباشرت مروان شهید کردند، امام حسین و دیگر برادرانش خواستند که امام حسن را در کنار جدش پیامبر (ص) دفن کنند. مروان که در آن زمان کاره ای نبود، عایشه را تحریک نمود و بر قاطری سوار کرد و او را به جلوی مسجد پیامبر (ص) آورد تا مانع دفن امام حسن در خانه جدش بشوند. بنی هاشم و دیگر مردم از امام حسین اجازه خواستند که آل مروان را دفع کنند و آنان را عقب برانند. امام حسین فرمودند: «برادرم وصیت نموده که در پای جنازه اش به اندازه شاخ حجامتی خون ریخته نشود.» از این رو جنازه امام حسن را در قبرستان بقیع در کنار قبر مادر بزرگش، فاطمه بنت اسد دفن کردند. (۸۲۰)

نوشته اند که مروان تا بقیع جنازه امام حسن را به دوش می کشید. امام حسین به او فرمودند: «آیا تابوتش را بر می داری در حالی که در تمام عمر

حکومت مروان فقط نه ماه بود و در رمضان سال ۶۵ مرد، پسرش عبدالملک به جای او بر تخت نشست. نوشته اند که عبدالملک هنگامی که در مدینه بود پیوسته قرآن می خواند، اما وقتی بوی خلافت به مشامش رسید قرآن را برای همیشه بست

رنج و ناراحتی را جرعه جرعه به او می نوشاندی؟» مروان گفت: «من آن رفتار را با کسی داشتم که حلم او با کوه ها برابری می کرد.» (۸۲۱) شاید این اظهار علاقه ظاهری مروان به امام حسن، به خاطر وساطت برای آزادی او پس از جنگ جمل بود. مروان در هنگام دفن جنازه امام حسن می گفت: «چگونه عثمان در خراج از بقیع دفن شود، اما حسن بن علی در کنار قبر پیغمبر دفن گردد؟» (۸۲۲)

باز نوشته اند: (۸۲۳) عایشه به تحریک مروان گفت: «هذا الامر لا يكون ابداً»، هرگز چنین کاری انجام نخواهد شد. **ابوسعید خدری** و **ابوهریره** به مروان گفتند: «آیا از دفن جنازه حسن در کنار جدش ممانعت می کنی؟

در حالی که رسول خدا او را سید جوانان اهل بهشت می نامید.» مروان با تمسخر به آنها گفت: «اگر امثال شما حدیث پیامبر را روایت نمی کردید، همه اش ضایع شده بود.» (۸۲۴)

در زمان شهادت امام حسن، **سعید بن عاص** حاکم مدینه بود، ولی همه فسادها و توطئه ها توسط مروان انجام می شد. او پشت پرده، عامل معاویه بود و شخصاً تصمیم می گرفت و اهداف معاویه را عملی می کرد، او محور اندیشه بنی امیه در مکه و مدینه بود و ثروت کلانی در اختیار داشت و دامادی خلیفه هم برای او امتیازاتی را به دنبال داشت.

معاویه و مروان

وقتی معاویه خلیفه شد، نخست، مروان را به امیری مدینه گماشت، سپس امارت مکه و طائف را هم به او سپرد، پس از مدتی او را عزل کرد و **سعید بن عاص** را به جای او والی کرد. مروان بسیار ناراحت شد و به عنوان اعتراض نزد معاویه رفت و با خشم به او گفت: «... توقع پیمان خویشاوندی کردی، نسبت به ما انصاف ندادی، پادش ما را آن سان که باید نپرداختی، ما سبقت در اسلام و دامادی رسول خدا و خلیفه را داشتیم و خلافت در خاندان ابی العاص بود (منظورش عثمان بود). آنان رعایت خویشاوندی شما را کردند و شما را به ولایت رساندند، شما را از کار بر کنار نکردند و کسی را بر شما برنگزیدند؛ تا آن که حکومت به دست شما افتاد، بدرفتاری کردید و پیوند خویشاوندی را با زشتی بریدید، آرام بگیر، اگر شمار پسران و نوادگان حکم به بیست و چند تن رسیده اند، آنان پاداش نیکی و سزای بدی را می پردازند.» (۸۲۵)

ابوالفرج اصفهانی گوید: در این سخن مروان، اشاره به فرمایش رسول الله (ص) است که فرموده بودند: «چون فرزندان و اعقاب ابی العاص به چهل تن برسند، اموال خدا را در دست خود می گردانند و بندگان خدا را بردگان خویش قرار می دهند.» (۸۲۶) مروان که نوه ابی العاص بود منتظر چنین فرصتی بود، تا روزی عهده دار خلافت شود. در همان جلسه مروان می گوید: «اکنون من دارای ده پسر، ده برادر و ده برادرزاده ام و نزدیک است که اعقاب پدرم به چهل برسند. اگر برسند خواهی دانست که موقعیت تو در نظرم چگونه است.» (۸۲۷)

از آن پس مروان، بنی امیه را تضعیف می کرد، او پستی نگرفت و ساکن مدینه شد و چون **ولید بن عتبّه** حاکم مدینه بود به خاطر خویشی و قرابت، گاهی نزد او می رفت و به او مشورت می داد.

هنگامی که روابط معاویه با مروان خوب بود، روزی **عبدالله بن عباس** در مجلس معاویه بود، یاران معاویه او را با انتقادهای و اهانت‌های شدید مخاطب قرار دادند، ابن عباس به هر یک پاسخی در خور داد و شرم‌نده‌شان کرد. مروان بن حکم به او گفت: «ای ابن عباس تو دندان‌های نیش خود را برمی گردانی و آتش برمی افروزی، مثل آن که امیدی به آینده داری؟ اگر بردباری و گذشت امیر نبود، با کوچکترین اشاره او به آبشخوری دورافتاده می افتادی، به جان خودم سوگند اگر بر شما حمله برد، اندکی از حق خود را از شما گرفته است و اگر از گناهان شما در گذرد از دیرباز معروف به گذشت بوده است.» ابن عباس به او گفت: «ای دشمن خدا و ای کسی که رانده رسول خدایی و خونت حلال شده است، تو میان عثمان و رعیت او چنان دخالتی کردی که مردم را به بریدن رگ‌های گردن او و سوار شدن بر دوش او واداشتی، به خدا قسم اگر معاویه بخواد انتقام خون عثمان را بگیرد، اول باید تو را متهم کند و اگر در کار عثمان به دقت بنگرد، آغاز و فرجامش را در تو خواهد یافت... مادر لیل‌الهریر (شب حمله به سپاه معاویه در جنگ صفین) پایداری کردیم و در سختی‌های پیشانی و گلولی خود را به استقبال نیزه و شمشیر قرار دادیم. مگر مادر آن جنگ ضعیفی از خود نشان دادیم؟ آیا برای دوست خود جانفشانی نکردیم؟ تو که در آن جنگ کاره‌ای نبودی و به حساب نمی آمدی و چیزی را ندیدی که از آن به هراس افتی. تواز کاری که در خور تو نیست خود را بازدار و خود را بر چیزی که برای تو نیست عرضه مدار، که تو چون شخص در بند کشیده‌ای که نمی تواند دست و پای خود را حرکت دهد.» (۲۸) با این که مروان گاهی در حاشیه جنگ صفین حاضر بود، حاضر نشد به حضرت علی (ع) نزدیک شود. روزی که جنگ سخت شد معاویه گفت: «غیرتمندان کجایند که به جنگ علی بروند و با نیزه او را فرو کوبند؟» مروان گفت: «ای معاویه مثل آن که شوخی می کنی و یا سخن بیهوده می گویی، مگر وجود ما بر تو سنگینی می کند؟ (۲۹) چه کسی می تواند به نبرد علی برود و زنده برگردد؟ تو می خواهی از دست ما آسوده شوی که ما را به نبرد علی توصیه می کنی؟»

مروان و امام حسین

پیش از این آوردیم که چون معاویه از دیارفت، یزید از **ولید بن عتبہ** خواست که از امام حسین و عبدالله زبیر برای او بیعت بگیرد. او امام را شبانه احضار کرد و مرگ معاویه را به اطلاع حضرت رسانید. **مروان بن حکم** در کنار او بود، وقتی امام اظهار نظر خود را به روز بعد موکول کرد، مروان بر آشفت و اصرار داشت که همان شب باید از حسین بیعت گرفته شود. امام با جمعی از کسان و یارانش به خانه حاکم رفته بودند و یاران امام بر در خانه توقف کرده بود تا اگر درگیری پیش آمد به کمک امام بشتابند. وقتی ولید خیر مرگ معاویه را به امام داد، سپس از امام خواست که با یزید بیعت کند، امام فرمودند: (۳۰) «کسی چون من پنهانی بیعت نمی کند شما دوستدارید که بیعت من آشکارا و در حضور مردم باشد، چون صبح شد مردم و ما را به همراه آنان برای بیعت فراخوان تا ببینم چه می شود؟» ولید این پیشنهاد را پذیرفت. **مروان بن حکم** که در آن مجلس حاضر بود، به ولید گفت: «به خدا سوگند اگر هم اکنون حسین از اینجا رفت و بیعت نکرد دیگر چنین فرصتی پیش نخواهد آمد، مگر آن که افراد بسیاری میان شما کشته شوند. او را باز داشت کن و نگذار بیرون برود تا بیعت کند یا گردنش را بزن.» امام از جای خود بلند شدند و فرمودند: «ای فرزند آن زن زرقای

کبودچشم، آیا تو مرا می کشی یا او؟ به خدا قسم دروغ گفتی و گناه کردی»، امام مادر بزرگش زرقاء را به یاد او می آوردند که زنی هرزه و بدکاره در جاهلیت بود. مادر حکم بن ابی العاص از ذوات الاعلام بود. امام حسین به ولید از نادرستی‌ها و فساد اخلاق یزید گفتند و فرمودند: «مثل من با چون او بی هرگز بیعت نخواهد کرد.» امام با سرعت از خانه ولید باز گشتند. پس از بازگشت امام حسین، مروان بن حکم به ولید گفت: «به سخن من گوش ندادی تا حسین از دستت رها شد، به خدا قسم دیگر چنین فرصتی پیش نخواهد آمد. به خدا او بر تو و بر یزید شورش خواهد کرد، این را بدان.» (۳۱)

ولید بن عتبہ به مروان گفت: «وای بر تو، به من توصیه می کنی که حسین را بکشم، با این که نابودی دین و دنیایم در گرو کشتن او است. به خدا سوگند دوست نداشتم که همه دنیا از آن من باشد که من حسین بن علی، فرزند فاطمه زهرا را کشته باشم. به خدا گمان ندارم کسی با کشتن حسین، خدا را ملاقات کند، مگر آن که میزان اعمالش نزد خدا سبک باشد و خدا بر او ننگرد و او را پاکیزه نکند و برایش عذابی دردناک خواهد بود.» در پاسخ این سخن، مروان حرفی برای گفتن نداشت، او فکر نمی کرد که ولید، خدا و پیغمبر و فاطمه زهرا را بشناسد، به آنها معرفتی داشته باشد و از قیامت سخن گوید. شاید برای او تعجب آور بود که کسی از بنی امیه اعتقاد به خدا و پیغمبر و روز قیامت و میزان اعمال داشته باشد.

روز بعد امام در راهی، مروان را ملاقات کردند، او به امام گفت: «می خواهم برای تو خیر خواهی کنم، به حرف من توجه کن تا راهیابی و به مقصود خود برسی.»

امام فرمودند: «سخن خود را بگو تا بشنوم.» مروان گفت: «از تو می خواهم که با امیر المؤمنین یزید بیعت کنی که خیر دین و دنیای تو در آن است.» امام فرمودند: «انا لله و انا الیه راجعون و علی الاسلام السلام.» دیگر باید با اسلام خدا حافظی کرد که امت اسلامی به پیشوایی مثل یزید فاسق گرفتار شود.

امام در ادامه سخن به او فرمودند: «وای بر تو، آیا به من توصیه می کنی که با یزید فاسق بیعت کنم؟... برای کسی که رسول خدا نفرینش کرده باشد، انتظاری نیست که مرا به بیعت با یزید فراخواند... از من دور شوای دشمن خدا. ما خاندان رسول خداییم و حق در ماست و زبان ما حق گوی است. من از رسول خدا شنیدم که فرمود: خلافت بر دودمان ابوسفیان و طلقا و فرزندان طلقا حرام است...»

مروان از گفته‌های امام ناراحت شد و گفت: «به خدا قسم دست از سرت بر نمی دارم تا با خواری با یزید بیعت کنی...»، امام فرمود: «از من دور شو که تو پلیدی و مادود دمان طهار تیم که خدای عز و جل در باره آنها به پیامبرش آیه‌ای (احزاب: ۳۳) فرستاد: و خدامی خواهد که آلودگی را از شما خاندان پیامبر بزاید و شمارا به پاکی ویژه پاکیزه گرداند. تو ای فرزند زرقاء، در آن روزی که به پیشگاه پروردگار خود در آیی... از تو درباره من و یزید پرسش خواهند کرد.» (۳۲)

مروان شکایت به ولید برد و او نیز در نامه‌ای برای یزید ماجرا را نوشت. یزید در پاسخ، سر بریده امام را از او خواست که با هجرت امام حسین به کوفه و کربلا، اوضاع به عاشورا ختم شد. مروان حکم از آن دوره گردهای میانه خور و از آن فرصت طلبانی بود که در جنگ‌ها کمتر شرکت می کرد و نام جنگاور و رزمنده را یدک

می کشید و پیوسته در رفاه می زیست و از حکومت، بیشتر بر تخت نشستن و خوشگذرانی هایش را دوست داشت. مثل بعضی به اصطلاح انقلابیون و برخی پیشستانان انقلاب در دوران ما که در زمان طاغوت یک شلاق هم نخورده اند و مدعیانی که یک روز در جبهه حاضر نشده و یک شب در سنگر خوابیده اند، ولی خود را پیشتان و روزمنده و پیروز دانسته و از امکانات و تسهیلات بهره می برند.

مروان پس از فاجعه کربلا مدتی در شام بود، خود را با قاتلان کربلا همراه نکرد، می خواست با نظرات و پیشنهادهایش یزید و سپس جانشین او را اداره کند. امام قبالا به او یاد آور می شوند که از نظر سوابق خانوادگی گرایش تو به امثال یزید است و مرا هم می خواهی به دنبال خود بکشانی.

گویند هنگامی که حضرت سیدالشهدا را شهید کردند، **عبدالله زیاد**، طی نامه ای این خبر را برای مروان که در مدینه بود نوشت و او را به کشته شدن امام حسین مژده داد، مروان به منبر رفت و آن نامه را خواند و اشاره به قیر پیغمبر کرد و گفت: «امروز در قبال روز بدر» (۸۳۳) یعنی ای محمد آنها که در جنگ بدر از ما کشتید امروز انتقام آنها را گرفتیم.

مروان در شورش مدینه

هنگام شورش مردم مدینه علیه بنی امیه، پس از شهادت امام حسین در سال ۶۴ هجری، حدود هزار تن از امویان در مدینه سکونت داشتند، آنها در منزل مروان جمع شدند تا راه چاره ای بجویند، که مردم مدینه بر آنها یورش آوردند و آنان را از شهر مدینه بیرون راندند. در راه، مردم به آنها اهانت نموده و کودکان، آنان را سنگباران می کردند. (۸۳۴)

در جریان شورش مردم مدینه، مروان را هم با دیگر بنی امیه از شهر بیرون کردند. اشاره کردیم مروان همسرش را که دختر عثمان بود و اهلش را به **امام زین العابدین** سپرد و از شهر بیرون رفت و تافتح مجدد شهر به وسیله یزیدیان، در خارج مدینه به سر می برد و پیوسته **مسلم بن عقبه** سردسته جنایتکاران حمله به مدینه را تشویق به کشتن مردم و غارت اموال آنها و هتک ناموس آنان می کرد. او و پسرش **عبدالملک**، همه راه ها و چاه های مدینه را می شناختند و خانه شورشیان و دوستانداران خاندان علی (ع) را می دانستند، به مهاجمان کمک می کردند تا هر جنایتی را که می توانستند مرتکب شوند.

پس از اشغال مدینه، بنی امیه به اصطلاح با افتخار و سربلندی! به مدینه بازگشتند. پس از کشتار مردم مدینه و غارت اموال آنها و هتک ناموسشان، مروان دیگر نتوانست در مدینه بماند، زیرا پسر زبیر او را تهدید به مرگ کرده بود، از این رو به شام آمد و مدتی با توأین نیز نبرد کرد. پس از مرگ یزید در ماه صفر سال ۶۴ و کناره گیری پسر یزید، معاویه از خلافت و نگویش جد و پدرش در برخورد با امام علی و فرزندان او، مروان از او خواست که حکومت را به شورایی واگذار کند، باشد که خودش جزو آن شورا باشد و روی مقام خلافت چنگ اندازد، که پسر یزید نپذیرفت و مظلّمه آن را برگردن نگرفت. (۸۳۵) سرانجام مروان با کمک پسرش **عبدالملک** و **عبیدالله** زیاد و قبیله کلبی ها که در اردن بودند و افراد دیگری که آنها را پول خریده بودند و قول اینکه خالد پسر دیگر یزید را جانشین خود خواهد کرد، روی خلافت بر مسلمانان دست انداخت (۸۳۶) و با شمشیر، خلافت را به دست گرفت (۸۳۷) و خود را خلیفه مسلمین و به اصطلاح امیر المؤمنین خواند!

اولین اقدام مروان بنیام کشتار توأین بود، با این که در ابتدا توأین پیروز

بودند، ولی با رسیدن نیروهای تازه نفس به سپاه بنی امیه بسیاری از توأین کشته و تعدادی از آنها نیز به کوفه بازگشتند. سپس مسئله زبیریان پیش آمد، **عمرو بن سعید** نیز داعیه خلافت داشت، **خالد بن یزید** خود را ولیعهد می دانست و **عبدالملک مروان** هم خواب خلافت را می دید.

طرفداران بنی امیه همان قبایل یمنی و قبیله آل کلب در شام بودند، آنها سه دسته شدند، یک دسته طرفداری از خالد بن یزید می کردند، یک دسته به مروان بن حکم پیوستند و گروه سوم از عمرو بن سعید بن عاص حمایت می کردند. بزرگان بنی امیه در **الجایبه**، گرد آمدند و تبادل نظر کردند و قرار گذاشتند چون مروان از دیگران مسن تر است ابتدا خلیفه باشد و جانشین او **خالد بن یزید** گردد و پس از او **عمرو بن سعید** خلیفه شود. هر سه گروه راضی شدند. (۸۳۸) غافل از آن که وقتی مروان قدرت را در دست گیرد به کس دیگری میدان نمی دهد و همه چیز را برای خود و فرزندان او انحصاری می کند.

مروان وقتی به حاکمیت رسید ابتدا شهر دمشق را مطیع و منقاد خود ساخت، مخالفان و زبیریان شام را تار و مار کرد، برخی را نیز کشت. پس از شام، نوبت فلسطین وارد شد و او در همه جا با جنگ پیروز شد، پس از آن مروان متوجه مصر گردید و مخالفان را در آنجا سرکوب کرد و پسرش **عبدالعزیز** را در آنجا حاکم نمود، مرگ زود هنگام مروان باعث شد که نتواند بر زبیریان حجاز مسلط شود. حجاز و عراق در اختیار آل زبیر بود. چون به شام رسید کلبی ها را قانع کرد که خالد بن یزید با سن کم و عمرو بن سعید نمی توانند با زبیریان درگیر شوند، از این رو خلافت را برای فرزندان او **عبدالملک** و **عبدالعزیز** تثبیت کرد و قرار پیشین را برهم زد. (۸۳۹)

مروان، چون **یزید بن معاویه** را بدنام می دانست، از او بد می گفت و برای اهانت به او، همسرش را به زنی گرفت، به خالد پسر آن زن توهین می کرد و پدرش را به خفت توصیف می نمود. او خالد را هم مثل عمرو بن سعید از جانشینی خود حذف کرد. خالد به مادرش شکایت کرد، پس مادر خالد، فاخته، اقدام به توطئه ای کرد با کمک افرادی از نزدیکانش مصمم شدند، که چون مروان به خواب رود، بالش ها و گلیم ها را بر دهان او گذارند و روی آن بنشینند تا خفه شود. در سال ۶۵ بود که این عمل انجام شد و مروان که در آن هنگام ۶۳ سال داشت و هنوز طعم شیرین خلافت را نچشیده بود، مرگش فرار سید. (۸۴۰)

حکومت مروان فقط نه ماه بود و در رمضان سال ۶۵ مرد، پسرش **عبدالملک** به جای او بر تخت نشست. نوشته اند که **عبدالملک** هنگامی که در مدینه بود پیوسته قرآن می خواند، اما وقتی بوی خلافت به مشامش رسید قرآن را برای همیشه بست. (۸۴۱) مروان به پسر عمویش **عمرو بن سعید** بنی العاص قسول داده بود: در صورتی که خلیفه شود او را پس از خالد بن یزید جانشین خود کند، ولی عمرو بن سعید به دست **عبدالملک** کشته شد. مدعیان خلافت از بنی امیه و دیگران را که با ضعف حکومت، خود را مطرح می کردند، یکی یکی از میان برداشت و زمین را برای پسر بزرگش **عبدالملک** آماده کرد. (۸۴۲) مروان بیست برادر، هشت خواهر، یازده پسر و سه دختر داشت. حدیث پیامبر، مصداق پیدا کرده بود که «چون مروان بنیام به چهل تن رسیدند بر مسلمانان سلطه یابند.»

زبان کسان از پی سود خویش
بجویند و دین اندر آرند پیش (حکیم ابوالقاسم فردوسی)

پی نوشت:

- ۷۷۴- تتمه المنتهی، ص ۷۴ به نقل از تاریخ ابن اثیر
- ۷۷۵- همان، ص ۷۳- جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۵۲- الغدیر، جلد ۸، ص ۲۴۳.
- ۷۷۶- اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۴- شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۴۹.
- ۷۷۷- جلوه های تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۶۸- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۸۵
- ۷۷۸- همان، ص ۱۶۸، (ابن ابی الحدید).
- ۷۷۹- سبایت تبیان، از شرح ابن ابی الحدید و به طور مفصل در تاریخ طبری و تاریخ مروج الذهب آورده شده است.
- ۷۸۰- همان.
- ۷۸۱- جلوه تاریخ، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۹۷- تاریخ طبری (عربی، چاپ بیروت) از ص ۳۸۴.
- ۷۸۲- شرح نهج البلاغه (ترجمه مهدوی)، ج ۳، ص ۲۶۵.
- ۷۸۳- المعارف، ص ۱۹۵- تاریخ خلفا (رسول جعفریان)، ص ۱۵۱- تاریخ طبری، ج ۸، ص ۳۸۶- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.
- ۷۸۴- الغدیر، جلد ۸، ص ۲۵۷، به نقل از عقد الفرید- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۸۴ (چاپ بیروت).
- ۷۸۵- تاریخ الخلفاء (سیوطی)، ص ۱۷۴.
- ۷۸۶- همان.
- ۷۸۷- الغدیر (عربی)، ج ۸، ص ۲۴۱- شرح ابن ابی الحدید، ج ۶.
- ۷۸۸- تتمه المنتهی، ص ۷۳.
- ۷۸۹- جلوه های تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۸۰، از زبان هشام بن محمد کلی.
- ۷۹۰- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۳- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۴- مروج الذهب (ترجمه پاینده)، ج ۱، ص ۶۹۸.
- ۷۹۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۳.
- ۷۹۲- Lالحيوان (جاحظ)، ج ۴، ص ۲۷۷.
- ۷۹۳- چون قبلاً به این جریان اشاره شده بود، در اینجا به طور اختصار از کتاب «تاریخ الخلفاء» سیوطی، از ص ۱۷۵ نقل شد.
- ۷۹۴- ترجمه تاریخ طبری، ابوالقاسم پاینده، ص ۲۲۱۶- ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۸۷.
- ۷۹۵- شرح نهج البلاغه، ج اول، ص ۲۸۸.
- ۷۹۶- همان، ص ۱۷۸.
- ۷۹۷- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۰۱.
- ۷۹۸- تاریخ المدینه المنوره، ج ۳، ص ۱۲۴۱.
- ۷۹۹- نهج البلاغه، خطبه ۱۶۳، ص ۵۱۶ (فیض الاسلام).
- ۸۰۰- نهج السعاده، ج ۴، ص ۲۷.
- ۸۰۱- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۸۹.
- ۸۰۲- طبقات الکبری، ج ۳، ص ۷۲.
- ۸۰۳- الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۵۴.
- ۸۰۴- تاریخ المدینه، ج ۳، ص ۱۲۵۸.
- ۸۰۵- طبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۲۳.
- ۸۰۶- همان، ص ۲۲۴.
- ۸۰۷- جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۶۶.
- ۸۰۸- الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۶۱.
- ۸۰۹- نهج البلاغه، خطبه سوم.
- ۸۱۰- نهج البلاغه (فیض الاسلام)، خطبه ۷۲، ص ۱۶۱- تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۸۶.
- ۸۱۱- انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۶۲.
- ۸۱۲- جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۶۳.
- ۸۱۳- وقعه صفین، ص ۶۵.
- ۸۱۴- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۵- الامامه و السياسه، ج ۲، ص ۱۶.
- ۸۱۵- انساب الاشراف (احمد بن یحیی بلاذری)، ج ۲، ص ۳۰۰.
- ۸۱۶- سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۲۵۷- تاریخ خلفا (جعفریان)، ص ۲۶۹.
- ۸۱۷- الامام حسین (ع) (ابن سعد)، ص ۱۴۵.
- ۸۱۸- همان فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع)، ص ۲۷۲.
- ۸۱۹- فرهنگ جامع...، ص ۲۷۳.
- ۸۲۰- منتهی الآمال، ج ۱.
- ۸۲۱- فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع)، ص ۲۵۸.
- ۸۲۲- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۴.
- ۸۲۳- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۵.
- ۸۲۴- الامام حسین (ع) (ابن سعد)، ص ۱۸۴.
- ۸۲۵- شرح ابن ابی الحدید (ترجمه)، ج ۳، ص ۲۶۹.
- ۸۲۶- همان، به نقل از آغانی، ابوالفرج اصفهانی.
- ۸۲۷- همان، ص ۲۷۰.
- ۸۲۸- جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۳۱۸.
- ۸۲۹- همان، ص ۳۳۳.
- ۸۳۰- فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع)، ص ۳۱۸.
- ۸۳۱- همان، ص ۳۳۰- اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۷۷، (تکرار مطالب به خاطر برداشت های متفاوت و مدارک گوناگون است).
- ۸۳۲- فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع)، ص ۳۲۳.
- ۸۳۳- ترجمه شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۳۹، به نقل از ابو عبیده در کتاب «المثالب».
- ۸۳۴- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۷۰- الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۲۰۸.
- ۸۳۵- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۴.
- ۸۳۶- انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۳۸.
- ۸۳۷- مروج الذهب، ج ۳، ص ۸۶.
- ۸۳۸- تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۲۷.
- ۸۳۹- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۱۱.
- ۸۴۰- همة تواریخ، از جمله: یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۷- عقد الفرید، ج ۵، ص ۱۴۶ - انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۴۴- جلوه تاریخ (شرح ابن ابی الحدید)، ج ۳، ص ۲۸۰ در این خصوص مطالبی دارند.
- ۸۴۱- تاریخ الخلفاء، ص ۲۱۷.
- ۸۴۲- تتمه المنتهی، ص ۷۵.

آستانه بحرانی در بحران ایران

نوشته: حسین موسویان و کاوه افراسیابی*
منبع: نیویورک تایمز (۱۲ می ۱۳۹۱)
برگردان: چشم‌انداز ایران

چشم‌انداز ایران: گرچه این مقاله پیش از مذاکرات بغداد نوشته شده، اما به نظر می‌رسد پیش‌بینی‌ها درست از کار درآمد.



و گرنه فرصت طلایی پیش آمده برای رفع تنش با ایران از دست خواهد رفت، حتی اگر در بغداد، تهران به شفاف‌سازی هسته‌ای نیز گردن نهد، مشخص نیست آیا کنگره ایالات متحده به عنوان تنها مرجع قانونی صاحب اختیار در مورد لغو تحریم‌ها، با توجه به نفوذ تدررها در آن، تمایلی به کنار آمدن با تهران یا رسیدن به تفاهمی با آن از خود نشان بدهد یا نه؟

این یکی از موانع عمده پیشرفت مذاکرات به‌شمار می‌رود، زیرا مذاکره‌کنندگان ایران مسلماً به دنبال رسیدن به نوعی توازن میان هرگونه کوتاه آمدن یا باج‌دادن احتمالی از یک سو و تأمین خواسته‌هایی چون بهرسمیت شناخته شدن حقیقتان در غنی‌سازی قانونی و نیز برداشته شدن آرام تحریم‌ها از سوی دیگر خواهند بود.

بدون وجود تضمین قطعی در این مورد، بعید است در بغداد پیشرفت خاصی حاصل شود. به این معنا شاید تهران در صورت حذف تحریم نفتی و بانک مرکزی از فهرست تحریم‌ها و نیز بهرسمیت شناخته شدن حق خود در غنی‌سازی صلح‌آمیز، رویکرد صبورانه تری پیشه کند.

در آستانه مقطعی بحرانی در بحران هسته‌ای ایران ایستاده‌ایم. تنها دیپلماسی منطقی و حساب‌شده و نه تهدید به حمله و اقدام‌های نظامی در این بحران چاره‌ساز و راهگشا واقع خواهد شد.

*حسین موسویان مذاکره‌کننده پیشین هسته‌ای ایران اکنون سرگرم پژوهش و مطالعه در دانشکده وودرو ویلسون پرینستون است. کاوه افراسیابی استاد پیشین علوم سیاسی در دانشگاه تهران و از مشاوران سابق تیم مذاکره‌کننده هسته‌ای ایران است.

باز نزدیک شدن به موعد دیدار ایران با قدرت‌های جهانی در ۲۳ می (۳ خرداد ۱۳۹۱) در بغداد به سود هر دو طرف خواهد بود اگر جو مثبت پدید آمده در نشست آوریل در استانبول همچنان حفظ شود. این یعنی تقویت دستاوردهای دیدار استانبول و اعتماد پدید آمده میان دو طرف - یعنی پنج عضو دائم شورای امنیت به اضافه آلمان از یک سو و ایران از سوی دیگر - به منظور رسیدن به نتایجی «مشخص و قطعی» به قول کاترین اشتون، مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا، در نشست بغداد.

از گفت‌وگوهای ماه آوریل به این سو، معاونان اشتون بر سر موضوع مذاکرات بغداد و دیگر حوزه‌های توافق احتمالی با تیم مذاکره‌کننده ایران در تماس بوده‌اند. هر دو طرف در استانبول بر سر معیار قرارداد چارچوب معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای در مذاکرات به توافق رسیدند. این امر به مثابه نوعی پیروزی برای ایران تلقی می‌شود، چون معاهده یادشده چرخه سوخت هسته‌ای را مجاز شمرده است.

در همین حال، در آستانه مذاکرات بغداد، دیدار مهم و حیاتی دیگری میان ایران و مقام‌های ارشد آژانس بین‌المللی انرژی اتمی برای حل و فصل «پرسش‌های حل‌نشده» مشخص درباره برنامه اتمی ایران برنامه‌ریزی شده است. این خود می‌تواند به رسیدن مذاکرات بغداد به نتیجه‌ای رضایتبخش کمک کند. اگر آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و ایران بتوانند به توافق برسند، بازرسان آژانس به تأسیسات مشخص نظامی همچون سایت پارچین که در گزارش آژانس از آن به عنوان سایت احتمالی انجام آزمایش‌های هسته‌ای نظامی یادشده دسترسی خواهند داشت.

ایران هرگونه فعالیتی در این زمینه را رد کرده و گفته آژانس بین‌المللی انرژی اتمی پیشتر دوبرار از سایت یادشده بازرسی کرده و هیچ مورد مشکوکی نیافته است.

بدبختانه، اعتماد تازه پدید آمده میان ایران و گروه ۵+۱ زیر فشار غیرمنطقی جنگ طلبان و سیاستمداران تندروی غربی که هم‌آوا با تل‌آویو خواستار تعطیلی غنی‌سازی اورانیوم در تأسیسات فردو، با وجود بازرسی مداوم و پیوسته آژانس از آن هستند، بسیار آسیب‌پذیر است. اگر غرب می‌خواهد بحران هسته‌ای ایران به راه‌حلی مثبت و مسالمت‌آمیز بینجامد باید اعتنایی به جار و جنجال جنگ طلبان یا به اصطلاح بازاها که حق طبیعی ایران برای برخورداری از انرژی هسته‌ای را بهرسمیت نمی‌شناسند نکند،



نویسنده: Juan Cole
 منبع: www.huffingpost.com (آوریل ۲۰۱۲)
 برگردان: چشم انداز ایران

سیاست واشنگتن درباره ایران و فاجعه جهانی

در تحریم ایران از کدام واقعات تاریخی باید پند گرفت

سیاست شدید کنونی می تواند به رنج و درد مردم ایران و چه بسا دراز مدت خود امریکایی ها بینجامد و شاید حتی در نهایت به ویرانی اقتصاد جهانی، در عین عدم کامیابی و تحقق اهداف آن منجر شود؛ این چیزی است که تاریخ آن را به اثبات رسانده است. جنگ اقتصادی ای که امریکا (به تشویق اسرائیل) آغاز کرده نه به تغییر رژیم ایران و نه وادار کردن آن به تسلیم و کنار گذاشتن برنامه اتمی اش خواهد انجامید. گرچه شاید به درگیری نظامی با پیامدهایی نامعلوم بینجامد. ایالات متحده هم اکنون به معنای واقعی کلمه درگیر نبرد اقتصادی با ایران است. تحریم های اقتصادی دولت او با ما بر ضد جمهوری اسلامی به منظور فلج کردن، از دهه ۱۹۹۰ و تحریم های منجر به سقوط عراق صدام حسین به رده کشورهای جهان چهارم به این سوغلیه هیچ کشوری به کار نرفته و تازه این آغاز داستان است. تحریم های اقتصادی ای در راهند که با هدف واداشتن تهران به دست کشیدن از غنی سازی اورانیوم، محرومیت آن از صدور نفت یعنی مهمترین منبع درآمدش را در دستور کار قرار داده اند.

امریکا هرگز حافظه تاریخی درستی نداشته و از این رو شمار کمی به یاد دارند که تحریم سراسری نفت ایران موضوع تازه ای در ژئوپولیتیک غرب به شمار نرفته و معدود کسانی هم پیدای می شوند که به یاد داشته باشند آخرین باری که این تاکتیک با چنین شدتی به اجرا گذاشته شد، یعنی در ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) به سرنگونی حکومت دموکراتیک ایران با پیامدهای فاجعه بار دراز مدت برای امریکا انجامید. این تاکتیک امروز نیز به همان خطرناکی گذشته است.

رهبر ایران، آیت الله خامنه ای بارها به محکوم کردن بمب اتم و سلاح های هسته ای به عنوان ابزاری شیطانی که کاربردش جان هزاران بی گناه غیرنظامی را نیز می گیرد پرداخته است. حتی او با تکیه بر قوانین اسلامی این گونه سلاح ها را ممنوع و فاقد جاهت دینی و مذهبی دانسته است. بر پایه تازه ترین گزارش های اطلاعاتی ایالات متحده وزیر دفاع، لئون پانتا (Leon Panetta) تأیید کرده که ایران هنوز تصمیم به ساخت کلاهک جنگی نگرفته است، اما تندر و های اسرائیل و امریکا پای بر آن می فشارند که برنامه هسته ای غیرنظامی تهران در نهایت ساخت سلاح هسته ای را دنبال می کند و ایرانی ها مصمم به ساخت آن هستند و باید هر گونه که شده - حتی با ابزار نظامی - هر چه زودتر از این کار باز داشته شوند.

در متنگنه گذاردن ایران

اکنون او با ما و کنگره به بازداشتن تام و تمام ایران از هر گونه امکان فروش نفت خود در بازار جهانی مصمم به نظر می رسند. با پایان سال ۲۰۱۱، کنگره به تضرع های به

قانون مجوز دفاع ملی (National Defense Authorization ACT) افزود که همه کشورهای شرکت های معامله کننده با بانک مرکزی ایران یا خریدار نفت ایران (به استثنای مواردی که از خزانه داری مجوز دارند) را مورد تحریم قرار می دهد. روند رو به وخامت تبدیل تحریم ها به محاصره کامل اقتصادی ایران، خطر روی دادن یک درگیری تمام عیار نظامی را بیش از پیش کرده است. جمهوری اسلامی با برگزاری آزمایش دریا در تنگه هرمز در زمستان گذشته تلاش کرد نشان دهد بیکار نخواهد نشست. خطر به اندازه کافی روشن است، حدود یک پنجم نفت جهان از خلیج فارس می گذرد و حتی وقفه ای کوچک و موقتی می تواند برای اقتصاد جهان فاجعه بار باشد. او با ما از یک سو به روشنی در تلاش است با تحریم و محاصره ایران دولت بنیامین نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل را از حمله نظامی به تأسیسات اتمی ایران منصرف کند. او بر این باور است که محاصره شدید اقتصادی برای کشاندن ایران پای میز گفت و گو و حتی انصراف کامل از پیگیری برنامه هسته ای اش کفایت می کند.

از سوی دیگر او با ما می کوشد متحد دیگر امریکا یعنی عربستان سعودی را نیز که خواهان تعلیق برنامه هسته ای ایران است، خشنود کند. در این میان وزارت خزانه داری ایالات متحده نیز با بیرون انداختن بانک های ایران از شبکه معاملات بین المللی، بزرگترین خریداران نفت ایران یعنی کره جنوبی و هند را در پرداخت وجه نفت خریداری شده از آن کشور [ایران] دچار مشکل کرده و مهمترین و نیرومندترین سلاح دولت امریکا را نیز نباید فراموش کرد؛ بیشتر شرکت ها و دولت های جهان حاضر به بردن از بزرگترین اقتصاد جهان، یعنی اقتصاد امریکا با بیش از سالانه ۱۵ تریلیون دلار تولید ناخالص داخلی نیستند.

برای نمونه اتحادیه اروپا از ترس تحریم های کنگره، موافقت کرده انعقاد هر گونه قرارداد تازه در بخش نفت ایران را تا ابتدای جولای متوقف کند، اقدامی که بر اقتصاد کشورهای توسعه نیافته جنوب اروپا همانند یونان و ایتالیا سنگینی خواهد کرد. با این تحریم از سوی اروپایی ها، ایران به ناچار به مشتریان آسیایی که جمعاً ۶۴ درصد نفت آن را می خردند و نیز کشورهای موسوم به «جنوب» روی خواهد آورد. از میان این کشورها، چین و هند از بیوسستن به تحریم خودداری کرده اند. کره جنوبی خریدار سالانه ۱۴ میلیارد دلار نفت ایران، یعنی ۱۰ درصد از کل واردات نفت خود با واشنگتن بر سر قائل شدن استثنا مذاکره کرده و ژاپن که سال گذشته ۸/۸ درصد نفت خود، یعنی ۳۰۰ هزار بشکه در روز را از ایران خرید، نیز البته به شکلی جدی تراز کره جنوبی همین راه را در پیش گرفته است. ژاپن که در پی کاهش ۱۲ درصدی واردات نفت خود از ایران است، از هم اکنون برنده چنین استثنایی شده است.

در برابر آسیب اقتصادی قطع ناگهانی واردات نفت از ایران بر اقتصاد شرق

آرشیو و خرداد ۱۳۹۱ چشم انداز ایران

آسیا، دولت او با ما تازه کوشیده در برابر قائل شدن این استثناها، تضمین کاهش های ۱۰ تا ۲۰ درصدی در آینده را بگیرد. به قول آن مثل معروف که می گوید «حالا کی داده، کی گرفته»، کشورهای بسیاری که دادن وعده سرخرمن را آسان تر از اجرای تحریم یافته اند، سیاست یادشده را فعلاً بهترین راه برای گذشتن خرخشان از پل تشخیص داده اند (حتی ترکیه این مسیر را بر گزیده است).

افزون بر آشکارا وعده سرخرمن بودن این تعهدات، کشورهای یادشده اصلاً راه دیگری جز ادامه خرید نفت از ایران ندارند، مگر این که منابع انرژی تازه ای یافته که در حال حاضر با همه وعده های عربستان سعودی مبنی بر جبران کمبود تولید، بسیار بعید به نظر می آید. و یا در داخل، سیاست صرفه جویی انرژی را در پیش گیرند که این خود به نارضایتی عمومی در آن کشورها و مشکلات اقتصادی خواهد انجامید.

درواقع تلاش امریکا و اسراییل برای قطع صادرات نفت ایران را می توان تلاشی دُن کیشوت وار دانست. برای پاسخ دادن این طرح، تقاضا برای نفت باید ثابت مانده و دیگر صادر کنندگان نیز با افزایش تولید، جبران ۲/۵ میلیون بشکه در روز ایران را نیز بکنند، برای نمونه عربستان سعودی میزان نفت تولیدی خود را افزوده و قصد دارد برای جایگزین کردن نفت ایران با نفت خود تا تابستان امسال تولید را بیشتر هم بکند، اما کارشناسان بعید می دانند عربستان سعودی بتواند در درازمدت به این کار ادامه داده و مهمتر از همه این که تقاضای جهانی ثابت نمانده است. میزان نفت مورد نیاز چین و هند هر روز افزایش می یابد. برای مؤثر واقع شدن تحریم امریکا، عربستان سعودی و دیگر صادر کنندگان نفت باید افزون بر جایگزینی کامل نفت ایران و پوشش دادن تقاضای روزافزون نفت در مقیاس جهانی، کاهش تولیدهای کوچکتر و پراکنده ناشی از بحران سوریه و سودان جنوبی و نیز فرسودگی و رو به اتمام رفتن ذخایر و میدان های نفتی قدیمی را نیز به گونه ای جبران کنند. و گر نه همان گونه که ژاپن مؤدبانه اما با قاطعیت به دولت او با ما یاد آور شده، چنین تحریمی بر ضد نفت ایران، جز افزایش سرسام آور بهای نفت، چیز دیگری به دنبال نخواهد داشت. محتمل ترین نتیجه قابل پیش بینی این خواهد بود: نزدیکترین دوستان و متحدان امریکا که بیشترین پیوند و وابستگی را به واشنگتن دارند از تحریم ها پیروی کرده و وارداتشان را از ایران کاهش خواهند داد و آنگاه امثال چین و هند و برخی دیگر از آسیای ها، آفریقایی ها و امریکای لاتین می مانند و دریاچه نفت مفت و مجانی و بدون بازار ایران. قطعاً این کشورها دیگر در آن هنگام نفت ایران را به قیمت پیشین نخواهند خرید و به عبارتی مفت خری خواهند کرد.

بی گمان هزینه معاملات و تبادلات انجام شده توسط دولت ایران در حال افزایش است و کم کم مردم آن کشور دچار مشکلات اقتصادی می شوند و شاید آن کشور دست به کاهش صادراتش هم بزند، اما افزایش بهای نفت ناشی از تنش پدید آمده در خلیج فارس احتمالاً جبران کمبود در آمد و هزینه های متحمل شده از سوی رژیم ایران را خواهد کرد (کارشناسان همچنین بر آورد می کنند که بحران ایران تا همین جای کار ۲۵ سنت قیمت فروش هر گالن بنزین به مصرف کنندگان امریکایی را بالا برده است).

هند نیز همانند چین از پیوستن به تحریم سر باز زده است. دولت نخست وزیر مان موهان سینگ که نمی خواهد رأی مسلمانان هند را از دست بدهد، دوست ندارد به عنوان عروسک خیمه شب بازی واشنگتن دیده شود. افزون بر آن، نبود ذخایر هیدروکربنی قابل توجه در هند و برنامه مان موهان سینگ برای رساندن هند به رشد سالانه ۹ درصدی - متمرکز بر توسعه و گسترش بخش عقب مانده حمل و نقل هند (۷۰ درصد نفت جهان صرف به حرکت در آوردن وسایل نقلیه می شود) - ایران را به گزینهای غیر قابل صرف نظر برای آینده هند تبدیل کرده است.

برای اسر باز کردن امریکا، هند موافقتنامه ای پیشنهاد کرده که بر پایه آن نیمی از نفت وارداتی اش از ایران را با روپیه بپردازد.

ایران هم با آن روپیه ها کالا و غذا از هند وارد خواهد کرد، که نوعی نعمت باد آورده برای صادر کنندگان هندی به شمار می رود. هندی بی اعتنایی و کم محلی به رئیس جمهور امریکا را به اینجا پایان نداد و حتی برای صادر کنندگان هندی که به ایران جنس بفروشد تخفیف های مالیاتی در نظر گرفته است. ایران نیز در عوض پیشنهاد کرده که در برابر برخی واردات کالا از هند، طلا به آن کشور بپردازد. از آنجا که هند در مبادلاتش با ایالات متحده دچار کسری موازنه تجاری است، هر گونه اعمال تحریم برای مجازات هند، گریبان خود امریکا را خواهد گرفت. پند تاریخی ای که نگر فتمیم.

تاکنون ایران هیچ نشانی از تسلیم از خود نمایان نکرده است. از دید حاکمان ایران، تأسیسات اتمی آینده ضامن استقلال، شکوه و اقتدار بیشتر ملی به شمار می روند، همان گونه که برای فرانسه تأمین ۸۰ درصد برق مصرفی توسط نیروگاه های اتمی نماد اقتدار ملی است. ترس تهران آن است که بی انرژی اتمی، ایران در حال توسعه همه نفت خود را مصرف کرده و همانند آنچه در اندونزی روی داد، دیگر در آمد اضافی ای برای حفظ استقلال کشور در برابر فشارهای خارجی بر جای نماند. بویژه ایران به شدت در باره استقلال خویش نگران است، زیرا در تاریخ معاصر بارها توسط ابر قدرت ها مورد اشغال و باجگیری واقع شده است. در ۱۹۴۱ در هنگامه جنگ دوم جهانی، روسیه و انگلیس که نفت ایران را در کنترل داشتند، برای تضمین در اختیار داشتن ایران برای جنگ با آلمان نازی، آن کشور را ایران را مورد اشغال نظامی قرار دادند. آنان با تبعید رضاشاه پهلوی، پسر خام و جوانش محمدرضا را بر تخت پادشاهی نشاندند. راهروی ایران - آنچه وینستون چرچیل آن را «پل پیروزی» نامید - به متفقین امکان داد بار ساندن آذوقه و مهمات به شوروی کمونیستی، جنگ علیه آلمان نازی را با موفقیت به پایان برسانند، اما این سال های اشغال، برای ایرانیان جز قطعی و تورم به بار نیآورد.

پس از جنگ با گستر دگی نارضایتی، اشغالگران بیگانه خاک ایران را ترک کردند. خروج آنان متمرکز بر قرار دادی بود که ایران در ۱۹۳۳ با کمپانی نفت ایران و انگلیس (AIOC) درباره بهره برداری از نفت آن کشور بسته بود. در اوایل دهه ۱۹۵۰، AIOC که بعدها BP با هم نام بریتیش پترولیوم تبدیل شد، بیش از آنچه حق استخراج به ایران بپردازد، به دولت انگلیس مالیات می داد. در ۱۹۵۰ هنگامی که معلوم شد کنسرسیوم امریکایی آراکو پیشنهاد تقسیم ۵۰،۵۰۰ سود استخراج و فروش نفت عربستان را به پادشاه آن کشور داده، ایرانیان نیز خواستار چنین قراردادی شدند. AIOC نخست زیر بار نرفت، اما کم کم عقب نشینی کرده و نریشن نشان داد. نمایندگان مجلس ایران آن چنان خشمگین بودند که به کل قید هر گونه نارتباط و گفت و گو با شرکت انگلیسی و دولت انگلیس را زدند.

سرانجام در ۱۵ مارس ۱۹۵۱، مجلس منتخب دموکراتیک ایران نفت ایران را ملی اعلام کرد و انگلیسی ها را از کشور بیرون انداخت. محمدرضا شاه بار و باره و شدن باخشم مردم تن به رضایت داده و دکتر محمد مصدق از هواداران سرسخت ملی کردن نفت را به نخست وزیر بر گزید. مصدق به شدت ملی گرا که از خانواده ای اشرافی و منتسب به خاندان پادشاهی قاجار بود، در جست و جوی یاری گرفتن از امریکا بر آمده، اما از آنجا که دولت ائتلاف ملی گرای او حزب توده (حزب کمونیست ایران) را نیز شامل می شد، در رسانه های امریکا به عنوان هوادار شوروی معرفی و مورد ترور شخصیت قرار گرفت. دولت انگلیس با عصبانیت از ملی شدن نفت و ترس از این که ایران به الگویی برای دیگر تولید کنندگان نفت تبدیل شود، دارایی های آن کشور را بلوکه کرده و تلاش کرد تحریمی جهانی علیه نفت آن به راه اندازد. لندن با انواع فشارها بر توان تجارت و مبادله تهران، کار ایران را برای تبدیل پوند (لیره استرلینگ) خود را که در بانک های انگلیس داشت دشوار نمود.

در آغاز رئیس جمهور هری ترومن در واشنگتن از ایران پشتیبانی می کرد. پس از روی کار آمدن دوایت آیزنهاور جمهوریخواه بر سر کار، اما دولت امریکا به

تحریم نفتی و اعمال فشار بر ایران پیوست. ایران که سخت به دنبال خریدار نفت می‌گشت روی به کشورهای چون ایتالیا و ژاپن آورد که توسط قیمت‌های پایین و سوسه‌انگیز پیشنهادی آن جذب شده بودند، اما همان‌گونه که مورخی چون نیکی ر. کدی (Nikki R. Keddie) نشان داده است، Big Oil و وزارت خارجه آمریکا با اتخاذ تاکتیک‌هایی توانستند آن کشورها را از چنین کاری بازدارند.

برای نمونه در ماه مه ۱۹۵۳، ماکس تورنبرگ (Max Thornburg) از مدیران پیشین استاندار داویل کالیفرنیا و در آن هنگام «مشاور نفتی» وزارت خارجه به سفیر ایالات متحده در ایتالیا Claire Booth Luce درباره درخواست ایتالیا برای خریدن نفت ایران نوشت: «این اقدام ایتالیا، علیرغم تهدیداتی که برای سرمایه‌گذاری‌های خارجی آمریکا و منابع حیاتی نفت آن دارد، نشانگر پیوستن آن کشور به «ملی‌کنندگان» نفت در ایران و حمایت از آنان است. البته این حق طبیعی ایتالیا است. آنچه در اینجا مورد پرسش است، آن است که ایتالیا کدام راه را عاقلانه‌تر می‌داند.» او سپس رم را تهدید به توقف خریدن نفت از آن کشور به ارزش میلیون‌ها دلار کرد.

در پایان، تحریم‌های آمریکا و انگلیس اقتصاد ایران را فلج و سبب نارضایتی عمومی شد. نخست‌وزیر ایران دکتر محمد مصدق که ابتداءً دارای محبوبیت فراوانی بود به زودی خود را اسیر موج اعتراض‌های کارگری و اعتراض‌های خیابانی یافت. کسبه و تجار کوچک که از مهمترین قشر رأی‌دهندگان به او به‌شمار می‌رفتند، نخست‌وزیر را برای سر و سامان بخشیدن به اوضاع زیر فشار گذاشتند. (۱۱) هنگامی که او سرانجام بر خورد با تظاهرات (که برخی‌ها ایشان را سازمان CIA ترتیب داده و راه انداخته بود) رادر دستور کار گذاشت، حزب توده کم‌کم پشت او [مصدق] را خالی کرد. نظامیان دست راستی و مزدور، ناامید از پرواز شاه به ایتالیا، بن بست روابط ایران با غرب و فروپاشی آرام اقتصاد کشور، آماده به بازی گرفته شدن توسط CIA بودند که در همکاری نزدیک با سازمان اطلاعات و جاسوسی انگلیس قصد پیاده کردن کودتایی به هدف روی کار آوردن آدم خود را داشت.

خطر پیامد ویرانگر معکوس

داستان کودتای ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) CIA را دیگر همه می‌دانند، اما این که کامیابی آن مستقیماً حاصل دو سال تحریم شدید و ویرانگر نفتی ایران بود شاید خیلی‌ها ندانند. محاصره اقتصادی سراسری یک کشور نفت‌خیز در درازمدت بسیار دشوار است. اگر این محاصره با موفقیت همراه نشده و شکسته می‌شود، آمریکا و انگلیس آن یک ذره آبرو و اعتبار برجای مانده را نیز از دست می‌دادند. تازه شاید دیگر کشورهای جهان سوسوم نیز دل و جرأت یافته و اقدام به در اختیار گرفتن دیگر ذخایر طبیعی خود می‌نمودند. از این رو می‌توان گفت آن محاصره عملاً کودتا را ضروری و گریزناپذیر کرد؛ کودتایی که در پایان به نفع مردم ایران از غرب و روی کار آمدن آیت‌الله خمینی و در نهایت رویارویی ایران با آمریکا و اسرائیل انجامید. این درسی بیدارکننده از تاریخ است که گویی شوربختانه کسی درواشنگتن آن را نیاموخته است.

اکنون نیز تلاش دارند که محاصره نفتی ایران همان نتیجه‌ای را داشته باشد که بیش از نیم قرن پیش به بار آورد. آرزوی واشنگتن در واداشتن ایران به دست کشیدن از بر نامه غنی‌سازی اش، چون سربابی دست‌نیافتنی به نظر می‌رسد. در این زمینه نیز مثال روشن تاریخی پیش چشممان است: نا کامی تحریم‌های فلج‌کننده علیه رژیم صدام حسین در دهه ۱۹۹۰ به هدف پایین کشیدن دیکتاتور خونریز عراق و سرنگونی حکومتش.

دلایل هم بسیار ساده است: حاکمیت جمهوری اسلامی که صنایع نفتی را در اختیار دارد از تحریم‌ها جان سالم به در برده ولی توده‌های مردم زیر فشار قرار می‌گیرند، که در واقع نابودی اقتصادی و فروبردن طبقه متوسط جامعه را در بر خواهد داشت. فروکش کردن جنبش اعتراضی پس از انتخابات ۱۳۸۸ به این سوراخ باید تا

اندازه‌ای به این فاکتور و این که این حس روزافزون که ایران تحت محاصره فشار بیگانگان قرار گرفته و ایرانیان باید با یکپارچگی به دفاع از کشور برخیزند، مربوط دانست. در رخدادی هشداردهنده، در انتخابات اخیر مجلس، میزان مشارکت رأی‌دهندگان، نامزدهای نزدیک به رهبری ایران را در اکثریت قرار داد. عرصه سیاست ایران گهگاه جنبش‌های غافلگیرکننده‌ای پدید آورده است، اما این روزها مسیری آشکارا محافظه‌کارانه و ناسیونالیستی در پیش گرفته است. همین چند سال پیش، بیشتر ایرانیان مخالف ایده داشتن بمب اتمی بودند در صورتی که نظر سنجی اخیر گالوب، شمار موافقان نظامی شدن برنامه هسته‌ای ایران را بیش از مخالفان آن نشان می‌دهد.

تحریم نفتی بزرگ ۲۰۱۲ گرچه فعلاً ماهیت عمدتاً اقتصادی دارد، اما پتانسیل تبدیل شدن به منازعه نظامی و وخامت و مداخله مستقیم‌نویز پیامد دشمنی‌های آینده را دارد. همان‌گونه که تحریم دهه ۱۹۵۰ چنین سرانجامی یافت. تحریم‌های اقتصادی آمریکا و اروپا کم‌کم در حال ایجاد مشکل در واردات اقلامی چون گندم هستند، چون ایران برای پرداخت وجه آنها نمی‌تواند از سیستم بانکی بین‌المللی بهره بگیرد. اگر به خاطر این تحریم‌ها کودکان ایرانی با سوء تغذیه و مرگ و میر روزافزون دست و پنجه نرم کنند، این امر می‌تواند به ایجاد کینه و نفرت میان نسل‌ها و حمله‌های آینده به آمریکایی‌ها در سراسر خاورمیانه بینجامد. فراموش نکنیم القاعده در اعلان جنگ خود علیه آمریکا، مرگ ۵۰۰ هزار کودک عراقی در اثر تحریم‌های آمریکا علیه آن کشور را از جمله انگیزه‌های خود بر شمرده بود.

کوشش برای اشباع بازار و تحریم نفتی ایران خطرات بسیاری در پی دارد. اگر این محاصره شکست بخورد، افزایش سرسام‌آور بهای نفت می‌تواند فاتحه اقتصادهای شکننده‌ای در غرب را که تازه از بحران رسوایی مالی و بانکی ۲۰۰۸ و بدهی سنگین‌رهای یافته‌اند بخواند. اگر مهارش از دست رفته و افسار گسیخته شود، آنگاه به دلیل افت ناگهانی در آمده‌ها به آشوب و تنش مهارناپذیر در کشورهای تولیدکننده نفت خواهد انجامید.

حتی اگر این تحریم در کوتاه‌مدت به کامیابی نسبی در تعطیلی صنعت نفت ایران بینجامد هم باز در درازمدت به خاطر بی‌مصرف ماندن و خوابیدن میدان‌های نفتی و خطوط لوله آن کشور، مایه آسیب اقتصاد جهانی در آینده خواهد شد. تجربه کویت، عراق و دیگر جاها نشان داده احتمال تغییر رفتار رژیم ایران یا سرنگونی اش در اثر تحریم‌های نفتی چیزی در ماه‌های «هیچ» است. تازه دلیلی نیست پنداریم جمهوری اسلامی می‌ایستد و سرنگونی خود را به تماشا می‌نشیند.

با تبدیل شدن تحریم‌ها به محاصره کامل، شیخ‌بروز آنچه همه تحریم‌ها نوبت‌ش را می‌دهند، نمایان‌تر خواهد شد و آن یعنی برانگیختن واکنش و آغاز خشونت و خطری به همان اندازه سهمناک این که تحریم‌ها بدون هر گونه رسیدن به نتیجه‌ای ملموس کسدار و درازمدت شده و آمریکا را به خاطر حفظ آبرو و اقتدار خود هم که شده وادار به اقدام آشکار یا پنهان نظامی ضد تهران کنند و این، دوستان من، جایبی است که از آن سر در آوردیم.

«Cole Juan» استاد تاریخ Mitchell P. Richard و مدیر مرکز مطالعات جنوب آسیا در دانشگاه میشیگان است.

پی‌نوشت:

۱- تجار کوچک تا انتها، به‌دکتر مصدق وفادار ماندند، ولی تجار کلان که با پول نفت کالا وارد می‌کردند پشت سر مخالفان سیاسی مصدق مانند دکتر طباقی و بارانش قرار گرفتند و به مصدق فشار آوردند، افزون بر این کارگران نیز در دوران نخست‌وزیری مصدق، همراه او بودند.



نویسنده: Jasmin Ramsey

منبع: گاردین، ۸ می ۲۰۱۲
برگردان: چشم‌انداز ایران

جنگ لفظی واشنگتن ضد ایران

چشم‌انداز ایران: گرچه مدتی از زمان نوشتن این مقاله می‌گذرد، اما نکات راهبردی بسیاری را می‌توان در این مقاله پیدا کرد.



رفتار در پیش روی ندارد.

نسخه اولیه و اصلی مقاله در میان کارشناسان و آنانی که اوضاع ایران را پیگیری می‌کنند سر و صدای بسیار به پا کرد. Jeffrey Goldberg از روزنامه نگاران طرفدار اسرائیل در Tweeter نوشت: «اگر من جای رهبران ایران بودم و می‌شنیدم هدف از تحریم‌ها سرنگونی رژیم است، در ساخت و آزمایش یک کلاهک هسته‌ای تردیدی به خود راه نمی‌دادم.» خبرنگار واشنگتن پست در تهران Thomas Erdbrink اظهار داشت: «این گونه اظهارات مقام‌های امریکایی تنها به تقویت ظن و گمان و نگرانی همیشگی افراطی‌ها بر ایران در مورد تغییر رژیم و سرکوب هر چه بیشتر مخالفان کمک خواهد کرد.»

در خلال همان ماه، سخنگوی کاخ سفید ویکتوریا نولاند (Victoria Nuland) در ادامه تهدیدهای پیشین ضد حکومت ایران، پشتیبانی جهانی از تحریم‌های ایالات متحده بر ضد ایران را عامل مهمی در «سفت تر شدن حلقه محاصره» دولت ایران خواند. آن‌گاه دوباره در فوریه خطاب به گزارشگران «تحریم‌های اعمال شده را در جهت تضعیف رژیم تهران توصیف کرد.»

اوباما زیر فشار اسرائیل و کنگره در جریان کنفرانس مهم آپیک در ماه مارس، تحریم‌های اعمال شده بر ایران را «شدید، بی سابقه و فلج کننده» خوانده و آنها را در حال اثر بخشی توصیف کرد.

برخی از حامیان افراطی اسرائیل در کنگره، همزمان در حال تلاش برای وضع تحریم‌هایی شدیدتر، همچون قانون پیشنهادی نماینده جمهوریخواه فلوریدا Ileana Ros-Lehtinen مبنی بر ممنوعیت حتی گفت و گوی مقام‌ها با مقام‌های ایرانی مگر در موارد خاص و با حکم ویژه هستند.

دولت اوباما در تلاش برای خشو ساختن جنگ طلبان حامی تحریم‌های شدید به هدف تغییر رژیم بر ایران، بر لفاظی‌های خود افزوده است.

ایالات متحده مدعی است تحریم‌ها علیه ایران به منظور متقاعد کردن آن کشور در تغییر رفتار خود در برخی حوزه‌ها وضع شده‌اند، اما لحن به کار رفته در این باره خود گویای چیز دیگری است. تحریم‌ها محور استراتژی موسوم به «دوسویه» دولت اوباما، یعنی ترکیبی از فشار و تعامل به هدف افزایش اهرم فشار و دست بالاتر واشنگتن بر سر میز مذاکره به شمار می‌روند. در حالی که ایرانیان با انواع تحریم‌های فلج کننده دست و پنجه نرم می‌کنند، موافقان این گونه تحریم‌ها آنها را به عنوان جایگزینی کم هزینه تر نسبت به جنگ توجیه و تجویز می‌کنند.

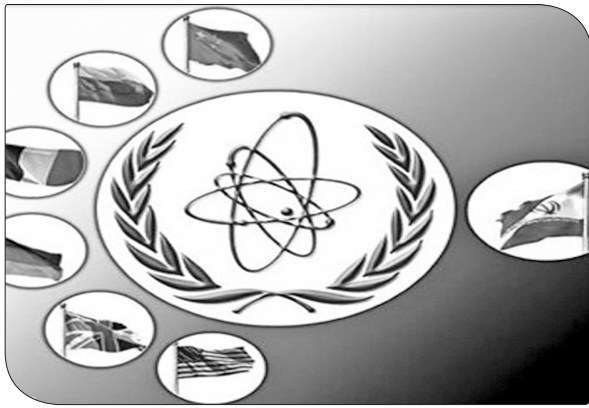
شاید هیچ کس بیش از بنیامین نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل، با وجود هشدارهای مقام‌های کلیدی اسرائیلی و کارشناسان امنیتی غربی در مورد پیامدهای ناگوار حمله به ایران بر طبل جنگ نکوبیده است. گرچه این نتانیاهو بود که در سخنرانی تند و آتشین ماه می ۲۰۱۱ در برابر کنگره بیشتر از سخنرانی سالانه اوباما در ماه ژانویه تشویق و کف زدن‌های حضار را برانگیخت (جمعا ۲۹ نفر)، و این کنگره بوده که در جهت اعمال شدیدترین تدابیر علیه ایران فشار آورده است.

در حالی که اوباما از «اشارات بی مورد و صحبت بی خود در مورد جنگ» در خلال کنفرانس ماه مارس کمیته روابط عمومی امریکا و اسرائیل (آپیک) انتقاد کرده، بحث اصلی در دولت امریکا همچنان متمرکز بر عنصر مجازات و تنبیه تحت فشار مداوم و پیوسته اسرائیل و کنگره‌ای که گویی تحت فرمان نتانیاهو عمل می‌کند است.

بی میلی اوباما به تطبیق و هماهنگ سازی خط قرمز خود در مورد ایران (دستیابی به سلاح هسته‌ای) با خط قرمز مورد نظر نتانیاهو (دستیابی به توان گریز از محاصره) از دلایل اصلی به سردی گراییدن روابط دو رهبر به شمار می‌رود. همزمان تلاش دولت امریکا برای به نمایش گذاردن تصویری خشن و سرسخت در مواجهه با جمهوری اسلامی به شدت هر گونه دیپلماسی اعتماد ساز را زیر سایه برده است.

در ماه ژانویه، واشنگتن پست سرتیتر یک مقاله آنلاین نوشته شده توسط گزارشگران فصلی را (احتمالاً به خاطر دریافت شکایت از سوی وزارت خارجه) سه بار عوض کرده و محتویات آن را که ابتدا با عنوان «مقام‌های امریکایی هدف از تحریم‌ها ضد ایران را سرنگونی رژیم آن اعلام کرده‌اند» نیز تغییر داد.

حتی آخرین نسخه تعدیل شده سرتیتر یاد شده نیز دارای این جمله‌ها بود: «گریز به پیش روی دیگر آن است که [تحریم‌ها] به بروز خشم و نارضایتی عمومی در ایران انجامیده و سرانجام حاکمان ایران را به این نتیجه خواهند رساند که راهی جز تغییر



تسریع این فروپاشی تنظیم کرد.»

دولت اوپامای گوید «تحریم‌های فلج‌کننده» ضد ایران، آن کشور را وادار کرده تا پس از یک سال سکوت و بی‌اعتنایی بر سر میز گفت و گو باز گردد، مادولت انقلابی تهران خود را سدی مقاوم در برابر سلطه غرب قلمداد کرده و هیچ نشانه‌ای مبنی بر گردن نهادن به خواسته‌های ۱+۵ بدون همکاری متقابل از خویش بروز نداده است. خبرگزاری دولتی ایرنا از قول ریاست جمهوری ایران طی تظاهراتی در ماه آوریل آورده است:

«آنان پیوسته به مردم ایران توهین کرده و از زبان زور و قلندری با ایرانیان استفاده می‌کنند. از قول ایرانیان و به نمایندگی از همه آنان به غربی‌هایی می‌گویم این روش هیچ گونه نتیجه‌ای نخواهد داشت... و آنها باید از در احترام بدر آید.»

به گفته سید حسین موسویان، مذاکره‌کننده ارشد پیشین ایران در گفت و گوهای هسته‌ای، «زبان زور و تهدید در مذاکرات، بسیار غیر سازنده است و تحریم‌ها، اقدام‌های پنهانی و سری، خرابکاری و ترور دانشمندان هسته‌ای ایران... تهران را به این نتیجه رسانده که ایالات متحده و غرب از مسئله هسته‌ای به عنوان ابزاری برای سرنگونی رژیم بهره گرفته و به دنبال راهکاری واقع‌گرایانه نیستند.»

نویسنده ایرانی-امریکایی، هومن مجد می‌گوید این تمایل ۱+۵ برای گفت و گوی بی‌قید و شرط یعنی همان خواسته دیرین ایران بود که به از سرگیری مذاکرات کمک کرد. او می‌گوید «امروز ایران احساس می‌کند اگر مذاکرات مطابق پیش‌بینی پیش رفته - و گزارش رسانه‌ها مبنی بر تمایل ایالات متحده به سازش و راه آمدن با ایران درست باشند - آنان چیز زیادی در برابر آنچه به دست می‌آورند از دست نخواهند داد.»

هانس بلیکس، دیپلمات و رئیس پیشین سازمان بین‌المللی انرژی اتمی می‌گوید غرب به منظور تعلیق غنی‌سازی اورانیوم ایران باید به محاسبه‌های سود و زیان ایران و اندیشیدن جدی به مشوق‌هایی فراتر از تعلیق تحریم‌ها توجه داشته باشد. اگر واقعا به دنبال نتیجه هستید، ارائه پیشنهاد بالحنی غیر احساسی و هیجان‌زده بسیار کارآمدتر از تهدید و محاصمه است. «در حالی که هیئت‌های دیپلماتیک ایران و غرب از گفت و گوهای اخیر استانبول به شکلی مثبت یاد می‌کنند، باید نشست و دید آیا در آستانه اعمال تحریم‌های نفتی اروپا در ماه جولای، پیشرفتی محسوس در روابط ایران و غرب پدیدار خواهد شد یا نه. هم‌اکنون قرار شده گفت و گو‌ها در ۲۳ ماه می (۳ خرداد ۱۳۹۱) در بغداد پی گرفته شوند. Pillar می‌گوید «اغلب به غلط تصور می‌شود هر چه فشار بیشتر شود، ایران بیشتر عقب‌نشینی خواهد کرد. در واقع، اکنون مسئله مهمتر وارد آوردن هر چه بیشتر درد و فشار به ایرانیان نیست، بلکه فهماندن این موضوع به آنان است که غرب جدا خواستار رسیدن به نوعی تفاهم است.»

پی‌نوشت:

1- آیت‌الله خامنه‌ای بارها داشتن و استفاده از بمب اتمی را حرام اعلام کرده است.

ریاست کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان امریکا سال گذشته پس از ارائه طرح رفع خطر ایران، موسوم به HR ۱۹۰۵ گفت «سیاست ایالات متحده در برخورد با ایران تاکنون بیشتر جنبه هارت و پورت (جنجال) ظاهری داشته تا اقدام عملی.»

با وجود همه اینها به گفته معاون مطبوعاتی Jay Carney که در ماه آوریل اعتراف کرد این تحریم‌ها «موجبات سختی و مشقت مردم ایران نیز شده‌اند»، او با ما به خوبی متوجه است که ایران مورد «شدیدترین تحریم‌های تنبیهی تاکنون اعمال شده» قرار گرفته است.

دیوید ایگناتیوس (David Ignatius) که اغلب به منابع دست اول و مقام‌های دولتی دسترسی دارد، در مقاله‌ای در ماه مارس با عنوان «چگونه رژیم ایران را سرنگون کنیم؟ با تحریم، و نه بمباران»، می‌نویسد تلاش برای اقدام نظامی اسرائیل از راه اعمال فشار همه‌جانبه ایران می‌تواند سرانجام سیاست او با ما در برابر ایران را به تغییر رژیم منتهی کند. این مقاله نویسنده واشنگتن پست یادآور می‌شود که «این وضعیت کنونی را می‌توان به دامی همانند کرد که شکار هر چه بیشتر برای رهایی از آن زور می‌زند حلقه دور گردنش سفت‌تر می‌شود.»

به گفته Paul Pillar از تحلیلگران ارشد پیشین CIA که در دانشگاه جورج تاون تدریس می‌کند، «تحریم‌های وضع شده علیه ایران به نقطه‌ای رسیده‌اند که به جای نوعی ابزار و راهکار، نقطه پایانی تلقی می‌شوند.» او می‌گوید «آن قدر انرژی و وقت بر سر تدوین و اجرای آنها صرف شده که «دیگر کسی یادش نمی‌آید اصلا از اول برای چه منظور و هدفی قرار بوده چنین تحریم‌هایی وضع شوند.»

Pillar بر این باور است که تصویر زیاد از حد خشن و ماجراجویانه‌ای که در راهکارهای پیشنهادی اتاق‌های فکر واشنگتن ترسیم شده بر خروجی آن و به دنبال آن «جو کلی تر سیاسی‌ای که دولت در درون آن به تصمیم‌گیری می‌پردازد» سایه انداخته است.

Mark Dubowitz بنیاد موسوم به Foundation for Defense of Democracies (FDD)، از اتاق‌های فکر به شدت محافظه‌کاران جدید تحت سیطره بازاها، تحریم‌ها را به «ترکش نقره‌ای» که می‌تواند سال‌ها ایران را «از کار ببنداند» مانده نموده است. طبق گزارش‌های متعدد رسانه‌های Dubowitz به تازگی در گفت‌وگو با یک روزنامه کاتادایی با افتخار از همکاری FDD در ارائه شش گزارش انحصاری به دولت اوپاما و کنگره در مورد لزوم اعمال تدابیر شدیدتر علیه ایران سخن به میان آورده است.

Reuel Marc Gerecht از اعضای ارشد FDD در نوشته‌ای در شماره ماه مارس، «تحریم‌ها را با وجود ناتوانی اثر بخشی مستقیم بر برنامه هسته‌ای، دارای توان کافی در فلج کردن اقتصاد ایران، بروز آشوب و ناپایداری سیاسی و در نهایت زمینگیر شدن برنامه هسته‌ای معرفی کرد.» او که از مدیران پیشین پروژه موسوم به قرن نوین امریکایی (PNAC)، و اعضای مؤثر در تصمیم‌گیری‌های سیاست دولت بوش در مورد عراق به شمار می‌رود هشدار داد که «حکومت‌های خودکامه مدرن کنونی در برابر درد و فشار بسیار پوست کلفت و مقاوم هستند.»

با همه اینها، FDD به هیچ‌روی معتقد نیست که تحریم‌ها به تنهایی بتوانند دولت امریکارا به هدف اعلام شده‌اش برسانند. Gerecht و Dubowitz در ژانویه برای شبکه خبری بلومبرگ نوشتند که «این تصور که تحریم‌ها بتوانند [آیت‌الله] خامنه‌ای را از تلاش برای دستیابی به بمب اتم بازدارند خیالی خامی بیش نیست.» اما تحریم‌هایی که به هدف بروز خیزش و ناآرامی عمومی و بی‌ثباتی سیاسی طراحی شوند، اتفاقا بسیار هم عملی و نتیجه‌بخش خواهند بود.»

Gerecht و Dubowitz تنها مدافعان سیاست تغییر رژیم در ایران نیستند. هفته گذشته، Michael Rubin از مؤسسه American Enterprise Institute (AEI)، که سابقه مشاوره پنتاگون در باره ایران و عراق در خلال نخستین دوره ریاست جمهوری بوش را داراست، در نشریه Commentary اظهار داشت که «کلید حفظ امنیت و منافع ایالات متحده در سرنگونی رژیم ایران است، سیاست ایالات متحده را باید بر محور



سیمور هریش

تیویورکر (۶ آوریل ۲۰۱۲)

مأموران مادر ایران

چشم‌انداز ایران: این پرسش مطرح است که چرا این مطلب از طریق یک روزنامه‌نگار افشا می‌شود. به نظر می‌رسد آمریکا می‌خواهد از این طریق پیامی به ایران بدهد که هدف آمریکا حمله به ایران نیست.

نقطه مخفیانه مشغول بمب‌سازی است، عملیات در داخل ایران را آغاز کرد. منابعی به‌طور مخفیانه در اختیار چند سازمان مخالف قرار گرفت تا به جمع‌آوری اطلاعات و نهایتاً عملیات تروریستی علیه رژیم اختصاص یابد. سازمان مجاهدین خلق به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم سلاح یا اطلاعات دریافت کرد. بنابر گفته مقام‌های امنیتی و مشاوران نظامی، عملیات مخفیانه تحت حمایت آمریکا تا امروز ادامه دارد.

علی‌رغم ارتباطات فزاینده و تلاش‌های مجدانه و لابی‌گری فشرده و کلای سازمان مجاهدین خلق، این سازمان همچنین در فهرست گروه‌های تروریست وزارت خارجه آمریکا باقی مانده است. این بدان معناست که آموزش در نواد باید کاملاً محرمانه می‌ماند.

یک مقام امنیتی سابق به من گفت ما اینجا آنها را تعلیم می‌دادیم و از طریق دیپارتمان انرژی برای آنها پوشش فراهم می‌کردیم، زیرا همه زمین‌های جنوب نواد متعلق به این دیپارتمان است: «ما آنها را در فواصل دور در صحرا و کوه تخلیه می‌کردیم و ظرفیت تماس‌گیری آنها را ایجاد می‌کردیم. هماهنگی ارتباطات مسئله بزرگی است.» (یکی از سخنگویان «فرماندهی مشترک عملیات ویژه» می‌گفت که «نیروی عملیات ویژه ایالات متحده» از آموزش اعضای سازمان مجاهدین خلق نه اطلاعی داشته و نه در این کار دستی داشته است.)

به گفته مقام امنیتی سابق این تعلیمات اندکی پیش از این که او با اداره کشور رابه دست بگیرد پایان یافت. یک ژنرال چهارستاره بازنشسته که مشاور امنیتی ملی در دولت‌های بوش و او باما بوده در گفت‌وگویی جداگانه به من گفت یک امریکایی که در برنامه تعلیم مجاهدین در نواد شرکت داشت در سال ۲۰۰۵ او را در جریان این برنامه قرار داده بود. او گفت: «به آنها آموزش استاندارد در زمینه‌هایی چون برقراری تماس «commo»، استفاده از رمز «cryptology»، تاکتیک واحدهای کوچک و تسلیحات داده

منطقه‌ای که سایت امنیت ملی نواد متعلق به دیپارتمان انرژی در آن قرار گرفته، بادشت‌های خشک بلندش و قله کوه هادر دوردست، از هوا به شمال غربی ایران شبیه است. در این سایت که در ۶۵ مایلی شمال غربی لاس وگاس قرار گرفته است، قبلاً آزمایش‌های هسته‌ای صورت می‌گرفت و حالا دارای مرکزی برای آموزش عملیات ضد جاسوسی و یک فرودگاه خصوصی برای جت بوئینگ ۷۳۷ است. این منطقه‌ای ممنوعه است که در برخی نقاط آن تابلوها به اشخاص کنجکا و هشدار می‌دهند. کارکنان امنیتی در صورت لزوم اجازه دارند به کسانی که از خط ممنوع عبور کرده‌اند، شلیک کنند. در اینجا بود که فرماندهی عملیات ویژه مشترک «Joint Special Operations Command» (JSOC) از سال ۲۰۰۵ آموزش اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران را آغاز کرد. فعالیت این سازمان با تشکیل یک گروه دانشجویی آغاز شد که در سال‌های دهه ۷۰ میلادی در قتل شش شهروند امریکایی دست داشت. مجاهدین خلق هم ابتدا بخشی از ائتلاف گسترده انقلابی بودند که در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) شاه ایران را از اریکه قدرت به زیر انداخت. اما چند سالی نگذشت که این گروه، آتش جنگ داخلی خونباری را علیه روحانیون حاکم برانگیخت. وزارت خارجه آمریکا در سال ۱۹۹۷ این سازمان را در فهرست گروه‌های تروریستی قرار داد.

سازمان مجاهدین در سال ۲۰۰۲ با افشای این واقعیت که ایران غنی‌سازی اورانیوم رابه‌طور محرمانه در یک منطقه زیرزمینی آغاز کرده است، تا حدودی در سطح بین‌المللی اعتبار کسب کرد. محمد البرادعی که در آن زمان مدیرعامل سازمان انرژی اتمی بود بعدها به من گفت که به او اطلاع داده بودند موساد منبع تأمین این اطلاعات بوده است. روابط سازمان مجاهدین خلق با سازمان‌های اطلاعاتی غرب، پس از سقوط رژیم عراق در سال ۲۰۰۳ تقویت شد و «فرماندهی عملیات ویژه» تحت تأثیر هراس بوش از این که ایران در یک یا چند

شده است. این تعلیمات شش ماهه بود. «همچنین به او گفته شد که مربیان از «فرماندهی عملیات ویژه» هستند که در سال ۲۰۰۵ به ابزار عمده دولت بوش در جنگ علیه ترور تبدیل شده بود.

به گفته این ژنرال بازنشسته، همین تعلیمات ویژه بود که باعث افزایش نگرانی‌ها و تلفن‌های متعدد به او شد. او ضمن تأیید خبرها به آنها گفته بود «این باعث در دسر همه خواهد شد مگر این که پایه قانونی برای آن فراهم شود. ایرانی‌ها در عملیات ضد جاسوسی متبحرند و این رانمی توان محرمانه نگاه داشت.»

سایت نواد در همان زمان برای تعلیمات پیشرفته واحدهای جنگی عراقی هم به کار برده می‌شد (ژنرال بازنشسته می‌گفت که او فقط درباره یکی از گروه‌های مجاهدین خلق خبر یافته که دوره آموزشی دیده بود. مقام ارشد اطلاعاتی پیشین نیز می‌گفت تا جایی که می‌داند آموزش اینها تا سال ۲۰۰۷ ادامه داشته است).

آلن گرسون و کیل مدافع سازمان مجاهدین مقیم واشینگتن به من گفت مجاهدین خلق آشکارا و به طور مداوم ترور را محکوم کرده‌اند. گرسون گفت او در مورد آموزش ادعایی در صحرای نوادا اظهار نظر نخواهد کرد، ولی اگر چنین تعلیماتی حقیقت داشته باشد «با تصمیم وزارت خارجه مبنی بر حفظ نام مجاهدین خلق در فهرست گروه‌های تروریست هیچ تجانسی ندارد. چطور ایالات متحده می‌تواند کسانی را تعلیم بدهد که در فهرست گروه‌های تروریست دولت هستند، در حالی که یکی دیگر تنها به خاطر تهیه یک کلید با خطر کيفر جنایی روبه‌رو می‌شود.»

رابرت بائر (Robert Baer) مأمور بازنشسته سیا که زبان عربی را به روانی صحبت می‌کند و به طور محرمانه در کردستان [عراق] و در خاورمیانه کار کرده است به من گفت در اوایل سال ۲۰۰۴ یک شرکت خصوصی امریکایی، که به باور او برای دولت امریکا کار می‌کرد، با او تماس گرفت تا به عراق بر گردد. او گفت: «آنها می‌خواستند من به مجاهدین خلق کمک کنم تا در مورد برنامه اتمی ایران اطلاعات جمع کنند. آنها تصور می‌کردند که من فارسی بلدم، که نبودم. من گفتم با آنها تماس خواهم گرفت، ولی هرگز این کار را نکردم.»

بائر که اکنون در کالیفرنیا زندگی می‌کند به خاطر می‌آورد آن موقع برای او روشن بود که این عملیات دراز مدت است نه یک کار مقطعی.

مسعود خداندیده، کارشناس کامپیوتر مقیم انگلستان که مشاور دولت عراق است یکی از مقام‌های سازمان مجاهدین خلق بود که در سال ۱۹۹۶ از این سازمان خارج شد. او در یک مکالمه تلفنی با من تأکید کرد که دشمن آشکار سازمان مجاهدین خلق است و علیه این گروه کار کرده است. خداندیده می‌گوید او از قبل از سقوط شاه به عنوان متخصص کامپیوتر با سازمان همکاری داشته و به عنوان یک متخصص کامپیوتر عمیقاً با فعالیت‌های اطلاعاتی و نیز تأمین امنیت برای رهبری مجاهدین درگیر بوده است. طی دهه گذشته او و همسر انگلیسی‌اش یک برنامه حمایتی را برای کمک به سایر کسانی که از سازمان جدا می‌شوند، اداره می‌کنند. خداندیده به من گفت او از کسانی که اخیراً سازمان را ترک کرده‌اند، خبر تعلیمات

در صحرای نوادا را شنیده است. به او گفته‌اند آموزش ارتباطات در نوادا محدود به این نبود که طی حمله چگونه باید تماس را حفظ کرد، بلکه شامل نفوذ در مخابرات هم بود. به گفته او ایالات متحده موفق شد راهی برای نفوذ در سیستم‌های عمده مخابراتی ایران پیدا کند. در همان زمان عوامل خود در سازمان مجاهدین را به ظرفیت نفوذ در مخابرات تلفنی و پیام‌ها در داخل ایران مجهز کرد. آنها پیام‌ها را ترجمه کرده و در اختیار متخصصان اطلاعاتی امریکا قرار می‌دادند. او از این که این کار هنوز هم ادامه دارد یا نه اطلاعی ندارد.

پنج دانشمند ایرانی از سال ۲۰۰۷ تا کنون به قتل رسیده‌اند. سخنگوی مجاهدین خلق شرکت در قتل‌ها را تکذیب کرده است، ولی اوایل ماه گذشته خبر گزاران بی‌سی‌ای از قول دو مقام دولت او با ما تأیید کرد که حملات توسط واحدهای سازمان مجاهدین خلق صورت گرفته که توسط موساد (سرویس مخفی اسرائیل) تعلیم دیده و تأمین مالی شده بودند. ان بی‌سی‌ای از قول یک مقام دولتی مشارکت امریکا در فعالیت‌های سازمان مجاهدین خلق را تکذیب کرد.

مقام امنیتی سابق که من با او گفت و گو کردم گزارش ان بی‌سی مبنی بر همکاری مجاهدین خلق با اسرائیل را تأیید و اضافه کرد در عملیات، از اطلاعات امریکا استفاده شده است. او گفت که هدف‌ها «اینشتین» نبودند؛ «مقصود تأثیر روانی و اخلاقی بر ایرانی» و «خراب کردن روحیه کل سیستم، وسایل نقل و انتقال هسته‌ای، امکانات غنی‌سازی و تأسیسات تولید انرژی است». حملاتی هم به لوله‌های نفتی صورت گرفته است.

او اضافه کرد عملیات «ابتدا توسط مجاهدین خلق و در همکاری با اسرائیلی‌ها صورت گرفت، ولی ایالات متحده اکنون اطلاعات را در اختیار آنها قرار می‌دهد: «یکی از مشاوران عملیات ویژه به من گفت رابطه بین ایالات متحده و اقدامات مجاهدین در داخل ایران دیرپاست. همه کارهایی که اکنون در داخل ایران انجام می‌گیرد توسط مأموران ما انجام شده است.»

منابعی که من با آنها صحبت کردم نمی‌دانستند آیا کسانی که در نوادا تعلیم دیده‌اند اکنون در عملیات داخل ایران یا جای دیگر فعالند یا نه، ولی آنها بر تأثیر حمایت امریکا انگشت گذاردند. مشاور ارشد پنتاگون گفت «مجاهدین یک جوک کامل بودند، حالا یک شبکه واقعی در داخل ایران هستند. چطور توانسته‌اند به این کارایی دست پیدا کنند؟ بخشی به لطف آموزش در «نوادا»، بخشی به دلیل پشتیبانی لجستیک در کردستان [عراق] و بخشی هم از تهران برمی‌خیزد.

در اواسط ژانویه، چند روز بعد از قتل یک دانشمند هسته‌ای ایران به وسیله بمبگذاری در خودرو در تهران، وزیر دفاع امریکا لئون پانه تا در جلسه‌ای با سربازان مستقر در پایگاه فورت بلیس تگزاس اذعان داشت که حکومت امریکا «گمانه‌زنی می‌کند که چه کسانی ممکن است در آن دست داشته باشند، اما دقیقاً نمی‌دانیم کار چه کسانی است.» او افزود: «ولی یک نکته را می‌توانم به شما بگویم، ایالات متحده در کوشش‌هایی از این نوع دخالتی نداشته است. این کارها از اقداماتی نیست که ایالات متحده به آن دست بزند.»



اختلاف حماس و سوریه؛ چالش پیش روی راهبرد فلسطینی ایران

نویسنده: محمد عطایی

منبع: www.Joshualandis.com (۱۳ می ۲۰۱۲)
برگردان: چشم‌انداز ایران

منظور از آن اتحاد ایران، سوریه، حماس و حزب الله در برابر امریکا و اسرائیل است، بیان شد.

در چند ماه گذشته جمهوری اسلامی به دنبال قانع کردن حماس برای در پیش گرفتن رویکرد تهران در برابر بحران سوریه و همزمان ترمیم روابط این گروه با دمشق بوده است. دیدار هنیه از ایران و گفته‌های او مبنی بر این که حماس قصد رویکردانی از حامی دیرین خود یعنی سوریه را ندارد، تهران و دمشق را تا اندازه‌ای از بابت وفاداری حماس و روی نگراندن آن از بشار اسد آسوده خاطر کرد، اما تنها دو هفته پس از دیدار هنیه از تهران، او در اظهاراتی بی سابقه در قاهره به حمایت خیزش مردمی در سوریه پرداخت، حمایتی که «نخستین گام علنی آن جنبش در رها کردن حامی دیرینه خویش و پشت کردن به آن» تفسیر شد. هنیه در خلال نماز جمعه مسجد الازهر گفت: «درود بیکران من بر همه مجاهدان بهار عربی، و درود بر مردم دلیر سوریه که به دنبال آزادی، دموکراسی و اصلاحات هستند». این اظهارات مقام‌های ایران را به شدت نگران کرد. حسین شیخ الاسلام، از دیپلمات‌های ایرانی، با اظهار ناامیدی و تأسف نسبت به سخنان هنیه «آن را موضعی شایسته کسی که قصد نبرد با اسرائیل را دارد ندانست». سفیر پیشین ایران در سوریه گفت «اگر حماس مبارزه مسلحانه را کنار بگذارد دیگر فرقی با دیگر گروه‌های فلسطینی نخواهد داشت». چندی پیش نیز در تازه‌ترین نشانه سردی روابط ایران و حماس، یکی از اعضای شاخه سیاسی این جنبش در غزه گفت «حماس آلت دست ایران در هر گونه نبردی با اسرائیل نخواهد شد».

با توجه به اختلاف دیدگاه رهبری حماس در غزه و خارج از آن نسبت به مسئله سوریه، موضع این گروه در این خصوص هنوز چندان مشخص و روشن نیست. اما چیزی که مشخص است سایه انداختن تنش میان این جنبش و بشار اسد بر روابط حماس با تهران است. از دید ایران، حمایت از حماس به روابط و نزدیکی این جنبش با حکومت سوریه بستگی دارد. به سخن دیگر با وجود تعهد ایران به مقاومت فلسطین و حمایت از آن، جمهوری اسلامی به رابطه خود با مقاومت فلسطین و لبنان از زاویه سوریه می‌نگرد. این امر را به خوبی می‌توان در سایه سه دهه سیاست حکومت ایران در برابر لبنان و همکاری با سوریه در یافت.

سی سال پیش، پس از سقوط شاه، یاسر عرفات نخستین رهبر خارجی بود که از ایران انقلابی دیدار کرد. وقتی رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین، از حامیان دیرین بسیاری از انقلابیون مخالف شاه که در آن هنگام در تهران به

از ابتدای انقلاب اسلامی ایران، مسئله فلسطین هسته اصلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی را تشکیل می‌داده است. پشتیبانی از آرمان فلسطین و پایداری در برابر اسرائیل به دلایل ایدئولوژیک و استراتژیک، همیشه بخش جدایی‌ناپذیری از هویت و رویکرد بین‌المللی جمهوری اسلامی به‌شمار رفته است. اما از سویی سیاست ایران در برابر مسئله فلسطین تا اندازه زیادی زیر سایه مناسبات آن کشور [ایران] با سوریه شکل گرفته است. به همین دلیل هم است که تنش پدید آمده میان دمشق و حماس، ناشی از موضع مبهم حماس در برابر بحران سوریه، به رابطه این جنبش فلسطینی با تهران هم تسری یافته است.

فوریه گذشته در سی و سومین سالگرد انقلاب اسلامی ایران، نخست‌وزیر حماس در غزه در سفری به تهران با مقامات بلند پایه ایران دیدار کرد. سفر اسماعیل هنیه که در اوج گزارش‌ها و اخبار حاکی از سردی روابط با ایران و حماس بر سر بحران سوریه روی داد، برای جمهوری اسلامی بسیار مهم و به موقع به‌شمار می‌رفت. این سفر پیامی واضح و روشن برای دنیای خارج داشت که به گفته هنیه، حمایت و پشتیبانی ایران از مسئله فلسطین همچون گذشته «بی‌قید و شرط و تمام‌عیار» و رابطه دو طرف «همچنان همیشه استوار» است. اما برخی اظهارات مقام‌های ایران در خلال دیدار هنیه حاکی از نگرانی تهران از تغییر رفتار و رویکرد حماس به دنبال موج خیزش‌های موسوم به «بهار عربی» بود.

این نگرانی‌ها ناشی از بروز نشانه‌های پراگماتیسم و عملگرایی در رهبری حماس و احتمال بازبینی آن جنبش در استراتژی خویش پس از به قدرت رسیدن حرکت‌ها و جنبش‌های اسلامی مشابه در دیگر کشورهای عربی بوده است. اما از آن مهمتر نگرانی ایران از موضع حماس در برابر بحران سوریه بوده است. پس از گذشت یک سال و شدت گرفتن بحران در سوریه، حماس آشکارا از پشتیبانی یکی از دو طرف درگیر در سوریه خودداری کرده و نیت خود برای یافتن متحدانی تازه در منطقه را پنهان نکرده است.

تهران می‌گوید سوریه قربانی یک توطئه خارجی شده است. به گفته مقامات ایران، در حالی که بشار اسد سرگرم اجرای اصلاحات است، طرف‌های خارجی که نگران پیوند و ارتباط نزدیک اسد با محور مقاومت هستند، سوریه را به آشوب کشیده‌اند. این آن چیزی است که مقام‌های ایران تلاش کردند در تهران برای هنیه جابجا بیاورند. اظهاراتی مشابه در خلال دیدار رئیس‌جمهور اسلامی فلسطین در ژانویه گذشته با رهبران ایران به‌عنوان هشدار در مورد توطئه امریکا بر ضد سوریه به هدف تضعیف «خط مقاومت»، که



انتقاد کردند. «نامید» از یاسر عرفات و تساهل و سازشکاری او با اسرائیل، ایران انقلابی کم کم همان موضع اسد در برابر رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین را اتخاذ کرد و آن این که، همان طور که اسد پیشتر گفته بود نباید چندان به عرفات خوشبین بود.

از اوایل دهه ۱۹۹۰ به این سو، روابط ایران-سوریه به نوعی همکاری پایدار و استراتژیک تبدیل شده که در مهار دشمنان مشترک دو طرف دستاوردهای مهمی داشته است. در حوزه مسئله فلسطین، حماس و جهاد اسلامی را می توان میوه این نزدیکی و همکاری میان ایران اسلامگرا و سوریه بعثی دانست. حماس با الهام گیری از انقلاب ایران و حزب الله لبنان، از آغاز نخستین انتفاضه فعال شد و به طور گسترده ای مورد حمایت ایران قرار گرفت. بر خلاف سازمان آزادیبخش فلسطین به رهبری عرفات، ایران و سوریه در همکاری با اسلامگرایان فلسطینی برای کور کردن نقشه های امریکادر خاورمیانه منافع مشترک بسیاری داشتند. حماس از جمله مخالفان اصلی قرارداد صلح اسلو که امریکا آن را پیشنهاد و تدوین کرده بود به شمار می رفت. حماس، سازمان آزادیبخش فلسطین سکولار و ملی گرا را «خائن به فلسطین» دانسته و برای رهبری عرفات که روزگاری نماد مقاومت ضد اسرائیل برای بسیاری از انقلابیون ایرانی به شمار می رفت چالشی جدی به وجود آورد.

حافظ اسد، رهبری را در رأس سازمان آزادیبخش فلسطین می خواست که رام و فرمانبردار او بوده و استراتژی او [اسد] را در لبنان و درگیری اعراب و اسرائیل دنبال کند. حماس گروهی بود که در چارچوب این استراتژی می گنجید و به این شکل از حمایت بی مانند دمشق برخوردار شد. اما اکنون همان حماس، به دنبال تحولات جهان عرب با چرخشی آشکار در سیاست هایش و تنها گذاشتن حکومت سوریه در بحران جاری، به متحدی ناسپاس برای بشار اسد تبدیل شده است.

مواضع حماس در قبال بحران سوریه، یکپارچگی «محور مقاومت» را در خطر قرار داده است. ایران «برای مصلحت مقاومت» سخت می کوشد از جدایی دو طرف کلیدی محور یادشده جلوگیری کند. اما این وضعیت آسانی برای تهران نخواهد بود که در میان دو بنیان اصلی سیاست خارجی خود یعنی پشتیبانی از آرمان فلسطین و حفظ روابط راهبردی خود با سوریه گرفتار شده است.

* محمد عطایی روزنامه نگار و مستندساز ایرانی است که درباره سیاست خارجی و منطقه ای ایران و مسائل اعراب مطلب می نویسد و با «دیپلماسی ایران» و دیگر نشریات همکاری دارد.

قدرت رسیده بودند، در برابر هزاران تن از ایرانیان در تهران به ایراد سخنرانی پرشورش پرداخت، چشم انداز اتحادی مستحکم میان جمهوری اسلامی و سازمان آزادیبخش فلسطین بسیار روشن بود. عرفات در آن سخنرانی گفت «ما تحت یک پرچم واحد اسلامی به سوی بیت المقدس خواهیم رفت». اما تحولات بعدی در ایران و خاورمیانه، اوضاع را به شکل دیگری رقم زد.

حافظ اسد از همان آغاز به دقت تحركات سازمان آزادیبخش فلسطین و نزدیکی آن به ایران تحت رهبری آیت الله خمینی را زیر نظر گرفته بود. حکومت بعثی سوریه با نگرانی تمام به روند رو به گسترش روابط ایران با یاسر عرفات می نگریست؛ عرفاتی که خطری جدی برای استراتژی حافظ اسد در لبنان و در جبهه نبرد اعراب و اسرائیل به شمار می رفت. سوریه های خواستند حکومت تازه ایران از منظر آنها به مسئله فلسطین بنگرد و فاصله خود را با سازمان آزادیبخش فلسطین حفظ کند. در آغاز تهران چندان اعتنایی به نگرانی های اسد چه در محور فلسطین و چه در لبنان نمی کرد. هنگامی که در اواخر ۱۹۷۹، برخی گروه های ایرانی به رهبری شهید محمد منتظری در هماهنگی با سازمان فلسطینی فتح در صدد اعزام نیروی رزمی داوطلب به جنوب لبنان برآمدند، سوریه با این طرح مخالفت کرد. از دید اسد اتحاد در حال شکل گیری میان ایران و سازمان آزادیبخش فلسطین و به دنبال آن ایجاد محوری مستقل از سوریه در لبنان قابل قبول نبود و بر خلاف استراتژی دیرینه او در لبنان یعنی تضعیف قدرت و استقلال سازمان فتح و دولت در دولتی که عرفات در حیاط خلوت او [اسد] تشکیل داده بود به شمار می رفت.

ایران درسی گرانبها از این تجربه ناکام آموخت؛ و آن این که نباید وزنه ای چون سوریه و دغدغه های شخصی چون حافظ اسد را نادیده گرفت. با این حال یک دهه به درازا کشید تا سرانجام تهران و دمشق به نوعی هماهنگی و همگرایی در سیاست های خود برسند.

در خلال سال های حساس روابط ایران و سوریه در دهه ۱۹۸۰، دو طرف بر سر موضوع هایی چون مسئله فلسطین، جنگ ایران و عراق، حزب الله و امل در لبنان با یکدیگر کراراً اختلاف پیدا کردند. در اواسط دهه ۱۹۸۰، جنگ اردوگاه هادر لبنان و سیاست اسد در بیرون راندن عرفات از این کشور، تنش شدیدی در روابط ایران و سوریه به وجود آورد. گلوله باران و محاصره اردوگاه های فلسطینی در لبنان توسط نیروهای طرفدار سوریه به ویژه جنبش امل، رهبری ایران را شوکه کرده و به افزایش تنش با دمشق و حتی رویارویی نظامی با جنبش شیعی امل که در بیروت و جنوب لبنان بانبروهای سازمان آزادیبخش فلسطین می جنگید انجامید. با این حال با گذشت زمان، تهران کم کم به رویکرد اسد در برابر موضوع فلسطین نزدیکتر شده و این خود به تیرگی روابط سابقاً مستحکم ایران و عرفات سرعت بخشید. در واقع تهران دریافت که بدون هماهنگی با اسد، هر گونه تلاش برای نفوذ به لبنان و دستیابی به هدف «صدور انقلاب اسلامی» ناکام خواهد ماند. بی گمان روابط و پیوند نزدیک عرفات با صدام حسین، دشمن مشترک آیت الله خمینی و اسد و به رسمیت شناختن اسرائیل از سوی او نیز به ژرف تر شدن شکاف میان سازمان آزادیبخش فلسطین و جمهوری اسلامی کمک کرد.

از دیدگاه اسد، روابط گرم عرفات با عراق، اردن و مصر به معنای کنار زدن سوریه و به حساب نیاموردن آن در معادلات عربی و از سوی دادن فضای بیشتر به دیگر طرف های عربی در مسئله فلسطین به شمار می رفت. هنگامی که در سال ۱۹۸۵، عرفات طرح صلح مشترک اردنی-فلسطینی را پذیرفت، سوریه و ایران هر دو به شدت از رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین



نویسنده: اریک چنی (Eric Chaney)

منبع: www.brookings.edu (۲۳-۲۲ مارس ۲۰۱۶)

ترجمه و تلخیص: فرزاد محمدزاده ابراهیمی

تحولات دموکراتیک در جهان عرب: گذشته و حال

دموکراسی با اتحادیه عرب سهیم هستند، در حالی که برخی دیگر از کشورهای با اکثریت مسلمان همچون آلبانی، بنگلادش، گینه، اندونزی، مالزی و سیرالئون این گونه نیستند. فرض را بر این قرار می‌دهیم که کشورهای حاضر در دسته‌بندی اول، بیشتر در معرض ساختارهای کنترلی ناشی از فتوحات اعراب قرار داشتند تا دسته‌بندی دوم. ترتیبات تاریخی به نوبه خود دارای تأثیرات پایدار هستند که می‌توانند در راستای توضیح دسته‌بندی جغرافیایی کشورهای غیردموکراتیک مؤثر واقع شوند.

در راستای بررسی ارتباط تجربی این فرضیه، در صد سرزمین‌هایی که پس از رحلت پیامبر اسلام (ص) توسط اعراب فتح شده‌اند مورد ارزیابی و سپس مشخص شد که از نقطه‌نظر آماری این متغیر دلیل عمیق نیافتن دموکراسی در اتحادیه عرب به‌شمار می‌آید. این الگوی تجربی فرصتی را ارائه می‌کند تا بین تعدادی از نظریه‌های رقیب در مورد عوامل تعیین‌کننده عدم تعمیق دموکراسی در جهان عرب در آستانه ناآرامی‌های اخیر تمایز قائل شد، برای نمونه این حقیقت که ۱۰ کشور غیرعرب که توسط اعراب فتح شدند در نهادینه‌نشدن دموکراسی در جهان عرب سهیم هستند، اهمیت نقش فرهنگ عرب را در تداوم عدم تعمیق دموکراسی مورد تردید قرار می‌دهد. فرضیه فرهنگی، نهادینه‌نشدن دموکراسی در اتحادیه عرب را محصول فرهنگ منطقه دانسته و فرهنگ عرب را مانعی در برابر ایجاد نهادهای دموکراتیک قلمداد می‌کند. البته تاکنون مدارک تجربی ارائه شده صحت این فرضیه را تأیید نکرده‌اند. تفسیر دیگری از این فرضیه، نقش الهیات اسلامی را در این بین از نظر دور نداشته و باورهای مذهبی مسلمانان را مسئول نهادینه‌نشدن دموکراسی می‌داند [باورهای نهادینه‌شده مذهبی با آنچه در قرآن و سنت آمده متفاوت است]. نتایج حاصل از بررسی‌ها، با این ادعا که الهیات اسلامی یا معیارهای جنسیتی در جهان اسلام مسئول عدم تعمیق دموکراسی هستند مطابقت ندارد.

دیدگاه‌های دیگر عدم تعمیق دموکراسی را به تأثیر نفت یا مناقشه اسرائیل - اعراب نسبت می‌دهند، اما در صورتی که صادرکنندگان نفت یا کشورهای را که از نظر جغرافیایی در نزدیکی اسرائیل قرار دارند نادیده بگیریم، نتایج حاصله با زمانی که این کشورها را هم در نظر بگیریم تقریباً یکسان است، بنابراین مدارک معتبری در راستای تقویت این فرضیه‌ها وجود ندارد.

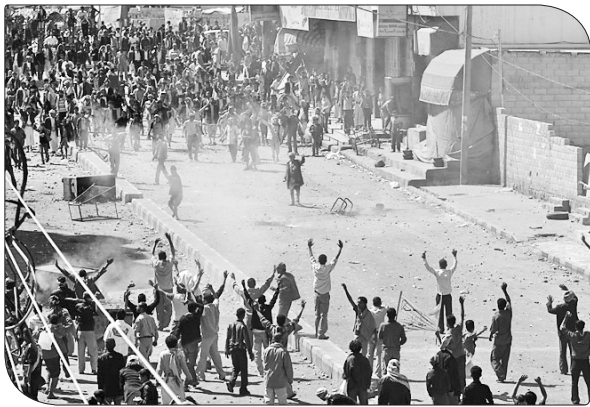
گروه دیگری از فرضیه‌ها که به نظر برای توصیف الگوهای تجربی

آیا بهار اعراب به تغییرات دموکراتیک پایدار خواهد انجامید؟ برای بررسی این موضوع باید عوامل تعیین‌کننده در راستای عدم تعمیق دموکراسی در جهان عرب در سال ۲۰۱۰ مورد بررسی قرار گیرند. بهره‌گیری از تاریخ به‌عنوان یک راهنما، فرض را بر این قرار می‌دهیم که این الگو منعکس‌کننده تأثیر بلندمدت ساختارهای کنترلی توسعه‌یافته تحت امپراتوری اسلامی در عصر پیشامدرن بوده و شواهد موجود هم با این تفسیر مطابقت می‌کند. همچنین باید عوامل تعیین‌کننده در ناآرامی‌های اخیر مورد بررسی قرار گیرند. نتایج حاصله از بررسی‌های بیشتر، ادعاهایی که مناقشه اعراب - اسرائیل یا فرهنگ اسلامی - عربی را موانع سیستماتیک در راستای تغییرات دموکراتیک در منطقه قلمداد می‌کنند مورد تردید قرار داده و در عوض چارچوب نهادی تاریخی منطقه را مورد توجه قرار می‌دهد.

با توجه به اینکه اسلامگرایان از انتخابات به‌خوبی بهره می‌گیرند، برخی بر این باورند که ناآرامی‌های اخیر در جهان عرب به‌جای ایجاد نهادهای دموکراتیکی که معترضین در آغاز خواستار آن بودند به موجی از نظام‌های استبدادی تحت تسلط اسلامگرایان منتهی خواهد شد. این ناظران اغلب خط سیر سیاسی کشورهای غیرعربی را خاطر نشان کرده و به‌طور ضمنی مدعی می‌شوند که دولت‌های تحت تسلط اسلامگرایان نمی‌توانند دموکراتیک باشند. برخی دیگر معتقدند که روی کار آمدن حکومت‌های دموکراتیک در اندونزی و ترکیه بیانگر این مطلب است که اسلامگرایان می‌توانند نقش سازنده‌ای را در نهادهای دموکراتیک ایفا کنند.

یکی از چالش‌هایی که هم‌اکنون علاقمندان به پیش‌بینی سیر تکاملی نهادها در جهان عرب با آن روبه‌رو هستند این مطلب است که اجماع اندکی در مورد عوامل منجر به تعمیق نیافتن دموکراسی در منطقه پیش از ناآرامی‌های اخیر وجود دارد. برخی مطالعات بر تأثیرات مناقشه اسرائیل - فلسطین تأکید می‌کنند، در حالی که برخی دیگر به عوامل متنوعی همچون وضعیت تمکین زنان، سوخت‌های فسیلی، باورهای مذهبی - فرهنگی مسلمانان، یا فرهنگ ویژه اعراب و یا ویژگی‌های نهادی اشاره می‌کنند. بسیاری از این مطالعات نتایج مناقشه‌برانگیزی داشته‌اند.

با بررسی‌های بیشتر می‌توان دریافت که چرا کشورهایی همچون آذربایجان، چاد، تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان در عدم تعمیق



شوند، در عین حال این امکان هم وجود دارد که آنها در جای خود باقی بمانند. در همین راستا به نظر می‌رسد توصیفی که به بهترین شکل می‌تواند الگوهای تجربی را به تصویر بکشد این باشد که نهادینه‌نشدن دموکراسی در منطقه بیشتر محصول تعادل منحصر به فرد سیاسی است تا ویژگی‌های فرهنگی، مذهبی و قومی.

از آنجا که تاریخ نهادی منطقه برای پیش‌بینی آینده مفید است می‌توان گفت در کشورهایی که قدرت سیاسی عمدتاً در اختیار رهبران نظامی و مذهبی قرار دارد نهادینه‌شدن دموکراسی کمتر محتمل است (مانند مصر و یمن). اما در کشورهایی که حمایت عمومی از رهبران مذهبی و سکولار متوازن تر است (مانند تونس)، گروه‌های اسلامگرای می‌توانند از طریق تحت فشار قرار دادن (و تحت فشار بودن توسط) گروه‌های سیاسی رقیب، نقش مهمی را در تداوم نهاد‌های دموکراتیک ایفا کنند. با توجه به سابق تاریخی، این احتمال وجود دارد که اسلامگرایان هم همچون دیگر گروه‌ها در صورت فقدان کنترل و نظارت بر قدرت‌شان، حکومت استبدادی برقرار کنند و حمایت عمومی از اسلامگرایان در صورتی که چنین گروه‌هایی از سوی دیگر رقبای قدرت تحت نظارت و کنترل نباشند می‌تواند تلاش‌های دموکراتیک را تضعیف کند.

نتیجه‌گیری

عدم تعمیق دموکراسی در جهان عرب در آستانه بهار اعراب دارای ریشه‌های عمیق تاریخی است. این نتایج ادعاهایی را که در آنها الهیات اسلامی، فرهنگ اعراب، مناقشه اسرائیل-اعراب یا ثروت نفتی موانع سیستماتیک در راستای تغییرات دموکراتیک قلمداد می‌شوند مورد تردید قرار می‌دهد. در مقابل مدارک موجود نشان می‌دهد که نهادینه‌نشدن دموکراسی در منطقه محصول تأثیر بلندمدت ساختارهای کنترلی توسعه یافته تحت امپراتوری اسلامی در دوران پیشامدرن است.

آیا بهار اعراب به تاریخ طولانی حکومت‌های استبدادی منطقه پایان خواهد داد و تغییرات دموکراتیک بلندمدت را به ارمغان خواهد آورد؟ متأسفانه محدودیت داده‌ها مانع بررسی دقیق خط‌مشی‌هایی می‌شود که از طریق آن تعادل نهادی تاریخی در منطقه همچنان به تأثیر گذاری خود ادامه می‌دهد، در نتیجه قادر نیستیم میزان تأثیر ناشی از این خط‌مشی‌ها را بر تحولات سیاسی به درستی ارزیابی کنیم.

با وجود این محدودیت‌ها، در برخی سطوح طی ۶۰ سال گذشته منطقه دستخوش تغییرات ساختاری شده و بستر مناسب‌تری را برای تغییرات

مورد اشاره مناسب‌تر است فرضیه «پایداری نهادی» است. بسیاری از محققان بر این باورند که ریشه‌های عدم تعمیق دموکراسی در جهان عرب را باید در تاریخ «استبداد پایداری» منطقه جست‌وجو کرد که تاریخ آن به اوایل قرن نهم بازمی‌گردد. این دیدگاه که ارائه‌کننده روش برجسته‌ای در پژوهش و تحقیق است به مونسکیو بازمی‌گردد و توسط متفکرین برجسته عرب در قرن ۱۹ انعکاس یافته است. این فرضیه عنوان می‌کند که تحولات تاریخی در خاورمیانه اسلامی، منطقه را مستعد برقراری حکومت‌های استبدادی کرده است.

در صورتی که نهادینه‌نشدن دموکراسی در اتحادیه عرب را بتوان به اثرات بلندمدت نهاد‌های منطقه‌ای نسبت داد، کدام تحولات نهادی به دنبال فتوحات اعراب چنین تأثیر پایداری داشته است؟ هر چند محدودیت‌های اطلاعاتی از بررسی خط‌مشی‌های دقیق علت و معلولی این ارتباط تجربی ممانعت به عمل می‌آورد، اما با بررسی‌های تاریخی و تحقیقات اخیر به عنوان راهنما، می‌توان نتیجه گرفت که این الگو منعکس‌کننده تأثیر بلندمدت ساختارهای کنترلی توسعه یافته تحت امپراتوری اسلامی در دوران پیشامدرن است. این تحقیقات نشان می‌دهد که ساختارهای کنترلی تاریخی میراثی از جوامع مدنی ضعیف را به جای گذارده‌اند که در آن قدرت سیاسی در دستان رهبران مذهبی و نظامی متمرکز شده و اینها برای تداوم وضع موجود تلاش می‌کنند. یکی از پیش‌بینی‌های تجربی که از چنین تحقیقاتی ناشی می‌شود این است که سهم حکومت از تولید ناخالص داخلی در مناطقی که به تصرف اعراب درآمدند باید بالاتر باشد. یکی دیگر از پیش‌بینی‌ها هم می‌تواند این باشد که رژیم‌ها در این مناطق از پدید آمدن مراکز مستقل قدرت سیاسی جلوگیری کرده و در صدد تحلیل بردن تأثیر اتحادیه‌های تجاری هستند. اطلاعات موجود هم درستی این پیش‌بینی‌ها را تأیید می‌کنند.

آیا تغییرات ساختاری متعددی طی قرن گذشته اهمیت تاریخی را کاهش داده و بستر مناسب‌تر را در کشورهای عربی برای تغییرات دموکراتیک پدیدار فراهم آورده است؟ باید دوباره متذکر شویم از آنجا که محدودیت داده‌ها از بررسی نظام‌مند خط‌مشی‌هایی که از طریق آن نهاد‌های استبدادی منطقه ادامه حیات می‌دهند ممانعت به عمل می‌آورد، مناسب‌ترین شیوه، بررسی ویژگی‌های کشورهای استبدادی است که ناآرامی‌ها را در سال ۲۰۱۱ تجربه کرده‌اند. شاید مهم‌ترین یافته این باشد که کشورهای تجربه‌کننده ناآرامی‌های اخیر، شاهد سطوح پایین رفاه خود اظهاری در سال پیش از اعتراض‌ها بوده‌اند. این نتیجه نشان می‌دهد که بهار اعراب با دیگر جنبش‌های مردمی که به ایجاد نهاد‌های دموکراتیک پدیدار انجامیده‌اند دارای نقاط اشتراک است.

از یک سو نتایج، دلایلی را ارائه می‌دهند که با احتیاط می‌توان گفت خوشبینانه است و بر اساس آن بهار اعراب به تغییرات دموکراتیک پدیدار خواهد انجامید، برای نمونه ادعاهایی که الهیات اسلامی، مناقشه اسرائیل-فلسطین یا فرهنگ اعراب را موانع سیستماتیک برای دموکراسی قلمداد می‌کنند مورد تردید قرار می‌دهد. از سوی دیگر شواهدی ارائه می‌شود مبنی بر اینکه عدم تعمیق دموکراسی در منطقه دارای ریشه‌های عمیق تاریخی است، در حالی که برخی موانع در جهت تغییرات دموکراتیک ممکن است توسط تغییرات ساختاری در طول دهه‌های گذشته تضعیف



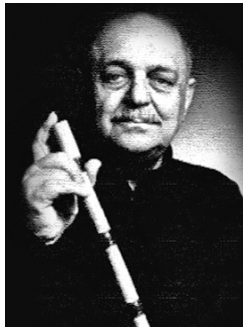
جدیدی از حذف و استبداد را به نام اسلام در برخی از کشورهای عربی مستقر کنند.

در پایان باید خاطر نشان کرد که این نتیجه گیری عمدتاً بر اساس مدل مفهومی تاریخ نهادی منطقه است. با وجود مباحث فوق، ذکر این نکته ضروری است که هنوز فهم ما از عوامل تعیین کننده دموکراسی در منطقه کامل نیست و مطرح شدن این گونه بحث‌هایی تواند انگیزه‌ای برای تحقیقات آینده باشد.

*استاد اقتصاد دانشگاه هاروارد

دموکراتیک پایدار بیشتر از هر زمان دیگری در گذشته فراهم آورده است. در واقع اعتراض‌های گسترده‌ای که در سال ۲۰۱۱ روی داد در تاریخ منطقه بی‌سابقه بوده است. در برخی کشورهای جهان عرب (همچون مصر و یمن) به نظر می‌رسد تعادل سیاسی کنونی بیشتر شبیه به تعادل تاریخی و دربردارنده نهادهای استبدادی است تا دیگر کشورها (همچون تونس). به این ترتیب امکان نهادینه شدن دموکراسی در گروه اول کمتر محتمل است تا گروه دوم.

آیا مفاهیم تحلیل‌های پیشین برای فضای سیاسی کنونی کاربرد دارند؟ هر چند نتایج نشان می‌دهد که تعمیق نیافتن دموکراسی در اتحادیه عرب در آستانه بهار اعراب دارای ریشه‌های عمیق تاریخی است، اما به نظر نمی‌رسد این عدم تعمیق در باورهای مذهبی ریشه داشته باشد. با این حال، تاریخ نهادی منطقه نشان می‌دهد حمایت عمومی از اسلامگرایان می‌تواند با متمرکز کردن قدرت سیاسی در استان این گروه‌ها تلاش‌های دموکراتیک را تضعیف کند. در واقع شواهد نشان می‌دهد که اسلامگرایان نیز همچون دیگر گروه‌ها در صورت فقدان کنترل بر قدرت‌شان احتمال دارد حکومت استبدادی برقرار کنند، مگر اینکه دیگر گروه‌های ذینفع - همچون اتحادیه‌های کاری - قدرت آنها را کنترل کنند، در غیر این صورت اسلامگرایان ممکن است حاکمان سکولار را تغییر داده و موج



نای‌ن خاموش شد گزارش مراسم استاد حسن کسایی فرید صلواتی

هنرمند بی‌بدیل اصفهان و چهره ماندگار موسیقی کشور و نوازنده چیره‌دست نی استاد حسن کسایی بعد از ظهر روز پنج‌شنبه ۲۵ خرداد پس از مدت‌ها که در بستر بیماری بود، ساعت ۱۵:۳۰ دقیقه در منزل شخصی خود درگذشت و جامعه هنری ایران را به سوگ خود نشاناند. وی بیش از ۱۰ سال بار و حبه بالا با بیماری «سرطان» مبارزه کرد، اما از سال گذشته و به دلیل ابتلا به بیماری «زونا»، یکباره قدرت جسمی‌اش تحلیل رفت و دچار ضعف شدید جسمانی شد. این استاد پیشکسوت موسیقی در سن ۸۴ سالگی دارفانی را وداع گفت. پیکر این استاد بزرگ چهار صبح روز

۲۶ خرداد در سکوت خبری و بدون اطلاع‌رسانی در تخت فولاد اصفهان؛ تکیه سیدالعرافین و در کنار استاد خود تاج اصفهانی به خاک سپرده شد. مراسم بزرگداشت این هنرمند عزیز با حضور جمع زیادی از هنرمندان، اهل علم و ادب، دانشجویان و علاقه‌مندان به زنده‌یاد «استاد حسن کسایی» در مسجد سید اصفهان برگزار شد. در این مراسم شاعر اصفهانی «خسرو احتشامی»، شاعر و استاد دانشگاه اصفهان شعری که در سوز فراغ این هنرمند عالی قدر سروده بود، خواند و گفت: کسایی تکنیک‌نی و فرم‌آن را تغییر نداد، بلکه بر قله زیبایی‌ایستاد و اگر بپذیریم زیبایی اثر انگشت خداوند است، استاد کسایی اثر انگشت زیبایی بود، چرا که زیبایی را کلید آرامش توفان می‌دانست... کسایی به همه ما یاد داد که چگونه زیبا زندگی کنیم و در تاریخ ادبیات تنها یک نفر مانند او فکر می‌کرد و او شاعر بزرگ جهان، سعدی بود. در ادامه مراسم دکتر «ساسان سپنتا»، در سخنانی گفت: کسایی گلچینی از بهترین‌ها در تمام زمینه‌های موسیقی از جمله خلق موسیقی، نوازندگی و بداهه‌نوازی بود. در این مراسم «حسن ناهید»، «منوچهر غیوری»، «محمد موسوی» و «ناهید دای جواد»، شاگردان استاد حسن کسایی و «کیوان ساکت»، «علی جهاندار»، «منوچهر شیخ‌صراف»، «علی اصغر شاه‌زیدی»، «خلیل ملکی» و «محمد ملک‌مسعودی» و «محمد علی نجفی» از جمله هنرمندان و خوانندگان کشور در این مراسم حضور داشتند. در مراسم هفته استاد حسن کسایی نیز که عصر جمعه دوم تیر ماه با حضور اقشار مختلف مردم فهم و هنر دوست اصفهان برگزار گردید، اساتیدی چون شاه‌زیدی و سعیدی به اجرای قطعاتی در آواز پرداختند و سپس دکتر صلواتی به ایراد سخن پرداختند. ایشان ضمن تجلیل از استاد حسن کسایی به خاطراتی از این مرد جاویدان موسیقی سنتی ایران اشاره کردند؛ هنرمندی که در کارهایش خدا را نداشته باشد به جایی نخواهد رسید. هنرمندانی که به او رسیدند ضمن احترامی که به مخاطبینشان داشتند خدا را نیز در اولویت کارهایشان مدنظر داشتند. روحش شاد و با اولیای خدا محشور باد.



نویسنده: فرید زکریا

منبع: تایم (۱۶ آوریل ۲۰۱۲)

برگردان: هادی عبادی

منطقه‌ای در نزاع با تاریخ خود

دولت در اقتصاد تمایل داشت. چنی نکته اخیر را با نشان دادن این مطلب که سهم دولت از GDP (تولید ناخالص داخلی) در کشورهای دیگر هفت درصد بیش از میانگین بود. او همچنین درمی‌یابد که در کشورهای گروه اول، ویژگی‌های جامعه مدنی با نشاط و سرزنده یعنی اتحادیه‌های تجاری و دسترسی به اعتبار نسبت به کشورهای گروه دوم کمتر وجود داشت.

عوامل مربوط به قرون وسطی در این موضوع کمتر وجود دارد. مدت زمان زیادی است که آشکار شده دیکتاتورهای خاورمیانه، پیمان‌هایی با بعضی از رهبران مذهبی شکل می‌دهند تا رهبران و گروه‌های دیگر را پس بزنند. این امر همراه با جامعه مدنی ضعیف، سیستم سیاسی مغرضی را پدید آورده است که در آن احزاب مذهبی از مزایای بسیاری در مورد ایدئولوژی، سازماندهی و شاید بیش از همه در مورد عدم رقابت بهره می‌برند. همان‌طور که مصر احزاب مذهبی دارد، اندونزی نیز احزاب مذهبی داشت، اما گروه‌های قدرتمندی نیز داشت که کمتر مذهبی، بیشتر میانه‌رو و کاملاً سکولار بودند. همه این گروه‌ها به شکل متعادل برای تأثیر گذاری رقابت کردند، امری که در جهان عرب اتفاق نمی‌افتد.

مشکل اصلی در کشورهایی همچون مصر این است که ارتش به حفظ قدرت متمرکز، بدون بازرسی و توزیع نشده ادامه می‌دهد. ارتش نقش اصلی را در اقتصاد حفظ می‌کند، حتی وقتی ارتش کنترل بی‌محدودیت کمتر بر اقتصاد دارد، این کار را طوری انجام می‌دهد که سود آن به تعدادی از دوستانش برسد. همچنان چالش اصلی در جهان عرب، ایجاد جامعه مدنی با نشاط است که به معنی احزاب سیاسی و نیز بخش خصوصی قدرتمند و متکی به خود است. اصطلاح جامعه مدنی در دوره روشنگری در اسکاتلند ابداع شد که فعالیت‌های تجارت خصوصی را شرح می‌دهد. این نیروی مستقلی است که میان نهاد دولت و نهاد خانواده وجود دارد. امروزه خاورمیانه خانواده‌ها و دولت‌های قوی دارد، اما هر چیزی در این میان [جامعه مدنی] توسعه نیافته است.

اگر نقص کار کرد در جهان عرب ریشه‌های کهن دارد به این معنا نیست که این منطقه تغییر ناپذیر است. چنی به عوامل تغییر ناپذیر همچون فرهنگ یا مذهب به عنوان علت مسئله اشاره نمی‌کند. تاریخ و عاداتی که به وجود آورده است؛ بزرگترین دشمنان دموکراسی در جهان عرب هستند. اگر ساختارهای سیاسی و طرح‌ریزی نهادی و میراث آنها مقصودند، پس زمانی که اینها تغییر کنند اوضاع بهبود می‌یابد. این راهکاری زمان‌بر است، اما حداقل می‌توان گفت که چنین راهکاری وجود دارد.

یک سال پس از این که بهار عربی افکار جهانیان را تسخیر کرد، اکنون به نظر می‌رسد همچون گذشته جذاب نیست. نوید زایش آزادی در خاورمیانه با آشفتنگی بسیار ادامه یافت، بوژه در مصر که به مسیحیان، مدد کاران غربی و زنان حمله شد. اکنون که به انتخابات ریاست جمهوری مصر نزدیک می‌شویم، ظهور دو کاندیدا از احزاب اسلام‌گرا - خیراط الشاطر و حازم صلاح ابو اسماعیل - را شاهد هستیم؛ اولی به عنوان میانه‌رو و دومی به عنوان رادیکال توصیف می‌شود. ممکن است بیشتر آنچه که می‌بینیم غوغایی باشد که با پایان دهه‌ها استبداد و ظهور نیروهایی که به مدت طولانی سرکوب شده‌اند همراه است، ولی پرسشی مطرح می‌شود مبنی بر این که چرا برای برقراری دموکراسی در جهان عرب به گذران چنین دوره سختی نیاز است؟

اتفاقاً یک چنی استاد اقتصاد دانشگاه هاروارد به تازگی مقاله دقیقی ارائه کرد که به حل این مسئله پیچیده کمک می‌کند. چین این پرسش را مطرح می‌کند که چرا در جهان عرب «فقدان دموکراسی» وجود دارد و در برابر داده‌ها فرضیات مختلفی را به روش سیستماتیک مطرح می‌کند. او در مقاله‌اش به این نکته اشاره می‌کند که کشورهای با اکثریت مسلمان همچون ترکیه، اندونزی، آلبانی، بنگلادش و مالزی سیستم‌های دموکراتیک دارند، بنابراین حضور اسلام یا فرهنگ رانمی‌توان مقصر فقدان دموکراسی دانست. او به دولت‌های برخوردار از ثروت نفت می‌نگرد و درمی‌یابد که بعضی از آنها با داشتن ذخایر عظیم انرژی فاقد دموکراسی هستند (عربستان سعودی)، اما بعضی از کشورها (سوریه) هم بدون این ذخایر عظیم فاقد دموکراسی هستند. او این پرسش را مطرح می‌کند که آیا فرهنگ عربی مقصر است؟ این امر نیز پاسخ روشنی برای این پرسش نیست. چنی خاطر نشان می‌کند که در بسیاری از کشورها در همسایگی کشورهای عربی همچون چاد، آذربایجان، تاجیکستان، ازبکستان و... نیز فقدان دموکراسی را می‌توان تأیید کرد. او فرضیه‌ای مبنی بر تاریخ کهن و اقتصاد نوین طراحی می‌کند و می‌نویسد که امروزه فقدان دموکراسی در سرزمین‌هایی وجود دارد که توسط ارتش‌های عربی پس از وفات محمد [ص] در ۶۳۲ میلادی فتح شده بودند. سرزمین‌هایی که اعراب در قرن دوازدهم کنترل می‌کردند از نظر اقتصادی توسعه نیافته باقی ماندند. این همبستگی اتفاقی نیست. محققان از مونتسکیو تا برنارد لوئیس به این نکته اشاره می‌کنند که عاملی در توسعه سیاسی سیستم امپراتوری عربی وجود داشت که به کثرت‌گرایی اقتصادی لطمه زد. امپراتوری عرب به اقتدار سیاسی متمرکز، جامعه مدنی ضعیف، طیف تجار وابسته و نقش زیاد

آرشیو هشت و خرداد ۱۳۹۱



نویسنده: David E. Sanger

منبع: نیویورک تایمز (۱۲ می ۲۰۱۲)
برگردان: چشم‌انداز ایران

چیزی به نام «رامنی» در کار است؟

ممنوع کرده، منبع یادشده خواسته که نامی از وی برده نشود، همان گونه که شمار دیگری از کسانی که طی دو هفته گذشته در این باره مورد گفت و گو قرار گرفته بودند درخواست کرده بودند. مشاور یادشده افزود «اینجا پس پرسش دیگری مطرح می‌شود و آن این که آیا قرار است یک دهه دیگر نیز آنجا بمانیم؟ چه تعداد نفرات، نیرو، تجهیزات و تا کی؟ یعنی واقعا در آستانه انتخابات ریاست جمهوری به مردم بگوئیم می‌خواهیم چند سال دیگر نیز در افغانستان بمانیم تا کل جنبش طالبان را از ریشه بکنیم؟» در فاز اول یک مبارزه درازمدت انتخاباتی، آقای رامنی می‌تواند به شکلی از پاسخگویی به این پرسش‌ها طفره رود، یعنی انحراف افکار عمومی و همه توجیحات به سوی مسائلی چون کارآمدی یا ناکارآمدی محرک‌های اقتصادی، کمک به صنایع خودروسازی، برنامه‌های کنترل باروری و جمعیت و به تازگی ازدواج همجنس‌گرایان و خشونت روزافزون در مدارس.

اما بالاخره در درازمدت یعنی پیش از گردهمایی جمهوریخواهان در آگوست، آقای رامنی باید تکلیف خود را با مسائلی چنین کلیدی در حوزه سیاست خارجی را که چندین دهه با آنها درگیر بوده‌ایم را روشن کند، برای نمونه این که چه موقع یک تهدید برای امریکا آن قدر جدی تلقی خواهد شد که لزوم مداخله مستقیم ایالات متحده را بطلبد؟ آیا ترمیم و بازسازی جوامع از هم گسیخته به تلفات و هزینه‌های آن می‌ارزد؟ آیا این درست است که امریکا همیشه خود را پیش انداخته و در هر مسئله‌ای - همان گونه که آقای رامنی معتقد است - سرمدار اقدام یکجانبه شود و یا این که بهتر است در جایی که منافع قدرت‌های دیگر به شکلی مستقیم تر دخیل است، کنار بکشد؟

در باره این پرسش‌ها، دیدگاه مشاوران خود آقای رامنی که در مقالات و اظهارات رسمی ایشان ابراز شده تا حد بسیاری با یکدیگر متفاوت است که این امر را باید عمدتاً ناشی از زخم عراق و افغانستان در دوره بوش دانست، اما آنچه دوست و دشمن یعنی چه اطرافیان و چه دیگران غیر جمهوریخواه را شگفت زده کرده آن است که رامنی در تلاش برای تثبیت کاندیداتوری خود، اظهاراتی غالباً متضاد و متناقض با دیدگاه رسمی جمهوریخواهان بیان کرده است. اظهارات او را بیشتر باید نزدیک به دیدگاه‌های محافظه‌کاران جدید دید یا به قول نزدیکان به اصطلاح خودی، «دار و دسته بولتون»، یعنی همان جان بولتون سفیر پیشین امریکا در سازمان ملل ارزیابی کرد. بولتون در دوره جنجالی خدمت خود در دوره بوش آشکارا معتقد بود نهادهای

در جریان مباحثه‌های مقدماتی جمهوریخواهان در ماه ژانویه، هنگامی که میت رامنی (Mitt Romney) همچنان در تلاش برای از میدان به‌دردن کسانی بود که اصل و اساس محافظه‌کار بودن او را زیر سؤال برده بودند، جمله‌ای درباره افغانستان به زبان آورد که بخشی از مشاوران سیاست خارجی او را انگشت به دهان گذاشت.

این فرماندار پیشین ماساچوست جمله «ما نباید با طالبان مذاکره کنیم» را دقیقاً در برهه‌ای بر زبان آورد که هیئت دیپلماتیک امریکا در قطر برای انجام چنان مذاکراتی به‌سر می‌برد. او دوباره و برای تأکید بیشتر بر گفته خود افزوده بود بهترین استراتژی این است که «طالبان را شکست بدهیم، هر جا که بروند دنبالشان کرده و آنان را خواهیم کشت».

بگذریم که هم‌اکنون بسیاری از پشتیبانان خود آقای رامنی و مشاوران سیاست خارجی او بر این باورند که پس از گذشت یک دهه جنگ، تنها راه پیش روی رسیدن به نوعی تفاهم سیاسی، یعنی مذاکره با برخی از سران طالبان است. استفان هادلی (Stephen Hadly)، مشاور امنیت ملی پیشین جورج دبلیو بوش، معتقد است این «به معنای - به تعبیر برخی - زانو زدن امریکا در برابر دشمنانش نخواهد بود». جیمز شین (James Shinn)، از رؤسای گروه کاری آقای رامنی در حوزه افغانستان و پاکستان که اتفاقاً در دوره جورج بوش نیز عهده‌دار مسئولیت بوده را شاید بتوان نویسنده بهترین سند غیرمحرمانه در مورد پیچیدگی‌های چنین مذاکراتی با عنوان «Afghan Peace Talks: A Primer» دانست. به باور این شخص اگر بتوان برخی از سران طالبان را راضی کرد تا دست از خشونت کشیده و عهده‌دار «برخی مناصب اجرایی در حکومت افغانستان» البته نه اختیارات تام و تمام و کلیدی» کرد، این خود «موفقیتی آشکار» به‌شمار خواهد رفت.

این تنها یکی از نمونه‌های آن چیزی است که دستیاران آقای رامنی آن را الگویی نامفهوم و گیج‌کننده می‌نامند. چندین و چند گزارش و برآورد رسمی پیوسته در دالان سیاسی انتخاباتی رد و بدل می‌شوند، اما گویی کوچکترین تأثیری در رویکردها و اظهارات خشن و جنگ طلبانه آقای رامنی، در باره هر چیزی از جنگ گرفته تا گسترش سلاح‌های هسته‌ای و توازن سود و زیان در برخورد با چین نمی‌گذارند. یکی از مشاوران آقای رامنی گفت «برای نمونه در مورد افغانستان هیچ یک از ما بالاخره نفهمیدیم منظور ایشان چیست؟» از آنجا که ستاد انتخاباتی رامنی هر گونه بحث و اظهار نظر درباره فرایند فرمولاسیون مواضع توسط این نامزد انتخاباتی را



آزموده شده‌اند، دارای اهمیت است. صدها ایمیل فرستاده شده به ستاد انتخاباتی رامنمی بر موضوع او در مورد این گفت و گوهای پاسخ مانده‌اند. یکی از مشاورانی که بیشتر همسوبا بولتون است می گوید «در این مبارزه انتخاباتی دودیدگاه کاملاً متفاوت به مسائل وجود دارد، اما در هر مبارزه انتخاباتی ای، خودی‌ها، نزدیکترین خودی‌ها و غیر خودی‌ها وجود دارند و من اصلاً نمی دانم خود کاندیدای نامبرده دیدگاه شخصی محکمی در این باره دارد یا نه.» یکی دیگر از مشاوران با گفتن این که اگر مچش در حال گفت و گو گرفته شود فوری از ستاد اخراج خواهد شد اظهار داشت «حقیقت آن است که رامنمی دوست ندارد تا در مسند رسمی کار قرار نگیرد، درگیر این موضوعات شود» و فعلاً خرسند است از این که همه این گونه برداشت کرده‌اند که وقتی او با ما می گوید جلوی دستیابی ایران به سلاح اتمی را می گیرد دروغ می گوید، اما رامنمی در این باره کاملاً جدی است.

در مورد برخی مسائل، رامنمی آشکارا عقاید خود را دارد. او پیش نویس طرح مخالفت با تصویب معاهده New Start Treaty با روسیه را تهیه کرد که طبق آن بر تابگرهای هسته‌ای دو طرف به نیم کاهش یافته، اما تصمیمی درباره حجم عظیم ذخایر سلاح‌های اتمی دو ابر قدرت نظامی گرفته نشده است که البته این طرح را بدون دخالت قابل توجهی از سوی مشاوران و دستیاران خویش ارائه کرده است. در روزهای اخیر مشاوران رامنمی می گویند اعلام این نکته از سوی ایشان که روسیه «دشمن شماره ۱ ژئوپولیتیک» ماست، اکنون که ولادیمیر پوتین با سرکوب شدید مخالفان دوباره بر مسند ریاست جمهوری تکیه زده معنادارتر می شود. بهترین گفته رامنمی: «ریست را ریست "Reset the Reset" خواهیم کرد.»

مسئله بفرنج تر از آن برای رامنمی، با توجه به پیشینه تجاری او، موضع او در برابر چین است. او مدافع سرسخت حمایت تسلیحاتی بیشتر از تایوان و استفاده از تحریم‌های تجاری سخت‌تر بر ضد چین در پاسخ به دستکاری‌ها و سوءاستفاده آن کشور در بازار ارز و تجارت است. این گونه اقدام‌ها در گذشته سبب تیرگی روابط چین و ایالات متحده بوده، اما گزارش یاد شده بر این پای می فشارد که رامنمی برای متقاعد کردن چین به پیگیری خلع سلاح کره شمالی تلاش خواهد کرد، گویی که سه رئیس‌جمهور پیشین چنین نکرده‌اند.

چنین توازن یا محاسبه‌های سود و زیانی، البته در مبارزات انتخابات ریاست جمهوری چندان رخ نمی‌نمایند، با این حال تا اینجا آقای رامنمی وقت چندانی صرف سیاست خارجی نکرده، که با توجه به مبارزات مقدماتی و طولانی بودن آن قابل درک است. شاید استراتژی رامنمی برای مقطع کنونی بد جلوه دادن او با ما و منتظر نشستن برای اقدام‌های بعدی در آینده باشد.

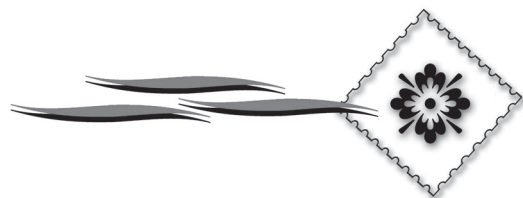
بین‌المللی را به این علت که مزاحم و دست‌وپاگیر در برابر منافع امریکا هستند باید دور زد.

عجیب است که نامزد جمهوریخواهی مانند رامنمی که عملاً هیچ‌گونه تجربه سیاست خارجی ندارد کو چکترین تلاشی برای جلب رضایت ریش سفیدان اینترناسیونالیسم جمهوریخواه، از مشاور امنیت ملی پیشین برنت اسکرافت (Brent Scowcroft) گرفته تا وزرای خارجه پیشین جیمز ای. بیکر (James A. Baker III)، جورج پی. شولتز (George P. Shultz) و حتی استاد مکتب رئالیسم، یعنی هنری کیسینجر از خود به عمل نیاورده است و آقای رامنمی در راستای فاصله گرفتن از او با ما به روشنی مواضع نرم و تعدیل شده جورج دبلیو بوش در دوره دوم ریاست جمهوری اش را نیز رد کرده است. فرارسیدن انتخابات سراسری البته شاید این رویکرد را تغییر دهد، چون آقای رامنمی ناچار خواهد بود راهی برای از میدان به‌در کردن رئیس‌جمهوری دموکرات بیابد که دلبستگی اش به اقدام یک‌سویه و استفاده از زور - از حمله‌های هواپیماهای بی‌سرنشین در پاکستان و یمن تا نقشی بسیار گسترده‌تر برای فرماندهی عملیات ویژه - تا اندازه‌ای او را در برابر این اتهام سستی که دموکرات‌ها از دیدن خون می‌ترسند مصون ساخته است. تاکنون ظریف‌ترین هجمه صورت گرفته از سوی رامنمی در مقاله نوشته شده در پاییز گذشته توسط الیوت کوهن (Eliot Cohen)، تاریخ‌نگار و کارشناس امنیتی‌ای که پیشتر در وزارت خارجه و زیر دست کاندولیزا رایس کار می‌کرده صورت گرفته که در آن به روشنی ادعا شده که «سرکردگان دولت او با ما، ایالات متحده را قدرتی در حال افول دانسته و آن را گریزناپذیر و البته قابل مدیریت به گونه‌ای که به صلاح همه مردم دنیا باشد ارزیابی می‌کنند.» در این منبع همچنین او با ما متهم به حمله شدید و انتقادی سابقه نسبت به کشور خود شده است.

اما در مبارزه انتخاباتی‌ای زیر سایه بحران آرام و خزننده اتمی ایران، احتمال آزمایش هسته‌ای کره شمالی، درگیری‌ها و تنش اخیر با چین که تیر اخبار دو هفته گذشته را به خود اختصاص داده‌اند و در نهایت پایان اعزام نیرو به افغانستان در ماه سپتامبر، اصطکاک داخلی میان طرف‌های گوناگون ستاد حامیان رامنمی کاملاً در معرض آشکار شدن قرار دارد.

شاید ایران نخستین آزمون باشد. آقای رامنمی خیلی رک و آشکار در یکی از اظهار نظرهای خویش در اواخر ۲۰۱۱ که برخی از مشاورانش را نگران و برخی را شادمان کرد گفت «اگر او با ما دوباره به ریاست جمهوری برسد، ایران به سلاح هسته‌ای دست خواهد یافت. اما اگر من به ریاست جمهوری برگزیده شوم ایران هرگز به سلاح هسته‌ای دست نخواهد یافت.»

اما وقتی از او پرسیده شد استراتژی او با استراتژی او با ما، چه تفاوتی خواهد داشت، رامنمی پاسخی برای آن نداشت. تحریم‌های اقتصادی اعمال شده از سوی او با ما سنگین‌تر از آن چیزی بوده است که جورج دبلیو بوش در خلال فاش شدن تأسیسات غنی‌سازی ایران در سال ۲۰۰۳ تا پایان دوره ریاست جمهوری اش در اوایل سال ۲۰۰۹ بر ضد ایران اعمال کرده بود. اقدام‌های سری و محرمانه نیز در دستور کار قرار گرفته‌اند. آقای بولتون تلاش برای گفت و گو با ایران را یک «توهم» خوانده، اما دیگر مشاوران - اکثر آنان می‌گویند که در دولت بوش با این موضوع سرو کار داشتند - می‌گویند مذاکره با ایران برای حفظ متحدان اروپایی، و در صورت بروز بحران، اطمینان خاطر به چین و روسیه مبنی بر این که همه تلاش‌های مسالمت‌آمیز



چشم انداز ادبیات معتمد

دلبری شسته ای از مالک سسکایی

آدم‌هایی هستند که وقتی حضور دارند، هستند

و وقتی که می‌روند دیگر نیستند

ولی آدم‌هایی نیز وجود دارند، شگفت!

که وقتی حضور ندارند هم هستند

این آدم‌ها وقتی که نیستند بیشتر هستند

تا وقتی که هستند

با اینهاست که حرف‌های نگفتنی را می‌گوییم

بی آن که خود بشنوند

که با پیری نان، عشقی از سر پرید

کمیل قاسمی (از مجموعه نامه‌های بی‌تاریخ، نشر پیام امروز)

زمین خورد، اما مکرر پرید

معطل نماند و سبک‌تر پرید

به اندازه پلک برهم زدن

از این در رسید و از آن در پرید

شبی مثل آوازی از کوچه‌ها

غزل آمد و خواب دفتر پرید

برایت چه بنویسم از دردها

که بابوی نان عشق از سر پرید

پرستو پرستو پرستو رسید

کبوتر کبوتر کبوتر پرید

تنها آن‌گاه که انسانی رشد یافته، پخته، هوشیار و آگاه شوی
خواهی توانست به مردم خدمت کنی.

بلی فقط در چنین حالتی می‌توانی خدمت کنی

چون اکنون چیزی داری که می‌توانی تقسیم کنی: عشق، مهربانی،

اکنون چیزی داری که یاری رسان است: درک و خرد.

(شورشی زندگی ساز، اشو، مترجم: عبدالعلی براتی، انتشارات نسیم دانش)

امروز

(Ku sang) شاعر کره‌ای، ۲۰۰۴-۱۹۱۹، برگردان: چشم انداز ایران

باز روزی دیگر و باز رازی دیگر.

روزی که در آن گذشته، اکنون و آینده یکی است [اکنون آینده است]

همان گونه که هر قطره آب این رود با چشمه‌ای زلال در کوهستان و دریای

نیلگون دور دست یکی است.

بدین روی امروز و اکنونم را با ابدیت و در ابدیت زیستن نمایم

چون نه پس از مرگ، که از همین امروز باید ابدیت را،

باید زندگی شایسته ابدیت رازیست.

بایدم که بی‌قلب زیست.

بایدم که با قلب تهی زیست.

سر نوشت ما به نفت گره خورده است بررسی کتاب خواب آشفته نفت

در ۲۴ بهمن ماه ۱۳۹۰، میزگردی با حضور دکتر داریوش رحمانیان، دکتر هاشم آغاچری و نگارنده (لطف‌الله میثمی) به منظور نقد کتاب «خواب آشفته نفت» در پژوهشکده تاریخ اسلام به همت حجت‌الاسلام هادی خامنه‌ای تشکیل شد. دکتر محمدعلی موحد نویسنده کتاب نیز در این میزگرد حضور داشت. من لوح فشرده این سه جلد را از دو ماه پیش گوش داده بودم؛ اما به دلیل کمبود وقت، امکان ارائه کامل مباحث فراهم نبود. با توجه به اهمیت مباحث این کتاب، بر آن شدم تا نکاتی از این سه جلد کتاب را در این نوشته برجسته کنم؛ هرچند خواندن کامل آن را به همگان به‌طور جدی توصیه می‌کنم. ناگفته نماند که در چند مورد خود نیز علاوه بر معرفی کتاب، نقد یا پیشنهادی را به عملکرد نهضت‌ملی و سران آن مطرح کردم.

لطف‌الله میثمی

سوم به تغییر نظام انجامید و نزدیک بود که نهضت ملی ایران هم به تغییر نظام بینجامد که اگر می‌شد، انقلاب سومی رخ نمی‌داد.

به نظر من گرچه نهضت ملی ایران به تغییر نظام نینجامید، ولی نمی‌توان عظمت آن را کمتر از انقلاب مشروطیت دانست، چرا که نخست، نهضت ملی ایران در واقع احیای قانون اساسی انقلاب مشروطیت و تداوم آن بود. شاید بتوان گفت که نهضت ملی ایران، انقلاب مشروطیت به زمان شده و به روز شده بود. دوم این که طراحان نهضت ملی و ملی شدن نفت، نیک می‌دانستند که چه می‌خواهند و مهمتر این که جنبه ایجابی داشت و زیربنای آن مانیفستی به نام قانون اساسی یک انقلاب بود و به اعتبار وجه ایجابی آن یعنی قانون نه ماده‌ای ملی شدن نفت بود که وجه سلبی یعنی خلع ید از انگلیس انجام گرفت. سوم این که طرح ملی شدن از راهبرد مناسب برای دستیابی به هدف برخوردار بود. در اینجا به نوشته خود به نام «راهبرد مصدق درباره ملی شدن نفت» اشاره می‌کنم که در پیوست یک تقدیم می‌شود. مصدق معتقد بود که دعوی مانه

خواب آشفته نفت
دکتر مصدق و نهضت ملی ایران
محمد نیر موحد



نهضت ملی ایران به تغییر
نظام نینجامید، ولی نمی‌توان
عظمت آن را کمتر از انقلاب
مشروطیت دانست

آقای دکتر محمدعلی موحد در سه جلد کتاب «خواب آشفته نفت»، مطالبی آورده‌اند که نسبت به کتاب‌های دیگری که درباره نفت نوشته شده امتیازاتی دارد؛ نخست این که از قلمی قابل فهم و روان برخوردار است و مسائل پیچیده نفتی را به ساده‌ترین شکل بیان کرده است. دوم این که اسناد وزارت خارجه آمریکا و انگلیس بر آن افزوده شده و پرده‌ها از بسیاری مسائل مکتوم از جمله قتل تیمسار افشارطوس برداشته شده و این مزیتی است که در دیگر کتاب‌های نفتی وجود ندارد. دکتر موحد در این کتاب معتقد است که سر نوشت ما به نفت گره خورده؛ فساد، بدبختی، جنگ خلیج فارس، سقوط هواپیمای ایرباس، همه و همه به نفت مربوط است. در این معرفی سعی بر این بوده نکاتی از این کتاب برجسته شده و نگارنده مدعی نیست که تمام نکات مطرح شده از کتاب را در این مقاله مختصر به قلم کشیده است. توصیه می‌شود که دانشجویان، اساتید و جست‌وجوگران اقتصاد سیاسی معاصر، این کتاب را بخوانند و به آن توجه کنند.

سه انقلاب در یک قرن

دکتر موحد در صفحه ۵۱ کتاب آورده‌اند که در قرن بیستم سه انقلاب یاسه تحول مهم اجتماعی در ایران رخ داد؛ اول انقلاب مشروطیت، دوم نهضت ملی ایران و سوم انقلاب اسلامی. ایشان معتقدند انقلاب اول و

با دولت انگلیس است، نه با ملت انگلیس و نه با ناسیونالیسم انگلیسی‌ها، بلکه دعوی ما با شرکت نفت ایران-انگلیس است. ولی مکی و بقایی، با وجود تأکید مصدق بر «شعار محدود و مقاومت نامحدود»^(۱) (که به نظر

من ابتکار مصدق بود) کینه‌های متراکم مردم از انگلیس را دامن زدند و دعوا، به دعوی دولت، دولت و دو غرور و دو ناسیونالیسم تبدیل شد و کار را مشکل کرد.

مرحوم دکتر عرفانی - مشاور اقتصادی مصدق و استاد اقتصاد نفت در دانشکده فنی - می‌گفت هدف مصدق ملی کردن نفت بود، اما هدف مکی و بقایای یا مأموریت آن دو این بود که نفت از دست انگلیس درآمده و به دست امریکا سپرده شود. در این راستا، مصدق نامه‌هایی به مکی می‌نویسد که بی‌اثر بود.

چهارم این که نسبت به انقلاب مشروطیت، عمق و گسترش نهضت ملی در شهرهای بزرگ، کوچک و روستاهایی نظیر بود. نکته پنجم این که بزرگترین دستاورد نهضت ملی، «اقتصاد بدون نفت» بود که انقلاب ایجابی عظیمی به شمار می‌آمد و ما را از مثلث «نفت - اسلحه - جنگ و سرکوب» نجات داد. به نظر من این دستاورد، علت اصلی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود. (۲)

ششم این که نهضت ملی ایران توانست از موضع مظلومیت، خصالت استعماری و استثمارگری حاکمیت امریکا و بویژه انگلیس را برای ملت‌های دنیا آشکار سازد. در این راستا کتاب‌های زیادی توسط امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها نوشته شده و به مظلومیت دکتر مصدق اعتراف شده است که برای نمونه می‌توان به کتاب «همه مردان شاه» (۳) اشاره کرد.

در طول حکومت ۲۸ ماهه دکتر مصدق، مردم از نظر فهم سیاسی چنان رشدی داشتند که شاه، فضا را برای نفس کشیدن تنگ دید و این سرباز فداکار دوبار از مملکت خود فرار کرد!

انقلاب مالکیتی نفت

در راستای احیای قانون اساسی انقلاب مشروطیت، قانون ۹ ماده‌ای ملی شدن نفت به تصویب مجلسین شورای ملی و سنا و امضای شاه رسید. جوهر این قانون این بود که مخازن زیرزمینی نفت، جزو سرزمین ایران

بوده و مالک آن ایران است. در واقع ملی شدن نفت یک انقلاب مالکیتی بود. یعنی انگلیس مالک نفت ایران نیست بلکه ملت ایران، مالک نفت است. این امر به قدری عمیق و انقلابی بود که نیازی به دامن زدن به کینه‌های متراکم مردم ایران از انگلیس و تبدیل یک دعوی ساده با یک شرکت نفتی به دعوی دولت و دو ملت نبود. هر چند قانون ملی شدن نفت، احیای قانون اساسی بود، ولی به صورت انقلابی به بار نشست و انگلیس هم سعی داشت دولت مصدق را براندازد. حرف مصدق بسیار ساده بود، می‌گفت انگلیسی‌ها در پالایشگاه و مناطق نفت خیز بمانند و صنعت نفت را به عنوان یک مقاطعه کار اداره کنند، ولی ایران مالک است و درآمد حاصله از فروش نفت باید به خزانه ایران بریزد و این مسئله‌ای بود که انگلیس آن را بر نمی‌تافت.

اقتصاد ربوی

دکتر موحد در این کتاب معتقد است که سرنوشت ما به نفت گره خورده و عنوان «خواب

آشفته نفت» را به همین دلیل انتخاب کرده‌اند. توضیح این که اگر از قرارداد «رویترا»، داستان نفت ایران را بررسی کنیم ملاحظه می‌کنیم که ما از یک سو عمدتاً نفت خام را فروخته و برای حفاظت آن اسلحه می‌خریدیم و نتیجه و سنتز آن، جنگ و سرکوب بوده است. در نتیجه با وجود درآمد سرشار نفت، نتوانسته‌ایم از توسعه موزون و مناسبی برخوردار باشیم. (۴) هر سال که می‌گذرد، وابستگی بودجه ما به درآمد نفت بیشتر می‌شود، آن هم درآمدهای که در آمد نیست بلکه به قول مهندس سبحانی انتقال ثروت است. شاید بتوان گفت که ما طی این مدت اسیر مثلث نفت - اسلحه - جنگ بوده‌ایم که یک بار در دوران نهضت ملی از این اسارت نجات یافتیم و یک بار هم در ابتدای انقلاب.

اگر ربا را در آمد پوک و تو خالی و در واقع «ناز کی کار و کلفتی پول» بدانیم، شاید بتوان گفت ما در طول این یکصدسال، از اقتصاد ربوی برخوردار بوده‌ایم و شاید وقت آن رسیده باشد که علمای ما به اقتصاد ربوی در سطح کلان توجه بیشتری داشته باشند. آنچه نهضت ملی و مصدق سعی داشتند انجام دهند این بود که صنعت نفت را در سراسر ایران ملی کرده و با تقویت تدریجی صنعت نفت، تجارت نفت و خام‌فروشی را کم‌رنگ کنند.

در راستای دیدگاه دکتر موحد، باید گفت حجت الاسلام سیدمحمد خاتمی، پس از گذشت یکصدروز از تصدی مقام ریاست جمهوری گفت که مرض مزمن اقتصاد ما، اعتبار به درآمد نفت است و این قول رئیس جمهوری است که یک بار بیش از ۲۰ میلیون و بار دوم بیش از ۲۲ میلیون از آرای مردم را به همراه داشت.

دیدگاه‌های مصدق درباره قراردادهای نفت در گفت‌وگو با ترومن

دکتر موحد معتقدند که حکومت رضاشاه در واقع اجرای همان قرارداد و وثوق الدوله بود که ملیون ایران با آن مخالف بودند. نکته‌ای که ایشان به آن اشاره می‌کنند این است که امریکا هم با این قرارداد مخالفت کرد، شاید به این دلیل که می‌خواست در تعارض با انگلیس زمینه نفوذی در ایران به دست آورد.

در «خواب آشفته نفت» آمده است که:

الف - مصدق درباره پیشنهاد جکسون و به دنبال آن هریمن گفت: آزادی ملت ایران را با هیچ چیز معامله نمی‌کنم.

ب - مصدق سعی داشت ارتش یکصد هزار نفره را محدود کرده و کشاورزی را تقویت کند. این نشان می‌دهد که مصدق اهمیت زیادی برای تولید قائل بود، در حالی که اساس قرارداد و وثوق الدوله مبتنی بر این بود که درآمد نفت، صرف راهبرد انگلستان در منطقه شود.

ج - اولویت دکتر مصدق برای حل اختلاف در قراردادها، دادگاه‌های ایران بود.

د - خانه‌سازی برای کارگران ظرف سه سال پس از قرارداد.

ه - آموزش ایرانیان در متن قرارداد گنجانده شود.

و - قرارداد باید ساده و همه‌فهم باشد، نه

مصدق معتقد بود که

دعوی ما نه با دولت انگلیس است، نه با ملت انگلیس و نه با ناسیونالیسم انگلیسی‌ها، بلکه دعوی ما با شرکت نفت ایران - انگلیس است. ولی مکی و بقایای، با وجود تأکید مصدق بر «شعار محدود و مقاومت نامحدود» (که به نظر من ابتکار مصدق بود) کینه‌های متراکم مردم از انگلیس را دامن زدند و دعوا، به دعوی دولت، دولت و دو ملت و دو غرور و دو ناسیونالیسم تبدیل شد و کار را مشکل کرد

مانند قرارداد ۱۳۱۲ معروف به قرارداد ۱۹۳۳. توضیح این که قرارداد کنسر سیوم منعقد شده در سال ۱۳۳۳ نیز از پیچیدگی زیادی برخوردار است.

ز- مصدق اجازه نمی دهد مک گی (معاون وزارت خارجه امریکا) با مهندس کاظم حسینی - که از همراهان د کتر مصدق بود - مذاکره کند. توضیح این که به نظر می رسید مک گی می خواست بین

اعضای هیئت اختلاف بیندازد، ولی مصدق همه مذاکرات را برای اعضای هیئت مذاکره کننده توضیح می داد.

وام گرفتن از امریکا

در کتاب «خواب آشفته نفت» آمده که مصدق اصرار زیادی داشت که از امریکا وام بگیرد. به نظر می رسد هدف او از این اصرار این بود که نخست امریکا را از انگلیس جدا کند. دوم این که مشکلات داخلی ایران را با توجه به نداشتن ارز حل کند. سوم این که از مخالفت مخالفان که انتظار داشتند مذاکرات با امریکا شکست بخورد، بکاهد.

تقویت ملیون مصر

در کتاب د کتر موحد چنین آمده که مصدق در بازگشت از امریکا مطمئن بود که امریکا و انگلیس مشترکاً عمل می کنند و امیدی به امریکا نیست و امریکا، قانون ملی شدن نفت را قبول ندارد. به نظر من شاید به همین دلیل بود که مصدق در برگشت، در مصر توقف کوتاهی داشت و در سخنرانی خود، ملیون مصر را تشویق و تقویت کرد. این در حالی بود که مصدق معتقد بود که شعار محدود باشد و مقاومت نامحدود. شاید دلیل این که د کتر مصدق ملیون مصر را تقویت کرد، رسیدن وی به این یقین بود که تنها راه مقابله با انگلیس و امریکا، عمق دادن و گسترش بسیج افکار عمومی و همچنین طراحی اصلاحات اجتماعی در داخل باشد تا لایه های عمیق تری از مردم به نهضت ملی بپیوندند و بتوانند مقاومت بیشتری کنند.

پیشنهاد بانک بین الملل

د کتر مصدق بدون این که از پشت پرده خبری داشته باشد، وقتی پیشنهاد بانک بین الملل به او می رسد، حضور انگلیس را در آن پیشنهاد می بیند. این مطلب بعدها توسط اسناد روشن شد. د کتر مصطفی علم در کتاب ارزشمند خود به نام «نفت، قدرت و اصول ملی شدن نفت ایران و پیامدهای آن» ماهیت انگلیسی و ضد ایرانی این پیشنهاد را بر ملا کرده است. (۵) به طوری که رئیس بانک بین الملل بدون اجازه چرچیل آب هم نمی خورد. در این پیشنهاد برگشت کامل کارکنان انگلیسی مطرح شده بود که قابل قبول نبود و مردم آن را نمی پذیرفتند. دیگر این که بانک حاضر نبود به نمایندگی ایران (On behalf of Iran) عمل کند. سومین اختلاف هم



بر سر قیمت نفت بود که برای توضیح بیشتر می توان به کتاب خواب آشفته نفت اشاره کرد.

امریکا در جایگاه میانجی

در کتاب خواب آشفته نفت آمده که مصدق از مک گی می پرسد آیا دولت امریکا در شرکت های نفتی امریکایی سهمی دارد یا نه، و او پاسخ می دهد به هیچ وجه.

شاید دلیل این که مصدق،

امریکا را به عنوان میانجی می پذیرد، همین امر باشد، چرا که مصدق به نیکی می دانست که دولت انگلیس بیشتر سهام قرارداد داری و سپس قرارداد ۱۹۳۳ را خریدیده و در نتیجه ملی شدن نفت به معنای رودررو شدن با دولت انگلیس است. توضیح این که مک گی حرف درستی زد، ولی تمام حقیقت را به مصدق نگفت، چرا که اصولاً دولت امریکا، نشأت گرفته از درون شرکت های خصوصی و فراملیتی است و هر یک از دولتمردان امریکایی، در یک یا چند شرکت نفتی یا تسلیحاتی به عنوان هیئت مدیره فعالند. همچنین به این دلیل بود که منافع دولت امریکا نمی توانست از منافع دولت انگلیس جدا باشد. به نظر من شاید مصدق به این امر توجه نداشت، در نتیجه به میانجیگری

اگر از قرارداد «رویتز»،
داستان نفت ایران را بررسی
کنیم ملاحظه می کنیم که
ما از یک سو عمدتاً نفت خام
را فروخته و برای حفاظت
آن اسلحه می خریدیم و
نتیجه و سنتز آن، جنگ و
سرکوب بوده است. در نتیجه
با وجود درآمد سرشار نفت،
نتوانسته ایم از توسعه موزون و
مناسبی برخوردار باشیم

امریکا اعتماد کرد. برای نمونه در کتاب «براندازی» نوشته استیون کینزر آمده فاستر دالس از یک سو وزیر خارجه امریکا بود و از سوی دیگر مرزترین و کیل کمپانی های نفت، و افزون بر این دو جایگاه، کشیشی بود که کمونیسم را معادل شیطان می دانسته است. انگلیس به کمک او و برادرش آلن دالس - رئیس سازمان سیا - بود که کودتای ۲۸ مرداد را با حساسیت های ضد کمونیستی ترتیب دادند. برای تقریب به ذهن می توان نقش کاندولیزاریس، وزیر خارجه سابق امریکا و دیگر اعضای کابینه بوش در شرکت های نفتی را دنبال کرد. بر اساس مطلب بالا معتقدم اگر مرحوم مصدق به سفر امریکا نمی رفت (۶) و امریکا را به عنوان میانجی انتخاب نمی کرد و وقت گرانبهای خود را صرف حل مسائل داخلی ایران می کرد و اصلاحات اجتماعی خود را زودتر شروع می کرد، طبعاً مخالفین او - یعنی طرفداران انگلیس و سلطنت - با اطلاع از شکست او در مذاکرات، متشکل نمی شدند. توضیح این که مک گی بر اساس آنچه در کتاب «همه مردان شاه» آمده، یک روز بعد از ۲۶ اسفند ۱۳۲۹ - یعنی روزی که قانون ملی شدن صنعت نفت در مجلس شورای ملی تصویب شد - به ایران آمد و با شاه ملاقات کرد و از او خواست که با قانون ملی شدن نفت مخالفت کند. شاه در پاسخ می گوید ناسیونالیسم ایران به حدی قوی است که نمی تواند با آن مخالفت کند. دو روز بعد، یعنی ۲۹ اسفند، قانون ملی شدن در مجلس سنا هم تصویب و به امضای شاه می رسد. این نشان

می دهد که امریکا با قانون ملی شدن نفت عمیقاً مخالف بوده، اما روشن نیست که مصدق از این ملاقات و موضع امریکا خبر داشته یا نه.

حتی دیدگاه نیروهای ملی پس از کودتای ۲۸ مرداد هم این بود که اگر ترومن - رئیس جمهور وقت امریکا - با «آچسن» وزیر خارجه اش و مک گکی معاون او و هنری گریدی سفیر امریکا در ایران بر سر کار می ماندند کودتایی شکل نمی گرفت. در زمان کودتا، رئیس جمهوری امریکا آیزنهاور بود، وزیر خارجه فاستر دالس و رئیس سیا، آلن دالس و سفیر امریکا در ایران لوی هندرسون.

قیام ملی ۳۰ تیر ۱۳۳۱

در این کتاب مطالب زیادی درباره قیام ملی ۳۰ تیر - پیش و پس از آن - آمده که خواندنی است. یکی از نکات مهم آن این است که عصر روز ۳۰ تیر، مصدق چند پیروزی به طور همزمان به دست می آورد: نخست این که شاه عقب نشینی کرده، مصدق پیروز شده و وزارت جنگ را به دست می آورد. دوم این که از ۶۴ نفر نماینده مجلس شورای ملی، ۶۱ نفر به او رأی اعتماد می دهند و سوم این که پیروزی ایران در دادگاه بین المللی لاهه اعلام می شود. نکته ظریفی که دکتر موحد به آن اشاره می کند این است که مصدق با وجود همه این پیروزی ها، سوگندنامه ای را پشت قرآن برای شاه می فرستد و سرلشکر احمد وثوق را که مورد اعتماد شاه بود به معاونت وزارت دفاع (سابقاً جنگ) می گمارد. از آنجا که مصدق

می دانست مبارزه با انگلیس کار مشکلی است برای جلب اعتماد شاه این سوگندنامه را برای شاه فرستاد که او قصد تغییر نظام سلطنتی را نداشته و نخواهد داشت، ولی مخالفین مصدق و در رأس آنها بقایی با انصاف و وثوق - از روی عمد یا نادانی - مخالفت می کنند که البته مصدق هم به نامه آیت الله کاشانی در این رابطه پاسخ می دهد (صفحه ۵۵۸)، در حالی که می توانستند برنامه ای برای وزارت دفاع به مصدق پیشنهاد دهند و باعث اختلاف نشوند.

واقعه دیگری که باعث اختلاف آیت الله کاشانی و دکتر مصدق شد، استعفای دکتر امامی پس از واقعه ۳۰ تیر از مجلس شورای ملی بود. طوری که در کتاب آمده هفت نفر از سران نهضت ملی از آیت الله کاشانی تقاضا کردند

نامزد ریاست مجلس نشود، ولی ایشان ریاست مجلس را به عهده گرفت و از این زمان بود که بین رؤسای قوه مجریه و مقننه جدایی افتاد و ماجرای نامه های آیت الله کاشانی پیش آمد که بحث مستقلی می طلبد. کار اختلاف ها به جایی کشید که کاشانی و حائری زاده با طرح مشترک امریکا و انگلیس برای حل مسئله نفت مخالفت کردند و این در حالی بود که

مصدق با این طرح موافق بود. آیت الله کاشانی و ابوالحسن حائری زاده با اصل پرداخت غرامت به انگلیس مخالفت کردند و گفتند طبق قرارداد دارسی، انگلیس به ما خیلی بدهکار است و شعارهایی را طرح کردند که جنبه کارشکنی داشت و بوی براندازی مصدق را می داد که بعدها هم آشکار شد. مسئله غرامت یکی از شرایط ملی شدن در آن زمان بود که از ابتدای ملی شدن مطرح بود، معلوم نبود چرا اینها در یک شرایط خاصی با آن به مخالفت پرداختند.

به نظر من مصدق با تیزبینی ای که داشت اگر مملکت را به دست آیت الله کاشانی و دوستان او می داد و خود از موضع قانونی ملی شدن نفت به صورت اپوزیسیونی قوی عمل می کرد، شاید کودتایی مانند کودتای ۲۸ مرداد شکل نمی گرفت.

دکتر بقایی پس از قیام ۳۰ تیر

پس از قیام ۳۰ تیر، شعار اصلی دکتر بقایی، مصادره اموال قوام السلطنه - نخست وزیر منصوب شده از ۲۶ تا ۳۰ تیر - بود. مصدق با این کار مخالف بود، چرا که می دانست مسئول اصلی شهدای ۳۰ تیر، در درجه اول شاه بود - که به قانون اساسی تن نداد و مخالف بود که وزارت جنگ، طبق قانون، در اختیار نخست وزیر باشد و در پی آن قوام را به نخست ویری منصوب کرد - و ثانیاً نمایندگان مجلس شورای ملی بودند که قوام را تأیید کردند. فرماندهی نیروهای مسلح و فرمانداری نظامی هم در آن روزها با شاه بود. بقایی می خواست شاه را از

این محمضه نجات دهد و شعار فرعی مصادره اموال قوام السلطنه را مطرح کرد. او بیشتر عضو حزب دموکرات قوام السلطنه بود و از این طریق به مجلس راه یافت و بعد به قوام پشت پا زد و به مصدق نزدیک شد. قوام در مقابل می گفت من روز ۲۸ تیر استعفا دادم و فرمانداری نظامی هم به دست من نبود. اینها مطالبی است که اسناد آن در کتاب آمده است.

۱۹ اسفند ۱۳۳۱ و قصد شاه برای خروج از

کشور

در این کتاب آمده در جریان ۱۹ اسفند ۱۳۳۱، شاه به مصدق اطلاع می دهد که قصد خروج از مملکت را دارد. مصدق با این خروج مخالفت می کند، اما شاه اصرار می ورزد. در پی اصرار

شاه، مصدق به او می گوید پس مسئله مخفی بماند، ولی شاه آن را در کانال های مطرح می کند. علمای موسوم به ۱۹ اسفند (۷) همچون آیات عظام بهبهانی، نوری، چهلستونی و کاشانی، با اطلاعیه ای مردم را به خیابان کشیده و مانع خروج شاه می شوند. آنها این طور وانمود می کنند که مصدق می خواهد شاه را از مملکت خارج کند. موحد در این کتاب با استفاده

در کتاب «خواب آشفته نفت» آمده که مصدق اصرار زیادی داشت که از امریکا وام بگیرد. به نظر می رسد هدف او از این اصرار این بود که نخست امریکا را از انگلیس جدا کند. دوم این که مشکلات داخلی ایران را با توجه به نداشتن ارز حل کند. سوم این که از مخالفت مخالفان که انتظار داشتند مذاکرات با امریکا شکست بخورد، بکاهد



از اسناد وزارت خارجه امريکا نشان می دهد که علاء، وزير دربار شاه، به لوی هندرسون سفير امريکا گفته که مصدق مخالف خروج شاه بود. اين افشاری مستند از يك سو صداقت مصدق را می رساند و از سوی ديگر، توطئه ۹ اسفند برای كشتن مصدق را نشان می دهد که تفصيل آن برای اولين بار در اين كتاب آمده است.

توطئه قتل افشارطوس (رئيس پليس مصدق)

موحد در اين كتاب نشان می دهد که اسناد وزارت خارجه امريکا به ترتيب زمان منتشر شده است، ولی طی ده روز که حول و حوش قتل افشارطوس است، انقطاعی در انتشار اسناد به چشم می خورد و نشان می دهد که لوی هندرسون از توطئه قتل افشارطوس که به دست بقايی انجام شده باخبر بوده است. افشارطوس - بنا به قول دکتر فاطمی - سه بار با دکتر بقايی در خانه حسين خطیبی - از دوستان بقايی - ملاقات داشته است و برای بار آخر که به خانه خطیبی می رود، او را بيهوش کرده و به غار «تلو» در جاده لشگرک برده و به قتل می رساند. قرار بود فاستر دالس، وزير خارجه امريکا، به ايران بيايد که با قتل افشارطوس از اين سفر منصرف می شود. مخالفين مصدق سعی داشتند با قتل افشارطوس و بی ثبات نشان دادن ايران و جلوگيری از سفر فاستر دالس زمينه را برای براندازی مصدق فراهم کنند.

امريکا وقتی ملاحظه می کند که انتشار اسناد به زيان ابرقدرت مدعی دموکراسی است و برچسب تروريستی می خورد، اجازه نمی دهد اسناد مربوط به ترور افشارطوس منتشر شود.

ديدگاه های امريکا در باره ملی کردن نفت ايران و مصدق

الف - آچسن، وزير خارجه امريکا به ايدن، وزير خارجه انگليس گفته بود که اگر مصدق سقوط کند، کمونيست ها حاکم می شوند، ولی ايدن با اين امر مخالفت کرد.

ب - لوی هندرسون، سفير امريکا در ايران، نامه ای به وزارت خارجه امريکا در واشنگتن، پيش از سفر چرچیل و ايدن - نخست وزير و وزير خارجه انگليس، به امريکا نوشت و در آن از يك سو به مظلوميت ايران و از سوی ديگر به استثمار انگليس اشاره کرد. او در اين نامه از امريکا می خواهد که تابع انگليس نشود تا کمونيسم بين المللی از اين وضعيت سودی نبرد. او ضمن همدردی با ايران، به واشنگتن توصیه می کند در مقابل ايران صبور و شکيبا باشيم. هندرسون همچنين به تحقير ايران توسط انگليس در طول قرارداد اشاره کرده و برخلاف انگليس که با مليون مخالفت می کردند، آنها را تأييد می کند. دکتر موحد در



اين كتاب ضمن آوردن کامل اين نامه، آن را با نامه ها و تهديد های لوی هندرسون نسبت به مصدق، در اواخر حکومت مصدق مقايسه می کند و نشان می دهد که چرخشی ۱۸۰ درجه ای داشته است.

ج - کارشناسان بانک بين المللی گزارشی از صنعت نفت ايران به لوی هندرسون می دهند که نکات زيادی به نفع ايران در آن ذکر شده بود، ولی لوی هندرسون از افشای

اين نامه خودداری می کند. جالب اين که یکی از اين کارشناسان، رئيس شرکت نفت امريکايی تگزاس بوده است. آقای موحد اين گزارش را در كتاب آورده است:

۱- در زمان ملی شدن نفت و خلع يد، ايرانيان از صنايع نفت به خوبی حفاظت کرده اند که جای نگرانی وجود ندارد.

۲- برای غرامت پيشنهاده می دهند که پس از فعاليت مجدد صنعت نفت، در مجموع ۲۵ ميليون تن نفت خام و ۵ ميليون تن فرآورده های نفتی طی شش سال به انگليس تحويل داده شود.

اگر هندرسون اين گزارش را افشای می کرد، گام بزرگی در جهت حل مسئله نفت و بويژه غرامت برداشته می شد.

موحد در اين كتاب نشان می دهد که اسناد وزارت خارجه امريکا به ترتيب زمان منتشر شده است، ولی طی ده روز که حول و حوش قتل افشارطوس است، انقطاعی در انتشار اسناد به چشم می خورد و نشان می دهد که لوی هندرسون از توطئه قتل افشارطوس که به دست بقايی انجام شده باخبر بوده است

د - لوی هندرسون به چند دليل برای ندادن وام به دکتر مصدق اشاره می کند:

۱- جلوگيری از به خطر افتادن منافع امريکا در عربستان سعودی به خاطر ملی کردن و اداره کردن صنعت نفت توسط خود ايرانی ها

۲- جلوگيری از ايجاد اختلاف بين امريکا و انگليس

۳- جلوگيری از تقويت کمونيسم بين المللی

۴- هندرسون در پايان اشاره می کند که افکار عمومی انگليس، تقويت مقاومت های نهضت ملی ايران به رهبری مصدق را نمی پذيرد.

ه - ترومن رئيس جمهور وقت امريکا، در پاسخ نامه تند چرچیل به او می نويسد: قانون ملی شدن صنعت نفت برای ايرانيان از قرآن هم مقدس تر است؛ حتی برای جانشينان بعد از مصدق (توضيح اين که خوب است مخالفان فراندوم، به اين مسئله توجه داشته باشند).

و - لوی هندرسون در نامه ای به وزارت خارجه امريکا می نويسد: اقتصاد بدون نفت که از دستاوردهای مصدق (در دوران تحریم بين المللی نفت) به شمار می رود، چنانچه تداوم يابد به ديکتاتوری خواهد انجاميد و تنها حزب توده می تواند آن را اجرا کند

ز - ترومن و آچسن رئيس جمهوری و وزير خارجه وقت امريکا، در ملاقاتی که با آيزنهاور و دالس (رئيس جمهور و وزير خارجه بعدی) داشتند با کودتا در ايران عليه مصدق مخالفت می کنند، که اسناد آن در

کتاب آقای موحد آمده است.

ح- در مقطعی برای حل مسئله نفت ایران، وزیر دفاع امریکا با دو پیشنهاد وارد صحنه چالش نفتی می شود:

۱- اعطای وام یکصد میلیون دلاری به ایران

۲- ورود شرکت های نفتی امریکایی به درون این چالش. این امر در نهایت با مخالفت انگلیس و طرفداران براندازی مصدق روبرو می شود.

ط- در سال ۱۹۵۴ (۱۳۳۳ شمسی) هنگام عقد قرارداد کنسر سیوم، یک کمیته فرعی سنای امریکا، میزان گرامت را ۳۵۰ میلیون دلار بر آورد کرد. برای مقایسه لازم است دانسته شود که آپسن، میزان گرامت را ۵۰۰ میلیون دلار - معادل ۳۰ میلیون تن نفت - بر آورد کرده بود که به مدت شش سال، سالی ۵ میلیون تن تحویل انگلیس شود، ولی انگلیس زیر بار این پیشنهاد امریکاهم نرفت. به نظر من دلیل آن این بود که از ابتدا براندازی مصدق را در برنامه داشت.

ی- طی ۱۰ روزی که قتل تیمسار افشار طوس اتفاق افتاده بود، انتشار اسناد وزارت خارجه امریکا قطع می شود و عجیب این که موارد تروریستی افشانی شوند.

دیدگاه های انگلیس درباره ملی کردن نفت و مصدق

الف- چرچیل نخست وزیر محافظه کار انگلستان، دولت کارگری انگلیس در زمان خلع ید را به باد انتقاد گرفت و گفت که او می توانست با چند تفنگدار، آبادان و پالایشگاه را نگه دارد و اجازه ندهد به دست ایرانی های بیفتد.

ب- از نظر مقام های انگلیس، حزب توده در واقعیت خطرناک نیست، ولی برای ترساندن روحانیت باید درباره آن اغراق کرد. (توضیح این که مصدق نیز حزب توده را یک جبهه ضدفاشیسم هیتلری می دانست و نفوذپذیری آن توسط روس و انگلیس را قبول داشت)

ج- نظر مقام های انگلیسی در گفت و گو با امریکایی ها این بود که ملیون و ناسیونالیسم ایران رقمی نیست که بتوان به آن اشاره کرد. احساسات ناسیونالیستی، یک موج موقتی است، همان طور که پس از انقلاب مشروطیت و گسترش احساسات ملی، ایران به حوزه نفوذ روس و انگلیس تجزیه شد، پس می توان درباره نهضت ملی هم به همین طریق عمل کرد. انگلیسی ها معتقد بودند اگر امریکایی ها از ملیون ایران حمایت نمی کردند، تا این حد رشد نمی کرد.

د- دولت مردان انگلیس معتقد بودند اگر گزارش کارشناسان بانک بین الملل را قبول کنیم، در واقع تسلیم ایران به مصدق است.

ه- کارشناسان بانک بین الملل به چرچیل پیشنهاد می کنند برای نشان دادن مودت و دوستی نامه ای به ایران بنویسد، ولی چرچیل زیر بار نمی رود، چون خط چرچیل براندازی مصدق بود.

و- در دوران ملی شدن نفت مواضع دولت انگلیس در برابر ایران به شرح زیر بود:

۱- نباید به پرستیژ انگلستان ضربه بخورد و گفته شود که ایرانی ها، انگلیسی ها را از آبادان بیرون کردند.

۲- نباید به اقتدار انگلیس در منطقه ضربه بخورد.

۳- به غرور ناسیونالیستی انگلیس که بویژه در زمان چرچیل - فاتح

جنگ بین الملل دوم - فرونی یافت نباید خدشه ای وارد شود.

۴- به منافع باد آورده و سرشار انگلیس از نفت ایران نباید لطمه ای وارد شود.

۵- ملی کردن نفت و اداره آن توسط ایرانیان، الگویی برای کشورهای نفت خیزی می شد و اساس قراردادها به هم می خورد، بنابراین لازم بود به هر شکلی جلوی آن گرفته شود. (۸)

توضیح این که این پنج عامل طوری به هم تنیده شده و گره خورده بود که کارشناسی ها هم تا حدی قدرت مانور داشتند. جکسون - رئیس اولین هیئت انگلیسی که برای حل مسئله نفت به ایران آمد - هنگام خروج از ایران در فرودگاه مهرآباد و همچنین ورود به فرودگاه هیترو لندن گفت تا زمانی که مصدق سرنگون نشود، هیچ قراردادی امضا نخواهد شد.

به نظر می رسد علت اصلی ادامه مذاکرات انگلیس با ایران، به این دلیل بود که در طول مذاکره، ترک و شکافی در قانون ملی شدن نفت ایجاد کرده و به این وسیله مصدق را ملوک و باجانشینان او قراردادی امضا نماید. در واقع انگلیس آنچنان خودمحور بود و به خود اصالت می داد که بنا به ضرب المثلی می گفتند هر که تا کنون با ما در افتاده و رافتاده. این دیدگاه هر دیکتاتوری در طول تاریخ بوده است.

دیدگاه های شرکت های فراملیتی نفت

الف- د کتر موحد می گوید اگر منافع این شرکت ها و کشورها تأمین می شد، هر حکومتی را در ایران تأیید می کردند.

ب- ایدئولوژی امریکایی - انگلیسی در تمامی قراردادهای نفتی و معادن، این بوده که یک هشتم یا ۱۲/۵ درصد از معادن نفت در اختیار صاحب زمین قرار گیرد. به نظر می رسد با یک محاسبه دقیق در تمامی قراردادهایی که با ایران بسته شده، سهم ایران از ۱۲/۵ درصد بیشتر نبوده است. برخی به غلط فکر می کنند امریکایی ها و انگلیسی ها و شرکت های نفتی آنها ایدئولوژی ندارند.

ج- وجه دیگر ایدئولوژی فراملیت ها این است که این گونه تبلیغ می کنند عامل سرمایه، عامل خبریت، مانند نیروی کار متخصص و مهندس و تکنسین از آن آنهاست و ۱۲/۵ درصد هم که به ایران می دهند همراه با منت است، چرا که ایرانی ها کاری انجام نداده اند.

پی نوشت:

۱- ابراهیم مصدق درباره ملی شدن نفت، «شعار محدود، مقاومت نامحدود» چرا و چگونه؟ چشم انداز ایران، شماره ۲۶.

۲- ک: سر مقاله «علت اصلی کودتا»، چشم انداز ایران، شماره ۳۲

۳- استیون کینز، «همه مردان شاه»، ترجمه لطف الله میثمی، تهران، نشر صمدیه.

۴- سر مقاله «سوراخ های استخر ایران کجاست»، چشم انداز ایران، شماره ۶۹.

۵- اقتصاد سیاسی مصدق، درس هایی برای امروز، چشم انداز ایران، شماره ۱۸، گفت و گو با رضاشاد طوسی.

۶- «این ملک عقیم نیست»، فرشاد مؤمنی، چشم انداز ایران، شماره ۶۹.

۷- علمای ۹ اسفند اصطلاحی است که دکتر مصدق در کتاب «خاطرات و تألمات» خود آورده است و می توان این حادثه را در آن کتاب و همچنین خاطرات شعبان جعفری و دیگر کتاب مطالعه کرد.

۸- «علت اصلی کودتا»، چشم انداز ایران، شماره ۳۲.

داشت. بسیج عجیبی حول ملی شدن به وجود آمده بود و نهضت ملی تا روز آخر به قانون ملی شدن وفادار ماند.

دکتر مصدق کینه عجیبی نسبت به انگلیس داشت. گاندی هم نسبت به انگلیس کینه داشت. منتها گاندی یک سخنی دارد که باید آن را به خط زرین بنویسند، می گوید: «من سی سال با نفسم مبارزه کردم تا کینه انگلیس را از درون خویش بزایم تا بتوانم با انگلیس مبارزه ای روشمند و علمی داشته باشم.» یکی از مولفه های استراتژی درست این است که مبارزه طی یک پروسه، «مرحله بندی» و «زمان بندی» داشته باشد. دکتر مصدق تمام مسائل ملت مادر آن روزها را ناشی از استعمار انگلیس می دانست. آنها می خواستند که مالکیت همه چیز، حتی انسان ها را به دست آورند، به همین دلیل یک شبکه جاسوسی مستقر کردند به طوری که دکتر مصدق رسماً پالایشگاه آبادان را «لانه جاسوسی انگلیس» نامید، با این وجود علی رغم نفرت از رفتار انگلیس، ایشان به شیوه گاندی یک مبارزه مرحله مند و زمان بندی را با انگلیس آغاز نمود.

بدین معنا که گفت: «ملت ما، با -Anglo Iranian Oil Company- یعنی شرکت نفت سابق انگلیس و ایران روبه روست؛ ما یک دولتیم و طرف مقابل خود را محدود کرد که مانه با مردم انگلیس و نه با دولت انگلیس و نه با غرب، بلکه با یک شرکت طرف هستیم... ما تنها می خواهیم نفت را ملی کنیم.» در آن زمان سازمان ملل، قانونی تصویب کرد که هر ملتی بر منابع روی زمین و زیر زمین خود حاکمیت و مالکیت دارد، یعنی از نظر بین المللی، هم حاکمیت بر منابع و هم حاکمیت ملی تصویب شده بود، بنابراین مقاومت بین المللی بر سر راه ملی شدن نخواهد بود. در چنین فضایی دکتر مصدق به عنوان کارشناسی هوشیار از فضا به گونه ای بهینه بهره برداری کرد.

مسئله دیگر، فضای ملی کردن در آن زمان بود، دولت های کارگری در فرانسه و انگلیس، معادن زغال سنگ و دیگر معادن را ملی کردند و ملی کردن به صورت عرف در آمد و یک پدیده جاری در کشورهای غربی شد و البته باید غرامت هم می پرداختند. دکتر مصدق هم گفت: «به دنبال ملی کردن نفت، ما غرامت هم می پردازیم. مهم این است که ما مالک منابع خود باشیم.»

اتفاق دیگر، ملی شدن نفت مکزیک بود و دولت مکزیک غرامت هم پرداخته بود. اواخر دوره دکتر مصدق هم قرار شد که ما هم به همان روالی که مکزیک غرامت داد -ولی شش برابر مکزیک- غرامت دهیم و به این ترتیب تمامی موانع ملی شدن نفت به لحاظ استراتژی یک حل شد.

در یک استراتژی درست نباید دشمن تراشی کنیم، مثلاً در دوران جنگ بیابیم بگویم که شیخ نشین ها همه خوک های خلیج فارس هستند و همه را علیه خود بسیج کنیم، چند ماه بعد بگویم که شما برادران ما هستید و بیاید دست به دست یکدیگر بدهیم که جلوی ناوگان های امریکا و... را بگیریم. دشمن تراشی یک مشکل ماست. مصدق دشمن تراشی نمی کرد. افکار عمومی از یک سو بیشترین نیرو را بسیج نمود و از سوی دیگر شعارش محدود بود و با مقاومت افکار عمومی بین المللی و مقاومت داخلی هم روبه رو نبود، در نهایت، شاه هم ملی شدن نفت را امضا کرد.

پیوست ۱

راهبرد مصدق در ملی شدن نفت ایران

استراتژی پیروز، «شعار محدود» و «مقاومت نامحدود»

دکتر مصدق کارشناس بزرگی بود. معمولاً ما یا عرفان داریم یا کارشناس هستیم، آنهایی که کارشناس هستند، عرفان ندارند و آنهایی که عرفان دارند، کارشناس نیستند. دکتر مصدق هر دوی اینها را با هم داشت؛ ایشان به قدری در مسائل ژرف کاوی می کرد که با گذشت ۵۶ سال از کودتای ۲۸ مرداد و ۵۸ سال از قانون ملی شدن نفت، تمام اسنادی که تا به حال توسط وزارت خارجه امریکا و انگلیس منتشر شده در زمان خودش آنها را پیش بینی کرده بود. من روی این مسئله، کار کارشناسی انجام داده ام، عمده بیشتر اسناد و دیدگاه های دکتر مصدق در زمان نخست وزیری اش را هم مطالعه نموده و تطبیق داده ام که بسیار دقیق و موثکافانه است.

امروز می خواهم درباره راهبرد یا استراتژی دکتر مصدق در ملی شدن نفت صحبت کنم، او نه تنها یک بزرگمرد سیاسی بلکه یک استراتژیست بود. همان طور که می دانید در سال ۱۳۲۸ قرارداد گس - گلشائیان بسته شد که از طرف انگلیس حمایت می شد و کابینه آقای ساعد هم آن را مطرح کرد، ولی در مجلس با مخالفت ملیون به رهبری دکتر مصدق روبه رو شد و اواخر مجلس پانزدهم آن قدر وقت مجلس را با سخنرانی های طولانی گرفتند که عمر مجلس به تصویب آن نرسید و بعد مجلس شانزدهم آمد و در آنجا هم باز فراکسیون نهضت ملی به رهبری دکتر مصدق بود که ضمن بررسی قرارداد گس - گلشائیان به پیشنهاد دکتر مصدق در مجلس شورای ملی، در ۲۶ اسفند ۱۳۲۹ قانون ملی شدن نفت در سراسر ایران تصویب شد که نه ماده داشت. سه روز بعد، در ۲۹ اسفند، مجلس سنای این قانون را تصویب کرد و به امضای شاه رسید و این روز، روز ملی شدن نفت اعلام شد که با شب عید نوروز مصادف بود و همه مردم به شکل مضاعف جشن گرفتند و پایکوبی کردند.

قانون ملی شدن نفت در راستای «قانون اساسی انقلاب مشروطیت» بود. اما به نظر من عمیق تر، تازه تر و فراگیر تر بود؛ چرا که قضیه ملی شدن و قضیه خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس به عمق روستاهای مائیز کشیده شده بود.

افزون بر مرحوم آیت الله کاشانی که نقش زیادی در بسیج مردم و پیروزی قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ داشتند، مراجع چهارگانه آیات عظام صدر، فیض، کوه کمرهای، آقا سید محمد تقی خوانساری به ملی شدن نفت فتوا داده بودند، آیت الله العظمی بروجردی هم دکتر مصدق را تأیید نمودند، ولی فتوا ندادند. تمام حوزه های علمیه در شهرستان ها این قانون را تأیید کردند و وارد این مبارزه شدند. قشرهای دانشگاهی، دانشجویی، دانش آموزی و بازاری - پار مبارزات ضد استعماری در آن مقطع عمدتاً روی دوش بازار بود و واقعا ما به گذاشتند؛ به این ترتیب بعد از ۴۶ سال قانون اساسی مجدداً روح تازه ای پیدا کرد. به نظر من عظمت قانون ملی شدن از عظمت قانون اساسی مشروطیت بیشتر بود؛ چرا که قانون اساسی به روز و به زمان شد و نسل جدید فعالان در آن مشارکت

بنابر این نیروی دربار هم پشت این قضیه بود. مرحوم دکتر شمس‌الدین امیرعلایی، مشاور دکتر مصدق، برای من نقل کرد که یک بار احمد مصدق نزد او می‌رود و می‌گوید که به توصیه پدر، شما با قطار سلطنتی برای «خلع ید» به خوزستان بروید. ایشان گفتند که به پدر بگو که زندگی من، زندگی ساده‌ای بوده و تا به حال زندگی مان ایجاب نمی‌کرد که با قطار درجه یک و دو برویم، چه برسد به قطار سلطنتی! دکتر مصدق دوباره احمد مصدق را می‌فرستد و به ایشان می‌گوید که «ضرورت دارد و باید با قطار سلطنتی بروی.» دکتر امیرعلایی تحمل نمی‌کند و نزد دکتر مصدق می‌رود و از ایشان دلیل اصرارشان را می‌پرسد. دکتر مصدق می‌گوید: «برای این که دولت انگلیس بفهمد نیروی سلطنت هم پشت جریان ملی کردن هست»، یعنی در بسیج کردن نیرو هم ایشان بسیار فعال بود. در نهایت حرکت بزرگی خلق شد. دکتر مصدق اصرار داشت که ما نمی‌خواهیم انگلیس را از ایران بیرون کنیم و ایشان نیک می‌دانست درگیری تمام‌عیار با بریتانیای کبیر که آفتاب در مستعمراتش غروب نمی‌کند کار بزرگی است. در شرایطی که همه جامعه نسبت به انگلیس کینه شدیدی داشتند، یک نفر بیاید بگوید که ما نمی‌خواهیم انگلیس را بیرون کنیم، تا به حال انگلیس ارباب ما بوده و به ما دستور می‌داده، اما حالا قرار است که مقاطعه کار ما بشود؛ یعنی ما مالک نفت، مشاور و ناظر باشیم و انگلیس مقاطعه کار باشد. این عمل تقوای سیاسی - راهبردی مصدق را نشان می‌دهد.

مرحوم بازارگان در کتاب خاطرات خود نوشته‌اند که روزی مهندس حسینی نزد من آمد و گفت که دکتر مصدق مایل است که شما به عنوان رهبر هیئت خلع ید به همراه آقایان عبدالحسین علی‌آبادی و محمدبیات به مناطق جنوب بروید. مرحوم بازارگان گفته بود که من صلاحیتی ندارم، من که راجل نفتی نیستم. مهندسین عالی مقام هستند، آنها بروند. با هم نزد مرحوم طالقانی رفته و آنجا استخاره می‌کنند و بعد نزد دکتر مصدق می‌روند و حتی مهندس بازارگان چند شخصیت نفتی را معرفی می‌کند و دکتر مصدق می‌گوید که من در این مرحله نمی‌خواهم انگلیسی‌ها را بیرون کنم و نمی‌خواهم در آنها حساسیت ایجاد کنم و به این دلیل شمارا انتخاب کرده‌ام که هیچ چیز از مسائل نفتی نمی‌دانند. ولی می‌خواهم که شما بروید و نقش فیگوران را بازی کنید. او در این مرحله نمی‌خواست با امپراتوری بریتانیای کبیر برخورد تمام‌عیار کند. در دانش سازماندهی یک اصل به نام اپورتونیزم و یا فرصت‌طلبی تشکیلاتی هست که نیروها را بدون تجهیزات در مقابل دشمنی که تاندان مسلح است عربان می‌کنند که این، هرزدادن نیروها و قرار دادن ملت ایران در اختیار بریتانیا بود، آن هم در حالی که ناوهای انگلیس هم به خلیج فارس آمده بودند و تهدید می‌کردند. مرحوم بازارگان در این فراز از خاطراتش عرفان مصدق را به خوبی نشان می‌دهد. نامه‌هایی هم که مصدق به مکی می‌نویسد دال بر این امر است که مکی باید مراقب سخنانش باشد و خارج از اصول دیپلماسی صحبت نکند. این نامه‌ها در تاریخ ثبت شده است. اصل بر «شعار محدود» و «مقاومت نامحدود» بود که این روح استراتژی پیروز دکتر مصدق و طراحی درستی بود. بنابراین چنانچه در تاریخ ژرف‌اندیشی شود، این نکته روشن خواهد شد که برخلاف باور برخی غرض‌ورزان که می‌گویند دکتر مصدق آدمی بود با افکار واهی و

اتوپیایی و تفکر افراطی و می‌گفت «یا همه یا هیچ»، واقعاً این گونه نبوده است. مصدق دشمنان نهضت ملی را به خوبی می‌شناخت.

در دانشکده فنی استادی به نام دکتر عرفانی داشتیم که مشاور اقتصادی مرحوم مصدق بود. در درس اقتصاد نفت از وی سوال کردیم که چه شد علی‌رغم طراحی مصدق، از آن عدول شد؟ نظر ایشان این بود که نباید به سادگی از این مقطع گذشت، جناحی که در نهضت ملی بودند - دکتر بقایی و حسین مکی - حتی مصدق را به سازشکاری با انگلیس متهم می‌کردند. در شرایطی که امریکا تصیف منافع را با عربستان پذیرفته بود، اینها سعی داشتند که نفت را از انگلیس بگیرند و به امریکا بدهند. ولی دکتر مصدق، ملی فکر می‌کرد. او می‌خواست ایرانی‌هایی که در خارج بودند به ایران بیاوند و رشته مهندسی نفت در دانشکده فنی برقرار بشود و همان‌ها هم کادر سازی کنند. متخصصانی هم به ایران آمدند، از جمله دکتر مهندس شمس که رئیس دانشکده فنی آبادان شد. مکی صحبت‌هایی می‌کرد و نفرت مردم ایران را علیه دولت و ملت انگلیس دامن می‌زد و نتیجه آن شد که دولت، دو دولت و دو غرور ناسیونالیستی با هم درگیر شدند. در آن سوی قضیه چرچیل فاتح جنگ دوم نخست‌وزیر شد و ابعاد خصومت عمیق‌تر گشت.

وقتی که جکسون - اولین نماینده انگلیس - برای مذاکره به ایران آمد، هم‌زمان با خلع ید و هیجانات بود، تندروی‌هایی هم می‌شد که حساسیت برانگیز بود. مثلاً زمانی که مردم آبادان ماشین مکی را روی دست بردند، وی دچار غرور شده و به دکتر مصدق گفته بود که نفت را من ملی کردم. از اینجا بود که خلع ید مکانیکی شد؛ یعنی پیشنهاد مکی به مرحوم بازارگان برای اشغال میز نماینده انگلیس در شرکت نفت آبادان. به نظر من این روند در اهداف استراتژیکی که مصدق در نظر داشت نمی‌گنجید و انقلاب مادر مرحله اول، انقلاب مالکیتی بود. طراحی این بود که این مرحله به پیروزی برسد اما این اعمال باعث شد که انگلیسی‌ها پالایشگاه را تخلیه کردند، اما مهندسان ایرانی پالایشگاه را راه انداختند. همان مردمی که رزم آرامی گفت «یک لوله‌نگ هم نمی‌توانند بسازند» توانستند پالایشگاه را بدون کمک انگلیس اداره کنند.

متأسفانه دعوی یک دولت با یک شرکت تبدیل به دعوی یک دولت با یک دولت دیگر و دعوی یک ملت با یک ملت دیگر و دعوی غرور ایرانی با غرور انگلیسی شد و از کنترل خارج گردید. دکتر مصدق بعد از سفر یک ماهه‌اش به امریکا، از طریق مصر به ایران آمد. البته در مصر سخنرانی پرشوری علیه استعمار انگلیس کرد و در آنجا احساسات ناسیونالیستی ملت مصر را علیه انگلیس برانگیخت و به نفع ملی شدن کانال سوئز ترغیب و تشویق نمود و زمانی که به ایران بازگشت، جمال امامی در مجلس با پر خاشاگری خطاب به دکتر مصدق فریاد زد که «شما از جانب چه کسی به مصر رفتید و علیه انگلیس صحبت کردید؟ ما دعوی با بریتانیا داشتیم.»

این یک معمای استراتژیکی است، چرا مصدقی که آن‌گونه اصرار داشت، تبدیل به مصدقی شد که علیه انگلیس صحبت کرد و سفارت انگلیس را بست. من به این نتیجه رسیدم که دکتر مصدق به این مسئله نگاه کارشناسی و راهبردی داشته است. تحولات بسیاری در روزهای ۲۶ و ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ ایجاد شد، با رجوع به کتاب‌ها، گویی این سه

روز، سیدروز بوده است، مثلاً آقای مک گی، معاون وزارت خارجه امریکا، در ۲۷ اسفند به ایران می آید و به شاه می گوید: «باید بازی را بر هم زد. اجازه بدهید که این قانون ملی شدن را برگردانیم»، شاه می گوید: «ناسیونالیسمی که در ایران شکل گرفته به قدری قوی است و به قدری مردم بسیج شده اند که بنده می ترسم، اصلاً چنین کاری ممکن نیست.» این مسئله در خاطرات مک گی و هم در کتابی به نام «همه مردان شاه» که در سال ۱۳۸۳ آن را ترجمه کرده ام هست. امریکا علی رغم آن چیزی که دکتر بقایی و امثالش فکر می کردند، ملی شدن نفت را قبول نداشت. فقط می خواست برنامه عربستان در ایران پیاده بشود. مک گی می گوید که امریکا قانون ملی شدن نفت را قبول نداشت و اسناد هم در این زمینه زیاد است. وقتی مصدق به امریکا می رود، آنجا عمیقاً متوجه این موضوع می شود. در امریکا به او گوشزد کردند «قانون ملی شدن نفت نه، ولی تنصیف منافع آری» و این در حالی است که قانون ملی شدن نفت برای دکتر مصدق از هر مسئله ای مقدس تر و مهم تر شده بود. وقتی هم به ایران آمد، گفت ما باید اصلاحات اجتماعی بکنیم و لایه های عمیق تر ملت را بسیج کنیم و به همین دلیل تقاضای اختیارات تام از مجلسی کرد که بیشتر اعضای آن طرفدار انگلیس بودند. با اختیارات تام، قانون تأمین اجتماعی کارگران و قانون بیست در صدی که به نفع دهقانان بود در زمان مصدق ایجاد شد و قوانین مترقی دیگر...

جکسون، نماینده انگلیس، همزمان با خلع ید به ایران آمد و هنگام خروج در فرودگاه مهر آباد گفت: تا زمانی که مصدق بر سر کار است ما هیچ قرارداد نفتی با ایران نخواهیم داشت و این مطلب را در فرودگاه هیشروی لندن نیز تکرار کرد. خط انگلیس از ابتدا خط براندازی مصدق بود. اما با این وجود مصدق موفق شده بود با اصلاحات اجتماعی و بسیج توده ها، انگلیسی ها را از پای دریاورد. این است که می گویم و معتقدم که حرکت مصدق یک «استراتژی پیروز» بود. اگر فضا امنیتی - نظامی نمی شد و امریکا به کمک انگلیس نمی آمد، ما صنعت نفت مان را واقعاً ملی کرده بودیم و اقتصاد ملی داشتیم. در دوره دکتر مصدق، بدون نفت، ما اقتصاد متوازن نیز داشتیم. در سال ۱۳۳۱ صادرات با واردات برابر بود و حتی حجم صادرات بر واردات غلبه نموده بود و ما به یک اقتصاد ملی رسیده بودیم و درآمد نفت هم می توانست مکمل آن باشد. به یقین می توانم بگویم که ما در آن زمان از ژاپن جلوتر بودیم. امروزه در نروژ این طرح دکتر مصدق یعنی داشتن یک اقتصاد ملی و متعادل و عدم استفاده از درآمد نفت در بودجه را ملاک قرار داده اند. صحبت امروز من داستان مختصری از یک «استراتژی پیروز» بود.

روزی که آقای عالی نسب خدمت دکتر مصدق رفته بود، دکتر مصدق به او گفته بود که جلوی صدور نفت را گرفته اند و نفت ما را تحریم نموده اند و باید کاری کرد تا این نفت در داخل ایران به جریان بیفتد. به دنبال توصیه دکتر مصدق، آقای عالی نسب چند سماور نفتی آزمایشی درست کرد و به همین مناسبت جشن کوچکی هم در نخست وزیری گرفته شد و مصدق با این سماور نفتی یک استکان چای خورد. این آغاز ملی شدن صنعت نفت ماست. نفت ما صادر می شد و همه چیز مان از خارج می آمد، اما اکنون چندین هزار کیلومتر لوله نفتی و بیش از ۱۰ پالایشگاه داریم و کشور ما پتانسیل ترانزیت شدن نفت و گاز

منطقه را دارد. این مسائل اتفاقی بود که در داخل کشور روی داد اما بعد از مدت کوتاهی در مصر، در سال ۱۹۵۶ (۱۳۳۵) جمال عبدالناصر قیام کرد و کانال سوئز را ملی اعلام نمود؛ و این در حالی بود که هفتاد درصد سهام کانال متعلق به کشورهای انگلیس و فرانسه بود. عبدالناصر گفت من با الهام از دکتر مصدق، دست به ملی کردن کانال زد.

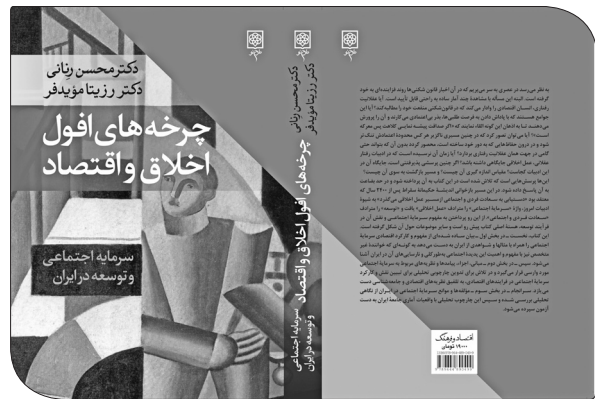
عبدالکریم قاسم نیز در سال ۱۹۵۸ (۱۳۳۷) در عراق علیه سلطنت زمان خود قیام کرد. یکی از کارهای وی که با الهام از مرحوم مصدق شکل گرفت قانون شماره ۸۰ بود. براساس این قانون، ۹۵ درصد اراضی که دست کنسر سیوم نفت بود به ملت عراق برمی گشت و تنها کنسر سیوم حق داشت در جاهایی که چاه زده، بهره برداری کند و بقیه مناطق ملی اعلام شد و این هم بر مبنای تجربه ایران شکل گرفت. چند روز قبل از سقوط عبدالکریم قاسم ائتلافی به وجود آمده بود و بعضی های فعلی با کمپانی های انگلیس و امریکایی متحده شده بودند. کردهای عراق به رهبری ملامصطفی بارزانی هم در این ائتلاف بودند. سفیر امریکا به دفتر عبدالکریم قاسم رفت - درست مثل هندرسن که یک روز قبل از کودتای ۲۸ مرداد به خانه دکتر مصدق رفت - و گفت که اگر این قانون لغو نشود نتیجه اش سرنگونی است. عبدالکریم قاسم مقاومت کرد و دو روز بعد با آن وضع فجیع کودتا شد. خوشبختانه این قانون هنوز هم در جسم و جان عراقی ها ماندگار است. عبدالکریم قاسم یک قانون دیگر هم گذراند که هر دولتی سر کار بیاید و بخواهد این قانون شماره ۸۰ یا ۹۵ درصد اراضی را برگرداند دولت خائنی است. به این ترتیب، تا به حال حتی دولت های وابسته هم نتوانسته اند این قانون را برگردانند و یکی از هدف های نیروهای ائتلاف (امریکا، انگلیس و هم پیمانانشان) در عراق این است که این قانون را از بین ببرند. نیکسون در کتاب «جنگ حقیقی» که در سال ۱۳۵۹ نوشته، اشاره کرده که اولین کسی که به منافع امریکا و غرب ضربه زد، دکتر مصدق بود و بعد اشاره ای به ملی شدن نفت می کند و می گوید که ملی شدن نفت در ایران، ریشه درختی بود که ساقه ها و برگ هایش به کل منطقه و دنیا رسید. سیری را که نیکسون به عنوان یک رجل نفتی در کتابش مطرح می کند بسیار جالب است. اگر با قوه قهریه، با کودتا و... دکتر مصدق را ساقط کردند، ولی حق از بین نرفت، بلکه دوام بیشتری پیدا کرد. اگر چیزی ناحق باشد دیگر در تاریخ عقبه نخواهد داشت. آقای استیون کینزر در کتاب «همه مردان شاه» می نویسد: اگر کودتای ۲۸ مرداد نبود، مطمئناً انقلاب اسلامی شکل نمی گرفت و اگر انقلاب اسلامی پیروز نشده بود، دیدگاه های اسلامی در منطقه گسترش پیدا نمی کرد، خاورمیانه تحریک نمی شد و ۱۱ سپتامبر هم اتفاق نمی افتاد؛ آن هم پس از فروریختن دو برج تجارت جهانی (دوقلوها) و پنتاگون پس از پنجاه سال، وقتی در داخل امریکا ضربه می خوردند به این جمع بندی می رسند و حق را به دکتر مصدق می دهند و مظلومیت او را مطرح می کنند، ولی چرا این قدر دیر! به امید آن روزی که بشریت حق را در همان مقطع خودش تأیید کند. یک خبرنگار نباید اجازه دهد که مظلومیت کسی را پس از گذشت ۵۰ سال بازگو کنند. امیدوارم که استقلال طلبی، آزادخواهی، عرق ملی و راهبردی دکتر مصدق مبتنی بر بسیج حداکثری مردم، شعار محدود، مقاومت نامحدود و عدم دشمن تراشی در رنگ و ریشه و خون ما جاری شود.

چرخه های افول اخلاق و اقتصاد سرمايه اجتماعي و توسعه در ايران

اعظم اکبري

از افتتاح آن نمی گذرد اکنون این همه چاله و دست انداز پیدا کرده است؟ چرا وقتی یکی از تیم های ورزشی می باز دظرفدارانش اتاقک های تلفن عمومی را تخریب می کنند؟ چرا هر چه دولت وام می دهد، اشتغال بالانمی رود؟ چرا هر چه فناوری رشد می کند، کارایی ما افزایش نمی یابد؟ چرا حاضریم برای نشان دادن و به رخ کشیدن خطای دیگران، خودمان هم کار غیر اخلاقی بکنیم؟ چرا ما این همه حریصیم تا ناهنجاری های رفتاری خودمان را از طریق تلفن همراه تکثیر کنیم و به یکدیگر نشان دهیم؟ راستی چرا...؟

آیا عقلانیت رفتاری، انسان اقتصادی را وادار می کند که در قانون شکنی منفعت خود را مطالبه کند؟ آیا این جوامع هستند که با پاداش دادن به فرصت طلبی ها، بذریب اعتمادی می کارند و آن را پرورش می دهند تا به اذهان این گونه القانمایند که «اگر صداقت پیشه نمایی کلاهت پس معر که است»؟ آیامی توان تصور کرد که در چنین مسیری ناگزیر هر کس محدود و اعتمادش تنگ تر شود و در درون حفاظ هایی که به دور خود ساخته است، محصور گردد، بدون آن که بتواند حتی گامی در جهت همان عقلانیت رفتاری بردارد؟ آیا زمان آن نرسیده که در ادبیات رفتار عقلانی، عمل اخلاقی جایگاهی داشته باشد؟ اگر طرح چنین پرسشی هایی پذیرفتنی است، جایگاهشان در ادبیات علمی کجاست؟ مقیاس اندازه گیری آن چیست؟ و مسیر بازگشت به سوی آن چیست؟ آیا جامعه ای را که در چنین فرایندی قرار می گیرد، می توان «در حال



نویسنده گان: دکتر محسن رنانی، دکتر زیتامویدفر

(اعضای هیأت علمی دانشگاه اصفهان)

ناشر: انتشارات طرح نو

تاریخ نشر: بهار ۱۳۹۱

به نظر می رسد در عصری به سر می بریم که در آن اخبار قانون شکنی ها روند فزاینده ای به خود گرفته است و از این رو پرسش هایی در ظاهر ساده را به ذهن متبادر می سازد، این که چرا در جامعه مادر و غنگوی بی به سرعت در حال گسترش است؟ چرا اعتماد عمومی روز به روز کاهش می یابد و هیچ کس جرأت نمی کند در هنگام شب و حتی در باران شدید، کسی را که نمی شناسد سوار کند؟ چرا معامله کردن هر روز سخت تر و دشوارتر می شود و از همدیگر ضمانت های بیشتری طلب می کنیم؟ چرا اراندگی در شهرهای ما تا این اندازه اعصاب را به هم می ریزد؟ چرا بچه های مادر ختجه های کنسار خیابان را که شهرداری به تازگی کاشته است می شکنند؟ چرا هر چه روکش صندلی های اتوبوس های شهری ما را عوض می کنند دوباره به سرعت پاره می شود؟ چرا این همه نرود در خیابان هایمان مستقر می کنیم؟ چرا برخی پز شک های ما مخفیانه پول اضافی از بیماران می گیرند؟ چرا در شهرهای بزرگ ما این همه صدای بوق اتومبیل می آید؟ چرا سالیانه حدود ۲۵ هزار نفر در تصادفات رانندگی کشته می دهیم؟ چرا ده میلیون پرونده در دستگاه قضایی در حال رسیدگی است؟ چرا نرخ اعتیاد به سرعت در حال افزایش است؟ چرا وقتی هنگام اذان صبح اتوبوس بین شهری یا چهل مسافر در کنار مسجدی می ایستد، نتهدادو یا سه نفر برای ادای نماز پیاده می شوند؟ چرا آسفالت خیابانی که هنوز چند ماه

کتاب «چرخه های افول اخلاق و اقتصاد» با آغازی ساده و قابل فهم برای هر علاقه مند به مباحث اجتماعی و اقتصادی توسعه و با ارتقای گام به گام سطح تحلیل، چارچوبی نظری برای تحلیل ابعادی از ناکامی فرایند توسعه در ایران معاصر فراهم آورده است

توسعه» نامید؟ اگر آری، در حال توسعه چه چیزی؟ «توسعه» چیست و ربطش با پدیده‌های اجتماعی که در بالا ذکر کردیم کدام است؟ یک دولت برای آن که جامعه‌اش را به سوی فرایند توسعه رهنمون شود چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟ اصولاً دولت برای آن که یک دولت «توسعه‌خواه» باشد باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد؟ نقش مذهب در فرایند توسعه چیست؟ آیا مذهب می‌تواند به توسعه کمک کند؟ اگر آری چگونه؟

آنچه خواننده بخشی از پیشگفتار کتاب «چرخه‌های افول اخلاق و اقتصاد» بود که بالاخره پس از دو سال انتظار، هفته گذشته توسط انتشارات طرح نوروانه بازار شد. نویسنده‌گان در ادامه پیشگفتار خود چنین نگاشته‌اند: «اینها و ده‌ها برابر اینها، سؤال‌هایی هستند که با کاربرد مفهوم سرمایه اجتماعی در یک چارچوب تحلیلی، می‌توان به یافتن پاسخ آنها کمک کرد و دست کم ابعادی از پاسخشان را روشن کرد. کتاب «چرخه‌های افول اخلاق و اقتصاد» کوشیده است چنین کند.»

این کتاب با آغازی ساده و قابل فهم برای هر علاقه‌مند به مباحث اجتماعی و اقتصادی توسعه و با ارتقای گام به گام سطح تحلیل، چارچوبی نظری برای تحلیل ابعادی از ناکامی فرایند توسعه در ایران معاصر

فراهم آورده است. گرچه نویسنده‌گان کتاب اذعان کرده‌اند که این تازه آغاز راه است و رسیدن به یک دستگاه تحلیلی قدرتمند و فراگیر نیازمند گذر زمان و همت اندیشمندان فراوانی است، اما بی‌گمان گامی که آنها برداشته‌اند می‌تواند سرآغاز روشنگری‌های فراوان تحلیلی در باب ناکامی‌های تاریخی ایران در شکل دهی یک فرایند توسعه پایدار باشد. ورود بحث سرمایه اجتماعی به عرصه نظریه پردازی در مورد اقتصاد ایران و تحلیل رابطه اخلاق با اقتصاد یکی از عناصر کلیدی برای شناخت ناکامی‌های فرایند توسعه در ایران به شمار می‌رود. ورود اصطلاح «سرمایه اجتماعی» به ادبیات سیاسی-اجتماعی ایران پدیده مبارکی است. در واقع نگرانی نویسنده‌گان از کاربرد نادرست این مفهوم - که منجر به بی اعتبار شدن آن در بلندمدت می‌شود - آنها را بر آن داشته است تا مجموعه تأملات خود در این حوزه را در کتاب «چرخه‌های افول اخلاق و اقتصاد» گرد آورند. نویسنده‌گان کتاب به صراحت گفته‌اند که شاید اگر مجال بیشتری می‌بود کار بهتری قابل عرضه بود. اما ایران است و هزار و یک تحول ناخواسته در راه. از همین رو نویسنده‌گان تصمیم گرفته‌اند تا دستاوردهای فکری که تاکنون به آن دست یافته‌اند را در معرض نقد و نظر اصحاب اندیشه قرار دهند تا اگر توفیقی بود بعداً در تکمیل آن بکوشند. گرچه نویسنده‌گان به صراحت گفته‌اند این کتاب، نه یک کار جدید، که حلقه‌ای است کوچک از زنجیره بلندی از تلاش‌های اندیشگی که از گذشته دور تاکنون برای تبیین بهتر اقتصاد ایران انجام شده است، اما خواننده با خواندن همان بخش‌های اولیه کتاب درمی‌یابد که در عرصه نظریه پردازی برای اقتصاد ایران کاری بزرگ انجام شده است.

در بخش دیگری از پیشگفتار کتاب «چرخه‌های افول اخلاق و اقتصاد» نویسنده‌گان چنین آورده‌اند: «اگر به گذشته علم اقتصاد با گردیم، از هنگام انتشار

**شناخت ریشه‌های تشکیل
نهادها، و استنتاج کارایی
یا عدم کارایی مبنی بر
ریشه‌های تشکیل نهادها و
ورود آنها به تحلیل مسائل
اقتصادی مستلزم عبور
از مرزهای مرسوم علم
اقتصاد و ورود به سایر علوم
رفتارشناسی انسان‌ها بود. این
نگاه جدید به مسائل اقتصادی،
منشأ ظهور نظریات جدیدی
در علم اقتصاد گردید که با
تغییر روابط نظری مسلط بر
متغیرهای اقتصادی، زمینه
ظهور مفاهیم و حوزه‌های
تحلیلی دیگری را در علم
اقتصاد ایجاد کرد. یکی از این
مفاهیم و حوزه‌های تحلیلی نو،
مبحث «سرمایه اجتماعی» بود**

کتاب «ثروت ملل» آدام اسمیت (Adam Smith) در سال ۱۷۷۶ تاکنون بیش از دو قرن است که اندیشه اقتصادی در تکاپوی نظر به پردازی است تا بتواند رفتارهای اقتصادی اعضای جامعه را در چارچوب‌های منطقی و علمی، تحلیل و پیش‌بینی کند. اما پیچیدگی رفتارهای انسانی در تمامی حوزه‌ها، و به طور خاص در حوزه اقتصاد، اندیشمندان را ناگزیر ساخت تا به تدریج و با ملاحظه شواهد ناقص و تجربه‌های خلاف انتظارهای نظری، قیدهایی را بر نظریه‌های خود اعمال کنند و از این طریق تحلیل رفتار اقتصادی انسان‌ها را با محدودیت‌های حاکم بر دانسته‌های بشری سازگار سازند. دو نمونه از اصلی‌ترین این قیدها، یکی محدود کردن رفتار عقلانی انسان‌ها در چارچوب «عقلانیت ابزاری» است و دیگری فرض «استقلال رفتاری» اعضای جامعه از یکدیگر است. معمولاً در متون کلاسیک علم اقتصاد، انسان‌ها موجوداتی عاقل انگاشته می‌شوند که به طور مکانیکی و مستقل از یکدیگر، حداکثر منافع خود را دنبال می‌کنند. در اولین گام، در سطح خرد، تحلیل رفتارهای مصرف‌کننده‌گان و تولیدکننده‌گان و نقش بازارها در تخصیص بهینه منابع (سرمایه‌های اقتصادی و انسانی) کمیاب به خواسته‌ها و نیازهای نامحدود بشری، بر پایه این فروض استوار می‌شود. سپس با

گسترش تحلیل به سطح کلان و معرفی توابع عرضه و تقاضای کل و تحلیل سیاست‌های اقتصادی اثرگذار بر توابع مذکور (در راستای تأمین حداکثر رفاه اجتماعی) همچنان قیود ابزاری بودن عقلانیت و مکانیکی بودن رفتار انسان‌ها در تحلیل مندرج است، و البته طبیعت علم و لزوم داشتن تعاریف و مفاهیم روشن و دقیق، اعمال چنین قیودی را ناگزیر می‌سازد.

«بر چنین بنیادی بود که نظریه‌های اقتصادی شکل گرفت و به تدریج آزمون آنها - متناسب با ابزارها و روش‌های در دسترس - آغاز شد و بر پایه نتایج حاصل از این آزمون‌ها، توصیه‌ها و سیاست‌هایی شکل گرفت که بر چگونگی تخصیص منابع محدود - یعنی سرمایه‌های اقتصادی و انسانی - متمرکز و مؤثر بود و همه اینها با امید و به منظور بهبود زندگی اقتصادی و افزایش رفاه اعضای جامعه بود.

سیر بلند رشد اندیشه اقتصادی به گونه‌ای پیش رفت که به تدریج برخی فروض پایه‌ای (مانند عقلانیت ابزاری فردمحور) به عنوان بدیهیاتی قلمداد شد که نیازی به سخن گفتن در مورد آنها نیست و اندیشمندان اقتصادی به گونه‌ای غیرمستقیم از پرداختن به آنها منع شدند. اما از دیگر سو، مشاهده نتایج تجربی متفاوت در آزمون نظریه‌های یکسان (مثلاً مشاهده شکاف درجه توسعه یافتگی در جوامعی که دارای انباشت یکسانی از سرمایه‌های انسانی و اقتصادی هستند و یا گسترش فقر اقتصادی در برخی جوامع غنی از سرمایه‌های اقتصادی و انسانی) شواهدی بودند که پرسش‌های تازه‌ای را در اذهان جست‌وجوگر عالمان مطرح ساخت: «چرا جوامع غنی از سرمایه‌های انسانی و اقتصادی، در سطوح متفاوتی از توسعه یافتگی قرار دارند؟ آیا حقیقتاً انسان‌های اقتصادی، موجوداتی مکانیکی هستند که مستقل از یکدیگر

حداکثر منافع شخصی را دنبال می کنند؟ وجود ساختارهای حاکم بر روابط انسان های یک جامعه، چه جایگاهی در تحلیل اقتصادی دارد؟ آیا می توان ساختار روابط انسانی را در یک جامعه، عامل مؤثر در پیشبرد اهداف توسعه دانست؟ و اگر چنین باشد، عاملی که بتواند به عنوان اصلی ترین تبیین کننده ساختار روابط انسانی، در مدل های توسعه وارد شود چیست؟

«پرداختن به این مسائل برای یافتن پاسخی درخور، اندیشمندان اقتصاد را وادار می ساخت تا رفتار انسان ها را نه فقط در بعد اقتصادی که از ابعاد دیگر نیز مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهند. داگلاس سسیل نورث (Douglass Cecil North) یکی از اقتصاددانان پیشتازی بود که برای نخستین بار (در سال ۱۹۵۰) با نگاهی دیگرگون به رفتارهای اقتصادی انسان ها، در پی تبیین ساختار روابط انسان ها در عملکرد اقتصاد بود. آنچه او بدان پی برد قواعد حاکم بر روابط انسان ها بود، که وی آن را «نهاد» نامید. نهادها خود حاصل قوانین رسمی که در یک مقطع از زمان مصوب می شوند یا قوانین غیر رسمی (عرف) که در طول زمان جای خود را در روابط انسانی باز می کنند، می باشند. نهادها کار از طریق کاهش عدم اطمینان و ریسک روابط انسان ها، دستیابی به نقطه بهینه در اقتصاد را کم هزینه می سازند. اما چگونگی تعریف و ساخت نهادها نیز ریشه در منابع دیگری دارد که تعیین کننده کارایی یا ناکارایی نهادها می باشند.

شناخت ریشه های تشکیل نهادها، و استنتاج کارایی یا عدم کارایی مبتنی بر ریشه های تشکیل نهادها و ورود آنها به تحلیل مسائل اقتصادی مستلزم عبور از مرزهای مرسوم علم اقتصاد و ورود به سایر علوم رفتارشناسی انسان ها بود. این نگاه جدید به مسائل اقتصادی، منشأ ظهور نظریات جدیدی در علم اقتصاد گردید که با تغییر روابط نظری مسلط بر متغیرهای اقتصادی، زمینه ظهور مفاهیم و حوزه های تحلیلی دیگری را در علم اقتصاد ایجاد کرد. یکی از این مفاهیم و حوزه های تحلیلی نو، مبحث «سرمایه اجتماعی» بود. در واقع این بار کشف این سرمایه جدید نه محصول کار اقتصاددانان بود و نه ریشه در مکاتب اقتصادی داشت. به دیگر سخن، پیدایش این مفهوم جدید ریشه در نظریه های جامعه شناسی قرن نوزدهم میلادی داشت. اگر چه باید به حق، اندیشه سرمایه

اجتماعی را بازخوانی نظریه سقراط در قرن پنجم پیش از میلاد دانست که شرط لازم برای نیل به سعادت اجتماعی را عمل کردن مطابق اخلاق یا همان عمل اخلاقی می دانست و اکنون پس از گذشت نزدیک به ۲۵۰۰ سال، تنها عنوانی جدید و مفهومی دقیق تر به خود گرفته و جایگاهی مشاهده شدنی تر - نه فقط در مکاتب فلسفی بلکه در مکاتب جامعه شناسی، اقتصادی و سیاسی - یافته است.»

نویسندگان پس از این مقدمه، انگیزه خود را از پرداختن به موضوع سرمایه اجتماعی در این کتاب چنین عنوان کرده اند:

«آغاز نظریه پردازی و گسترش روزافزون مطالعات نظری و کاربردی در حوزه سرمایه اجتماعی در ایران در کمتر از دو دهه، وظیفه خطیری را بر عهده متخصصین این حوزه قرار می دهد تا مانع از آن شوند که اندیشه قوی نهفته در پشت نظریه سرمایه اجتماعی، به ساده انگاری و سطحی نگری دچار نشود. کتاب «چرخه های

افول اخلاق و اقتصاد»، در راستای این هدف و جهت ادای وظیفه اجتماعی نگارندگان تدوین شده است. آنان نتایج نزدیک به یک دهه مطالعه شان در زمینه سرمایه اجتماعی و کاربرد آن در اقتصاد را در معرض نقد اندیشمندان و صاحب نظران کشورمان قرار می دهند تا از این طریق گامی در جهت کاربرد تحلیلی این مفهوم بنیادین برای تحلیل رفتارهای اقتصادی و اجتماعی مردم ایران در فرآیند توسعه برداشته باشند.»

کتاب «چرخه های افول اخلاق و اقتصاد» در سه بخش و چهارده فصل تنظیم شده است و با نگاهی توصیفی - تحلیلی به مقوله سرمایه اجتماعی در ایران، گوشه ای از ناکامی های فرآیند توسعه در ایران را باز می کاود و بر آن لباس نظریه می پوشاند. این کتاب در حقیقت می گوید تا نشان دهد آنچه جایگاه اقتصادی ما را در دنیای کنونی رقم می زند، نه فقط متأثر از تصمیم های سیاسی مقامات و عادات رفتاری مردم در دهه های اخیر است بلکه ریشه در یک پیشینه تاریخی چند صد ساله نیز دارد، چرا که سرمایه اجتماعی، سرمایه ای است که حاصل فرهنگ، تمدن، اخلاق، فناوری و هر چیزی از این دست است. به عبارت روشن تر، ذخیره سرمایه اجتماعی هر جامعه حاصل «منابع هویت» و «منابع معرفت» یک ملت در هدایت آنها به سوی پایداری به بنجارهاست؛ بنجارهایی که در فرآیندی معطوف به واقعیت و در بستری از آزادی انتخاب، توسط اجدادشان تعریف شده و مورد حفاظت قرار گرفته است.

بخش نخست این کتاب (فصل های اول تا نهم) با نگاهی توصیفی به وضعیت سرمایه اجتماعی در ایران آغاز شده است. در واقع مخاطب این بخش، عامه علاقه مندان و بیشتر، دانش آموختگانی از بیرون رشته های اقتصاد و جامعه شناسی هستند که به نوعی به موضوع علاقه مند شده اند و تمایل دارند تا در مورد مفهوم و اهمیت سرمایه اجتماعی برای جامعه ما بیشتر بدانند اما آمادگی ورود به بحث های نظری و فنی را ندارند. در این بخش کوشش شده است تا با استفاده از مثال هایی ساده از زندگی روزمره، مفهومی بسیار روشن از سرمایه اجتماعی و اهمیت کارکردی آن ارائه شود. از بخش دوم کتاب (فصل های دهم تا دوازدهم)، نویسندگان به تدریج وارد مباحث تحلیلی و

عمیق تر می شوند. در این بخش، بنیادها، پیامدها و نظریه های سرمایه اجتماعی مورد بررسی قرار می گیرد و کوشش شده تا از پیچیده سازی و بیان ریاضی مباحث تحلیلی تا حد ممکن پرهیز شود. به همین علت مباحث ریاضی و آماری به پیوست های این بخش منتقل شده است. سرانجام در بخش سوم، نویسندگان یکبار دیگر به بحث سرمایه اجتماعی در ایران بازمی گردند، اما این بار مباحث به صورت تحلیلی ارائه می شوند تا دانشجویان علوم اجتماعی و اقتصاد و نیز متخصصان این حوزه، بتوانند بحث را تا سطح عمیق تری دنبال کنند. نویسندگان پیشگفتار خود بر کتاب را چنین به پایان برده اند: «گرچه ممکن است گاهی آشکارا اعلان سخن از دست نویسندگان به دررفته باشد، اما همچنان امید آن داریم که هیچ سخنی به گزافه نباشد و راه تحلیل به بیراهه نرفته باشد. این تنها تلاشی است اندک و گامی است کوچک برای ورود اندیشه سرمایه اجتماعی به حوزه تحلیل اقتصاد ایران. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.»

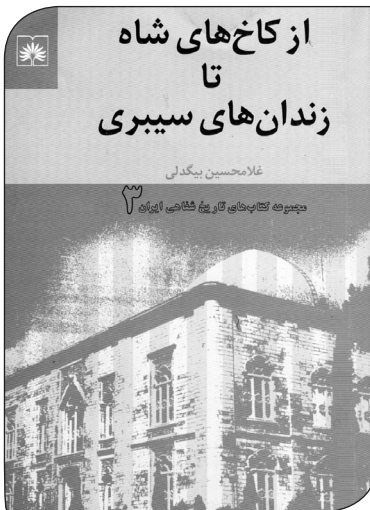
کتاب «چرخه های افول اخلاق و اقتصاد» در حقیقت می گوید تا نشان دهد آنچه جایگاه اقتصادی ما را در دنیای کنونی رقم می زند، نه فقط متأثر از تصمیم های سیاسی مقامات و عادات رفتاری مردم در دهه های اخیر است بلکه ریشه در یک پیشینه تاریخی چند صد ساله نیز دارد، چرا که سرمایه اجتماعی، سرمایه ای است که حاصل فرهنگ، تمدن، اخلاق، فناوری و هر چیزی از این دست است



مهدی فخرزاده

معادله ترس

نگاهی به کتاب «از کاخ‌های شاه تازندان‌های سیبری»



مناطق شمالی سیبری، مناطقی غنی از فلزات و مواد معدنی‌اند، اما نام سیبری بیشتر یادآور دو موضوع است: سرما و استالین.

انسان‌های بسیاری سرمای شدید سیبری را تاب نیاوردند و در اردوگاه‌های کار شوروی جان دادند، اما بودند انسان‌هایی هم که زنده از آن جهنم سرد بازگشتند. در این میان غلامحسین بیگدلی، از معدود ایرانیانی است که طعم تلخ حکومت استالین را در سیبری چشیده است. خاطرات مرحوم بیگدلی که با عنوان «از کاخ‌های شاه تازندان‌های سیبری»^(۱) منتشر شده است، لحظات سختی از زندان و کار اجباری در سیبری را به نمایش می‌کشد که در جای خود جذاب و خواندنی است. در این مجال کوتاه به آن بخش از خاطرات این فعال سیاسی پیش از انقلاب می‌پردازم که با تاریخ ناکامی‌های این مرز و بوم پیوند دارد.

جعفرقلی خان سردار اسعد، فرزند علی‌قلی خان سردار اسعد بختیاری از خوانین بزرگ ایل بختیاری بود. علی‌قلی خان به حمایت از مشروطه، دست به قیام مسلحانه زد. قوای مسلح بختیاری نقش بسزایی در شکست محمدعلی شاه قاجار و فتح تهران داشتند. خواهر علی‌قلی خان بختیاری که بی‌بی مریم نام داشت، پیش از فتح تهران مخفیانه وارد تهران شد و خود اسلحه در دست، از داخل شهر بر قوای استبداد محمدعلی شاه تاخت. مشروطه خواهان پس از پیروزی حکومت را به احمدشاه سپردند، اما کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ خاندان قاجار را برانداخت و خاندانی جدید بر ایران به حکومت گمارد. جعفرقلی خان سردار اسعد برخلاف عمه مبارزش به کودتاجیان اعتماد کرد. بی‌بی مریم و فرزندش «علی مردان» جان بر سر مبارزه با نیروهای استعمارگر انگلیس نهادند و همانطور که با قرارداد ۱۹۱۹ مخالفت بسیاری کردند، با کودتای انگلیسی رضاخان نیز مخالفت کردند. بی‌بی مریم با نیروهای ملی پیوند ویژه‌ای داشت و دگرگونی در حکومت فارس به خانه بی‌بی مریم پناه برد. اما نگاه سردار اسعد به قدرت بود و در کابینه رضاشاه جاه و مقامی یافت. او مدتی حاکم کرمان، سپس وزیر پست و تلگراف و سرانجام وزیر جنگ شد. عمر سردار در حکومت پهلوی ۱۲ سال بیش نپایید. ۱۲ آذر ۱۳۱۲ سردار اسعد «پس از بازی نردبار رضاشاه برای استراحت به منزل رفت، اما در زمان کوتاهی و بدون هیچ‌گونه مقدمه، سرهنگ سهیلی، رئیس شهربانی وقت به منزل او رفت و با فرمان رضاشاه به بهانه کشف تلگراف رمز، او را دستگیر کرد. بعد بلافاصله او را با اتومبیل لاری سیمی شهربانی تحت الحفظ به تهران آوردند و در زندان موقت شهربانی حبس کردند. او در ۵۵ سالگی بدون پرونده و بدون محاکمه با وضع فجیعی به دست پزشک احمدی کشته شد.»^(۲) رضاشاه این‌گونه گمان برده بود که سردار سودای حکومت در سر دارد. رضاشاه به خانواده وزیر جنگ‌اش هم رحم نکرد و بنا به روایت بیگدلی برادرزاده سردار اسعد که در دوره ابتدایی تحصیل می‌کرده را نیز اخراج کرد.

دیگر شخصیتی که در این کتاب به آن پرداخته شده است، علی‌اکبر خان داور، بنیانگذار حقوق نوین در ایران است. از داور خدمات بسیاری از جمله تأسیس ثبت احوال، تأسیس بیمه ایران و... به ثبت رسیده است. داور تلاش

اصلاحات در ایران ریشه‌های دیرینه دارد. امیرکبیر و قائم‌مقام فراهانی از جمله شخصیت‌های اصلاح طلب پیش از مشروطه بودند که سرنوشتی تلخ یافتند و به تیغ خود کامگان از میان برداشته شدند. اما مطالبات این مردان نیک در جامعه جریان داشت. هر چند جنبش‌های اجتماعی بسیاری در سال‌های پایانی حکومت قاجار به در ایران جریان داشت، اما در آستانه ورود قانون به ایران، کسی ظهور کرد که بسیاری از روشنفکران آن دوره او را منجی دانستند، اما او ثابت کرد که جوانه هیچ آرمان انسانی زیر چکمه نمی‌روید. رضاخان میرپنج همه جنبش‌های ملی در آن دوره را سرکوب کرد و تمام گروه‌هایی که در مقابل او بالفعل و بالقوه تهدید محسوب می‌شدند، از میان برداشت. مشروطه دستاوردهای بسیاری داشت. در این جنبش عظیم، نیروی بسیار زیادی در جامعه آزاد شد و نیروهای خاص خود را پرورش داد و دریغ و افسوس که به قول احمد شاملو سرنوشت آنها را «بتی رقم زد که دیگرانش می‌پرستیدند». میراث خوار شعارهای میهن‌دوستانه و نوین ایران رضاشاه شد. مرحوم بیگدلی در کتاب خود شرح حال برخی از اطرافیان و خانواده پهلوی اول را آورده است. آنچه در این شرح حال به چشم می‌خورد، معادله ترس است که بر سیاستمداران آن روزگار سایه افکنده است. رضاشاه همه کاره مملکت است، اما او هم می‌ترسد.... سردار اسعد از جمله کسانی بود که رضاشاه را منجی ایران دانست.

بسیاری در دفاع از سلطنت رضاشاه کرد و با این همه خدمت به ایران و نزدیکی با شاه، پس از ۱۵ سال وزارت و وکالت در دستگاه پهلوی اول، مرگ مشکوکی داشت. معروف ترین روایت در این مورد را بیگدلی نیز نقل کرده است که: «رضاشاه در دیداری به او گفت: "برو بمیر". داور هم تریاک خورد و مرد. در مطبوعات روزانه آن زمان از طرف شهربانی کل کشور اعلام شد: "داور به مرض سکنه قلبی درگذشت." خود کشی داور، که در آن زمان ۵۰ سال داشت، بوی نفت می داد. در ابتدا می خواستند جنازه داور را با تشریفات رسمی به خاک بسپارند و مقدمات این کار هم در مسجد سپهسالار فراهم شد ولی ناگهان دستور رسید که تجلیل موقوف شود. تمام مشایعان، از جمله سفرای خارجی که برای همدردی آمده بودند، مراسم را ترک کردند. از این رو، مراسم خاکسپاری داور فقط با حضور تعداد اندکی از خویشاوندانش در قبرستان صفائییه برگزار شد.» دست راست وی در وزارت دادگستری، عبدالحسین دیبانی نیز بر اثر سکنه قلبی درگذشت.^(۳)

داور از رجال بسیار ساده زیست پهلوی اول بود. او که زمانی وزیر مالیه بود در هنگام مرگ تنها ۱۵ تومان در جیب پالتوی خود داشت. تقی زاده دیگر روشنفکری بود که فریب ظاهر اصلاح طلبانه رضاشاه را خورد. تقی زاده در سال ۱۳۱۳ به عنوان وزیر مختار راهی فرانسه شد و دیدگاه ها و مقاله هایش باعث خلع او شد. تنها شانس او این بود که آن زمان مغضوب رضاشاه واقع شد که خارج از ایران بود و هر چند رضاشاه از او خواست که برگردد، اما او برنگشت و جان به در برد.

تیمور تاش نزدیکترین فرد در میان درباریان به رضاشاه بود. رضاشاه به او لقب جناب اشرف عطا کرده بود. تیمور تاش در سرکوب جنبش جنگل نقش بسزایی داشت. با تمام این اوصاف گاهی او را جاسوس شوروی دانسته اند. به هر حال رضاشاه آنگاه که احساس کرد قدرت تیمور تاش زیاد می شود، او را راهی زندان قصر کرد و در آنجا به دست پز شک احمدی به قتل رسید. بیگدلی نیز جرم تیمور تاش را خیانت به وطن و جاسوسی می داند: «گرچه هواداران تیمور تاش و وقایع نگاران آن دوران می خواستند جرم او را ارتشاء و کلاهبرداری قلمداد کنند و مسئله خیانت به کشور و شاه را متغی سازند، مسافرت کاراخان، معاون وزیر امور خارجه آن روز شوروی به ایران و تلاش جدی وی برای آزادی تیمور تاش از زندان قصر قجر و نیز تعجیل رضاخان در نابودی او از طریق آمبول هوا و مسموم ساختن وی به دست جانی مشهور، پز شک احمدی، عکس ادعای طرفدارانش را ثابت می کند.»

املاک و اموال تیمور تاش پس از قتل وی مصادره شد. خانواده اش نیز به خراسان و از آنجا به جنگل هایی در محدوده تربت جام تبعید شدند و تا وقایع شهریور ۱۳۲۰ در تبعید ماندند.»

از میان نزدیکان رضاشاه افراد بسیاری به دست پز شک احمدی، جلاد دوران رضاشاه سپرده شده و کشته شدند، از آن جمله نصرت الدوله است. بیگدلی به نقل از عبدالله مستوفی او را کارچاق کن قرارداد منحوس ۱۹۱۹ و دلال فروش کشور ایران به لندن دانسته است. همچنین او یکی از گزینه های حکومت بر ایران پس از قاجار بوده است. آبراهامیان دلیل مرگ او را تصویر ناخوشایندی می داند که ممکن بود او از حکومت در ذهن مردم ایجاد کند: «بنا به

گزارش سفارت بریتانیا "قابلیت فرمانفرما، او را به یکی از مردان متنفذ کشور هم در دولت و هم در مجلس تبدیل کرده بود و شاه نیز که احتمالاً نسبت به وی بی اعتماد بود، به ثمربخشی او پی برده بود." در این گزارش همچنین آمده است که: "فیروز فرمانفرما همانند دوست صمیمی اش تیمور تاش، یک قمارباز مادر زاد است. او به همه از جمله به خیاطی در لندن بدهکار است. بدهی که از پرداخت آن امتناع می کند و به همین دلیل در صورت بازگشت به انگلستان، در معرض تعقیب و پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت." اما دوری فرمانفرما از لندن احتمالاً بیشتر به دلیل ۱۶۰ هزار پوند «مساعده» ای بود که از بابت موافقت نامه ۱۹۱۹ دریافت کرده بود. او هم مثل بسیاری از اشراف، به دلیل داشتن زندگی سطح بالا و خدم و حشم فراوان، دچار مشکل کمبود نقدینگی بود و مثل تمام کسانی که به همین شکل زندگی می کنند، در نظر عموم فردی "فاسد" تلقی می شد. رضاشاه قادر بود در اولین فرصت چنین اشخاصی را که تصویر ناخوشایندی در نظر عموم داشتند، نابود کند. زندگی برای خواص و طبقه ممتاز جامعه نامطبوع، فقیرانه و غیر انسانی نبود، اما می توانست بسیار کوتاه باشد.^(۴)

همانطور که بیگدلی هم اشاره می کند، مسعود بهنود در کتاب «سه زن» مرگ نصرت الدوله را این گونه تصویر می کند: «ولادی و عباس مختاری (معروف به شش انگشتی) و همدریف پاسبان فرشچی، که همه متخصص جنایت بودند، اول مقداری عرق خوردند و بعد استان استرکین را به نصرت الدوله دادند که لاجرم سرکشید، بی التماس و فریادی. اما آنها صبر نکردند تا زهر کاری شود و بر سرش ریختند و خفه اش کردند.»

از افراد بانفوذی که توانست از جنگل خونبار رضاشاه بگریزد، سرلشگر محمد حسین خان آیرم بود. آیرم رئیس شهربانی، رئیس کل املاک شاهنشاهی و پدر شوهر خواهر شاه بود. او نقش زیادی در تبدیل شدن رضاشاه به بزرگترین زمین دار زمان خود داشت و برای جلب توجه رضاشاه املاک مرغوب بسیاری را برای رضاشاه به قیمتی نازل خریداری کرد. او از نصرت الدوله و تیمور تاش و سردار اسعد زیرک تر بود.

مرحوم بیگدلی گریختن آیرم از دست رضاشاه را این گونه شرح می دهد: «...خود را به بیماری زد. او وانمود می کرد صدایش به کلی گرفته است و نمی تواند حرف بزند. از این رو، رضاخان با اعزام او به اروپا برای معالجه موافقت کرد. آیرم به محض ورود به خاک آلمان صدایش باز شد. او در آنجا یک خودروی مجلل آخرین سیستم خرید، از شماره سیاسی استفاده و پرچم ایران را هم جلوی آن نصب کرد.»

رضاشاه پس از چند ماه که از رفتن آیرم گذشت، متوجه شد چه کلاهی بر سرش رفته است، بنابراین برای تطمیع آیرم و تحریک وی برای بازگشت به ایران هزار لیره به نام او حواله کرد، اما آیرم این طعمه را هم بالا کشید و در پاسخ اظهار داشت به عقیده پزشکان معالج آلمانی نه تنها حال او برای بازگشت به ایران مساعد نیست بلکه خطر ناک هم هست. آیرم از سرنوشت دیگران عبرت گرفت و زنده ماند، اما در نظام شاهنشاهی پهلوی، تا آخر، در بر همین پاشنه گشت. پهلوی دوم هم هر جا احساس می کرد نزدیکانش قدری قدرت یافته اند، آنها را می راند یا منزوی می کرد. یرواند آبراهامیان معتقد است رضاشاه کشور را با یک نظام اداری ویران شده و کهنه تصرف کرد و با یک

مرحوم بیگدلی در کتاب خود شرح حال برخی از اطرافیان و خانواده پهلوی اول را آورده است. آنچه در این شرح حال به چشم می خورد، معادله ترس است که بر سیاستمداران آن روزگار سایه افکنده است. رضاشاه همه کاره مملکت است، اما او هم می ترسد...

نظام به شدت متمرکز ترک گفت. دولت جدید پهلوی از نظر این پژوهشگر تاریخ بر دو پایه مستقر بود: نخست ارتش که ۱۰ برابر شده بود و دیگری بوروکراسی که ۱۷ برابر شده بود. آبراهامیان معتقد است حتی ایجاد نهادهای جدید در دوره رضاشاه، به منظور بسط سلطه از طریق گسترش دولت بوده است و آنچه از او به نام مدرنیزاسیون به جا مانده است محصولات فرعی او برای ایجاد یک دولت متمرکز و قدرتمند بوده است. رضاشاه انتخابات را به طور کامل از محتوا خالی کرد. دولت در این دوره تنها شامل کسانی می شد که سرسپرده کامل باشند و حتی خیلی اهل فکر کردن هم نباشند. سرسپردگانی که قدری هم تیزهوش بودند و ممکن بود خطری بالقوه باشند از سر راه برداشته می شدند. دستاورد مشروطه که قانون بود و تازه در اواخر مشروطه داشت جایی برای خود باقی می گذاشت، در دوران رضاشاه کاملاً نابود شد. قانون بزرگترین دشمن نظام های متمرکز و غیر پاسخگو است و رضاشاه قانون را به طور کامل از میدان به در کرده بود. مجلس با نظارت کامل رضاشاه شکل می گرفت؛ «فقط نامزدهای مطیع اجازة ورود پیدا می کردند. مکانیسم نظارتی آن نیز بسیار ساده بود. شاه به همراه رئیس شهر بانی - فهرست نامزدهای احتمالی را بررسی کرده و آنها را با صفتاتی چون «مناسب» یا «بد»، «فاقد عرق ملی»، «دیوانه»، «مغرور»، «مضر»، «احق»، «خطرناک»، «بی شرم»، «لجوج و یک دنده» یا «کله پوک» علامت گذاری می کرد. سپس این اسامی در اختیار وزارت کشور و به واسطه وزارت کشور نیز در اختیار استانداران و هیئت های محلی انتخاباتی قرار می گرفت. تنها وظیفه این هیئت ها توزیع برگه های رأی گیری و نظارت بر صندوق آرا بود. ضمناً اعضای تمام این هیئت ها را دولت مرکزی تعیین می کرد. نامزدهایی هم که بر رقابت انتخاباتی پافشاری می کردند، به زندان می افتادند یا تبعید می شدند. در نتیجه، نامزدهای پیروز همواره افراد «مناسبی» بودند که اغلب به دلیل داشتن املاک و دارایی در حوزه های انتخاباتی خود از پشتیبانی لازم برخوردار بودند.»^(۵)

تمرکز دولتی بدون پاسخگو بزرگترین امکان برای نفوذ بود و کشورهای سلطه گر هم می توانستند بسیار راحت تر خواسته های خود را تحمیل کنند. در این میان کسانی که به راستی دلسوز میهن بودند و قصد اصلاح گری داشتند، یا همچون مدرس حذف فیزیکی می شدند و یا همچون مصدق، منزوی. هر چند این دو با کودتای رضاشاه موافقت نکردند، اما سعی شان بر حضور در مجلس و اصلاح حکومت بود. بسیاری از دستاوردهای دوران پهلوی اول مورد تأیید کارشناسان آن دوره نبوده است و تنها برای رفع نیاز دولت های خارجی بود. همانطور که بیگدلی هم اشاره می کند، دکتر مصدق در خاطرات خود در مورد راه آهن

این گونه می گوید: «در جلسه ۲ اسفند ۱۳۰۵ مجلس شورا گفتیم برای ایجاد راه دو خط بیشتر نیست. آن که ترازیت بین المللی دارد ما را به بهشت می برد و راهی که به منظور سوق الجیشی ساخته شود ما را به جهنم، و علت بدبختی های ما هم در جنگ بین الملل دوم همین بود که اعلی حضرت، شاه فقید، ساخته بودند... ساختن راه آهن در این خط هیچ دلیلی نداشت جز این که می خواستند آن از استفاده سوق الجیشی کنند و دولت انگلیس هم در هر سال مقدار زیادی آهن به ایران بفروشد و از این راه پولی که دولت از معادن نفت می برد وارد انگلیس کند... در آن روزهایی که لایحه راه آهن تقدیم مجلس شده بود، دولت از عواید نفت ۱۴ میلیون و به تعبیر امروز در حدود ۲۰۰ میلیون تومان ذخیره کرده بود که من پیشنهاد کردم آن را صرف

ایجاد کارخانه قند بکنند و از خرید ۲۲ میلیون تومان قند در سال که در آن وقت وارد کشور می شد، بکاهند... چنانچه در ظرف این مدت عواید نفت به مصرف کارخانه قند رسیده بود، رفع احتیاج از یک قلم بزرگ واردات گردیده بود و از عواید کارخانه های قند می توانستند خط آهن بین المللی را احداث کنند که باز عرض می کنم هر چه کردند خیانت است و خیانت.»^(۶)

بوروکراسی و نظم نظامی گران قیمت رضاشاه به اشاره آنان که برافراشته بودندش، فروریخت. ارتش پرطمطراق ایران تنها یک روز در خوزستان مقاومت کرد. در تهران حتی یک ساعت هم مقاومت نشد. رضاشاه جنگ را باخت و ایران مشروطه و قانون را که دستاورد یک انقلاب بزرگ بود، از دست داد و به اشغال قوای خارجی در آمد. پهلوی دوم نیز مشی پدر را ادامه داد و بیشتر منابع را بر باد داد و بیشتر نظام خود را متمرکز کرد تا سرانجام خاندان پهلوی فروریخت. بیگدلی در کتاب خود به وضعیت قوای سه گانه در زمان رضاشاه می پردازد. کار کرد قوه مجریه تنها سرکوب ایلات ایران بود و این قوه صرف تثبیت اقتدار شاه شد. شرح برخی از اعضای قوه مجریه پهلوی اول پیش از این گفته شد.

اما قوه قضاییه نیز وضعی بهتر از این نداشت: «واقعیت این بود که این دستگاه، فرمایشی و فاقد استقلال قضایی حقیقی بود. خود وزارت دادگستری شماری از قضات مجرب و سالخورده را به بهانه پیری، بازنشسته و از دستگاه عدالت دور ساخت، در صورتی که برای دادخواهی و قضاوت عادلانه، قضات مسن و مجرب بسیار مورد نیاز بودند.

حکومت پهلوی با خانه نشین کردن شمار زیادی از قضات سالخورده و مسن، قضات شش ماهه دیده و جوان و گوش به فرمان را به جای ایشان بر مسند دادرسی هان شانند. در بعضی از محاکمات هم رأی قاضی را شهر بانی وقت از قبل دیکته می کرد. اداره تأمینات (آگاهی) نیز در بسیاری از مواقع نظرات خود را به محکمه تلقین می کرد.»

قوه مقننه نیز با نظارت شاه تشکیل و اداره می شد و همه زیر سایه شاه بود. چنین نظمی ناچار از فروریختن بود و سرانجام فروریخت. مرحوم بیگدلی در بخش دوم کتاب خود نیز شرح یک نظام متمرکز غیر پاسخگو و فروریخته دیگر را می دهد.

رضاشاه با ادعای اصلاح و مدرن سازی ایران دست به تمرکز بدون پاسخگو زد و سرانجام فروریخت، استالین با ادعای تحقق عدالت در جهان چنین کرد و نظام او هم سرانجام از هم گسیخت. هر دو کشور به جای اصلاح یا عدالت، اسیر انحطاط شدند و دستاورد تمرکز بدون پاسخگویی برای آنها عقب ماندگی بود. این مضمون را مرحوم بیگدلی در واپسین صفحه از جلد کتاب خود نیز تکرار می کند. او از شوروی الفاظی همچون خوشبختی، بشریت مظلوم و برابری را دیده بود، اما آنچه در آنجا تجربه کرد، زندان، داغ و درفش و هتک حرمت بشر بود.

پی نوشت:

۱- غلامحسین بیگدلی، تاریخ نشر ۱۳۸۸، چاپ اول، ناشر: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.

۲- از کاخ های شاه تازندگان های سبیری، صفحه ۶۰.

۳- تاریخ ایران مدرن، ویرانند آبراهامیان، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، نشر نی.

۴- همان.

۵- خاطرات و تألمات، خاطرات دکتر مصدق، نشر علم.

رضاشاه با ادعای اصلاح و مدرن سازی ایران دست به تمرکز بدون پاسخگوزد و سرانجام فروریخت، استالین با ادعای تحقق عدالت در جهان چنین کرد و نظام او هم سرانجام از هم گسیخت. هر دو کشور به جای اصلاح یا عدالت، اسیر انحطاط شدند و دستاورد تمرکز بدون پاسخگویی برای آنها عقب ماندگی بود



زیبگنیو برژینسکی

برگردان: دکتر علی بهفروز

نگاه راهبردی امریکا و بحران قدرت جهانی

چشم‌انداز ایران: آنچه در پی می‌آید مقدمه زیبگنیو برژینسکی است بر کتاب «نگاه راهبردی، امریکا و بحران قدرت جهانی» که در سال ۲۰۱۱ نوشته است. این کتاب توسط دکتر علی بهفروز ترجمه شده و به‌زودی پس از کسب مجوز از سوی نشر ممدیه منتشر خواهد شد. این کتاب چهاربخش با عناوین «غرب در حال افول»، «رنک‌پریدگی رویای امریکایی»، «دنیا بعد از امریکا» و «یک توازن تازه ژئوپلیتیکال» است.

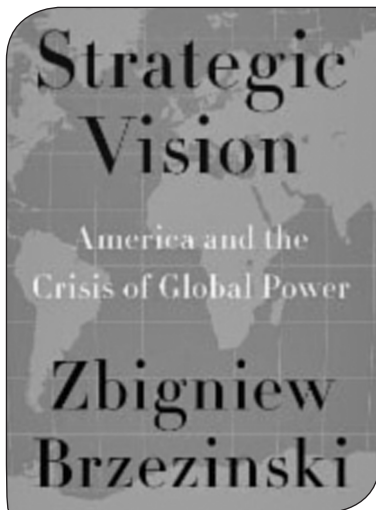
عوارض نزول قدرت سیاسی و اقتصادی امریکا در داخل و در سطح بین‌المللی چیست و چگونه امریکا موفقیت جهانی ممتازی را که در اثر پایان یافتن جنگ سرد و فروری اتحاد جماهیر شوروی برایش پیش آمده بود، به هدر داد؟ از سوی دیگر، توانایی‌های بهبوددهنده امریکا کدامند و چه نوع جهت‌گیری ژئوپولیتیکی لازم است تا جان تازه‌ای در کالبد نقش جهانی امریکا بدمد؟

۳- نتایج ژئوپولیتیکی مسئله افول امریکا از موقعیت برجسته جهانی خود چیست؟ چه کسانی قربانی ژئوپولیتیکی سریع و بدون وقفه این چنین افولی خواهند بود؟ این مسئله چه اثری روی مشکلات جهانی قرن بیست و یکم دارد؟ آیا چین می‌تواند تا سال ۲۰۲۵ میلادی نقش فعلی

امریکا را در رویدادهای جهانی بازی کند؟

۴- نگاهی به ماورای سال ۲۰۲۵ میلادی می‌کنیم. چگونه یک امریکای احیاشده، هدف‌های ژئوپولیتیکی درازمدت خود را تعریف می‌کند؟ چگونه امریکا به همراه دوستان قدیمی اروپایی خود، سعی خواهد کرد که ترکیه و روسیه را درگیر رویدادهای جهانی کند تا بتواند یک غرب وسیع‌تر، کوشاتر و جدی‌تر بسازد؟ همزمان با این مسئله، چگونه امریکا می‌تواند به یک توازن در شرق برسد؟ توازن بین احتیاج به همکاری نزدیک با چین و این حقیقت که نقش سازنده امریکا در آسیا باید نه فقط نقطه نظرش چین باشد و نه درگیر برخوردهای خطرناک آسیا باشد؟

در پاسخ به این پرسش‌ها، این کتاب پیرامون ضروری بودن نقش امریکا در امور جهانی و در سال‌های آینده بحث خواهد کرد. در واقع تغییرات و جابه‌جایی که در توزیع قدرت جهانی در حال وقوع است و درگیری‌های فزاینده جهانی، این مسئله را بیشتر ضروری می‌سازد که امریکان باید از صحنه جهانی خارج شوند و عقب‌نشینی کند و به درون یک ذهنیت جاهلانه-همانند سربازانی که به درون یک دژ محکم نظامی



امروزه کشورهای دنیا بیشتر از همیشه به یکدیگر وابسته هستند و روی هم اثر متقابل دارند. دنیای امروز برای اولین بار دنیایی است که در آن مسئله نجات بشریت، برخوردهای کلاسیک بین‌المللی را تحت تأثیر قرار داده است. متأسفانه، قدرت‌های اصولی و اساسی دنیاهنوز مسئولیت پاسخی را که متکی به یک همکاری جهانی برای حل مشکل رفاه بشریت باشد، قبول نکرده‌اند. مشکل رفاه بشریت شامل مسائل مربوط به محیط‌زیست، آب و هوا، جامعه، غذا و رشد جمعیت است. بدون وجود یک ثبات اساسی ژئوپولیتیکی، هر کوششی برای به‌دست آوردن همکاری لازم جهانی رو به کاهش خواهد رفت و در نهایت دچار شکست خواهد شد.

در واقع تغییر در توزیع قدرت جهانی و پدیده جدید بیداری عظیم سیاسی مردم جهان، هر یک به سهم خود بی‌ثباتی روابط بین‌المللی اخیر را شدت می‌بخشند. به همان شکل که نفوذ چین رو به گسترش است و همان‌طور که قدرت‌های دیگری که پایه عرصه وجود گذاشته‌اند مانند ترکیه، روسیه و برزیل با هم بر سر منابع ثروت، امنیت ملی و مزایای اقتصادی رقابت می‌کنند، امکان اشتباه در محاسبات و برخورد بین کشورها نیز افزایش می‌یابد. به این دلیل است که امریکا باید سعی کند زیربنای ژئوپولیتیکی گسترده‌تری برای همکاری سازنده در جبهه جهانی ایجاد کند، در حالی که پاسخگوی اشتیاق روزافزون یک جمعیت ناآرام و ناراضی جهانی که آن‌هم رو به افزایش است می‌باشد. بادر نظر گرفتن آنچه در بالا گفته شد، این کتاب سعی می‌کند به چهار پرسش اصلی زیر پاسخ گوید:

- ۱- آثار تغییر در توزیع قدرت جهانی از سوی غرب به سمت شرق چیست؟ و اثر بیداری سیاسی انسان‌ها، واقعیت تازه‌ای که دنیا با آن روبرو شده، روی این مسئله چیست؟
- ۲- چرا رنک و روی جاذبه «جهانی بودن» امریکا پریده است؟

می روند و از همه جایی خبر می مانند - یا به سمت فرهنگ لذت گرایی و خود در دست بینی بلغزد. در این صورت چنین امریکایی می تواند چشم انداز ژئوپولیتیکی یک جهان در حال توسعه را که در آن مرکز ثقل قدرت از غرب به سمت شرق جابه جا شده، تا اندازه بسیار زیادی نگران کننده سازد. دنیا به امریکایی احتیاج دارد که از نظر اقتصادی نقشی حیاتی دارد و از نظر اجتماعی گیرا و جذاب است؛ از نظر قدرت قوی و مسئولیت پذیر است؛ از نظر استراتژیکی مورد احترام است و از نظر تاریخی در تعهد جهانی خود نسبت به شرق، روشن بین و آگاه است.

احتمال وجود چنین امریکایی که در نظر جهانیان به آن اندازه قاطعانه باشد که در اینجا گفتیم، چیست؟ امروز وضعیت تاریخی امریکا، نا آرام و مشوش است و تصور نزول امریکا از نظر تاریخی اجتناب ناپذیر و از نظر عقلی موافق سبک روز است، اما این گونه بدبینی ادواری نه چیزی است تازه و نه امری ارضا کننده. حتی این باور که قرن بیستم میلادی قرن امریکا بود؛ باواری که در دوران جنگ جهانی دوم و اندکی بعد از آن به سرعت پخش شد، مانع این نشد که مراحل نگران کننده در مورد آینده امریکا پیش نیاید.

وقتی اتحاد جماهیر شوروی، ماهواره اسپوت نیک - که اولین ماهواره ای بود که به دور زمین گشت - را در زمان ریاست جمهوری آیزنهاور به هوا پرتاب کرد، امریکا در مورد چشم انداز رقابت های صلح آمیز و استراتژی جنگی خود نگران شد. در زمان ریاست جمهوری نیکسون نیز وقتی امریکا نتوانست در ویتنام به یک برد یا معنای رسد، رهبران اتحاد جماهیر شوروی سقوط امریکا را از مرکز قدرت جهانی با اعتماد زیاد پیش بینی کردند، در حالی که سیاستمداران بدبین امریکایی به دنبال گرم کردن روابط سیاسی امریکا با شوروی در مقابل حفظ موقعیت اروپای تقسیم شده بودند. اما امریکا ثابت کرد که بیش از اینها انعطاف پذیر است و سیستم دولتی اتحاد جماهیر شوروی در نهایت از درون فرو ریخت.

به دنبال فروپاشی بلوک شوروی و سقوط حکومت اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱، امریکا به صورت یگانه قدرت بی رقیب دنیا در آمد، از این رو نه تنها قرن بیستم میلادی قرن امریکا بود، بلکه قرن بیست و یکم نیز می رفت که قرن امریکا شود. کلینتون و بوش پسر، به ترتیب، رئیس جمهور دهه آخر قرن بیستم و رئیس جمهور دهه اول قرن بیست و یکم، هر دو با اطمینان خاطر قرن بیست و یکم را قرن امریکا نامیدند. صدای آنها توسط محیط های آکادمیک منعکس شد، با چشم اندازی گستاخانه که می گفت معنای «آخر جنگ سرد» در واقع این است که تا آنجا که مربوط به سیستم های اجتماعی رقیب می شود، «آخر عمر» مکتب بحث و مجادله درباره برتری نسبی این سیستم ها فرار سیده است. پیروزی دموکراسی لیبرال نه تنها به صورت قطعی و تعیین کننده، بلکه به صورتی نهایی آشکار شده است. با توجه به این حقیقت که دموکراسی لیبرال ابتدا در غرب بارور شد، فرض ضمنی این بود که از آن پس، غرب تعریف کننده استاندارد دموکراسی جهانی خواهد بود.

اما این نظریه مافوق خوش بین، دیر زمانی به طول نینجامید. برداشتن نظارت های دولتی که در سال های ریاست جمهوری کلینتون شروع شد و تا سال های ریاست جمهوری بوش پسر ادامه پیدا کرد، به انفجار

حباب مصنوعی بازار بورس امریکا در شروع قرن بیست و یکم انجامید. در پی آن و تا پیش از پایان دهه اول قرن بیست و یکم امریکا دچار یک ورشکستگی مالی تمام عیار شد. ریاست جمهوری یکجانبه و مهار گسیخته بوش، امریکا را درگیر دو جنگ طولانی در خاور میانه ساخت و باعث شد سیاست خارجی امریکا به کلی از مسیر عادی خود خارج شود. فاجعه مالی سال ۲۰۰۸ میلادی، رکود اقتصادی مصیبت باری برای امریکا و دنیای غرب به بار آورد. این فاجعه باعث شد که دنیای غرب به صورتی ناگهانی متوجه آسیب پذیری سیستماتیک خود نسبت به یک حرص و آز لجام گسیخته شود. افزون بر این، در چین و دیگر کشورهای آسیایی، نوعی مخلوط تعجب آور از لیبرالسم اقتصادی و کاپیتالیسم دولتی به وجود آمده بود که نشان از ظرفیتی شگفت آور برای رشد اقتصادی و فناوری مبتکرانه داشت. این مسئله به سهم خود نگرانی تازه ای در مورد آینده امریکا، به صورت یک قدرت پیشیناز جهانی، به وجود آورد.

در واقع تعدد شباهت های اخطار دهنده میان اتحاد جماهیر شوروی در سال های آخر قبل از فروپاشی آن، و امریکای سال های اول قرن بیست و یکم وجود دارد.

اتحاد جماهیر شوروی با سیستم دولتی ای که به صورتی روز افزون در بن بست قرار گرفته و قادر نبود دست به یک بازنگری جدی در خط مشی خود بزند، خورادچار ورشکستگی کرد، زیرا در صد بسیار بالا و بیش از حد معمول از تولید ناخالص ملی خود در طول مدتی بیش از ده سال، به رقابت تسلیحاتی با امریکا اختصاص داده بود. از سوی دیگر با قبول هزینه اضافی ده سال کوشش در راه فتح افغانستان (اشغال افغانستان توسط شوروی در طول دهه ۸۰ میلادی)، مسئله ورشکستگی اقتصادی خود را شدت بخشید. نباید متعجب شویم که شوروی نتوانست رقابت خود را با امریکا و در رابطه با پیشرفته ترین صنایع فناوری ادامه دهد و در نتیجه مقدار بیشتری عقب افتاد. اینها همه با هم، باعث شد که پایه های اقتصاد شوروی به لرزه در آید، کیفیت زندگی اجتماعی مردم در مقایسه با غرب خراب شود، حکمرانان کمونیست کشور به صورتی بدبینانه نسبت به شکاف طبقاتی و ناهمگونی اجتماعی بی تفاوت بمانند، در حالی که ریاکارانه به زندگی اشرافی خود ادامه می دادند، و بالاخره در امور مربوط به سیاست خارجی به صورتی روز افزون خود را منزوی کنند، در حالی که مخالفت و دشمنی خود را با چین کمونیست - که زمانی دوست یورو آسیایی آنها بود - تسریع کرده بودند و این امر از نظر ژئوپولیتیکی برای شوروی بسیار زیانبار بود.

این تشابه ها، حتی اگر هم تا اندازه ای زیاده روی باشد، این مسئله را تقویت می کند که امریکا مجبور است در برنامه کار خود تجدید نظر کند و به دنبال یک بینش ژئوپولیتیکی همه جانبه و دراز مدت باشد؛ بینشی که پاسخگوی چالش هایی که در اثر تغییرات تاریخی در مرکز ثقل قدرت به وجود آمده، باشد. فقط یک امریکای پویا که دارای طرز تفکر و بینش استراتژی صحیح باشد به همراه یک اروپای متحد می تواند یک غرب گسترده تر و حیاتی تر را ترتیب دهد؛ غربی که قادر باشد به صورت یک شریک مسئول با شرق بیدار شده و صاحب جسارت و ادعای روز افزون، وارد عمل شود، در غیر این صورت یک غرب خودخواه که از نظر ژئوپولیتیکی تقسیم شده است، ممکن است

دچار آنچنان سقوط تاریخی شود که یادآور خواری و ناتوانی چین قرن نوزدهم باشد. این در حالی است که شرق ممکن است و سوسه شود قدرت مخرب دشمنی های قرن بیستم اروپا دوباره امتحان کند.

به طور خلاصه، بحران قدرت جهانی نتیجه فزاینده عوامل زیر است: جابه جایی مرکز ثقل قدرت جهانی از شرق به غرب، شتاب گیری پدیده نا آرام بیداری سیاسی جهانی، ضعف عملکرد آمریکا در داخل و در سطح بین المللی، از شروع سال ۱۹۹۰ که به صورت تنها ابر قدرت بدون رقیب نظامی و اقتصادی دنیا درآمد تا به امروز.

آنچه در بالا گفتیم در درازمدت برای بقای بعضی کشورهای که در معرض نابودی هستند، ایجاد مزاحمت خواهد کرد و برای منافع مشترک جهانی خطر آفرین خواهد بود و برای ثبات جهانی زیانبار است. این کتاب کوشش می کند احتیاج به یک نگاه راهبردی را - در حالی که به سال های پس از ۲۰۲۵ میلادی نظر داریم - به صورتی خلاصه ارائه دهد.

برخی از نظرات کارشناسان درباره کتاب «نگاه راهبردی، امریکا و بحران قدرت جهانی در ادامه می آید:

کتاب نگاه راهبردی ضربه ایست بیدار کننده در مورد بازتابی که شکست آمریکا در رابطه با حل بحران های داخلی خود در سطح بین المللی به وجود خواهد آورد، در صورتی که موفق به حل این مشکلات نشود. برژینسکی، انسانی واقع گرا و نه بدبین است. این کتاب نیز همانند دیگر تألیفاتش قابل توجه و مبتنی بر مسائل روز است. تمام کسانی که نگران و در عین حال علاقمند به آینده آمریکا، چه در داخل و چه در سطح جهانی هستند، لازم است که این کتاب را بخوانند. (رابرت گیتس وزیر جنگ آمریکا در سال های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۷)

کتاب برژینسکی منعکس کننده استعداد و توانایی او در روشن ساختن مسائل پیچیده تاریخی و در دفاع از یک پاسخ درازمدت برای چنین مسائلی است. (جیمی کارتر)

این کتاب نگاهی روشن به موقعیت جهانی آمریکا در حال حاضر دارد. کتابی است که لازم است خوانده شود. (سناتور جان کری)

یکی از انگشت شمار استادان استراتژی یک آمریکا تابلوی نقاشی متقاعد کننده ای از دنیایی که در پیش رو داریم و هر لحظه در هم ریخته تر می شود، ترسیم کرده و برای مهار کردن آن سیاستی موجز، مشخص، محسوس و امریکایی ارائه داده است. (رئیس سابق شورای روابط خارجی آمریکا و نویسنده سابق روزنامه تایمز، لسللی گلب)

این کتاب یک تحلیل روشن بینانه، تحریک کننده و مهیج است همه کسانی که علاقمند به ثبات و رشد جهانی هستند باید آن را بخوانند.

(جیم ولفسون، رئیس سابق بانک جهانی در سال های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۵) برژینسکی، کسی که اطلاعات و آگاهی عمیق سیاسی او مبتنی بر یک عمر مطالعه و تحقیق همه جانبه و سال های زیاد مسئولیت در خط مقدم دیپلماسی می باشد، در کتاب بینش استراتژی یک طرحی جامع برای برنامه ریزی و اجرای موفقیت آمیز آن ارائه داده است. (سناتور ریچارد لوی گار)

برژینسکی، یکی از عاقل ترین مردان دولتی مملکت ما و یکی از دوراندیش ترین استراتژیست های آمریکا، بار دیگر با نگارش

کتاب خود کمک بزرگی به بحث درباره نقش آمریکا در دنیا کرده است. این آخرین اثر او کتابی است که باید خوانده شود. (ژنرال برنت اسکوکرافت، سرپرست شورای امنیت ملی در دوران ریاست جمهوری فورد و بوش پدر)

برژینسکی تیزبینی نظری را با تجربه عملی بی نظیر خود ترکیب کرده تا تصویری مهیج و قانع کننده از آینده، به همراه نقشه ای متقاعد کننده برای پیمایش این تصویر، ارائه دهد. (جوزف نای، پرفسور دانشگاه هاروارد و مؤلف کتاب آینده قدرت)

ناشر انگلیسی کتاب برژینسکی نیز درباره این کتاب نظراتی داشته که در پی می آید:

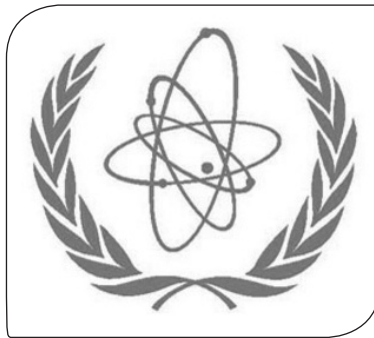
امروز دنیا با بحران قدرت روبه رو است؛ بحرانی که به عللی چون جابه جایی شگرف و ناگهانی مرکز ثقل قدرت از غرب به شرق؛ بیداری پویای سیاسی مردم در سراسر دنیا و وخیم شدن عملکرد آمریکا در داخل و خارج کشور به وجود آمده است. این بحران چالش های جدی و درازمدت نه تنها برای آمریکا و منافع آن، بلکه برای بقای بعضی دولت ها و کشورهایی که در معرض خطر هستند؛ برای کوشش های دسته جمعی در مقابل تهدیدهای جهانی مانند انتشار و تکثیر نیروی اتمی و آلودگی جهانی آب و هوا و در سطح گسترده تر برای ثبات ژئوپلیتیک، در بر دارد.

برژینسکی در کتاب خود به بحث درباره این مطلب می پردازد و می گوید آمریکا باید به طور بسیار جدی در هدایت این دوران بحرانی درگیر باشد. اما برای این که آمریکا بتواند چنین نقشی را ایفا کند باید مشکلات داخلی خودش را حل کند و استراتژی ای پیش گیرد که پاسخگوی منافع و خواسته های متفاوت منطقه ای او باشد. آمریکا باید از اتحادی وسیع تر و بزرگتر در اروپا پشتیبانی کند و از آن حمایت نماید تا در نهایت بتواند روسیه و ترکیه را در یک غرب حیاتی وسعت داده شده، وارد سازد. آمریکا باید در شرق جدید، بین قدرت هایی که در حال پا گرفتن هستند آشتی برقرار کند، باید از درگیری مستقیم نظامی در بر خورده های کشورهای آسیایی خودداری کند و در حالی که به رابطه دوستانه با ژاپن ادامه می دهد، رابطه همکاری جهانی خود را با چین نیز محکم تر سازد.

امریکا باید در این دوران متلاطم نقشی حیاتی در حفظ ثبات دنیا بازی کند. اما امریکانمی تواند در این کار موفق باشد، مگر این که یک ارزشیابی دورنگرانه از چالش هایی که با آنها روبه رو است انجام دهد. برژینسکی با تکیه بر تبحر و تجربه بی نظیر خود در سیاست خارجی، در این کتاب سعی کرده طرحی راهبردی برای آمریکا ارائه دهد که اجرای آن به وجهه جهانی آمریکا جان تازه ای می دهد. طرحی که مشوق صلح است و قرن بیست و یکم را قرن صلح می کند.

*برژینسکی مشاور سابق امنیت ملی جیمی کارتر، در حال حاضر مشاور و عضو هیأت امنای مرکز مطالعات استراتژی یک و بین المللی آمریکا و استاد کرسی سیاست خارجی آمریکا در دانشکده مطالعات بین المللی پیشرفته دانشگاه جان هاپکینز است. تألیفات ایشان شامل تعداد زیادی مقاله های علمی در رابطه با سیاست خارجی آمریکا، امنیت داخلی و خارجی آمریکا و تعداد زیادی کتاب در همین زمینه می شود. برخی از کتاب های اخیر او عبارتند از: امریکا و دنیا، فرصتی دوباره، انتخاب؛ رهبری جهانی یا سلطه بر جهان، صفحه شطرنج عظیم، شکست بزرگ، در میان دو نسل و...

بحران هسته‌ای ایران



کتاب بحران هسته‌ای ایران کامل‌ترین نوشته درباره پرونده هسته‌ای ایران است که توسط مؤسسه کارنگی واشنگتن در سطح جهانی به چاپ رسیده است.

این کتاب ابعاد فنی، سیاسی و امنیتی پرونده هسته‌ای ایران در ۵۰ سال گذشته را به طور مستند مورد بررسی قرار داده، بویژه از سال ۱۳۸۱ که بحران هسته‌ای ایران با صدور قطعنامه آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در شهریور ۱۳۸۲ آغاز شد. قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل،

قطعنامه‌های آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، رویکرد قدرت‌های جهانی، رویکردهای متفاوت سیاسی داخلی، رویکرد دیپلماسی هسته‌ای در دوران ریاست جمهوری آقای خاتمی و آقای احمدی‌نژاد و نقاط ضعف و قوت هر یک، از جمله محورهایی است که در کتاب «بحران هسته‌ای ایران» مورد بررسی قرار گرفته، بویژه این که اشتباه‌های غرب نیز به تفصیل در آن تشریح شده است.

کتاب بحران هسته‌ای ایران سناریوهای موجود جهان غرب از جمله: حمله نظامی، تحریم، تخریب علیه تأسیسات هسته‌ای ایران و پذیرش ایران دارای بمب اتم را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و اثبات می‌کند که تحریم، حمله نظامی، تخریب علیه تأسیسات هسته‌ای ایران و ترور دانشمندان هسته‌ای ایران هیچ‌یک موجب تغییر سیاست هسته‌ای ایران نخواهد شد، زیرا موضوع هسته‌ای مورد اجماع ملی ایرانیان است و هر دولتی با هر رویکرد سیاسی در رأس قدرت باشد، این سیاست را تعقیب خواهد کرد.

موسویان در کتاب بحران هسته‌ای خود دلایل جامعی برای اثبات این حقیقت که ایران به دنبال بمب هسته‌ای نیست را ارائه کرده و نقاط ضعف و اشکالات دیپلماسی جامعه جهانی برای حل مسئله هسته‌ای در ۱۰ سال گذشته را بر شمرده است. وی در پایان، دیپلماسی کارآمد برای حل مسئله هسته‌ای ایران را ارائه می‌دهد و دستور کار مرحله‌ای جامعی را به عنوان راه حل درازمدت و بادوام عرضه می‌کند. طرح مرحله‌ای جامع موسویان شامل چهار بخش است:

۱- موضوع هسته‌ای: وی معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای، فتوای رهبری ایران و اظهارات او بامبا، رئیس‌جمهور امریکا مبنی بر به رسمیت شناختن حقوق هسته‌ای ایران در مقابل تعهدات راسه پایه اساسی برای حل مسئله هسته‌ای دانسته و تعهدات متقابل زیر را پیشنهاد می‌کند:

الف- تعهدات شورای امنیت سازمان ملل

۱- به رسمیت شناختن حقوق هسته‌ای ایران شامل غنی‌سازی

- ۲- رفع تحریم‌ها
 - ۳- خارج کردن پرونده هسته‌ای ایران از دستور کار شورای امنیت سازمان ملل و آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای
 - ۴- همکاری جامعه جهانی با ایران در زمینه انرژی صلح آمیز هسته‌ای
- ب- تعهدات ایران**
- ۱- عملیاتی کردن فتوای رهبری ایران در مورد حرمت سلاح هسته‌ای
 - ۲- عملیاتی کردن پیشنهاد رئیس‌جمهور ایران

مبتنی بر تشکیل کنسرسیوم جهانی برای غنی‌سازی در ایران

- ۳- اجرای پروتکل الحاقی و ترتیبات فرعی پس از تصویب مجلس شورای اسلامی

- ۴- همکاری ایران با آژانس برای رفع تمامی ابهامات فنی آژانس
- ۵- توسعه ظرفیت غنی‌سازی متناسب با نیاز داخلی یا صدور اورانیوم غنی شده مازاد بر نیاز داخلی و یا تبدیل آن به فلز و میله سوخت
- ۶- شفافیت در تولید سانتریفیوژ

- ۷- عدم باز فراوری برای یک دوره محدود اعتمادسازی
- ۸- عدم ساخت راکتور آب سنگین جدید برای یک دوره محدود اعتمادسازی، در صورتی که راکتور آب سبک در اختیار ایران قرار گیرد.

۲- بسته ایران و امریکا

همزمان با پیشبرد بسته هسته‌ای، بسته جامعی شامل تمامی مسائل دو جانبه منطقه‌ای و بین‌المللی بین ایران و امریکا، مورد گفت‌وگوی تهران-واشنگتن قرار گیرد و محورهای موضوعاتی که دو کشور در آن دارای منافع مشترک هستند نیز مورد همکاری قرار گیرد از جمله مبارزه با مواد مخدر و صلح و ثبات در افغانستان و عراق.

۳- عاری‌سازی خاورمیانه از سلاح‌های کشتار جمعی

راه حل درازمدت و بادوام، عاری‌سازی خاورمیانه از سلاح‌های کشتار جمعی است و با توجه به این که اسرائیل تنها کشور دارنده سلاح‌های هسته‌ای است، جامعه جهانی باید در این مورد اقدام جدی به عمل آورد.

۴- پایان بخشیدن به استانداردهای دوگانه

غرب با کشورهایی همچون هند و پاکستان و اسرائیل که دارای سلاح هسته‌ای بوده و عضو معاهده NPT نیستند، رابطه استراتژیک دارد و شدیدترین تحریم‌ها را علیه ایران اعمال می‌کند که هم عضو NPT است و هم سلاح هسته‌ای ندارد. غرب باید به این استانداردهای دوگانه پایان دهد.

چشم‌ها و گوش‌ها

اَضایع کردن آرمان‌های اولیه، به غرور روی آوردن، متزوی کردن اصحاب فضیلت و میدان دادن به افراد دون پایه و بی‌مایه [.

عامل سقوط یک حکومت از نگاه حضرت علی

هفته‌نامه امید جوان، ۲۶ فروردین ۱۳۹۱



آیت‌الله جوادی آملی گفت: حضرت را این‌گونه برمی‌شمرد: «تضییع الاصول، علی (ع) چهار عامل سقوط یک حکومت تمسک بالغرور، تأخیر الافضل، تقدیم الاراذل»

وی با اشاره به شدت یافتن حملات به اندیشه و آرمان‌های امام خمینی (ره) از سوی دشمنان داخلی و خارجی، وظیفه دلسوزان و نظام در مقطع کنونی برای حفظ و نشر تاریخی حقیقی مبارزات امام خمینی و یارانش را یادآور شد و گفت: متأسفانه در حق امام در داخل و بویژه خارج جفای می‌شود و هنوز ابعاد شخصیتی این مرد بزرگ درست معرفی نشده است.

توصیه به بازگشایی مخزن اسناد محرمانه



اسناد محرمانه آن مؤسسه بنیان تدوین تاریخ اصیل انقلاب اسلامی را بریزند تا نسل حاضر و نسل‌های آینده درک و تصور حقیقی و واقعی از تاریخ انقلاب و نظام اسلامی داشته باشند.

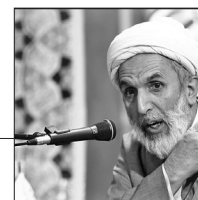
به گزارش ایسنا، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در دیدار جمعی از مدیران ارشد مؤسسه حفظ آثار امام خمینی (ره) تأکید کرد مسئولان مؤسسه حفظ و نشر آثار امام می‌توانند با بازگشایی مخزن

گزارش فارس، وی با تأکید بر این که عقلای نظام به این حرف آقای هاشمی گوش نخواهند داد افزود: این مورد هم در ذیل برخی توصیه‌های هاشمی است که به ضرر بوده و عقلا هم به آن عمل نخواهند کرد. طائب با بیان این که امروز کل دنیا فهمیده فتنه ۸۸ برنامه‌ای برای براندازی بود که برخی در آن فوزه و مردود شدند، افزود: مردم حتی با این افراد هم با سماحت رفتار کردند، از این رو اگر آنها می‌خواهند به خط سالم برگردند باید اجازه دهند همین مقدار احترام برای مردود شدگان فتنه باقی بماند.

عقلای نظام

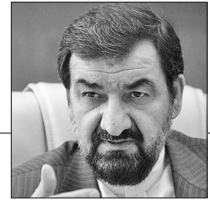
به توصیه هاشمی گوش نخواهند داد

روزنامه اعتماد، ۲۲ خرداد ۱۳۹۱



مهدی طائب، رئیس شورای قرارگاه راهبردی عمار درباره توصیه اخیر هاشمی رفسنجانی به مؤسسه حفظ آثار امام خمینی بر بازگشایی مخزن اسناد محرمانه اظهار داشت: این که آقای هاشمی از بیان این مطالب چه هدفی را دنبال می‌کند مشخص نیست و ما هم نمی‌خواهیم سخنان وی را رمزگشایی کنیم.

طائب ادامه داد اگر در تاریخ انقلاب به هر دلیلی برخی مسائل محرمانه باقی مانده حتماً دو دلیل داشته است؟ دلیل اول آن این است که اگر این اسناد رمزگشایی شود ممکن است چهره برخی افراد برای مردم تغییر کند و مسئله دیگر آن نیز دستیابی دشمن به سلسله اطلاعاتی است که می‌تواند از ما به دست آورده و ضربه بزند. به



ماجرای های سال ۸۸ اعتراض های اجتماعی بود!

روزنامه ایران، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۱

صحت انتخابات باز همگام با میر حسین موسوی و کروبی بحث تقلب در انتخابات را پیش کشیدید گفت: «در آن زمان افکار عمومی دچار تشویش شده بود و اگر دولت در آن زمان اجازه شمارش آرا را می داد، هیچ موقع تظاهرات به نابهنجاری کشیده نمی شد.» در انتهای جلسه نیز هنگامی که مجری برنامه پرسید آیا شما حوادث بعد از انتخابات را فتنه می دانید یا اعتراض؟ رضایی گفت: «بنده آنها را تخلف و اعتراض می دانم و اگر مسئولان نظام با سوءمدیریت با آن برخورد نمی کردند فتنه به وجود نیامده بود.»

آنها از نوع اجتماعی بود نه سیاسی و در حالی که می توانست مسالمت آمیز ادامه یابد و ختم شود اما به علت «ضعف مدیریت» به فتنه تبدیل شد. رضایی در پاسخ به پرسش دانشجویی مبنی بر این که چرا شما با وجود سخنان رهبری مبنی بر

محسن رضایی در دانشگاه شهید چمران اهواز حضور یافته و ضمن سخنانی درباره حمایت از تولید ملی و راهکارهای اقتصادی آن، گریزی هم به حوادث سال ۸۸ زد و اظهار داشت: «مردم به نتیجه انتخابات معترض بودند و اعتراض

آینده سیاسی احمدی نژاد چه خواهد شد



ریاست جمهوری آینده معرفی کند و خود هدایت پشت پرده را داشته باشد و سپس در دوره بعد جابه جاشوند، چون ما در ایران پست نخست وزیری نداریم که این سناریو دقیقاً همانند آنچه در روسیه اعمال شد در ایران اجرا شود.» وی ادامه داد: «حتی پیش بینی می شد که آقای مشایی به عنوان یک چهره نزدیک به ایشان، چنین نقشی را ایفا کند، اما با بعضی تهاجماتی که به آقای مشایی شد و عملاً وجهه اجتماعی ایشان را از بین بردند، احتمال اجرای این مدل تا حدودی کاهش پیدا کرده است، بنابراین آقای احمدی نژاد یا باید فرد دیگری را جایگزین کند که اسامی ای مطرح شده است و یا این که ایشان مدل دیگری در نظر دارد که باید به مرور با آن آشنا شد.»

محبیان سناریوی احتمال حضور احمدی نژاد در نهادهای قانونی همچون مجمع تشخیص مصلحت نظام را بیشتر دانست و گفت: «احتمال دیگر هم این است که ایشان به عنوان یک چهره فعال تأثیر گذار در حوزه سیاست (نه به شکل رسمی) حضور داشته باشد و به عنوان یک چهره جنجالی همچنان باقی بماند.»

محبیان در پایان و در پاسخ به این پرسش که آیا این نقش احمدی نژاد همچون نقش آقای خاتمی پس از ریاست جمهوری ایشان است، گفت: «خاتمی مقداری به حاشیه های خارجی و دور نظام نزدیک شد و احمدی نژاد شاید نخواهد چنین نقشی را بازی کند و بیشتر به عنوان یک اپوزیسیون داخل نظام موضع انتقادی شدید داشته باشد.»

عده بگیرد. «محبیان افزود: «تمامی این موارد سناریوهای محتمل عقلی است که ممکن است ایشان پیش بگیرد، اما در میان اینها با توجه به شخصیت آقای احمدی نژاد، این که ایشان کلاً از صحنه کنار رود و یا اینکه یک فرد حاشیه ای شود محتمل نیست و این احتمال قوی تر است که ایشان همچنان در صحنه سیاسی باقی بماند و با تیم متشکل سیاسی به صورت یک حزب تشکیل دهد و یا در یک موقعیتی نظیر آقای هاشمی در جایگاهی قانونی قرار بگیرد و تأثیرات غیر مستقیم خود در عرصه سیاست کشور را داشته باشد.»

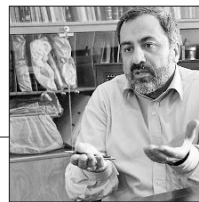
محبیان در پاسخ به این پرسش که چقدر محتمل است آقای احمدی نژاد پس از دوران ریاست جمهوری به شهرداری تهران برگردد گفت: «برای کسی که به ریاست جمهوری رسیده، بازگشت به شهرداری یک افت تلقی می شود و بار و حیه ای که من از آقای احمدی نژاد می شناسم احتمال این گزینه را زیاد نمی دانم.» محبیان درباره احتمال اجرای سناریوی پوتین - مدودف توسط احمدی نژاد گفت: «احمدی نژاد در این چارچوب عمل نکرد، یعنی این برداشت می شد که ایشان شخصی را به عنوان کاندیدای

امیر محبیان تحلیلگر مسائل سیاسی در گفت و گو با فرارو (۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۱) گفت: «درباره جایگاه سیاسی آقای احمدی نژاد پس از ریاست جمهوری دهم چند سناریو وجود دارد: یکی این که ایشان به عنوان فردی که قبلاً رئیس جمهور بوده در یک سمت رسمی و قانونی نظیر عضویت در مجمع تشخیص مصلحت نظام قرار بگیرد و فعالیتی فراتر از آن نداشته باشد. دوم این که ایشان به عنوان رهبر یک حزب یا جریان سیاسی وارد صحنه شود و تیم مشکلی را به عنوان یک حزب برای خود فراهم کند و تلاش کند که در انتخابات ریاست جمهوری آینده یا مجالس آتی نقش داشته باشد. سوم این که ایشان به عنوان فردی که در سال های آخر ریاست جمهوری خود با تنش هایی روبرو بوده در یک موضع مخالف، در جایگاهی قرار بگیرد که وجهی از انتقاد را دارد و موضع اپوزیسیونی داخل نظام است. چهارم این که ایشان بعد از انتخابات ریاست جمهوری عزلت سیاسی اتخاذ کند و دیگر در صحنه سیاست حضور نداشته باشد. پنجم این که ایشان به ظاهر در صحنه سیاسی نباشد و در حاشیه قرار بگیرد، اما هدایت نامرئی بعضی از جریان های هوادار خود را بر

ناصادقی روبه‌رو هستیم. وی در بخشی دیگر از گفت‌وگوی خود نیز اظهار می‌دارد: ناطق‌نوری حق دارد جلسه سخنرانی رئیس‌جمهور را ترک کند، چون وقتی احمدی‌نژاد در مبارزات انتخاباتی اسمش را می‌آورد، او آزرده‌خاطر شده و مجلس را ترک می‌کند!

در ددل‌های عماد افروغ

روزنامه‌ایران، ۱۱ خرداد ۱۳۹۱



عماد افروغ در گفت‌وگویی با مسیح علی‌نژاد گفت: ... ما یک «پوپولیسم متوهمانه» ناصادق». امروز ما با یک پوپولیسم متوهمانه صادق داریم و یک «پوپولیسم متوهمانه» ناصادق».

... آیت‌الله مهدوی کنی درباره مفهوم ولایت فقیه تأکید کرد که بعضی‌ها فکر می‌کنند معنای ولایت فقیه این بوده که امام می‌گفتند من هر چیزی که می‌گویم همان درست است و باید بشود. اصلاً چنین چیزی نیست؟ الان هم چنین چیزی نیست؟ ولی فقیه یعنی کسی که بتواند جامعه‌ای را حرکت و تعالی بدهد و بالا بیاورد. به تعبیر شهید مطهری که می‌گفت: «قل تعالوا» خداوند در قرآن نمی‌گوید بیایید می‌گوید «تعالوا» بالا بیایید، یک قدری تکان بخورید. حجت‌الاسلام ناصر نقویان گفت: «خانم

بعد از انقلاب خیلی تقصیر کردیم

روزنامه‌اعتماد، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۱

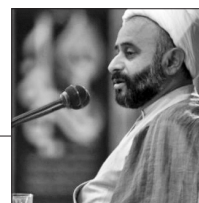


آیت‌الله مهدوی کنی با نگاهی به تاریخ ۳۰ سال گذشته می‌گوید: همه ما مسلماً در پیشگاه خدا و اسلام مقصریم و هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند تقصیر نکرده‌ایم؛ ما بعد از انقلاب خیلی تقصیر کردیم و شاید بعضی از این مشکلاتی که برای ما پیش آمده باز تاب این تقصیرهای ما باشد. ما تقصیر کردیم، ولی آن گذشت و نباید زانوی غم بغل بگیریم و هیچ کاری نکنیم.

در میان سخنان حجت‌الاسلام نقویان در جمع استادان دانشگاه علوم پزشکی مشهد اما یک نکته صریح‌تر و قابل تأمل تر است بخصوص برای آنها که در سال‌های پیش از انقلاب از زبان برخی از بزرگان دینی می‌شنیدند که اگر دو ساعت از این تلویزیون در اختیار ما بود همه را جذب می‌کردیم. او در این سخنرانی می‌گوید: «رسانه و تلویزیون در اختیار شیعه قرار دارد، اما هر روز شاهد نتایج معکوس اخلاقی و تربیتی در جامعه هستیم.»

سفر خانم مرکل و خجالت ما

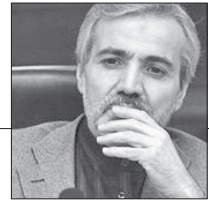
امید جوان، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۱



مرکل صدراعظم آلمان در سفر به ایتالیا تنها و بدون همسر خود رفت و همسرش با هواپیمای عادی در ایتالیا به او پیوست. وقتی علت جدا آمدن را از صدراعظم آلمان پرسیدند توضیح داد: من اجازه دارم از امکانات دولتی استفاده کنم نه همسرم. «نقویان این عبارت را با تأثر و تحسر بیان کرده و یادآور شده است: «وقتی در آلمان صدراعظم حاضر نیست به اندازه یک بلیط هواپیما از امکانات دولتی برای شوهر خود استفاده کند، ولی در کشور ما اختلاس سه‌هزار میلیارد تومانی اتفاق می‌افتد، مانمی‌دانیم چگونه از خفت و خواری به جوانان خود پاسخ دهیم...»

**برای تهیه ویژه‌نامه‌های چشم‌انداز ایران
با دفتر نشریه تماس بگیرید**

۰۲۱-۶۶۴۳۳۲۰۷



یارانه‌ها فرمتی برای دور زدن قانون

محمدباقر نوبخت، روزنامه‌شوق (۱۰ خرداد ۱۳۹۱)

«پ» بند ۴۶ قانون بودجه سال ۱۳۹۰، اختصاص هر گونه و جبهی برای اجرای قانون هدفمند کردن یارانه‌ها، غیر از وجوه حاصل از محل اصلاح قیمت حامل‌های انرژی و سایر کالاها و خدمات موضوع قانون هدفمند کردن یارانه‌ها و یارانه‌های موضوع قانون بودجه ممنوع بوده است، بنابراین به نظر می‌رسد که تاکنون، اجرای قانون هدفمند کردن یارانه‌ها با همه حرف‌ها، حدیث‌ها، تورم و گرانی‌ها فرستی بوده است تا دولت محترم از محل بودجه عمومی، فروش نفت و منابع بانک مرکزی ۲۶۱ هزار میلیارد ریال، خلاف قانون توزیع کند. حال این پرسش مطرح می‌شود، در شرایطی که طی ۱۵ ماه، ضمن تحمیل تورم موجود به جامعه، کل مبلغ حاصل از افزایش قیمت حامل‌های انرژی، کالاها و خدمات فقط ۲۴۵ هزار میلیارد ریال بوده است، با توجه به مصوبه تازه مجلس شورای اسلامی برای تأمین درآمد ۶۶۰ هزار میلیارد ریالی در سال ۱۳۹۱، دولت چقدر باید مجدداً قیمت بنزین، گاز، برق و... را در سال جاری افزایش دهد و یا...؟

معاون پژوهش‌های اقتصادی مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام

۲۴۵ هزار میلیارد ریال از یارانه‌ها را کاهش داده و از سوی دیگر ۵۰۶ هزار میلیارد ریال یارانه نقدی پرداخت کرده است، یعنی با اجرای قانون هدفمند کردن یارانه‌ها مبلغ ۲۶۱ هزار میلیارد ریال بیشتر یارانه بین خانوار توزیع شده است. بر اساس گزارش کمیسیون ویژه بررسی طرح تحول اقتصادی، دولت منابع مورد نیاز جهت توزیع مبلغ ۲۶۱ هزار میلیارد ریال بیش از درآمدهای حاصله را از محل بودجه عمومی ۲۲/۷ درصد، از محل نفت خام و میعانات گازی ۱۱ درصد، از محل منابع بانک مرکزی ۱۷/۶ درصد و از سایر منابع هشت درصد تأمین کرده است، در نتیجه به دلیل این عملکرد امکان پرداخت سهم بخش‌های تولید فراهم نشده است.

در پایان یادآور می‌شود که به استناد جزء

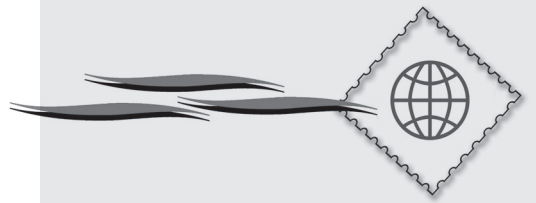
کمیسیون ویژه بررسی طرح تحول اقتصادی مجلس شورای اسلامی در جدیدترین گزارش خود اعلام کرده است که در سه ماهه پایانی سال ۱۳۸۹ (سه ماهه اول اجرای قانون هدفمند کردن یارانه‌ها) مبلغ ۱۱۴ هزار میلیارد ریال و در سال ۱۳۹۰ نیز مبلغ ۳۹۲ هزار میلیارد ریال به خانوار یارانه‌های نقدی پرداخت شده است. این ارقام در واقع نشان می‌دهد که در مدت ۱۵ ماه از اجرای قانون هدفمند کردن یارانه‌ها جمعاً ۵۰۶ هزار میلیارد ریال از بابت یارانه‌های نقدی از سوی دولت بین خانوارها توزیع شده است. این در حالی است که کل درآمد حاصل از محل افزایش قیمت حامل‌های انرژی، کالاها و خدمات فقط ۲۴۵ هزار میلیارد ریال بوده است. به عبارت دیگر در این مدت دولت محترم در اجرای قانون هدفمند کردن یارانه‌ها از یک سو،

برای تهیه ویژه‌نامه‌ها، بلافاصله

نشریه تماس بگیریید:

۶۶۹۳۶۵۷۵





ایران در رسانه‌های جهان

تلخیص و روح‌یابی:
هادی عبادی

مطالبه تحمیلی نادرست

۱- باید امیدوار باشیم که توضیح موجود در گزارش نیویورک تایمز در مورد موضوع امریکا برای ورود به مذاکرات با ایران درباره فعالیت‌های هسته‌ای به وضوح آنچه را که امریکا و کشورهای غربی دیگر مذاکره‌کننده پیشنهاد می‌دهند ارائه نکرده باشد. اساس روایت نیویورک تایمز این است که دولت اواما و شرکای اروپایی، آن مذاکرات را «باجرخواست بستن فوری و از کار انداختن نهایی» تأسیسات غنی‌سازی اورانیوم در فردو آغاز خواهند کرد. این تقاضا تکرار خواسته ایهود باراک وزیر دفاع اسرائیل مبنی بر بستن فردو به عنوان هدفی کلیدی برای اسرائیل است. پیام طرف غربی برای طرف ایرانی کاملاً واضح به نظر می‌رسد: شاید مایل باشیم نوعی از برنامه هسته‌ای ایران را تحمل کنیم، اما این امر فقط شامل تأسیساتی است که اگر ما یا اسرائیلی‌ها بعداً بخواهیم آنها را بمباران کنیم، متحمل خسارات قابل توجهی شود! این فرمولی نیست که در رهبران ایرانی اعتماد ایجاد کند و به آنها انگیزه بیشتری برای حرکت به سمت نوعی توافق بدهد.

۲- در مورد مسئله هسته‌ای ایران دو زمینه اصلی را باید در نظر گرفت، اول این که ایران عضو پیمان منع گسترش تسلیحات هسته‌ای است و تأسیسات هسته‌ای خود را در معرض بازرسی‌های بین‌المللی قرار می‌دهد. خواسته‌هایی که فقط به ایران تحمیل شود و در مورد دیگران به اجرا در نیاید، آشکارا نشان‌دهنده استاندارد دوگانه است. نکته دوم این است که هر نوع قرارداد بین‌المللی نیازمند این امر است که هر طرف اطمینان داشته باشد که طرف

دیگر برای رسیدن به قرارداد جدی است و اینکه اگر قراردادی منعقد شد، هزینه‌های نداشتن توافق پایان خواهد یافت. ایرانی‌ها دلایل خوبی دارند تا شک داشته باشند که اگر شروع به دادن امتیازهای قابل توجه کنند، کاهش قابل توجهی در تحریم‌ها خواهند دید یا نه.

۳- هدف اصلی ایالات متحده و شرکای آن در گروه ۵+۱ هنگام برنامه‌ریزی برای رویکرد خود در مذاکرات باید از بین بردن تردیدهای ایران در گرفتن امتیازهای قابل توجه در صورت مصالحه باشد. دولت اواما نمی‌تواند ریسک خراب کردن فرایند مذاکره را با تمرکز بر مطالباتی بپذیرد که به نظر می‌رسد بیشتر در جهت تسهیل اهداف نظامی اسرائیل است.

منبع: **فاران پالیسی (امریکا)**

۸ آوریل ۲۰۱۲ (۲۰ فروردین ۱۳۹۱)

نویسنده: **پل پیلاز**

برای صلح، هر دو طرف باید مصالحه کنند

۱- از نظر یک دیپلمات درگیر در مذاکرات هسته‌ای ایران و ۵+۱، اگر اواما و رهبران ایران در مذاکرات هفته آینده [مذاکرات استانبول ۲] مصالحه نکنند، منطقه نهایتاً با جنگی تمام‌عیار مواجه خواهد شد. علی‌رغم این موضوع نشانه‌هایی وجود دارد که دور آینده گفت‌وگوها احتمالاً اندکی با مذاکرات شکست‌خورده قبلی تفاوت دارد. قبلاً عواملی همچون قابلیت مانور سیاسی محدود در داخل کشورها، فشار داخلی مبنی بر عدم مصالحه و احساس قدرتی که هر طرف را تطمیع می‌کرد که باور کند می‌تواند بر طرف دیگر فشار وارد کند گفت‌وگوها را هدایت می‌کرد؛ گفت‌وگوهایی

که اغلب در مورد تحمیل شرایط تسلیم بلا شرط به دیگری بودند. این امر هیچ‌گاه به موفقیت نرسید.

۲- امریکا در حالی با به مذاکرات می‌گذارد که مطالبات وسیعی دارد. ایران باید تولید اورانیوم غنی‌شده ۲۰ درصد را متوقف کند، باید همه فعالیت‌ها را در تأسیسات زیرزمینی فردو متوقف کند و ذخیره اورانیوم غنی‌شده ۲۰ درصد را تحویل دهد. آنچه که روشن نیست پیشنهادات اواما است. تا کنون مسئولان کاخ سفید فقط به این امر اشاره کرده‌اند که برای تولید ایزوتوپ‌های پزشکی به ایران صفحه‌های سوخت داده می‌شود و قول دادند که تحریم‌های جدید دیگری از طرف سازمان ملل بر ایران تحمیل نشود. این بسته از دید اکثر ناظران ناموفق است.

۳- مسئله لزوم مطالبات نیست، بلکه عدم توازن میان مطالبات و پیشنهادات است. به نظر می‌رسد برای اینکه هر نوع معامله‌ای شکل بگیرد، هر نوع محدودسازی فعالیت‌های اتمی ایران باید با محدودسازی تحریم‌ها همراه باشد. چالش اواما این است که تقریباً هیچ فضای سیاسی برای لغو کردن بعضی از تحریم‌های فعلی ایالات متحده وجود ندارد. چون کنگره اکثر تحریم‌های امریکارا تحمیل کرده است، کنگره نیز باید هر نوع تغییر در آنها را تصویب کند. آخرین باری که اواما در مورد تحریم ایران با کنگره به مبارزه برخاست، نتیجه آرا ۱۰۰-۰ منجر به شکست اواما در سنا شد. او در حین تلاش برای انتخاب مجدد، بر سر این مسئله با کنگره به مبارزه برخواید خواست. شاید در اتحادیه اروپا و آسیا انعطاف‌پذیری بیشتری وجود داشته

باشد. اما هر چه زمان بگذرد، قول لغو تحریم‌ها بی‌ارزش تر خواهد شد.

۴- این خطر وجود دارد که سکوت اوپاما در مورد مشوق‌ها از منطق رویکرد تدریجی الهام گرفته باشد، یعنی مطالبات در طول مذاکرات مطرح شوند، اما مشوق‌های واقعی فقط در آخر ارائه شوند. اما این احتمال نیز وجود دارد که سکوت، حرکتی حساب شده باشد. در حالیکه مطالبات به رسانه‌های امریکا درز می‌کند، مشوق‌ها در سر میز مذاکره هنگامی که فرایند دیپلماتیک جریان داشته باشد ارائه می‌شوند.

منبع: هافینگتن پست (امریکا)،

۱۰ آوریل ۲۰۱۲ (۲۲ فروردین ۱۳۹۱)

نویسنده: تریتا پارسی

مؤلفه‌های دیپلماسی هسته‌ای ایران

۱- از نظر برخی از مشاوران اوپاما، ایران در مذاکرات «وقت بیشتری می‌خرد» در نتیجه دیپلماسی قهر آمیز قابل توجه است که ترکیبی از تحریم صادرات نفت و اشاره ضمنی به این موضوع است که توافق نکردن ایران راه را برای حمله اسرائیل به سایت‌های هسته‌ای ایران باز می‌کند. اما همین درک عمومی که دولت اوپاما آن را از دولت بوش به ارث برد این امر را نادیده می‌انگارد که استراتژی دیپلماسی ایران از جمع‌آوری سانتریفیوژها برای پشتیبانی از برنامه تسلیحاتی نیست، بلکه برای مذاکره بر سر معامله‌ای بزرگتر با ایالات متحده است.

استراتژی که بر مبنای ارتباط با مسئولان امنیت ملی ایران از صورت مذاکرات دیپلماتیک گردآوری شده است را می‌توان در سه اصل جمع‌بندی کرد:

الف- ایران فقط زمانی باید با ایالات متحده مذاکره کند که به قدرت نفوذ کافی در مذاکرات دست یافته باشد تا بتواند به امتیازات قابل توجه نایل شود.

ب- هدف مذاکرات با ایالات متحده، پایان دادن به سیاست‌های امریکا در دشمنی آشکار با جمهوری اسلامی و وادار کردن آنها به پذیرش نقش مشروع ایران در سیاست‌های منطقه خاور میانه است.

ج- برگ برنده نخست ایران در هر نوع مذاکره‌ای، ذخیره اورانیوم غنی شده است.

منبع: سایت آنتی‌وار،

۲۸ آوریل ۲۰۱۲ (۱۹ دیبهبست ۱۳۹۱)

نویسنده: گرت پورتر

جنگ دیگری برای ادرصد

۱- تمام سیستم رسمی اسرائیل برای چندین ماه به مغز شویی افکار عمومی اسرائیل، امریکا و اروپا- با دستکاری هر موضوعی از «تهدید فعلی» که مطلبی غیر واقعی است گرفته تا «دومین هولو کاست» در آینده- برای جنگی قطعاً ضروری مشغول بوده است. کل مناقشه در مورد سایت فردو به چرخش اسرائیل به مفهوم مشکوک دیگری مشهور به «حوزه مصونیت» مرتبط است. تل آویو بر این موضوع پافشاری می‌کند که فردو به تهران اجازه خواهد داد تا ارکان حساس تر برنامه هسته‌ای خود را به دقت در کوه محافظت کند که نسبت به قوی‌ترین بمب‌های سنگر شکن GBU-28 که اوپاما با فروش آنها به اسرائیل موافقت کرد، مقاوم است. این موضوع کاملاً مهم است. تل آویو این بهانه «حوزه مصونیت» را بعد از این اختراع کرده که فعالیت هسته‌ای غیر نظامی تحت نظارت IAEA در فردو انجام می‌شد.

۲- نظر سنجی‌ها نشان داده‌اند که اکثریت اسرائیلی‌ها فقط زمانی جنگ را می‌خواهند که «برادر بزرگ امریکایی» آن را هدایت کند و با پیامدهای ترسناک آن مواجه شود. زمینه این امر بسیار مهم است. در آمد ۵۰۰ نفر از ثروتمندترین اسرائیلی‌ها، تقریباً ۷۵ میلیارد دلار است. این امر در کشوری است که GDP (تولید ناخالص داخلی) آن ۲۰۵ میلیارد دلار است. ۲۰ خانواده ثروتمند اسرائیلی تقریباً نیمی از بورس اوراق بهادار را کنترل می‌کنند. مجموع ثروت آنها ۲۵ درصد بیشتر از بودجه اسرائیل برای سال ۲۰۱۲ است. حدس بزنید این افراد چه کسانی هستند؟ حامیان ارشد ائتلاف Ysrael Beitenu _ likud که نخست‌وزیر بنیامین نتانیاهو سکانشان آن است. بنابراین لایه یک درصدی در اسرائیل است که همچون لایه یک درصدی در امریکا خواهان جنگ بر علیه ایران است.

منبع: آسیاتا پمز (هنگ کنگ)،

۱۱ آوریل ۲۰۱۲ (۲۳ فروردین ۱۳۹۱)

نویسنده: پیه اسکوبار

آیا ایران تهدید محسوب می‌شود؟

۱- آرژانس بین‌المللی انرژی اتمی به طور مرتب «عدم انحراف» منابع اتمی ایران را از غیر نظامی به نظامی تصدیق کرده است. بر آورد اطلاعات ملی امریکا در سال ۲۰۰۷ در زمان ریاست جمهوری جورج بوش نشان داد که ایران به دنبال سلاح

اتمی نیست. مدیر اطلاعات ملی اوپاما نیز در سال ۲۰۰۹ این یافته‌ها را تأیید کرد. امسال لئون پانه‌تا وزیر دفاع امریکا به وضوح اعلام کرد که ایران نه در حال کار روی تسلیحات اتمی است و نه قصد ساخت آنها را دارد.

۲- ایران (برخلاف اسرائیل) به عنوان امضا کننده پیمان منع گسترش سلاح‌های اتمی، اجازه پیگیری نیروی اتمی غیر نظامی را دارد. غنی‌سازی اورانیوم ایران که هم‌اکنون در سطح ۲۰ درصد است، قانونی و با تولید جهت نیازهای پزشکی سازگار است.

۳- بعضی این مطلب را مطرح می‌کنند که ایران به لحاظ نفتی غنی است و نیازی به انرژی هسته‌ای ندارد. [در مقام مقایسه می‌توان گفت] ایالات متحده به این علت که یک منبع انرژی دارد، از منابع دیگر انرژی صرف نظر نمی‌کند.

۴- می‌توانیم این پرسش را مطرح کنیم که از بین ایالات متحده، اسرائیل و ایران کدام یک کشوری متخاصم بوده است؟ ایالات متحده دارای ذخایر قابل توجهی از تسلیحات هسته‌ای است. ایران چنین تسلیحاتی ندارد. امریکا سیاست‌های جنگی راه‌هدایت می‌کند که به شکل گسترده‌ای در میان مردم امریکا منفور است. دولت اوپاما احتمالاً برای حمله به ایران، برای اسرائیل بمب‌های سنگر شکن فراهم کرد. هم اسرائیل و هم امریکا در دهه گذشته درگیر تهاجم به کشورهای دیگر بوده‌اند. ایرانی‌ها طی قرن‌ها آغازگر جنگ نبوده‌اند.

۵- اگر بخوایم به دنبال رژیم‌های هسته‌ای و متخاصم بگردیم که برخلاف ارزش‌های دموکراتیک و قوانین بین‌الملل مصمم به آغاز جنگ است، دو کاندیدای محتمل داریم که با این شرایط همخوانی دارند. ایران مطمئناً یکی از آنها نیست.

منبع: هافینگتن پست (امریکا)،

۱۲ مه ۲۰۱۲ (۱۲ دیبهبست ۱۳۹۱)

نویسنده: آنتونی گورگوری

وضعیت غیر قابل کنترل پس از اسد

۱- سران نظامی ایالات متحده و ناتو سناریوهای محتمل در سوریه را در صورت تصمیم قدرت‌های غربی مبنی بر حمله و حذف رژیم بشار اسد بررسی کرده‌اند. این بررسی‌ها توسط رئیس ستاد مشترک ارتش امریکا ژنرال مارتین دمپسی حین سخنرانی در بنیاد کارنگی فاش شد. وی گفت: «قبل از هر نوع اقدام در

سوریه، می خواهیم بدانیم بعد از عملیات نظامی چه اتفاقی خواهد افتاد. «دمپسی اعلام کرد که این بررسی حین ملاقات ماه گذشته سران ناتو در بروکسل شامل هیچ نوع برنامه ریزی برای عملیات نظامی در سوریه نبود و تأکید کرد که وضعیت پس از اسد غیر قابل کنترل خواهد بود.

۲- پس از این که خشونت مداوم، آتش بس با میانجی گری سازمان ملل را بی اعتبار کرده است در واشنگتن فشار برای مداخله نظامی همچنان زیاد است. طرفداران مداخله وانمود می کنند که حمایت آنها جهت استفاده از نیروی نظامی به علت پشتیبانی از شهروندان و پایان خشونت است. اما تقریباً مسلم است که مداخله نظامی خشونت را افزایش خواهد داد و بیش از همه این تصور را تصدیق خواهد کرد که هدف بزرگتر، حذف یکی از هم پیمانان اصلی ایران در منطقه است.

۳- سیاست دولت او بامادر مورد سوریه تا حدی غیر شفاف بوده است. او به همراه ناتو اعلام کرده است که هیچ طرحی برای حمله نظامی وجود ندارد اما بر طبق گزارش ها برای اپوزیسیون کمک های غیر نظامی فرستاده اند، طرح کوفی عنان را به عنوان طرحی شکست خورده محکوم کرده اند و به علت ماهیت بهبودناپذیر این کشمکش به طرح جایگزین (B plan) اشاره کرده اند.

منبع: سایت آنتی وار

۲۰۱۲ (۱۳) اردیبهشت (۱۳۹۱)

نویسنده: جان گلیرز

عاملان انفجار در سوریه

۱- در مورد انفجارهای دمشق بیرون از یک ستاد امنیتی مهم که بیش از ۴۰ نفر کشته و ۱۷۰ نفر مجروح شدند، تفسیر رسانه های رسمی این بود که کار تروریست هایی است که از طرف عربستان سعودی و قطر تأمین مالی می شوند. اپوزیسیون سوریه بشمار اسد را مقصر دانست و ادعا نمود که این دولت برای اثبات ادعای خود مبنی بر تصمیم القاعده برای بی ثبات کردن کشور، می خواهد مردم عادی سوریه را از هزینه مخالفت با حکومت بترساند.

۲- گروه رادیکالی به نام «جبهه النصره» یا جبهه پیروزی در چند ماه گذشته پدید آمده است که بیانیه هایی با این ادعا صادر می کند که مسئول رشته بمب گذاری های کوچکتر بیرون از ساختمان های دولتی و امنیتی است. مقام های

امریکایی قبلاً گفته بودند که افراط گرایان سنی، شامل مبارزینی که با القاعده عراق ارتباط دارند مسئول بمب گذاری های کشنده در دمشق و آلیو هستند.

۳- این نگرانی وجود دارد که ممکن است اوضاع سوریه بازتابی از اوضاع عراق باشد. در عراق جنگ وسیع بر علیه اشغال، گروه های جهادی را به صحنه آورد.

منبع: نیویورک تایمز (امریکا)،

۲۰۱۲ (۲۱) اردیبهشت (۱۳۹۱)

آنکارای سنی و بغداد هسته ای

۱- به نظر می رسد که پس از سوریه که میدان کشاکشی نیابتی میان دو محور غربی-امریکایی و محور روسی-چینی-ایرانی یا کشاکشی سنی-شیعی میان دو قطب منطقه ای ایران و ترکیه شد، اکنون عراق نامزد آن است که میدان جنگی نیابتی میان ترکیه و ایران شود... بویژه اگر خشونت و قتل در سوریه ادامه یابد. ترکیه که عضو ناتو است در مرزهایش با سوریه-اگر چه با ملاحظاتی- آماده است. ملاحظات را از آن رو پیش نهادیم که دست کم آن چنان که تا کنون ثابت شده است، پیمان ناتو یک حمله نظامی برای دخالت به سود «ارتش آزاد سوریه» را فرماندهی نخواهد کرد.

۲- حکومت اردوغان نیز در مقابل می داند که کشاکش با تهران بر سر نفوذ منطقه ای در این مرحله به سود آن نیست، بویژه از آن روی که غرب که در تلاش انجام معامله ای با ایران برای بستن پرونده هسته ای آن است اگر هم بخواهد نمی تواند شاهرگ های پشتیبانی تهران از دمشق را قطع کند.

۳- استانبول میزبان گفت و گوی ایرانی ها با کشورهای ۱+۵ بود و مایل بود از یک حمله اسراییلی-امریکایی بر تأسیسات هسته ای ایران جلوگیری کند، زیرا پیامدهای چنین حمله ای بزرگتر از آن است که یک کشور منطقه ای بتواند آنها را تحمل کند.

۴- میان نخست وزیر حکومت مرکزی و رئیس منطقه کردستان که با آنکارا از در آشتی در آمده است دشواری ها و نگرانی هایی در کارند: از یک سو، در زمینه قراردادهای نفتی مشکلات بزرگی میان این دو وجود دارد و از سوی دیگر نگرانی بارزانی از لحظه ای است که معادلات منطقه ای به سود تهران تغییر کنند، زیرا در آن هنگام هم پیمانان و نمایندگان تهران در موقعیت

هم پیمان غرب قرار می گیرند؛ غربی که آنگاه که موقعیت اقتضا کند هم پیمانان قدیمی خود را بی دریغ قربانی می کند.

منبع: الحیات (انگلستان)

۲۶ آوریل ۲۰۱۲ (۱۷) دیهشت

نویسنده: زهیر قصبیاتی

اختلاف مستقیم آنکارا با مالکی و غیر مستقیم با

ایران

۱- ترکیه پس از حل اختلافات با عراق در مورد کردها سعی کرد روابط خود را با بغداد بهتر کند. انگیزه های ترکیه از این تلاش، عامل اقتصادی و میزان بهره ای است که شرکت های صنعتی و بازرگانی از فعالیت خود در بازار عراق می برند و همچنین تلاش برای یافتن نقشی موازی با نقش ایران در عراق می باشد.

۲- در انتخابات مجلس عراق در ۲۰۱۰ میلادی آخرین رشته روابط میان آنکارا و مالکی قطع شد، زیرا ترکیه فهرست ائتلاف العراقیه به رهبری ایاد علاوی را تأیید و توان خود را برای پشتیبانی از آن بسیج کرد. آنکارا در این کار دو انگیزه داشت: نخست این که در پی آن بود که واکنشی به سیاست های مالکی نسبت به ترکیه نشان داده باشد و دیگر آن که آنکارا تمایل داشت که یک ائتلاف نادین محور در عراق حکومت کند، شاید خطر جنگی طایفه ای-مذهبی که عراق را تهدید می کرد و می کند، بر طرف شود. با پیروزی فهرست العراقیه به رهبری ایاد علاوی، آنکارا با یک تفاهم امریکایی-ایرانی در رابطه با حکومت دوباره مالکی به منظور تأمین خروج «آسان و روان» نیروهای امریکایی از عراق در پایان سال ۲۰۱۱ میلادی، غافلگیر شد.

۳- راهبرد ترکیه نسبت به عراق و سوریه در خلال پنج سال اخیر مبنی بر استوار کردن روابط با این دو کشور برای تأمین وزنه تعادلی در برابر نفوذ ایران در منطقه و بازگشت عراق به جایگاه خود در جهان عرب و نقش آفرینی آن در این جهان استوار بود (البته افزون بر منافع اقتصادی حاصل از این روابط که اقتصاد ترکیه را شکوفا کرد). ولی روند تحولات برخلاف امیدهای ترکیه پیش می رود و دیگر هر چند آنکارا تلاش کند از یک رویارویی مستقیم خودداری کند، پنهان کردن احساسات راستین امکان پذیر نیست.

۴- به احتمال زیاد تا هنگامی که ترکیه سیاست های مالکی را برای راهبرد خود در عراق

زبان مند ببیند و تاهنگامی که او را پیام رسان ایران و سوریه بدانند، اختلاف و نزاع میان آنکارا و مالکی ادامه خواهند یافت.

منبع: الحیات (انگلستان)

۲۰۱۲ (۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۱)

نویسنده: یوسف الشریف

اختلاف ایران و ترکیه در منازعات بغداد و اربیل

۱- اربیل در حال عصیان بر بغداد است، چرا که هاشمی [معاون سنی نوری مالکی] را به پایتخت تحویل نداد، در مورد تحویل ندادن هاشمی این امر از بی حرمتی به فرمان بغداد در تعیین سرنوشت یک شهروند عراقی در منطقه کرد پرده برمی دارد. پیکار میان بغداد و منطقه کردستان در حال گسترش است به گونه‌ای که اربیل از معامله هوایم‌های امریکایی میان امریکا و بغداد اظهار نگرانی می‌کند و آن را تهدیدی [علیه خود] می‌داند، در حالی که شخصیت‌هایی نزدیک به مالکی خواستار آنند که کردها سلاح سنگین خود را تحویل دهند.

۲- در این کشاکش مسعود بارزانی، رئیس منطقه خودمختار، به شیوه‌ای رفتار می‌کند که خشم مرکز در بغداد را برمی‌انگیزد. منطقه یاد شده اصرار دارد که ثروت نفتی خود را مستقل از سیاست‌های مرکز اداره کند. بارزانی که مورد استقبال گرم واشینگتن قرار می‌گیرد، از روابط ممتازی با ترکیه برخوردار است به گونه‌ای که ترکیه از او در آنکارا مانند رؤسای جمهور استقبال می‌کند. وی پیوسته اشتیاق خود را به استقلال و تشکیل یک دولت به عنوان گزینه‌ای دائمی برای خود سخن می‌گوید.

۳- اربیل از این هم فراتر می‌رود. نشست سرانی با سرشتی اعتراض آمیز را تشکیل می‌دهد که پنج شخصیت را در بر می‌گیرد: جلال طالبانی رئیس جمهور، مسعود بارزانی رئیس منطقه خودمختار، ایاد علاوی رهبر فهرست العراقیه و اسامه النجیفی، رئیس پارلمان، ولی افزون بر اینها و به شیوه‌ای غافلگیر کننده، سید مقتدی صدر رهبر جنبش صدر. این گردهمایی به نتایجی می‌رسد که صدر وظیفه اعلام آنها را به عهده می‌گیرد (و این خود مدلول‌هایی دارد) تا پس از آن، از این هم فراتر رود و تهدید کند که از مالکی سلب اعتماد شود. کار غافلگیر کننده صدر، ائتلاف ملی عراق (شیعی) را نیز غافلگیر

کرد و از این رو بود که ائتلاف یاد شده به اعلام پشتیبانی خود از مالکی شتافت و راه کشاکش و حملات رسانه‌ای متقابلی میان جنبش صدر و ائتلاف را گشود.

۴- در موضع رئیس جمهور عراق، جلال طالبانی که در این گردهمایی در اربیل شرکت کرد ولی نتایج آن را امضا نکرد، نکته‌ای هست که از عناصر دیگری در این کشاکش پرده برمی‌دارد. حزب رئیس جمهور می‌گوید که به میدان نبردی که خود درون کشاکشی منطقه‌ای قرار دارد که دو طرف آن ترکیه و ایران هستند کشیده نخواهد شد. موضع طالبانی و حزب او شاید توصیفی از راز بحران و ابزارهای آن باشد. جنگ لفظی اینک میان نخست‌وزیر ترکیه، رجب طیب اردوغان و همتای عراقی اش نوری مالکی علنی شده است. اردوغان مالکی را متهم کرده است که با «رفتار خود خواهانه‌اش» کشاکش میان اهل تسنن و شیعه و کردها را برمی‌انگیزد. مالکی نیز پاسخ داد که ترکیه اکنون یک «کشور خصم» شده است و دستورالعمل‌هایی طایفه‌ای و مذهبی دارد، «در امور عراق دخالت می‌کند و در راه به دست آوردن سلطه‌ای منطقه‌ای تلاش می‌کند». پاسخ مالکی اشاره‌ای به اختلاف نهفته میان ترکیه و ایران را در بر دارد.

۵- در عراق هنوز کسانی هستند که باور دارند راه حل، برگزاری کنگره ملی موعود است که به تأخیر افتاده است؛ و باز کسانی در عراق هستند که به یک انتخابات زودرس فرامی‌خوانند (که مقتدی صدر آن را انتخابات فاسد کننده می‌خواند). ولی باز در عراق کسانی هستند که کشور را میدان کشاکش و نزاعی میان نیروهای منطقه‌ای و بین‌المللی می‌دانند که وضعیت موزاییکی عراق خود زمینه‌ای مناسب برای چنین جنگی، ولی به صورت نیابتی است.

منبع: الحیات (انگلستان)

۲۰۱۲ (۹ خرداد ۱۳۹۱)

نویسنده: محمد قواص

تأثیر انتخابات فرانسه بر دیپلماسی در قبال ایران

۱- در صورت پیروزی اولاند، او همچون سار کوزی شعارهای شدید سر نخواهد داد. در مورد پرونده هسته‌ای نیز از کنار آمدن با ایران خودداری نمی‌کند.

۲- تریتا پارسی، پژوهشگر در امور ایران و نویسنده کتاب «یک بار غلتیدن طاس: دیپلماسی او با ما در ارتباط با ایران» می‌گوید: سار کوزی در مستحکم‌تر کردن موضع گیری اروپا در قبال ایران نقشی ابزاری و سرنوشت‌ساز ایفا کرده است. سار کوزی پیگیرانه به موضع گیری‌هایی افراطی‌تر از موضع گیری‌های دولت او با ما توسل جسته است. برعکس، اولاند در جهت گیری خود رسیدگی به مسائل متعدد داخلی فرانسه را مورد توجه قرار داده است و حتی اگر در موضع گیری رسمی فرانسه در قبال ایران هیچ تغییری ندهد، بسیار بعید است که رویکرد سار کوزی را در پیش گیرد که عبارت بوده است از تحت فشار گذاشتن سایر قدرت‌های غربی و ایجاد اغتشاش در راستای وادار کردن سایر زمامداران به توسل به یک خط مشی سخت گیرانه‌تر.

۳- انتظار می‌رود که کاندیدای حزب سوسیالیست فرانسه، در صورتی که در انتخابات ریاست جمهوری پیروز شود، در مواجهه با مسئله هسته‌ای ایران کمتر از سار کوزی سروصدا به راه بیندازد و موجب جلب توجه جهانیان گردد. سار کوزی مایل است که از این لحاظ در کانون توجه همگان قرار گیرد. او به چالش علنی بر ضد دولت او با ما و درخواست از آن دولت جهت در پیش گرفتن یک خط مشی قاطعانه‌تر علیه برنامه هسته‌ای ایران تمایل نشان داده است. رسیدگی به مشکلات داخلی فرانسه تمامی وقت و انرژی اولاند را به خود اختصاص خواهد داد و یگانه موضوع کلیدی در سیاست خارجی فرانسه که برای او در مقام ریاست جمهوری اولویت خواهد داشت مذاکرات مجدد درباره انعقاد پیمان حفظ و حراست منطقه یورو خواهد بود. احتمال دارد که پرونده‌های تحت رسیدگی در حوزه سیاست خارجی فرانسه، از قبیل پرونده‌های مربوط به مسئله ایران و مسئله سوریه به وزارت خارجه فرانسه بازگردانده شوند، حال آن که سار کوزی طبق عادتی که داشته است رسیدگی به آنها را راساً و شخصاً به عهده گرفته است. لذا حتی اگر هم سیاست رسمی کشور مانند گذشته ادامه یابد، خروج سار کوزی از عرصه قدرت صدای مهمترین هوادار سیاست سخت گیری علیه ایران در اردوگاه غرب را خاموش خواهد ساخت.

منبع: تایم (امریکا)

۲۴ آوریل ۲۰۱۲ (۵ اردیبهشت ۱۳۹۱)

نویسنده: تونی کارون

ایران و امید به پیروزی سوسیالیست‌ها

۱- ایران نسبت به اینکه مجبور نباشد با سارکوزی تعامل داشته باشد خوشبین است. سارکوزی عموماً به عنوان وفادارترین رئیس جمهور فرانسه نسبت به اسرائیل شناخته می‌شود. بدون شک پیروزی فرانسوا اولاند نشانه خوبی برای روابط میان فرانسه و ایران است که در حال حاضر خیلی فعال نیست.

۲- با توجه به مذاکرات حساس اتمی در بغداد در ۲۳ ماه مه، اولاند اگر رئیس جمهور شود می‌تواند با اتخاذ موضعی مستقل تر نسبت به رویکرد همراه با سرسپردگی سلف خود به امریکا، که به دقت سیاست‌های امریکارا

در خاورمیانه و بویژه تنبیه ایران در مورد برنامه هسته‌ای دنبال می‌کند، تغییر جهت سیاست خارجی را نشان دهد. در عوض این رویکرد می‌تواند کاخ سفید را تشویق کند که به جای اینکه دائماً موضوع تقابل نظامی را مطرح کند، در مورد یافتن راه حل دیپلماتیک جدی تر باشد.

۳- طبق نظری یکی از استادان علوم سیاسی در تهران، پیروزی اولاند می‌تواند در توازن فعلی خاورمیانه تغییر ایجاد کند به این معنی که سیاست‌های اروپایی با استقلال بیشتر می‌تواند در انتخابات سال آینده در آلمان و ایتالیا تکرار شود و منجر به مشکلاتی برای اسرائیل و امریکا شود.

۴- اگر چه تهران در انتظار هیچ نوع تغییر قابل توجه و فوری در سیاست خارجی دولت احتمالی اولاند نیست، با این وجود متقاعد کننده است که سخنان اولاند در مورد سیاست خارجی همچون قصد او در خروج از افغانستان، نوع جدیدی از رهبری را بازتاب می‌دهد که به عنوان شریکی جدی در مذاکره [با ایران] در نظر گرفته می‌شود.

۵- در عین حال احتمالاً پیروزی اولاند می‌تواند لطفی برای او بیاورد که در حال رقابت با میت رامنی جمهوریخواه است. طرح‌های اولاند

برای گرفتن مالیات از ثروتمندان و افزایش تلاش‌های مربوط به ایجاد شغل از طرف دولت، احتمالاً آزادی امریکایی‌هایی را تشدید می‌کند که از سر مشق فرانسوی و بر علیه رامنمی دست راستی تأثیر پذیرفته‌اند. او بامای پس از انتخابات

مجدد به همراه اولاند و هر رهبر دیگر اروپایی از طیف چپ که در سال‌های آینده انتخاب شود، می‌تواند به صلح در خاورمیانه اولویت ببخشد. هیچ یک از نکاتی که ذکر شد خبر خوبی برای اسرائیل نیست که به وضع موجود جناح راست

در اروپا علاقه دارد که این وضع هم‌اکنون در بحبوحه تغییر سیاسی قابل توجه است. از دست دادن متحد نزدیکی چون سارکوزی ضربه سختی برای اسرائیل خواهد بود، با توجه به اینکه اسرائیل هنوز به علت از دست دادن شرکای قابل اعتمادی در رهبران دیکتاتور عرب همچون حسنی مبارک نگران است.

منبع: آسیا تایمز (هنگ کنگ)،

۴۰۱۲ (۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۱)

نویسنده: کاوه افراسیابی

پیام او باما مبنی بر عدم خروج از آسیای مرکزی

۱- او باما حاضر است در قبال توافق راهبردی که با حامد کرزای رئیس جمهور افغانستان امضا کرده چه چیزی بدهد؟ رهبر امریکای برای اولین بار به طرز کاملاً آشکاری اذعان داشت که واشنگتن در حال مذاکره با آن بخش از طالبان است که حاضر است با آغوش باز از جایگزینی برای جنگ چریکی و ترور ریسم استقبال کند. همچنین در بخشی از سخنرانی اش اظهار داشت که هدف امریکا ساختن یک افغانستان «بر اساس الگوی امریکا» یا «ریشه کن کردن تمامی آثار طالبان» نیست: عبارتی که باب تعابیر مختلف پیرامون این که افغانستان در آینده چگونه خواهد بود و نیز روزنه‌ای پیرامون مذاکرات احتمالی با قدرت‌های منطقه‌ای هم‌مرز با آن

و نیز کشورهای عربی حوزه خلیج فارس که از ضرورت یافتن سازشی با طالبان حمایت می‌کنند باز می‌گذارد.

۲- سوء قصد انتحاری در مرکز شهر کابل که بلافاصله بعد از عزیمت او باما صورت گرفت - یعنی زمانی که هوایماری رئیس جمهور با چراغ‌های خاموش از زمین بلند می‌شد - از این امر حکایت دارد که راه برقراری صلح در افغانستان همچنان غیر قابل دسترس بوده و مملو از مانع است.

منبع: ایل سوله ۲۴ آورده (ایتالیا)

۴۰۱۲ (۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۱)

نویسنده: آلبو تونگری

سازمان جدید اطلاعات نظامی در امریکا

۱- از این پس پنتاگون دارای یک سازمان اطلاعاتی دیگر به نام سازمان دفاع سری نیز هست. هدف سازمانی که توسط لئون پانه تا،

وزیر دفاع ایجاد شد گسترش اطلاعات نظامی به مناطقی که خارج از مناطق جنگی قرار دارند است. ایران، چین که تلاش‌های نظامی اش واشنگتن را نگران ساخته است و کره شمالی که برنامه بالستیک و هسته‌ای اش را ادامه می‌دهد و نیز منطقه ساحل، پناهگاه جدید القاعده در مغرب اسلامی، تحت نظارت شدید این سازمان قرار دارند.

۲- رسانه‌های امریکایی گزارش می‌دهند تشکیل سازمان دفاع سری پاسخی به گزارش سری سال گذشته اداره اطلاعات ملی بود که توصیه می‌کرد اطلاعات نظامی را با فراهم ساختن اطلاعات عملیاتی برای نیروهای

مستقر در عملیات خارجی از ماموریت سنتی خود خارج کنند تا به موضوعات راهبردی تر بپردازند. خبر تشکیل سازمان دفاع سری یک هفته پس از انتصاب مایکل فلین، مدیر جدید اطلاعات نظامی روی داد. این ژنرال که دارای تجربه گسترده از عملیات ویژه است، از اقدام‌های اطلاعاتی امریکا در افغانستان که به نظر وی فاقد درک شرایط سیاسی محلی است انتقاد کرد.

۳- این سازماندهی مجدد اطلاعاتی امریکا همچنین مطابق با تغییر اولویت‌های کاخ سفید است. پس از شروع عقب نشینی از جنگ‌ها - عراق و افغانستان - که چشم‌انداز ده ساله گذشته بر آن حاکم است، باراک او باما تمرکز راهبردی کشورش را به سوی آسیا آغاز کرد، جایی که چین عرض اندام می‌کند و بحران‌های متعددی در آن در شرف وقوع است. ایران نیز در رأس نگرانی‌های واشنگتن قرار دارد که می‌کوشد اسرائیل را از حمله به تأسیسات هسته‌ای جمهوری اسلامی بازدارد. برنامه گسترده جاسوسی در ایران بویژه بر اساس پیمان‌ها و تصاویر ماهواره‌ای است که قبلاً تهیه شده است.

۴- پیش از این دونالد رامسفلد، وزیر دفاع جورج بوش، خواسته بود توانایی اطلاعاتی پنتاگون را توسعه دهد. اما در آن زمان توسط سپاه سازمان مرکزی اطلاعات، که در مورد عراق با اختلاف نظر داشت و خواستار تجاوز نظامی به این سرزمین نبود متوقف شد. اگر چه

از سوء قصد‌های یازدهم سپتامبر ۲۰۱۱ میلادی تا کنون آنها همچون ۱۴ سازمان دیگر توسط یک مدیر ملی کنترل شده‌اند و به آنها اختصار شده تا بیشتر اطلاعات خود را با یکدیگر تقسیم

کنند، اطلاعات نظامی و سیاست‌سازمان‌های رقیب مانده‌اند. برخی مشکوکند پنتاگون بخواهد نقش سیا یا سازمان عملیات سری را تصاحب کند. اما مأموریت‌های دو سازمان که در زمان جهانی شدن با تهدیدهای اغلب مشابه مواجه شده بیش از پیش همگرا شده‌اند. از سوی دیگر، پنتاگون قول داده که تشکیل سازمان جدید با همکاری‌های سیا انجام خواهد شد. واقعیت این است که رئیس جدید آن یا رئیس سابق سیا قرار است به این همکاری کمک کند.

منبع: فیکارو (فرانسه)

۲۴ آوریل ۲۰۱۲ (۵ اردیبهشت ۱۳۹۱)

نویسنده: ایزابل لاسر

جنگ درون اسرائیل بر سر ایران

۱- روز شنبه گذشته دیسکین رئیس سابق شین بت (امنیت داخلی اسرائیل) گفت اعتقادی «به رهبری که بر مبنای احساسات مسیحایی به اتخاذ تصمیمات می‌پردازد» ندارد. او یادآور شد که «نتانیا هو و باراک را از نزدیک دیده» و اینکه «این دو نفر (نتانیا هو و باراک) مسیح موعود نیستند و اشخاصی نیستند که بتوانم به آنها در امر اداره اسرائیل در یک چنین رویدادی (حمله به سایت‌های هسته‌ای ایران) اعتماد کنم». در ضمن دیسکین معتقد است که وارد آوردن یک ضربه چیزی جز سرعت بخشیدن به برنامه اتمی تهران، آن هم به شکلی مصیبت‌بار به همراه نخواهد داشت. نمی‌توان با «غیر مسئول و تحت تأثیر محرومیت‌های شخصی» خواندن رئیس سابق شین بت (آن گونه که نخست‌وزیر و وزیر دفاع اظهار می‌دارند) از او خلاصی یافت. به این دلیل ساده که او تنها فردی نیست که سیاست شدت عمل علیه ایران را تقبیح می‌کند. در این مورد مئیر داگان، رئیس سابق موساد، سازمان جاسوسی دیگر اسرائیل در ماه مارس حمله به ایران را «بلهانه‌ترین» چیزی خوانده بود که تاکنون شنیده است. داگان همچنین انتقاد کسانی را که دیسکین را متهم می‌نمایند که تنها حالا یعنی بعد از آن که خدمت خود را ترک گفته درباره شک و تردیدهای سخن گفته به خودشان برمی‌گرداند: داگان توضیح داد که او این کار را در پشت درهای بسته و در فرصت‌های بسیار نیز انجام داده است.

۲- در ضمن، درباره ایهود اولمرت، رئیس سابق دولت و گابی اشکنازی، رئیس سابق

نیروهای مسلح اسرائیل که از دولت خواستند عجله نکند و به سلاح مذاکره آمیخته با تحریم‌ها بیش‌تر اعتقاد داشته باشد، چه باید گفت؟ از سوی دیگر رئیس کنونی نیروهای نظامی اسرائیل یعنی ژنرال بنی گانتز دقیقاً در شصت و چهارمین سالروز استقلال اسرائیل مصاحبه‌ای با روزنامه‌ها آرتس انجام داد تا اظهار دارد که «ایران راه بدون بازگشت یعنی همان راهی را که منجر به ساخت بمب اتمی می‌گردد در پیش نگرفته است و در حال غنی‌سازی اورانیوم به میزان ۲۰ درصد است، یعنی همان مقداری که برای اهداف غیر نظامی به کار می‌آید». این رئیس نظامی می‌گوید: «این کشور برای در پیش گرفتن راه بمب باید سقف غنی‌سازی را تا ۹۰ درصد بالا ببرد. فکر نمی‌کنم دست به چنین کاری بزنند. من معتقدم که ایران توسط افرادی بسیار منطقی اداره می‌شود.»

۳- گانتز که قطعاً نمی‌توان او را از جمله میانه‌روها بر شمرده با آنچه همکاران امریکایی اش و در وهله اول، همتایش ژنرال مارتین دمپسی اظهار می‌دارند اتفاق نظر دارد. دمپسی در ماه فوریه طی مصاحبه‌ای با شبکه سی‌ان‌ان اعلام کرده بود که ایران «یک بازیگر منطقی» است و در پیش گرفتن اقداماتی علیه این کشوری مورد خواهد بود. در آن زمان اظهارات دمپسی که در ضمن در خصوص این که یک حمله از سوی اسرائیل خسارات طولانی مدتی به سایت‌های ایرانی وارد نخواهد کرد ابراز اطمینان کرده بود، به میزان فراوانی موجبات خشم نخست‌وزیر نتانیا هو را فراهم آورده بود. اما نکته‌ای که روی صحنه آمدن گانتز پرده از روی آن برمی‌دارد این است: نه تنها سران عالی‌رتبه نظامی اسرائیل با پنتاگون و دولت او با هماهنگی هستند، بلکه این فوق ژنرال با صدای بلند نکته‌ای را اظهار می‌کند که ایهود باراک وزیر دفاع اظهار می‌دارد. به نظر می‌رسد که باراک به طور جدی با غنی‌سازی اورانیوم از سوی ایران تحت نظارت بین‌المللی مخالفتی ندارد و آماده پذیرش ۳/۵ درصد غنی‌سازی است، در حالی که نخست‌وزیر کاملاً با مسئله غنی‌سازی، به هر میزان درصدی که باشد، مخالف است.

منبع: نشریه اروپا

۲۰۱۲ (۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۱)

نویسنده: گوئیدو مولتدو

ائتلاف جدید در اسرائیل

در ادبیات سیاسی اسرائیل رسم است که هر وقت ائتلاف صورت می‌گیرد، یا به خاطر جنگ است یا به دلیل بحران‌های اقتصادی شدید. ولی به نظر می‌رسد که این ائتلاف عمدتاً به علت وضعیت جدیدی است که پس از بهار عرب در منطقه به وجود آمده و موجودیت اسرائیل را تهدید می‌کند. در ادامه نکاتی از این مقاله می‌آید:

۱- در ابتدا به نظر می‌رسد هدف بنیامین نتانیا هو نخست‌وزیر اسرائیل در تشکیل دولت ائتلافی جدید که هم‌اکنون شامل حزب میانه‌رو و کادیمآ به همراه احزاب دست راستی می‌شود، افزایش توانایی‌هایش در برابر ایران باشد. اگر چه او به توقف برنامه هسته‌ای ایران اهمیت زیادی می‌دهد اما انگیزه «واقعی» او از این ائتلاف مسایل داخلی بود:

الف- تقاضا برای اصلاح قانون انتخابات، او به اصلاح سیستم انتخاباتی نیاز خواهد داشت تا مانع تحمیل شرایط اقلیت افراطی به هر نوع ائتلاف در اسرائیل شود.

ب- لغو معافیت دانش‌آموزان مدارس مذهبی افراطی از خدمت در ارتش حتی هنگامی که نتانیا هو ائتلاف گسترده‌ای برای بهبود وضعیت خود در مورد ایران تشکیل می‌دهد، نمی‌تواند این مسایل داخلی را نادیده بگیرد؛ نکته‌ای که نشان می‌دهد رأی‌دهندگان در اسرائیل از رهبرانشان می‌خواهند تا مسایل داخلی و خارجی را هم‌زمان مورد بررسی قرار دهند.

۲- هم‌اکنون نتانیا هو از حمایت بیش از سه چهارم کنگس [پارلمان اسرائیل] از کابینه خود برخوردار است. وقتی که نخست‌وزیر اسرائیل سه سال پیش دولت خود را تشکیل داد، آرزو داشت که ائتلافی یکپارچه ایجاد کند. اما او در تلاش برای وارد کردن حزب کادیمآ به دولتش ناکام ماند و اگر چه حزب کارگر را وارد کابینه کرد اما این حزب نهایتاً از کابینه خارج شد و فقط دسته کوچکی که از جناح چپ جدا شده بود و توسط ایهود باراک وزیر دفاع رهبری می‌شد باقی ماند.

منبع: فارن افرز (امریکا)،

۱۱ مه ۲۰۱۲ (۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۱)

نویسنده: یوسی کلین هالوی

اسرائیل قدرتمند و واحد؟

۱- تشکیل ائتلاف جدید توسط بنیامین نتانیا هو نخست‌وزیر اسرائیل شامل اکثریت قدرتمند در مجلس [۹۶ کرسی]، تدریج‌های خارج از کابینه

راه این نتیجه رساند که او در حال آماده کردن زمینه حمله نظامی به ایران است اما میانه‌روها این نکته را مورد توجه قرار دادند که کابینه جدید به خوبی چیده شده است تا با دست پر وارد گفت و گوهای صلح با فلسطینی‌ها شود.

۲- این نکته درست است که دولت ائتلافی پایدارتر و میانه‌روتر اسرائیلی، ممکن است در مورد ایران با فلسطین اقدام کند. اما باید توجه داشت این که نتایج چه اقدامی انجام می‌دهد بیش از آن که وابسته به رویدادهای درون اسرائیل باشد به اتفاقات خارج اسرائیل بستگی دارد که از همه مهمتر نتیجه گفت و گوهای میان امریکا و دیگر قدرت‌های بزرگ با ایران در مورد برنامه هسته‌ای این کشور است.

منبع: واشنگتن پست (امریکا)،

۱۳ مه ۲۰۱۲ (۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۱)

اسرائیل تحت رهبری نتانیاهاو

۱- در چند سال گذشته به شکل سیستماتیک در مورد تهدید ایران اغراق شده است. بسیاری از رهبران مهم اسرائیل شامل بعضی از اعضای ارشد نظامی و امنیتی، آشکارا و به شکل بی سابقه و در نقد این موضوع صحبت کرده‌اند. تامیر پار دور رئیس موساد گفته است که ایران فعلاً تهدید محسوب نمی‌شود. ماه گذشته بنی گانتز رئیس ستاد مشترک ارتش اسرائیل، رژیم ایران را رژیم بی‌منطقی توصیف کرد. میسر داگان رئیس پیشین موساد گفته است که حمله به ایران، «احمقانه» است. شائول موفاز رئیس حزب کادیم و معاون جدید نخست‌وزیر و رئیس پیشین ستاد مشترک ارتش گفته است که حمله به ایران موجب جنگ منطقه‌ای می‌شود و برنامه اتمی ایران را تسریع خواهد کرد.

۲- شائول موفاز به این موضوع نیز اشاره کرده است که «وضعیت وجود دو ملت در اسرائیل، تهدیدی بسیار جدی‌تر از مسئله هسته‌ای ایران است.» اگر در مورد راه‌حل دو دولت اسرائیلی و فلسطینی پیشرفتی حاصل نشود، اسرائیل قادر نخواهد بود تا بر میلیون‌ها فلسطینی حکومت کند بدون اینکه به آنها حق رأی بدهد. از سوی دیگر در صورت دادن حق رأی به آنها، هویت دولت یهودی مخدوش خواهد شد.

منبع: واشنگتن پست (امریکا)،

۱۰ مه ۲۰۱۲ (۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۱)

نویسنده: فریدز کریا

هدف ائتلاف

۱- قدرت سیاسی همیشه شمشیری دولبه است. هر چه قدر بیشتر قدرت سیاسی سامان دهی کنید، مردم از شما بیشتر توقع دارند که کارهای بزرگ انجام دهید و اگر انجام ندهید بی‌فایده به نظر می‌رسید. این همان وضعیت مشکلی است که بنیامین نتانیاهاو خود را در آن می‌یابد. او با افزودن شریک ائتلافی جدید به کابینه دست راستی خود از انتخابات زود هنگام اجتناب کرد و کنترل ۹۶ کرسی از ۱۲۰ کرسی پارلمان را به دست آورد. آنچه که واضح نیست این است که آیا نتانیاهاو این گروه‌های بزرگ را گرد هم آورد که بهتر بتواند اقدامی مهم برای امنیت آینده اسرائیل انجام دهد یا اینکه بهتر بتواند از انجام هر نوع کاری اجتناب کند.

۲- نتانیاهاو با بلوف‌های خود مبنی بر بمباران ایران یا با اعلام میل واقعی خود مبتنی بر انجام این امر، سعی دارد متوقف کردن برنامه هسته‌ای ایران را به اولویت اول امریکا و اولویتی جهانی تبدیل کند.

۳- نتانیاهاو می‌تواند سه فرضیه داشته باشد: نخست این که نتانیاهاو می‌تواند فرض کند که با بهبود شرایط اقتصادی فلسطینی‌ها در کرانه باختری می‌تواند آنها را به صلح وادار کند. این فرض غلطی است، چرا که احساس تحقیر از طرف فلسطینی‌ها می‌تواند به قدرت زیادی تبدیل شود و رفاه اقتصادی را کم‌رنگ کند. دوم این که نتانیاهاو می‌تواند تصور کند که سرویس‌های امنیتی فلسطینی تا ابد به عنوان پلیس مقدم اسرائیل عمل می‌کنند. این فرض نیز نادرست است چرا که از طرف فلسطینی‌ها به این نیروهای امنیتی به عنوان خائن نگاه می‌شود. سوم اینکه نتانیاهاو می‌تواند فرض کند که اسرائیل به ایران حمله می‌کند و در این اوضاع آشفته به خانه‌سازی در کرانه باختری نیز ادامه دهد. این فرض نیز نادرست است چرا که این اقدام اقتصاد جهانی را مختل می‌سازد و واکنش شدید سیاسی از طرف جهان را به دنبال دارد.

منبع: نیویورک تایمز (امریکا)،

۲۳ مه ۲۰۱۲ (۳ خرداد ۱۳۹۱)

نویسنده: توماس فریدمن

جنگ با ایران بعید است

۱- پس از گذشت یک زمستان هشدار آمیز همراه با احتمال قریب الوقوع بودن مناقشه نظامی

با ایران بر سر برنامه هسته‌ای آن کشور، اکنون مقام‌های امریکایی و تحلیل‌گران خارج از آن کشور معتقدند که احتمال وقوع جنگ در آینده نزدیک به طور چشمگیری کاهش یافته است.

۲- آنها اکنون به یک رشته از عوامل مغایر با وقوع جنگ اشاره می‌کنند. خطر تشدید تحریم‌های اقتصادی ایرانی‌ها را بر آن داشته است که در برخورد خود با امریکا و دیگر قدرت‌های غربی، شیوه‌های منعطف‌تری را آزمایش کنند. همچنین، از سرگیری مذاکرات مستقیم باعث شده است که توسل به لحن بسیار آتشین در گفت و گوها از سوی تمام طرف‌های درگیر فروکش کند. وجود شکاف فزاینده میان رهبران سیاسی و مقام‌های نظامی و اطلاعاتی در اسرائیل بر سر عقلانی بودن حمله به ایران، در حال آشکار شدن است. کاخ سفید نیز در جلوگیری از هر گونه مناقشه که می‌تواند در سال انتخابات بازارهای جهانی نفت را با اختلال مواجه کند، مصمم به نظر می‌رسد. در اسرائیل، دولت محافظه کار نخست‌وزیر بنیامین نتانیاهاو تحت یک رشته انتقادات شدید و اظهارات علنی از سوی مقام‌های اطلاعاتی و نظامی کنونی و سابق اسرائیل قرار گرفته است که عقلانیت حمله به ایران را مورد تردید قرار داده‌اند.

۳- فضای بحرانی هنگامی بسیار برجسته شد که نتانیاهاو در ماه مارس از واشنگتن دیدار کرد. او با ما که در سال انتخابات نگران دشمن کردن یهودیان رأی دهنده بود، سعی کرد با ایجاد یک توازن ضمن حمایت از اسرائیل از تأیید یک اقدام نظامی در آینده نزدیک خودداری کند و با صراحت اعلام کرد که به اعتقاد او اکنون زمان فرصت دادن به دیپلماسی است.

۴- ولی برخی از تحلیل‌گران هشدار داده‌اند که اگر پیشرفتی در گفت و گوهای بغداد حاصل نشود، بحران ایران می‌تواند بار دیگر تشدید شود. نشست استانبول با این هدف طراحی شد که جدیت ایران را در مورد شروع دور تازه مذاکرات محکم بزند، ولی انتظار می‌رود که در نشست بغداد، امریکا و دیگر کشورها از ایران درخواست کنند تا جزئیات یک توافق احتمالی را مورد بحث قرار دهد. این امر مستلزم آن است که ایران شاید با توافق برای کنار گذاشتن غنی‌سازی ۲۰ درصد - سطحی بالاتر از میزان مورد نیاز برای نیروگاه‌های هسته‌ای - به مصالحه بر سر برنامه غنی‌سازی

اورانیوم خود تمایل نشان دهد. «پل آر. پیلار» - تحلیلگر سابق سیا در زمینه مسائل خاورمیانه - می گوید: «من فکر می کنم که این یک آرامش موقت باشد. انتظار شخصی من آن است که حتی پس از گفت و گوهای بغداد، تنها شاهد تفاهم های بسیار مقدماتی خواهیم بود و بار دیگر از سوی افرادی این سخن را خواهیم شنید که ما بسیار کوتاه آمده ایم و آرامش کنونی فقط یک آرامش میان نشست های دیپلماتیک است.»

منبع: نیویورک تایمز (امریکا)

۳۰ آوریل ۲۰۱۲ (۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۱)

نویسنده: جیمز رایزن

زمان بیشتر در مورد ایران

۱- تا چه اندازه احتمال دارد که «بازی آزمون جسارت» (game of chicken) در مذاکرات هسته ای ایران و غرب به نتیجه مطلوب منتهی شود؟ با توجه به سطح عدم اعتماد متقابل و وجود این اعتقاد در نزد طرفین که بهترین راه برای رسیدن به توافق اعمال فشار بیشتر است، اهل شک احتمالاً خواهند گفت که بخت و اقبال چندان در این زمینه وجود ندارد. ولی از آنجا که در آن سوی شکست روند دیپلماتیک یک رویارویی نظامی قرار گرفته است، هر دو طرف به این بازی ادامه می دهند.

۲- من در تلاش برای تصور چگونگی یک راه حل کارآمد، روز جمعه گذشته با سید حسین موسویان، عضو سابق گروه مذاکره کننده ایرانی و پژوهشگر میهمان در دانشگاه پرینستون سخن گفتم. استدلال بنیادین آقای موسویان این است که رسیدن به توافق تنها در صورتی ممکن است که حقوق ایران به عنوان یک عضو «پیمان منع گسترش تسلیحات هسته ای» به رسمیت شناخته شود و این در واقع به آن معناست که غرب باید هدف خود در جلوگیری از غنی سازی اورانیوم به وسیله ایران - که تحت این پیمان مجاز شمرده شده است - را کنار بگذارد و در عوض، توجه خود را بر اطمینان از عدم ساخت سلاح هسته ای از سوی ایران معطوف کند. ما شاید دوست داشته باشیم که چنین نباشد، ولی من فکر می کنم آقای موسویان درست می گوید که اجازه دادن به انجام میزانی از غنی سازی به وسیله ایران، شرط لازم برای رسیدن به یک توافق است.

آقای موسویان معتقد است هنگامی که این حق تثبیت شود ایران با «به صفر رساندن ذخایر» اورانیوم غنی شده ۲۰ درصد خود، موافقت و به عنوان «یک گام مقدماتی اعتمادساز»، به صادر کردن ذخیره اورانیوم ۲۰ درصد - فراتر از نیاز صلح آمیز خود - به خارج اقدام خواهد کرد.

۳- نکته قابل تأمل تری که آقای موسویان به آن اشاره کرد این است که اگر ایران احساس کند چیزی را تحت فشار و ارعاب انجام می دهد، بعید است که با آن موافقت کند و این خلاف خرد پذیرفته شده در واشنگتن است که ایران فقط به آن دلیل در پای میز مذاکره حاضر شده است که تحریم ها آسیب زنده شده اند.

۴- مذاکرات دیپلماتیک موفقیت آمیز همواره فرایندی است که در آن هر یک از طرفین بتواند میزانی از موفقیت را ادعا کند و نه آن که شامل درخواست از یک طرف و تسلیم شدن از طرف دیگر باشد... ایران در سال ۲۰۰۹ میلادی پیشنهاد صدور اورانیوم غنی شده ۲۰ درصد خود به امریکار مطرح کرد و در سال های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ میلادی نیز بار دیگر به صورت دقیق تری این پیشنهاد را مطرح کرد، ایران در ماه ژوئیه گذشته پیشنهاد روسیه برای تعلیق ظرفیت غنی سازی بیشتر و «پروتکل الحاقی» آژانس را برای انجام بازرسی های سرزده پذیرفت. ایرانی ها احساس می کنند که در ازای این اقدامات چیزی جز اعمال تحریم های بیشتر را دریافت نکرده اند.

۵- آقای موسویان چنین استدلال می کند که حصول یک توافق هسته ای مبتنی بر دو ستون حقوق ایران به عنوان عضو «پیمان NPT» و فتوای مذهبی [آیت الله] خامنه ای مبنی بر حرمت تسلیحات هسته ای امکان پذیر است، ولی او همچنین می پذیرد که ایران و امریکا باید یک مذاکرات دوجانبه موازی را نیز برای رسیدن به امنیت واقعی انجام دهند.

منبع: واشنگتن پست (امریکا)

۲۸ مه ۲۰۱۲ (۸ خرداد ۱۳۹۱)

نویسنده: دیوید ایگناتیوس

خسارت دیدگان از حل اختلاف میان ایران و غرب

۱- اگر مذاکرات هسته ای ایران و گروه ۵+۱ پایان مثبتی داشته باشد، اخبار ناخوشایندی برای چندین طرف غربی و منطقه ای خواهد

بود. اولین خسارت دیده از رفع و رجوع پرونده هسته ای ایرانی، اسرائیل است که برنامه هسته ای ایران را در صدر تهدیدات علیه امنیت ملی خود قرار داده و بیم از آن دارد که موفقیت ایران در حفظ نقش منطقه ای خود تا مرزهای شمالی و جنوبی خود (اسرائیل) امتداد یابد.

۲- البته اسرائیل تنها طرفی نیست که از بروز چنین احتمالی متضرر خواهد شد بلکه پس از آن نوبت به کشورهای عرب خواهد رسید که از حصول توافق میان ایران و غرب خسارت می بینند، بویژه اگر چنین توافقی آن گونه که انتظار می رود به لغو تحریم های ایران منتهی شود و در نهایت غرب نقش منطقه ای ایران را متناسب با موقعیت جمعیتی و اقتصادی و جغرافیایی راهبردی این کشور در منطقه به رسمیت بشناسد.

منبع: الدستور (اردن)

۲۷ مه ۲۰۱۲ (۷ خرداد ۱۳۹۱)

نویسنده: عربی الرنتاوی

علت عدم پیشرفت در مذاکرات بغداد

از یک سو با فضا سازی اکثر مطبوعات و رسانه های امریکا و غرب همچون نیویورک تایمز (۲۱ مه - ۱ خرداد)، کریستین ساینس مانیاتور (۲۲ مه - ۲ خرداد)، فارن پالیسی (۲۲ مه - ۲ خرداد)، ال مانیفستو (۲۲ مه - ۲ خرداد)، نشریه اروپا (۲۳ مه - ۳ خرداد) و لوموند (۲۳ مه - ۳ خرداد) مبنی بر اینکه ایران به علت تحریم ها آماده مصالحه و کوتاه آمدن است، غربی ها توقعات خود را در مذاکرات بغداد در ۳ خرداد بالا بردند. از سوی دیگر با توجه به فضای اکثر رسانه های رسمی کشور این تصور ایجاد شد که او با ما به خاطر انتخابات امریکا حاضر به مصالحه است و به این ترتیب در روز سوم خرداد دامنه اختلافات ایران و غرب در بغداد بسیار عمیق شد و پیشرفتی حاصل نشد و مذاکرات به ۲۹ و ۳۰ خرداد در مسکو موقوف شد.

عدم اطمینان در مذاکرات هسته ای باقی می ماند

۱- در مذاکرات بغداد، تحریم ها مهمترین اهرم فشار و شکنج در برابر ایران است. محتمل نیست که به این زودی قراردادی موقتی جای تحریم ها را بگیرد. رویکرد تقابل گام به گام که

توسط روس‌ها ابداع شد به این امر نیاز دارد که دو طرف برای اجرای تدریجی چنین طرحی بر گام‌های قابل تأیید موافقت کنند. اما فشارهای سیاسی طوری هستند که احتمالاً دولت اوپاما انعطاف‌پذیری مورد نیاز برای این که تحریم‌ها را آشکارا کاهش دهد ندارد. بسیاری از اقدامات ایالات متحده توسط کنگره تحمیل شده‌اند که چشم‌انداز تیره‌ای از مصالحه هسته‌ای با ایران ترسیم می‌کند. تلاش برای لغو هر نوع تحریم و فشار بر ایران در سال انتخابات امریکا ممکن است باعث ایجاد چالش بویژه با رهبران اسرائیل شود که آشکارا نسبت به فرایند دیپلماتیک شکاک هستند.

۲- فقط اسرائیل است که هر تلاشی برای حرکت به سمت کاهش فشار تحریم‌ها بر ایران بر مبنای قراردادهای موقتی را به شدت پس می‌زند. به نظر می‌رسد که رهبران و دیپلمات‌های اروپایی به دنبال یافتن مکانیسم‌هایی برای از بین بردن سطح اختلافات میان دو موضوع هستند: آنچه که ایران در مقابل ارائه اورانیوم غنی شده ۲۰ درصد می‌خواهد و آنچه که اوپاما به لحاظ سیاسی می‌تواند انجام دهد.

۳- تصمیم‌گیری مبتنی بر اجماع اتحادیه اروپا، یافتن این مکانیسم‌ها را مشکل‌تر کرده است. انتظاری فراتر از اینکه دوری از گفت‌وگوها پس از چند هفته در بغداد برگزار شود نمی‌توان داشت و منتظر هیچ نوع معامله‌ای نباید بود. مذاکره کنندگان غربی نیز از خطرات فرایندی بدون انتها که وضعیت فعلی را به شکل اساسی تغییر نمی‌دهد بی‌اطلاع نیستند. راه حل پیشرفت معنادار شاید بیش از آنکه به اطمینان یا توافق بستگی داشته باشد مبتنی بر این درک مشترک خواهد بود که جایگزین راه حل صلح‌آمیز، جنگ خواهد بود که حتی به لحاظ نظری نیز هولناک است.

منبع: **تا ایم (امریکا)**

۲۰۱۲هـ (۳ خرداد ۱۳۹۱)

نویسنده: **تونی کارون**

توافق با ایران تا مذاکرات مسکو

۱- «گروه ۵+۱» از ایران درخواست کرده که دو درخواست کلیدی آنها را به اجرا برساند: توقف غنی‌سازی اورانیوم تا سطح ۲۰ درصد و امضای پروتکل الحاقی پیمان منع گسترش

تسلیمات هسته‌ای کاترین اشتون رئیس هیات «گروه ۵+۱» که این پیشنهادات را ارائه کرده، وعده داده که در ازای آن تهران نیز می‌تواند بر خودداری طرف دیگر از اعمال تحریم‌های جدید علیه ایران، کاهش تحریم‌های اعمالی در عرصه تجاری و همچنین منتفی شدن درخواست «گروه ۵+۱» در راستای ارسال مواد هسته‌ای مستعمل به خارج از کشور حساب کند. این پیشنهادات «گروه ۵+۱» درخواست اصلی ایران را شامل نمی‌شد. لغو تحریم‌های اعمالی علیه آن و از جمله تحریم واردات نفتی ایران به اروپا از ابتدای ماه ژوئیه.

۲- تهران یک طرح پنج ماده‌ای جایگزین را مطرح کرده که هم شامل مسائل هسته‌ای و هم غیر هسته‌ای می‌شود. بر اساس خبرهای منتشر شده از سوی رسانه‌های گروهی ایران، بند کلیدی این طرح، درخواست مربوط به لغو تحریم‌های اعمالی علیه ایران به عنوان نخستین گام بوده است و این امر برای «گروه ۵+۱» غیر قابل قبول می‌باشد.

۳- یک منبع نشریه «کامرسانت» در وزارت امور خارجه روسیه که از جریان مذاکرات آگاه است، تصریح کرده که «این مذاکرات به صورت باور نکردنی پیچیده بوده است». وقتی به نظر می‌رسید که این دیدار به شکست کامل انجامیده، مذاکره کنندگان روس و چینی همکاران خود را به برگزاری مذاکرات در ۱۸-۱۹ ماه ژوئن در مسکو متقاعد کردند.

منبع: **کامرسانت (روسیه)**

۲۰۱۲هـ (۵ خرداد ۱۳۹۱)

نویسندگان: **سرگی ستروکان - النا چرننکو**

محورهای نگاه استراتژیک امریکا

زیگنیو برژینسکی (مشاور امنیت ملی جیمی کارتر) در نشست پرسش و پاسخ شورای روابط خارجی شرکت کرد. به تازگی از او کتاب «نگاه راهبردی: امریکا و بحران قدرت در دنیا» (Strategic vision: America and the crisis of global power) منتشر شده است. عمده‌ترین نکات مطرح شده از سوی او در این نشست در ادامه می‌آید:

۱- رابطه ما با روسیه بسیار پیچیده است؛ هم از کان دشمنی در آن است و هم منافع ژئوپولیتیک متضاد و هم منافع مشترک.... روسیه در حال تغییر است و طبقه بزرگ متوسط شهری هم جوان‌تر شده است و هم جهان‌گرا تر،

بنابراین پوتین باید پدیده‌ای گذراست و یا احتمالاً باروند تغییر همراه خواهد شد.

۲- امیدوارم چرخش ما به سوی خاور دور با بُعد نظامی همراه نباشد، اگر چه ما از ابتدا در این قاره طی ۷۰ سال گذشته در کشورهای کره، فیلیپین و بویژه در ژاپن نظامیان خود را مستقر کرده‌ایم... اگر امریکا و چین فرصت جنگ دارند، فرصت همکاری نیز دارند... از نظر من سیاست مادر خاور دور باید سیاستی باشد که بریتانیا در قرن ۱۹ در برابر اروپا در پیش گرفت، یعنی بیگانه‌ای که موازنه برقرار می‌کند ولی وارد امور نمی‌شود.

۳- نکته‌ای که مرا خوشبین می‌کند این است که می‌دانم در دنیایی پسر می‌بریم که در آن چیره شدن یکی از قدرت‌ها میسر نیست، چرا که مردم جهان به نوعی بسیاری سیاسی رسیده‌اند. این بیداری سیاسی با انقلاب فرانسه آغاز شد و سپس با جنگ جهانی اول و تبعات آن وارد آسیا شد... دنیا دیگر مستعد قبول چیرگی بیک قدرت واحد نیست.

۴- اگر بخواهیم ضمن حفظ ثبات از افغانستان خارج شویم، باید عملیات ضد اطلاعات و ضد شورش موفق‌تری را طی یک سال به اجرا بگذاریم و در ضمن باید با طالبان در مورد احتمال مصالحه گفت‌وگو کنیم... از سویی چتر گفت‌وگوها تمام همسایه‌های افغانستان شامل پاکستان، ایران، تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان و فراتر از اینها چین، هند و روسیه را نیز در برمی‌گیرد.

۵- اگر اخوان المسلمین در مصر به قدرت برسد، بیشتر به دنبال فرایند صلح [در خاور میانه] خواهد رفت، چرا که علاقه ژئوپولیتیک مصر به این موضوع روشن است. ظاهر امری‌ها حماس را به سوی همراهی و همکاری با فتح هدایت می‌کنند.

۶- من گمان می‌کنم روزگار عظمت و سیادت امریکا در منطقه خاور میانه به سر می‌رسد. مادر آنجا تا زمان پایان جنگ دوم جهانی سلطه‌ای نداشتیم و پس از آن جنگ بود که جای انگلستان و فرانسه را گرفتیم. امروزه اقدام‌های امریکا در منطقه خاور میانه کمتر با نگاهی مثبت بررسی می‌شود.

منبع: **نشریه شورای روابط خارجی**

آوریل ۲۰۱۲ (فروردین ۱۳۹۱)

چشم انداز خوانندگان

شده بود. گویا آیت الله طالقانی در این زمانه با مخاطبین خود سخن می گوید و پاسخ های دکتر محمدی چون جان جانان است و مسجد هدایت را برای خواننده تداعی می کند. در این گفت و گو به نکات برجسته تفسیر پر توی از قرآن اشاره شده است که هر یک به مثابه کلید گنجی از معرفت قرآنی است، و می تواند رهگشای ما در شناخت هستی و همچنین راهنمای عمل اجتماعی قرار گیرد.

در این راستا از نشریه انتظار می رود سلسله گفت و گوها و مقالاتی را در شرح این تفسیر با ارزش با کمک اساتیدی که در محضر آیت الله طالقانی رشد یافته اند نظیر آقایان دکتر محمدی و مهندس میثمی منتشر کنید.

یکی از خوانندگان نشریه

سهام بیشتر به توده دهید

از شماره ۶۷ با نشریه آشنا شدم و بسیار خرسندم آنچه به دنبالش بودم در چشم انداز ایران یافتم. نشریه صادقانه به ریشه یابی مشکلات و آکاوی رخدادهای مؤثر در تاریخ انقلاب می پردازد، شاید درسی برای فردای ایران باشد.

بیشتر مطالب و موضوعات نشریه را قابل استفاده و توجه می دانم که ارزش نگهداری و بازخوانی دارد. با خواندن نشریه نکاتی به نظر می رسد که به آن اشاره می کنم:

- یکی از موضوعاتی که لازم می دانم در نشریه مورد بررسی قرار گیرد درباره جوان امروزی است، این که گفته می شود جوانان دین گریزند واقعیت است یا نه؟ علت آن چیست؟ ما چه کرده ایم؟ چگونه است جوان پرورش یافته ایران امروز به اینجاری رسید و جوان غرق در نظام شاهنشاهی چنان حماسه هایی آفرید؟ باید صادقانه و منصفانه به آن پرداخت که از نظر من نیاز امروز ماست. من خود چهار فرزند دارم، با این که سه فرزندم دانشجوی هستند، اما می بینم که آنها هیچ علاقه ای به مطالعه و آنچه در اطراف خود می گذرد ندارند و ناامیدی، نگرانی و بی اعتمادی را در آنها می بینم و رنج می برم.

- بعضی مطالب و مقالات بسیار طولانی است، شاید بهتر باشد این گونه مطالب در چند شماره چاپ شود.

- توضیح واژه ها و اصطلاحات موجب استفاده بیشتر امثال من خواهد بود.

- سرمقاله ها به قلم مهندس میثمی و نوشته های دکتر صلواتی را بسیار مفید می دانم. چنانچه این گونه مطالب بیشتر باشد در جامعه بی حوصله ما

آموزش و پرورش؛ زیربنایی ترین نهاد جوامع مدنی و مدرن بر خود لازم می دانیم که از اقدامات هوشمندانه و به جای آن نشریه در انجام دادن گفت و گو با چند تن از وزرای پیشین وزارت آموزش و پرورش و همچنین برخی از صاحب نظران فعال این عرصه و اعضای کانون صنفی معلمان تهران و همچنین بررسی و واکاوی مسائل و معضلات مبتلابه این نهاد آموزشی که بنیان همه تحولات آتی را می تواند بر دوش نحیف خود بگیرد سیاست گذاری و تقدیر نماییم و نکاتی چند را جهت اطلاع شما و خوانندگان گرامی یاد آور شویم:

۱- از سال ۱۳۷۹ که برای بار نخست پنج تشکل صنفی فرهنگیان ایران در شهر شیراز برای بررسی مسائل صنفی فرهنگیان گردهم آمدند، تاکنون تعداد این تشکل ها بسیار بیشتر گردیده و اکثر استان ها و شهرستان ها به فعالیت مشغول بودند؛ شورایی به نام «شورای هماهنگی کانون های صنفی» برای جلوگیری از تشتت آرا و عملکرد، هماهنگی این نهاد های مردمی را بر عهده گرفت.

۲- حدوداً از سال ۱۳۸۴ در جلسات متعدد به اتفاق آرا بنا بر دلایل گوناگون که اکنون مجال برای بازگویی آن نیست تصمیم گرفته شد که دبیرخانه و ریاست شورای هماهنگی صنفی فرهنگیان، سالانه به یکی از کانون های مجوزدار مستقر در هر استان واگذار شود و به عنوان هماهنگ کننده و ریاست این شورا عمل نماید. از سال ۱۳۸۷ ریاست شورای مرکزی تشکل ها به اصفهان واگذار گردیده است.

۳- کانون صنفی معلمان تهران یکی از تشکل های مردم نهاد صنفی با سابقه طولانی و پرافت و خیز در این زمینه است و البته عضوی از اعضای این شورای هماهنگی است که آرا و نظرات مطرحه ایشان در نشریه دی و بهمن ۱۳۹۰ فارغ از هر گونه داوری لزوماً نظر رسمی شورای هماهنگی کانون های صنفی فرهنگیان ایران نمی باشد.

۴- انتظار می رود که پرونده این سلسله مباحث که به زیربنایی ترین نهاد جوامع مدنی و مدرن می پردازد در نشریه همچنان مفتوح باشد و با آگاهان، اندیشمندان و متخصصان و همچنین با فعالان صنفی این عرصه در استان های مختلف کشور بحث و تبادل نظر صورت گیرد.

ریاست شورای مرکزی تشکل های صنفی فرهنگی ایران - اصفهان

طالقانی با مخاطبین خود سخن می گوید

در شماره ۷۲ نشریه در گفت و گو با دکتر محمد محمدی گرگانی با عنوان «نوآوری های تفسیری آیت الله طالقانی» پرسش های مهمی مطرح

بیشتر مورد استفاده خواهد بود.

در نشریه اشاره داشته‌اید که موفقیت و پیشبرد اهداف هر چند والا، بدون یاری توده مردم تنها نقل محفل روشنفکران و قشری محدود خواهد بود. چنانچه حماسه دوم خرداد و اصلاحات به دلیل نخبه‌گرایی افراطی و عدم اعتماد به مردم به وضع کنونی دچار شد. با توجه به این که آقای میثمی آنچه داشت در راه هدف خود و مردم گذاشت لازم است چشم‌انداز ایران سهم بیشتری به توده بدهد. اگر بتوانید مطالب فقهی و سیاسی را به زبان ساده‌تر و قلمی چون سرمقاله بیان کنید، موجب استفاده بیشتر خواهد بود. امیدوارم مشکلات پیش آمده برای نشریه حل شود و ما همچنان از مقالات و مطالب شما استفاده کنیم. از خداوند موفقیت تمامی دست‌اندرکاران نشریه را خواستارم و امیدوارم سالم، پرتوان و با استقامت به کارتان ادامه دهید.

از این فرصت استفاده می‌کنم و از خوانندگان نشریه در مشهد تقاضا می‌کنم مدتی است که بیکارم و با داشتن ۵۰ سال و تجربه در زمینه معدن، امور مالی و اداری، رانندگی و... موفق به پیدا کردن کار نشدم. زندگیم سخت است و نیاز به شغل دارم. در صورت امکان مرا یاری دهید.

مصطفی - مشهد

صندلی دکتر مصدق در دیوان لاهه

از خوانندگان نشریه هستم، شماره ۷۱ را خواندم و از مقاله «سرنوشت چشم‌انداز ایران» بسیار متأثر شدم و همیشه برایتان دعای خیر دارم. مقاله «دکتر مصدق در دادگاه لاهه» نوشته دکتر فضل‌الله صلواتی را در این شماره خواندم و بسیار لذت بردم. درباره این نوشته نکته‌ای به نظر می‌رسید: زمانی که زندان بودم، دکتر سنجابی هم آنجا بود و برای ما سخنرانی می‌کرد، در یکی از سخنرانی‌هایش به این نکته اشاره کرد که در ۳۰ تیر زمانی که حکم به نفع ایران صادر شد، دادگاه لاهه روی صندلی دکتر مصدق پوششی انداخت که روی آن نوشته شده بود این صندلی مظهر مبارزه ملت مظلوم علیه استعمار است. گویا تا به امروز هم این نوشته هست.

به نظر من بهتر بود که در این مقاله بسیار خوب، دکتر صلواتی به این نکته اشاره می‌کرد.

کنگوری - چالوس

رسالت آگاه‌سازی به عهده شماست

خدمت یکایک دست‌اندرکاران نشریه بویژه آقای میثمی که رسالت عظیم خردگرایی و آگاه‌سازی مردم این مرز و بوم را بر عهده دارند خسته نباشید می‌گویم. زحمات شبانه‌روزی شما بر هیچ کس پوشیده نخواهد بود و همواره امید آن دارم که روزی مردم این سرزمین کهن که زمانی سرآمد فرهنگ و تمدن بودند به خردورزی و خردگرایی روی آورند و با مطالعات آثار ارزشمند اساتیدی چون شما به کمال فرهنگی، اجتماعی و سیاسی دست یابند. امیدوارم که همواره در راه رسالتی که برگزیده‌اید، سلامت، سربلند و پیروز باشید.

حق پوست

واژه‌نامه سیاسی را منتشر نمایید

یک انتقاد کوچکی نسبت به حذف واژه‌نامه سیاسی دارم، آن بخش بسیار خوب بود، امیدوارم که مجدداً این بخش را اضافه نمایید.

نیما

مصاحبه با آقای شاهسوندی را ادامه دهید

تا آنجایی که برای نشریه امکان دارد مصاحبه با آقای سعید شاهسوندی را ادامه دهید. همچنین از شما درخواست دارم که در مورد سندیکی کارگری در ایران، تاریخچه و مقاله و گفت‌وگو داشته باشید.

آذری - تهران

اظهار لطف

از شما برای چاپ مطالب مفید در نشریه و اطلاعاتی که در اختیار مردم بویژه دانشجویان می‌گذارید سپاسگزار می‌کنم و برای شما از خداوند متعال خواستار توفیق روزافزون هستم.

آزاده - تهران

مالیات بر بنزین برای توسعه راه‌ها

آمار کشته‌ها در اثر تصادف رانندگی در جاده‌های کشور ۲۵ هزار نفر است و در قبال هر کشته، ۱۰ معلول جسمی هم داریم. ۲۵ هزار نفر، جمعیت یک شهر است، از این رو این آمار، آمار وحشتناکی است. کشور مادر اول قرن هجری حاضر با مالیات بر قند و چای، صنعت راه آهن را به وجود آورد، آیا نمی‌توان این تجربه را تکرار کرد، مثلاً با مالیات بر بنزین و سوخت‌های دیگر وضعیت راه‌ها را درست کرد و یا راه آهن را توسعه داد و تلفات را کم کرد؟ لطفاً از کارشناسان بخواهید که در این زمینه کار کنند و نظرات آنها را در نشریه منتشر نمایید.

بابک - الیکودرز

نتیجه جنگ، ویرانی است

این روزها از محافل خارجی حمله به ایران به گوش می‌رسد، به نظر من و بسیاری این کار غیر منطقی است، چرا که جنگ جز ویرانی و... نتیجه دیگری در بر ندارد. شاید بتوان با نگاهی به گذشته و کشورهای مثل عراق، افغانستان و... و نتیجه جنگ را دید؟ حال آیا باید دوباره از جنگ صحبت کرد؟

ابوالقاسم - چالوس

توسعه پایدار (مشارکت مردمی) از دیدگاه قرآن

تاریخ نشان می‌دهد که انسان یک موجود اجتماعی است و بدون همکاری و تعاون و مشارکت و با جمع بودن هرگز نمی‌تواند به تمام نیازهای خود پاسخ دهد و به اهداف خود برسد. قرآن که مجموعه‌ای از درس زندگی می‌باشد و توسط وحی به محمد (ص) الهام شده و محمد آن را در زندگی فردی و اجتماعی دوران خود تجربه کرده است بسیار گویا و فصیح، پیشرفت و توسعه یک جامعه را منوط به همفکری، همکاری، و مشارکت تمام اعضای یک جامعه در کلیه امورات زندگی آن جامعه بیان می‌دارد، آنجا که می‌فرماید «و شاورهم فی الامر و امرهم شورا ینبئهم»، در کلیه امور زندگی (جامعه و مملکت) با هم شور و مشورت و همفکری نمایید. یاد آیه «واعصموا بحبل الله جمیعاً و لاتفرقوا»، به ریسمان خدا دست بزنید و متفرق نشوید، عامل اصلی جماعت و گرد هم جمع شدن را جهت جلوگیری از تفرقه، روح خدایی می‌داند که در تک تک افراد جامعه وجود دارد و با

این روح جماعت و جمع مفهوم و معنا پیدا می کند و از تفرقه جلوگیری می نماید. آیار یسمان خدا همان روح خدایی نیست که تک تک افراد را مانند یک ریسمان که دانه های تسبیح را به هم وصل می کند دور هم جمع می نماید؟ اگر ریسمان تسبیح پاره شود کلیه دانه های تسبیح متفرق گردیده و دیگر چیزی به نام تسبیح مفهوم و معنا ندارد. چنانچه انسان های جامعه از یکدیگر فاصله بگیرند و متفرق شوند و فقط به فکر منافع فردی خود باشند و به منافع جمع فکر نکنند و حب النفس جای خود را به حب الناس ندهد دیگر جامعه ای که روح خدا بر آن حکم فرما باشد وجود نخواهد داشت، از این رو تنه راه توسعه و پیشرفت یک کشور از طریق مشارکت عملی کلیه افراد آن جامعه در کلیه امور زندگی (هر گروه بسته به تخصص خود) مؤثر است. با درس گرفتن از قرآن کریم، می توانیم فرهنگ مشارکت در کارها را در جامعه خود نهادینه کنیم و با نهادینه کردن منافع جمع به جای منافع فرد و به عبارت دیگر با جایگزین نمودن حب الناس به جای حب النفس، مشارکت مدنی را در کلیه رکن های جامعه نهادینه کنیم تا نهایتاً به پیشرفت، سعادت و رستگاری نائل گردیم.

عباس نمازی

همزیستی ارامنه و ایرانیان

یرواند آبراهامیان در کتاب «تاریخ ایران مدرن» می گوید بختیاری ها در به ثمر رسیدن انقلاب مشروطه تلاش قابل توجهی به عمل آورده اند، اما تاریخ نگاران این تلاش را در حجم و اندازه خودش منعکس نکرده اند. من با خواندن آن مطلب به این تداعی رسیدم که ارامنه هم در انقلاب مشروطه فداکاری چشمگیری به عمل آوردند، اما تاریخ نگاران چنین تلاشی را نیز به طور شایسته انعکاس نداده اند. در میان چالش های فکری مذکور متوجه این مطلب تاریخی و اجتماعی مهم گردیدم که همزیستی پرسابقه ارامنه و ایرانیان نیز آن گونه که باید مورد توجه قرار نگرفته است. متأسفانه ما ایرانیان کمتر قدر دان داشته های خود بوده ایم و رابطه ایرانیان و ارامنه یکی از آن داشته های فرهنگی است.

به جرأت می شود ادعا کرد که این همزیستی می تواند به مثابه یک الگو برای مردم منطقه و حتی برای ملل قاره کهن باشد، بویژه که در جای جای آسیا با آن همه قدمت و سابقه تمدن، پدیده شوم کشمکش و جنگ و بحران سایه افکنده است. به هر صورت مدتی در تأسف از این غفلت بسر می بردم تا این که یازدهم دی ماه ۱۳۹۰ و مقارن با سال نو میلادی در گزارش های خبری دیدم مقام های نظامی اصفهان از خانواده شهدای ارمنی آن شهر بازدید کرده و باعث شادمانی این خانواده ها شده اند. از این اقدام واقعاً خوشحال شدم، زیرا ارامنه در بسیاری از امور به گردن جامعه ما حق دارند.

خوشبختانه در سطح کلان، روابط ایران و ارمنستان خوب است، اما شاید بسیاری شرح هجران ارامنه کشورمان را ندانند، بنابراین در نگاهی گذرا و تاریخی بد نیست یادآوری شود که قبل از قرن هفدهم نشانه مستندی از حضور متمرکز ارامنه در ایران وجود نداشته است. در زمانی که ارمنستان در اشغال عثمانی ها بود و آن کشور یکی از قدرت های بزرگ بود، با همان ایده های اشغالگرانه، مرتکب تجاوز به ایران شد. شاه عباس ضمن عقب راندن عثمانی ها، ۱۲ هزار خانوار از ارامنه یسروان را در اول قرن هفدهم به ایران انتقال داد و اکثر آنها را به اصفهان آورد و در ضلع جنوبی زاینده رود

اصفهان در محلی که بعدها به جلفای جدید شهرت یافت اسکان داد. شاه عباس در نظر داشت که محلی مشابه موطن اصلی آنان در اصفهان ایجاد نماید، به این ترتیب ارامنه در اصفهان مقیم شدند.

اکنون که از آن زمان حدود چهار قرن می گذرد ارامنه در کنار ایرانیان همواره زندگی مسالمت آمیز داشته اند، البته جمعیت آنها گاهی افزایش و زمانی هم بنا به دلایلی مثل قحطی و بحران و بیماری های همه گیر کاهش می یافته است، اما این مردم همواره خود را ایرانی و هموطن ما می دانسته اند. ارامنه در دوران افشاریه و زندیه حضور چشمگیری در صحنه های اجتماعی ایران نداشته اند، ولی آن گونه که استاد میناسیان نقل می کند در یکی از بارعام های ناصرالدین شاه اسقف تاتاروس حضور یافته و مشکلات ارامنه جلفا را یاد آور شده است. ناصرالدین شاه زین العابدین ملوک الکتاب را مسئول رسیدگی به امور ارامنه می نماید و مقرر می دارد که هر سال یکصد تومان به مرکز مذهبی و یکصد تومان به مدرسه ارامنه کمک مالی پرداخت شود و به این ترتیب شاه قاجار از آنان دلجویی می کند، ضمناً اشخاص کاردان و اندیشمندان ارمنی را به حضور پذیرفته و به آنان نشان افتخار می دهد.

در سال قحطی ۱۲۴۸ که ۱/۵ میلیون نفر در کشور از گرسنگی می میرند ارامنه به دلیل رسیدن کمک از طرف ارامنه هندوستان کمتر از سایر اقوام آسیب دیدند، ولی نقاشان ارمنی از آن فاجعه تصاویری به شکل تابلو نقاشی کردند و آن تصاویر در برخی کلیساها هنوز موجود است. پس از ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه هم اجازه داد تا ارامنه در تهران نیز مدرسه بسازند. حاکم اصفهان مسعود میرزا پسر ارشد ناصرالدین شاه که به نام ظل السلطان مشهور است در مراسم رسمی ارامنه شرکت می کرد. او نیز مانند پدرش به افراد کاردان و فنی ارامنه جوایزی می داد و به ارامنه ساکن فریدن اصفهان اجازه داده بود تا برای حفظ زندگی و خانواده خود اسلحه داشته باشند و از گزند اشرار و یاغیان در امان بمانند، ارامنه هم در جشن نوروز ظل السلطان شرکت می کردند. ارامنه به دلیل پذیرش اجتماعی مشروطی که میان مردم پیدا کرده بودند فعالانه در انقلاب مشروطه شرکت کردند و پیرم خان و ابرام خان سرداران ارمنی به اتفاق رزمندگانشان با سردار اسعد و فرماندهان بختیاری و نیروهای مسلح شان در فتح تهران تلاش جانانه ای کردند و تعداد زیادی هم شهید به انقلاب مشروطیت تقدیم کردند. پیرم خان هم در قریه شورجه به شهادت رسید. از ارامنه فریدن هم ۳۵ نفر در این راه جان باختند. پس از مشروطیت، ارامنه به دلیل علاقه ای که به آیت الله طباطبایی و آیت الله بهبهانی پیدا کردند و کالت ارامنه در مجلس را به آنها واگذار کردند و از مجلس چهارم به بعد نماینده مستقل ارمنی به مجلس فرستادند. ارامنه کلاً در آزمون های تاریخی خوش درخشیده اند.

اما متأسفانه ایران به فاصله کمی، گرفتار جنگ جهانی اول شد. ابتدا آلمان ها با مشارکت عثمانی ها و به کمک بختیاری ها و همراهی ژاندارمری کشور را اشغال کردند و مملکت دچار هرج و مرج گردید و از سوی یاغی ها به غارت شهرها پرداختند، مثلاً در آن دوران یک دندانساز ارمنی به نام مارتیک فترچیان که بمب سازی هم می دانست و فراری بود توسط لرها دستگیر شد، اما چون حاضر نشد برای لرها بمب بسازد او را کشتند یا در همان هرج و مرج و قتل و غارت کنسول روس را هم یاغیان به قتل رساندند. در همین دوران علی احسان پاشا از عثمانی با سپاهی آذربایجان را اشغال کرد و در تبریز مستقر گردید و عده ای از ارامنه را کشت، بسیاری از ارامنه از

و حشت به همدان و قزوین مهاجرت کردند و ارامنه فریدن هم دچار قحطی شدند. این مردم با آن که در ایران زندگی مسالمت آمیزی داشتند، ولی بر سر انتخاب نماینده میانشان اختلاف بروز می کرد. یکبار اختلاف عمیقی میان ارامنه بروز کرد، به طوری که اسقف هایی از آچمیادزین برای ایجاد آشتی میان آنها به ایران آمدند.

وضع ارامنه پس از قاجاریه

رضاشاه که به دلیل ناتوانی احمدشاه و بحران و هرج و مرج و رفتن روس ها جانشین فرمانده قزاق های روسی در قزوین شده بود به بهانه ایجاد آرامش با ۱۵ مسلسل و سه هزار سرباز تهران را اشغال کرد و ابتدا هم از احمدشاه تبعیت کرد، ولی پس از چندی در سال ۱۳۰۴ بعد از مدتی صدارت، وزارت و سردار سپهیی کودتا کرد و با کمک مجلس، احمدشاه را خلع و خود را شاه ایران کرد.

متأسفانه او برخلاف شاهان قاجار، ارامنه را تحت فشار قرار داد. او با آنها رفتار مستبدانه ای داشت. مدارس شان را که خصوصی بود دولتی کرد، دستور به اجرای مراسم مذهبی به زبان فارسی داد و حتی املاک کلیسا را مصادره کرد و باعث آزرده گی آنها شد. او حتی معلمین و دبیران ارمنی را ممنوع التدریس کرد و از چاپ تقویم ارمنی جلوگیری کرد. زمانی که جنگ دوم جهانی پیش آمد و برای چندمین بار باز هم ایران به وسیله روس و انگلیس اشغال شد، این بار فاتحان جنگ، رضاشاه را به جرم همکاری با آلمان ها از ایران اخراج کردند. در دوره رضاشاه وقتی شناسنامه را ایجاد کردند نام و نام خانوادگی ارامنه را اشتباه نوشتند و باعث بی نظمی فامیلی بسیاری از آنها شدند، ولی ارامنه با همان شناسنامه به سر بازی رفتند و برخی از آنها تازه متوجه نام خانوادگی اشتباه خود شدند.

در زمان جنگ جهانی دوم حدود ۱۷۰۰ نفر از لهستانی هایی که در جنگ آواره شده بودند به ایران آمدند. آنها مدت چند سال میان ارامنه ساکن شدند و سپس از ایران رفتند. پس از رضاخان یکی از نمایندگان ارامنه در مجلس به نام و اهرام ضهراییان با سخنرانی و شکایت و پیگیری باعث شد تا ارامنه به حقوق شهروندی خود مجدداً دست یافته و مدارس و املاکشان باز در اختیار کلیسا قرار گرفت، مدارس خصوصی شد و تدریس و تعلیم و همه چیز به حال قبل برگشت. بعد از انقلاب روسیه، ارمنستان از عثمانی مستقل شد و باعث خوشحالی و جشن و سرور ارامنه ایران گردید و عده ای از ارامنه به موطن اجدادی خویش برگشتند، ولی در دوره شاه به آنها اجازه داده نشد که از مرکز مذهبی شان در ارمنستان تبعیت کنند، در نتیجه مرکز مذهبی ارامنه به آنتالیاس سیلسی بیروت منتقل گردید. با همین استدلال، زمانی که روس هادر دوره شاه ذوب آهن را ایجاد کردند به ارامنه اجازه داده نشد که در این واحد صنعتی اشتغال یابند، در حالی که از نظر فنی و توان تکنولوژیکی بسیار پیشرفته بودند. رژیم سابق در واقع نگران هموطن بودن ارامنه با شوروی ها بود. ارمنستان یکبار در سال ۱۲۹۸ از عثمانی مستقل شد و یکبار هم پس از فروپاشی رژیم کمونیستی شوروی سابق به استقلال کامل دست یافت.

ارامنه ایران در سال ۵۷ در انقلاب ضد استبدادی کشورمان مشارکت کرده و این بار هم با مردم ایران همراه و دممساز بودند و در همان زمان میان دو حزب ارمنی اختلاف شدیدی پیدا شد و دولت جدید ایران از ایجاد درگیری میان آنها جلوگیری کرد. آن اختلاف به حدی بود که باشگاه آارات میان دو جناح تقسیم شده بود و یک گوشه ای از آن را اشغال کرده

بودند. ضمناً ارامنه در دوران جنگ تحمیلی با سایر هموطنان فداکارانه بر حفظ استقلال کشور پایداری کرده و عده ای شهید دادند، ضمن آن که به علت بمباران مناطق جنگی ایران عده زیادی از ارامنه هم آواره شدند. آوارگان جنگ به اصفهان آمدند و در باشگاه و کلیساها جای گرفتند و برخی جنگ زدگان ارامنه به خاطر از دست دادن خانه و کاشانه خود در میان اهالی جلفا و خانه های آنها زندگی کردند و مردم جلفا از آنان نگهداری کردند و با بردباری آن وضع را تحمل کردند. پس از استقلال ارمنستان و فروپاشی شوروی برخی از خانواده های ارمنی به میهن آباء و اجدادی خود مراجعت کردند.

خدمات ارامنه در ایران

ارامنه در ایران نخستین قومی بوده اند که دبستان داشته اند، آنها در سال ۱۲۳۷ مدرسه دخترانه ایجاد کردند و نخستین قومی در ایران بوده اند که دانشجوی به کشورهای دیگر اعزام کردند، در صورتی که نیم قرن بعد یعنی پس از مشروطه ایران رسماً دانشجوی به فرانسه فرستاد، هر چند دارالفنون در زمان امیر کبیر ایجاد شد، اما دبستان و دبیرستان دولتی به سبک جدید چندین دهه بعد ایجاد شد. اگر چه در دوران پهلوی دانشگاه تهران تأسیس شد، اما دبیران مدارس ارامنه در اصفهان پیش از پیدایش رضاخان و سلسله پهلوی لیسانسیه بوده اند. آنها نخستین چاپخانه در خاور میانه را در یک کلیسا در اصفهان ایجاد کردند و در سال ۱۰۱۵ کتاب زبور حضرت داود را چاپ کردند. تنها نسخه باقی مانده از زبور مذکور در دانشگاه آکسفورد نگهداری می شود. ارامنه نخستین کودکستان و نخستین یتیم خانه را در اصفهان دایر کردند، آنها نخستین بیمارستان را ساختند و آن بیمارستان امروز به نام بیمارستان عیسی بن مریم مشهور است. بیمارستانی که به وسیله اسقف خاچادور ایجاد گردید نیز به نام بیمارستان بغوس خانیان مشهور است.

ارامنه هنرمندان بزرگی هم به جامعه ایران تقدیم کردند، از جمله یحیی خان که تار او معروف است و ملکم دانیالیان که سه تارهای خوبی می ساخت. آقای درتاد آبکاریان نخستین کسی بود که در ایران ۲۰ پیانو ساخت. همچنین تعداد زیادی شاعر و نویسنده فارسی گو در میان ارامنه داریم. نخستین دندان سازان و دندانپزشکان در ایران از ارامنه بوده اند؛ هنرهای نقاشی و مینیاتور را ارامنه در اصفهان توسعه دادند. دو نقاش بزرگ ایران آقایان یرواند و سمپات از ارامنه هستند که شاگردان نقاش مشهور، خاچاطوریان می باشند و خودشان شاگردان زیادی تربیت کرده اند. در امور صنعتی واحه آقایان اولین کسی بود که در آلمان فن میل سازی را فرا گرفت و میل ژرمن را ساخت و شاگردان زیادی را پرورش داد. امروز هم صنعتگران و ورزشکاران زیادی از ارامنه در جامعه ما می درخشند، در صنعت اتومبیل و صنایع مکمل آن، بهترین تعمیرکاران از ارامنه هستند. بالاتر از هنر و درک فنی، این مردم اصول دارای پشتوانه درستکاری هستند، بنابراین در بسیاری مشاغل به داوری برگزیده می شوند.

انتظار می رود که مردم ارمنستان هم با داشتن پشتوانه های وسیع فنی و علمی خود، در آینده کشور ارمنستان را به حد کافی توسعه ببخشند و افتخار ما ایرانیان آن است که طی قرون متمادی با این مردم فعال و زحمتکش زندگی مسالمت آمیز داشته ایم. ارامنه با نقش مثبت و فعالی که در جامعه ایران داشتند هیچگاه از حافظه تاریخی ایرانیان پاک نخواهند شد.

ابراهیم طغیان